

# چشم انداز ایران

۴۱

دی و بهمن ۱۳۸۵  
قیمت: ۱۵۰۰ تومان



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:  
لطف الله میثمی



طرح جلد:  
حماسه موسوی نژاد



طرح:  
مهدی رضاییان



صفحه آرابی:  
علیرضا ابراهیمی



چاپ: ایرانچاپ



نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی

شماره ۲۴ طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵



website: www.meisami.com

meisami40@yahoo.com



چشم انداز ایران در انتخاب، ویرایش و حذف مطالب رسیده آزاد است.  
متن اصلی مطالب ترجمه شده را همراه با آن برای ما ارسال نمایید.  
لطفا مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفچینی شده و در  
غیراین صورت خوانا روی یک طرف کاغذ بنویسید.

## به نام مهربانترین مهربانان

سرمقاله

۲ درس هایی از انتخابات امریکا/ مهندس لطف الله میثمی

گفت و گو، مقاله

۶ نئوکانها: کی بود کی بود؟ من نبودم!/ دیوید رز/ برگردان: چشم انداز ایران

۱۰ خاورمیانه، عراق و امریکا؛ بررسی گزارش بیکر - هامیلتون/ دکتر ابراهیم یزدی  
عمل بعدی؛ آیا احتمال حمله به ایران از سوی یک دولت آسیب دیده کمتر است؟

۱۴ سیمور. ام. هرش/ برگردان: چشم انداز ایران

۲۲ درباره مقاله "عمل بعدی" /گفت و گو با سیمور. ام. هرش/گفت و گو از امی گودمن/ برگردان: چشم انداز ایران

۲۸ بورژوازی ملی و هویت ایرانی/ دکتر پرویز پیران - بخش دوم

۴۲ کشاورزی، توسعه و دموکراسی در ایران/ گفت و گو با کاووس واضحی - بخش نخست

۵۳ خصوصی سازی شرکت های دولتی و سهام عدالت/ دکتر محمد ایرانمنش

۶۴ نفت و دولت های نفتی/ فخرالسادات میرفتاحی

۷۱ هرمنوتیک مدرن؛ برآمدن از متون به زندگی/ گفت و گو با تقی رحمانی - بخش دوم

۸۲ تأویل بافی کج دلانه و تأویل/ گفت و گو با مهندس لطف الله میثمی - بخش سوم

۹۲ نواندیشان دینی؛ دستاوردها و نا کارایی ها/ دکتر احمد علوی

۹۶ بازرگان؛ خدا و آخرت و حکومت دموکراتیک دینی/ دکتر حبیب الله پیمان

۱۱۲ درآمدی بر شناخت فکری مهندس بازرگان/ دکتر سید محمد مظفری

۱۱۵ غرب، اسلام و مسلمانان/ دکتر ابراهیم یزدی

۱۲۵ چشم انداز ادبیات متعبد

گفت و گو، مقاله، دیدگاه

۱۲۶ یاد دو یاد آور (حسن خرمشاهی و مهندس حسن عرب زاده)/ لطف الله میثمی

۱۲۸ فقر در ایران/ سعید مدنی - بخش سوم

۱۳۵ حاج سید علی اکبر توکلی؛ اندیشه ها و فعالیت ها

۱۴۵ امریکا و خاورمیانه پس از ۲۰۰۱ / شهره شهسواری فرد

۱۵۲ ۳۰ خرداد ۶۰؛ بی برنامه گی نواندیشان دینی/ گفت و گو با دکتر نظام الدین قهاری

۱۶۰ مجاهدین و دیدگاه های متفاوت

واژه شناسی

۱۷۱ واژه شناسی سیاسی / نیلوفر سیاوشی

مطبوعات

۱۷۲ ایران در آیین مطبوعات جهان/ تلخیص و روح یابی: حماسه موسوی نژاد

۱۸۳ چشم انداز خوانندگان

خوانندگان محترم، می توانید علاوه بر آرشیو شماره های پیشین نشریه، مقالات منتشر نشده (به دلیل کمبود جا) یا مقالاتی که از مهندس لطف الله میثمی در سایر نشریات به چاپ می رسد را در وبسایت مجله مطالعه فرمایید، از جمله:

- خاورمیانه جدید/ ریچارد.ن. هاس/ برگردان چشم انداز ایران
- زن؛ کمال جمال الهی در چشم و دل مولانا/ سید حامد علوی
- امنیت فرهنگی و ساماندهی مد و لباس/ فائزه حسینی
- زمینه های ظهور جنبش ملی ایران/ محمد چگینی
- معامله بر درآمد خصوصی سازی ارتش/ دانیل وبر/ برگردان: مهندس حمید بهشتی



# درس‌هایی از انتخابات امریکا

## احیای قانون اساسی و عبور از معادله ترس

بررسی انتخابات هفتم نوامبر ۲۰۰۶ امریکا مسئله‌ای است درخور تأمل و شایسته تجزیه و تحلیل. ملت امریکا در نتیجه بی‌گیری مسائل مربوط به کشورشان و تصمیم‌گیری نهایی پای صندوق‌های رأی بدون خشونت، حماسه آفریده‌اند. نتیجه‌ای که از درون صندوق‌ها بیرون آمد چشمگیر و قابل تعمق بود و دست‌کم این‌که تصادفی تلقی کردن آن با عقل جور در نمی‌آید و نمی‌توان آن را گل دقیقه ۹۰ به حساب آورد!

در این مقال و مجال کوتاه تلاش بر این است که ابعادی از زمینه‌های تدریجی و هدف‌مند چرخش و جهش ملت امریکا در این انتخابات را، در شش محور جداگانه مورد بررسی و بازبینی قرار دهیم:

### ۱- احیای قانون اساسی

از آغاز ریاست جمهوری بوش تاکنون موارد آشکار زیادی از مواد قانون اساسی امریکا زیر پا گذاشته شده است. سخن از عدول مواد قانون اساسی‌ای است که همیشه داعیه دفاع از حقوق بشر و آزادی را داشته و سعی کرده حداقل در ظاهر به آن وفادار بماند، اما حالا آشکارا نقض می‌شود. ال‌گور<sup>(۱)</sup> معاون دوران ریاست جمهوری کلینتون در سخنرانی‌ای به تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۶ به برخی از موارد زیر پا گذاشته شدن قانون اشاره می‌کند و برای "سیاست راست جلوه‌دادن دروغ‌ها" به منظور دستیابی به مقاصد، مثال‌های متعدد می‌آورد. از جمله ماجرای ترور دکتر لوترکینگ، جنگ ویتنام و جنگ عراق و...

درباره دکتر لوترکینگ، اعتقاد دارد که ترور وی یکی از موارد عدول از قانون اساسی و تلاش FBI برای کمونیست جلوه‌دادن لوترکینگ بود که در واقع چنین چیزی صحت نداشت. اما بنا به خواست و تلاش FBI یک دروغ به ظاهر راست به همگان باورانده شد:

"بسیار ضروری است که احترام به حاکمیت قانون بار دیگر احیا شود. بنابراین، بسیاری از ما در تالار قانون اساسی حضور یافته‌ایم تا زنگ خطر را به صدا در بیاوریم و از هموطنان خود بخواهیم تا با کنار گذاشتن اختلافات حزبی، در تقاضای دفاع از قانون اساسی و حفظ آن به ما بپیوندند. مناسب است که چنین درخواستی را در روزی انجام دهیم که ملت ما آن را برای گرامیداشت زندگی و میراث دکتر مارتین لوترکینگ اختصاص داده است، دکتر لوترکینگ، امریکارابه‌چالشی کشید تا بتواند به ارزش‌های کهن مان حیات جدیدی ببخشد. در این روز خاصی که به مارتین لوترکینگ اختصاص دارد، بویژه مهم است به خاطر بیاوریم که مکالمات وی در چند سال آخر زندگی اش به صورت غیرقانونی شنود می‌شد و او تنها یک نمونه از

صدها هزار نفر امریکایی بود که در طول این دوره، ارتباطات خصوصی‌شان توسط دولت امریکا مورد تجاوز قرار می‌گرفت." (۲)

ال‌گور می‌گوید همین سیاست راست جلوه‌دادن دروغ‌ها در باره جنگ ویتنام، در جنگ عراق نیز به اشتباه تبدیل به بیانیه‌ای در لباس حقیقت شد که اجتناب از این اشتباهات می‌توانست وضعیت امریکای امروزی را بهتر کند:

"حاکمیت قانون با مطمئن کردن این‌که تصمیمات از طریق فرایندهای حکومتی که برای اصلاح سیاست‌ها طراحی شده‌اند مورد امتحان و مطالعه قرار می‌گیرند و بازنگری و بررسی می‌شوند، ما را قوی‌تر می‌سازد و آگاهی از این‌که تصمیمات، مورد بررسی قرار خواهند گرفت از دادن وعده‌های فوق‌طیقت جلوگیری می‌کند و مانع از یکپارچه شدن قدرت می‌شود. تعهد به شفافیت، صداقت و پاسخگویی همچنین کمک می‌کند تا کشور ما از بسیاری از اشتباهات جدی اجتناب کند. برای نمونه ما از اسناد محرمانه‌ای که اخیراً غیرمحرمانه شده‌اند باخبر شدیم که قطعنامه خلیج تونکین که مجوز جنگ غم‌انگیز ویتنام را صادر کرد، در واقع بر اطلاعات غلط استوار بوده است. اکنون با گذشت ۳۸ سال باز هم شاهد هستیم که تصمیم‌کننده برای صدور مجوز جنگ عراق بر اطلاعات غلط استوار بود. اگر حقیقت را می‌دانستیم و از این دو اشتباه مهلک در تاریخ خود اجتناب می‌کردیم، اکنون امریکا وضعیت بسیار بهتری داشت. پیروی از حاکمیت قانون، ما را ایمن‌تر می‌سازد، نه آسیب‌پذیرتر." (۳)

یکی دیگر از موارد نقض قانون که به اعتقاد ال‌گور لاقیدی آشکار به قانون اساسی است و اصولی را که از زمان جورج واشینگتن رعایت شده است زیر پا می‌گذارد شکنجه زندانیان است:

"... رئیس‌جمهور ادعا می‌کند که می‌تواند شهروندان امریکایی

را برای مدت نامحدودی بدون در اختیار داشتن حکم دستگیری زندانی کند، بی آن که به آنها متذکر شود که اتهامشان چیست و یا زندانی شدن آنها را به اطلاع خانواده‌هایشان برساند. در همین حال، شاخه اجرایی ادعا کرده است که دارای یک اقتدار ناشناخته پیشین است که به او اجازه می‌دهد با زندانیان تحت اختیار خودش بدرفتاری کند. این بدرفتاری به شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که آشکارا شکنجه به‌شمار می‌آید و از الگویی پیروی می‌کند که اکنون در مراکز امریکایی واقع در چندین کشور سراسر جهان ثبت شده است. بنابر گزارش‌ها،

بیش از ۱۰۰ نفر از این زندانیان، زیر شکنجه بازجویان قوه مجریه جان خود را از دست داده‌اند و تعداد بیشتری نیز شکنجه و تحقیر شده‌اند. در زندان بدنام ابوغریب، بازجویانی که الگوی شکنجه را ثبت کرده‌اند، تخمین زده‌اند که بیش از ۹۰ درصد قربانیان از هر اتهامی میرا بوده‌اند. این اعمال قدرت شرم‌آور، یک‌سری اصولی را که ملت ما از زمان ژنرال جورج واشینگتن رعایت کرده است زیر پا می‌گذارد. جورج واشینگتن این اصول را برای اولین بار طی جنگ انقلابی ما صریحاً اعلام کرد و از آن زمان تاکنون تمام روسای جمهور آن را رعایت

کرده‌اند. این‌گونه اعمال، نه تنها تخطی از قوانین منع شکنجه کشورمان است، بلکه تجاوز به قرارداد ژنو و عهدنامه‌های بین‌المللی علیه شکنجه نیز می‌باشد.<sup>(۴)</sup>

بنا به اعتقاد ال‌گور، رئیس‌جمهور با توجیه استفاده از اختیارات فرماندهی کل قوایش دارد شکنجه را قانونی جلوه می‌دهد، حتی چنی گفته است برای حفظ نیروها لازم است سر یکی را زیر آب بکنیم! همچنین بنا به گفته ال‌گور سوء استفاده از اختیارات فرماندهی کل قوا توسط رئیس‌جمهوری در تاریخ حکومت‌های مختلف امریکا بی سابقه بوده است:

"آیا واقعاً این درست است که مطابق قانون اساسی ما، هر رئیس‌جمهوری از چنین اختیاراتی برخوردار است؟ اگر جواب "آری" است، پس طبق نظریه‌ای که این‌گونه اعمال با توسل به آن صورت می‌گیرد، آیا هیچ کاری هست که بتوان گفت انجام آن ممنوع است؟ اگر رئیس‌جمهور برای شوند، زندانی کردن شهروندان از سوی خود، آدم‌ربایی و شکنجه، دارای اختیار ذاتی است، پس او چه کارهایی را نمی‌تواند انجام دهد؟ رئیس دانشکده حقوق دانشگاه ییل، هارولد که، بعد از تجزیه و تحلیل ادعاهای شاخه اجرایی در خصوص این قدرت‌های سابقاً نامأنوس چنین گفته است: "اگر رئیس‌جمهور قدرتی در حد قدرت یک فرمانده کل قوا برای ارتکاب شکنجه دارد، در این صورت او قدرت ارتکاب قتل عام، تجویز برده‌داری، ترویج

تبعیض نژادی و تجویز اعدام بدون محاکمه را نیز خواهد داشت."<sup>(۵)</sup> و نیز کسب درآمد نمایندگان مجلس سنا و مجلس نمایندگان مورد دیگری است که ال‌گور به آن بی توجه نمانده است:

"... در مجلس نمایندگان، شمار افرادی که هر دو سال یک بار با یک مبارزه انتخاباتی واقعاً رقابتی روبه‌رو هستند، نوعاً به کمتر از یک دوجین از میان ۴۳۵ نفر بالغ می‌شود. در این میان تعداد زیادی از نمایندگان کنونی به این باور رسیده‌اند که کلید دسترسی مداوم به پول برای انتخابات مجدد این است که در صف حمایت از کسانی بایستند که پول لازم را در اختیارشان قرار می‌دهند و در مورد حزب اکثریت، کل این روند عمدتاً توسط رئیس‌جمهور حاکم و سازمان سیاسی او کنترل می‌شود... گذشته از این، شمار زیادی از اعضای مجلس نمایندگان و سنا در حال حاضر احساس می‌کنند که ناگزیر باید بخش اعظم وقت خود را نه در بحث‌های متفکرانه درباره مسائل، بلکه در گرد آوردن پول برای خرید ۳۰ ثانیه از آگهی‌های تلویزیونی صرف کنند."<sup>(۶)</sup>



بوش وال‌گور

ال‌گور اعتقاد دارد امریکای کنونی به‌طور کامل از قانون اساسی جدا شده است و در پاسخ "چه باید کرد؟"، شهروندان امریکایی را تلویحاً دعوت به یک قیام می‌کند و از آنها می‌خواهد به مسئولیت شهروند بودن، صداقت و شرافت‌شان وفادار بمانند، که دیدیم حرکت مشارکتی مردم و سرانجام حضورشان در پای صندوق‌های رأی به نوعی پاسخ در برابر این دعوت بود. البته این حرکت، اتفاقی یک‌شبه نبود. به نظر من قیام بدون خشونت مردم، پشتوانه‌ای محکم داشت. اگر به سیر تفکر و تغییر جهت مردم توجه کنیم، انتشار بیش از یکصد هزار جلد کتاب با موضوعات مختلف در تیراژ بالا و یک میلیون مقاله بنیادین متنوع - بی سابقه در تاریخ نشر امریکا - همه در انتقاد از عملکرد نظام حاکم و متوجه عدول از قانون اساسی، مخالفت با اشغالگری، جنگ و شکنجه، همه نشانه‌های آغاز این حرکت بود؛ همچنین اظهار اعتراض و انتقاد به "گزارش‌های دروغ" و "اطلاعات موازی". مردم همواره در جریان مسائل داخلی و سیاست خارجی کشورشان بودند، عملکرد مسئولان را بررسی می‌کردند که بتوانند پای صندوق‌های رأی تصمیم قاطع خود را بگیرند. من اسم این قیام آرام را "پی‌گیری" و "جدیت" بدون خشونت می‌گذارم. به قول حنیف نژاد هر قیامی دو مولفه دارد: جدیت و پی‌گیری.

۲- دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مشارکتی؟

در اینجا می‌خواهم به تفاوت "دموکراسی نمایندگی" و

"دموکراسی مشارکتی" اشاره کنم. دموکراسی نمایندگی یعنی این که مردم هر چند سال یکبار پای صندوق‌های رأی بیایند، رأی‌شان را داخل صندوق بیندازند و بعد با خیال راحت به خانه‌های‌شان بروند، با اعتماد کامل به مسئولان، مثل مسافر اتوبوسی که به راننده اعتماد می‌کند و با خیال تخت می‌خوابد! اما دموکراسی مشارکتی با دموکراسی نمایندگی متفاوت است. در دموکراسی مشارکتی، افراد وقتی رأی می‌دهند همیشه مواظب و مراقب مسئولان و منتخبان خود هستند، که اگر عدول کردند گوشزدکنند و یا حتی آنها را عزل کنند.

در این نوع دموکراسی، مردم همواره نقد می‌کنند، با بی‌گیری و جدیت کار می‌کنند. عملکرد چهارساله مردم آمریکا هم براساس دموکراسی مشارکتی است؛ پتانسیل آنها بیشتر از آن است که به دموکرات رأی بدهند یا به جمهوری خواه؛ چراکه دموکرات‌ها هم در ابتدا به جنگ و اشغال عراق رأی مثبت دادند و بعدها با آن مخالف شدند. این که مردم در انتخابات اخیر به دموکرات‌ها رأی دادند برای این بود که در مخالفت با جمهوری خواهان صاحب یک پیروزی ملموس، مقطعی و چشمگیری باشند. از زمانی که مخالفت‌ها و انتقادات آغاز شد؛ شاهد تظاهرات علیه جنگ در

شهرهای دانشگاهی بودیم، تظاهرات و درگیری‌هایی که در اعتراض به کشتار مردم و کشته‌شدن آمریکایی‌ها، مجروح شدن و تشییع جنازه‌ها بود. دیگرکسی داوطلبانه به سربازی نمی‌رفت تا جایی که سربازی اجباری شد و تمامی این صحنه‌ها با حضور مردم همراه بود. به اعتقاد من الهام از نوع دموکراسی مشارکتی مردم آمریکا می‌تواند درس مهمی برای ما باشد که چند روز پیش از انتخابات فعال می‌شویم و انتظار داریم دموکراسی از صندوق‌های رأی بیرون بیاید، این کار نیاز به مشارکت، کارپی‌گیر و پشتوانه‌ای دائمی دارد.

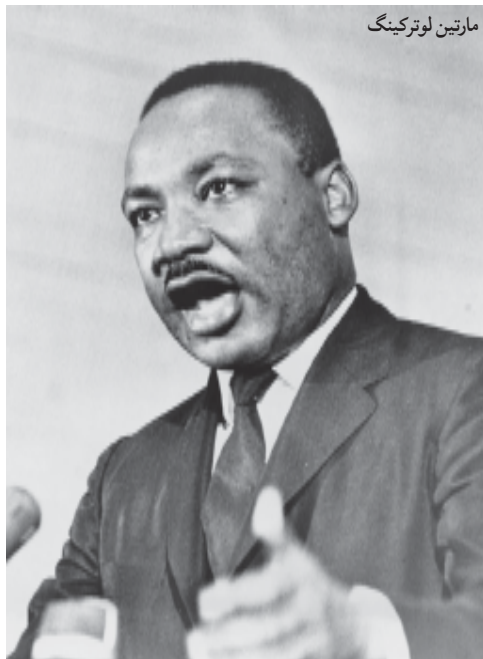
### ۳- نیروهای مذهبی، قانون اساسی جدید و امریکای جدید

برگردیم به گذشته، به انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴؛ یک روز پس از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۴ "توماس فریدمن" در سرمقاله‌ای باعنوان "دو ملت زیر سایه خدا"<sup>(۷)</sup> در نیویورک تایمز بدین مضمون نوشت که این انتخابات، حال و هوای دیگری داشت، مردم نیامدند تا فقط یک رئیس جمهور انتخاب کنند، بلکه آمدند "قانون اساسی جدید" و "امریکای جدید" را رقم بزنند، چرا که ۷۵٪ مردم آمریکا مذهبی‌اند و

می‌خواهند رئیس‌جمهوری مذهبی داشته باشند، علاوه بر آن می‌خواهند رئیس‌جمهورشان از گزاره‌های مذهبی هم استفاده کند. "خیر و شر"، "حق و باطل"، "محور شرارت"، "هرکه با ما نیست بر ماست" اینها عباراتی است که بوش به کرات از آنها استفاده کرد. این مردم می‌خواهند با وجود قانون اساسی، مسائل مذهبی را وارد حکومت و جامعه کنند:

"... طرفداران بوش به قدری با شدت و حدت به دنبال وضع قوانین درباره مسائل اجتماعی و گسترش دامنه مذهب هستند که گویا

درصدد بازنویسی قانون اساسی می‌باشند، نه انتخاب یک رئیس‌جمهور."<sup>(۸)</sup>



مارتین لوتر کینگ

"توماس فریدمن" اظهار نگرانی خود را از نیروهای مذهبی‌ای که تکیه‌گاه بوش قرار گرفته‌اند، این‌گونه بیان می‌کند که این نیروها می‌خواهند جامعه ما را به سمت مبارزه با "علم"، "دموکراسی" و "وحدت" سوق دهند. وی برای رفع نگرانی از آینده آمریکا و پاسخ به "چه باید کرد؟" پیشنهاد می‌کند شخصیت‌های دموکرات معتدل، باید حرکت این مذهبی‌ها را به سمت "علم"، "دموکراسی" و "وحدت" سوق دهند وگرنه باید با قانون اساسی وداع کرد. وی راه چاره را در گفتمان درون دینی می‌بیند

به طوری که این مذهبی که در جهت مخالفت با علم و دموکراسی و وحدت قرار گرفته است، به سمت موافق با آن سوق داده شود و دیدیم که دموکرات‌ها به توصیه صاحب‌نظران از جمله توماس فریدمن که هماهنگ با بررسی‌های خودشان نیز بود، نیروهای معتدل خود را وارد صحنه انتخابات کردند که همین امر می‌تواند از دلایل مهم پیروزی‌شان نیز باشد. درس مهم در اینجا، توجه به این نکته است که در انتخابات اخیر حتی نیروهای مذهبی‌ای که به بوش رأی داده بودند به او پشت کردند، چراکه بدی رفتار، کردار و گفتار گروه بوش و یاران ثوکانش به حدی آشکار شد و موارد متعدد پیدا کرد که این نیروهای مذهبی با انصاف و وجدانی که هر انسانی دارد متوجه شدند از احساسات مذهبی‌شان سوءاستفاده شده است. به نظر من، شایسته است که از این جمع‌بندی و درس مهم دیگر، جوامع نیز درس بگیرند.

### ۴- ناسیونالیسم امریکایی

مردم آمریکا بسیار ناسیونالیست هستند، برای منافع ملی‌شان ارزش فائق‌اند. از ۳۰۰۰ موسسه تحقیقاتی در آمریکا، ۹۰ درصد روی منافع ملی کار می‌کنند، غرور ملی دارند، حتی زبان خارجی

یاد نمی‌گیرند، مگر مأموران وزارت خارجه و سفارت‌ها که یادگیری‌شان ضروری است. آنها منابع نفت، گاز، اورانیوم، معادن، کشاورزی، آفتاب، باران، برف و... دارند. بنابراین خود را بی‌نیاز و صاحب همه چیز می‌پندارند. همگان می‌دانیم که یک ملت ناسیونالیست معمولاً از حاکمیت منتخب خود دفاع می‌کند، بویژه حاکمیتی که در حال جنگ با دشمن است و درس مهم اینجا، همین نکته است که این مردم ناسیونالیست علیه فرمانده کل قوا و حاکمیت در حال جنگ، بسیار پی‌گیرانه مبارزه کردند و در نهایت علیه او و جنگ رأی دادند و همان‌طور که دیدیم، محبوبیت بوش از ۹۰ درصد در آغاز جنگ در نهایت به ۲۷ درصد رسید. من فکر می‌کنم باید روی این ویژگی‌های مردم امریکا مانور داد و از حرکت عمیق و گسترده آنها درس‌هایی معنادار گرفت.

#### ۵- معادله ترس

برمی‌گردیم به صحبت‌های ال‌گور، وی بدین مضمون می‌گوید چگونه می‌شود در نظام لیبرال دموکراسی همچون نظام‌های بسته، معادله ترس به گونه‌ای حاکم شود که نتایجی چون ترور لوترکینگ و جنگ ویتنام و جنگ عراق بدهد؟ معمولاً گفته می‌شود این نظام‌های توتالیتر و بسته هستند که بر محور انضباط آهنین و ترس استوارند و برای ال‌گور جای سوال است که چرا معادله ترس در یک نظام لیبرال دموکراسی حاکم شده و فاجعه‌آمیز می‌شود؟ به نظر می‌رسد وی تلویحاً با یک بن‌بست روبه‌رو می‌شود. به اعتقاد من، پاسخ آن "هستی محوری" و "معاذباوری" است. اگر انسان‌ها به حقیقتی بینا و شنوا باور داشته باشند، بدون بیم و هراس از شخصیت‌های مافوق، در هر شرایطی حتی اگر خطر جانشان را نیز تهدید کرد، ملتی و دنیایی را به خطر نمی‌اندازند. وقتی چنین باوری نباشد کارمند FBI و CIA گزارش دو رو، مطابق میل مافوق می‌دهد تا از اخراج یا تغییر رتبه‌اش دوری کند:

"ترس، منطق و استدلال را کنار می‌زند. ترس باعث بسته‌شدن سیاست‌گفتمان و باز شدن درهای سیاست تخریب می‌شود..."<sup>(۹)</sup>

به هر حال ال‌گور، راه چاره را در قیام و حرکت مردم می‌بیند. یک چنین شخصیت سیاسی‌ای که زمانی معاون کلینتون و از نوجوانی همراه پدرش سال‌ها در کنگره حضور داشته و بسیار خوب به زیر و بم سیاست و حکومت امریکا آشناست در نهایت به قیام مردم روی می‌آورد. نه به سنا و مجلس نمایندگان اعتماد دارد و نه به FBI و نه CIA! ال‌گور از مردم دعوت می‌کند که به مسئولیت شهروندی‌شان عمل کرده و آن را احیا کنند و همان‌طور که گفتم مردم با حرکت خود، به نوعی به دعوت او پاسخ دادند و این درس مهمی است برای مردم کشورهای جهان سوم که خواهان اجرای قانون اساسی هستند:

"ما به عنوان مردم امریکا وظیفه داریم که نه تنها از حق زندگی

شهروندانمان، بلکه همچنین از حق آزادی و حق کسب شادمانی آنها نیز دفاع کنیم. بنابراین در شرایط کنونی ما بسیار حیاتی است که در جهت حفاظت قانون اساسی مان در برابر خطر کنونی، گام‌هایی فوری برداریم، خطری که با زیاده‌طلبی متجاوزانه شاخه اجرایی و باور آشکار رئیس‌جمهور مبنی بر این که او نیازی به زندگی تحت حاکمیت قانون را ندارد متوجه قانون اساسی ما شده است."<sup>(۱۰)</sup>

پی‌گیری مصرانه و حرکت مردم امریکا، فشار زیادی به کنگره تحت سیطره جمهوری خواهان آورد تا آنجا که گروه دهنفره‌ای مرکب از پنج نماینده دموکرات و پنج نماینده جمهوری خواه به رهبری بیکر و هامیلتون انتخاب کرده تا از وضعیت عراق گزارش تهیه کند! گویا نظام امریکا با این کار می‌خواهد مسائل و نارضایتی‌های درون مردم را که بسیار جدی است به راهکارهایی درون نظام، محدود می‌کند تا مردم دست از مخالفت خود بردارند. تغییر جایگاه رامسفلد با رابرت گیتس نیز نمونه دیگری است از این ترفند در برابر فعالیت، اصرار و مشارکت مردم امریکا!

#### ۶- آغاز حرکت نوین

ملت امریکا با مطالعه و تجزیه و تحلیل، پی به سیاست خارجی امریکا برده‌اند و حالا دیگر نمی‌خواهند سرنوشت کشورشان با سرنوشت اسرائیل گره بخورد و این آغاز حرکتی نوین است و فرصتی مناسب برای ما. شایسته است در راستای یک بازنگری، طراحان سیاست خارجی ما با این حرکت جداخواهانه مردم امریکا با ویژگی احیای قانون اساسی پیوند بیشتری بخورند.<sup>(۱۱)</sup>

#### لطف‌الله میثمی

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، احیای حاکمیت قانون، ال‌گور، ص ۵.
- ۲- همان منبع.
- ۳- همان، ص ۶
- ۴- همان، ص ۷.
- ۵- همان.
- ۶- همان، ص ۱۰.
- ۷- چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹، دو ملت زیر سایه خدا، توماس فریدمن، لطف‌الله میثمی، ص ۵.
- ۸- همان منبع.
- ۹- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، احیای حاکمیت قانون، ال‌گور، ص ۱۲.
- ۱۰- همان منبع.
- ۱۱- رجوع شود به لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده، جان. جی. میرشایمر و استیون. ام. والت، لطف‌الله میثمی، ۴ شهریور تا اول آذر ۱۳۸۵، روزنامه آفتاب یزد و همچنین سرمقاله چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، رویکردی جدید به قطب‌بندی جهان، لطف‌الله میثمی.



نئوکان‌ها:

# کی بود کی بود؟ من نبودم!

منبع: سایت وییتی فر (Vanty Fair)

نویسنده: دیوید رز (David Rose)، ۳ نوامبر ۲۰۰۶

برگردان: چشم انداز ایران

اشاره چشم انداز ایران: از "تبارشناسی ایدئولوژی گروه بوش" [شماره ۱۷ نشریه چشم انداز ایران، آذر دی ۱۳۸۱] تا "کی بود کی بود؟ من نبودم!" چشم انداز ایران، نخستین نشریه‌ای در ایران بود که به تبارشناسی پدیده جدیدی در امریکا به نام محافظه‌کاران جدید یا نئوکان‌ها پرداخت. در پی انتشار مقاله "تبارشناسی ایدئولوژی گروه بوش، راست جدید امریکا" به قلم فرید مرجایی، نمایندگان تمامی جناح‌های سیاسی به این ابتکار نشریه در آشکارکردن خطر جدی نئوکان‌ها برای بشریت، تبریک گفتند.

در همین راستا و برای شناخت نئوکان‌ها بیش از دو جلد کتاب و ده‌ها مقاله و ترجمه — چه در نشریه و چه در مطبوعات — منتشر کردیم و به تبارشناسی فلسفی، سیاسی، نظامی و راهبردی پرداختیم.

نئوکان‌ها در آغاز قرن بیست و یکم، بزرگ‌ترین فاجعه قرن، یعنی اشغال عراق را آفریدند.

نشریه در کنار کارزار راستین بشریت با این پدیده خطرناک، با تلاش‌های جدی و پیگیر، این جریان را به فارسی‌زبانان شناساند و سرانجام مزد معنوی خود را دریافت کرد؛ مقاله "کی بود کی بود؟ من نبودم!" به قلم "دیوید رز" نشان می‌دهد که چگونه عناصر اصلی نئوکان‌ها به جان هم افتاده‌اند و مقصرتراشی می‌کنند.

به نظر می‌رسد مقاله حاضر که همزمان با گزارش بیکر-هامیلتون و انتخابات کنگره امریکا، پایان کار نئوکان‌ها باشد. از این رو برگردان آن را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

با یکدیگر ملاقات کردیم. اکنون ماه اکتبر ۲۰۰۶ است، بدترین ماه در طول تقریباً دوسال گذشته برای امریکا در عراق و جمهوری خواهان خود را برای شکست در انتخابات میان دوره‌ای آینده آماده می‌کنند. پرل در حالی که به چشمان من نگاه می‌کند، به آهستگی و با تأملی آشکار سخن می‌گوید. او مانند باز شکاری مطمئنی است، کسی که به عنوان رئیس کمیته هیئت مشاور سیاست دفاعی پنتاگون، احمد چلبی، مخالف تبعید شده دولت عراق را در نخستین جلسه خود پس از حوادث ۱۱ سپتامبر دعوت کرد. پرل اکنون می‌گوید: "سطح خشونت‌ناکی که ما شاهد آن بودیم، درحقیقت بسیار زیاد است، من میزان آن را کمتر از آن چیزی که هست تخمین می‌زدم. شکست کامل به واسطه عقب‌نشینی نیروهای امریکا از عراق — کشور پر هرج و مرج و بی‌قانون — اجتناب‌ناپذیر است و احتمالاً بیشتر نیز خواهد شد." پرل می‌گوید: "وسپس شما با تمام بی‌نظمی و خشونت‌ناکی که جهان قادر به ایجاد آن است، روبه‌رو خواهید شد." طبق گفته پرل — که در سال ۲۰۰۴ هیئت سیاست دفاعی را ترک کرد — این فاجعه آشکار یک دلیل اصلی دارد: بی‌نظمی مخرب درون دولت جورج بوش. پرل می‌گوید: "تصمیمات آن‌گونه که باید اجرا شود، مورد توجه قرار نمی‌گرفت. تصمیمات، در زمان تعیین شده اجرایی می‌شد و اختلاف‌ها بی‌نتیجه پایان می‌یافت. در پایان شما رئیس جمهور را باید مسئول بدانید. فکر نمی‌کنم وی به

با وخیم‌تر شدن اوضاع عراق، محافظه‌کاران جدید حامی جنگ، دولت بوش را به شدت مورد حمله قرار داده‌اند و آن را متهم می‌کنند که طرح‌های عظیم آنها به دلیل بی‌کفایتی کاخ سفید باشکست روبه‌رو شده است. ریچارد پرل (Richard Perle)، کنث آدل من (Kenneth Adelman)، دیوید فروم (David frum) و دیگران در گفت‌وگویی جداگانه، باصراحت شگفت‌انگیزی، سعی در مقصر جلوه‌دادن دیگران دارند. هدف شماره یک آنان شخص رئیس جمهور است.

□

به یاد می‌آورم همراه ریچارد پرل در سوئیت شخصی وی در هتل (Grosvenor House) لندن نشسته بودیم و سخنرانی محرمانه‌ای را در مورد اهمیت پیروزی قطعی در عراق دریافت کردیم. وی گفت: "عراق کاندیدای بسیار مناسبی برای اصلاحات دموکراتیک است، این کشور یک شبه به یک کشور اروپایی تبدیل نخواهد شد، بزرگ‌ترین حکومت‌های دموکراتیک جهان نیز یک شبه به ساختار غنی دموکراتیک دست نیافته‌اند. عراقی‌ها از فرصت مطلوبی برای موفقیت برخوردار هستند." از سخنان پرل عطر آزادی و باروت به مشام می‌رسید. فوریه ۲۰۰۳ بود و انجام عملیات آزادی عراق، نقطه اوج مبارزه در راستای تغییر رژیم در عراق، کمتر از یک ماه دیگر آغاز می‌شد. سه سال بعد، من و پرل بار دیگر در منزل شخصی وی خارج از واشنگتن



دیوید فروم



کنث آدل من



البوت کوهن

داده است که می‌تواند هر فردی را که در به‌وجود آوردن آن همکاری داشته از میان بردارد و آمریکا و دوستانش در اثبات این امر که شرایط به نفع آنان است، شکست خورده‌اند. "وی می‌گوید: "دلیل به‌وجود آمدن این وضعیت، در نهایت باید به شکست در مرکز" که آغازگر آن رئیس‌جمهور بوش است، مربوط گردد.

کنث آدل من، که مدت‌ها از فعالان محافظه‌کاران جدید بوده و تا سال ۲۰۰۵ نیز در هیئت سیاست دفاعی پنتاگون مشغول کار بوده است، در فوریه ۲۰۰۲ در مقاله‌ای معروف و جنجالی در روزنامه واشنگتن پست نوشت: "معتقدم نابودی توان نظامی صدام حسین و آزادسازی عراق کار بسیار آسانی خواهد بود." وی اکنون می‌گوید: "من تصور می‌کنم که آنچه به‌عنوان با کفایت‌ترین گروه امنیت ملی در نظر گرفته بودم، تنها در حال کسب کفایت است. آنها در دوران پس از جنگ نشان دادند که در میان بی‌کفایت‌ترین گروه‌ها جای دارند. نه تنها هر یک از آنها به صورت انفرادی نقاط ضعف شدیدی داشتند، بلکه در کنار یکدیگر یک گروه بی‌نظم و ویران‌کننده را تشکیل می‌دادند." آدل من با ترس از فرارسیدن وضعیت بدتر معتقد است که سیاست محافظه‌کاری جدید (Neo Conservatism) که وی آن را "اعتقاد به سیاست خارجی مستحکم براساس اخلاق و اعتقاد به استفاده از قدرت برای رسیدن به نتیجه اخلاقی مطلوب" تعریف می‌کند، دست‌کم برای یک نسل از میان رفته است. وی می‌گوید، پس از عراق، محافظه‌کاری جدید دیگر چیزی برای عرضه نخواهد داشت. آدل من می‌گوید "اگر من نیز فرصت بازگشت به گذشته را داشتم، مقاله‌ای می‌نوشتم و در آن از انجام عملکردی که برای اعمال سیاست‌های ما به اندازه کافی مطلوب باشد، ابراز شک و تردید می‌کردم. سیاست می‌تواند کاملاً درست، معتبر و سودمند باشد، اما اگر شما آن را به درستی اعمال نکنید، تنها بی‌فایده خواهد بود. حدس می‌زنم آنچه باید می‌گفتم این است که عقاید

میزان اختلاف و بی‌صدافتی موجود درون دولت خود واقف باشد. "پرل فراتر از این پیش می‌رود و می‌گوید، اگر زمان با وی بود دیگر از حمله به عراق حمایت نمی‌کرد. "فکر می‌کنم اگر دیده بودم که اکنون در چه موقعیتی هستیم و مردم از من سوال می‌کردند، آیا وارد جنگ با عراق می‌شویم؟ به آنان می‌گفتم، نه، اجازه بدهید دیگر استراتژی‌های ممکن برای مقابله با مسئله‌ای که بیش از هر چیز موجب نگرانی ما شده - که همانا تأمین تسلیحات کشتار جمعی برای گروه‌های تروریستی توسط صدام بود - را بررسی کنیم." این سخن من بدان جهت نیست که معتقدم صدام توان تولید تسلیحات کشتار جمعی نداشته یا در تماس با تروریست‌ها نبوده. من معتقدم که این دو فرضیه درست بودند، اما آیا ما نمی‌توانستیم با روشی غیر از مداخله نظامی مستقیم با این تهدید برخورد نماییم؟ احتمالاً می‌توانستیم." در گفت‌وگو با پرل از وی سوال کردم که آیا دیگر محافظه‌کاران جدید حامی جنگ نیز چنین عقیده‌ای دارند؟ اگر کسی که لقب اغراق‌آمیز "شاهزاده تاریکی" را داراست، اکنون در شک و تردید فرورفته باشد، هم‌زمان وی چه احساسی دارند؟ من علاقه بسیاری به درک این مسئله دارم، زیرا پیش از حمله به عراق با محافظه‌کاران جدید متعددی گفت‌وگو کردم و مانند بسیاری از مردم، دیدگاه آنها را در مورد گسترش دموکراسی در خاورمیانه ستایش می‌کردم. انتظار دارم که با ناامیدی روبه‌رو شویم. آنچه اکنون می‌بینم ناامیدی و خشم حاصل از بی‌کفایتی دولت بوش است که محافظه‌کاران جدید زمانی آن را برجسته‌ترین امید خود می‌دانستند.

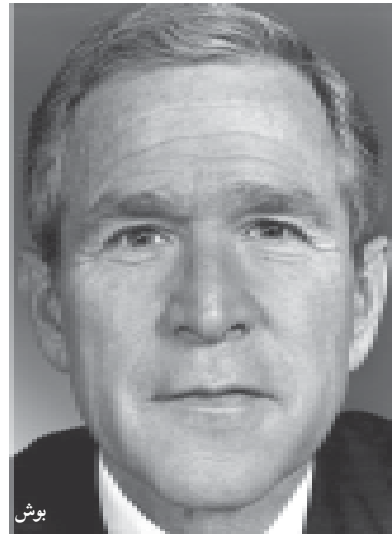
برای دیوید فروم، نویسنده پیشین متن سخنرانی‌های کاخ سفید که در نگارش سخنرانی سال ۲۰۰۲ بوش برای ایالات متحده آمریکا - که عراق را به‌عنوان بخشی از "محور شرارت" معرفی کرده بود - مشارکت داشت، اکنون شرایط به‌گونه‌ای است که شکست‌گریز ناپذیر می‌نماید، زیرا "این وضعیت آشفته نشان



فرانک گافنی



ریچارد پرل



بوش

سوال کنید قدرتمندترین افراد در کاخ سفید چه کسانی هستند، زنانی که رابطه نزدیکی با رئیس جمهور دارند: لورا (بوش)، کاندی (کاندولیزا رایس)، هریت میرز (Harriet Miers) و کارن هیوز (Karen Hughes)."

**فرانک گافنی (Frank Gaffney)**، معاون وزیر دفاع در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان و مؤسس مرکز سیاستگذاری امنیتی (Center for Security Policy): "درواقع به نظر نمی‌رسد بوش فرد اصول‌گرایی باشد که قاطعانه و ثابت قدم آنچه را که تصور می‌کند درست است، پیگیری نماید. وی درباره موضوعی صحبت می‌کند، اما سیاست از گفته‌های وی پیروی نمی‌کند و این همان مسئله‌ای است که موجب بروز ناپیوستگی شده و مشکلات فراوانی را برای مادر داخل کشور و سراسر جهان به وجود آورده است. این مسئله همچنین موجب بروز این احساس شده که شما می‌توانید وی را مورد بخشودگی قرار دهید."

**کنت آدل من:** "دل‌سردکننده‌ترین و دردناک‌ترین لحظه در کل دوران فعالیت این دولت روزی بود که بوش مدال ریاست جمهوری آزادی را به جورج تنت (رئیس پیشین سازمان سیا)، ژنرال تامی فرانکس و پل برمر (رئیس دولت موقت ائتلاف)، سه تن از بی‌کفایت‌ترین افرادی که تاکنون در چنین سمت‌های حساس و مهمی فعالیت کرده‌اند، تقدیم کرد و آنها بالاترین افتخاری را که یک رئیس جمهور می‌تواند به فردی تقدیم کند، دریافت کردند! این همان روزی بود که من این دولت را ترک کردم. سپس با خود اندیشیدم، هیچ جدیدی در اینجا به چشم نمی‌خورد و اینها افرادی جدی نیستند. اگر رئیس جمهور فردی جدی بود، درمی‌یافت که این سه نفر هر یک به‌طور مستقیم مسئول فاجعه به وجود آمده در عراق هستند."

بوش کاملاً درست است، اما شما می‌دانید که باید آنها را فقط در کشوی میز بگذارید و علامت غیرقابل اجرا بودن را بر آنها بزنید و این مسئله بسیار متفاوت از آن است که همگی با هم دست به اجرای آنها بزنیم."

من در مدت دو هفته بهترین زمان را در گفت‌وگو با برخی از معتبرترین نخبگان محافظه‌کار جدید سپری کردم. آنچه دریافتم این بود که هیچ‌یک از آنها خوش‌بین نیستند. همگی آنها از حوادثی که رخ داده و بویژه از نقشی که در این مورد ایفا کرده‌اند، اظهار تأسف می‌کنند. ترس آنها، از مسائل تاکتیکی مربوط به عملکرد درست یا نادرست امریکا نیز فراتر رفته است و به این پرسش معطوف شده که آیا دموکراسی صادر شده این است که تنها امریکا می‌داند چه کاری باید انجام داد؟

من یافته‌های خود را به‌طور کامل در نشریه Vanity Fair ارائه خواهم داد که ۶ دسامبر ۲۰۰۶ در مطبوعات نیویورک و لس‌آنجلس منتشر می‌گردد و تا ۱۲ دسامبر در سراسر کشور انتشار خواهد یافت و در اینجا بررسی مختصری را از شنیده‌های خود از سوی حامیان پشیمان‌شده جنگ ارائه می‌دهم:

**ریچارد پرل:** "در دولتی که من در آن خدمت می‌کردم (پرل در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، معاون وزیر دفاع بود) در صورت وجود عدم هماهنگی در میان وزارت خانه‌های ستیزه‌جو، روند تصمیم‌گیری در یک جمله شرح داده می‌شد: رئیس جمهور تصمیم‌گیری می‌کند. بوش تصمیم‌گیری نکرد، زیرا دستگاه دولتی که وی به‌ظاهر آن را اداره می‌کرد، در واقع اداره‌کننده خود او بود. شورای امنیت ملی به درستی به بوش خدمت نکرد. وی، مشاور امنیت ملی وقت، کاندولیزا رایس را به‌عنوان فردی از خانواده خود در نظر می‌گرفت."

**مایکل لدین،** کارشناس موسسه امریکن اینترپرایز: "از خود





رامسفلد



رئیس



دیک چنی

نمی توانست با شکست روبه‌رو شود، بلکه می توانست تنها در واشنگتن شکست بخورد. فکر نمی‌کنم این مسئله در مجموع درست باشد. ما در عراق شکست خورده‌ایم. من در طول زندگی‌ام سه بار با رامسفلد همکاری کرده‌ام. من در تمامی منازل وی در شیکاگو، تیا، سانتافه، سانتو دومینگو و لاس‌وگاس حضور داشته‌ام. من به او بسیار علاقه‌مندم، اما عملکرد وی موجب نابودی من شده است. آیا وی تغییر کرده است و یا ما در گذشته مرتکب عمل نادرستی شده‌ایم؟ یا این‌که وی هرگز به صورت واقعی در چالش قرار نداشته است؟ او مطمئناً مرا ریشخند می‌کند."

**الیوت کوهن (Eliot Cohen)**، رئیس برنامه مطالعات استراتژیک در مدرسه مطالعات پیشرفته بین‌المللی جان هاپکینز و عضو هیئت سیاست دفاعی: "اگر ما به‌سوی نوعی عقب‌نشینی، براساس جدول زمان‌بندی شده پیش‌رویم و با وضعیت بسیار آشفته‌ای این مکان را ترک کنیم، من به‌هیچ‌عنوان شگفت‌زده نخواهم شد. فکر نمی‌کنم این جنگ تحریک شاخه‌های مختلف اسلامی، چه شیعه و چه سنی را پایان ببخشد و احتمالاً بی‌ثباتی رژیم‌های سنتی‌تری را که چنین مشکلاتی دارند برای آنها به همراه خواهد آورد. بهترین خبر این است که امریکا همچنان جامعه‌ای سالم، پویا و هوشیار باقی بماند. هنگام بروز شرایط دشوار حقیقی، ما می‌توانیم همچنان در کنار یکدیگر باشیم. متأسفانه این مسئله احتمالاً موجب ضربه بزرگ دیگری خواهد شد و نیازمند کیفیت رهبری بسیار متفاوتی خواهد بود. شاید این رهبری برعهده ما گذاشته شود."

\*درحقیقت با حمایت صدام حسین، قیام سراسری را هم سرکوب کرد.م.

**دیوید فروم:** "من همواره معتقد بودم به‌عنوان نویسنده متن سخنرانی، اگر بتوانم رئیس‌جمهور را متقاعد سازم که خود را نسبت به کلمات ویژه‌ای متعهد کند، وی نسبت به عقاید فراسوی آن کلمات نیز احساس تعهد می‌کرد. مسئله‌ای که موجب شگفتی فراوان من شده این است که رئیس‌جمهور با وجود آن‌که این کلمات را بر زبان می‌آورد، نسبت به این عقاید تمایلی ندارد و شاید ریشه تمامی مشکلات همین باشد."

**مایکل روبین (Michael Rubin):** کارمند پیشین پنتاگون در زمینه برنامه‌های ویژه و از کارکنان دولت موقت ائتلاف: "مسئله‌ای که من بیش از همه بوش را در مورد آن سرزنش می‌کنم این است که مردم به گفته‌های وی اعتماد داشتند و به وی معتقد بودند. اصلاح‌طلبان از خانه بیرون آمدند و خود را نشان دادند. بوش با یکی نکردن گفته‌ها و عملکرد خود به اصلاح‌طلبان عراقی خیانت کرده است، مانند عملکرد پدرش در ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ که از مردم عراق خواست قیام کنند و هنگامی که آنها این کار را انجام دادند، دست به هیچ کاری نزد."\*

**ریچارد پرل:** "اشتباهات مهلکی صورت گرفته است و من می‌خواهم آشکارا در مورد آن صحبت کنم: این اشتباهات توسط محافظه‌کاران جدید که هیچ نقشی در مسائل اتفاق افتاده نداشتند و مطمئناً هیچ نقشی در آنچه که پس از سقوط رژیم صدام در بغداد رخ داد نیز نداشته‌اند. صورت نگرفته است. من از این‌که به‌عنوان طراح جنگ شناخته شوم خسته شده‌ام. من حامی سرنگون کردن صدام بودم. هیچ‌کس نگفت، بروید برای رسیدن به این هدف جنگی را طرح‌ریزی کنید. من هیچ مسئولیتی در این زمینه نداشتم."

**کنت آدل‌من:** "مشکل در اینجا عرضه نیست، بلکه عملکرد است. رامسفلد اظهار داشته است جنگ در عراق هرگز



# خاورمیانه، عراق و آمریکا

بررسی گزارش بیکر-هامیلتون  
ابراهیم یزدی

به تازگی گزارش یک گروه ده نفری، به ریاست و هدایت مشترک جیمز بیکر و لی هامیلتون بعد از نه ماه مطالعه و بررسی وضعیت عراق و دیدار و گفت‌وگو با گروه‌های مختلف در عراق، خاورمیانه، اروپا و سازمان ملل متحد، در ۶۲ صفحه همراه با چندین پیوست در ۲۳ صفحه منتشر گردید. در مقدمه، نامه‌ای از دو رئیس مشترک گروه و یک چکیده از کل گزارش آمده است. اصل گزارش شامل دو بخش و چندین عنوان فرعی می‌باشد.

- ۲- ایجاد یک گروه بین‌المللی حامی عراق
- ۳- تعامل با ایران و سوریه
- ۴- زمینه‌های وسیع‌تر منطقه‌ای
- ب- کمک بین‌المللی به عراقی‌ها که به خودشان کمک کنند.
- ۱- کار در محورهای اساسی
- ۲- آشتی ملی
- ۳- نیروهای نظامی و امنیتی
- ۴- پلیس و دادگاه‌های جنایی
- ۵- بخش نفت
- ۶- کمک‌های اقتصادی ایالات متحده در بازسازی عراق
- ۷- بررسی، تهیه و ارائه بودجه



۸- کارکنان آمریکا

۹- امنیت

پیوست‌ها:

- ۱- نامه‌ای از سازمان‌های متولی این بررسی شامل: (موسسه ایالت متحده آمریکا برای صلح، موسسه جیمز بیکر برای سیاست‌های عمومی، دانشگاه رایس، مرکز مطالعات ریاست جمهوری و مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی).
- ۲- جلسات گردهمایی گروه مطالعه عراقی (از ۱۵ مارس تا ۲۹ نوامبر ۲۰۰۶)
- ۳- اسامی کسانی که با آنها دیدار و گفت‌وگو شده است. شامل: مسئولان و نمایندگان عراق (۳۹ نفر)، مدیران دولت کنونی آمریکا، مقامات ارشد دولت آمریکا (۶ نفر) (رئیس‌جمهور و همراهانش)، وزارت دفاع آمریکا (نظامیان و غیرنظامیان) (۱۸ نفر)، وزارت امور خارجه آمریکا، کارمندان سفارت آمریکا (۱۱ نفر) (در بغداد)، مسئولان امنیتی (۷ نفر)، دیگر مقامات ارشد

بخش اول - ارزیابی

الف - ارزیابی وضعیت کنونی در عراق

- ۱- امنیت، شامل: ۱/۱ - ریشه‌های خشونت، ۱/۲ - آمریکا، ائتلاف و نیروهای عراق، ۱/۳ - ارتش عراق، ۱/۴ - پلیس عراق، ۱/۵ - خدمات تسهیل‌کننده، ۱/۶ - عملیات مشترک حفاظت

- ۲- سیاست شامل: ۲/۱ - دیدگاه‌های فرقه‌ای، ۲/۲ - سیستمی، صدر و حکیم، ۲/۳ - هاشمی و ضاری، ۲/۴ - بارزانی و طالبانی، ۲/۵ - موضوعات اصلی
- ۳- اقتصاد شامل: ۳/۱ - بازدهی اقتصادی، ۳/۲ - نفت، ۳/۳ -

سیاست‌های نفتی

- ۴- حمایت بین‌المللی شامل: ۴/۱ - منطقه، ۴/۲ - کشورهای همسایه، ۴/۳ - اقدامات بازسازی آمریکا، ۴/۴ - جامعه بین‌المللی

۵- جمع بندی

ب- پیامدهای ادامه بحران عراق

ج- برخی راه‌های جایگزین

۱- تخلیه نیروهای نظامی

۲- ادامه وضع فعلی

۳- افزایش نیروهای نظامی

۴- تقسیم عراق - سه منطقه

د- تامین اهداف آمریکا

بخش دوم - راهی به جلو - نگرش جدید

الف - نگاه به بیرون - ایجاد یک اجماع بین‌المللی

۱- تهاجم جدید دیپلماتیک

حکومت آمریکا (۲ نفر)، اعضای کنگره و سنای آمریکا (۲۶ نفر)، مقامات و دیپلمات‌های خارجی از کشورهای عربی، اروپایی، اسرائیل، سوریه، ترکیه و ایران (جواد ظریف) (۱۸ نفر)، مسئولان و کارشناسان پیشین از انجمن‌های غیردولتی، روزنامه‌نگاران (آمریکا) (۴۳ نفر) از جمله روسای جمهور، وزرای امور خارجه سابق و اسبق.

۴- گروه کاری کارشناسان و مشاوران ارشد نظامی - شامل اسامی اشخاص و ستادهای کارشناسی بازسازی اقتصادی، نظامی و امنیتی، توسعه سیاسی و مسایل استراتژیک.

۵- نام و پیشینه اعضای گروه مطالعه عراق

این گزارش نکته‌های بسیار مهمی در خود دارد؛ برای منطقه خاورمیانه (اعراب، اسرائیل و فلسطین) ایران و ترکیه، همچنین وحدت جغرافیایی عراق، مناسبات شیعه و سنی، گروه‌ها و ... می‌باشد. ایسرا - بسه دلایسل مختلف، از جمله، مرز مشترک طولانی با عراق، پیوندهای ریشه‌دار تاریخی میان شیعیان عراق و ایران و کردهای منطقه با ایران، خواه

ناخواه واجد نفوذ در عراق می‌باشد. تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در ایران، ناچار باید به دقت رویدادها را پیگیری کنند و براساس مصالح، منافع و امنیت ملی، سیاست‌های راهبردی و تاکتیک‌های کاربردی ایران در عراق را تدوین نمایند. مطالعه این گزارش برای نه‌تنها تصمیم‌گیرندگان، بلکه فعالان سیاسی علاقه‌مند به پیگیری رویدادهای خاورمیانه ضروری و مفید است.

آنچه در این مختصر به آن پرداخته می‌شود، نه بررسی کامل، بلکه اشاره به فراهای مهم و حساس این گزارش می‌باشد.

۱- گزارش با این جمله پرمعنا آغاز می‌شود:

«هیچ فرمول معجزه‌آسایی برای حل مشکلات عراق وجود ندارد، اما با وجود این می‌توان اقداماتی کرد که موجب بهبود وضعیت بشود و منافع آمریکا حفاظت گردد.»

- «وضعیت عراق بسیار وخیم و رو به خرابی بیشتر است هیچ راهی که موفقیت را تضمین کند وجود ندارد.»

در این گزارش، پس از ارزیابی‌های گسترده از زوایا و ابعاد گوناگون، ضرورت کوشش‌های جدید دیپلماتیک نه‌تنها در عراق، بلکه در کل خاورمیانه ارائه داده شده است. تهیه‌کنندگان

اعتراف می‌کنند که چالش‌های پیش روی دولت آمریکا در عراق بسیار پیچیده هستند، خشونت‌ها هم در گستره و هم در پیامدهای مرگبارش رو به افزایش است. شورشگری اعراب سنی، واکنش میلشیشای شیعه، گردان‌های مرگ القاعده و جنایات گسترده، خشونت را تغذیه می‌نماید.

مهم‌ترین چالش امنیتی عراق، درگیری‌های مذهبی - قومی است. بدینی و یاس فراگیر شده است. توانایی دولت آمریکا برای تأثیرگذاری بر رویدادهای عراق در حال زوال است. در حال حاضر عراق محور اصلی و مرکزی سیاست خارجی آمریکا است و عملکرد آمریکا و سیر تحولات در عراق بر موقعیت آمریکا در دنیا اثرگذار است.

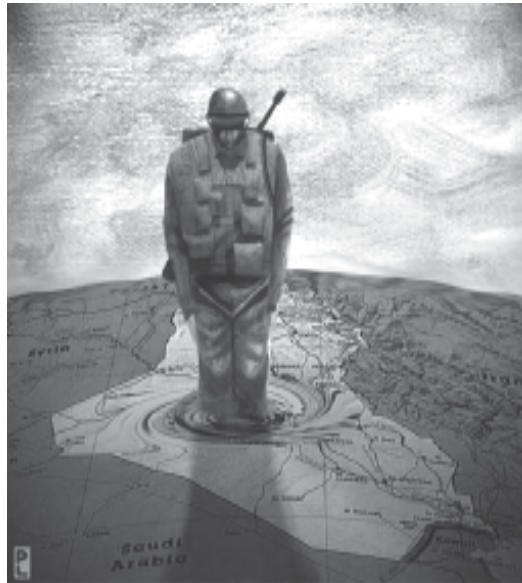
وخامت رویه رشد اوضاع در عراق و اهمیت حیاتی آن برای آمریکا از مشکل‌ترین و مهم‌ترین چالش‌هایی است که این دولت طی دهه‌های اخیر با آن روبه‌رو شده است.

از آنجا که وضعیت کنونی عراق با تصمیمات و دخالت‌های دولت آمریکا آغاز شده است، دولت آمریکا با توجه به منافع ملی و ملاحظات اخلاقی موظف است آنچه را در توان دارد به‌کارگیرد تا به وضعیت کنونی و هرج و مرج پایان داده شود.

در گزارش تأکید شده است که توصیه‌ها یک مجموعه به هم پیوسته است و اجرای آنها باید هماهنگ باشد. در اجرای توصیه‌ها نباید آنها را از هم جدا ساخت.

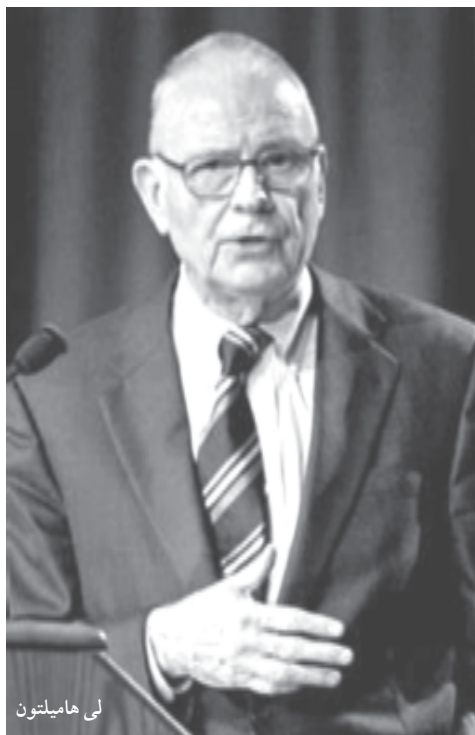
گزارش تأکید می‌کند که تمام مسائل خاورمیانه به هم پیوسته‌اند. نمی‌توان برای مسائل عراق بدون حل دیگر بحران‌های خاورمیانه، فرمولی را انتخاب کرد. در صدر مسائل خاورمیانه، بحران روابط خصمانه میان اعراب و اسرائیل قرار دارد. در گزارش به‌درستی و واقع‌بینانه آمده است که صلح پایدار در خاورمیانه تنها با اجرای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد امکان‌پذیر است. قطعنامه ۲۴۲، که پس از جنگ ماه ژوئن ۱۹۶۷ میان اعراب و اسرائیل تصویب شد، دو محور کلیدی دارد:

اول - اسرائیل از سرزمین‌هایی که در این جنگ اشغال کرده است عقب‌نشینی کند، دوم - اعراب موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. در جنگ ۱۹۶۷، اسرائیل، صحرای سینا (در مصر) و نوار غزه، غرب رودخانه اردن، ارتفاعات جولان و در



فرصت‌های دیگری، بخشی از جنوب لبنان را اشغال کرد. پس از تصویب این قطعنامه، نه اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی بیرون رفت و نه اعراب، اسرائیل را به رسمیت شناختند. اما رویدادهای بعدی در خاورمیانه و تأثیر تحولات بین‌المللی بر اوضاع منطقه موجب شد که اسرائیل صحرای سینا را به مصر باز پس بدهد و مصر اسرائیل را به رسمیت بشناسد. حزب‌الله لبنان، اسرائیل را مجبور به تخلیه جنوب لبنان ساخت، اما اسرائیل حاضر نشد نوار

غزه، اراضی غرب رودخانه اردن و ارتفاعات جولان (سوریه) را تخلیه کند و این امر به گره کور بحران خاورمیانه تبدیل گردید. ارائه طرح معاوضه زمین (اراضی اشغالی توسط اسرائیل) با صلح (میان اعراب و اسرائیل) و واکنش‌های بین‌المللی موجب شد که قرارداد اسلو میان فلسطینیان و اسرائیل به امضاء برسد و رهبری فلسطین از آوارگی در کشورهای عرب به بخشی از سرزمین‌های اشغالی منتقل شود و آرام‌آرام تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و غرب رودخانه اردن در کنار اسرائیل، هم‌ازسوی فلسطینیان و هم اعراب و هم جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شود، اما گروه‌های افراطی یهودی، بخصوص یهودیان لیبرال با نفوذ ساکن آمریکا و حامی اسرائیل، با هرگونه پس دادن زمین‌ها مخالفت کردند. اسرائیل بر خلاف معاهدات بین‌المللی، به اسکان



لی هامیلتون

یهودیان در سرزمین‌های اشغالی و منضم‌ساختن آنها به اسرائیل پرداخت. به این ترتیب در حالی که دولت‌های عربی و دولت فلسطین موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخته‌اند، دولت اسرائیل از تخلیه سرزمین‌ها و پذیرش یک دولت مستقل فلسطینی خودداری کرده است. استقرار رهبری فلسطین در سرزمین‌های اشغالی، اگرچه مقامات مسئول فلسطین را به شناسایی اسرائیل واداشت، اما از آنجا که اسرائیل حاضر به تخلیه سرزمین نشده، مقاومت مسلحانه مردم فلسطین ادامه پیدا کرده است. برخورد نظامی اسرائیل با مقاومت فلسطین و ارتکاب جنایات و نسل‌کشی در سرزمین‌های فلسطینی و انعکاس جهانی آن موجب شده است که افکار عمومی مردم جهان به شدت علیه اسرائیل بسیج شود. استمرار مقاومت در غزه، با وجود سرکوب و جنایات اسرائیل و جنگ ۳۳ روز در لبنان میان حزب‌الله و اسرائیل بر این دیدگاه‌ها تأثیرگذار بود.

انعکاس این تأثیرات را می‌توان در گزارش اخیر گروه عراق

مشاهده نمود. در بحث خاورمیانه، گزارش گروه تأکید می‌کند، که: ۱- بدون حل بحران روابط میان اسرائیل و سوریه و اسرائیل و فلسطین، هیچ فرمولی در عراق به نتیجه نخواهد رسید و اینکه: "آمریکا نمی‌تواند به اهداف خود در خاورمیانه برسد مگر آن که به طور مستقیم در درگیری‌های اسرائیل با اعراب وارد شود."

۲- هیچ راه حل نظامی برای مشکل اعراب و اسرائیل وجود ندارد.

۳- اسرائیل باید از ارتفاعات جولان عقب بنشیند و آن را به سوریه برگرداند. برای اطمینان خاطر اسرائیل، سپاه صلح سازمان ملل متحد می‌تواند در مرز دو کشور مستقر شود.

۴- اسرائیل زمین‌های اشغالی لبنان را به آن کشور برگرداند.

۵- اسرائیل تأسیس دولت مستقل فلسطین را به رسمیت بشناسد.

در گزارش بیکر - هامیلتون در دو نوبت به موضع بوش، رئیس‌جمهور آمریکا درباره خاورمیانه اشاره شده است که گفته است "دولت آمریکا به طرح دو دولت فلسطینی و اسرائیلی متعهد است."

۶- گزارش همچنین اشاره می‌کند که: "اسرائیلی‌ها از اینکه کشورشان به طور دائم در جنگ با همسایگان خود می‌باشد، خسته شده‌اند."

اگرچه در این گزارش با صراحت بر قطعنامه ۲۴۲ و تخلیه سرزمین‌های اشغالی تأکید شده است، اما برخی از مسائل کلیدی مورد اختلاف فلسطینی - اسرائیلی، نظیر شهرک‌های یهودی‌نشین، مرز میان دو کشور، حق بازگشت فلسطینیان آواره، بیت‌المقدس شرقی و پایان تخاصم را به گفت‌وگوهای بعدی میان دو طرف ارجاع داده است.

با توجه به آنچه رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، جیمی کارتر در کتاب اخیر خود درباره خاورمیانه نوشته است و صریحاً از اسرائیل به خاطر خودداری از تخلیه سرزمین‌های اشغالی نوار غزه و غرب اردن و عدم اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، بخصوص ۲۴۲ انتقاد کرده است و با توجه به آنچه در گزارش گروه تحقیق عراق (بیکر - هامیلتون) آمده است و اجماع جهانی در مورد تأسیس یک دولت مستقل فلسطین، به نظر می‌رسد که:

**نخست** - فلسطینیان، بیش از هر زمان می‌بایستی از ابزارهای دیپلماتیک برای تحقق اهداف خود استفاده کنند و حتی الامکان از دست‌زدن به عملیات نظامی، که بهانه به افراطیون اسرائیلی برای برهم‌زدن معادله می‌دهد خودداری کنند.

**دوم** - دولت ایران، که خود را متعهد به حمایت از مردم فلسطین می‌داند، از مواضع گروه مطالعه عراق در مورد فلسطین استقبال نموده و از امکانات دیپلماتیک برای تحقق اهداف فلسطین استفاده کند.

گزارش گروه عراق در توصیه‌های خود به ضرورت "آشتی ملی" میان نه‌تنها شیعه و سنی، بلکه گروه عرب و ترکمن تأکیدهای چندین‌باره دارد. از جمله این که آشتی ملی باید اعضای حزب بعث، منهای رهبران آن، را نیز در بر بگیرد.

در گزارش گروه به ضرورت جلب همکاری کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی، ترکیه، مصر، اردن، کویت، سوریه و ایران تأکید شده است.

یکی از راه‌های حل بحران شورشگری عراق، مذاکره با رهبران شورشگر است. کشورهای عربی می‌توانند با گروه‌های شورشگر سنی برای پذیرش صلح و آشتی

گفت‌وگو کنند. این دولت‌ها می‌توانند در کاهش درگیری‌های مذهبی میان سنی‌ها و شیعیان نقش موثری ایفا کنند.

در این گزارش به جلب همکاری دولت‌های سوریه و ایران در چند مورد تأکید شده است. در مورد ایران، گروه توصیه کرده است که: **نخست**، گفت‌وگو با ایران بدون قید و شرط باشد و **دوم**، ارائه پیشنهادی تشویقی به ایران، همچون عضویت در سازمان تجارت جهانی و یا اعلام نظر صریح که آمریکا درصدد براندازی نظام در ایران نمی‌باشد. البته در این گزارش فهرستی از انتظارات دولت آمریکا از ایران نیز آمده است.

واکنش هر یک از طرف‌های مربوطه به این گزارش در خاورمیانه، در عراق، در آمریکا متفاوت است. اولین واکنش از سوی رئیس‌جمهور آمریکا بود که با وجود تأکید گزارش بر گفت‌وگوی بی‌قید و شرط با ایران، بوش مجدداً تصریح کرد که بدون توقف کامل غنی‌سازی اورانیوم آمریکا حاضر به مذاکره با ایران نیست!!

اسرائیل و گروه‌های فشار یهودی در آمریکا نیز ناخشنودی خود را از این طرح ابراز داشته‌اند و این درحالی است که در این گزارش تأکید شده است: "هیچ دولتی در آمریکا، چه جمهوری خواه و چه دموکرات حمایت از اسرائیل را رها نخواهد کرد." برخی از رهبران کرد عراق نیز، به این گزارش واکنش منفی از خود نشان داده‌اند. علت آن شاید این باشد که در گزارش **نخست** توصیه شده است که تمام درآمد نفت عراق به صندوق دولت واریز شود و درآمد نفت به

نسبت جمعیت به مناطق مختلف عراق اختصاص یابد. **دوم**، در مورد ناحیه نفت خیز کرکوک - که جمعیت آن ترکیبی از کرد، ترکمن و عرب است و کردها به خاطر نفت آن اصرار دارند که در تقسیمات استانی جزء منطقه کردستان محسوب شود، و در قانون اساسی تعیین تکلیف آن از طریق فراندوم پیش بینی شده است - ارزیابی گروه این است که وضعیت بسیار انفجاری است و انجام فراندوم باید تا موقعیت مناسبی به تعویق بیفتد. احتمالاً کردها از این توصیه‌ها ناراضی هستند.

بخش قابل توجهی از گزارش به شرح تغییر در وظایف نیروهای نظامی و امنیتی آمریکا در عراق و ارائه جدول زمانی برای این برنامه‌ها و چگونگی آماده‌سازی نیروهای نظامی، پلیس و امنیت عراق برای انجام وظایفشان اختصاص داده شده است.

اگرچه در گزارش توصیه شده است که دولت آمریکا رسماً اعلام کند که درصدد ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی در عراق نیست و یا درصدد کنترل نفت عراق نمی‌باشد، اما توصیه‌هایی که در زمینه همکاری‌های نظامی - امنیتی با نیروهای عراقی ارائه داده شده است، نفوذ آمریکا و امکان کنترل دولت عراق و هر دولتی را به آنها می‌دهد. به طوری که حتی در صورت بیرون رفتن نیروهای نظامی آمریکا از عراق، مهار عملکردهای دولت عراق توسط آمریکا امکان‌پذیر خواهد بود.

در بررسی کوتاه این گزارش سعی شده است برخی از نکات مهم آن مطرح شود. نقد و تحلیل مفصل و بررسی بازتاب آن در خاورمیانه، اروپا، سازمان ملل، کنفرانس اسلامی، اتحادیه اعراب و در میان فلسطینیان را به فرصت دیگری می‌گذاریم.



جیمز بی‌کر

# عمل بعدی آیا احتمال حمله به ایران از سوی یک دولت آسیب دیده کمتر است؟

منبع: نیویورکر، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۰ آبان ۱۳۸۵)

نویسنده: سیمور ام. هرش  
برگردان: چشم انداز ایران

اتفاقی که در عملیات جنگی کنترا علیه دولت نیکاراگوئه رخ داده است.

ادوارد بولاند (Edward P. Boland)، نماینده دموکرات‌ها، در پایان سال ۱۹۸۲، برای نخستین بار مجموعه‌ای را به نام "اصلاحیه‌های بولاند" به کنگره ارائه نمود که طبق آن اختیارات دولت ریگان برای حمایت از گروه کنترها که ضد دولت چپ‌گرای ساندنست‌ها فعالیت می‌کردند، محدود می‌شد. محدودیت‌های بولاند، موجب شد تا کاخ سفید به



جمع‌آوری غیرقانونی پول برای حمایت از شورشیان کنتر دست بزند. یکی از این فعالیت‌ها فروش سلاح‌های آمریکایی از طریق اسرائیل به ایران بود. حاصل آن رسوایی ایران - کنترا در اواسط دهه ۸۰ برد. براساس آنچه منابع می‌گویند از داستان چنی چنین برمی‌آید که در سال آینده کنگره دموکراتیک هر کاری که برای محدود کردن قدرت رئیس‌جمهور انجام دهد، دولت بوش راهی برای دور زدن آن خواهد یافت. (در پاسخ به درخواست من [هرش] برای ارائه توضیحی در این ارتباط، دفتر معاونت ریاست جمهوری آمریکا گفت که هیچ سندی در ارتباط با این مذاکره در دست ندارد.)

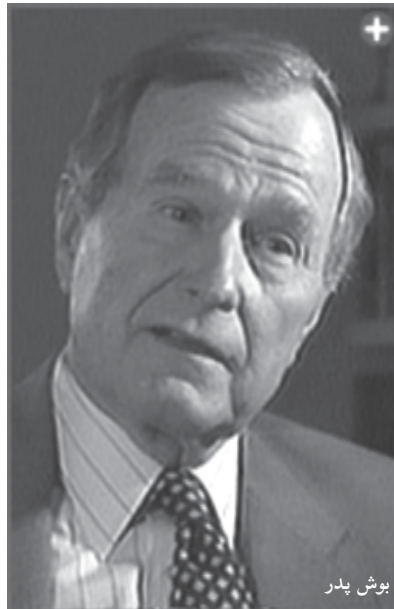
در مصاحبه‌ها از مقامات دولتی پیشین و کنونی خواسته شد به یک پرسش پاسخ دهند: آیا چنی در دو سال پایانی ریاست جمهوری بوش به اندازه شش سال نخستین تأثیرگذار می‌باشد؟ چنی در مورد عراق تأثیرگذار بود. وی در اواخر اکتبر، در مصاحبه‌ای با نشریه تایم (time) گفت: "من می‌دانم رئیس‌جمهور درباره عراق چه فکر می‌کند. من می‌دانم که خودم هم در این باره چه فکر می‌کنم و هر دوی ما به دنبال اتخاذ استراتژی خروج از عراق نیستیم، [بلکه] به دنبال پیروزی هستیم." وی همچنین تأکید کرد در صورت لزوم، دولت از نیروی نظامی علیه ایران استفاده خواهد کرد. وی در آغاز امسال به

یک ماه پیش از انتخابات ماه نوامبر، دیک چنی معاون اول رئیس‌جمهور، در حال بحث پیرامون امنیت ملی در کاخ سفید بود، این گفت‌وگو جنبه سیاسی داشت: در صورتی که دموکرات‌ها، سنا و کنگره را از آن خود کنند، چه رخ خواهد داد؟ این نتیجه چه تأثیری بر سیاست‌های ایالات متحده در ارتباط با ایران خواهد داشت، که معتقدیم در حال تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای می‌باشد؟ در آن زمان، براساس گفته چند نفر که از این مباحثه‌ها اطلاع

داشتند، چنی شروع به بیان خاطرات خویش از گذشته کرد، زمانی که وی به عنوان ناظر خطوط انرژی در یک شرکت نیرو در وایومینگ (Wyoming) کار می‌کرد. سیم مسی‌گران بود و خط نگهدار می‌بایست تمام قطعه‌های استفاده نشده با طول بیش از سه فوت را برمی‌گرداند. چنی گفت هیچ‌کس حاضر نبود تا مسئولیت ثبت این امور را برعهده بگیرد، بنابراین او و همکارانش راه‌حلی یافتند. راه‌حل این بود که سیم‌ها را به قطعه‌های کوچک‌تری از میزان تعیین شده تقسیم کنند و در پایان کار آنها را دور بریزند. معاون رئیس‌جمهور گفت به همین ترتیب در صورت پیروزی دموکرات‌ها در ۷ نوامبر، دولت از ادامه‌گزینه نظامی علیه ایران منصرف نخواهد شد. کاخ سفید راه‌گزینی برای محدودیت‌های قانونی خواهد یافت و بنابراین کنگره را در اتخاذ تصمیمات، علیه برنامه‌های خود متوقف خواهد کرد.

نگرانی کاخ سفید این نبود که دموکرات‌ها بودجه جنگ در عراق را قطع کنند، بلکه این بود که مصوبات آینده کنگره جلوی تأمین مالی عملیات برای سرنگونی یا ناپایداری دولت ایران در راستای دور کردن آن از دستیابی به بمب اتمی را بگیرد. یک مقام ارشد امنیتی پیشین به من [هرش] گفت: "آنان از این می‌ترسند که کنگره تصمیمی اتخاذ کند که مطابق آن، جلوی وارد کردن ضرر به ایران گرفته شود. همانند

یک گروه لابی اسرائیلی گفت: "ایالات متحده در پاسخ به هدایت غیرمسئولانه حکومت ایران هیچ گزینه‌ای را از نظر دور نمی‌سازد و ما هماهنگ با دیگر ملل جهان، پیام روشنی برای حکومت ایران می‌فرستیم و به ایران اجازه نخواهیم داد تا به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند." در هشتم نوامبر، یک روز پس از شکست جمهوری خواهان در انتخابات سنا و کنگره، بوش استعفای وزیر دفاع، دونالد رامسفلد، را پذیرفت و جانشین وی، رابرت گیتس (Robert Gates)، رئیس پیشین سی‌ا را معرفی کرد. این چرخش عموماً به عنوان پذیرش شکست در عراق و پرداخت بهای سیاسی آن، منظور شد چرا که گیتس عضو گروه مطالعات عراق بود. این گروه توسط وزیر خارجه پیشین، جیمز بیکر (James Baker) و "لی همیلتون (Lee Hamilton) عضو دموکرات پیشین کنگره، هدایت می‌شد. این گروه، مسئول تعیین روش‌هایی نوین در ارتباط با عراق بوده و گیتس در طول بیش از یک سال گذشته مرتباً از ایالات متحده، در مجامع عمومی می‌خواست مذاکرات مستقیم خود با ایران را آغاز کند. یک مقام بلند پایه سیا که پس از ۱۱ سپتامبر با کاخ سفید همکاری می‌کند به من [هرش] گفت: "تصمیم بوش برای چرخش به سمت گیتس نشان‌دهنده ناامیدی کاخ سفید می‌باشد." ارتباط چینی و رامسفلد



بوش پدر

یکی از گرم‌ترین روابط درون دولت بوده و انتخاب گیتس از سوی برخی از جمهوری خواهان نشانه روشنی از چالش در برابر تأثیر چینی در کاخ سفید می‌باشد. مقام بلند پایه سیا گفت: "تنها دلیلی که باعث شد تا گیتس به این کار گماشته شود آن بود که بوش پدر، برنت اسکوکرافت (Brent Scowcroft) و جیمز بیکر - یاران پیشین بوش پدر - جمع شدند و رئیس جمهور سرانجام می‌بایست توصیه بزرگان را می‌پذیرفت. این در حالی که بود که گیتس پیشتر برای معرفی به مقام ریاست امنیت ملی کنار گذاشته شده بود.

مقام پیشین سیا می‌گوید، تصمیمات حیاتی در ماه‌های آینده اتخاذ خواهند شد. "بوش" به مدت شش سال از توصیه‌های چینی پیروی نموده و اکنون پرسش این است که "آیا بوش، چینی را به جای پدر خود نخواهد گزید؟ به زودی مشخص خواهد شد." (کاخ سفید و پنتاگون از پاسخگویی دقیق در ارتباط با این مقاله سر باز زدند.)

یک ژنرال چهار ستاره که ارتباط نزدیکی با دولت بوش پدر داشته، به من گفت انتخاب گیتس به این معنی است که اسکوکرافت، بیکر و بوش پدر به همراه پسرش می‌گویند پیروزی در انتخابات ۲۰۰۸ بر افراد ارجحیت دارد. مسئله مهم برای آنان حفظ قدرت جمهوری خواهان است. محافظه‌کاران قدیم می‌خواهند چینی را بی‌زوله کرده و به دختر خود [نیروی خود]، کاندولیزا رایس فرصت عمل بدهند. وی اضافه کرد

ترکیب اسکوکرافت، بیکر و بوش اول با هم می‌توانند بر چینی برتری داشته باشند، در حالی که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند.

ریچارد آرمیتاژ، قائم مقام وزارت خارجه در دوره اول ریاست جمهوری بوش به من گفت که وی معتقد است پیروزی انتخاباتی دموکرات‌ها و به دنبال آن برکناری رامسفلد، به این معناست که دولت "عقب‌نشینی کرده" و طرح حمله نظامی به ایران را کنار گذاشته است. گیتس و دیگر تصمیم‌گیران هم‌اکنون زمان بیشتری در اختیار دارند تا راه‌حل دیپلماتیکی درباره ایران اتخاذ نموده و بتوانند با دیگران سر مسائل مهم‌تر گفت‌وگو کنند. آرمیتاژ می‌گوید: "وضع عراق به همان بدی است که از ظاهرش پیداست، اما افغانستان بدتر از آن است که ظاهرش نشان می‌دهد. سال گذشته طالبان در واحدهای هشت تا دوازده نفری با ما می‌جنگیدند، ولی هم‌اکنون در برخی از موارد، به صورت سازماندهی شده و دسته‌های بزرگ‌تر عمل می‌کنند." وی اضافه نمود: "بمباران ایران و انتظار این که مردم ایران به پای خیزند و دولت را سرنگون کنند، آن گونه که برخی در کاخ سفید به آن اعتقاد دارند "یک مأموریت احمقانه" است."

جوزف سیرینسیونه (Joseph Cirincione) معاون امنیت ملی رئیس جمهور در مرکز لیبرال

برای پیشبرد امریکا (Liberal Center for American Progress) می‌گوید: "عراق فاجعه‌ای است که باید از آن رهاشویم و ایران فاجعه‌ای که باید از آن اجتناب کنیم. حضور گیتس به نفع [طرفداران] گفت‌وگو با ایران و گوش داده به توصیه‌های بزرگان است، اما نئوکان‌ها هم چنان در کاخ سفید حضور دارند و هنوز بر این باورند که فاجعه [عراق] بهای کوچکی است برای راهی از تهدید [تروریستی]. خطر آن است که گیتس تبدیل به کالین پاول جدیدی شود - یعنی شخصی که با سیاست آنها [نئوکان‌ها] مخالفت نمود، اما در نهایت [خودوی] این سیاست‌ها را برای کنگره توجیه نمود و حمایت عمومی را برای آن کسب کرد.

دیگر منابع نزدیک به خانواده بوش می‌گویند مکانیزم استعفای رامسفلد و جانشینی گیتس پیچیده بوده و این تصور که محافظه‌کاران قدیمی پیروز شده‌اند، ممکن است توهم باشد. مقام ارشد امنیتی پیشین که به صورت نزدیکی با گیتس و بوش پدر کار کرده می‌گوید، بوش و مشاوران نزدیک وی در کاخ سفید در میانه اکتبر درک کرده بودند که در صورت شکست در انتخابات میان دوره‌ای، رامسفلد باید از مقام خود استعفا دهد. این مقام امنیتی می‌گوید: "رامسفلد پیش از انتخابات در باره زمان خروج خود با چینی، گیتس و رئیس جمهور صحبت کرده بود. آنها که می‌پرسند، چرا رامسفلد زودتر کنار گذاشته نشد، تا به این ترتیب جمهوری خواهان قدرتمند شوند؟ در حقیقت

به بیراهه می‌روند. "وی در ادامه، علت این امر را چنین بیان می‌کند: "جمهوری خواهان یک هفته پیش از انتخابات، می‌گفتند که پیروزی دموکرات‌ها به معنی پیروزی امریکاست، در این شرایط بوش و چنی چگونه ممکن است سیاست‌های خود را تغییر دهند؟ چنی به خوبی می‌دانست که چه رخ خواهد داد؛ برکناری رامسفلد پس از انتخابات به معنای حرکتی صلح‌جویانه بود، یعنی این که حق با شماست دموکرات‌ها! یک دوست جدید را انتخاب کردیم و همچنان در فکر تغییر گزینه‌های دیگری هستیم. هیچ‌کاری را از دستور خارج نکرده‌ایم. اما این ژست آشتی‌جویانه با تغییرات گسترده‌ای در سیاست‌ها همراه نبود، در عوض کاخ سفید، گیتس را فردی می‌داند که اعتبار آن را دارد تا کمک کند، سیاست‌های پیشین در مورد عراق و ایران به ثمر نرسند. همچنین گیتس فرد مطلوبی در برابر کنگره به شمار می‌رود. در صورتی که دولت بخواهد اثبات کند که برنامه سلاح‌های ایران خطری فوری است، گیتس نسبت به کسی که بیشتر اطلاعات امنیتی ساختگی از عراق ارائه داده بود، فرد مناسب‌تری به شمار می‌رود. او نبود که به ما گفت در عراق سلاح‌های کشتار جمعی وجود دارد و در نتیجه گفته‌های وی توسط کنگره جدی گرفته خواهد شد."

از هنگامی که گیتس به ریاست پنتاگون رسیده است، باید طبق سیاست رامسفلد و دیک چنی با ایران، عراق و افغانستان نبرد کند. یک مقام مدیریتی ارشد پیشین در زمان بوش، که با گیتس نیز کار کرده می‌گوید: "گیتس به خوبی از دشواری‌های کار جدید خود آگاه است. وی به راحتی سیاست‌های دولت را تأیید نخواهد کرد و به راحتی فرمان حرکت نمی‌دهد، بخصوص اگر به بهای اعتبارش باشد. او نمی‌خواهد پیشینه‌سی و پنج سال حضور خود در دولت را از پنجره به بیرون پرتاب کند. در هر حال، در پاسخ به این پرسش که آیا گیتس در برابر چنی خواهد ایستاد؟ این مقام پیشین پس از یک مکث می‌گوید: "من نمی‌دانم."

مسئله حیاتی دیگر برای گیتس تلاش گسترده پنتاگون برای هدایت مأموریت‌های سری و پوششی خارجی است. چنین فعالیت‌هایی به طور سنتی متعلق به سیا است، اما در نتیجه طراحی‌های رامسفلد، عملیات‌های نظامی سری به صورت گسترده‌ای افزایش یافته‌اند. اسرائیل و ایالات متحده در طول شش ماه گذشته با یکدیگر از یک گروه مقاومت کُرد به نام حزب زندگی آزاد در کردستان (پژاک) حمایت کرده‌اند. این گروه به عملیات مخفی درون مرزهای ایران نیز اقدام کرده است. یکی از مشاوران دولتی راهبری مدنی (Civilian Leadership) پنتاگون به من گفت: "این کار بخشی از تلاش برای یافتن راه‌های جایگزین برای اعمال فشار به ایران می‌باشد. پنتاگون روابط مخفیانه‌ای را با قبایل بلوچ، آذری و کرد برقرار نموده و آنان را به انجام تلاش‌هایی برای تضعیف قدرت حکومت ایران در مناطق شمال و جنوب شرق ترغیب نموده است. اسرائیل به این گروه کُرد "تجهیزات و آموزش" می‌دهد. همچنین فهرستی از هدف‌های مطلوب ایالات متحده نیز به آنان

ارائه شده است. (یک سخنگوی دولتی اسرائیل دخالت اسرائیل در این امر را انکار کرد.)

چنین فعالیت‌هایی در صورتی که به جای عملیات‌های جاسوسی، نظامی شمرده شوند، نیازی به تأیید کنگره ندارند. برای انجام همین عملیات توسط سیا، رئیس‌جمهور طبق قانون می‌بایست دلایل رسمی مبنی بر ضروری بودن این مأموریت را ارائه کرده و دولت باید آن را به رهبران سنا و کنگره معرفی کند. فقدان چنین مشورت‌هایی، برخی از دموکرات‌های کنگره را ناراحت ساخته است. دیوید اوبی (David Obey)، نماینده دموکرات کنگره از ویسکانسین، در جلسه کمیته فرعی سنا که به منظور تأمین بودجه فعالیت‌های نظامی تشکیل شده بود، پشت درهای بسته از اعضای سنا و کنگره پرسید: "آیا کسی [در کنگره] توسط دولت از طرح نظامی علیه ایران مطلع شده است؟" پاسخ "نه" بود. (یکی از سخنگویان اوبی این مسئله را تأیید کرد)

پیروزی دموکرات‌ها در ماه اخیر، موجب شد تا فشار بر دولت به منظور انجام مذاکرات مستقیم با ایران برای جلب حمایت آنان و پایان دادن به درگیری‌ها در عراق آغاز شود. تونی بلر، نخست‌وزیر بریتانیا، پس از انتخابات هم‌صدایی خود با بوش را تقلیل داده و گفت باید "گزینه استراتژیک به صورت روشنی" به ایران ارائه شود که می‌تواند شامل پیشنهاد "شریک جدیدی" برای غرب باشد، اما بسیاری در کاخ سفید و پنتاگون اصرار دارند که سخت‌گیری نسبت به ایران تنها راه ممکن برای نجات از باتلاق عراق می‌باشد. یکی از مشاوران پنتاگون گفت: "این یک روش کلاسیک برای بیرون رفتن از شکست است. آنان معتقدند که نزدیکی به ایران، شکست‌ها در عراق را احیا خواهد کرد، درست مانند این که پول خود را در شرط‌بندی دو برابر کنید. این امر، تلاشی است در راستای احیای مفهوم گسترش دموکراسی در خاورمیانه با ساختن یک مدل جدید. این تصور که رابطه نزدیکی میان ایران و عراق وجود داشته، توسط کاندولیزا رایس نیز تأیید شد. وی در ماه گذشته گفت: "ایران باید درک کند که با تلاش در راستای ناآرام کردن عراق، نمی‌تواند موقعیت خود را بهبود بخشد." این نظر توسط رئیس‌جمهور نیز تأیید شده است. وی درباره آگوست گفت: "ایران از گروه‌های نظامی حمایت کند، به این امید که جلوی پیشبرد دموکراسی در عراق را بگیرد، هر روز افراد بیشتری معتقد می‌شوند که ضعف کردن ایران تنها راه نجات عراق است." این مشاور افزود، برخی از مدافعان عملیات نظامی معتقدند "هدف، تغییر رژیم ایران نیست، بلکه حمله‌ای است با این پیام روشن که امریکا هنوز هم می‌تواند به اهداف خود برسد، حتی اگر این تهاجم به نابودی شبکه هسته‌ای ایران نینجامد." بسیاری فکر می‌کنند که بمباران سی‌وشش ساعته ایران تنها راه برای یادآوری این نکته به ایران خواهد بود که حرکت به سوی بمب اتمی و حمایت از مقتصد صدر در عراق، هزینه‌گزافی برای ایران در پی دارد. (صدر که رهبری شبه‌نظامیان شیعه را برعهده دارد، دارای روابط نزدیک مذهبی با ایران است.)

جوشوا موراوچیک (Joshua Muravchik)، یکی از نوکان‌های



تندرو، در شماره اخیر نشریه فارن پالیسی (Foreign Policy) در این باره می نویسد: "اگر اشتباه نکنید، دولت تنها یک گزینه دارد: رئیس جمهور بوش باید پیش از پایان دوره ریاست جمهوری اش ایران را بمباران کند." موراوچیک می نویسد: "رئیس جمهور به شدت برای حمله پیشگیرانه به ایران مورد انتقاد قرار خواهد گرفت و از این رو نئوکانها باید هوشمندانه جاده را صاف کرده و خود را برای دفاع از اقدام آتی خویش آماده سازند."

دیوید ورمس (David Wurmse) کارشناس ارشد دفتر چنی و نئوکانی که به شدت از حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین حمایت می کرد، همانند بسیاری در واشنگتن معتقد است: "ایران تاکنون بابت تلاش های هسته ای و مداخلات پیاپی در عراق، هزینه های نپرداخته است." ورمس و دیگر اعضای دفتر چنی، برخلاف دیگر اعضای دولت که خواهان حمله های محدود [به ایران] هستند، می خواهند رژیم ایران را تغییر دهند. اینان می گویند "آرامش در عراق بدون تغییر رژیم ایران برقرار نخواهد شد."

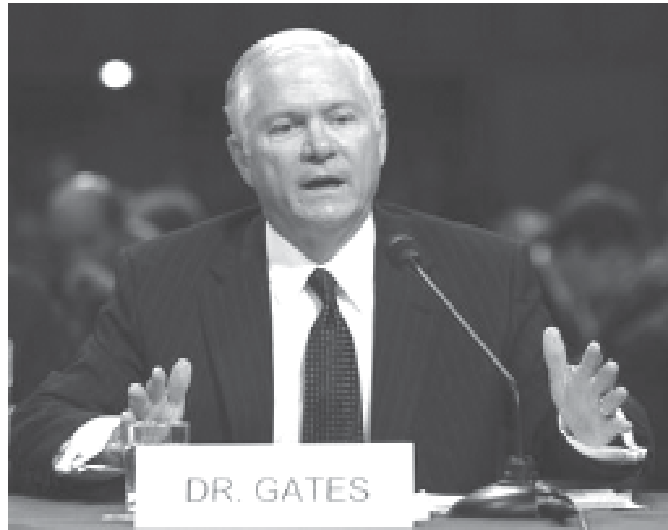
طرح دولت برای حمله نظامی به ایران به صورت پیچیده تری در اوایل پاییز ۲۰۰۶ طراحی شد. این در حالی بود که براساس اسناد طبقه بندی شده سیا فرضیات کاخ سفید درباره میزان نزدیکی ایران به ساخت بمب هسته ای مورد تردید قرار دارد. تاکنون سیا هیچ شاهد موجهی پیدا نکرده که نشانگر آن باشد که ایران در کنار اعمال صلح آمیزی که به آژانس انرژی اتمی گزارش شده، مشغول پرداختن به برنامه پنهانی سلاح های هسته ای می باشد. (سیا حاضر نشد تا توضیحی در این باره ارائه کند.)

نتیجه بررسی های سیا که برای بررسی به دیگر موسسه ها ارائه شده بود، مبتنی بر اطلاعات تکنیکی بوده که از ماهواره ها و شواهد تجربی مانند اندازه گیری میزان رادیواکتیویته نمونه های آب و گازهای خروجی کارخانه ها و نیروگاه ها، به دست آمده اند. طبق اطلاع منابع امنیتی، داده های جدید به دست آمده از قطعاتی که برای کشف رادیواکتیویته پیشرفته (که آژانس های امنیتی اسرائیل و امریکاکه در سال گذشته ویس از آن در نزدیکی تأسیسات هسته ای [مشکوک در ایران] قرار داده اند) نشان می دهد رادیواکتیو قابل توجهی وجود ندارد.

یک مأمور ارشد امنیتی وجود این گزارش سیا را تأیید کرد و به من گفت که کاخ سفید با آن مخالف بوده است. مخالفت کاخ سفید با

یافته های سیا درباره ایران به صورت گسترده ای در جامعه اطلاعاتی مشهور است. مقام امنیتی پیشین می گوید که چنی و همکارانش این ارزیابی را نادیده گرفته اند. این مقام امنیتی با اشاره به اطلاعات خاص مربوط به برنامه اتمی ایران اضافه کرد: "آنان در حال دستیابی به سلاحی کشنده نیستند، آنان به دنبال زمانی هستند که بتوانند به راحتی مأموریت خود را تکمیل کنند." آژانس اطلاعاتی پنتاگون نیز نتایج به دست آمده سیا را به چالش کشیده است. مقام ارشد امنیتی پیشین می گوید: "آژانس جاسوسی دفاعی نتایج سیا را رد کرده و روش آن را

برای حصول این نتایج زیر سوال می برد. وی می افزاید، بوش و چنی می توانند جلوی گزارش سیا در ارزیابی های امنیت ملی آینده درباره قابلیت های هسته ای ایران را بگیرند، اما آنان نمی توانند جلوی ارسال این گزارش به جامعه اطلاعاتی را بگیرند." سیا به کاخ سفید هشدار می دهد که ناتوانی در یافتن برنامه هسته ای سری را نمی توان به حساب این گذاشت که ایران به خوبی



توانسته آن را پنهان کند. مقام ارشد امنیتی پیشین تأکید کرد که در جنگ سرد، شوروی با مهارت بالا، قادر به گمراه سازی و دادن اطلاعات غلط بود، اما با این وجود جامعه اطلاعاتی امریکاکه به راحتی می توانست جزئیات برنامه های تولید سلاح هسته ای و موشک های دوربرد آنها را آشکار سازد. "این مقام امنیتی پیشین می گوید: "برخی از افراد در کاخ سفید از جمله در دفتر چنی فرض می کنند که: "فقدان شواهد، دلیل بر وجود سلاح هسته ای است." ایران معاهده NPT را امضا کرده است و براساس آن می تواند برنامه هسته ای صلح آمیز را اجرا کند. با وجود این که ایران در معرض حمله های نظامی قرار دارد و حتی پیشنهاد معاهدات تجاری نیز دریافت کرده، اما باز هم خواسته آژانس بین المللی انرژی اتمی (I.A.E.A) و شورای امنیت را برای توقف غنی سازی اورانیوم رد کرده است. غنی سازی اورانیوم فرایندی است که علاوه بر سوخت مورد نیاز نیروگاه های هسته ای از مقدمات تولید سلاح های هسته ای نیز به شمار می رود. همچنین ایران نتوانسته و یا نخواسته تا نسبت به وجود پلوتونیوم و اورانیوم غنی سازی شده با درجه بالا، که در بررسی های آژانس بین المللی انرژی اتمی به دست آمده اند، توضیحی ارائه دهد. آژانس این امر را به فقدان "شفافیت" تعبیر نموده، اگرچه همانند سیا نتوانسته شواهد غیر قابل انکاری درباره برنامه پنهان تولید سلاح های هسته ای بیابد.

رئیس جمهور ایران، محمود احمدی نژاد، در هفته گذشته اعلام

کرد که ایران پیشرفت بیشتر در برنامه تحقیقاتی غنی سازی خود به دست آورده و گفت: "ما می دانیم که برخی از کشورها ممکن است از این امر ناخشنود باشند." وی اصرار کرد ایران طبق معاهدات بین المللی رفتار کرده، اما گفت: "زمان هم اکنون تماماً به نفع مردم ایران است." یک دیپلمات در وین، یعنی جایی که شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی حضور دارد به من [هرش] گفت که گزارش آژانس به دلایل فنی مورد انتقاد می باشد. اما جسارت بی حد و حصر احمدی نژاد هیچ تأثیری بر رفع سوءظن نسبت به ابهامات برنامه هسته ای ایران نداشته است. یک دیپلمات اروپایی درگیر در این پرونده گفت: "هیچ مدرکی مبنی بر برنامه غنی سازی پنهان در مقیاس گسترده در ایران وجود ندارد، اما ایرانیان [قاعدتاً] حاضر نبودند به خاطر برنامه هسته ای که دیگر دنبال نمی کنند، خود را با غرب به یک رویارویی خطرناک بکشند. برنامه غنی سازی تنها وقتی معنا دارد که بخواهند به سلاح اتمی دست یابند. در صورتی که آنها چیزی را پنهان نکرده بودند، این نتیجه گیری بی معنا می شد. برای نگرانی درباره ابهامات برنامه هسته ای ایران نیازی به یک برنامه پنهان نیست. به اندازه کافی اطلاعات داریم تا بدون آن هم نگران باشیم. هنوز به هدف نزده اند، اما به آن بسیار نزدیک شده اند.

در هر حال، احتمالات دیگری نیز برای اصرار ایران وجود دارد. برنامه هسته ای - چه صلح آمیز و چه غیر صلح آمیز - برانگیزاننده غرور ملی است و حمایت احمدی نژاد از آن به محبوبیت وی کمک کرده است. (صدام حسین سال ها در داخل و خارج از عراق درباره سلاح های کشتار جمعی عراق ابهام ایجاد کرده بود، تا تصویری قدرتمند از خود به نمایش گذارد. مطابق گفته های مقام ارشد امنیتی پیشین، بررسی های سیا نشان می دهند که یک حمله نظامی محدود به ایران برای این کشور مزایایی دارد، بخصوص حمله ای که نتواند تأسیسات هسته ای آن را به طور کامل نابود کند. چنین حمله ای موقعیت ایران در جهان اسلام را تقویت می کند. این مقام ارشد امنیتی می گوید: "آنها از تجربه عراق و جنوب لبنان درس گرفته اند." در هر دو این موارد نیروی عظیم نظامی در رسیدن به اهداف نظامی یا سیاسی خود ناکام ماند. جنگ اسرائیل علیه حزب الله در لبنان نه تنها تمام مهمات نظامی و موشکی این گروه را نابود نکرد، بلکه محبوبیت حسن نصرالله، رهبر این گروه را نیز افزایش داد. این مقام ارشد امنیتی پیشین می افزاید که بررسی های سیا نشان می دهند که اتحاد میان شیعیان و سنی ها در برابر ایالات متحده در صورت حمله امریکا به ایران افزایش خواهد یافت. "حمله امریکا هرگونه اختلافی در جهان عرب را از بین برده و ما با درگیری سوری ها، ایرانی ها، حماس و حزب الله رو به رو خواهیم بود و در پی آن مصری ها و سعودی ها در روابط نزدیک خود با غرب تجدیدنظر خواهند کرد. این امر برای تحلیلگران، بدترین کابوس از زمان حکومت های خلافتی در خاورمیانه است." (خلفای اسلامی به مدت ۶۰۰ سال، تا قرن سیزدهم، بر خاورمیانه حکمفرمایی می کردند.)

بر اساس گفته های مشاور پنتاگون: "نتایج به دست آمده توسط سیا بیانگر آن است که بمباران گسترده جلوی برنامه هسته ای ایران را نمی گیرد. یک حمله کوتاه مدت شامل بمباران و نابودی تأسیسات به نفع ایران خواهد بود، چنین امری سبب افزایش حمایت بخش مهمی از مبارزان مسلمان ضد امریکا خواهد شد." این مشاور پنتاگون می گوید که وی و بسیاری از همکارانش در بخش نظامی معتقدند ایران در حال گسترش قابلیت های تولید سلاح های هسته ای است، اما وی اضافه می کند گزینه های دولت بوش برای برخورد با چنین تهدیدی در نتیجه فقدان اطلاعات مناسب، در حال محوشدن می باشند. مشاوران و مأموران نظامی پیشین و کنونی به من گفتند که به هنگام بررسی ارزیابی های سیا توسط دولت، ناگهان مسئله جدیدی اتفاق افتاد: اطلاعات به دست آمده از جاسوسان اسرائیلی که در ایران کار می کنند، نشان می دهند که ایران چاشنی بمب هسته ای را تولید و آزمایش کرده است. اثبات این اطلاعات انسانی یا HUMINT (Human Intelligence) به راحتی امکان پذیر نیست. مقام ارشد امنیتی پیشین به من [هرش] گفت: "مسئله این است که هیچ کس نمی تواند آن را تأیید کند. ما منبع اطلاعاتی اسرائیلی ها را نمی شناسیم. آنها به طور خلاصه گفته اند که ایرانیان مکانیسم یک چاشنی را آزمایش کرده اند - یعنی شبیه سازی یک انفجار هسته ای مصنوعی بدون مواد اولیه سلاح - اما هیچ واقعیت قابل توجهی در این زمینه وجود ندارد. محل انجام آزمایش کجاست؟ چه زمانی هایی آنها این آزمایش را انجام داده اند؟ کلاهک هسته ای آن چه اندازه بوده؟ به اندازه یک جعبه نان یا یک یخچال؟ آنها هیچ اطلاعی در این مسئله ندارند." وی گفت با این وجود، مقامات ارشد کاخ سفید در دولت از این گزارش برای "اثبات درستی نظریه کاخ سفید درباره برنامه هسته ای ایران" استفاده کرده اند. آنها می گویند که این آزمایش ها هیچ تشعشع رادیواکتیوی نداشته و بنابراین ما نمی توانیم محل و زمان وقوع را بیابیم. با این حال، وی می گوید "آژانس همچنان بر موضع خود پابرجاست."

در هر حال، مشاور پنتاگون به من گفت که وی و دیگر مأموران امنیتی معتقدند که اطلاعات اسرائیلی باید جدی گرفته شوند. "ما در عصری زندگی می کنیم که اطلاعات فنی ملی (National Technical Intelligence) - یعنی داده های حاصل از سنسورهای زمینی و ماهواره ها - آنچه را ما بدان نیاز داریم در اختیارمان نمی گذارند. بر اساس استانداردها HUMINT ممکن است که مرجع مطمئنی نباشد، اما اغلب شامل بهترین اطلاعاتی است که می توانیم به دست آوریم." وی افزود با توجه به اختلافات آشکار درون جامعه اطلاعاتی، "سال آینده در حال نبرد بر سر کیفیت اطلاعات خواهیم بود." چرا که کاخ سفید خواهان دریافت متن "خام" گزارش اطلاعاتی اسرائیل یعنی متنی که تدقیق، تحلیل و ارزیابی نشده می باشد. در سال ۲۰۰۳ با اتکا به همین گزارش، اطلاعات اشتباهی درباره سلاح های ناموجود کشتار جمعی عراق ارائه شد که در نهایت به جنگ عراق انجامید.

این مشاور می‌گوید: "روسای جمهور پیشین نیز عمل مشابهی انجام داده‌اند، اما مأموران حرفه‌ای امنیتی در هنگام درخواست برای بررسی چنین داده‌های خامی، همواره مقاومت می‌کنند. آنان این خواسته را مانند آن می‌دانند که از یک کارآموز درجه دو بخواهید "یولیسس" (Ulysses) را بخواند. HUMINT قابل ارزیابی نیست. بسیاری از اطلاعات سیاسی که بیشتر آنها دقیق نبودند، در باره عراق و سلاح‌های کشتار جمعی آن، حاصل کار کارمندی به نام کوروبال (Curveball) بود که پیشتر از بخش امنیتی آلمان به سیار فرشته بود. اما

مشاور پنتاگون اصرار دارد که در این مورد، "اطلاعات اسرائیلی‌ها بسیار محکم است." وی گفت که اطلاعات یادشده درباره چاشنی اورانیوم توسط نوعی دیگر از اطلاعات طبقه‌بندی شده به نام MASINT. تأیید می‌شوند.

MASINT معادل اطلاعات "حساب شده و تأیید شده" (Measuring and Signature) می‌باشد. پنتاگون مرکز پردازش و پخش چنین اطلاعاتی بود که

شامل داده‌های به دست آمده از طریق الکترواپتیکی، هسته‌ای، رادیویی و راداری می‌باشد. این مشاور می‌گوید داده‌های حاصل از MASINT بیانگر آن است که فعالیت‌های موجود با برنامه‌های ارائه شده توسط ایران به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تطبیق ندارند. وی می‌گوید: "این اطلاعات نشان دهنده انجام فعالیت‌های پیچیده‌تر و پیشرفته‌تری توسط ایران می‌باشند. احتمالاً ایرانیان از آنچه ما حدس می‌زنیم، در برنامه تولید سلاح‌های هسته‌ای خود بسیار جلوتر هستند."

جان بولتون در اوایل سال ۲۰۰۴، یعنی زمانی که معاون وزارت خارجه در امور نیروهای مسلح بود به صورت خصوصی ابهاماتی را درباره ایران به آژانس بین‌المللی منتقل کرد. این ابهامات به تحقیقاتی اشاره دارد که با زمان‌بندی دقیق، شیوه سوار کردن قطعات مواد منفجره مورد نیاز برای تولید چاشنی کلاهک هسته‌ای را توضیح می‌داد. این تحقیقات در مرکز نظامی پارچین انجام شده (مرکزی که در بیست مایلی جنوب شرق تهران بود و مرکز سازمان صنایع دفاع ایران به‌شمار می‌رود.) در آنجا از مهمات و سوخت شیمیایی گرفته تا موشک‌های زمین به هوا و ضد تانک، تولید می‌شد و تصاویر ماهواره‌ای نشان می‌دهند که انباری (Bunker) در آنجا وجود داشته که برای آزمایش انفجارهای بسیار بزرگ مناسب می‌باشد. یک دیپلمات ارشد در وین به من [هرش] گفت، در پاسخ به این ابهامات، بازرسان آژانس اتمی، پس از ماه‌ها مذاکره در نوامبر ۲۰۰۵ به پارچین رفتند. یک تیم بازرسی موفق به بازدید از یک سایت خاص در پایگاه شد و پس از آن

اجازه یافتند تا از تعدادی از ساختمان‌های آنجا بازرسی نمایند. این دیپلمات می‌گوید: "ما هیچ مدرکی مبنی بر وجود مواد هسته‌ای نیافتیم." وی گفت این بازرسان با دقت، محفظه آزمایش انفجار زیرزمینی را بررسی کردند. این محفظه "شبهه آن چیزی بود که آفریقای جنوبی در سه دهه پیش برای تولید سلاح‌های هسته‌ای به کار برده بود." از این محفظه می‌توان برای نوعی تحقیق سنتیک جهت آزمایش چاشنی هسته‌ای استفاده نمود، اما همانند بسیاری از تأسیسات نظامی، از این محفظه می‌توان برای کارهای دیگر نیز



دیک چنی

استفاده کرد، که نشان دهنده قابلیت دوگانه آن می‌باشد، مانند آزمایش سوخت موشک‌ها، که به صورت متداولی در پارچین انجام می‌شود. این دیپلمات افزود: "ایرانیان نشان داده‌اند که می‌توانند اورانیوم را غنی‌سازی کنند و آزمایش چاشنی بدون مواد هسته‌ای برای آنها قابل انجام است. این فرایند بسیار پیچیده است که به عنوان آزمایش هیدرودینامیک شناخته می‌شود و

تنها کشورهای دارای تأسیسات آزمایش هسته‌ای پیشرفته و متخصصان توانا می‌توانند این چنین آزمایشی را انجام دهند. من شک دارم که ایران بتواند چنین کاری را انجام دهد."

اوایل این ماه، ابهامات جدیدی درباره پارچین بروز کرد. دیدעות آحارنوت (Yediot Ahranot)، بزرگ‌ترین روزنامه اسرائیل، گزارش داد که تصاویر جدید ماهواره‌ای "ساختمان بزرگ" جدیدی در پارچین را نشان می‌دهد، این تصاویر نشان دهنده گسترش تونل‌ها و اتافک‌های زیرزمینی می‌باشند. این روزنامه فرایند بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و رئیس آن، محمدالبرادعی، را برای اصرار در "استفاده از عبارات خنثی درباره یافته‌ها و نتایج خود" مورد نکوهش قرار داد.

پاتریک کلاوسون (Patrick Clawson)، متخصص امور ایران و قائم مقام مدیر تحقیقات سیاسی خاورمیانه در موسسه واشنگتن - یک اتاق فکر (Think tank) نئومحافظه‌کار - به من گفت "بزرگ‌ترین لحظه" فشار هنوز فرانسیده است: "چگونه ایالات متحده می‌تواند جلوی تصمیم زود هنگام اسرائیل را بگیرد؟" کلاوسون تأکید کرد مدارکی وجود دارد دال بر این که روند کار ایران در ساخت و استفاده از دو شبکه سانتریفیوژ کوچک به دلیل مشکلات فنی کند شده است. این شبکه‌ها برای تولید پایلوت (آزمایش در معیار کوچک) اورانیوم غنی‌سازی شده ضروری می‌باشند. این دو شبکه زیر نظر آژانس اتمی هستند. کلاوسون می‌پرسد: "چرا آنها در آماده‌سازی و اجرای شبکه دوم این قدر کند هستند؟ و چرا آنها نخستین شبکه را به اندازه‌ای که

ادعا می‌کنند فعال نکرده‌اند؟ آیا زمان بیشتری در اختیار داریم؟ چرا از جنگ سخن گفته می‌شود؟ ما درباره جنگ با کره شمالی یا ونزوئلا صحبت نمی‌کنیم، چرا که ایران به سلاح‌های هسته‌ای دست نیافته است و هنوز برنامه‌ای برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای ندارد. ما می‌توانیم آن را مهار و آنها را وادار کنیم تا چرخه غنی‌سازی را دوباره بسازند، بدون این‌که ایران را بمباران کنیم، بخصوص در صورتی که شرایط بین‌المللی بهتر شود. کلاوسون افزود: "رایس، وزیر امور خارجه، روی شهرت و اعتبار خود در سیاست خارجی سرمایه‌گذاری کرده است. وی این اعتبار را بدون وجود شواهد موثق به خطر نمی‌اندازد. گروه‌وی می‌گویند "حمله، چطور است؟" رئیس‌جمهور می‌خواهد پیش از ترک دفتر خود مسئله ایران را حل کند، اما ممکن است در نهایت بگوید: "ای کاش می‌توانستم این معضل را حل کنم!"

دولت نخست‌وزیر اسرائیل، ایهود اولمرت، در اوایل ۲۰۰۶، یک گروه ویژه برای هماهنگی تمام اطلاعات موجود درباره ایران ساماندهی کرد. این نیروی ویژه که توسط ژنرال ارشد الیزر شکدی (Eliezer Shkedi) فرمانده نیروی هوایی اسرائیل هدایت می‌شود، مستقیماً به شخص نخست‌وزیر گزارش می‌دهد. اولمرت، در اواخر اکتبر افرایم سنه (Ephraim Sneh)، عضو حزب کارگر در کنش (پارلمان اسرائیل) را به عنوان قائم مقام وزارت دفاع تعیین کرد. سنه که بیشتر عضو کابینه ایهود باراک بوده، سال‌ها اصرار داشت که برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای وارد عمل شود. وی در مصاحبه‌ای با روزنامه اسرائیلی اورشلیم پست در همین ماه [نوامبر ۲۰۰۶] گفت که درباره تأثیر دیپلماسی یا قطعنامه‌های بین‌المللی برای کنترل برنامه ایران شک دارد: "خطر این نیست که آیا احمدی‌نژاد تصمیم به حمله به ما [اسرائیل] می‌گیرد یا نه، بلکه مشکل این است که هم‌اکنون ابر سباهی از وحشت بر فراز اسرائیل در حرکت است. بیشتر اسرائیلی‌ها ترجیح می‌دهند در اینجا زندگی نکنند، بیشتر یهودیان ترجیح می‌دهند با خانواده‌های خود به اینجا نیایند و اسرائیلی‌هایی که می‌توانند در خارج از کشور زندگی کنند، این کار را انجام می‌دهند. من از این می‌ترسم که احمدی‌نژاد رویای صهیونیسم را بدون فشردن هیچ دکمه‌ای نابود کند. به همین دلیل ما می‌بایست جلوی ایران را در دستیابی به قابلیت‌های هسته‌ای به هر قیمتی بگیریم." پیام مشابهی توسط بنیامین نتانیاهو - رهبر حزب لیکود - در سخنرانی هفته گذشته در لس‌آنجلس بیان شد. وی گفت: "اکنون سال ۱۹۳۸ است و ایران هم مانند آلمان آن زمان تلاش می‌کند تا به بمب هسته‌ای دست پیدا کند." وی اضافه کرد: "هنوز فرصت برای متوقف کردن ایران وجود دارد."

مشاور پنتاگون به من [هرش] گفت در حالی که ممکن است فشارهایی از سوی اسرائیل وجود داشته باشد، اما "آنها [اسرائیلی‌ها] هیچ کاری را بدون چراغ سبز ما [امریکا] انجام نمی‌دهند." وی گفت: "این اطمینان از دفتر چنی برخاسته است." خود شخص چنی است

که می‌گوید، ما شما [اسرائیل] را در هیچ شرایطی تنها نمی‌گذاریم، اما شما بدون ما [امریکا] کاری انجام ندهید." یک دیپلمات ارشد اروپایی با این حرف موافق است: "برای اسرائیل این، مسئله مرگ و زندگی است. ایالات متحده نمی‌خواهد به ایران حمله کند، اما در صورتی که اسرائیل هر چه بیشتر احساس نگرانی کند، ممکن است گزینه دیگری برای امریکا باقی نماند."

یک ایران هسته‌ای تنها اسرائیل را تهدید نمی‌کند، بلکه این مسئله سبب ایجاد یک رقابت در سلاح‌های استراتژیک در سطح خاورمیانه شده و کشورهایی مانند عربستان سعودی، اردن و مصر که همه توسط دولتمردان سنی اداره می‌شوند - شروع به انجام پروژه‌هایی برای دفاع از خود خواهند کرد. دولت بوش، در صورتی که دست به عملیات نظامی علیه ایران بزند، علاوه بر جمهوری خواهان، از حمایت برخی از دموکرات‌ها نیز برخوردار خواهد بود. سناتور هیلاری کلینتون از نیویورک و سناتور اوان بی (Evan Bayh) از ایندیانا که نامزدهای احتمالی ریاست جمهوری از حزب دموکرات به‌شمار می‌روند، هشدار داده‌اند که ایران هرگز اجازه دستیابی به بمب اتمی را ندارد و آنها نیز - همان‌طور که کلینتون در اوایل ۲۰۰۶ گفته بود - تأکید کردند "ما نمی‌توانیم هیچ گزینه‌ای را از روی میز برداریم." هوارد دین، رئیس کمیته ملی حزب دموکرات نیز این دیدگاه را تأکید کرد. اولمرت در ماه می گذشته در سخنرانی خود در جلسه مشترک کنگره امریکا گفت: "ایران هسته‌ای به معنای این است که یک کشور حامی تروریست بتواند به بمب هسته‌ای دست پیدا کند. این چالش که به نظر من آزمون دوران ماست، مسئله‌ای است که غرب نمی‌بایست در آن شکست بخورد."

لزلی گلب (Leslie Gelb) مقام پیشین در وزارت خارجه که رئیس بازنشسته شورای روابط خارجی بوده گفت که معتقد است: "هنگامی که فشارها زیاد شود، اسرائیلی‌ها در موقعیت دشواری قرار خواهند گرفت، تا اثبات کنند که ایران هسته‌ای، تهدید آمیز می‌باشد. وزارت دفاع و خارجه امریکا در برابر بمباران پیشگیرانه، بی تفاوت می‌باشند." گلب امیدوار است انتخاب گیتس، وزنه امنیت برای حل بزرگ‌ترین معضل امریکا باشد: "امیدوارم که ایرانی‌ها از ایجاد مشکل در عراق دست بردارند. در یک تا دو سال آینده، برای تصمیم‌گیری در خصوص بمباران ایران در موقعیت بهتری خواهیم بود." دولت بوش در مجامع عمومی به یافتن راه‌حلی دیپلماتیک برای مسئله هسته‌ای ایران پای‌بند مانده و با چین، روسیه، فرانسه، آلمان و بریتانیا برای ادامه مذاکرات همکاری کرده است. تاکنون، این تلاش شکست خورده است. آخرین دور مذاکرات در اوایل نوامبر شکست خورد، در این بین مخالفت‌های روسیه و چین درباره ضرورت اعمال فشار به وسیله قطعنامه‌های سختگیرانه سازمان ملل درباره رژیم ایران، رشد کرد. بوش از موضع خود درباره این‌که ایران می‌بایست پیش از هر مذاکره‌ای با حضور ایالات متحده، غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند، عقب‌نشینی نمی‌کند.

دیپلمات ارشد اروپایی به من [هرش] گفت که ژاک شیراک

رئیس جمهور فرانسه و بوش در ۱۹ سپتامبر در نیویورک، در حاشیه همایش سازمان ملل، دیدار کرده و بر سر راه حلی به نام "انفجار بزرگ"، به گفته فرانسوی ها، برای حل بن بست مسئله ایران توافق کردند، طبق سناریویی که به علی لاریجانی - رئیس گروه مذاکره کننده ایرانی - درباره مسئله هسته ای پیشنهاد شد، نماینده غرب بر سر میز مذاکره با ایران می نشست. این دیپلمات به من [هرش] گفت: "اگر ما می گفتیم مذاکرات را بدون پیش شرط آغاز می کنیم و ایرانی ها پاسخ می دادند که غنی سازی را متوقف می کنیم، جناح ما قدرت بیشتری

می یافت و ایرانی ها نیز با بازرسی آژانس از تأسیسات غنی سازی خود موافقت می کردند، سپس غرب در مقابل اعلام می کرد، آنها نیز قطعنامه های سازمان ملل را متوقف می کنند." ایالات متحده نیز که در آغاز مذاکرات بر سر میز حاضر نشده بود، بعدها به آن می پیوست. لاریجانی این پیشنهاد را به تهران ارائه کرد. این دیپلمات می گوید، پاسخ تهران طبق گفته های

لاریجانی "نه" بود و ما تلاش کردیم تا همه طرف ها را در نظر بگیریم، اما آقای احمدی نژاد نمی خواست فقط حفظ ظاهر کند و این سناریوی زیبا به هوارفت."

در هفته گذشته انتظار می رفت که گروه تحقیق عراق [بیکر - هامیلتون] گزارش خود را ارائه کند تا پس از تأیید طرف های درگیر، امریکا از باتلاق عراق خارج شود. منابعی مطلع به من [هرش] گفتند که گروه عراق در اواسط نوامبر درخواست کرد تا امریکایی ها به صورت کامل و فوری از عراق خارج شوند، اما توصیه کرد که باید بر آموزش بهتر نیروهای عراقی و آرایش مجدد نظامیان امریکایی تمرکز شود. در مهم ترین توصیه، بیکر و هامیلتون از بوش خواستند کاری را که تاکنون از انجام آن سر باز می زد انجام دهد، یعنی سوریه و ایران را به یک کنفرانس منطقه ای برای کمک به آرامش در عراق دعوت کند.

مشخص نیست آیا دولت این طرح را می پذیرد؟ براساس گفته های مقام ارشد امنیتی پیشین، در ماه آگوست، رامسفلد از ستاد مشترک خواست تا به صورت مخفیانه اقدام به طراحی برنامه های جایگزینی برای عراق کنند تا از پیشنهاد های جدید - چه از سوی اکثریت دموکرات احتمالی آینده و چه گروه تحقیق عراقی - جلوگیری کند. این مقام پیشین می گوید: "آخرین طرح این است که نیروهای امریکایی از شهرها خارج شده و در مرزهای سوریه و ایران مستقر شوند." از شهروندان محلی برای آموزش پلیس عراق استفاده شده تا در نهایت بتوان پلیس محلی را از ارتش عراق جدا کرد. کاخ سفید معتقد است در صورتی که نیروهای نظامی امریکا به اندازه کافی در عراق بمانند - با نیروهای کافی - تروریست ها به کشتار یکدیگر پایان

داده و شهروندان عراق در اثر درد و رنج ناشی از منازعات، خود به ارائه راه حل می اندیشند. حرکت دادن نظامیان و آموزش پلیس مدت زمان زیادی به طول خواهد انجامید. این زمان بی انتها خواهد بود." در مصاحبه ای دیگر، مقام ارشد پیشین دولت بوش گفت، به وی گفته شده که پنتاگون در حال کار روی طرحی در عراق بوده که خواهان انتقال نظامیان از مناطق شهری بزرگ به مجموعه ای از پایگاه های مستحکم نزدیک مرزها می باشد. فرض این طرح آن بوده که با خروج نیروهای نظامی امریکا از مناطق پر جمعیت، خشونت مذهبی پایان خواهد یافت. این مقام ارشد پیشین دولتی می گوید: "کاخ سفید مدعی است این طرح به آرامش خواهد انجامید، اما ممکن است موجب آرامشی ناپایدار شود."



یکی از ایرادات طرح دولت امریکا برای استفاده از ایران به منظور رسیدن به آرامش در عراق این است که مشخص نیست ایران علاقه ای به این کار داشته باشد، بخصوص اگر از این طریق به خروج دولت بوش از موقعیت بد خود کمک شود. یک متخصص امور خاورمیانه و مقام ارشد دولتی پیشین به من [هرش] گفت: "ایران در حال تبدیل شدن به ابر قدرت در منطقه خاورمیانه می باشد. آنها با داشتن برنامه هسته ای و قابلیت مداخله در امور منطقه، اساساً خواهان ادامه درگیری ها هستند. چرا باید [در این حالت] در مسئله عراق با ما همکاری کنند؟" وی یکی از سخنرانی های اخیر احمدی نژاد را یاد آور شد که سخنان بوش را به چالش می کشید. رئیس جمهور ایران می پرسد: "چرا امریکایی ها خود غنی سازی اورانیوم را متوقف نمی کنند؟ - بوش در سخنان خود اعلام کرده بود دستیابی به تکنولوژی غنی سازی اورانیوم حق ایران نیست - ما آن را برای شما غنی سازی خواهیم کرد و آن را به نصف قیمت، ۳۰٪ ارزان تر، به شما خواهیم فروخت."

#### پاسخ کاخ سفید

کاخ سفید در پاسخ به این مقاله هرش به مورد خاصی اشاره نکرده، اما به طور کلی با اعلام این که این مقاله "نمایشنامه پراشتباه دیگری" از یک "سری مقاله بدون دقت درباره دولت بوش" است، واکنش نشان داد.

دانا پرینو (Dana Perino)، سخنگوی کاخ سفید، با اعلام مطالب بالا افزود: "کاخ سفید تمایل ندارد کار نویسندگی که ردیالانه نظامیان امریکا را تحقیر کرده، بزرگ کند. مقالات وی عمدتاً بر اساس داده های غلط و به منظور تأیید دیدگاه های رادیکال وی است.

منبع: نیویورک تایمز به نقل از رویترز، ۲۰ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۹ آبان ۱۳۸۵)



## درباره مقاله عمل بعدی

گفت‌وگو با سیمور ام. هرش (۲۱ نوامبر ۲۰۰۶، ۳۰ آبان ۱۳۸۵)

برگردان: چشم‌انداز ایران

(گفت‌وگوی زیر حاصل مصاحبه‌ای است که در ماه آبان ۲۰۰۶ میلادی در واشنگتن به ما می‌پیوندد.)

سیمور هرش روزنامه‌نگار برجسته در مقاله جدیدی در نشریه نیویورکر گزارش می‌دهد که دیک چنی، معاون اول رئیس‌جمهور در حمایتی در کاخ سفید، یک ماه پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای گفته است که پیروزی دموکرات‌ها تأثیر کمی بر تصمیم دولت برای آغاز جنگ با ایران خواهد داشت، اما تصمیم‌گیری برای حمله نظامی در نتیجه گزارش مخفیانه اخیر سیا "پیچیده‌تر" شده است؛ چرا که سیا هیچ مدرک معتبری مبنی بر این که ایران در حال توسعه سلاح‌های هسته‌ای باشد، نیافته است. سیمور هرش هم‌اکنون برای انجام مصاحبه‌ای از استودیویی در واشنگتن به ما می‌پیوندد.

احتمال زیادی وجود دارد که ایران بخواهد کاری انجام دهد، اما اکنون مسئله اصلی این است که بهانه حمله چه خواهد بود؟ نکته مهم دیگری که سیا در این بررسی‌ها به آن اشاره کرده، این است که اگر ما یعنی کاخ سفید، رئیس‌جمهور و معاون رئیس‌جمهور تصمیم بگیرند به ایران حمله کنند یا



سیمور ام. هرش

● بهتر نیست با صحبت درباره ارزیابی محرمانه سیا درباره ایران شروع کنید.

بله، اگر بخواهم ساده بگویم، ایالات متحده و هم‌پیمان ما اسرائیل، اطلاعات بسیاری از داخل ایران جمع‌آوری کرده‌اند. کسب این اطلاعات تنها به وسیله افراد نبوده، بلکه از

اجازه این کار را به اسرائیل بدهند، نتایج آن ممکن است از آنچه ما حدس می‌زنیم بدتر باشد. درحقیقت ممکن است با این کار جهان شیعه و سنی یا دست‌کم بیشتر شیعیان و سنی‌ها علیه ما متحد شوند. امری که در زمان خلفا در ۹۰۰-۸۰۰ سال پیش هم رخ داد. در نتیجه شما می‌توانید خاورمیانه را دوقطبی کنید یا دست‌کم آنها را به گونه‌ای متحد کنید که بیشتر نبودند؛ قطبی‌سازی گروه‌های مختلف [بین اسلام و آمریکا] و ایجاد یک امت واحد علیه غرب و ما، این مسئله‌ای است که در گزارش به آن اشاره شده است.

● یک ماه پیش از انتخابات اوضاع چگونه بود؟ یعنی همایشی که دیک چنی درباره امنیت ملی در آن سخن گفت.

کاخ سفید، رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور می‌توانند نتایج انتخابات را مطالعه کنند و آنها می‌دانستند با چه مشکل بزرگی روبرو هستند. فکر می‌کنم همان‌طور که گفته بودم، آنها می‌دانستند آلن (Allen) خواهد باخت. آنها حدس می‌زدند که گاورنر (Governor) در رقابتی که در نهایت آقای وب (Webb) پیروز شد، بر کرسی سنای ویرجینیا خواهد نشست. این یک پیروزی جالب بود، اما آنها از هفته‌ها پیش

آنچه "ابزارهای فنی ملی" نامیده می‌شود، نیز استفاده شده است. این ابزارها شامل ماهواره‌ها و دیگر انواع ابزارهای کشف پسیو بوده که می‌توانند روی زمین یا جاهای دیگر، داخل یک کشور نصب شوند. این ابزارها برای یافتن شواهدی از یک برنامه مخفی یا موازی تولید سلاح‌های هسته‌ای در ایران به کار رفته‌اند. همان‌طور که می‌دانید، ایران گفته تعدادی از تأسیسات هسته‌ای آن مانند تأسیسات زیرزمینی نطنز که چند صد مایل در جنوب تهران واقع شده، به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی معرفی شده و تحت بازرسی آژانس می‌باشند. به عبارت دیگر، تمام پروژه‌های مربوط به غنی‌سازی تحت نظارت آژانس بین‌المللی بوده تا از صلح‌آمیز بودن آن اطمینان حاصل شود. لذا مسئله این است که آیا ایران برنامه مخفیانه‌ای داشته و ارزیابی سیا که می‌تواند هسته ارزیابی اطلاعات ملی جدیدی باشد، سبب خواهد شد تا زمان بندی جدیدی درباره ایران در نظر گرفته شود، من مطمئن نیستم. ارزیابی سیا به سادگی می‌گوید - آن‌طور که به دیگر بخش‌های جامعه اطلاعاتی گفته شده - ما نتوانستیم مدرکی از یک برنامه پیچیده بیابیم. آنها درباره اهداف سخنی نگفته‌اند.

می دانستند که آلن خواهد باخت.

همان طور که گفتم، آنها نتایج را حدس می زدند و چنی به راحتی سخن می گفت. آنها انتظار داشتند که کنترل سنا را در دست خود نگه دارند، ولی کنترل کنگره را از دست بدهند. آنها فکر می کردند اکثریت دموکرات کنگره تنها چند صندلی بیشتر را در اختیار بگیرند (حدود ۱۰ کرسی) و از این رو هنوز می توانستند تصمیمات دولت را به راحتی اجرا کنند، اما چنی سخن خود را برای شرایطی گفت که دموکرات ها کنترل سنا و کنگره را در دست بگیرند. وی داستان مبهمی از زندگی خود، هنگامی که به عنوان خطنگه دار در نوجوانی در وایومینگ (Wyomings) کار می کرد، تعریف نمود. یکی از نکته های وی آن بود که وقتی شما به عنوان خطنگه دار در مونتانا کار می کنید برای نمونه در یک شرکت برقی باید سیم های مسی گران قیمت با طول بیش از سه فوت را در پایان روز جمع آوری کنید، اما می توانید کار دیگری انجام دهید و هر یک از آنها را به چهار قسمت تقسیم نموده و در نهایت کسی به آنها احتیاج نخواهد داشت. بنابراین آنچه آنها انجام می دادند این بود که آنها قطعات را به دو طول تقسیم می کردند، طول این قطعات دوفوت یا کمتر بود، این قطعات سپس دور انداخته می شد، چراکه زیر سه فوت بودند. وی گفت آیا اگر دموکرات ها کنترل هر دو ساختمان [سنا و کانون نمایندگان] را در دست بگیرند و بخواهند کاری در مورد ایران انجام دهند، پیروز می شوند؟

کاخ سفید می داند چنین کنگره دموکراتی، بودجه نظامیان امریکایی در عراق را قطع نخواهد کرد. مطمئناً چنین گزینه ای روی میز نیست و هیچ کس چنان کاری نخواهد کرد، این به معنی خودکشی سیاسی می باشد. اما نگرانی چنی این بود که اگر دموکرات ها پیروز شوند، ممکن است تغییراتی ایجاد کند؛ مثلاً نه این که بگوید هزینه های نظامی را قطع می کند، بلکه فقط به کاخ سفید بگویند اگر خواستید به ایران حمله کنید، باید از پیش کنگره را در جریان بگذارید. ما کاخ سفید را وادار می کنیم تا درباره طرح های پنهان و آشکار خود به کنگره توضیح دهد.

اگر به خاطر بیاورید، وی درباره اصلاحیه های بولاند (Boland) صحبت کرد. بولاند، نماینده کنگره و فردی بسیار میانه رو از مریلند بود. وی در آغاز سال ۱۹۸۲ یک سری اصلاحیه پیشنهاد کرد که براساس آن دولت ریگان نمی توانست کاری برای سرنگونی دولت ساندنست ها در نیکاراگوئه انجام دهد. امریکا در آنجا از شورشیان کنترا حمایت می کرد. این اصلاحیه ها باعث شد تا کاخ سفید برای تأمین مالی و افزایش سرمایه گذارهای خود در کنتراها در اواسط دهه ۸۰ مخفیانه به ایران سلاح بفروشد. این امر همان رسوایی معروف ایران - کنترا می باشد و البته چنی چنین منظوری داشت، چرا که برخی از افراد در کاخ سفید مانند البوت آبرامز (Elliot Abrams) - که بازیگر بزرگی در کاخ سفید به شمار می رود - تأکید کرده بودند با

پنهان کردن اطلاعات از کنگره و انداختن گناه به گردن کنگره کار خود را از پیش ببرند.

بنابراین شما در همان جایی هستید که می خواستید باشید. اگر مسائل به همین بدی هم پیش برود، طبق گفته چنی نباید نگران بود، "چرا که ما آن را پنهان می کنیم." این به آن معنی نیست که ما در حال وارد شدن به جنگ هستیم. من این را نمی گویم، اما مطمئناً به این معنی نیست که پیروزی دموکرات ها تأثیری در کم رنگ شدن تصمیم افراد حاضر در کاخ سفید داشته باشد. این پیروزی نظر کاخ سفید را تغییر نخواهد داد.

● کاخ سفید به آنچه شما بیان کردید پاسخ گفته است. سخنگوی کاخ سفید، دانا پیرینو (Dana Perino) از مقاله شما انتقاد کرد و در پاسخ به پرسش خبرگزاری فرانسوی گفت: "این یک داستان پر از اشتباه از یک سری مقاله های غیر دقیق درباره دولت بوش است." پاسخ شما چیست؟

فکر می کنم امسال به کاخ سفید (مهمانی کریسمس) دعوت نخواهم شد. خوب، این بخشی از پاسخ به من می باشد. روسای جمهور همواره منتقد من بوده اند. دولت کلینتون به من آشغال یا گستاخ می گفت که حتی از این هم بدتر بود. پس این یک مسئله جدید نیست. مسئله این نیست که آیا ارزیابی سیا وجود دارد یا نه؟ مهم نیست که آنها به من چه بگویند. اگر بخواهم رک بگویم، به نظرم کاخ سفید با چنین سخنانی باید به دنبال ایجاد تغییرات درون خود باشد تا این که بخواهد مرا تخریب کند.

من می گویم افرادی در دولت هستند، افراد جدی که با آنها مشاوری صورت می گیرد و افرادی که در سمت های بالای دولتی هستند و اینان رادیکال نیستند، همین طور اینها افرادی نیستند که ارتش را تحقیر کنند، بلکه کسانی هستند که یونیفورم می پوشند و برای امریکا افتخار می آفرینند. آنها حرف هایی می زنند که با سیاست های جاری تضاد دارد، مسئله این است. مشکل از من نیست. این حرفی است که این افراد به من می زنند. کاخ سفید باید به طور شفاف پاسخ گوید که آیا چنین گزارشی صحت دارد؟ و سمت دیگر داستان که من به آن وارد شدم، دیک چنی و کارمندان دفتر وی بوده اند، یعنی افرادی که در دفتر معاونت ریاست جمهوری گزارش سیا را بررسی کرده اند. این افراد به گزارش سیا و حرف های آن علاقه ای نداشتند. اما این که چرا برخی از دوستان در دولت از حرف هایم برآشفته شدند، مشخص است، زیرا بیشتر در مورد عراق نیز این اطلاعات نادیده گرفته شده بود. هر اطلاعاتی که می گفت هیچ سلاح کشتار جمعی در عراق وجود ندارد. مانند این گزارش سیا. کنار گذاشته می شد. به عبارت دیگر، کاخ سفید یا رئیس جمهور یا معاون رئیس جمهور معتقدند ایران دارای یک بمب است و اگر سیا چیزی غیر از این را بگوید، طبیعی است که آنها، آن را نادیده می گیرند. آنها در اشتباه اند و این راهی نیست که دولت امریکا باید طی کند،

بخصوص در این زمان خطرناک. من امیدوارم برخی از خبرنگاران این سوال را بپرسند و بتوانند پاسخ مناسبی دریافت کنند. داستانی را که دیروز منتشر کردیم حتماً بخوانید، کسی تا حالا فرصت آن را نداشته تا آن را مطالعه کند.

● سفیر ایران در سازمان ملل، دکتر محمد جواد ظریف هفته گذشته در دانشگاه کلمبیای نیویورک سخنرانی کرد. وی درباره گفت‌وگوهای آینده با کشورهای غربی حول محور "برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای": "اگر هدف، تقویت پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای بود، ایران پیشنهادها را بسیار روری می‌زود. از جمله تحقیقات جدی به وسیله کارشناسان بی طرف که از دیدگاه حقوقی، سیاسی و فنی و بازرسی مسئله را بررسی کنند تا ثابت شود که ایران هرگز از این تکنولوژی برای هدف‌های غیر صلح‌آمیز استفاده نمی‌کند. برخی از این پیشنهادها برای نمونه عبارتند از: حضور ثابت بازرسان آژانس بین‌المللی که حتی پیش از مفاد پروتکل الحاقی می‌باشد. از این روست که ایران، یعنی همان طرف حساس این اطمینان حاصل می‌گردد که هیچ کدام از این سایت‌ها مفاد NPT را نقض نمی‌کنند. پیشنهادهای دیگری نیز ارائه شده بود، ایران بسته‌هایی را به سه کشور اروپایی پیشنهاد کرد، در حالی که ما درباره آنچه تضمین‌های امنیتی نامیده می‌شد مذاکره می‌کردیم. ایران بسته‌ای را به سه کشور اروپایی ارسال نمود که تمام احتمالات را در نظر گرفته بود. به این معنی که کسی برنگشت تا ما بگوییم مثلاً این حالت را در نظر نگرفته‌اید. به عنوان کسی که تا سال ۲۰۰۵ با اروپایی‌ها مذاکره می‌کرد، با شما سخن می‌گویم. آنها (غربی‌ها) هرگز به ما نگفتند که مثلاً اگر این دو بازرسی را اضافه کنید، ما راضی خواهیم شد، هرگز. آنها تنها به سادگی گفتند که شما شایستگی داشتن این تکنولوژی را ندارید. این شایستگی چگونه به دست می‌آید؟ آیا این از عدم تهاجم ایران به هیچ کشوری به مدت ۲۵۰ سال حاصل نمی‌شود؟ ما در حال حاضر کشورهایی را داریم که به تکنولوژی بی نهایت حساس هسته‌ای دست پیدا کرده‌اند، ولی در عین حال دارای سابقه تهاجم و جنگجویی در دوران معاصر می‌باشند. ما کشورهایی داریم که تکنولوژی هسته‌ای داشته‌اند و از آن استفاده کرده‌اند. ما کشورهایی داریم که به تکنولوژی هسته‌ای دست یافته‌اند که بر اساس هر معیاری حقوق بشر را نقض می‌کنند، تروریسم دولتی دارند و قطعنامه‌های شورای امنیت را رعایت نمی‌کنند. شما هر یک از این ویژگی‌ها و معیارها را با اسرائیل بسنجید و ببینید آیا اسرائیل حق دارد که سلاح هسته‌ای داشته باشد؟" در خصوص این سخنان آقای ظریف نظر شما چیست؟

ظریف فردی بسیار متشخص است و من او را دوست دارم و به او احترام می‌گذارم. اما جای تردید نیست که شما در آن طرف سکه، آقای احمدی نژاد را دارید که حرف‌های بسیاری می‌زند که نباید بگوید. سخنان وی به نظر من بسیار خصمانه می‌باشد. این باعث می‌شود تا استدلال‌های افرادی مانند آقای دکتر ظریف شنیده نشود. من امیدوارم احمدی نژاد سکوت کند، چرا

که به نظر من واقعیت همان است که در گزارش سیا آمده یعنی هیچ مدرکی علیه ایران وجود ندارد. من نزدیک به ۱۰ سال است که با مقامات صحبت می‌کنم و آنها در این ۱۰ سال همواره می‌گفتند ایران سه تا پنج سال دیگر با بمب فاصله دارد و اسرائیل این حرف را مدت‌هاست که می‌زند که ایرانیان در آستانه دستیابی به بمب هستند، لذا باید کمی در واقعیت این حرف‌ها شک کرد. مشخص است که کاخ سفید می‌خواهد به حرف‌های احمدی نژاد توجه کند و نه سخنان ظریف. باید بگویم ایشان به خوبی نقش خود را در اثبات حرف‌های کاخ سفید ایفا می‌کند، اما واقعیت مسئله این است که وراثت تمام این حرف‌ها، من با افرادی در میان متحدها یعنی بریتانیا، فرانسه و آلمان صحبت کردم، هر کدام از آنها گفته‌های دیگری را تأیید کرد. به نظرم به حرف‌های آنها در مقاله اشاره کردم، هیچ سلاح کشنده‌ای وجود ندارد، اما همه آنها معتقدند که ایران مخفیانه به دنبال بمب بوده و اسرائیل مرتباً واشنگتن و جامعه اروپایی را با اطلاعات سری لبریز می‌کند. لذا آنان دلایلی برای اثبات ادعاهای خود دارند.

● اما این واقعیت که اسرائیل نیز بمب هسته‌ای - شاید چندین و شاید هم صدها بمب - چه می‌شود؟

من ۱۵ سال پیش درباره بمب هسته‌ای اسرائیل کتابی نوشتم و در آن زمان تعداد آنها ۴۰۰-۳۰۰ بمب بوده، لذا ما در حال حاضر درباره کشوری صحبت می‌کنیم که می‌تواند ۶۰۰ بمب هسته‌ای داشته باشد. این مسخره است. هنگامی که آن کتاب را در سال ۱۹۹۱ منتشر کردیم، یعنی کتاب انتخاب سمپسون، من با نوشته کوچکی آن را پایان دادم، آن سخن این بود که یکی از مشکلات شما یعنی کرانه باختری مشکل بزرگی بوده و همین طور خود مسئله فلسطین و حتی اگر بتوان مشکل آنها را حل کرد و در آن آرامش برقرار نمود، مسئله دیگری هنوز حل نخواهد شد. من در آن زمان ساده لوحانه و احمقانه تصور می‌کردم که مشکل فلسطین در دهه بعدی حل خواهد شد. در حالی که شما مسئله فلسطین را حل کردید، برای دیگر مناطق خاورمیانه مسئله بمب هسته‌ای اسرائیل باقی می‌ماند، کشوری که در میان کشورهای عربی بدون سلاح هسته‌ای قرار گرفته و این مسئله‌ای بسیار بزرگ خواهد بود. ما حتی هنوز نتوانسته‌ایم به نقطه‌ای برسیم که بتوان گفت مسئله فلسطین در حال حل می‌باشد.

اگر کسی در سال ۱۹۹۱ به من می‌گفت ما همچنان مبارزه می‌کنیم و همچنان در این موقعیت وحشتناک باقی خواهیم ماند، در فلسطین و کرانه باختری و غزه با وجود خشونت که در حال حاضر جریان دارد، آن حرف را باور نمی‌کردم. من نمی‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد. فکر می‌کنم بزرگ‌ترین خبر امروز، که من صبح از آن مطلع شدم و آن را در صفحات اول تایمز، نیویورک تایمز یا واشنگتن پست ندیدم، این واقعیت بود که ولید - سفیر پیشین سوریه در امریکا - در عراق گفته که کنفرانس مشترکی



میان عراق، ایران و سوریه برگزار خواهد شد. من درباره گفته‌های افراد، هر طرحی که ارائه دهند، طرح‌هایی که به دنبال حل مشکل هستند، طرح‌هایی که هم‌اکنون درباره آنها صحبت می‌شود، یا طرح جدیدی که این هفته در واشنگتن پست آمد و درباره طرح پنتاگون می‌باشد، فکر می‌کنم؛ عقیده مشابهی در این مقاله دیدم که به دنبال نجات از مسئله می‌باشد. به نظر من هر طرحی که در سیر پیشبرد خود بخواهد متکی بر پلیس عراق یا نیروهای نظامی عراقی باشد، ایده بی‌ارزشی خواهد بود. بنابراین، مایل‌اید واقعاً به گونه‌ای متفاوت درباره عراق فکر کنیم. هر طرحی در شروع، چه از سوی سازمان ملل یا مانند آن از هر کسی که هم‌اکنون در عراق به سر می‌برد، یک طرح خارجی به شمار می‌آید و با آن مقابله می‌شود و در نهایت محکوم است تا از همکاری شیعیان یا سنی‌ها برخوردار شود، با این اوصاف تمام طرح‌ها به بن‌بست می‌رسند. این کشور در حقیقت در موقعیت بدی قرار دارد. یک راه حل که به نظر می‌رسد این است که طبق آنچه قرار است اتفاق بیفتد، عمل کنیم. دو کشوری که به نظر می‌رسد نقشی در مشکلات



بیکر و بوش پدر

از اطلاعات مخدوش علیه او وجود داشت؛ وی از جورج بوش پدر در قضیه ایران - کنترا محافظت نموده بود و نگذاشته بود که آسیبی ببیند. با این وجود، گیتس یک حرفه‌ای بود و فکر می‌کنم گیتس یکی از مردان بزرگ دوران جنگ سرد به شمار می‌آید و احتمالاً ارزیابی‌های اطلاعاتی خود را بیش از هر چیزی در کارش دخالت می‌دهد. در هر حال من فکر نمی‌کنم او تباه خواهد شد، چراکه دارای فکر بسیار نیرومندی است. او می‌آید، اما آنچه من در این مقاله نوشتم، در هر حال اتفاق می‌افتد. کاخ سفید می‌تواند از نتایج اطلاع داشته باشد و آن را مطالعه کند. اگر همه به خاطر داشته باشید، استعفای رامسفلد درست یک روز پس از انتخابات صورت گرفت. او استعفا داد و بلافاصله گیتس توسط رئیس جمهور معرفی شد. همان‌طور که پیشتر حدس زدم و دوستانم نیز تأیید کردند، آشکار است اگر نتیجه انتخابات به گونه‌ای بود که جمهوری خواهان کنترل سنا را در دست می‌داشتند و کنگره را نیز با اختلاف کمی واگذار می‌کردند، رامسفلد هنوز روی کار بود، اما اگر نتیجه بد می‌شد، وی باید می‌رفت،

زیرا او و چنی پیشتر با این مسئله موافقت کرده بودند. چنی دوست قدیمی خانواده بوش است، نه فقط بوش جوان، بلکه پدر وی نیز با او دوست بوده است. در تگزاس به جورج بوش پدر "۴۱" می‌گویند، چرا که وی چهل و یکمین رئیس جمهور امریکاست. لذا مشخصاً، چنین نمایشی از پیش طراحی شده بود. جورج بوش پسر می‌بایست چنین نمایشی در فردای انتخابات انجام می‌داد. در صورتی که شکست سختی می‌خورد، باید نشان می‌داد که با آغوش باز آن را می‌پذیرد. وی همایشی با دموکرات‌ها برگزار کرد، در حالی که این همایش هیچ سودی برای نانسی پلوسی (Nancy Pelosi) و دیگران نداشت. آنچه من فهمیده‌ام و در این مقاله نوشتم، از اطلاعاتی نتیجه شده که از دوستان این خانواده شامل افرادی که بیشتر آنها با پیرمرد - یعنی جورج بوش پدر - کار کرده‌اند، به دست آمده است. اگر بخواهیم ساده بگوییم، جیمز بیکر و برنت اسکوکرافت، مشاوران پیشین بوش پدر این طرح را با همکاری رئیس جمهور و پدرش تهیه کردند. ایده انتخاب گیتس به جای رامسفلد با این هدف بود تا بیکر - اسکوکرافت - گیتس به صورت وزنه توانایی بتوانند قدرت دیک چنی را کاهش دهند.

جای تردید نیست که چنی موثرترین فرد دولت می‌باشد و

دارند، یعنی ایران و سوریه، ممکن است که بتوانند کاری انجام دهند، چرا که هر دو آنها دارای مسئله مشترک با بخش بزرگی از مردم عراق هستند، آنها در برابر امریکا ایستاده‌اند. این برای ما بسیار مشکل است که نمی‌توانیم بپذیریم که قادر به انجام هیچ کاری نیستیم. من فکر می‌کنم تنها راه حل مشکل عراق از سوی دیگر امکان‌پذیر است؛ یعنی سوریه و ایران. چرا آنان خواهان مشاهده سومالی دیگری در مرزهای خود باشند؟ آنها نمی‌خواهند و تا آنجا که به من مربوط است، این مهم‌ترین داستان روزگار ماست.

● مسئله مشترکی میان تمام این متلفان وجود دارد. سوریه هم‌اکنون به عراق می‌رود. عراق و سوریه روابط خود را عادی می‌کنند. طالبانی به ایران رفته و هم‌اکنون فردی توسط بوش برای جانشینی رامسفلد معرفی شده که از این واقعیت حمایت می‌کند. رابرت گیتس خواهان گفت‌وگوی مستقیم با ایران و سوریه است و می‌خواهد آنان را به پای میز مذاکره مستقیم درباره عراق بکشاند. نظر شما چیست؟

درست است. رابرت گیتس، رئیس پیشین سیا این حرف‌ها را در مجامع عمومی زده است. آن را نوشته و درباره آن سخن گفته است. همان‌طور که می‌دانید، زمان انتخاب وی به عنوان رئیس سیا، صحبت‌های زیادی درباره او می‌شد، چرا که حجم انبوهی

این در عمل دیده شده است. اما پرسش این است که آیا گیتس در برابر چنی خواهد ایستاد؟ گیتس وزیر دفاع خواهد شد. وزارت دفاع طیفی وسیع از فعالیت‌های مخفی را بدون اطلاع کنگره انجام داده است. آنان این کارها را ضروریات نظامی دانسته و نه عملیات اطلاعاتی، بنابراین رامسفلد عملیات سری و نظامی را به تمام جهان گسترش داد که ما چیز زیادی درباره آنها نمی دانیم. در این مقاله درباره این مسئله نیز نوشته‌ام. کنگره هیچ اطلاعی از این مسائل ندارد. منفعل، همیشه موافق، معلول، سر به زیر ... انتخاب کنید، چه عبارتی به بهترین وجه کنگره‌ای را توصیف می‌کند؟ اما مطمئناً پرسش آمریکا و جهان این است که آیا گیتس در برابر چنی خواهد ایستاد؟ من مطمئن نیستم که وی قادر به این کار باشد. چنی قدرت بزرگی در دولت به حساب می‌آید.

● پرسش‌هایی درباره نقش رابرت گیتس در سیا در ارتباط با رسوایی ایران - کنترا و فروش مخفیانه سلاح به صدام حسین وجود دارد. در سال ۱۹۸۲، پرزیدنت ریگان وی را به عنوان رئیس سیا معرفی کرده بود، اما این انتخاب به دلیل مخالفت سنا از دستور خارج شد. چهار سال بعد، بوش پدر وی را به عنوان رئیس سیا معرفی کرد که مورد تأیید قرار گرفت. یک روز پس از انتخاب گیتس به عنوان وزیر دفاع توسط بوش پسر، صحبت‌های بسیاری درباره گذشته او صورت گرفت. ما با دیگران نیز صحبت کردیم. مثلاً با باب پری (Bob Perry) کسی که یکی از افشاکنندگان رسوایی ایران - کنترا بود. همچنین ما با مل گودمن (Mel Goodman) تحلیلگر پیشین وزارت خارجه و سیا صحبت کردیم. وی می‌گفت: "گیتس در دهه ۱۹۸۰ به عنوان قائم مقام بخش اطلاعات و سپس به عنوان قائم مقام بیل کیسی (Bill Casey) رئیس سیا، اطلاعات رسیده را از لحاظ سیاسی بررسی می‌نمود. وی اطلاعات مربوط به بسیاری از مسائل روز را جمع‌آوری می‌کرد، مانند مسائل مربوط به شوروی، امریکای مرکزی، خاورمیانه و جنوب غربی آسیا و من فکر می‌کنم این سوابق در این مسئولیت باید به کمیته اطلاعاتی سنا ارائه شده باشد. فکر می‌کنم این خیلی مهم است که گیتس فارغ‌التحصیل کلاس ایران - کنترا در سال ۱۹۸۶ بوده و به همین دلیل انتخاب وی در سال ۱۹۸۲ به عنوان رئیس سیا، توسط اعضای کمیته اطلاعات سنا رد شد، چرا که آنان دفاعیه‌های گیتس برای بی‌اطلاعی از ایران - کنترا را نپذیرفتند. وی ادعا می‌کرد که چیزی از قضیه ایران - کنترا نمی‌دانسته، این امر تنها در اطراف او اتفاق می‌افتاد، اما او بخشی از اجرای آن نبوده است."

شما می‌توانید وقت زیادی را صرف بازگشت به گذشته کنید. واقعه ایران - کنترا یکی از ماجراهایی بوده که در زمان خود بسیار کم به آن پرداخته شد. براساس اطلاعات به دست آمده، تردیدی نیست که رونالد ریگان - رئیس جمهور پیشین ایالات متحده - و تمام افراد اطراف او، بسیار از آن چیزی که گفته شده از این امر اطلاع داشتند. این یکی از بدترین روایت‌های آن دهه بود، یعنی دو دهه پیش. هیچ‌یک از ما روزنامه‌نگاران

به‌طور دقیق وارد ماجرا نشدیم و این یک شکست برای ما می‌باشد. مطمئناً باب گیتس در وسط این جریان بوده، اما به نظر من گذشته گیتس چندان مطرح نیست، بلکه اکنون مسئله مهم این است که آیا گیتس آبروی خود را از دست خواهد داد؟ وی رئیس یک دانشگاه بزرگ بوده، زندگینامه خود را نوشته، با تمام اعتبار خود آمده، آیا حاضر است که این اعتبار را با ورود به جنگ از بین ببرد؟ به عبارت دیگر، یک دلیل این‌که او انتخاب شده این است که به صورت فردی، غیر از رامسفلد دیده می‌شود، چرا که اگر تصمیم گرفتند تا وارد جنگ شوند یا فکر کردند که اطلاعاتی برای حمایت از جنگ در اختیار دارند، وی به صورت فردی دیده شده که می‌تواند آن را برای کنگره توضیح دهد و رأی موافق آنها را بگیرد.

همان‌طور که می‌دانید، بسیاری از قانونگذاران دموکرات هستند. جو بیدن (Goe Biden) یکی از آنهاست، وی هنگام انتخاب گیتس به عنوان رئیس سیا - یک دهه پیش - علیه وی رأی داده بود. اما این بار وی خیلی سریع گفت که هم‌اکنون کنگره به گیتس رأی خواهد داد و بنابراین مسئله گیتس این است که در زمان سختی وارد شده است. آیا او آبروی ۳۵ ساله خود را خواهد برد و خود را در معرض انتقادات بی‌رحمانه قرار خواهد داد. آیا سخنگوی افرادی خواهد بود که قصد انجام کارهایی را دارند که ممکن است وی با آنها مخالف باشد؟ و آیا وی حاضر خواهد شد که به‌طور مستقیم این کار را بکند؟ او می‌تواند اعتبار بالایی کسب کند، او می‌تواند به صورت فرد جایگزین رامسفلد نگر بسته شود. رابرت گیتس بدترین آدم جهان نیست. من با گفته‌های مل گودمن مخالف نیستم. من و او در این باره بیشتر صحبت کرده‌ایم، اما گیتس از لحاظ ذهنی بسیار نیرومند است و آنچه او به عنوان اطلاعات وارونه مشاهده می‌کند، می‌تواند او را آزار دهد، به‌گونه‌ای که در نهایت آن اطلاعات را نادرست بیندارد. در هر صورت من او را میرا نمی‌دانم و تنها می‌گویم اجازه دهید با واقعیت برخورد کنیم. واقعیت این است که گیتس، چهره تازه‌ای است و بسیاری مانند اسکوکرافت و جیمز بیکر در میان تیم جدید حضور دارند که بسیار نگران رویدادهای سال ۲۰۰۸ می‌باشند. جمهوری خواهان نمی‌خواهند انتخابات ۲۰۰۸ را مانند انتخابات ۲۰۰۶ ببازند. آنها نمی‌خواهند شاهد پیروزی یک رئیس جمهور دموکرات باشند. کهنه‌کاران پیرامون بوش پدر می‌گویند که هر چه بوش پسر بخواهد به عنوان یک فرد آسیب‌دیده در سال آینده انجام دهد، بهتر است که پیشتر از پیامدهای آن آگاه باشد، چرا که آینده جمهوری خواهان در خطر است. اما اگر گیتس وارد شود و به عنوان توجیه‌گر احتمالی آنها در آید و تمامی اعمال نئوکان‌ها را بخواهد توجیه کند و به ابزار دست تبدیل شود دچار مشکل خواهد شد، اما اگر وی برای کسب اعتبار برود و آن‌گونه که دوستانش به او توصیه کرده‌اند عمل کند، موقعیت خود را درک کرده و هرگز آبروی خود را در این مسئله سرمایه‌گذاری نخواهد کرد، بهتر است امیدوار باشیم که حالت دوم اتفاق افتد.

● کوروبال (Curve ball) چه می‌شود؟ وی در این چشم‌انداز چه جایگاهی دارد و او دقیقاً کیست؟

کوروبال از دستگاه آلمان‌ها شروع کرد. شما به این دلیل به او اشاره کردید، چراکه من در مقاله‌ام در این باره نوشتم که اسرائیلی‌ها اطلاعات انسانی بسیار غیردقیقی به نام "HUMINT" ارائه کرده‌اند. احتمالاً حقیقت دارد که اسرائیلی‌ها چند منبع اطلاع‌رسانی در ایران دارند. آنها اطلاعات جدیدی ارائه کرده‌اند تا ارزیابی‌های سیا را خنثی کنند. این اطلاعات ادعا می‌کنند که

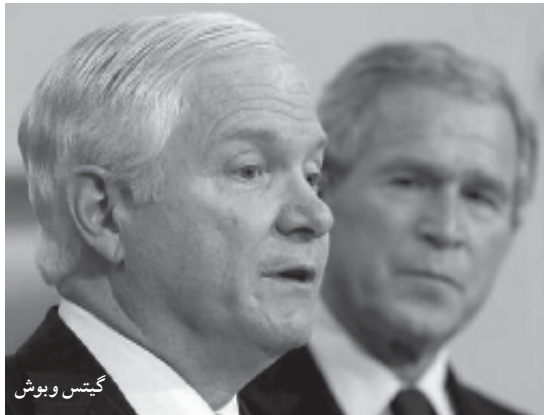
ایران در حال آزمایش یک چاشنی انفجاری بسیار پیچیده بوده که برای انفجار کلاهک هسته‌ای به کار می‌رود. می‌دانید که باید هزاران قطعه کوچک دینامیت، در یک زمان فشرده شده تا هسته را فشرده کند و در نتیجه واکنش مورد نظر اتفاق بیفتد یا فیوز انفجاری فعال شود. براساس گفته‌های منابع اسرائیلی، آنها این چاشنی را آزمایش کرده‌اند، اما این

اطلاعات توسط جامعه اطلاعاتی بررسی نشد، گرچه در کاخ سفید و پنتاگون بسیار از آن استفاده می‌شود. سیا هیچ پژوهشی روی آن انجام نداده و در نتیجه کسی نمی‌تواند از درست بودن آن مطمئن باشد. البته، مشکل اطلاعات انسانی این است که مثلاً پیش از جنگ عراق، احمد چلبی معروف، منابع انسانی بسیاری را برای ما فراهم کرده بود که این منابع می‌گفتند صدام اساساً در استخرهایی از اورانیوم غنی شده شنا می‌کند، در کاخ‌های خود بمب می‌سازد و روایت‌هایی این چنینی. کوروبال هم یکی از همین منابع انسانی است که از دستگاه اطلاعاتی آلمان‌ها برخاست. وی در سرویس اطلاعاتی آلمان یا BMD کار می‌کرد. وی به آمریکا آمد و به نام تیلر درام هلر (Tyler Drumheller) در سیا، تغییر نام داد. او در سیا مأموری بسیار باتجربه بود که ریاست عملیات ارو پایی را برعهده داشت. او که فردی بی‌نهایت شکاک بود، کتابی درباره اطلاعات انسانی نوشته است. شکاک بودن کوروبال یا کلاً شکاک بودن دستگاه اطلاعاتی آلمان نسبت به صحت منبع و اطلاعات جمع‌آوری شده منبع، مهم نیست، مهم این است که کاخ سفید از این روش استفاده می‌کند. روش کوروبال، روش "دودکشی" نام دارد. در این روش به اطلاعات جمع‌آوری شده، اعتماد می‌کند و هر آنچه خود دوست دارید انجام می‌دهید و به اطلاعات غلط اعتماد می‌کنید و آن را پایه اصلی عملیات خود قرار می‌دهید. اطلاعات غلطی که اگر خواستید به راحتی عذرخواهی می‌کنید و ما در آمریکا تجربه آن را داشتیم و دلیل این‌که برخی افراد که با من صحبت کردند و

گفتند نسبت به درست بودن اطلاعات جدید اسرائیل، شک دارند این است که در جامعه اطلاعاتی بحث گسترده‌ای درباره درست بودن چنین اطلاعاتی وجود دارد. می‌دانید اطلاعاتی انسانی درباره تولید چاشنی کلاهکی وجود دارد، اما هیچ‌کسی در سیا چیزی درباره آن نمی‌داند، منبع کیست، از کجا می‌داند، آیا طرحی، شواهدی یا اطلاعات فنی وجود دارد؟ اساساً چون کاخ سفید این اطلاعات را درست می‌داند، این پرسش‌ها طرح نمی‌شوند.

● علت انتخاب زیر تیتیر مقاله با عنوان "آیا یک دولت آسیب‌دیده توانایی کمتری برای حمله به ایران دارد؟" چه بوده است؟

مهم نیست که من چه فکر می‌کنم. افرادی که با من صحبت کردند به صورت برابری تقسیم شده بودند. برخی از این افراد که اطلاعات زیادی درباره مسائل داخلی داشتند، معتقدند بودند که امریکایی‌ها واقعاً می‌خواهند به



ایران حمله کنند و این کار را خواهند کرد. اگر رئیس جمهور نتواند مسئله را به صورت دیپلماتیک حل کند - که تاکنون نیز چنین بوده - وی بدون انجام عملی در مورد ایران کاخ سفید را ترک نخواهد کرد، این ایده بی‌ارزشی است. چرا ایران با ما مذاکره کند؟ ایرانیان پیامی برای ما فرستادند و من تا حدودی در مقاله‌ام به آن پرداختم، پیام ایرانی‌ها [خطاب به امریکایی‌ها] روشن بود شما کجای کار هستید؟ "ما در خاورمیانه دارای قدرت هستیم و در عراق، دست کم میان شیعیان، بیش از شما تأثیرگذاریم. سازمان ملل مشکل دار خود را برادرید و بروید و این پیام اصلی آنها به ما بود. اگر فکر می‌کنیم ایرانی‌ها تا هنگامی که پیش شرط ما برای مذاکره توقف غنی‌سازی باشد، بر سر میز مذاکره خواهند نشست، یعنی همان که اکنون هست، ایده‌ای بی‌ارزش است، کاملاً بی‌ارزش. بنابراین مهم نیست که من چه فکر می‌کنم. آنچه مهم است این است که بسیاری از مردمی که از موقعیت به خوبی آگاهی دارند، معتقدند بسیاری از مسائل بر سر میز مذاکره حل شدنی است. از سوی دیگر، افراد دیگری نیز هستند که درباره این‌که دولت امریکا چه تصمیمی می‌گیرد شک دارند. این افراد به من گفتند که به علت فروپاشی عراق، موقعیت ضعیف سیاسی رئیس‌جمهور و این واقعیت که جمهوری خواهان در موقعیت دشواری هستند، بسیاری از رهبران جمهوری خواه تنها ضد سیاست کنونی‌اند، بلکه به شدت برای انتخابات ۲۰۰۸ نگران‌اند. به همین علت آنها با برخی مسائل مخالفت می‌کنند، در این زمان به نظر می‌رسد که مبارزان ایران بدون مذاکره با آنها فایده‌ای ندارد.



# بورژوازی ملی و هویت ایرانی

گفت وگو با پرویز پیران\* — بخش دوم

منتها من نگاهی انفعالی به سطح خرد ندارم. سطح خرد، سطح کنش‌گری است که در شرایطی می‌تواند روی آن دو سطح تأثیر گذارد. متأسفانه در جامعه ما برای قرن‌ها این سطح کلان و میانه است که رفتارها و شخصیت جمعی و فردی ما را شکل داده، در ضمن مبارزات و جنبش‌های اجتماعی نشان‌دهنده یک حرکت آگاهانه برای به هم زدن سطح میانه و خرد در طول تاریخ ایران بوده که کمتر به نتیجه رسیده است که این به دلیل ویژگی‌های تاریخی یا سطح کلان بوده است. به دیگر سخن انسان ایرانی همواره کوشیده است تا نهادها، سازمان‌ها و فردیت خود را تغییر دهد، اما چندان موفق نبوده است که از آن به بزرگ‌نشدن ایرانی تعبیر می‌کنم.

بهرتر است در این مورد مثالی بزنم؛ ما می‌گوییم جامعه ایران دارای سه رکن بوده؛ رکن ایلی، رکن روستایی یا ده‌نشینی و رکن شهرنشینی. این پدیده‌ها را خرده ساختار (Substructure) جامعه ایران می‌گوییم. اینها در واقع در درون ساختار شکل می‌گیرند. ما می‌گوییم در شرایط تاریخی جامعه ایران بر پایه نظریه "راهبرد و سیاست سرزمینی"، موقعیت ژئواستراتژیک ایران و کشمکش‌های بر سر راه‌های تجارت دورمقیاس، مسئله وجود ایلات، چند قومی، چند فرهنگی بودن جامعه ایران در دوره‌های مختلف و محدودیت منابع و رقابت بر سر آن، منابع متنوع ناامنی را شکل می‌داده. این منابع ناامنی در ۱۲۰۰ جنگ جدی و هزاران



**در یکصدسال گذشته در اثر برخورد جامعه ما با تحولات دنیای سرمایه‌داری مفاهیم جدیدی وارد زندگی ما می‌شود و تحولات ساختارها و نهادها شکل می‌گیرد، یعنی کارکرد آن ویژگی‌ها موضوعیت خود را از دست می‌دهد، اما ویژگی‌ها تداوم می‌یابد**

از بخش اول گفت وگو استقبال خوبی شد و نظر عمومی این بود که شما وضعیت گذشته ایران را توصیف کرده‌اید و در بخش دوم قصد دارید تا راه برون‌رفتی ارائه دهید.

بحث من از مدلی که به آن اشاره کردم تبعیت می‌کند؛ مدلی سه‌وجهی که به سه سطح تحلیل می‌انجامد. این را به طور خلاصه می‌گویم که سطح کلان، سطح ساختارهاست. سطح میانه، سطح نهادها، سازمان‌ها، فرایندها و گروه‌بندی‌هاست و سطح خرد که سطح فرد، رفتار، وقایع و شخصیت فردی است. به تعبیر دیگر سطح کلان همان سطح ساختار اجتماعی (Social Structure) و تاریخت مندرج در آن است. سطح میانه، سطح Organisation, Institution, Social grouping است و سطح خرد، سطح Individual behaviour و Individual personality است.

منظور شما از ساختار همان دولت است؟ مفهوم ساختار را به نحوی به کار می‌برم که تمامیت و کل جامعه را در بر می‌گیرد. مفهوم ساختار اجتماعی همواره مورد مناقشه بوده است، اما من، مفهومی را در ذهن دارم که جامعه را معمارانه می‌نگرد، یعنی کلیتی که جامعه را ایجاد می‌کند. در درون این کلیت، نهادها، سازمان‌ها و فرایندها شکل می‌گیرد. به یک معنا، هم سیاست و هم دولت در سطح میانه قرار می‌گیرند. در سطح خرد هم رفتارهایی است که ناشی از رابطه متقابل سطح میانه و کلان است،

دی و بهمن ۱۳۸۵  
آردا ایران

جنگ منطقه‌ای و محلی و در حاکمیت اقوام غیرایرانی به مدت بیش از هزارسال بر ایران شکل گرفته است. در اثر این ساختار، نهادها و سازمان‌هایی با ویژگی‌های خاص، آن هم به خاطر شرایط، شکل گرفته‌اند و روان‌شناسی خاصی به صورت روان‌شناسی جمعی و فردی ایرانی ظاهر شده که در گفت‌وگوی پیشین اشاره شد. سازمان‌شکنی، وحدت به خاطر نفی، بی‌برنامگی و غیرعقلانی بودن و امتناع جامعه از اندیشه از جمله اندیشه سیاسی، فقدان راهبردهای بلندمدت، ناممکن بودن برنامه‌ریزی، غلبه احساسات، اهمیت یافتن عرصه خصوصی، خودمحوری نهادینه شده - که نباید آن را با فردگرایی اشتباه گرفت - و ده‌ها ویژگی دیگر منفی شکل گرفته، شخصیتی متناقض پدید آمده است که در اینجا فقط جنبه‌های منفی آن مورد توجه قرار گرفته است؛ همان ویژگی‌های منفی‌ای که در کتیبه‌های باستانی و آثار سفرنامه‌نویسان و آثار مهندس بازرگان و جمال‌زاده و جامعه‌شناسی خودمانی آقای حسن نراقی می‌بینیم و همه اینها توضیح داده شده است. فرق نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی این است که اینها را مکانیزم‌های دفاعی ایرانی برای حفظ هویت چهل تکه و پاره پاره خود در طول تاریخ و بقای خود می‌داند. یعنی اگر امروز به نقد آنها می‌پردازیم که باید بی‌رحمانه و صادقانه این کار را بکنیم، توجه به این مطلب انجام شود که بدون این سازوکارهای دفاعی جامعه ما یعنی جامعه‌ای سرراهی و همواره زیر سلطه از میان می‌رفته است. این بحث تاریخی جامعه ما تا به یکصدسال گذشته است، اما در یکصدسال گذشته در اثر برخورد جامعه ما با تحولات دنیای سرمایه‌داری مفاهیم جدیدی وارد زندگی ما می‌شود و تحولات ساختارها و نهادها شکل می‌گیرد، یعنی کارکرد آن ویژگی‌ها موضوعیت خود را از دست می‌دهد، اما ویژگی‌ها تداوم می‌یابد.

**دنیای سرمایه‌داری یا دنیای آزاد؟**

دنیای سرمایه‌داری، یعنی به خاطر منطق درونی سرمایه‌داری که عبارت است از انباشت رو به افزایش (Accumulation) برای سرمایه‌گذاری دوباره. این منطق درونی سرمایه‌داری است. به همین دلیل نخست سرمایه‌داری در اروپای غربی

رشد می‌کند، ولی با نخستین بحران مازاد تولید در ۱۸۲۵، چاره‌ای ندارد که به سمت جهانی‌شدن برود. پس مفهوم جهانی‌شدن (Globalization) که امروز در جامعه، میان روشنفکران مطرح است و به آن پرداخته می‌شود به نظر من در آغاز از طریق مذاهب و پس از آن از طریق کشورگشایی امپراتوران و پس از آن هم از قرن هجدهم به بعد با بحران‌های سرمایه‌داری و از طریق سرمایه‌داری به شکل‌های گوناگون مطرح می‌شود. البته وارد این بحث نمی‌شویم که سازوکارهای جهانی‌سازی به دلیل ضرورت ادغام اقتصادها در اقتصاد جهانی که نیازمند دسترسی به اطلاعات فشرده و ارتباطات جهانی تا انقلاب الکترونیک هرگز به صورت کامل امکان‌پذیر نمی‌شود، بلکه با انقلاب الکترونیک از دهه ۱۹۸۰ به بعد است که امکان پیدا می‌کند و سرمایه‌داری در قالب جهانی مطرح می‌شود. در اینجا باید توضیح دهم که ما ۱۲ یا ۱۳ نوع جهانی‌سازی داریم، متأسفانه در ایران به دلیل این‌که بحث‌ها عمقی پیدا نمی‌کنند، ما معمولاً از یک یا دو جهانی‌سازی (جهانی‌سازی از بالا یا از دریاچه اقتصاد و جهانی‌سازی از پایین یا از دریاچه جنبش‌های اجتماعی) صحبت می‌کنیم، اما از نظر ما آنچه امروز در دنیا انجام می‌شود، نمونه ساده‌ای از جهانی‌سازی از بالاست که به آن مدل اجماع واشنگتنی (Washington Consensus Model) می‌گویند.

نکته مورد نظر من این است که با

ضرورت برخورد سرمایه‌داری جهانی با نظام‌های سنتی از جمله ایران، شرایط جامعه ایران دچار دگرگونی می‌شود. متأسفانه این دگرگونی، دگرگونی مهندسی شده، حساب شده و از بالاست. در اینجا فقط به صورت گذرا می‌گویم که ایدئولوگ‌های دنیای سرمایه‌داری در قالب نظریه‌های مدرنیزاسیون و نوسازی و نظریاتی که بحث جامعه سنتی و گذار این جوامع به جوامع صنعتی را پیگیری می‌کنند و براساس چند فرض نادرست این موضوع را به صورت نظریه‌های علمی به دنیا صادر می‌کنند. اینها در واقع ایدئولوژی‌های سلطه سرمایه‌داری است و علمی نیست. فرض اصلی این است که تمام جوامع زمانی سنتی بودند و دیگر این‌که روزی تمام جوامع صنعتی می‌شوند و مورد دیگر این‌که "زود صنعتی‌شدگان" باید دست "دیر صنعتی‌شدگان" را بگیرند تا

**نخست سرمایه‌داری در اروپای غربی  
رشد می‌کند، ولی با نخستین بحران  
مازاد تولید در ۱۸۲۵، چاره‌ای ندارد که به  
سمت جهانی‌شدن برود. پس مفهوم  
جهانی‌شدن (Globalization) که  
امروز در جامعه، میان روشنفکران  
مطرح است و به آن پرداخته می‌شود به  
نظر من در آغاز از طریق مذاهب و پس از  
آن از طریق کشورگشایی امپراتوران و پس  
از آن هم از قرن هجدهم به بعد با  
بحران‌های سرمایه‌داری و از طریق  
سرمایه‌داری به شکل‌های گوناگون مطرح  
می‌شود**

**سرمایه‌داری به‌عنوان پویاترین نظام  
شناخته‌شده انسانی، شمشیر دولبه‌ای  
است که یک لبه سازندگی و یک لبه  
نابودکننده و ویرانگر دارد**

سرمایه‌داری به جای نظام سنتی بنشیند. متأسفانه اشکال کار اینجاست که اساساً سرمایه‌داری به جای نظام سنتی نمی‌نشیند. براساس مطالعاتی که نظریه هم‌پیوندی و همزیستی (Articulation) شیوه‌های تولید انجام می‌دهد به این نتیجه می‌رسیم که اتفاقاً نه تنها سرمایه‌داری هر آنچه که از سنت به نفع سلطه آن است از میان بر نمی‌دارد، بلکه آن را تقویت می‌کند و آنچه که مناسب سلطه سرمایه‌داری نباشد را از میان بر می‌دارد. پس ما با همزیستی شیوه‌های تولید به صورت ناهمگون رو به‌رو می‌شویم و شاهد پیاده‌شدن بخشی از سرمایه‌داری خواهیم بود که هیچ راهی به سوی پیشرفت توسعه واقعی ندارد.

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کنم که دچار سوء تعبیر نشوید. سرمایه‌داری به عنوان پویاترین نظام شناخته شده انسانی، شمشیر دولبه‌ای است که یک لبه سازندگی و یک لبه نابودکننده و ویرانگر دارد. همین برخورد ناقص که از طریق هم‌پیوندی شیوه‌های تولید انجام می‌شود، بخشی از آن لبه سازنده را نیز با خود می‌آورد، ولی جان‌نشین نظام پیشین نمی‌شود، بلکه کنار آن جا خوش می‌کند و مهندسی شده، به تغییر برخی وجوه آن و حفظ و تقویت برخی دیگر از وجوه می‌پردازد.

جامعه ما با مفاهیمی مثل دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، روزنامه، آزادی، جامعه مدنی، پیشرفت، صنعت و توسعه آشنا می‌شود. همه اینها سازهایی است که با ورود سرمایه‌داری ناقص یا توسعه برون‌زا وارد جامعه می‌شود. متفکری در سال‌ها پیش گفته وقتی سرمایه‌داری وارد شود جوامع جهان سوم - که بعدها براساس تفسیری از انقلاب فرانسه جهان سوم خوانده شدند - از دو نوع شیطان در رنج خواهند بود؛ شیاطین کهن خودشان و

شیاطین جدیدی که سرمایه‌داری به آنها تحمیل می‌کند، اما در عین حال این لبه سازنده و آگاه‌ساز و به معنای هایدگری آن "منتشر"، باعث می‌شود که این جامعه‌ها نیز آینده خود را به تصویر کشند. یعنی باز هم در کنار الگوهای سنتی خود که در کنار آنها ایدئال‌هایی داشتند، ایدئال جدیدی را تعریف می‌کنند. همان‌طور که پیش از این گفتم توسعه عبارت است از سازوکارهایی که از یک الگوی وضع موجود (Normative)، به الگویی ارزش‌گذاری شده و مثبت (Positive) برویم. این فرایند را فرایند "گذار توسعه‌ای" می‌نامیم. گفتنی است که با ارتباط ما با جهان پیشرفته و وارد شدن تناقضات جدید در درون جامعه ما، از آنجا که این توسعه، توسعه‌ای برون‌زاست، اتفاقاتی که در

فرایند توسعه باید شکل بگیرد در این فرایند شکل نخواهد گرفت؛ نخستین آن تشکیل دولت مدرن است. دولت مدرن به عنوان دولت میانجی طبقات - اگرچه همه دولت‌ها حافظ و نگهبان طبقه خاصی هستند، ولی در عین حال در عرصه‌ای وسیع‌تر میانجی طبقات هستند - است. این ایفای نقش میانجی موجب می‌شود که بخشی از حقوق عامه مردم به رسمیت شناخته شود. برای نمونه دولت سرمایه‌دار، نماینده سرمایه‌دار است، ولی دولت مدرن یا دولت میانجی هم هست و برخی منافع را برای همه اقشار و طبقات طلب می‌کند تا سرمایه‌داری دوام بیاورد و ثبات حاکم شود. ۶۰ درصد از آن سرمایه‌دار است و ۴۰ درصد متعلق به دیگران است. دولت باید مراقب باشد که هیچ سرمایه‌داری از این قانون تخطی نکند. برای این که تخطی نکند باید چند مسئله روشن شود؛ قانون، نهادینه شدن قانون، انکشاف طبقاتی دولت و جامعه، نوبتی و گردشی بودن اشغال حاکمیت در چارچوب تعریف شده و نوبتی بودن به معنای حضور مردم باز هم در چارچوب سرمایه‌داری و مهم‌تر از همه، شناخت آزادی‌هایی که در قوانین به عنوان حقوق بشر برای افراد به رسمیت شناخته شده است.

از آنجا که سرمایه‌داری بر پایه اصل آزادی کسب و کار عمل می‌کند و این اصل، مالکیت را محترم می‌شمارد (اساساً پیدایش قانون در تاریخ بشری به پذیرش مالکیت و قانون مالکیت بازمی‌گردد، یعنی پذیرش صیانت و حفاظت از مالکیت، مادر قانون‌مند شدن جوامع است.) از این رو، دولت مدرن عقلانی، درک می‌کند که برای جلوگیری از تکان‌های شدید ناگهانی و حرکات ساختارشکن باید میزانی از حقوق مردم پذیرفته شود و حق اعتراض، به عنوان سوپاپ اطمینان داده شود تا فشارها را تخلیه کند. از سویی دو مسئله موجب می‌شود هم‌زمان با دولت مدرن سطح زندگی همه اقشار بالا رود، یکی به خاطر مبارزه با خطر کمونیسم بویژه پس از جنگ دوم جهانی و ایده‌های رادیکال به جای مانده از قرن ۱۸ و ۱۹ که همواره سرمایه‌داری را با مسئله عدالت (بی‌عدالتی و تبعیض) به چالش می‌کشیده و دیگر برای این که سرمایه‌داری با بحران مازاد تولید رو به‌رو نشود، افزایش سطح زندگی و دستیابی توده مردم به حداقل سطح زندگی مسئله‌ای مهم دانسته می‌شود.

طرح جهانی شدن پرولتری و انترناسیونالیسم اول هم پیش از این صدسال بوده است.

**باید توضیح دهیم که ما ۱۲ یا ۱۳ نوع جهانی‌سازی داریم، متأسفانه در ایران به دلیل این که بحث‌ها عمقی پیدا نمی‌کنند، ما معمولاً از یک یا دو جهانی‌سازی (جهانی‌سازی از بالا یا از دریاچه اقتصاد و جهانی‌سازی از پایین یا از دریاچه جنبش‌های اجتماعی) صحبت می‌کنیم، اما از نظر ما آنچه امروز در دنیا انجام می‌شود، نمونه ساده‌ای از جهانی‌سازی از بالاست که به آن مدل اجماع‌واشنگتنی می‌گویند**

من به آن صدسال در مورد ایران اشاره کردم؛ منظورم از انقلاب مشروطیت به بعد است.

### تأثیر این جهانی شدن پرولتری روی ایران چه بود؟

این بحثی جداسست که باید در جایگاه خود به آن پرداخته شود. یعنی وقتی که در مورد شکل گیری احزاب و آنومیک شکل گرفتن احزاب سیاسی در ایران بحث می کنیم، به همین دلیل در "پیمایش ارزش ها و نگرش های جامعه ایران" که وزارت ارشاد بررسی کرده می بینید که اعتماد عمومی به احزاب سیاسی تنها ۶ درصد است.

صحبت اصلی من در اینجا به وجود آمدن دولت ملی است. پس از آن، محدوده های فئودالی در هم ادغام می شوند و باشمشیر مطلق گرایی، محدوده ملی شکل می گیرد و سال ها بعد یعنی بیش از یک قرن بعد دولت سرمایه داری به عنوان دولت میانجی شکل می گیرد و ناچار می شود سطح زندگی عامه را بالا ببرد. بالا رفتن سطح زندگی عامه، حداقلی از رفاه برای همه تعریف می شود. چنین چیزی در کنار بحث آزادی و حقوق مردم، امکان می دهد که حکومت ها، میزانی از اعتراض را تحمل کنند و مردم هم به خاطر سطحی از رفاه، چنین سیستم اجتماعی و حکومتی

را در قالب سرمایه داری بپذیرند. پس، از یک سو شرایطی برای مردم فراهم می شود. با وجود نارضایتی ها، کلیت نظام را بپذیرند و بر قوانین و قواعد آن گردن نهند. در نتیجه بحران هایی که به انقلاب های عمومی و سراسری می انجامد، منتفی شده و از سوی نیز طبقات اجتماعی جایگاه خود را می یابند. کم کم زمینه پیدایش طبقه متوسط فراهم می شود و حرکتی به سوی دولت رفاه شکل می گیرد، در انگلستان، از دوره ویکتوریایی، با بحث قانون فقرا و مانند آن به تدریج به مواردی چون ایجاد بیمه بیکاری و دیگر انواع بیمه ها می انجامد. همه اینها در سال های مختلف روی می دهد. نتیجه ای که می خواهم بگیرم این است که دولت مدرن و عقلانی از سوی میانجی طبقات است و از سوی بخشی از حقوق مردم را به رسمیت می شناسد و از سوی دیگر سازوکارهایی ایجاد می کند که سطح زندگی مردم بالا برود. همه اینها اجازه می دهد آستانه تحمل جامعه و حکومت از هر دو طرف بالا برود و جریان گردش نیمه آزاد اطلاعات و حقوق اعتراضی، تشکل ها، سندیکاها، زندگی

انجمنی و شهروندی - که برخی از اینها سابقه ای کهن در غرب دارند و فراموش نکنیم که از شرق و بین النهرین به آنجا رفته - در جامعه نهادینه شود.

نخستین مسئله ما در صدسال گذشته این بوده که دولت مدرن عقلانی و میانجی شکل نگرفته، چرا که به دلیل بحث همزیستی شیوه های تولید، مدرنیته به صورتی مسخ شده و در قالب لفاظی ها مطرح می شود و روی زمین پیاده نمی گردد. توجه شود که با سرمایه داری، بحث مدرنیته بر پایه سه محور، یعنی صنعتی شدن و شهری شدن و دموکراسی سیاسی استوار می گردد و موجب تغییراتی می شود، ولی در ایران به جای دموکراسی سیاسی دولت شبه مدرن مستبد شکل می گیرد و تغییر گزینشی و موردی از بالا شروع می شود آن هم بدون تحول اساسی سازوکارهای اجتماعی، فرهنگ و نوشدن روابط اجتماعی. شهرنشینی و صنعتی شدن هم در ابعاد ظاهری کمی، خلاصه می گردد. پس مسئله ما این است که جامعه به نحوی آسیب شناختی تغییر می کند. دیگر مسئله امنیت و دورویه هستی ایرانی که زمینه بازتولید استبداد در قرن ها بود و مانع از اندیشیدن جامعه می شد و تمام عواملی که در گفت و گوی پیش به عنوان نتایج استبداد طولانی ذکر شد موضوعیت تاریخی و کارکردی خود که

دلیل ادامه حیات آن برای قرن ها بود را از دست می دهد، اما به دلایل دیگری ادامه می یابد. انتخاب استبداد، یعنی انتخاب ناگزیر انسان ایرانی موضوعیت تاریخی خود را از دست می دهد و جامعه دچار تغییر می شود، اما به دلیل این که این تغییر بنیان های تاریخی جامعه را نشانه نمی گیرد و ابعادی از الگوی سنتی که به نفع حفظ و بقای سرمایه داری است را مصون نگاه می دارد، دولت مدرن شکل نمی گیرد و استبدادی غلیظ جانشین آن می شود. متأسفانه در اینجا با شمشیر استبداد حکومتی، شبه مدرنیزاسیون که در کنار الگوهای سنتی جا خوش کرده در جامعه پیاده می شود و فرایند آنومیک شدن جامعه به شکل شبه مدرن آغاز می شود.

یعنی شما می گوید دولت، مانع است در صورتی که در تجربه پیشین و در کشورهای اروپایی، طبقات، دولت مدرن را تشکیل می دهند، یعنی دولت مطلقه مدرن می شود و بعد تبدیل به دولت دموکراتیک می گردد. در مشروطه، ما

**براساس مطالعاتی که نظریه هم پیوندی و همزیستی شیوه های تولید انجام می دهد به این نتیجه می رسیم که اتفاقاً نه تنها سرمایه داری هر آنچه که از سنت به نفع سلطه آن است از میان بر نمی دارد، بلکه آن را تقویت می کند و آنچه که مناسب سلطه سرمایه داری نباشد را از میان برمی دارد**

**دولت سرمایه دار، نماینده سرمایه دار است، ولی دولت مدرن یا دولت میانجی هم هست و برخی منافع را برای همه اقشار و طبقات طلب می کند تا سرمایه داری دوام بیاورد و ثبات حاکم شود. ۶۰ درصد از آن سرمایه دار است و ۴۰ درصد متعلق به دیگران است**

دولتی شبه‌مدرن به وجود آوریم، تنوع طبقاتی و صنفی هم وجود نداشت. دولت خودش این را به دست می‌گیرد. شما مشکل را از دولت می‌بینید یا چیز دیگر؟

خیر، من به موضوع این‌گونه نمی‌نگرم. متأسفانه یکی از ویژگی‌های شخصیت ایرانیان، تعریف سیاه و سفید از موضوعات و بعد دنبال مقصر گشتن و سپس راضی شدن و رها کردن است. برای ریشه‌یابی باید در همان سه سطح بگردیم. من می‌گویم بخشی از عقب‌ماندگی جامعه ایران، معلول ویژگی‌های شخصیتی تاریخی ایرانیان است که تغییر نکرده، بخشی از آن معلول سازمان‌ها و نهادهایی است که به شکل شبه‌مدرن در چارچوب روابط و فرهنگ سنتی شکل گرفته و باید تغییر می‌کرده و این‌گونه نشده است، بخشی نیز معلول تاریخت یا ساختار اجتماعی جامعه ایران است. ما با این شرایط به ارتباط و برخورد با دنیای غرب رسیدیم و ادامه دادیم. دگرگونی باید از جایی شروع می‌شد و روی هر سه سطح اثر می‌گذاشت و با درجات و سطوح مختلف آنها را تغییر می‌داد. نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران فقط نظریه تاریخ گذشته نیست، بلکه نظریه جدید دنیای معاصر نیز هست. ما هنوز نه تنها موقعیت ژئواستراتژیک خود را حفظ کرده‌ایم، بلکه این مسئله تقویت شده و امروزه پس از فروپاشی شوروی ما استراتژیک‌ترین کشور جهان شده‌ایم. پس منافع جهانی یکی از عواملی است که به ما می‌نگرد و در صدسال اخیر نیز این‌گونه بوده است. بدون این‌که بخواهیم گناه را به گردن امپریالیسم، انگلیس و عوامل خارجی بپردازیم، اما باید گفت جایگاه استراتژیک ایران عاملی است که همه قدرت‌های بزرگ در محاسبات خود روی آن حساب می‌کنند

و به هر حال وقتی قادر به استفاده از آن نباشیم، به یکی از موانع توسعه ما تبدیل می‌شود. اما مهم‌ترین عامل ته‌نشست ویژگی‌های شخصیت ایرانی است. ما نمی‌توانیم همه مشکلات را از دولت بدانیم. البته نمی‌خواهم در مقام توجیه دولت‌های پس از مشروطیت سخن بگویم، اما وقتی شما به الگوهای جنبش‌های اجتماعی ایران می‌نگرید، در طول تاریخ از جمله در دوران معاصر می‌بینید که مردم ایران در "نفی" متحد می‌شوند و فداکارانه و پوپولیستی جمع شده و این جمع‌شدن خط و مرزهای صنفی، گروهی و طبقاتی ندارد و فاقد برنامه و آینده‌نگری است، ولی به محض این‌که پیروزی مقطعی به دست می‌آورند، روح خودپرستی تاریخی ایرانی و

سازمان‌شکنی ایرانی، همه را تجزیه می‌کند و امکان بازتولید الگوهای تاریخی را فراهم می‌آورد. پس عدم پیدایش دولت مدرن و عدم تغییر ته‌نشست بیماری‌های روانی تاریخی ملت ایران که من از آن با عنوان اسکیزوفرنی جمعی نام بردم، عناصر خارجی و عناصری که به خاطر استراتژیک بودن جامعه ایران، منافع خود را در کنترل جامعه ایران و یا جلوگیری از توسعه آن می‌بینند و به اضافه دستیابی دولت‌های شبه‌مدرن ایرانی به درآمد نفت، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که در سطح کلان، میانه و خرد موانع توسعه ایران را تشکیل می‌دهند، یعنی محصول نهایی نتیجه یا سنتز رابطه دو سویه مجموعه‌ای از عوامل است. پس از آن هم باید راه برون‌رفت را در این سه سطح بررسی کرد. راه حل این نیست که مشکلات را به گردن دولت بپردازیم.

برای نمونه امروزه بحث روشنفکر دینی و غیردینی در ایران مطرح است. نخست باید ببیندیشیم که آیا ما در جامعه خود این امکان را داشتیم که روشنفکر داشته باشیم، آیا ما روشنفکر داریم و آیا پیدایش روشنفکر در جامعه ایران ممتنع نبوده است؟ آنچه به عنوان یک انسان ایرانی می‌خواهم فریاد بزنم این است که متأسفانه ما اصلاً کار نکرده‌ایم. ما همواره در دوران معاصر خوشه‌چین بوده‌ایم. شارلاتانیسم و لفاظی جانشین کار سخت علمی و استخوان شکستن و دود چراغ خوردن شده است. در دوران معاصر این موضوع به اوج خود رسیده است. هر کودک مکتب نرفته‌ای می‌تواند از روی اینترنت دو مقاله غلط و اشتباه را بیاورد و با این هزینه کم وارد عرصه روشنفکری بیمار ایرانی شود. ما مطالعه‌ای نداشته‌ایم و با گذشته‌ای که نمی‌شناسیم وداع کرده‌ایم و آن را نشناخته‌ایم و روی آینده‌ای که نمی‌دانیم چیست، با هم

جدال می‌کنیم. یکی از دولت می‌گوید و دیگری از فرهنگ و آن دیگری مخلوطی از این دو را مطرح می‌کند. همه عوامل از جمله عامل خارجی و داخلی و درآمد نفت را مطرح می‌کنند. دقیقاً داستان "فیل" مولوی سراپای مباحث ما در صد سال گذشته را پوشانده است. ما ملتی هستیم بارنج‌های کهن. تا این رنج‌های کهن؛ بهبود نیابد ما هرگز روی آسایش نخواهیم دید. اگر به دوره اصلاحات بنگرید، در این دوره بحث شوراها مطرح شد. آیا در انتخابات شورای دوم، شورای نگهبان دخالت داشت؟ اما ما دیدیم، منیت ایرانی، شوراها را در شهرهای بزرگ به نابودی کشاند. این منیت همان بیماری تاریخی ایرانی است و پادزهر تحقیق تاریخی ایرانی است. همان پادزهر

**دو مسئله موجب می‌شود همزمان با دولت مدرن سطح زندگی همه اقشار بالا رود، یکی به خاطر مبارزه با خطر کمونیسم بویژه پس از جنگ دوم جهانی و ایده‌های رادیکال به جای مانده از قرن ۱۸ و ۱۹ که همواره سرمایه‌داری را با مسئله عدالت (بی‌عدالتی و تبعیض) به چالش می‌کشیده و دیگر برای این‌که سرمایه‌داری با بحران مازاد تولید روبه‌رو نشود، افزایش سطح زندگی و دستیابی توده مردم به حداقل سطح زندگی مسئله‌ای مهم دانسته می‌شود**



اسکیزوفرنیک و دو شخصیتی بودن و پادزهر ترکیب ظریف عقده حقارت و عقده خودبزرگ بینی است. به همین دلیل می بینیم که عنصر هویت ایرانی نه مکان است و نه زمان. عنصر هویت ایرانی برای مدت ها ادبیات فارسی و پس از آن عرفان ایرانی است. هر دوی اینها همواره داروی درد ایرانی ها بوده است. با ایهام در زبان و ادبیات فارسی درد و رنج خود را خالی می کردند و وقتی زبان به دلایلی نقش خود را از دست می دهد، عرفان حضور پیدا می کند، یعنی عمود خیمه هویت ایرانیان داروهای شفای بیماری آنان بوده است، عامل وحدت آنان و راه های مبارزه و تسکین بیمارهای آنان بوده است. از این رو بحث ما، بحث تغییرات در تمام سطوح است. ما در اینجا از تغییر تام و تمام سخن می گوئیم، اما اعتقاد نداریم این تغییر تام و تمام باید با یک انقلاب و ساختار شکنی دیگر رخ دهد. ما نیازمند این هستیم که با پژوهش های شبانه روزی به شناخت گذشته و عوامل پاتولوژیک گذار که بر بدبختی های تاریخی ما افزوده، همت

گماریم. تمامی عوامل را بنگریم، سهم هر یک را به صورت علمی و بدون ارزش داوری بیابیم، مسئولیت خود را بشناسیم. از شرایطی که به پیدایش دولت شبه مدرن مستبد و باز تولید آن انجامیده، آگاه شویم، نقش درآمد از نفت را مشخص کنیم. به عبارتی ما باید وارد دوره "شناخت" شویم. پس از دوره شناخت باید به دوره "تفاهم ملی" برسیم. این دوره دردهای ما را نمایان می کند و به ما می شناساند و راه حل اینها را به ما نشان می دهد و به ما می گوید که در دوره کنونی از چه مسیرهایی می توانیم حرکت کنیم.

بهرتر است که روی مثال روشنفکر دینی و غیردینی برگردیم. کسانی که ادعای روشنفکری می کنند، با کوچک ترین مخالفت با عقاید آنها از چه واژه هایی بهره می گیرند و یا این که کسانی که در عرفان ایرانی دست دارند، وقتی شما کتاب آنها را می بینید، خودشان را متخصص عرفان می دانند. در دو صفحه نخست، سی و چهار بار از واژه "من" و اول شخص مفرد استفاده کرده اند. حال باید پرسید به این ترتیب آیا شما می توانید متخصص عرفان، عطار، مولوی، حافظ و سنایی باشید؛ در حالی که در آغاز کتاب، سی و چهار بار از واژه ای استفاده کنید که

عرفان برای نابودی آن آمده است. این تناقضات درونی انسان ایرانی است که باید به آن پرداخت. در بازنویسی قانون شورا، افرادی را می بینیم که وقتی به عنوان مسئول کمیته بازرگری انتخاب نمی شوند، پرچم مخالفت با شورا را بلند می کنند. در حالی که هزاران صفحه در مورد دموکراسی، شورا و حقوق مردم سخن رانده اند. و نتیجه این می شود که ۳۰ یا ۴۰ درصد تغییرات مثبت قانون شورا در مجلس ششم دوره اصلاحات حذف شود. این نمایانگر دو چهره انسان ایرانی است، یعنی می توانم کتابی هزار صفحه ای در مورد دموکراسی بنگارم در حالی که نمی توانم با همسر دموکراتیک رفتار کنم. شهروندی و دموکراسی حالتی درونی شده است. خوب است مثالی بزنم: چند قاضی در یک جامعه مدنی در رستورانی غذا می خورند. یکی از این قضات دچار مسمومیت شدیدی می شود و در اثر بی توجهی تا آستانه مرگ می رود. پس از این که به بیمارستان منتقل می شود، بررسی می کند تا علت مسمومیت خود را بفهمد. پس از تحقیقات زیاد متوجه می شود که در آن رستوران خوراک

اردک خورده است، به دوستانش که با او همسفر بوده اند زنگ می زند. در آنجا متوجه می شود یکی از دوستان دیگرش هم دچار همین مسمومیت شده است. متوجه می شوند که علت مسمومیت آنان، غذای اردک بوده است. بدون این که اینها با هم هماهنگ کنند، هر دو نامه ای به صاحب رستوران می نویسند. حال در قالب این نامه می خواهیم بگویم که شهروندی و مدنی بودن چگونه در افراد نهادینه می شود. این دو نامه ۹۴ یا ۹۵ درصد مثل هم بوده است، بدون این که اینها با هم هماهنگی کرده باشند. در پاراگراف اول آمده که این نامه را که به شما می نویسم باید تذکر دهم که رستوران شما یکی از بهترین رستوران هایی است که ما در این منطقه می شناسیم و بارها، مهمان های خود را به این رستوران آورده ایم و از پذیرایی درخشان شما تشکر می کنیم و همواره با رضایت خاطر، رستوران شما را ترک کرده ایم. نامه با انصاف (Fairness) شروع می شود، همان چیزی که به هیچ وجه در جامعه ما وجود ندارد و با کوچک ترین اشکالی که با صمیمی ترین دوست خود پیدا می کنیم، به گونه ای برخورد می کنیم که قرن ها و

**انتخاب استبداد، یعنی انتخاب ناگزیر انسان ایرانی موضوعیت تاریخی خود را از دست می دهد و جامعه دچار تغییر می شود، اما به دلیل این که این تغییر بنیان های تاریخی جامعه را نشانه نمی گیرد و ابعادی از الگوی سنتی که به نفع حفظ و بقای سرمایه داری است را مصون نگاه می دارد، دولت مدرن شکل نمی گیرد و استبدادی غلیظ جانشین آن می شود**

**بخشی از عقب ماندگی جامعه ایران، معلول ویژگی های شخصیتی تاریخی ایرانیان است که تغییر نکرده، بخشی از آن معلول سازمان ها و نهادهایی است که به شکل شبه مدرن در چارچوب روابط و فرهنگ سنتی شکل گرفته و باید تغییر می کرده و این گونه نشده است، بخشی نیز معلول تاریخت یا ساختار اجتماعی جامعه ایران است**

فرسنگ‌ها با انصاف فاصله می‌گیریم.

در پاراگراف دوم آنها توضیح می‌دهند که با وجود همه این محبت‌ها، ما از شبی که در رستوران شما غذا خوردیم، بیمار شدیم. بررسی کاملی کردیم. (شما به دقت نظر اینها توجه کنید) مستنداً به این نتیجه رسیدیم که این بیماری در رستوران شما بوده است. از ما گذشته و ما متحمل ناراحتی و رنج شدیم، اما به شما می‌گوییم تا دیگران نیابند و از غذای اردک شما نخورند. ملاحظه می‌کنیم که حقوق دیگر شهروندان اهمیت دارد.

دقیقاً دو قاضی با همین ساختار (Structure) نامه نوشتند. صاحب رستوران هم در پاسخ نامه آنها می‌نویسد از این‌که شما ما را قابل این همه تمجید و تعریف دانستید، از شما سپاسگزاریم. اساساً وجود شما هست که موجب می‌شود ما این‌گونه فعالیت کنیم. (رستوران هم اصل انصاف را رعایت می‌کند). حال که ما مطمئن شدیم شما با بررسی و مستند سخن می‌گویید، حتماً مشکل از ما بوده است، گرچه ما هرگز نمی‌توانیم رنجی را که شما به خاطر اشتباه ما با آن روبرو شده‌اید جبران کنیم، ولی اجازه دهید که صدمه‌های مالی را پرداخت کنیم. (یعنی ابتدا می‌پذیرد

که رنج آنها، رنجی مالی نیست.) علاوه بر این از شما و خانواده‌تان دعوت می‌کنیم که با وقت قبلی، یک شب شام به رستوران ما بیایید و ما در آن شب به شما غذای اردک می‌دهیم. (یعنی می‌گوید ما نظر شما را شنیدیم و شما باید غذای اردک بخورید تا بدانید نه برای شما، بلکه برای همه شهروندان غذای اردک ما دیگر سالم خواهد بود و نظر شما برای ما ارزش دارد.) تحلیل این دو نامه نشان می‌دهد که شهروندی و احترام به حقوق یک امر درونی باید بشود. این شهروندی در کشور ایران نهادینه نشده است، چون این‌گونه نیست، باید ریشه‌های آن را بررسی کنیم. ما با یک ساختار آنومیک روبرو هستیم که شروع به تغییر می‌کند، اما تغییر آن درون‌زانیست و روی مدار درستی حرکت نمی‌کند. سازمان‌ها و نهادهای آن نیز از آنجا که در همین ساختار آنومیک هستند، شروع به تغییر می‌کنند، اما این تغییر بر روال درستی نیست. آن نهادها و سازمان‌ها هم آنومیک هستند. از آنجا که بیماری‌های پیشین جامعه هم درمان نشده، بیماری‌های جدیدی پیدا می‌کند؛ یعنی مجموعه‌ای از تضادهای تاریخی با

مجموعه‌ای جدید ترکیب می‌شود. به معنی همان گفته متفکری که اشاره شده و معتقد بود که جهان سوم هم از شیاطین کهن خود در رنج است و هم از شیاطین جدیدی که توسعه به بار می‌آورد. برای نمونه ما الگوی اداره و ساختار بوروکراسی را می‌آوریم، اما به دلایلی که توضیح دادیم ساختار بوروکراسی ما قبیله‌ای است و قبیله‌ای هم اداره می‌شود. نام انسانی که در آن قرار دارد بوروکرات و تکنوکرات است، ولی تمایلات قبیله‌ای به عشیره و قوم خود دارد و نه تنها از زیر پا گذاشتن هیچ قانونی ابا نمی‌کند، بلکه ناراحت هم نمی‌شود، چرا که احساس تعلق ندارد و به آن هویت‌ها دلبسته دارد. این نهادها و سازمان‌ها، کاریکاتوری از هر آنچه غرب دارد، می‌سازند. این کاریکاتور موجب می‌شود که ما مرتب به سمت توسعه ناپایدار برویم. پول نفت هم اجازه می‌دهد که آن رابطه بسیار محدود و کمی که بین حکومت و مردم در گذشته بوده است در دوران پس از مشروطیت به تدریج - به غیر از دوره‌هایی محدود - قطع شود. از این رو دولت مدرن به وجود نمی‌آید و دولت نامدرنی که به وجود می‌آید، با استبداد غلیظ همراه است و می‌خواهد از بالا و بدون کمک از مردم، نوسازی را

براساس دستورالعمل جهانی و در راستای منافع غرب نسخه پیچی کند. این طبیعی است که از همه جهات باشکست روبرو می‌شود. این مسئله موجب تکان‌های شدید دوره‌ای در هر ۱۰ یا ۲۰ سال می‌شود. این تکان‌ها به دلیل استبداد به صورتی مخفی و در پایین رخ می‌دهد و از پیش قابل ردیابی و تشخیص نیست. به همین دلیل می‌گویند همه رویدادها در ایران غافلگیرکننده است. ما غافلگیر می‌شویم، چرا که نهادها و جنبش‌های اجتماعی نمی‌توانند از فرصت‌های سیاسی استفاده کنند و در نتیجه زیرزمینی می‌شوند. این زیرزمینی شدن به دلیل این است که از آنجا که جنبش‌های اجتماعی در ایران قواعد خود را دارند و در پایین به صورت ارتباطات نمادین شکل می‌گیرند؛ هنگامی که به قوام می‌رسند به صورت ناگهانی و انفجاری بروز می‌کنند و به سطح می‌آیند.

به همین دلیل می‌گوییم ما به معنای فنی و تخصصی، مشارکت نداریم. مشارکت‌های سنتی را مشارکت‌های کاری دقیقه نود می‌نامم. ما جامعه‌ای با هویت قبیله‌ای و عشیره‌ای داریم و براساس

**در طول تاریخ از جمله در دوران معاصر می‌بینید که مردم ایران در "نفی" متحد می‌شوند و فداکارانه و پوپولیستی جمع شده و این جمع شدن خط و مرزهای صنفی، گروهی و طبقاتی ندارد و فاقد برنامه و آینده‌نگری است، ولی به محض این‌که پیروزی مقطعی به دست می‌آورند، روح خودپرستی تاریخی ایرانی و سازمان‌شکنی ایرانی، همه را تجزیه می‌کند و امکان بازتولید الگوهای تاریخی را فراهم می‌آورد**



**آنچه به عنوان یک انسان ایرانی می‌خواهم فریاد بزنم این است که متأسفانه ما اصلاً کار نکرده‌ایم. ما همواره در دوران معاصر خوشه چین بوده‌ایم. شارلاتانیسم و لفاظی جانشین کار سخت علمی و استخوان شکستن و دود چراغ خوردن شده است**

بیماری مشترک خود به پیوند هویت عمومی در زبان و ادبیات فارسی و عرفان ایرانی رسیده بود. در ضمن این هویت، هویتی چهل تکه - به گفته دکتر شایگان - است که در شرایط ویژه ای کنار هم جمع شده و این تکه‌ها در یک قاب بسیار زیبا که همان ادبیات و عرفان ایرانی است به وحدت می‌رسند.

جامعه‌ای که دچار این توسعه برون‌زا شده است باید به سمت تعریف یک هویت ملی برود. متأسفانه این هویت ملی که در صدسال گذشته به آن نیازی مبرم داشته‌ایم به سختی می‌تواند شکل بگیرد، چراکه دولت مدرن وجود ندارد. روابط و ارزش‌های اجتماعی نیز مخلوطی از گذشته و نیازهای جامعه شبه‌مدرن است و از این رو آنومیک می‌باشد. وقتی دولت مدرن شکل نگیرد و آزادی، دموکراسی، به رسمیت شناختن حقوق مردم و بالافتن سطح زندگی مردم موضوعیت پیدا نکرده است، هویت ملی به صورت آشکار و انکارناپذیرتر شکل نمی‌گیرد، چراکه هویت ملی‌ای که عناصر مختلف را به هم می‌دوزد، زمانی شکل می‌گیرد که هویت ملی از هویت قومی مهم‌تر و ضروری‌تر تشخیص داده شود. وقتی هویت ملی جانشین هویت قومی می‌شود که دموکراسی معنا پیدا کند. وقتی دموکراسی بیاید، حقوق قومی ارتجاعی‌تر به نظر می‌رسد و دیگر این‌که در دل حقوق عمومی، حقوق انسانی و فردی نهفته است. پس وقتی دموکراسی نباشد، نه تنها هویت ملی شکل نمی‌گیرد، بلکه هویت‌های قومی در دنیای ارتباطات متکثر تقویت می‌شود و جنبه‌های پاتولوژیک می‌یابد.

در کنار اینها همه عناصر، جامعه، روز به روز آنومیک‌تر می‌شود، یعنی جامعه به تدریج عناصر تبیین‌کننده و زبان تشریح‌کننده و معناساز خود را از دست می‌دهد. پول نفت و شکل رانتیر شدن - که همان ایلغار تاریخی خودمان است - باعث از میان رفتن معنا می‌شود. ما باید به فرزندان یاد دهیم که دروغ نگویند، ایمان داشته باشد و مال مردم را نخورد، اما فرزند ما وقتی فکر می‌کند می‌بند هر کس این خصایل را دارد در جامعه عقب‌مانده و از بقیه عقب‌تر افتاده است؛ به این جامعه، جامعه آنومیک می‌گویند. متأسفانه ما آنومی را بی‌هنجاری ترجمه کرده‌ایم، اما هیچ جامعه‌ای در هیچ زمانی بی‌هنجار نمی‌تواند باشد، بلکه اغتشاش در هنجارها و از میان رفتن چارچوب‌های معناسازی برای جامعه است. چنین جامعه‌ای با ادامه بیماری‌های روانی فردی

و جمعی و شکل‌نگرفتن هویت ملی و قطع رابطه حکومت و مردم روبه‌رو می‌شود. در اینجا به پایان بحث تشخیص‌شناسانه می‌رسیم. از این پس باید به "چه باید کرد" پردازیم.

با این فاکتورهایی که شما از نگاه جامعه‌شناسانه ارائه دادید، نخست باید مشخص شود که آیا چنین جامعه‌ای امکان شهرنشین شدن، صنعتی شدن و دموکراتیک شدن را دارد؟ با توجه به این‌که ما تجربیاتی مثل کره جنوبی، ترکیه، برزیل و آرژانتین داریم که تا حدودی به این معیارها رسیده‌اند. در کشورهایی که با وجود نفت به این معیارها نرسیده‌اند مثل عربستان و مکزیک، البته مکزیک تا حدودی استبداد کمتری دارد، اما دچار ظلم طبقاتی است. کشوری مثل نروژ، هم نفت و هم جامعه مدنی دارد.

البته نفت در نروژ به لحاظ زمانی پدیده تازه‌ای است، یعنی آنها می‌گویند از وقتی صاحب نفت شده‌ایم، تنبل شده‌ایم. اگر بخواهم به صحبت شما پاسخی دهم و جمع‌بندی کنم، باید بگویم تمام جامعه ما از بحث آنومیک شدن که در صدسال گذشته دچار آن شده‌ایم و این آنومیک بودن - از نظر علمی اگر بخواهیم صحبت کنیم - روز به روز افزایش پیدا کرده است. اجزا و عناصر، همه آنومیک شده‌اند. باید از روشنفکر شروع کنیم و ببینیم این واژه به چه معنایی است. روشنفکر در غرب کسی است که پیش‌تاز درک تحولات علمی جامعه است و با تحولات ادبیات، هنر و... پیش می‌رود و آنها سرآمدان جامعه در این زمینه هستند. نخستین ویژگی آنان تبدیل شدن به حاملان اخلاقی جدید است که در میهن دوستی، انصاف، مدارا خلاصه می‌شود

و سپس پیدایش اخلاق مدنی است. باید دید وقتی ما در ایران چند کلمه‌ای یاد می‌گیریم، آن منیت تاریخی صدبرابر رشد نمی‌کند؟ همواره می‌گوییم روشنفکر از جامعه جداست، این به دلیل رشد منیت است که روشنفکر از جامعه جدا می‌شود. به شیوه سخن گفتن روشنفکران ما نگاه کنید که چه غرور کاذبی از واژه‌های آنها می‌بارد. آیا وجداناً ما وقتی در دنیای روشنفکری ناقص و بیمار وارد می‌شویم، سقوط اخلاقی نمی‌کنیم؟ با اخلاق مذهبی - که پایه‌های اخلاق جامعه ماست - وداع می‌کنیم و در عین حال اخلاق مدنی هم به دست نمی‌آوریم. آیا ما حاملان آن اخلاق برای جامعه هستیم یا برعکس سقوط می‌کنیم؟ آیا می‌توانیم بگوییم روشنفکر داریم؟

از سوی دیگر در مورد طبقات مدرن صحبت می‌کنیم، تمام تغییر و تحولات

**عدم پیدایش دولت مدرن و عدم تغییر ته‌نشست بیماری‌های روانی تاریخی ملت ایران که من از آن با عنوان اسکیزوفرنی جمعی نام بردم، عناصر خارجی و عناصری که به خاطر استراتژی یک بودن جامعه ایران، منافع خود را در کنترل جامعه ایران و یا جلوگیری از توسعه آن می‌بینند و به اضافه دستیابی دولت‌های شبه‌مدرن ایرانی به درآمد نفت، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که در سطح کلان، میانه و خرد موانع توسعه ایران را تشکیل می‌دهند، یعنی محصول نهایی نتیجه یا سنتز رابطه دو سویه مجموعه‌ای از عوامل است**

اروپا و امریکا به دست بورژوازی و یا نوکیسه‌هایی که بر ویرانه‌های جامعه قرون وسطا شکل می‌گیرند ساخته می‌شود. وقتی آنان می‌گویند ما از اشراف عقب‌مانده‌تر نیستیم و ذائقه داریم و می‌فهمیم، در نتیجه میلیاردها دلار صرف نوسازی جامعه خود می‌کنند. دانشگاه‌های مدرن را می‌سازند و بخش خصوصی آینده‌نگر شکل می‌گیرد. آیا در جامعه ما این طبقات بورژوا - که البته این مفاهیم را در ایران ناقص می‌دانم، اما برای روشن شدن بحث مسامحتاً به‌کار می‌برم - ذره‌ای به عرصه عمومی و جامعه فکر می‌کنند و یا منافع خالص فردی مقطعی بدون آینده‌نگری، بدون عشق به سرزمین، جانشین منافع عمومی شده است؟ پس می‌بینیم در اینجا طبقات پیشرویی که باید صنعت را شکل دهند هم به نحوی آنومیک به دلالتی روی می‌آورند و برای شکل نگرفتن دنیای نو، دنیای صنعتی از چیزی فروگذار نمی‌کنند. در نتیجه وقتی به نابودی جرقه‌های اولیه صنعتی شدن می‌نگریم درمی‌یابیم که غارت خارجی یا غارت دولت شبه‌مدرن و غارت دلان داخلی هم سود هم منفعت می‌شود یعنی جریانی آنومیک پدید می‌آید.

در جامعه سوپر مدرن امریکا، در حادثه توفان کاترینا در نیواورلئان بیمارستان خصوصی‌ای بود که پزشکی ایرانی هم در آنجا کار می‌کرد. به رئیس بیمارستان می‌گوید اگر مولد برقی اینجا بگذارید، ۹۰ درصد بیماران را می‌توانیم رادیوگرافی و جراحی کنیم، رئیس بیمارستان می‌گوید دولت در این زمینه مسئول است و به من مربوط نیست، یعنی در آنجا هم، چنین روح مدنی وجود ندارد.

شما این را در عصر جهانی سازی می‌گویید. اما باید به نسلی برگردید که اروپا و امریکا را ساختند تا اخلاق پروتستانی و روحیه کار ریاضت‌کشانه بدون لذت را ببینید که چه تأثیری در ساختن اروپا داشت. در حال حاضر به خاطر جهانی سازی، آنها هم دچار آنومی شدید شده‌اند و بنیان‌های تاریخی آنها هم در حال فروریختن است و به شکل بیمارگونه‌ای می‌شوند، اما اگر آن دوران را ببینید با چهره‌هایی رو به‌رو می‌شوید، ضمن این که منافع فردی خود را دنبال می‌کنند، این منافع را در عرصه جمعی پیاده می‌کنند،

معنای جامعه مدنی هم این است. متأسفانه ما جامعه مدنی را طوری تعریف کرده‌ایم که گویی محل ایثار است، در صورتی که تعریف جامعه مدنی مبتنی بر خودخواهانه‌ترین منافع فردی است که در شکل جمعی بروز می‌کند. اینجاست که به زندگی انجمنی جان می‌بخشد و به انجمن‌های محله‌ای و مدنی می‌انجامد. اگر این تفاوت زمان تاریخی را در نظر نگیریم، مسئله‌ای جدی رخ می‌دهد؛ مدل اجماع‌اشنگتنی که پدیده‌ای حداکثر ۲۰ ساله است. اما وقتی فرایند صنعتی شدن را بررسی کنیم، نقش طبقه کارآفرین ملی را در توسعه همه ابعاد جامعه به خوبی مشاهده می‌کنیم.

### منظور شما از مدل اجماع‌اشنگتنی چیست؟

این مدل به سردمداری امریکا برای جهانی سازی از طریق صندوق بین‌المللی پول (International Monetary fund) تعریف شده است. مدلی فرعی از درون جهانی سازی از بالا و از در پیچه اقتصاد که با خود، این همه مصیبت‌های جهانی را همانند نابودی محیط‌زیست و مقاومت امریکا در برابر پیمان کیوتو به همراه آورده است و شعار خود را حداکثر سازی سود به هر قیمتی قرار داده است. بارها گفته‌ام که مدل اجماع‌اشنگتنی، عریان شدن تمام عیار سرمایه‌داری است.

اگر به بحث بازگردیم، می‌بینید این آنومیک بودن در نظام آموزشی و نظام تعلیم و تربیت خانوادگی ما و شبه‌طبقات اجتماعی انعکاس می‌یابد. مشکل چند سویه می‌شود و ما امروز با چنین بحثی رو به‌رو هستیم که در چنین شرایطی چگونه باید با این مشکل برخورد کنیم و جامعه را به سمت بهروزی و توسعه ببریم. شکل‌گیری روشنفکر واقعی و هویت ملی و احساس تعلق به عرصه عمومی و کار برای آن و شکل‌گیری جامعه مدنی در این راستا به وجود می‌آید.

در اینجا باید به تفاوت‌های خودمحوری و فردگرایی بپردازم. انسان فردگرای غربی پس از شکل‌گیری سرمایه‌داری و تسری فردگرایی به آحاد جامعه، در انواع تشکلهای جمعی و مدنی عضویت دارد. فراموش نکنیم که یک انسان امریکایی به‌طور متوسط در هر دو سال در ۱۰ یا ۱۲ رأی‌گیری شرکت می‌کند و شورای محله، شهر، شهردار،

**ما باید وارد دوره "شناخت" شویم.  
پس از دوره شناخت باید به دوره  
"نفاهم ملی" برسیم. این دوره  
دردهای ما را نمایان می‌کند و به ما  
می‌شناساند و راه حل اینها را به ما  
نشان می‌دهد و به ما می‌گوید که در  
دوره کنونی از چه مسیرهایی  
می‌توانیم حرکت کنیم**



**وقتی دولت مدرن شکل نگیرد و  
آزادی، دموکراسی، به رسمیت  
شناختن حقوق مردم و بالا رفتن  
سطح زندگی مردم موضوعیت پیدا  
نکرده است، هویت ملی به صورت  
آشکار و انکارناپذیرتر شکل  
نمی‌گیرد، چرا که هویت ملی‌ای که  
عناصر مختلف را به هم می‌دوزد،  
زمانی شکل می‌گیرد که هویت ملی  
از هویت قومی مهم‌تر و ضروری‌تر  
تشخیص داده شود**

رئیس پلیس و قضات را انتخاب می‌کند. همین انسان فردگرا برای منافع فردی خود در عرصه‌های اجتماعی فعال است و در صدها انجمن علایقی هم عضویت دارد. این فعالیت‌ها انسان را به عامل تغییر تبدیل می‌کند و برای نمونه به مبارزه با نابودی محیط‌زیست و... می‌انجامد.

البته اساساً معتقد نیستیم که ما باید تقلید کنیم و راه دیگران را برویم. همه جوامع باید از یکدیگر بیاموزند. اما تقلید چیزی است که ما را هرگز به نتیجه نمی‌رساند و از همین رو یک روز تصمیم می‌گیریم انگلیس شویم و یک روز ژاپن یا آمریکا شویم و هیچ‌کدام هم نشده‌ایم. مولانا خوب گفته است که "خلق را تقلیدشان بر باد داد" نکته‌ای که در اینجا هست و به ما کمک می‌کند این است که شرایط ساختاری و سازمانی ما به دلیل افزایش آنومیک به جایی رسیده‌اند که تغییر، امری حیاتی برای آنها شده است؛ این جبری است. ما وقتی به صورت کنشگر توانستیم شکل بگیریم و آگاهانه و بر پایه‌الگویی برآمده از شرایط تاریخی و نیازهای واقعی دوران معاصر دگرگونی خلق کنیم، به صورت خودبه‌خود و به جبر یعنی نزدیک شدن به بن‌بست‌ها در زمینه‌های مختلف، اشتغال، مسکن، کشاورزی، زندگی اجتماعی، روابط اجتماعی، مسائل جوانان، زندگی شهری و ده‌ها مورد دیگر، تغییر بر ما تحمیل می‌شود.

شما به هر عرصه‌ای در جامعه ایران بنگرید، می‌بینید که با بحران جدی روبه‌رو هستیم، مگر این‌که مشارکت را جایگزین شیوه‌های سنتی نکنیم. برای نمونه در مطالعات بخش کشاورزی

ایران، به مفهومی رسیده‌ام با عنوان "بحران نسل سوم کشاورزی ایران" یا "بحران نسل سوم اصلاحات ارضی" یعنی این‌که در قانون اصلاحات ارضی، ما به معنای مشاع بودن زمین توجه نکردیم و چون دهقانان سال‌ها به دنبال مالکیت خصوصی بودند، میزان محدود نسق زراعی آنها که پراکنده بود به مالکیت آنها در آمد، در صورتی‌که قانون، اجازه مالکیت خصوصی را نمی‌داد، به همین دلیل هنوز سند منگوله‌دار ندارند، اما چون عملاً به مالکیت آنها در آمد (بخش عمده‌ای از مالکیت‌های خانواری و روستایی ماکه به آن خانوار تولیدگر می‌گویم، از پنج‌هکتار کمتر است و در صحرابندی‌های مختلف پراکنده است.) با نسل اول این زمین‌ها بر اثر قانون ارث به سه، چهار یا پنج قسمت

تقسیم شده است. در نسل سوم، مالکیت‌ها به قدری کوچک شده که دیگر امکان استفاده از امکانات و شیوه‌های مدرن را ندارد و در حال حاضر روستاییان اگرچه راه‌های متنوعی را در کشاورزی ایران پیموده‌اند و تغییراتی رخ داده، اما شاهدیم بیشتر روستاییان با "چه کنم" روبه‌رو هستند. راه‌حل این است که یا کسی بیاید همه را بخرد و یکپارچه کند و بزرگ‌مالکی زنده شود و یا روستاییان مشارکت را بیاموزند. متأسفانه آنها مقاومت می‌کنند، اما تجربه تاریخی به‌گونه‌ای است که در نسل سوم با بحران جدی روبه‌رو می‌شوند. فراموش نکنید که خانوار تولیدگر مسئول تولید ۶۰ درصد محصولات کشاورزی ماست. برای نمونه مسئله آب، روزگاری اهالی به حفر چاه‌های عمیق غیرمجاز کمک می‌کردند، اما به‌گونه‌ای شده که از بیش از ۶۰۰ دشت کشاورزی ایران، بیش از ۵۰۰ دشت با بحران جدی آب روبه‌رو می‌شود. راه‌حل آن این است که به سمت الگوهای آبیاری مشارکتی مدرن البته در هر جایی که ممکن و مفید باشد، برویم، در هر عرصه‌ای با این بن‌بست روبه‌رو می‌شویم.

مسئله اشتغال را در نظر بگیریم؛ در جامعه عمدتاً روستایی، دولت از درآمد نفت قادر بود اشتغال را برای تحصیل‌کردگان از دیپلم به بالا فراهم کند. زمانی که ما جوان بودیم به محض این‌که دیپلم می‌گرفتیم، در جایی استخدام می‌شدیم و در صورت داشتن لیسانس، این استخدام حتمی بود. می‌توانستیم با همان حقوق دولتی به صورت شرافتمندانه زندگی کنیم و بچه‌های خود را بزرگ کنیم و به دانشگاه بفرستیم و زندگی مستقلی برای آنها ایجاد کنیم. امروزه می‌بینید که دولت دیگر به هیچ‌وجه قادر نیست برای جامعه اشتغال ایجاد کند و اگر هم اشتغال ایجاد کند، حقوق دولتی کفاف زندگی را نمی‌دهد. راه‌حل در اینجا این است که مفهوم اشتغال و منابع اشتغال در ذهن انسان ایرانی به‌طور کامل دگرگون شود.

من پروژه‌ای را با عنوان "صندوق اشتغال‌زایی جوانان" پیشنهاد کردم که ارائه شد، ولی متأسفانه سرنوشت آن معلوم نشد. در این طرح خانواده‌ها و جوانان به صورت مشارکتی گرد هم می‌آیند و هسته‌های اشتغال‌زایی را از طریق کار و تولید فراهم می‌کنند. شما در هر زمینه‌ای بنگرید به بحث آموزش مشارکت برمی‌گردید. برای آموزش مشارکت، حقوق شهروندی لازم است و برای حقوق شهروندی باید تغییرات

### وقتی دموکراسی نباشد، نه تنها هویت ملی شکل نمی‌گیرد، بلکه هویت‌های قومی در دنیای ارتباطات متکثر تقویت می‌شود و جنبه‌های پاتولوژیک می‌یابد

متأسفانه ما آنومی را بی‌هنجاری  
ترجمه کرده‌ایم، اما هیچ جامعه‌ای در  
هیچ زمانی بی‌هنجار نمی‌تواند  
باشد، بلکه اغتشاش در هنجارها و  
از میان رفتن چارچوب‌های  
معناسازی برای جامعه است. چنین  
جامعه‌ای با ادامه بیماری‌های روانی  
فردی و جمعی و شکل‌نگرفتن هویت  
ملی و قطع رابطه حکومت و مردم  
روبه‌رو می‌شود

اساسی در شکل و سازمان جامعه رخ دهد. اینها جبرهایی است که ما با آنها روبه‌رو شده‌ایم. یا این جبرها ما را با کنش‌گری جدید همراه با دستگاه دولتی و نوسازی دولت و ادار می‌کند، یا باید بحران‌هایی جدی را از سر بگذرانیم. جامعه، مکانیسم‌های دفاعی دارد و از همین رو جرقه‌های مشارکتی در همه جا زده می‌شود. در مطالعه‌ای که در شوراهای کشور انجام داده‌ام به شوراهایی برخوردارم که کاملاً با درک این عنصر مشارکتی مردم و شورا به خوبی توانسته‌اند وارد این فاز مشارکت شوند، مثل شورای شهر فامنین، شهر سبزوار یا شورای شهر همدان. شورای روستاها اگرچه در حد جوانه‌ای کم توش و توان هستند، اما برخی به‌عنوان پیشگامان تغییر (Pioneers of change) در جامعه شکل می‌گیرند و این شوراها کار، تولید می‌کنند و در پروژه شیرآباد زاهدان دو NGO که توسط دختران دانش‌آموز در محله‌ای پابره‌نه و گرسنه اتفاق افتاد، امروز برای بسیاری از زنان سرپرست خانوار اشتغال ایجاد کرده. از آنجا که همواره در مورد بحث زنان آن را مانند داستان فیل مثنوی مولوی می‌دانم، تحقیقی با عنوان "عرصه‌های تصمیم‌گیری زن ایرانی" در ۶۹ شهر و روستا انجام داده‌ام. این تحقیق نشان می‌دهد زن ایرانی با وجود مدرن‌یاسنتی بودن همواره بخش عمده‌ای از تصمیم‌گیری‌های خانواده را در دست داشته است. در متن این تحقیق پرسشی مطرح شد که آیا زنان، سازمان‌هایی را در میان خود شکل داده‌اند؟ تا امروز که من صحبت می‌کنم، ۴۲ سازمان این چنینی راه‌پس کرده‌ایم. پس از سویی بحث آنومی به شدت زیاد شده و از سویی همین آنومیک بودن می‌تواند عامل تغییر مثبت شود. در اینجا به نگاهی در نظریه آنومی می‌رسیم که کمتر مورد توجه قرار گرفته و آن این است که در بسیاری از جوامع، آنومیک‌شدن و همان‌الگوی روان‌شناختی اسکیزوفرنیک، عامل تغییرات عمیق اجتماعی است. من معتقدم ما در بزنگاه این تغییر اجتماعی در ایران هستیم، اینجاست که باید یک عزم ملی همگانی آغاز شود و با حفظ وحدت و همدلی به تغییر دستگاه بوروکراسی و الگوی بوروکراسی و اداره کشور اقدام کنیم و نیازمند این هستیم که همه در این تغییر مشارکت کنند.

**سما** شما مثال‌هایی زدید که بسیار جالب بود. این مشارکتی که نام بردید با چه فرهنگی ایجاد شد و آیا ریشه‌هایی در گذشته داشته است؟

بله، ریشه‌هایی داشته، اما چیزی که تا به حال به آن رسیده‌ام، این است که صخره سخت واقعیت زندگی اینها را ابتدا ناچار کرده وارد یک نوع صندوق کمک متقابل مالی شوند. برای نمونه الگوهای مشارکت زنان نشان می‌دهند که نخست زنان همسایه تصمیم گرفته‌اند از پول ماهیانه خود کنار

بگذارند و وقتی جمع شد، هر ماه به کسی که مسئله و مشکل دارد این پول برسد و یا به صورت نوبتی بین آنها توزیع شود. اینها به این فکر رسیده‌اند که با ماهی ۱۰ هزار تومان نمی‌توانند کاری کنند، اگر ۱۲ نفر جمع شوند، این پول ۱۲۰ هزار تومان می‌شود و می‌توان با آن کاری کرد. ما نمونه‌هایی داریم که تا ۳۰ نفر افزایش یافته است. اگر بیماری یا ازدواج پیش بیاید، صرف این امور می‌شود. امر جالب اینجاست که اینها از این مرحله در حال خارج شدن هستند و به فکر افتاده‌اند که اشتغال‌زایی کنند. این مرحله بعدی کنش‌گری است که از امری واکنشی وارد مرحله‌ای آگاهانه می‌شوند و در مواردی به گلسازی و بافندگی مشغول شده‌اند و درآمد حاصل از آن را وارد صندوق کرده‌اند.

من معتقدم این شرایط سخت زندگی به ما می‌آموزد که تغییراتی در خود آغاز کنیم و به وضعیت آنومی واکنش نشان دهیم. خوشبختانه این با بالا رفتن آگاهی در میان آحاد مردم همراه است. البته آنومی اعتماد اجتماعی را به حداقل رسانده و آسیب‌های اجتماعی افزایش یافته. در فقدان اعتماد و همزمان با این جرقه‌ها، الگوی قراردادی و مدرن با ضمانت‌های مدرن هم وارد بحث می‌شود و این نخستین گام به سوی قانون‌گرایی است.

**سما** تجربه‌ای در ایران رخ داد که در اوایل خرداد ۱۳۸۰ در ورزشگاه شیرودی، آقای خاتمی تحلیلی از ایران داد. او گفت مشروطیت به کودتای رضاخان انجامید. نهضت ملی به کودتای ۲۸ مرداد انجامید و از این رو ما باید از کودتا و جنگ داخلی پرهیز کنیم و از سوی دیگر به استبداد نرسیم. بین این دو باید راه قانون‌گرایی را ادامه دهیم. در پاسخ به کسانی که از او تدروی را می‌خواستند، او می‌گفت ما آدم پای کار نداریم، اما آن طرف این افراد را دارد. طرفداران من تنها می‌توانند رأی مخفی بدهند که رد پایی نداشته باشد. او بدین مضمون می‌گفت تا این حد در توان تاریخی جامعه ماست. آیا فکر می‌کنید این نظریه که بدون نامنی و جنگ داخلی و بدون درغلتیدن به دام استبداد می‌توانیم راه برون‌رفتی ایجاد کنیم، درست است یا نه؟

بحثی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که هرگز معتقد به تغییرات ساختار شکنانه ناگهانی در شرایط کنونی جامعه نبوده و نیستم. این مسئله جز زیان و از میان بردن دستاوردها و

پس افتادگی دوباره این نهادها، ثمری ندارد ما باید درک کنیم که مشکلات ما ناشی از یک مقصر بیرونی نیست، بلکه مجموعه عواملی این مقصرها را به وجود می‌آورد. اساساً باید با روحیه قهرمان ساختن و یافتن مقصر وداع کنیم. خوشبختانه در جامعه ما با این که به سوی فعالیت‌های ساختار شکنانه

**متأسفانه ما جامعه مدنی را طوری تعریف کرده‌ایم که گویی محل ایثار است، در صورتی که تعریف جامعه مدنی مبتنی بر خودخواهانه‌ترین منافع فردی است که در شکل جمعی بروز می‌کند**

بروند، به‌طور غریزی مبارزه کرده‌اند.

در حدود ۲۰ سال است که هزینه می‌شود تا این حرکت‌ها انجام شود، اما در میان توده مردم پاسخی ندارد، چراکه دیگر شرایط جامعه ما، شرایط یک حرکت عظیم عمومی نیست. اساساً باید دید که این حرکت‌های عظیم پاسخگو هست یا نه؟ شرایط جامعه ما، شرایط تحولات تدریجی است. البته باید نکاتی را هم به آن اضافه کنیم که در حال حاضر فرصت پرداختن به آن نیست، چراکه اگر این شرایط توضیح داده نشود، ممکن است هر فرصت‌طلبی و بی‌عملی به پای این نوشته شود.

من معتقدم بن‌بست‌ها و بحران‌های فراروی ما و ناامیدی مردم از تغییر از بالا به جرقه‌هایی انجامیده که ما زیاد نباید خود را با آن فریب دهیم. اینها زمینه‌ای را برای کار جمعی ایجاد کرده است. به نظر من، ما نیازمند طرح توسعه محله محور، صنف‌محور و مکان‌محور در مقیاس کوچک هستیم. این مسئله را تنها به‌عنوان محرک بحث مطرح می‌کنم. هیچ نسخه‌ریایی بخشی در جیب کسی وجود ندارد و من هم نه در مقامی هستم و نه می‌خواهم نسخه‌ریایی بخش بدهم. تجارب شخصی در این ۲۰ سال کار در ایران به این نتیجه انجامیده که ما نیازمند فاصله گرفتن از عرصه سیاسی و رفتن به سمت عرصه‌های شهروندی هستیم که اگر سیاسی شوند، مردم تجزیه می‌شوند، چراکه مردم گرایش‌های مختلف دارند. باید به‌سوی نهادهای سراسری با قالب سلولی همه مسئولی رفت. یعنی ما نباید به نظام‌های سلسله‌مراتبی در سازمان‌های خود امید داشته باشیم، چراکه این نظام‌ها مجدداً

منیت تاریخی ایرانی را تحریک می‌کند و جنگ برای ریاست را شروع می‌کند. مدتی پیش معتقد بودیم که ما در مشارکت‌های مدنی، رسمی و سازمانی ضعیف هستیم، ولی در مشارکت‌های خانوادگی، مذهبی و دیگرخواه مشارکت جو هستیم. بعد که بررسی کردم متوجه شدم هیچ‌کدام از اینها مشارکت نیست. ما مشارکت به معنای فنی و تخصصی را در ایران ممنوع می‌دانیم، چراکه الگوهای همکاری، سنتی یا کاری و از روی ناچاری هستند و یا منیت تحریک شده و فردی هستند. در این مراسم همه می‌خواهند نشان دهند که خودشان کار می‌کنند و بقیه کار نمی‌کنند. این نشان می‌دهد که ما با یک سازمان شکنی نهادینه شده و نفی دیگری روبرو هستیم.

به همین دلیل در طرح شهردار

مدرسه، به همه بچه‌های مدرسه عنوان دادیم و همه رئیس بودند. برای همه رئیس شدن، باید واحدهای ما سلولی شود. سلول‌های مستقل، کوچک، غیر سلسله‌مراتبی که هرکس عنوان و مسئولیت دارد و از رئیس و مرئوس خبری نیست این الگو پاسخ می‌دهد زیرا از عرصه سیاست در جامعه‌ای به غایت سیاست‌زده، فاصله می‌گیرد.

برای نمونه صندوق اشتغال جوانان از پایین آغاز می‌شود؛ ما می‌گوییم هر چند نفر جوان که به فکر مشترکی رسیده‌اند که عملی است این فکر مشترک را با زبان خود مطرح کنند. این فکر مشترک وارد سلول‌هایی با عنوان کارشناسان داوطلب متخصص می‌شود. در آنجا وقتی طرح را قابل جواب دانستند، خانواده‌ها پولی را به‌عنوان دانه اولیه در اختیار می‌گذارند تا نهال کاشته و حس مالکیت ایجاد شود. پس از آن صندوقی تشکیل می‌شود و دستگاه دولتی خارج از قواعد اداری بقیه پول را می‌دهد و سرمایه‌گذاری مشارکتی شروع می‌شود. صندوق مالی نیز باید برای این تعیین شود تا پول براساس مرحله‌بندی تقسیم شود. بعد اینها شروع به کار و تولید می‌کنند، تا چند سال پولی برنمی‌گردد. ارزیابی‌ها که ارزیابی‌های مشارکت محور سلولی است، نشان می‌دهد به جای این‌که پول را به دولت برگردانند، تعدادی از اینها شبکه دیگری را تشکیل می‌دهند و نهاد جدیدی ایجاد می‌کنند و این سلول‌ها خود را تکثیر می‌کنند. هر کس وظیفه مهمی دارد و رابطه ارگانیک اندام‌واری با جامعه وجود دارد و این‌گونه منیت مثبتی ایجاد می‌شود. محاسبه کرده‌ام که ما

با یک حرکت ضربتی می‌توانیم هفتصد هزار شغل تولید کنیم. یا در پروژه توسعه بم که برای سازمان ملل انجام دادم. درخت خرما را دو بار در سال هرس می‌کنند. یک مقدار از تنه و یک مقدار از شاخه‌ها هرس می‌شود. در هنگام هرس تنه درخت پوسته قهوه‌ای رنگی جدا می‌شود، اینها را می‌سوزانند. یک‌بار دیدیم یک کامیون اینها را بار زده و می‌برد. وقتی علت را پرسیدیم، گفتند برای گلسازی به تبریز می‌بریم. حال چرا یک زن بمی از این پوسته خودش برای گلسازی استفاده نکند؟ از این ایده به پروژه‌ای رسیدیم. خوشبختانه جهاد سازندگی برای این کار برای بانوان کلاس گذاشته است. در حال حاضر تعدادی زن در منزل خود از همین راه امرار معاش می‌کنند. یا در بلوچستان، زنان بلوچ صنایع

**شرایط ساختاری و سازمانی ما  
به دلیل افزایش آنومیک به جایی  
رسیده‌اند که تغییر، امری حیاتی  
برای آنها شده است؛ این جبری  
است. ما وقتی به صورت کنشگر  
نتوانستیم شکل بگیریم و آگاهانه و  
بر پایه الگویی برآمده از شرایط  
تاریخی و نیازهای واقعی دوران  
معاصر دگرگونی خلق کنیم، به  
صورت خود به خود و به جبر یعنی  
نزدیک شدن به بن‌بست‌ها در  
زمینه‌های مختلف، اشتغال،  
مسکن، کشاورزی، زندگی  
اجتماعی، روابط اجتماعی، مسائل  
جوانان، زندگی شهری و ده‌ها مورد  
دیگر، تغییر بر ما تحمیل می‌شود**

دستی سنتی را احیا و بر روی آن کار می‌کنند. چند NGO مثل مکران و زیتون، بانی این کار بوده‌اند. این NGOها صنایع بلوچ را زنده کردند. با بزرگ‌ترین مدیست‌های دنیا ارتباط برقرار کردند. در نمایشگاه صنایع دستی منطقه‌ای خارج از کشور اول شدند و یا پروژه توانمندسازی خیاطی زنان شیرآباد و یا پروژه مشارکتی روستای لزور در ۱۲۰ کیلومتری جاده فیروزکوه. وقتی رئیس منطقه‌ای بانک جهانی که انسانی حقوقدان و آگاهی است پس از بازدید از پروژه‌های مشارکتی، در دفتر روستا نوشت که ما آمده بودیم تا به شما چیزی بیاموزیم، اما شما چیزهای بیشتری به ما آموختید. منتها دانش بومی باید در کنار دانش تخصصی قرار بگیرد، چراکه مردم همه چیز را نمی‌دانند. وجود متخصص به‌عنوان تسهیل‌گر و نه فرمانده و دستورده و دانش بومی و تخصصی و مشارکت مردمی مجموعه توسعه‌های اجتماع‌محور و محله‌محور در مقیاس کوچک خواهد شد. من این را برای تغییر اساسی رویکرد انسان ایرانی و پادزهر بیماری تاریخی تعریف می‌کنم، که اگر ما بتوانیم با آن بیماری‌های تاریخی وداع کنیم با توجه به پتانسیل‌هایی که داریم و بحران‌هایی که با آن روبه‌رو هستیم، به تحول عمیق ساختار اجتماعی سازمان‌ها و نهادها می‌انجامد.

**پیشانی** این مدل‌های شما، مدل‌های خردی است، البته با نگاه شما نسبت به گذشته آنچنان موافق نیستیم. این مسئله در میدان‌های خرد پیاده می‌شود، اما خودخواهی که از بین نمی‌رود. در این صورت ما در اشل کلان‌تر دوباره دچار بحران خواهیم شد؟

اگر سازوکارهای آن را رعایت نکنیم، بله این‌گونه می‌شود. یکی از سازوکارهای آن کمک دقیق و غیرمستقیم رسانه ملی است. در خارج چگونه به کودکان می‌آموزند که در ماشین از کمر بند ایمنی استفاده کنند؟ هرگاه سریال و کارتون و فیلم می‌سازند که به ماشین مربوط می‌شود، راننده و افراد داخل ماشین

کمر بند را می‌بندند، یعنی باید "با اصول تغییر رفتار" این مسئله را به کودک آموخت. پس از مدتی کودک می‌فهمد که کمر بند بستن جزئی جدانشدنی از ماشین است. کودک از عمل بزرگسالان نه از نصیحت بدون عمل دائمی آنان، آموزش می‌بیند. برای نمونه در مهد کودک‌ها می‌نویسند که بچه‌ها مسواک بزنید، اما وقتی همین پیام را با یک شعر منتقل می‌کنند، کودک هم با گفتن این شعر سعی می‌کند مسواک زدن را یاد بگیرد و به دیگران هم بیاموزد. در نتیجه مسواک زدن در بچه نهادینه می‌شود. مادرم همواره می‌گفت، ایرانی‌ها جنون

بی و بیهوش، ۱۳۸۵  
آباد ایران

نصیحت دارند و به هیچ وجه ما را نصیحت نمی‌کرد. نمونه دیگر، یکسری اصولی بود که در چند مهد کودک پیاده شد و الان به پنجمین دوره آن رسیده با عنوان اندر زهای کودکان به والدین؛ مثلاً پدر و مادر عزیزم! از رفتار من در مهمانی‌ها، خیلی ناراحت می‌شوید؟ من همان شما هستم در دوران کودکی؛ لطفاً خود را تغییر دهید.

این چند سال ادامه داشت تا به برنامه فراگیری از صحنه‌های واقعی زندگی رسید؛ چنین تجاربی در عمل تناقضات را نشان می‌دهد. برای نمونه، نشان می‌دهد که پدر و مادر در ماشین می‌روند، پدر به‌طور مفصل در مورد قانون و رعایت آن صحبت می‌کند. در ترافیک مادر دائم می‌گوید دیر شد و پدر یکبار عقب عقب می‌رود و از ورود ممنوع می‌گذرد. دختر و پسر که سکوت کرده‌اند در عقب ماشین به هم نگاهی می‌کنند. اینها همه تجربه‌های واقعی است. بدون نصیحت و پرگویی معمول تغییر رفتار در دستور قرار می‌گیرد.

در دوره بعدی به بحث کشف دوباره کودکی رسیدیم. پس از آن هم برنامه دیگری داشتیم. در حال حاضر به این بحث رسیده‌ایم که به ما بگویید چگونه بزرگ شویم. در تمامی این مثال‌ها کوشش تغییر رفتار و نگرش، بدون نصیحت کردن دائمی است و مشارکت را نیز آموزش می‌دهد. در شرایط کنونی ایران، طراحی توسعه محله‌ای جانشین توسعه ملی نیست. راه‌حل، تغییر نگرش و رفتار و نهادینه کردن مشارکت فعال و واقعی برای منافع شخصی، اما در قالبی جمعی است. وقتی خودمان حقه‌بازی می‌کنیم چگونه به بچه‌ها می‌گوییم این کار را نکن، این تناقض ایجاد می‌کند. بچه‌ها در ارزیابی‌های ما در حال تغییر هستند. بچه‌ها در مهدکودک‌های گوتنبرگ سوندز باله‌ها را تفکیک می‌کنند. پس از مدتی آن شهر، شهر بی‌باله می‌شود. این مباحث باید تبدیل به راهبردهای ملی شود و در فیلم‌ها، سریال‌ها، نمایشنامه‌ها، کتاب‌ها و صحنه‌های عملی روزمره منعکس شود و تنها در کلام و نصیحت ننگند.

چنین اموری برنامه‌ای ملی است که برای اشتغال، مشارکت، توسعه محله‌ای و تغییر رفتار انسان و مانند آن در سطح خرد و خودکفایی مردمی تأکید می‌کند. اینها گام نخست، اما مهم‌ترین گام است و بدیهی است که روی نفت و صنایع ملی بحثی ندارد. اگرچه معتقدم با توجه به تحولات تکنولوژیکی، منعطف شدن و کوچک شدن صنایع، این الگو را در صنعت هم می‌توانیم پیاده کنیم. این

### هرگز معتقد به تغییرات ساختار شکنانه ناگهانی در شرایط کنونی جامعه نبوده و نیستیم. این مسئله جز زیان و از میان بردن دستاوردها و پس‌افتادگی دوباره این نهادها، ثمری ندارد



به نظر من، ما نیازمند طرح توسعه محله محور، صنف‌محور و مکان‌محور در مقیاس کوچک هستیم



نگاه را باید در سطح ملی به بحث گذاشت آن هم در فضایی آرام با فاصله گرفتن از عرصه سیاسی، بدون حساس کردن نهادهای حکومتی. علاقه آنها به خدمت در این امور جلب و به کار گرفته شود و با ارزیابی دائمی و بررسی بازخوردها و برنامه ریزی و طراحی منعطف و ایستادن و نقد کردن، اینها را جلو برد. من ایمن دارم این جواب می دهد.

در اینجا بحث جنبش های اجتماعی و حفاظت های مدنی پیش می آید و در کنار همه اینها باید وارد یک دیالوگ و گفتمان با دولت شویم. اگر اینها رعایت شود، حرکات جمعی هم پیش می آید. در شرایط کنونی باید حقوق صنفی را عمده کرد و به تربیت کادرهایی همت کنیم که در هر مرحله به کار بیایند.

همه اینها به اراده و میل ما بستگی دارد و همراهی امکان شکست خوردن دارد، یا دولت مانع شود و یا خود ما نتوانیم عملی کنیم.

اینها مهم نیست تاریخ پر از افتادن ها و برخاستن هاست، پر از بی توجهی مردم به سرنوشت خودشان است. برای نمونه، شوراها و شهر و روستا در مرحله دوم را در نظر بگیرید. در حالی که انتخابات این مرحله کاملاً دموکراتیک بود و انتخاب شدن و انتخاب کردن مشکلی نداشت، در مواردی به علت عدم مشارکت مردم شوراها و محدودی به کنترل گروه های منافع خاص در آمد و تجربه ای منفی شکل گرفت، اما در همین دوره شوراها بی نظیری نیز انتخاب شدند. برای نمونه شهر فامنین، همدان، سبزواری، صدوق یزد، روستای لوزر و روستاهای دیگر.

شما روی تجربه قانون ۲۰ درصد دکتر مصدق هم کاری کرده اید؟

در بحث (Local development) یک بخشی هم به قانون دوران مصدق پرداخته است.

مصدق معتقد بود ۸۰ درصد مردم روستایی هستند و اگر بخواهیم دموکراسی را تقویت کنیم، باید از روستاها شروع کنیم و بدون عنصر اقتصاد هم نمی شود. از این رو گفت ۲۰ درصد کل محصول، پیش از تقسیم بین دهقان و فئودال به شورای ده داده شود و صرف تغییر قنات ها و جاده ها شود، یعنی دموکراسی با اقتصاد همراه و همگام بود. این دقیقاً مشکلی است که در شوراها و روستا مشاهده می کنیم که به امان خدا رها شده اند، یعنی یا باید زیر نظر بخشدار بروند که دولتی می شوند و یا هیچ کاری نکنند. مشکل این است که عناصر پولدار روستا به نزدیک شهرها آمده اند و صبح با ماشین می روند و زمین شان را کشت می کنند و برمی گردند

و به جز زحمت هیچ چیز به روستا نمی دهند و خانه های آنها هم خراب شده و روستاها تبدیل به شهر ارواح (Ghost Town) شده است. همین راه حل مصدق، راه حلی است که هنوز هم پیاده شدنی است.

در سال ۵۰ بحثی بین سعید محسن و سر بازجوی ساواک در اوین بود. سعید محسن می گفت شما که ما را از بین بردید دیگر چه می خواهید؟ سر بازجوی ساواک گفت شما ما را از بین بردید. در این شش سال، زیر گوش ما ۲۰۰ کادر یکدل و یک زبان ساختید، ما به اعلیحضرت چه توضیحی بدهیم. سازمان ۱۰ سال در آن دوران کار کرد و به هژمونی چپ رسید. فرخ نگهدار می گفت مجاهدین توانستند هم مذهبی ها، هم ملی ها و هم چپ ها را سازماندهی کنند و اگر برادرکشی اتفاق نیفتاده بود و به الگوی خاصی می رسید، یعنی اگر در بحث سیاسی، کار کنیم و با تشکل ها برخورد تعالی بخش کند و هرکس در هر بخش کار کند، آیا نمی تواند اثرگذار باشد؟

شما لطفاً به موضوع این گونه نگاه نکنید. این واحدهای شهروندی که می گویم اگر وارد تعلقات سیاسی شوند، مردم را تجزیه می کنند البته من مخالف حزب سیاسی نیستم.

سیاسی، که فراگیر باشد همانند حرکت دکتر مصدق که بر استقلال و آزادی و عدالت بوده، چه اشکالی دارد؟

متأسفانه هر وقت در ایران، احزاب به آن حد رسیده اند یک جنبش اجتماعی پشتوانه آنها بوده است. وقتی جنبش خوابیده از آن حزب سیاسی چیزی باقی نمانده است. بحث من اصلاً این چیزها نیست که بحث جداگانه ای می طلبد. ما وقتی واحدهای شهروندی را در عرصه محله تعریف می کنیم، اگر گرایش های سیاسی وارد آن شود، مردم دچار انشقاق می شوند و از سویی دولت را حساس می کنند. به طوری که مرحوم بازگان مجبور شد، در آن دوران شوراها را منحل کند. اصلاً با شکل احزاب و سراسری شدن آنها مخالف نیستم. آن تجارب ارزشمند است، اما بحث من این است که در این مرحله باید اینها سراسری باشند و غیرسیاسی. افراد می توانند علاقه های سیاسی داشته باشند، اما نباید چنین گرایش هایی را وارد توسعه مشارکتی کوچک مقیاس و سازمان بکنند. این راه حل در یک جامعه بیمار جواب می دهد. بیشتر ما دچار چند چهرگی و تناقض هستیم و باید جلوی این روند متناقض ویرانگر را بگیریم. شبکه های مستقل کار مشارکتی گام نخست، ولی مهم و بدون جایگزین است.

**تجارب شخصی در این ۲۰ سال کار در ایران به این نتیجه انجامیده که ما نیازمند فاصله گرفتن از عرصه سیاسی و رفتن به سمت عرصه های شهروندی هستیم که اگر سیاسی شوند، مردم تجزیه می شوند، چرا که مردم گرایش های مختلف دارند. باید به سوی نهادهای سراسری با قالب سلولی همه مسئولی رفت**

\*Parvizpiran29@yahoo.com



# کشاورزی، توسعه و دموکراسی در ایران

گفت‌وگو با کاووس واضحی - بخش نخست

کاووس واضحی - متولد ۱۳۴۴ و دارای مدرک کارشناسی اقتصادی و کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی است. آقای واضحی از کاندیداهای مورد حمایت طیف نیروهای ملی - مذهبی در مجلس ششم بوده و در زمینه نهادهای اجتماعی فعالیت دارد. ایشان در آثار اندیشمندانی چون مارکس، انگلس، لنین و کائوتسکی مطالعاتی داشته و تحقیقات بسیاری در زمینه کشاورزی و مسائل ارضی ایران نگاشته است. مطالعات و پژوهش‌های وی می‌تواند به آسیب‌شناسی ساختاری گذار به دموکراسی در ایران کمک کند. این گفت‌وگو در پی مباحث بنیادی مهندس عزت‌الله سبحانی انجام گرفته است.

خاستگاه دگرگونی‌های اجتماعی نیز بوده، مهم‌ترین تحول تاریخی و دستاورد اجتماعی بشر که از آن باعنوان انقلاب یاد شده بر بستر کشاورزی و در ارتباط با آن شکل گرفته است: انقلاب نوسنگی که با پیدایش بذر گیاهان غلات آغاز شد، از نظر کاهش وابستگی به طبیعت، ایجاد ذخیره مواد غذایی، اسکان و استقرار بشر و تشکیل هسته اولیه شهر، ممکن است در مقایسه با



ضمن خوش آمدگویی و تشکر از حضورتان در دفتر نشریه، در سرآغاز بحث از جایگاه کشاورزی از جنبه‌های نظری و عملی در توسعه ملی سخن بگویید و بفرمایید تجربه کشورهای توسعه‌یافته در این زمینه چگونه ارزیابی می‌شود؟

پیش از هر چیز لازم می‌دانم از نشریه و زین چشم‌انداز ایران به جهت علاقه‌مندی به مسئله کشاورزی و توسعه و دعوتی که از اینجانب به عمل آورده

تشکر کنم. برای اینکه وارد بحث شویم و مروری تاریخی به نقش کشاورزی در توسعه و دگرگونی‌های اجتماعی داشته باشیم، باید ببینیم کشاورزی چه نقشی در فعالیت‌های بشر داشته است؟ پس از مرحله گردآوری خوراک، فعالیت بشر عمدتاً متکی به کشاورزی بوده. در قرون اولیه، میانه و در

دنایای متمدن نیز بخش مهمی از فعالیت اقتصادی بشر مبتنی بر کشاورزی بوده است. منتها تفاوت در این است که با گذر تاریخ، نقش کشاورزی از نظر تعداد فعالان کاهش یافته است. یعنی هر چه از تاریخ بشر می‌گذرد، افراد کمی از آحاد ملت به کشاورزی می‌پردازند. این افراد بیشتر به بخش‌های دیگر از جمله؛ صنعت و خدمات روی می‌آورند. کشاورزی

تمدن‌ها و ملت‌ها را نیز می‌توان مرتبط با گسترش نیافتن ظرفیت‌های تولیدی آن جوامع دانست. محصول اضافی کشاورزی مبنای تحولات عمیق در زمینه‌های انباشت سرمایه، تجارت و صنعت بوده است. توسعه غرب بر این روند استوار بوده است. همگام با ظهور علم اقتصاد و توسعه، کشاورزی از جنبه نظری نیز جایگاه مهمی پیدا نمود. اولین گروهی که کشاورزی را با

**رشد اقتصادی که مضمون و محتوای اصلی علم اقتصاد کلاسیک را تشکیل می‌داد، عمدتاً حول محور کشاورزی مطرح شده و تئوری توسعه اقتصادی آدام اسمیت که می‌توان آن را نظریه گذار از فئودالیسم به صنعتی شدن تلقی نمود، بر کشاورزی استوار بود**

کشاورزی بوده. در قرون اولیه، میانه و در دنایای متمدن نیز بخش مهمی از فعالیت اقتصادی بشر مبتنی بر کشاورزی بوده است. منتها تفاوت در این است که با گذر تاریخ، نقش کشاورزی از نظر تعداد فعالان کاهش یافته است. یعنی هر چه از تاریخ بشر می‌گذرد، افراد کمی از آحاد ملت به کشاورزی می‌پردازند. این افراد بیشتر به بخش‌های دیگر از جمله؛ صنعت و خدمات روی می‌آورند. کشاورزی

تأکید و توجه علمی مورد نظر قرار داد، فیزیوکرات‌ها بودند. در رأس آنها، دکتر فرانسواکنه (Fransowa Keney) دریافت که پیوندهای کشاورزی فرانسه با دیگر بخش‌های اقتصادی دارای بیشترین اهمیت بوده و لذا اقتصاد رازمانی رو به رشد می‌دانست که اصول کشاورزی بر آن حاکم باشد. دکتر کنه گرچه در کشاورزی به لحاظ محدود دانستن ارزش اضافی فقط به حوزه فعالیت کشاورزی به نوعی رومانسیسم دچار شده بود، آحاد ملت را به سه طبقه مولد، مالک و سترون تقسیم نمود؛ دکترکنه کشاورزی را تنها قلمرو مولد اقتصاد دانسته و بر همین مبنا توسعه کشاورزی را توصیه می‌کرد. رشد اقتصادی که مضمون و محتوای اصلی علم اقتصاد کلاسیک را تشکیل می‌داد، عمدتاً حول محور کشاورزی مطرح شده و تئوری توسعه اقتصادی آدام اسمیت که می‌توان آن را نظریه گذار از فنودالیزم به صنعتی شدن تلقی نمود، بر کشاورزی استوار بود. آدام اسمیت اولویت‌های سرمایه‌گذاری را اول در کشاورزی و سپس صنعت و تجارت می‌دانست. به اعتقاد او، رشد اقتصادی در یک جامعه سرمایه‌داری در سایه وجود مواد غذایی ارزان قیمت ممکن بوده و در این صورت است که انباشت سرمایه در صنعت، تولید و در نهایت افزایش درآمد ملی تحقق می‌یابد. عمده مباحث و حوزه تحلیل مارکس که در اقتصاد سیاسی وی مطرح شده، بر محور مسئله کشاورزی و مناسبات تولیدی جامعه است.

نظریه‌های مربوط به جایگاه بخش کشاورزی در توسعه اقتصادی دارای فراز و نشیب بوده است. این فراز و نشیب را می‌توان در سه دوره تفکیک کرد: دوره اول مربوط به مکاتب اولیه اقتصادی که کشاورزی را محور توسعه می‌دانستند. در دوره دوم تحولات صنعتی نسبت به کشاورزی پیشی می‌گیرد و در دوره سوم نوعی موازنه منطقی بین نقش کشاورزی و دیگر بخش‌های اقتصادی به وجود آمده است. در چارچوب دیدگاه اخیر، یعنی موازنه منطقی بین کشاورزی و دیگر بخش‌ها حل مسئله ارضی و توجه به ظرفیت‌های موجود کشورها مورد توجه می‌باشد، نه محوریت اجباری بخش کشاورزی برای توسعه. در حال حاضر اطلاق توسعه نیافتگی به ایران از هوش، ذکاوت یا قد و وزن مردم این سرزمین ناشی نمی‌شود، بلکه دقیقاً از این مسئله ناشی می‌شود که این کشور توانایی تلفیق منابع تولید و استفاده از ظرفیت‌های تولیدی جامعه را ندارد.

از نظر کارشناسان، کوشش‌هایی که تاکنون برای توسعه در ایران انجام گرفته، ضعیف بوده. علاوه بر اینکه در کشور فقر،

بیکاری و بی‌عدالتی هست، ظرفیت‌های تولیدی جامعه (به‌عنوان اساس توسعه نیافتگی) افزایش قابل توجهی حتی در مقایسه با کشورهای در حال توسعه نکرده است. این ظرفیت‌ها در بخش کشاورزی و روستاها نهفته است.

**با توجه به اهمیت کشاورزی در توسعه؛ توسعه نیافتگی ایران (در سطح کلان) تا چه حدی با مسئله کشاورزی در ارتباط می‌باشد؟**

بخش‌های اقتصادی؛ کشاورزی، صنعت و خدمات به هم تنیده و معمولاً در یک سطحی از توسعه قرار می‌گیرند. ما می‌توانیم از نابسامانی صنعت یا خدمات یک کشور، به نابسامانی کشاورزی آن کشور پی ببریم و برعکس از نابسامانی کشاورزی به نابسامانی صنعتی نایل شویم. تعیین تقدم و تأثیر یکی بر دیگری کار ساده‌ای نیست. آن‌گونه که کشاورزی سامان یافته می‌تواند بسترهای صنعت خوب را فراهم نماید، صنعت خوب نیز می‌تواند موجب کشاورزی خوب باشد. منتها به‌طور طبیعی و در چشم‌انداز اولیه، کشاورزی در رأس بخش‌های اقتصادی قرار گرفته و به نوعی تقدم می‌یابد؛ چرا که فعالیت اقتصادی از کشاورزی آغاز و سپس به دیگر بخش‌ها ختم می‌شود.

به نظر می‌رسد علت توسعه نیافتگی ایران در توسعه نیافتگی کشاورزی این کشور نهفته است. این رکود و پس‌افتادگی بخش کشاورزی بوده که نتوانسته در زمان مناسب تأمین و تضمین لازم را برای توسعه دیگر بخش‌ها ایجاد نماید. در مرحله بعدی، این ضعف بنیادی صنایع بویژه ناهم‌پیوندی صنایع و کشاورزی بوده که تکانه‌های لازم برای تغییر جهت به سمت کشاورزی تجاری و مدرن و تحرک بیشتر برای کشاورزی ایجاد نموده است.

**ادعای شما مورد پرسش ماست. شما می‌گویید که علت توسعه نیافتگی ایران در توسعه نیافتگی کشاورزی است. به مسئله ارضی و عواملی مثل مدیریت اشاره‌ای**

**نظریه‌های مربوط به جایگاه بخش کشاورزی در توسعه اقتصادی دارای فراز و نشیب بوده است. این فراز و نشیب را می‌توان در سه دوره تفکیک کرد: دوره اول مربوط به مکاتب اولیه اقتصادی که کشاورزی را محور توسعه می‌دانستند. در دوره دوم تحولات صنعتی نسبت به کشاورزی پیشی می‌گیرد و در دوره سوم نوعی موازنه منطقی بین نقش کشاورزی و دیگر بخش‌های اقتصادی به وجود آمده است**

کردید. تجربه کلاسیک می‌گوید کشاورزی در کشورهای فرانسه و انگلیس به روابط دولت و مردم و طبقه اشراف و اقشار دهقانی به تحولاتی رسیده است، ولی در کشورهایی مثل ژاپن، چین، هندوستان و شوروی رشد کشاورزی با برنامه‌ها و هدایت دولت بوده و به انباشتی انجامیده که به صنعتی شدن کمک کرده است. به اعتقاد من شما اشاره صحیحی کردید، ولی بیشتر نظریه پردازان توسعه در ایران، به بحث کشاورزی بی‌توجه هستند و به زبان صنعتی سخن می‌گویند. حتی مهندس‌سحابی هم در بحث‌های خود به کشاورزی کم توجه است. دکتر حسین عظیمی هم توجه چندانی به کشاورزی



کارشناسان بیش از اندازه متراکم شده، در عصر کنونی، با شیوه تولید گذشته چیست؟ پرسش‌های مهم در این زمینه است. در ارتباط با شیوه تولید ایران در دوران پیشاسرمایه‌داری دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. اما دو نظریه از جامعیت بیشتری برخوردار است: اولی شیوه تولید فئودالی و دومی شیوه تولید آسیایی. وجود شیوه تولید فئودالی فقط در اروپای باختری مورد تأیید و اجماع عمده نویسندگان است، اما این صاحب‌نظران بر اطلاق فئودالیسم بر دیگر جوامع بویژه آسیا دچار تردیدند. از این‌رو در همین زمینه نظریه شیوه تولید آسیایی توسط برخی از آنان طرح شده است. مهم‌ترین ویژگی‌های شیوه تولید آسیایی، مالکیت ارضی دولتی (شاهی)، ضعف مالکیت خصوصی، رشد نکردن شهرهای مستقل، استبدادهای حکومتی ناشی از شکل زمین‌داری و سیستم آبیاری، انسجام درونی روستاها و استقرار مالک‌ها در شهر. در صورتی‌که ویژگی‌های مهم شیوه تولید فئودالی عبارت است از: غلبه مالکیت خصوصی، رشد شهرهای مستقل، تأمین آب بدون دخالت دولت، نداشتن انسجام درونی روستاها و استقرار مالکان اراضی در روستاها. بر اساس ویژگی‌های شیوه تولید ایران؛ وجود شیوه تولید آسیایی در گذشته

ندارد و بقیه نیز به‌طور کل غفلت کرده‌اند. لطفاً مبانی آن را توضیح دهید و بفرمایید خاستگاه توسعه‌نیافتگی کشاورزی ایران کجاست؟ تا بعد وارد بحث شویم.

برای تفکیک حوزه تحلیل، کشاورزی ایران را می‌توانیم به دو دوره تقسیم کنیم: دوره قبل از اصلاحات ارضی و دوره بعد از اصلاحات ارضی. دوره قبل از اصلاحات ارضی را می‌توان به‌طور مشخص از زمان سلجوقیان تا اصلاحات ارضی سال‌های ۴۱ تا ۴۳ در نظر گرفت. این دوره را می‌توان به‌عنوان دوره پیشاسرمایه‌داری دانست. مفاهیم فئودالیسم یا شیوه تولید آسیایی به این دوره اطلاق می‌شود. دوره بعد از اصلاحات ارضی را نیز می‌توان از اصلاحات ارضی سال ۴۳ تا حال حاضر در نظر گرفت. مسائل کشاورزی ایران در این دوره، عمدتاً در فراگرد نظام سرمایه‌داری قابل بررسی است.

**کشاورزی ایران در دوره پیشاسرمایه‌داری: بدون شک شیوه تولید، مهم‌ترین بحث در زمینه جامعه کشاورزی ایران است. ویژگی‌های شیوه تولید گذشته ایران چه بوده؟ و اینکه کدام‌یک از ویژگی‌های شیوه تولید گذشته در پایداری شیوه تولید کنونی و شکل‌گیری موانع توسعه آن دخیل بوده؟ نسبت حدود اختیارات دولت در بخش کشاورزی که بنا بر نظر**

**در حال حاضر اطلاق توسعه‌نیافتگی به ایران از هوش، ذکاوت یا قد و وزن مردم این سرزمین ناشی نمی‌شود، بلکه دقیقاً از این مسئله ناشی می‌شود که این کشور توانایی تلفیق منابع تولید و استفاده از ظرفیت‌های تولیدی جامعه را ندارد**

**آن‌گونه که کشاورزی سامان یافته می‌تواند بسترهای صنعت خوب را فراهم نماید، صنعت خوب نیز می‌تواند موجد کشاورزی خوب باشد**

ایران قریب به واقعیت می باشد تا فئودالیسم. البته خود مارکس و همچنین انگلس بین شیوه تولید در غرب و شرق تفاوت هایی قائل بوده اند، منتها ممکن است به اندازه کافی وقت برای تبیین این موضوع در اختیار نداشته اند. اخیراً مجموع نوشته های مربوط به وجود شیوه تولید آسیایی در ایران نسبت به طرفداران فئودالیسم بیشتر بوده و انگاز نوعی اجماع در خصوص وجود شیوه تولید آسیایی در ایران صورت گرفته است.

در شرایط حاضر، حدود اختیارات متراکم شده دولت در بخش کشاورزی را می توان بقایای شیوه تولید آسیایی تلقی نمود. مصادیق اختیارات متراکم شده دولت در بخش کشاورزی عبارتند از: ملی بودن مراتع، تصاحب زمین های قابل کشت، تمرکز تصمیم های مربوط به کشاورزی در دست دولت، تهیه و تأمین نهاده های تولید توسط دولت، وجود اراضی شبه دولتی؛ مانند اراضی آستان قدس رضوی و بنیاد جانبازان و مستضعفان و مهم تر از همه انحصارات خرید و جابه جایی مازاد تولید در بخش کشاورزی توسط دولت.

**مسائل کشاورزی ایران در دوره معاصر:** در ایران به لحاظ وسعت، تنوع منابع آب و خاک و شرایط اقلیمی، ساختارهای مختلف اقتصادی و اجتماعی با حفظ عناصر خود به هم پیوند خورده اند. در شرایط حاضر شکل های مختلفی از شیوه تولید در کشاورزی ایران دیده می شود که عبارتند از:

**۱- شیوه تولید مبتنی بر اقتصاد پاتریارکال (Patriarchal):** یعنی اقتصادی که به درجه زیاد مبتنی بر طبیعت و کشاورزی است.

در حال حاضر، بخش قابل توجهی از درآمد بسیاری از خانوارهای روستایی کشور از محل جمع آوری گیاهان و میوه های جنگلی و مرتعی تأمین می شود. برای نمونه، جمع آوری دانه های بلوط در استان کهگیلویه و بویر احمد، جمع آوری بادام وحشی در استان خراسان، جمع آوری میوه و گیاهان جنگلی در شهرستان آمل (مازندران)، جمع آوری میوه های خودرواز جنگل ها و کوه های کردستان، جمع آوری نوعی پیازچه و تره در اورازان طالقان، بهره برداری قاچاقی چوب از جنگل های شمال و مانند اینها مواردی است که خودم از نزدیک دیده ام. حتی در برخی موارد دولت تعاونی هایی، با عنوان تعاونی های جمع آوری گیاهان و میوه های جنگلی و مرتعی ایجاد نموده است. از جمله

تعاونی جمع آوری میوه و گیاهان دارویی در شهرستان آمل و همین طور در آذربایجان غربی. آمار دقیقی از خانوارهایی که منبع درآمدشان از این محل باشد در دست نیست. در آمارهای رسمی این شیوه تولید از دیگر شیوه ها تفکیک نمی شود، معمولاً جزو شیوه تولید خرده کالایی به شمار می آید.

**۲- شیوه تولید کالایی ساده (دهقانی):** حدود ۳ میلیون واحد بهره برداری کشاورزی در ایران وجود دارد که شیوه تولیدشان کالایی ساده است. در محافل و نوشته های جامعه شناسی روستایی به این شیوه، بهره برداری دهقانی گفته می شود. اینها عمدتاً روی زمین خودکار می کنند. میانگین اراضی شان حدود ۲/۵ هکتار است. حدود ۱/۲ میلیون واحد دهقانی در ایران کمتر از ۱ هکتار زمین دارند. میانگین زمین این عده حدود ۳۴۰۰ مترمربع، یعنی کمتر از یک سوم هکتار است. هدف عمده در تولید این واحدها اول مصرف و بعد فروش است. عمده تولیدکنندگان دهقانی بدهکار بوده و عایدی آنها کفاف هزینه های زندگی شان را نمی دهد. عایدی و دریافتی آنان معمولاً جنسی است، در صورتی که پرداختی ها و هزینه های آنها نقدی است. خانوارهای دهقانی دارای جمعیت زیادی هستند (حدود ۷ نفر). در این واحدها انواع فعالیت های کشاورزی، اعم از زراعت، دامداری، باغبانی و امور صنعتی و خدماتی وابسته به کشاورزی صورت می گیرد. این موضوع نشانگر تقسیم کار پایین در این واحدهاست. عمدتاً همه اعضای خانوار اعم از زن، مرد و کودک درگیر معیشت اند. در همان حریمی که خانه مسکونی دهقان واقع است انبار محصولات،

اصطبل و جایگاه دام ها قرار دارد. واحدهای دهقانی فاقد ابزار و ماشین آلات نوین کشاورزی بوده و دارای مکانیزاسیون پایین هستند. از مجموع حدود ۴/۳ میلیون نفر بهره بردار و ساکنان روستاهای ایران حدود ۱/۹ میلیون بهره بردار بی سوادند. این عده حدود ۴۴٪ از کل بهره برداران را شامل می شود. از سوی دیگر از کل حدود ۲/۳۶ میلیون بهره برداری باسواد (حدود ۵۶ درصد) ۱/۳۹ میلیون بهره بردار یا به عبارتی ۵۹ درصد از آنها دارای سطح سواد ابتدایی و غیر رسمی بوده اند. سطح آگاهی و همچنین سطح زندگی بهره برداران نیز پایین است. به طور عمده بهره برداران خرد دهقانی فقط درگیر معیشت بوده و حتی توانایی تولید نیازهای خود را نیز ندارند.

**علت توسعه نیافتگی ایران در توسعه نیافتگی کشاورزی این کشور نهفته است. این رکود و پس افتادگی بخش کشاورزی بوده که نتوانسته در زمان مناسب تأمین و تضمین لازم را برای توسعه دیگر بخش ها ایجاد نماید**

**وجود شیوه تولید فئودالی فقط در اروپای باختری مورد تأیید و اجماع عمده نویسندگان است، اما این صاحب نظران بر اطلاق فئودالیسم بر دیگر جوامع بویژه آسیا دچار تردیدند. از این رو در همین زمینه نظریه شیوه تولید آسیایی توسط برخی از آنان طرح شده است**

۳- شیوه تولید سرمایه داری (خصوصی)؛ از مجموع ۴/۳ میلیون بهره‌بردار کشاورزی در کشور حدود ۵۰۰ هزار واحد شیوه تولیدشان سرمایه داری است. شرکت‌های سهامی زراعی، کشت و صنعت‌ها، واحدهای کشاورزی شخصی و برخی تعاونی‌های تولید، اشکال شیوه تولید سرمایه داری اند. این واحدها حدود ۶۰ درصد از اراضی زیرکشت را به خود اختصاص داده‌اند. میانگین سطح اراضی این واحدها حدود ۲۲ هکتار و هدف تولید در این واحدها عمدتاً فروش است. تقسیم کار و مکانیزاسیون کشاورزی در این واحدها بالاست. این واحدها از نیروی کار خارج از خانواده (عمدتاً افغانی) استفاده می‌کنند. اگر ما تولیدی در بخش کشاورزی داریم مربوط به این شیوه تولید است.

۴- بهره‌برداری‌های نیمه‌فئودالی از قبیل: نصفه‌کاری، سهم‌بری و اجاره‌داری؛ در ارتباط با شیوه تولید کشاورزی در ایران در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که پس از اصلاحات ارضی بساط نظام ارباب - رعیتی برچیده شده، اما چنین نشده است. البته شیوه تولید فئودالی یا ارباب - رعیتی آن‌گونه که عناصر آن بر اقتصاد کشاورزی دوران پیشاسرمایه‌داری ایران غلبه داشت، کاهش یافته، ولی از بین نرفته است. در حال حاضر بین ۲۰ تا ۳۰ درصد از بهره‌برداری‌های کشاورزی به شیوه نیمه‌فئودالی اداره می‌شود. این شیوه بهره‌برداری اگرچه از نظر محتوای فعالیت با شیوه تولید فئودالی و یا آسیایی پیش از اصلاحات ارضی متفاوت است، ولی دارای وجوه مشترک زیادی است، به همین لحاظ این شیوه

را می‌توان نیمه‌فئودالی دانست. اساس این شیوه را رابطه مالک و زارع بر مبنای قرارداد به منظور انجام عمل کشاورزی تشکیل می‌دهد. اشکال این رابطه عبارت است از: نصفه‌کاری، اجاره‌داری و سهم‌بری. متأسفانه این شیوه ضمن اینکه ریشه‌های آن پس از اصلاحات ارضی خشکانده نشده و فعال مانده، در حاضر نیز در حال گسترش است. گسترش شیوه تولید نیمه‌فئودالی در آغاز شکل‌گیری سرمایه‌داری در ایران را می‌توان نوعی برگشت در تکامل و دگرگونی اجتماعی دانست. جامعه تولیدی در بخش کشاورزی در حال برگشت به عقب است. به جای اینکه شیوه تولید تجاری در کشاورزی گسترش یابد، شاهد رواج اشکال ماقبل سرمایه‌داری و فئودالی در کشاورزی ایران هستیم. این بار مالک، خان یا تیول‌دار نماینده دولت نیست،

بلکه ساکن همان محلی است که زارع قرار دارد و خود به نانی پر چرب رسیده، شغل کم‌درد سری یافته و یا اینکه توانایی کار کشاورزی را ندارد. جان کلام اینکه استفاده دو قشر جامعه از یک زمین (اساس رابطه فئودالی) در ایران در شرف گسترش است. این بار فئودالیسم نه در شمال شیوه تولید آسیایی، بلکه دقیقاً در شمال اروپایی آن، یعنی در زمین‌های خصوصی، در حال شکل‌گیری است.

**آیا واقعاً امکان برگشت جامعه وجود دارد؟ چه مصادیقی برای این موضوع سراغ دارید؟**

بله دقیقاً. این را پل سوییزی (Pull Sweezy) در ارتباط با مناطقی از اروپا که امکان جابه‌جایی کالا و پول (به لحاظ موانع بازرگانی و شبکه راه‌ها) دشوار بوده، عنوان نموده است. در ایران نیز به دلیل عدم انباشت از درون نظام کشاورزی، بعد مسافت و تزیق نکردن پول و سرمایه به جامعه کشاورزی و خارج کردن نیروی مازاد آن، به دلیل جمعیت زیاد، جامعه مجبور بوده، برای بقای خود تن به قبول نوعی مناسبات فئودالی دهد. در مناطق برنج‌خیز ایران به دلیل دشواری‌های تولید و عدم مکانیزاسیون، این پروسه در مرز ۵۰ درصد است. یعنی در حدود ۵۰ درصد از برنج‌کاری‌های شمال کشور، روستاییان تن به قبول شرایط نیمه‌فئودالی داده‌اند. در حال حاضر حتی از جمعیت شهری خواسته می‌شود به فعالیت‌های کشاورزی روی آورد. عمده فعالان و صاحبان امور تولیدی از قبیل صنایع تبدیلی و واحدهای پرورش ماهی و میگو و غیره، شهرنشینان و حتی پایتخت‌نشینان هستند. از سویی بیشتر شهرنشینان نیازمندی‌های خود را از املاک خانوادگی تهیه می‌کنند. جالب اینکه در پایتخت می‌نشینند و به امور خرده‌کالایی از قبیل کشاورزی و دامداری در روستای خود می‌پردازند و یا اینکه به بافت قالی و دیگر صورت‌های تولید کالایی ساده می‌پردازند. شیر به بخش کشاورزی ایران از این تازیان‌های بی‌جهت کشیده شده و شکل آن بی‌اندازه بدفرم شده است. همه این عوامل باعث فشار روی بخش کشاورزی بوده و آحاد آن را مجبور به قبول مناسبات فئودالی کرده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت اقتصاد کشاورزی ایران در دوره انتقال به سرمایه‌داری کامل به سر می‌برد. غلبه این اقتصاد که دارای رگه‌ها و عناصر قبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری است، از نظر تعداد (کمیت بهره‌برداران) با شیوه تولید خردکالایی (دهقانی) و از

**مهم‌ترین ویژگی‌های شیوه تولید آسیایی، مالکیت ارضی دولتی (شاهی)، ضعف مالکیت خصوصی، رشد نکردن شهرهای مستقل، استبدادهای حکومتی ناشی از شکل زمین‌داری و سیستم آبیاری، انسجام درونی روستاها و استقرار مالک‌ها در شهر**

**حدود ۳ میلیون واحد بهره‌بردار کشاورزی در ایران وجود دارد که شیوه تولیدشان کالایی ساده است. در محافل و نوشته‌های جامعه‌شناسی روستایی به این شیوه، بهره‌برداری دهقانی گفته می‌شود**

نظر مقدار تولید، با شیوه تولید سرمایه‌داری است. بنابراین مجموعه این اقتصاد (با وجود تسلط و جهت‌گیری آن به سوی سرمایه‌داری) به لحاظ پویایی و باز تولید عناصر شیوه تولید خرده‌کالایی ساده، در فراگرد این شیوه قابل بررسی است.

**خاستگاه و منبع نظری این گفته کجاست؟ می‌توانید توضیح بیشتری بدهید.**

همان‌گونه که گفته شد، حدود ۸۵ درصد از بهره‌برداران کشاورزی ایران (۳ میلیون واحد) دارای شیوه تولید خرده‌کالایی ساده‌اند. شیوه تولید خرده‌کالایی ساده یکی از ساختارها و صورت‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی پیش از سرمایه‌داری است. این شیوه تولید در مناطق مختلف دنیا در بین دو طیف فئودالیسم یا شیوه آسیایی و سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. در این شیوه، عناصری از نظام آسیایی یا فئودالیسم و سرمایه‌داری (توأم به نسبت‌های متفاوت) دیده می‌شود، اما جهت و مسیر آن به سوی سرمایه‌داری است. رشد این نظام به مثابه شکل جنینی تولید سرمایه‌داری است. آنچه این شیوه تولید را به تولید سرمایه‌داری ارتقا می‌دهد، کالایی شدن نیروی کار از طریق جدایی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید است. بنا بر گفته لنین در کتاب توسعه سرمایه‌داری در روسیه؛ جدایی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید، یعنی سلب مالکیت از آنان. این فرایند، مؤید گذار از تولید کالایی ساده به تولید سرمایه‌داری است. توسعه تولید کالایی ساده در حاشیه شیوه‌های مختلف تولید، زمینه‌های پایه‌ای اقتصاد سرمایه‌داری را رشد می‌دهد. لیکن آن مقطع تاریخی معین که در آن تولید سرمایه‌داری به‌طور اجتناب‌ناپذیر استقرار می‌یابد، فرجامش تحقق پروسه سلب مالکیت از دهقان و ایجاد فوج عظیم کارگران مزدی است. اصلاحات ارضی سال‌های ۴۳-۴۱ فقط خلع ید مالکان بوده‌نه دهقانان. (اصلاحات ارضی زارع را به دهقان تبدیل کرد) بنابراین در حال حاضر مسئله جدایی تولیدکننده از وسایل تولید برای حصول کامل سرمایه‌داری همچنان به قوت باقی است.

بر اساس ویژگی‌های شیوه تولید خرده‌کالایی، این شکل تولید با اشکال تولید پیش از سرمایه‌داری در بهره‌برداری کشاورزی همانند می‌گردد. مشابه این شکل بهره‌برداری در اروپای قرون ۱۶-۱۴ نیز وجود داشته است. برخی از اقتصاددانان؛ همانند موریس داب (Mourice Dobb) در کتاب «گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری» این دوره را

فئودالی روبه‌فروپاشی و پیش‌سرمایه‌داری و برخی نیز نه فئودالی و نه سرمایه‌داری می‌نامند. پل سوییزی این دوره را دوره «تولید خرده‌کالایی» نام نهاده است. وی برای عناصر تشکیل‌دهنده این شیوه تولید ماهیتی متفاوت و مستقل از فئودالیسم و سرمایه‌داری قائل می‌شود. از آنجایی که نظام خرده‌کالایی بازمانده نظام فئودالی در اروپا به‌عنوان حد فاصل سرمایه‌داری شناخته می‌شود، می‌توان شیوه تولید دهقانی در ایران را بقایای شیوه تولید آسیایی دانست. این شیوه تولید از ویژگی‌ها و عناصر به هم تنیده‌ای شکل و قوام یافته که بهبود از درون را ناممکن ساخته است. همچنین با تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری ضعیف (به دلیل دور دستی و انسجام درونی تولید) از دیگر شیوه‌های تولید، تحت تأثیر عوامل عمدتاً درون‌زا به هم‌بستگی با شیوه‌های تولید یاد شده خو گرفته است. در شرایط روز دنیا این شیوه تولید، نه پشتوانه لازم برای خیز اقتصادی و توسعه ملی ایجاد می‌کند، نه رقابت‌پذیر است و مهم‌تر از همه به دلیل درگیری مداوم تولیدکننده با طبیعت و معیشت و سلب آزادی‌های فردی وی که در فرایند تولید سخت و جانکاه ایجاد می‌شود، نه آزادی‌بخش است و نه انسانی.

به‌عنوان نتیجه‌گیری، از آنجایی که عناصر شیوه تولید خرده‌دهقانی یا خرده‌کالایی ساده بر اقتصاد کشاورزی ایران غلبه دارد، لذا گذار از این شیوه تولید و احاطه کامل شیوه تولید سرمایه‌داری در بخش کشاورزی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. توسعه کشاورزی در بردارنده اصلاح و تغییر شیوه تولید یاد شده است. در واقع بحث از موانع دگرگونی

و توسعه در کشاورزی ایران گویای این واقعیت است که عناصر و ویژگی‌هایی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی شیوه تولید خرده (کالایی - دهقانی) همین‌طور رفتار دهقانان حاکم است که امکان وقوع توسعه را تا زمانی که این عناصر و ویژگی‌ها موجودند، ناممکن می‌سازد. در کشورهای اروپای غربی از جمله انگلستان گذار از این شیوه تولید همان‌گونه که شما نیز فرمودید براساس رابطه تعاملی بین دولت و طبقه اشراف (البته به زیان دهقانان) انجام گرفت. فرایند گذار در ژاپن نیز به دلیل تشابه در مبانی فئودالیسم، شبیه به اروپای غربی بوده است. منتها در چین، هندوستان و شوروی، نمی‌توان مدعی گذار کامل از این شیوه بود، ولی به دنبال اقدامات

**عمده تولیدکنندگان دهقانی دهکار بوده و عایدی آنها کفاف هزینه‌های زندگی‌شان را نمی‌دهد. عایدی و در یافتی آنان معمولاً جنسی است، در صورتی که پرداختی‌ها و هزینه‌های آنها نقدی است**

از مجموع ۴/۳ میلیون بهره‌بردار کشاورزی در کشور حدود ۵۰۰ هزار واحد شیوه تولیدشان سرمایه‌داری است. شرکت‌های سهامی زراعی، کشت و صنعت‌ها، واحدهای کشاورزی شخصی و برخی تعاونی‌های تولید، اشکال شیوه تولید سرمایه‌داری‌اند



و هند این روند را طی کرده و به طور معمول نیز از عهده این مشکل برآمده‌اند. خرده‌مالکی ویژگی و خصلت کشاورزی مابین فئودالیسم و شیوه تولید آسیایی از یک سو و سرمایه‌داری از سوی دیگر است. خرده‌مالکی چهره‌ای نامطلوب از نظام کشاورزی و اجتماعی بر جای گذاشته و به‌عنوان عامل محدودکننده تحولات، مانع توسعه و انباشت سرمایه از درون و همچنین موجب هرز رفتن منابع انسانی است. با این وجود خود معلول یکسری سیاست‌ها و برنامه‌هاست. اگر خرده‌مالکی در سده ۱۹ گریبان تحولات اجتماعی در فرانسه را گرفته، براساس آنچه که مارکس در هیجدهم برومر می‌نویسد و مانع دگرگونی‌های عمیق و حتی در برخی موارد بازگشت به عقب بوده، در ایران نیز در حال حاضر چنین است، منتها به‌عنوان عامل ثانویه. برای اینکه خاستگاه اصلی این گرفتاری، محتوا و ذات خرده‌مالکی نیست، بلکه علت گرفتاری‌ها، آن‌گونه که مارکس گفته، در بیرون از آن، در مجموعه‌ای از اوضاع و احوال فرعی است.

به نظر شما مهم‌ترین مانع کشاورزی ما واسطه‌هایی نیستند که برای نمونه سیب را کیلویی ۱۰۰ تومان از باغ می‌خرند و در شهر

آن دولت‌ها مسئله ارضی به‌گونه‌ای سامان یافت که اقتصاد کشاورزی آن کشورها از غلبه شیوه تولید خرده‌کالایی رهایی یافت. در آن کشورها ساخت مزارع و بهره‌برداری‌ها در جهت بزرگ‌شدن و تمرکز سیر کرد و پیش‌بینی‌های لازم برای اضافه جمعیت دهقانی انجام گرفت. در ایران هنوز این فرایند نه‌تنها طی نشده، بلکه آغاز نیز نشده است. بخشی از پس‌افتادگی مجدد در ساخت تولیدی جامعه کشاورزی ایران را می‌توان ناشی از این عدم آغاز دانست. مسئله اصلی و بنیادی در توسعه کشاورزی ایران فراهم کردن زمینه‌های این‌گنار است. این مهم وظیفه دستگاه سیاسی است.

برخی از کارشناسان موانع دیگر مانند خرده‌مالکی و قطعه‌قطعه بودن زمین‌ها را در توسعه نیافتگی کشاورزی ایران اثرگذار می‌دانند، شما در این زمینه چه فکر می‌کنید؟

این ویژگی‌ها؛ خرده‌مالکی یا قطعه‌قطعه‌شدن اراضی، پدیده ثانویه بوده و از نتایج تحولات تاریخی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی است. در ایران این روند با اصلاحات ارضی ایجاد گردید. عمده کشورهای اروپایی (بوئیه مرکزی و خاوری) و همین‌طور کشورهای در حال توسعه مانند: چین

**در ارتباط با شیوه تولید کشاورزی در ایران در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که پس از اصلاحات ارضی بساط نظام ارباب – رعیتی برچیده شده، اما چنین نشده است**



**در حال حاضر بین ۲۰ تا ۳۰ درصد از بهره‌برداری‌های کشاورزی به شیوه نیمه‌فئودالی اداره می‌شود. این شیوه بهره‌برداری اگر چه از نظر محتوای فعالیت با شیوه تولید فئودالی و یا آسیایی پیش از اصلاحات ارضی متفاوت است، ولی دارای وجوه مشترک زیادی است**



۲۰۰ اتومان می‌فروشند. هیچ نیرویی هم مانع اینها نیست.

من این‌گونه فکر نمی‌کنم. اینها نیز همچو خرده‌مالکی پدیده‌ای ثانویه هستند. فکر می‌کنم اگر ما از روابط و شیوه تولید خرده‌کالایی گذر کنیم، شیوه تولید تجاری در بخش کشاورزی سازمان‌های تولید و عرضه خود را به وجود می‌آورد. این سازمان‌ها می‌توانند در تندباد حوادث کارا تر عمل کنند.

**وضعیت کنونی که این‌گونه نیست.**

بله، اگر ما گذر کنیم و کشاورزی به شیوه مدرن داشته باشیم، این شیوه، نهادهای توزیع خود را هم به وجود می‌آورد. این نهادها عمدتاً روی آگاهی افراد استوار خواهد بود. بخش عمده‌ای از مشکلات کشاورزی به توسعه واسطه‌گری در کشاورزی مربوط است که البته این روناست. در عین اینکه واقعیت دارد، علت نیست. پدیده‌ای ثانویه است که دقیقاً از هجوم عده‌ای زیاد به بخش ناشی می‌شود. این هم از تازیه‌هایی است که به بخش وارد می‌شود. علت تداوم این تازیه وجود دو شیوه تولید و رفتار است. از یک سو فرایند سرمایه‌داری و جست‌وجویی که به دنبال سود است و از سوی دیگر سادگی، بی‌اطلاعی و درماندگی دهقان که این جست‌وجو را سودمندتر می‌سازد. یعنی فاصله شدیدی بین قیمت‌گذاری که عمدتاً در فرایند توسعه سرمایه‌داری تعیین می‌شود و گلوگاه‌ها و مراکز تولید که در فرایند نظام دهقانی انجام می‌گیرد، وجود دارد. قیمت در فرایند و افت و خیزهای سرمایه‌داری تنظیم می‌شود، ولی تولید در فرایند شیوه دهقانی انجام می‌شود.

**لطفاً در مورد این فرایندها و تفاوت تولید در شرایط دهقانی و قیمت‌گذاری در فرایند حاکمیت سرمایه‌داری مثالی بزنید.**

ما باید بین دو عنصر اقتصاد دهقانی و سرمایه‌داری فاصله قائل شویم. به دلایلی سرمایه‌داری نتوانسته در حوزه‌های دهقانی نفوذ و غلبه کند. تولیدات آنها کم بوده و اخبار و اطلاعاتشان نیز ضعیف است. نهادهای آنجا عمدتاً حول محور دولت شکل گرفته و از استقلال کمی برخوردار بوده و قادر به حفظ منافع تولیدکننده نیستند. عالی‌ترین وجه فعالیت آنها نزدیکی به مراکز دولتی است. برای نمونه، این روزها در فصل برداشت مرکبات هستیم. بیشتر از تولیدکننده، واسطه داریم. اینها محصول حالت دوگانه در اقتصاد هستند. اینها خرده‌بوژو‌هایی هستند که امکان

جست‌وجوی سود در مراکز شهری را به لحاظ تنگنای تاریخی شهر ندارند. بنابراین سربار بخش کشاورزی می‌شوند. دهقان نیز به دلایلی که گفته شد، بیش از هر زمانی آمادگی این بهره‌برداری را دارد. واسطه، آزاد و سیال است و در چرخه روابط سرمایه‌داری سیر می‌کند، از این رو در کمین فرصت مناسب است، ولی دهقان دست بسته، ساکن، بی‌اطلاع، باج‌ده، درگیر معیشت و در گرداب تولید کالایی ساده است. بنابراین فرصت در کمین اوست. بدین طریق محصول از دست تولیدکننده خارج می‌شود. خلاصه اینکه؛ تمامی خرابی‌های ناشی از عقب‌ماندگی تاریخی تولید و تفاوت در انواع شیوه تولید سر دهقان فرود می‌آید.

**شما به کارایی ضعیف نهادهای عمومی در بخش کشاورزی برای دفاع از حقوق تولیدکنندگان اشاره کردید. اساساً جایگاه تشکل‌های بخش کشاورزی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

تشکل‌های بخش کشاورزی در واقع تجلی شیوه تولیدند. خصلت و ویژگی اصلی تشکل‌های کشاورزی این است که نمایندگان آنها عمدتاً متکی به دولت‌اند یا متکی به نخبگان. نخبگانی که چنانچه کشاورزی باشند، شیوه تولیدشان در چرخه سرمایه‌داری است. تشکل‌های کشاورزی بویژه تشکل‌های وابسته به سازمان تعاون روستایی به لحاظ چسبندگی ساختاری به دولت، تمامی انرژی و هم و غم‌شان چگونگی تنظیم رابطه با دولت است. آنها فعالیت خود را بر اساس سازوکار درونی تولیدکنندگان متمرکز نمی‌کنند. سقف هدف و عالی‌ترین وجه فعالیت تشکل‌ها این است که چقدر به دولت نزدیک شوند و یا اینکه چه وظایفی از دولت بگیرند. این هدف‌گذاری از آنجا ناشی می‌شود که آنها مشروعیت اولیه خود را از دولت می‌گیرند. به لحاظ این ویژگی، توده کشاورز (دهقانان) به آنها همانند نیروهای دولتی می‌نگرند. دولت نیز به دلیل تمرکز ساختاری به ارث مانده از شیوه تولید آسیایی، حاضر نیست به سادگی از برخی امور بگذرد و به تشکل‌ها واگذار نماید.

دهقانان (توده کشاورز) چون فقط پیوند عملی با هم دارند نه ذهنی و همچنین چون روابطشان از حد مناطق محلی گذر نمی‌کند، در دفاع از منافع خود ناتوان‌اند. آنها قادر به نمایندگی خویش نیستند و دیگری باید نماینده آنها باشد. نماینده آنها نیز در حکم ارباب به‌مانند اقتداری برتر (ناشی از مشروعیت دولتی) از آنها حمایت می‌کند. علت وجود دستگاه اداری نیرومند در روستاها،

**فئودالیسم نه در شمایل شیوه تولید آسیایی، بلکه دقیقاً در شمایل اروپایی آن، یعنی در زمین‌های خصوصی، در حال شکل‌گیری است**


**اقتصاد کشاورزی ایران در دوره انتقال به سرمایه‌داری کامل به سر می‌برد. غلبه این اقتصاد که دارای رگه‌ها و عناصر قبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری است، از نظر تعداد (کمیت بهره‌برداران) با شیوه تولید خردکالایی (دهقانی) و از نظر مقدار تولید، با شیوه تولید سرمایه‌داری است**

برابری سطح روابط، اشخاص، سیطره و لوای خرده‌مالکی است. خرده‌مالکی به دلیل از بین بردن بزرگ‌مالی و اشرافیت (واسط میان دستگاه و مردم) سبب دخالت مستقیم دولت در امور می‌شود.

جایگاه تشکل‌های بخش کشاورزی در وضعیت مطلوبی نیست. از یک‌سو آنها به دلیل حضورشان در شمال دولت، در نزد توده کشاورز بیگانه‌اند و از سوی دیگر به دلیل تلاش برای کسب امتیاز از دولت و بعضاً استقامت روی اصول، مورد غضب دولت قرار می‌گیرند. رابطه تشکل‌های بخش کشاورزی با دولت بیش از آن‌که تعاملی باشد، تقابلی و متضاد است. در بسیاری از موارد شاهد تلاش دولت برای حذف برخی تشکل‌ها هستیم. دولت اگر سازوکارهای مردمی را موثر نداند، سراغ آیین‌نامه‌های قدیمی می‌رود که عمدتاً در سازمان تعاون روستایی بایگانی شده است. سرانجام چیزی پیدا می‌شود که کار یکسره شود. در واقع هر چه بیشتر به عقب برگردیم، بیشتر به غلبه دولت می‌رسیم تا رد پای تشکل‌ها. تا اینکه در شیوه تولید آسیایی همه چیز دولت بوده و لاغیر.

راز اصلی تقابل و ناهماهنگی سه قطب: تولیدکننده (توده کشاورز)، تشکل‌ها و دولت در شیوه تولید جامعه و خصلت دولت نهفته است. تولیدکننده (دهقان) در شیوه تولید خرده‌کالایی ساده سیر می‌کند. نمایندگان تشکل‌ها در فرایند سرمایه‌داری و

بوروکراسی چسبیده به دولت و دولت هم دارای خصلت خودمحوری و وارث شیوه تولید آسیایی. در واقع از کوزه همان تراود که در اوست.

 شما در جایی اشاره کردید که در اصلاحات ارضی تلاش می‌شد اقتصاد دهقانی را به سوی اقتصاد سرمایه‌داری ببرد. پس از انقلاب این پاشیده شد. من با این مسئله کاملاً موافقم. پس از انقلاب دیدگاهی مطرح شد که معتقد بود که مزیت ما در صنایع سنگین است و کالاهای کشاورزی دست دوم است. بهزاد نبوی هم این دیدگاه را در اوایل انقلاب مطرح کرد. به نظر من پیش از انقلاب هم با وجود واردات افسارگسیخته عملاً این پروژه ناکام ماند و اقتصاد سرمایه‌داری و کشاورزی با چند کشت و صنعت بزرگ شکل گرفت، ولی به بقیه بی‌توجه شدیم. اینجا نقش دولت، محوری است؛ یعنی دولت‌های پیش و پس از انقلاب که باید این مرحله را ایجاد می‌کردند، آن را متوقف کردند. در پیش از انقلاب هم این مسئله ادامه نیافت و

دولت در واردات بی‌رویه افتاد. دولت‌های پس از انقلاب هم باز با کشاورزی ما چنین برخوردی دارند. لطفاً در این مورد توضیح دهید. اولاً اصلاحات ارضی ایران آن‌گونه که گفته شده، یعنی آزاد شدن دهقانان و رهایی تولیدکننده از عرصه تولید، نبوده. به نظر می‌آید اصلاحات ارضی اگر چه زارع را تبدیل به دهقان کرد، ولی شرط اولیه برای ایجاد سرمایه‌داری را ایجاد نکرد. شرط اولیه ایجاد سرمایه‌داری در بخش کشاورزی، جدایی تولیدکننده مستقیم، از خود تولید است. این مهم‌ترین وجه تولید سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر اصلاحات ارضی، رژیم شاه را تبدیل به رژیم فرانسه در زمان لویی بناپارت کرد. بسیاری می‌گویند اگر شاه سراغ زارعان نمی‌رفت آنها به سراغ شاه می‌رفتند. یعنی انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود. مسئله اساسی اینجاست که اصلاحات ارضی مسئله ارضی ایران را حل نکرد. سخن بر سر این است که فئودالیسم کهنه به طور دیر هنگام در ایران جا خوش کرده بود، بنابراین دیرتر بساط آن برچیده شد. انتظار آبی زایش مناسبات سرمایه‌داری تحت شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی ایران نابه‌جا بوده. عادی‌ترین حالت این بوده که شیوه تولید خرده‌کالایی بر اقتصاد کشور غلبه نماید. مسئله ارضی ایران زمانی حل می‌شود که خانوارها روی حداقل زمینی کار کنند که بر اساس عرف تعیین می‌شود. این عرف در شمال ایران حدود ۱۲ هکتار و دیگر مناطق حدود ۶۰

هکتار است. در صورتی که در شرایط حاضر ۳ میلیون بهره‌بردار ایرانی کمتر از ۳ هکتار زمین دارند. اتفاقی که در اصلاحات ارضی افتاد این بود که زارع به دهقان تبدیل شد و داستان از نو آغاز شد. طولی نکشید دهقان زمینی که در آرزوی به دست آوردن آن بود، این بار بهرامی شد که گور آن را گرفت. دهقان به تکه زمین خاک‌آلودی لولید تا در غیاب مالک، خودی بنماید و تنی بیاساید، ولی این زمین ناچیز و بی‌قدر نه تنها آسایش دهقان را برای همیشه سلب کرد، بلکه به قول کائوتسکی آن را چنان سرگشته و حیران گردانید که برای دشمن خویش کف کوبد. تمامی بحث‌هایی که ما در ارتباط با دهقانان مطرح می‌کنیم، همچنین آن مشکلاتی که ما از جنبه نظری برای تولیدکننده خرده‌کالایی داریم، دقیقاً مرادمان دهقانان هستند، نه سرف و نه زارع. سرف و زارع مربوط به دوره فئودالیسم یا شیوه تولید آسیایی است و مسئله دهقانان مربوط است به شیوه تولید

**بحث از موانع دگرگونی و توسعه در کشاورزی ایران گویای این واقعیت است که عناصر و ویژگی‌هایی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی شیوه تولید خرده (کالایی - دهقانی) همین‌طور رفتار دهقانان حاکم است که امکان وقوع توسعه را تا زمانی که این عناصر و ویژگی‌ها موجودند، ناممکن می‌سازد**

**این روزها در فصل برداشت مرکبات هستیم. بیشتر از تولیدکننده، واسطه داریم. اینها محصول حالت دوگانه در اقتصاد هستند. اینها خرده‌بوژواهایی هستند که امکان جست‌وجوی سود در مراکز شهری را به لحاظ تنگناهای تاریخی شهر ندارند. بنابراین سر بار بخش کشاورزی می‌شوند**

رانمی بینند، به کل از کشاورزی ایران ناامید شده‌اند، ولی باید گفت؛ مسئله ارضی در ایران حل نشده است.

بدون شک بهره‌برداری در زمین‌های بزرگ یا آشکالی از تعاونی‌ها به صرفه و سودده است. از سوی دیگر مردم ما تک‌رو بوده و دوست دارند به‌طور فردی کشت و زرع نمایند. کشت و زرع و کشاورزی نیز در زمین‌های کوچک و خرد سودی نداشته و در نهایت انباشتی را ایجاد نمی‌کند. نظر شما درباره این موضوع چیست؟ چرا مدیریت جمعی در ایران جواب نمی‌دهد؟

مدت طولانی بر سر اینکه آیا مالکیت بزرگ به صرفه‌تر است یا کوچک، بین نظریه‌پردازان توسعه، بحث و چالش بود. این بحث در حال حاضر به دلیل ضعف منطق طرفداران ارضی کوچک، فروکش کرده، در صورتی‌که به طرفداران ارضی بزرگ افزوده شده است. در ارتباط با اندازه زمین توجیه موافقان مزارع کوچک از جمله بزرگانی مثل؛ سیسموندی (Sismondi) و استوارت میل (John Stuartmill)، خطرات سیاسی و اجتماعی یعنی پرولتر شدن دهقانان بوده. با اینکه اینان به برتری‌های فنی در مزارع بزرگ اعتقاد داشتند. در ایران نیز موافقان ارضی کوچک یا مزارع دهقانی در دفاع خود ملاحظات دلسوزانه و در به‌در شدن دهقانان را مد نظر دارند. نکته دارای اهمیت اینکه در زمان فئودالیسم و یا دیگر شیوه‌های تولید هیچ‌گونه برتری در وسایل تولید زمین‌های اربابی و دهقانی وجود نداشت، ولی در زمان حاکمیت سرمایه‌داری که مالکان ارضی، زمین را با سلیقه و ابزار خودکشت می‌کنند، بنا بر ضرورت گسترش شالوده تولید به دلیل رقابت، با استفاده از ابزار سرمایه و تکنولوژی، واحد بزرگ خصلتی برجسته پیدا کرده و زمین‌های کوچک به دلایلی موجب هدر دادن کار، ابزار تولید و کندی در توسعه کشاورزی می‌شود.

اما اینکه مردم کشور ما تک‌رو هستند، لازم هست کمی بحث شود: اتفاقاً یکی از ویژگی‌های تولید کشاورزی مدرن و تجاری (سرمایه‌داری) این است که مدیریت آن واحد است، به اصطلاح تک‌رو هستند. بهره‌برداری جمعی یکی از ویژگی‌های تولید سنتی و قدیمی است که از شیوه تولید آسیایی در ایران به جا مانده است. واقعیت این

خردکالایی، شیوه تولید خردکالایی شیوه‌ای کاملاً متفاوت است که در ارو پا بوده و در ایران هم است. به نظر می‌آید علت اینکه اصلاحات ارضی به چالهای بزرگ افتاد این بود که زارع به دهقان تبدیل شد. چیزی که می‌توانست باشد. در آن موقع زارع نمی‌توانست به کشاورز تبدیل شود. به‌طور خلاصه در فرایند اصلاحات ارضی، زارع از زیر بار مالک یا فئودال بیرون آمد و به دهقان تبدیل شد. جامعه فئودالی تبدیل به جامعه خردکالایی شد. بنا بر این مسئله اصلی که توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی با آن رو به‌روست، حل نشده باقی مانده است: آن جدایی تولیدکننده از تولید یا سلب مالکیت دهقانی و گرایش بهره‌برداری از زمین متناسب با عرف محل و تبدیل دهقان به کشاورز. دیر یا زود این پوسته شکسته می‌شود. چه بخواهیم و چه نخواهیم، شیوه تولید سرمایه‌داری در کشاورزی روزی از این پوسته خردکالایی خارج می‌شود. این فرایند، خارج از حوزه اراده ماطی خواهد شد.

واقعیت این است که دست‌زدن به ساخت ارضی کشور آن‌گونه که دهقان به کشاورز تبدیل شود کار دشواری است. انقلاب ۵۷ زمانی اتفاق افتاد که حرف و حدیث‌های زیادی پیرامون اصلاحات ارضی بود. روشنفکران فکر می‌کردند اصلاحات ارضی

مسئله ارضی ما را حل کرد و در انتظار نتایج آن بودند. هنوز هم بر سر اینکه در فرایند اصلاحات ارضی، تولید افزایش یافت یا کاهش با کمال تعجب مناقشه است! اصلاحات ارضی یک گام به جلو بود، منتها از ده‌ها گامی که به لحاظ تاریخی عقب بودیم. اصلاحات ارضی (با چکمه دولت) خلع ید مالک بود نه دهقان. این فرایند در انگلستان به‌طور طبیعی و درونی حدود ششصد سال پیش انجام گرفت. آنچه‌که به‌طور اشتباه در ایران به عنوان خلع ید از دهقان در فرایند اصلاحات ارضی مطرح بوده، هنوز هم اتفاق نیفتاده است. نتیجه خلع ید از دهقان، انباشت سرمایه و زایش سرمایه‌داری است (همانند انگلستان در قرون ۱۸ - ۱۶)، در صورتی‌که نتیجه خلع ید از مالک، زایش شیوه تولید خردکالایی است. آنچه در انگلستان قرون ۱۸ - ۱۶ اتفاق افتاده هنوز در ایران دیده نمی‌شود. ممکن است دوستانی مانند بهزاد نبوی و دیگران فکر می‌کنند که مسئله ارضی در ایران همانند انگلستان حل شده، لذا در انتظار نتایج آن هستند. چون این نتایج

## راز اصلی تقابل و ناهماهنگی سه

### قطب: توده کشاورز، تشکله‌ها و

### دولت در شیوه تولید جامعه و

### خصلت دولت نهفته است.

### تولیدکننده (دهقان) در شیوه

### تولید خردکالایی ساده سیر

### می‌کند. نمایندگان تشکله‌ها در

### فرایند سرمایه‌داری و بوروکراسی

### چسبیده به دولت و دولت هم دارای

### خصلت خودمحوری و وارث شیوه

### تولید آسیایی



### فئودالیسم کهنه به‌طور دیرهنگام

### در ایران جا خوش کرده بود، بنابراین

### دیرتر بساط آن برچیده شد.

### انتظارآنی زایش مناسبات

### سرمایه‌داری تحت شرایط خاص

### اقتصادی و اجتماعی ایران نابه‌جا

### بوده. عادی‌ترین حالت این بوده که

### شیوه تولید خردکالایی بر اقتصاد

### کشور غلبه نماید

است که هنوز کشاورزی ایران مبتنی بر همکاری جمعی است. آن گونه که در دوران پیش از سرمایه‌داری (به دلیل منابع آبی واحد و یکپارچگی اراضی، انسجام درونی تولید و استقرار اراضی در مکان‌های دور از مساکن روستاییان) وجود داشته است. اساس بهره‌برداری کشاورزی ایران در پیش از اصلاحات ارضی را بنه تشکیل می‌داد. بنه اساساً یک بهره‌برداری جمعی است. سازمان کاری مبتنی بر نظام ارباب - رعیتی که خاستگاه آن نیز شیوه تولید آسیایی بوده است. آنچه که بنه را ایجاد کرده بود (وابستگی به منابع آب واحد و مزایع یک دست اربابی و شاهی) در شرایط حاضر نیز موجود است. به همین دلیل به دنبال اضمحلال بنه‌ها، نظام تولید کشاورزی (عمدتاً دهقانی) ایران نیز رو به اضمحلال نهاد. وجود این وضعیت برای بهره‌برداری‌های جمعی منتهی بالاشکال جدید (از جمله شرکت‌های سهامی و تعاونی‌های تولید) زمینه‌ای مناسب به‌شمار می‌آید. همان‌طور که گفته شد، علت این ویژگی، وابستگی تولید روستا به منابع آبی واحد (قنات‌ها و چاه‌ها و...) و مزایع اشتراکی بوده است.

این وابستگی باعث شده فعالیت کشاورزی از انسجام درونی بیشتری برخوردار شده و مردم (کشاورزان) به صورت جمعی فعالیت کنند. همین فعالیت جمعی از تفاوت‌های کشاورزی غرب و شرق بوده است. این را مارکس و انگلس نیز تأکید داشته‌اند. در صورت اصلاح روش‌های کشاورزی و جایگزینی بهره‌برداری‌های

مدرن/بیشرفته (متکی به مدیریت فردی) بساط مدیریت جمعی برچیده می‌شود. این یک ضرورت تاریخی است. از قضا این مسئله (زمینه‌های مدیریت جمعی) باعث دخالت‌های ناروای دولت در کشاورزی شده است. دولت از مسئله انسجام اجتناب ناپذیر درونی کشاورزی ایران که به لحاظ محدودیت‌های اقلیمی و بی‌توجهی‌های تاریخی به وجود آمده سوءاستفاده کرده و کشت غلات را به دهقانان تحمیل می‌کند؛ آنچه که حکومت‌های سده‌های میانه (در دوران وجود شیوه تولید خرده‌کالایی ساده) در اروپا می‌کردند.

به نظر شما گرایش تاریخی اندازه‌زمین چگونه بوده است؟ آیا به سمت بزرگ‌شدن می‌رود یا کوچک شدن؟ اگر اندازه زمین به سمت کوچک شدن و خرد شدن می‌رود، دولت‌ها چگونه مشکل خرد بودن ارضی را حل کرده‌اند؟ این مسئله چه تأثیری در توسعه کشاورزی آن کشورها داشته است؟

تا حدودی این مطلب ثابت شده

است که روند تحول و گرایش زمین‌های کشاورزی همانند صنعت - آن گونه که مارکس گفته بود - به سمت بزرگ‌شدن نیست. کارل کائوتسکی (Karl Kautsky) نیز پیش از مطالعات عمیق در خصوص مناسبات ارضی، اعتقاد مارکس را داشته، ولی پس از انجام مطالعات، از اعتقاد وی مبنی بر جایگزینی واحدهای بزرگ به جای واحدهای کوچک کاسته می‌شود. باید بین گرایش تاریخی اندازه زمین و خوب و بد بودن آن (توجیه فنی و اقتصادی) تفاوت قائل شویم. گرچه روند تحول و گرایش در کشاورزی همانند صنعت (غلبه واحدهای بزرگ) همیشه استوار نیست، اما کمتر کسی در حال حاضر معتقد به اراضی کوچک است. اراضی کوچک در واقع فقط تأمین ناکافی و حصار امنیتی برای کشاورز ایجاد می‌نماید.

بر اساس تجربیات و واقعیت‌های موجود جهان، گرایش ارضی کشاورزی از نظر اندازه به سمت کوچک‌شدن و گرایش اعتقادی [مبنی بر خوب و بد بودن اراضی از نظر توجیه اقتصادی و فنی] به سمت اراضی بزرگ است. به عبارت دیگر، گرچه اندازه زمین‌های کشاورزی در سراسر دنیا به سمت کوچک‌شدن سیر می‌کند، ولی صاحب‌نظران عمدتاً اراضی بزرگ را مناسب می‌دانند. [چراکه اراضی کوچک جایی برای دفاع باقی نگذاشته‌اند!] قابل ذکر است که جهت‌گیری تغییرات در مساحت زمین‌های ارضی در کشورها متفاوت بوده است. برای نمونه در آستانه قرن ۲۰ در انگلستان

مزارع ۴۰ تا ۱۲۰ هکتاری بیشترین رشد را کسب کرده، در آلمان مزارع ۵ تا ۲۰ هکتاری. در آمریکا نیز گرایش به سمت کوچک‌شدن اراضی بوده است. مطالعه گرایش اندازه زمین در فرانسه بسیار آموزنده است. بررسی گرایش اندازه زمین در فرانسه نشان می‌دهد که اندازه زمین در آن کشور از سال ۱۸۹۲ تا ۲۰۰۰ از ۶ هکتار به ۶۰ هکتار رسیده است. (یعنی ۱۰ برابر افزایش داشته است) علت این تحول عظیم، تصمیم دولت فرانسه برای حل مشکل خرده‌مالکی در آن کشور بوده است. آنچه اهمیت دارد این است که با وجود گرایش ذاتی و درونی نظام ارضی به سمت خرد شدن، در برنامه‌های دولت‌ها چنین گرایشی ملاحظه نمی‌شود. دولت‌ها (بویژه دولت‌های دموکرات و رو به جلو) در واقع همیشه موافق اراضی بزرگ بوده‌اند. آنها با تقویت و ترویج اندیشه برتری زمین‌های بزرگ با اتخاذ روش‌هایی توانسته‌اند موفقیت‌هایی در این راه کسب کرده و مسائل ارضی کشورشان را حل کنند.

**اتفاقی که در اصلاحات ارضی افتاد این بود که زارع به دهقان تبدیل شد و داستان از نو آغاز شد. طولی نکشید دهقان زمینی که در آرزوی به دست آوردن آن بود، این بار بهرامی شد که گور آن را گرفت**



**در فرایند اصلاحات ارضی، زارع از زیر بار مالک یا فئودال بیرون آمد و به دهقان تبدیل شد. جامعه فئودالی تبدیل به جامعه خرده‌کالایی شد. بنابر این مسئله اصلی که توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی با آن روبه‌روست، حل نشده باقی مانده است: آن جدایی تولیدکننده از تولید یا سلب مالکیت دهقانی و گرایش بهره‌برداری از زمین متناسب با عرف محل و تبدیل دهقان به کشاورز**



مقاله

# خصوصی سازی شرکت های دولتی و سهام عدالت

محمد ایرانمنش

تعدیل یارانه ها، مقررات زدایی و اصلاح قوانین و گسترش بازار سرمایه است. تأسیس شرکت های دولتی در ایران از دهه ۱۳۰۰ شروع و تا دهه ۱۳۴۰ به آرامی ادامه یافت؛ تا این که با افزایش جهشی درآمدهای نفتی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، ابعاد گسترده ای یافت. در سال ۱۳۵۶، تعداد شرکت های دولتی حدود ۱۲۸ شرکت بود. در سال ۱۳۵۴، با تصویب قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی در مجلس، سنگ بنای خصوصی سازی شرکت های دولتی نهاده شد و طی آن مقرر شد که ۹۹٪ سهام متعلق به دولت در صناعی که اصلی محسوب نمی شوند و نیز ۴۹٪



سهام واحدهای بخش خصوصی به کارگران و مردم واگذار شود که بخشی از این کار انجام شد.\*

پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از شرکت های فعال بخش خصوصی ملی اعلام و به بخش دولتی واگذار شد. همراه با آن نیز شرکت های دولتی جدیدی پا به عرصه فعالیت های اقتصادی گذاشتند، به طوری که در سال ۱۳۶۸ تعداد آنها به حدود ۲۷۰ شرکت رسید.

خصوصی سازی در بعد از انقلاب با برنامه پنج ساله اول توسعه آغاز شد. پس از پایان جنگ، موضوع بازسازی و نوسازی و رفع کمبودها، گسترش بخش خصوصی را آشکارتر ساخت. در تبصره ۳۲ قانون برنامه پنج ساله اول توسعه (۷۲-۱۳۶۸) چنین آمده است: "به منظور بهبود مدیریت، تعیین قطعی اموال و دارایی ها و سهام دولت در شرکت های دولتی و همچنین مشخص کردن حداقل سوددهی شرکت های دولتی به تفکیک

خصوصی سازی در مفهوم وسیع آن، واگذاری بخشی و یا تمام مالکیت یا مدیریت شرکت ها و موسسه های دولتی به بخش خصوصی به اشکال مختلف است. در سطح جهانی، در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شاهد گسترش مالکیت دولتی بوده ایم؛ ولی در دهه ۱۹۸۰ تغییرات شدیدی در جهت عکس آن روی داد و خصوصی سازی از شیلی، انگلستان و نیوزیلند شروع شد و به تدریج ابعاد جهانی یافت.

ضرورت اصلی خصوصی سازی، ناکارایی و بازدهی پایین تر شرکت های دولتی نسبت به شرکت های خصوصی بوده که به انگاره ای عمومی تبدیل شده

است؛ البته این انگاره قابل تعمیم به همه شرکت های دولتی نیست. به طور مثال برخی از شرکت های دولتی در سنگاپور (مانند شرکت مخابرات) بسیار کارآمد و دارای مازاد بوده اند.

خصوصی سازی در نخستین موج آن، عمدتاً بر شرکت های صنعتی و مالی و در موج دوم (اواخر دهه ۸۰ تا اواخر دهه ۹۰) بر زیرساخت ها مانند: نیروگاه ها، مخابرات، آب و برق و حمل و نقل

تمرکز داشته است. موج سوم خصوصی سازی که از چند سال پیش آغاز شده به فعالیت های اجتماعی و برخی خدمات اصلی اداری دولت ها معطوف شده است.

طی سال های ۲۰۰۰-۱۹۹۵، بیش از ۱۰۰ کشور جهان، درگیر خصوصی سازی بوده اند. خصوصی سازی اهداف مختلفی را دنبال می کند که در رأس آن افزایش رقابت و کارایی فعالیت های اقتصادی است. از دیگر اهداف آن، کاهش اندازه بخش دولتی، کاهش کسر بودجه،

**خصوصی سازی در نخستین موج آن، عمدتاً بر شرکت های صنعتی و مالی و در موج دوم (اواخر دهه ۸۰ تا اواخر دهه ۹۰) بر زیرساخت ها مانند: نیروگاه ها، مخابرات، آب و برق و حمل و نقل تمرکز داشته است. موج سوم خصوصی سازی که از چند سال پیش آغاز شده به فعالیت های اجتماعی و برخی خدمات اصلی اداری دولت ها معطوف شده است**

دی و بهمن ۱۳۸۵  
از ایران

بخش های مختلف، دولت مکلف است کمیسیونی تحت نظر ریاست جمهوری و با عضویت وزیر امور اقتصادی و دارایی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، بالاترین مقام دستگاه اجرایی ذیربط حسب مورد و دو نفر نماینده مجلس شورای اسلامی به انتخاب مجلس تشکیل داده و امور فوق را به نحوی سامان دهد که تا پایان برنامه اول، ضمن لغو تمامی معافیت های مالیاتی و گمرکی شرکت های دولتی، عملیات انتفاعی آنها از عملیات اجتماعی و حمایتی دولت تفکیک و قابل ارزیابی شوند.

در بند دوم و ماده هشتم نیز بر تدوین حدود وظایف دولت در اعمال حاکمیت و تصدی و در بند سوم همین ماده بر انتقال بخشی از وظایف غیر ضرور دولتی به بخش غیردولتی در جهت کاهش بار مالی ارائه خدمات دولتی و ارتقای کیفیت خدمات دولتی تأکید شده است.

زمینه اجرایی خصوصی سازی به طور جدی با تصویب نامه مورخ ۱۳۷۰/۳/۲۹ هیئت وزیران (در دوره برنامه اول) و اعلام فهرست حدود ۴۰۰ شرکت دولتی و متعلق به دولت به منظور ارتقای کارایی و کاهش حجم تصدی گری دولت و ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده بهینه از امکانات و منابع کشور شروع شد. در سال ۱۳۷۱، هیئت وزیران، نهاد سیاست گذاری برای خصوصی سازی را تعیین کرد. قانون برنامه پنج ساله دوم توسعه برای اجرا در سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸ تدوین شد. در بندهای ۳، ۴ و ۵ ماده پانزدهم این قانون در موضوع ایجاد تعادل در بخش های اقتصادی (دولتی، خصوصی و تعاونی) چنین آمده است:

– واگذاری بخش هایی از فعالیت های دولت که با حاکمیت دولت منافاتی ندارد، به بخش های خصوصی و تعاونی با رعایت اصل ۴۴ قانون اساسی.

– واگذاری شرکت های دولتی به بخش های خصوصی و تعاونی با اولویت ایثارگران و به حداقل رساندن واگذاری این شرکت ها به نهادها و موسسه های عمومی غیردولتی و بانک ها.

– تلاش برای افزایش سهم بخش های خصوصی و تعاونی از تولیدات ناخالص داخلی.

در بند ۲-۱-۵ همین قانون از جلب مشارکت هرچه بیشتر بخش های خصوصی و تعاونی در ارائه خدمات بانکی و توسعه و تقویت فعالیت موسسه های اعتباری غیربانکی و فراهم آوردن زمینه لازم برای تکامل نظام بانکی کشور تحت کنترل و نظارت بانک مرکزی سخن رانده شده است.

همچنین در بند تبصره ۳۹ قانون برنامه دوم چنین آمده است:

### در دو برنامه سوم و چهارم، شاهد ترغیب ایجاد تشکل های مدنی مانند شوراهای محلی و انجمن های غیردولتی و توجه به نقش آنها در امور برنامه ریزی و اجرایی کشور هستیم

"به استثنای مواردی که مربوط به حاکمیت، نظارت و سیاست گذاری می باشند و بایستی در انحصار دولت باقی بمانند، لغو مابقی انحصارات الزامی بوده و دولت می تواند جهت انجام کامل وظایف فوق، لوائح مورد نیاز را در مجلس شورای اسلامی تقدیم کند."

قانون برنامه پنج ساله سوم توسعه برای سال های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ تدوین شد. فصل دوم این قانون در مورد ساماندهی شرکت های دولتی است و فصل سوم به واگذاری سهام و مدیریت شرکت های دولتی اختصاص دارد. فصل چهارم نیز با موضوع تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت های اقتصادی است. (متن فصل ۲، ۳ و ۴ در پیوست شماره ۱)

طبق ماده ۱۲ قانون برنامه سوم، برای هماهنگی، نظارت و اداره فرایند واگذاری و حسن اجرای مقررات قانون، تشکیل "هیئت عالی واگذاری" به ریاست وزیر امور اقتصادی و دارایی مقرر می شود. این هیئت بعدها در سال ۱۳۸۰ به "سازمان خصوصی سازی ایران" تغییر نام یافت.

در برنامه پنج ساله چهارم توسعه نیز که برای سال های ۱۳۸۸-۱۳۸۴ تدوین شده، طی مواد ۶، ۷، ۸ و ۹ ساماندهی شرکت های دولتی، سیاست ها و نحوه اجرای خصوصی سازی به طور مشروح ارائه شده است.

(متن مواد ۶، ۷، ۸ و ۹ در پیوست شماره ۲)

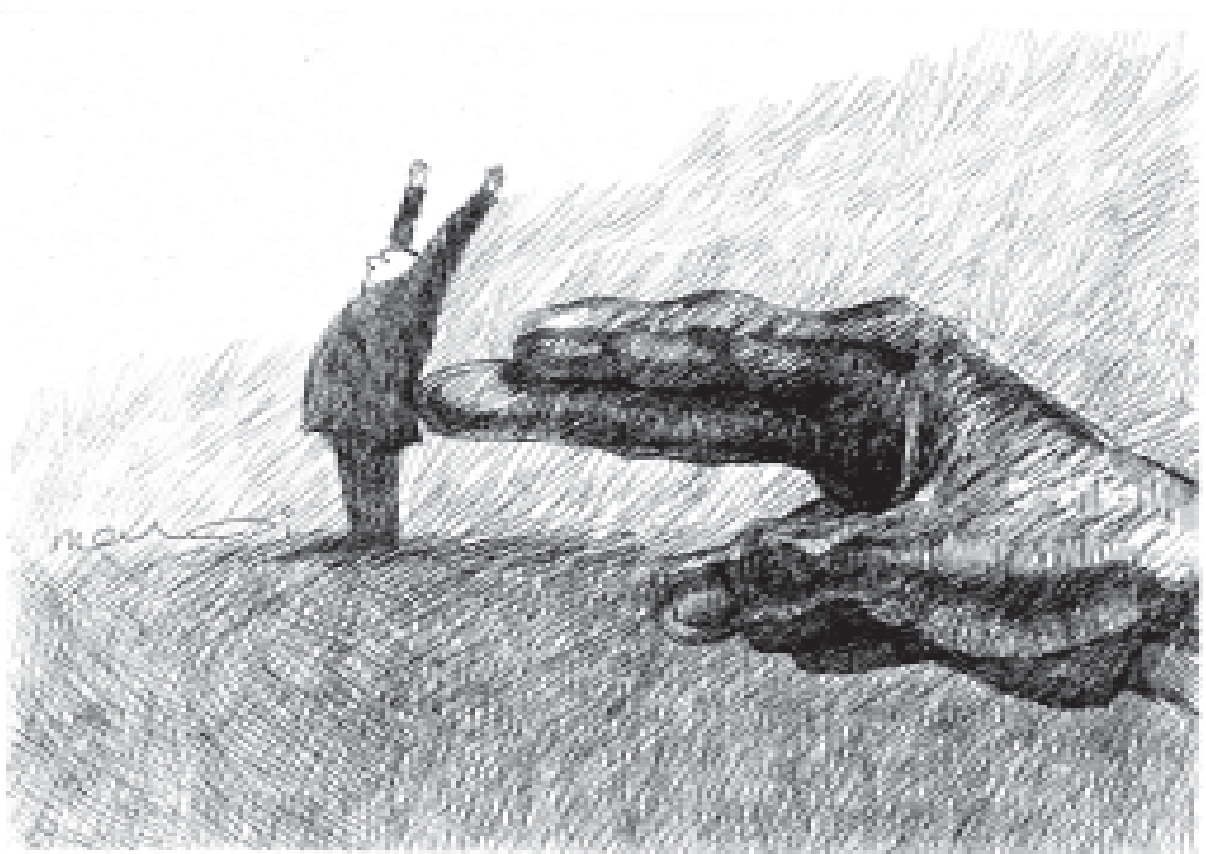
از محتوای چهار برنامه توسعه کشور می توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱- خصوصی سازی در برنامه اول عمدتاً با هدف کاهش بار مالی و مشکلات مدیریتی دولت مورد توجه قرار می گیرد. از این رو واگذاری مالکیت شرکت های دولتی به بخش های غیردولتی، پاسخ مناسبی تلقی می شود.

۲- در برنامه دوم، این نگاه دولتی، اندکی کم رنگ تر می شود و اهمیت و جایگاه بخش خصوصی در اقتصاد مورد توجه بیشتری قرار می گیرد و رویکرد مکانیکی به خصوصی سازی، تا حدی تعدیل می یابد.

۳- در برنامه سوم، شاهد نگاهی منسجم تر و جامع تر به خصوصی سازی هستیم. به طوری که تعامل بخش دولتی و بخش های غیردولتی بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. با این حال برنامه، عمدتاً بر اصلاح ساختار شرکت های دولتی متمرکز است.

۴- در برنامه چهارم، به نظر می رسد که با تکیه بر آرای طیف های بیشتری از کارشناسان و صاحب نظران، علاوه بر خصوصی سازی مفهوم واگذاری مدیریت و مالکیت شرکت های دولتی،



موفقیت برنامه‌های خصوصی‌سازی حاصل عملکرد چندین دسته نیرو به شرح زیر است:

- ۱- کارشناسان و پژوهشگران یا "تصمیم‌سازان"
- ۲- سیاستگذاران و قانونگذاران یا "تصمیم‌گیران"
- ۳- مدیران و کارکنان دولتی یا "مجریان"
- ۴- بخش خصوصی و مردم یا "مخاطبان"

شناخت وضعیت موجود و پیش‌بینی آینده و ارائه راه‌حل‌های اولیه توسط نیروهای دسته اول انجام می‌شود و برای تصمیم‌گیری در اختیار نیروهای دسته دوم قرار می‌گیرد. پس از نهایی و مدون شدن تصمیمات، به صورت برنامه به وزارت خانه‌ها ابلاغ می‌گردد. مدیران و کارکنان دولتی، مسئولان اجرا و مجریان برنامه‌ها هستند. بخش خصوصی و مردم نیز که ذی‌نفعان اصلی این برنامه‌ها هستند، قاعدتاً باید از طریق تشکل‌های خاص خود در تمامی این فرایندها مشارکت و بر تمامی مراحل نظارت فعال داشته باشند، اما به نظر می‌رسد در برنامه‌های پنج‌ساله تدوین و اجرا شده تاکنون، با درجاتی از نارسایی‌های زیر روبه‌رو بوده‌ایم:

**در دو برنامه سوم و چهارم، شاهد ترغیب ایجاد تشکل‌های مدنی مانند شوراهای محلی و انجمن‌های غیردولتی و توجه به نقش آنها در امور برنامه‌ریزی و اجرایی کشور هستیم**

بهبود فضای کسب و کار و توسعه بخش خصوصی نیز مورد نظر قرار می‌گیرد.

در دو برنامه سوم و چهارم، از اینها گذشته، شاهد ترغیب ایجاد تشکل‌های مدنی مانند شوراهای محلی و انجمن‌های غیردولتی و توجه به نقش آنها در امور برنامه‌ریزی و اجرایی کشور هستیم.

با وجود تلاش‌های سه برنامه اجرا شده اول، دوم و سوم توسعه (از ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳) در جهت واگذاری شرکت‌های دولتی و تمرکز بر کاهش بار مالی و مشکلات مدیریتی شرکت‌های دولتی، از حجم فعالیت‌های شرکت‌های دولتی در ابعاد مختلف مانند میزان بودجه، سرمایه‌گذاری، اعتبارات هزینه‌ای (دریافت کمک زیان)، میزان تسهیلات دریافتی، کاسته نشد. همچنین تعداد شرکت‌های دولتی نیز که در ابتدای برنامه اول (سال ۱۳۶۸)، حدود ۲۷۰ شرکت بود، در سال ۱۳۷۲ (پایان برنامه اول) به ۴۲۳ شرکت و در سال ۱۳۷۸، به ۵۶۰ شرکت افزایش یافت و تنها در سال ۱۳۸۳ (پایان برنامه سوم) به ۵۳۱ تنزل پیدا کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت که درجه

۱- شناخت ناکافی از شرایط گذشته و موقعیت کنونی و پیش‌بینی غیرواقع‌بینانه آینده و در نتیجه هدف‌گذاری‌ها و تعیین راهبردهای نامناسب.

۲- فقدان مشارکت نهادهای خصوصی و مدنی (البته در ابتدای طرح برنامه پنج‌ساله چهارم در سال ۱۳۸۲، باب این موضوع در محدوده‌های اندک گشوده شد، ولی بعدها متوقف گردید).

۳- فقدان اتفاق نظر کافی بر سر مبانی موضوع (برای نمونه حضور نحله‌های فکری به شدت دولت‌گرا، به شدت خصوصی‌گرا و طیف‌های بینابین در میان نیروهای یادشده).

۴- تداخل وظایف تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و اجرایی (برای نمونه دخالت ناروای تصمیم‌گیران در فرایندهای کارشناسی و تحقیقات و یا تحریف مبانی برنامه توسط مجریان).

۵- تأثیرپذیری از منافع گروهی (این امر می‌تواند به بروز پیش‌داوری در کارشناسی‌های اولیه و همچنین جهت‌گیری‌های خاص تدوین و تصویب و اجرای برنامه به سوی منافع گروه‌های خاصی بینجامد).

۶- نظارت‌ها و ارزیابی‌های ضعیف و ناکافی در فرایندها. بررسی روند تدوین و اجرای سه برنامه اول، دوم و سوم حاکی از کاهش نارسایی‌های برشمرده است، اما با وجود گذشت مدت قابل توجه از تدوین و ابلاغ سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران و برنامه پنج‌ساله چهارم، با تغییر و تحولاتی در جهت تحدید شدید نظام کارشناسی کشور و بیم جایگزینی شدید نظام تصمیم‌گیری به جای نظام تصمیم‌سازی

و کارشناسی و غفلت از نظرات تشکل‌های بخش خصوصی و مردم، شاهد سیر معکوسی هستیم. چنین پدیده‌ای گرچه در تاریخ دیرینه ایران، پدیده‌ای نادر نبوده است، ولی در جهان حاضر، بسی شگفت‌می‌نماید.

اصل ۴۴ قانون اساسی و ابلاغیه اخیر رهبری در این زمینه

اصل ۴/۱۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بعدها در شماره‌گذاری جدید قانون اساسی، اصل ۴۴ نامیده شد، حاصل مذاکرات فشرده و پرتنش در مجلس خبرگان

قانون اساسی در سال ۱۳۶۰ بوده است. این اصل با تأکید بر اینکه نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی

است، بخش خصوصی را شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری،

شرکت‌های بخش خصوصی و مردم، شاهد سیر معکوسی هستیم. چنین پدیده‌ای گرچه در تاریخ دیرینه ایران، پدیده‌ای نادر نبوده است، ولی در جهان حاضر، بسی شگفت‌می‌نماید.

اصل ۴۴ قانون اساسی و ابلاغیه اخیر رهبری در این زمینه

اصل ۴/۱۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بعدها در شماره‌گذاری جدید قانون اساسی، اصل ۴۴ نامیده شد، حاصل مذاکرات فشرده و پرتنش در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۶۰ بوده است.

صنعت و خدمات می‌داند که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. به عبارت دیگر بخش خصوصی می‌تواند فقط آن بخش از فعالیت‌های اقتصادی را که بخش‌های دولتی و تعاونی خالی گذاشته‌اند پر نماید.

با توجه به آن‌که این اصل همواره به‌عنوان یکی از موانع گسترش بخش خصوصی تلقی شده است، بازبینی در آن مورد توجه بوده است. بنابراین یکم اصل ۱۱۰ قانون اساسی که سیاست‌های کلی نظام پس از کارشناسی مجمع تشخیص مصلحت نظام برعهده رهبری می‌باشد، در سال ۱۳۷۶، این مجمع سیاست‌های کلی نظام را در زیرمجموعه امور اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری تصویب کرد و رهبری نیز سیاست کلی نظام در بخش‌های مختلف از جمله تبیین اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۷۷ را مورد تأیید و تأکید قرار دادند.

متعاقب آن، مجمع تشخیص مصلحت موضوع را در اولویت اول سیاست‌های کلی قرار دارد و مطالعات تفصیلی آن را آغاز کرد و در سال ۱۳۸۰ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی با عنوان "مشارکت بخش‌های تعاونی و خصوصی در اقتصاد و حدود فعالیت بخش دولتی" را تهیه و تدوین کرد و در تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۶ به رهبری تقدیم نمود. در سال ۱۳۸۱، رهبری نکاتی را در مورد آن ارائه کردند که به اصلاح آن و تصویب سیاست‌های

نهایی در سال ۱۳۸۳ به صورت پنج بند زیر انجامید:

الف - سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی و جلوگیری از بزرگ شدن بخش دولتی.

ب - سیاست‌های کلی بخش تعاون.

ج - سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق خصوصی‌سازی فعالیت‌ها در بنگاه‌های دولتی.

د - سیاست‌های کلی واگذاری بخش‌های غیردولتی به بخش خصوصی.

ه - سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت و پرهیز از انحصار.

رهبری در تاریخ ۱۳۸۴/۳/۱ بندهای الف، ب، دال و ه را ابلاغ کردند. ابلاغ بند (ج) موکول به تهیه گزارش‌ها و مستنداتی از سوی مجمع تشخیص مصلحت شد. در نهایت پس از ارسال گزارش‌ها و مستندات مورد نظر، رهبری در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۰ سیاست‌های بند ج اصل ۴۴ ابلاغ

تنها در سال ۱۳۸۳ (پایان برنامه سوم) به ۵۳۱ تنزل پیدا کرد

### شرکت‌های دولتی که در ابتدای برنامه اول (سال ۱۳۶۸)، حدود ۲۷۰ شرکت بود، در سال ۱۳۷۲ (پایان برنامه اول) به ۴۲۳ شرکت و در سال ۱۳۷۸، به ۵۶۰ شرکت افزایش یافت و تنها در سال ۱۳۸۳ (پایان برنامه سوم) به ۵۳۱ تنزل پیدا کرد

### اصل ۴/۱۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بعدها در شماره‌گذاری جدید قانون اساسی، اصل ۴۴ نامیده شد، حاصل مذاکرات فشرده و پرتنش در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۶۰ بوده است



کردند. (پیوست شماره ۳)

در پی ابلاغ یادشده، آقای احمدی نژاد، رئیس جمهوری، طبق نامه‌ای به رهبری، خواستار تخصیص بخشی از سهام شرکت‌های قابل واگذاری به محرومان شد.

رهبری در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۲ با اختصاص ۴۰ درصد از سهام صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرکت‌های تعاونی سرمایه‌گذاری استانی متشکل از تعاونی‌های شهرستانی در قالب سهام عدالت به صورت اقساطی به مردم موافقت کردند. این سهام تا زمان پرداخت کامل اقساط آن، غیر قابل معامله و برعهده شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی است. مدیران شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی نیز توسط دولت تعیین می‌شوند و در مجمع عمومی بنگاه‌های قابل واگذاری، دولت ۶۰٪ و مردم ۴۰٪ حق رای خواهند داشت. (پیوست شماره ۴)

در اولین مرحله واگذاری سهام عدالت در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۶، ۲۱ هزار و ۷۹۳ میلیارد و ۷۴۹ میلیون و ۸۷۶ هزار سهم به صورت قطعی به ۴ میلیون و ۶۰۸ هزار و ۴۸ نفر واگذار شد و ۳۰ میلیون مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری استانی، سهام استان خود را دریافت داشتند. اگرچه قرار بود به هر نفر مبلغ بیست میلیون ریال سهام واگذار شود، ولی فعلاً پنج میلیون ریال سهام واگذار شد.

طبق نظر مسئولان، مرحله دوم واگذاری تا پایان دی ماه ۱۳۸۵ خواهد بود و بین ۶ تا ۱۰ سال آینده همه سهام عدالت واگذار خواهد شد. با واگذاری سهام به سه دهک پایین جامعه، ۲۱ میلیون نفر سهامدار خواهند شد که با احتساب هر سهم، بیست میلیون ریال، حدود ۴۲ هزار میلیارد تومان سهم جابه‌جا خواهد شد. به اذعان رئیس سازمان خصوصی‌سازی، پس از واگذاری‌ها، این سازمان اختیار خاصی ندارد و برای تخلفات شرکت‌ها، قوانین موردی پیش‌بینی نشده است.

#### نکاتی در مورد پیامدهای احتمالی واگذاری سهام عدالت

پیش‌بینی می‌شود که طرح سهام عدالت بنابر ادله زیر در تحقق عدالت تعریف شده، موفقیت چندانی به دست نیاورد و از سوی دیگر موجبات کاهش بازدهی شرکت‌های دولتی را فراهم آورد:

۱- برآیند سود شرکت‌های دولتی در بهترین سال‌های عملکرد در پنج سال گذشته، حداکثر ۳٪ بوده است. چنانچه این نرخ سود پس از تغییر و تحولات مالکیتی و مدیریتی کاهش نیابد، به‌طور متوسط سالانه رقمی در حدود ۱۵ هزار تومان نصیب هر دارنده آن خواهد کرد که رقمی بسیار ناچیز است.

۲- به علت فقدان شفافیت لازم در اجرای طرح در اثر نبود یا ضعف نظام کنترل، نظارت، پیگیری و ارزیابی (به اذعان رئیس سازمان خصوصی‌سازی، مسئول کمیته مدیریت و نظام اداری و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس و برخی مقامات دیگر)، بیم

تبعیض و فساد در جابه‌جایی حجم عظیم سهام واگذاری به شدت وجود دارد. بدیهی است که هرگونه تبعیض و فساد مالی، موجب انحراف از اجرای عدالت در توزیع سهام خواهد شد.

۳- پدیده محتمل و قابل پیش‌بینی، عرضه فراوان سهام عدالت در بازار غیررسمی (و حتی بازار بورس) در اثر فقر و تنگدستی شدید دهک‌های پایین جامعه خواهد بود که به افت شدید قیمت آن می‌انجامد. در این صورت، احتمالاً شاهد شکل‌گیری قشر "سهام‌خوار" خواهیم بود.

این پدیده با توجه به حجم هنگفت نقدینگی آزادشده و افزایش مصرف ناگهانی اقشار پایین درآمد، موجبات افزایش تورم و کاهش قدرت خرید این اقشار و همچنین تشدید شکاف درآمدی خواهد شد.

۴- هزینه‌های مترتب بر تشکیل ستادهای شناسایی، تأسیس اداره شرکت‌های تعاونی استانی و واگذاری‌ها و دیگر فرایندهای اداری طرح سهام عدالت باید مورد توجه قرار گیرد. احتمالاً بخشی از این هزینه‌ها را شرکت‌های تعاونی استانی و شهرستانی باید متقبل شوند که از رقم سودآوری سهام خواهد کاست.

۵- با توجه به تفاوت سبدهای سهام توزیعی از نظر بازدهی متوسط آنها، احتمال تبعیض‌های خواسته یا ناخواسته در توزیع بین گروه‌های مشمول واگذاری وجود دارد.

۶- چون ۲۰٪ از سهام شرکت‌های دولتی مشمول واگذاری در اختیار دولت باقی می‌ماند و ۴۰٪ آن به صورت سهام عدالت و ۴۰٪ نیز به شرکت‌های غیردولتی واگذار خواهد شد، مدیرعامل و اعضای هیئت مدیره شرکت‌ها احتمالاً تغییر خواهند یافت. پیش‌بینی می‌شود ترکیب ناهمگون هیئت مدیره جدید و تغییر مدیرعامل و تحولات تبعی آنها، آثاری منفی بر عملکرد شرکت‌ها خواهد گذاشت که به صورت کاهش بازدهی و سودآوری آنها بروز خواهد کرد؛ وضعیتی که در جهت منافع سهامداران نخواهد بود.

\* واگذاری زمین به کشاورزان در دهه ۱۳۴۰ نیز، نوعی از خصوصی‌سازی به‌شمار می‌رفت.

#### پی‌نوشت‌ها:

##### پیوست شماره ۱

فصل دوم، سوم و چهارم قانون برنامه سوم توسعه

فصل دوم - ساماندهی شرکت‌های دولتی

ماده ۴ - به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی

و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آنها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکت‌ها، تصویب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب

آیین نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جابه‌جایی و انتقال و وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به آنها با رعایت موارد ذیل اقدام کند:

**الف** - شرکت‌های دولتی در قالب شرکت‌های مادر تخصصی سازماندهی شده و زیر نظر وزارتخانه ذیربط در چارچوب اساسنامه مربوط اداره می‌شود.

**ب** - تصدی و اداره امور شرکت‌های دولتی از امر سیاستگذاری وزارتخانه‌های ذیربط تفکیک می‌گردد و وظایف حاکمیتی از شرکت‌های دولتی منفک و به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی ذیربط محول می‌گردد.

**تبصره ۱** - تشکیل شرکت‌های دولتی صرفاً با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز است.

**تبصره ۲** - مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکت‌های دولتی به استثنای بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و مؤسسات دولتی موضوع این ماده مستلزم کسب مجوز از هیأت وزیران است.

**تبصره ۳** - دولت موظف است کلیه دفاتر و شعبات شرکت‌های دولتی مستقر در خارج از کشور را منحل نماید. موارد ضروری بنا به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی به تصویب شورای عالی اداری خواهد رسید.

**تبصره ۴** - برای تشخیص ضرورت باقی ماندن برخی شرکت‌های دولتی در بخش دولتی، این شرکت‌ها باید دارای فعالیت در یکی از دو مورد زیر باشند تا ضرورت ادامه فعالیت با سرمایه دولتی برای آنها ایجاب گردد:

۱- فعالیت‌هایی که بطور طبیعی در آنها انحصار وجود دارد.

۲- فعالیت‌هایی که بخش غیردولتی انگیزه‌ای برای وارد شدن به آن فعالیت‌ها ندارد.

ج - شرکت‌های دولتی که با تصویب هیأت وزیران مشمول واگذاری از طریق مزایده یا بورس به بخش غیردولتی می‌شود از تاریخ تصویب، مشمول مقررات عمومی حاکم بر شرکت‌های دولتی نخواهند بود و در چارچوب قانون تجارت اداره می‌شوند.

د - مأموریت کارکنان شرکت‌های دولتی و شرکت‌ها بند «ج» به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در قالب آیین نامه‌ای خواهد بود که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

ه - نقل و انتقال سهام در ارتباط با اجرای این ماده (ناشی از ادغام، انحلال و تجدید سازمان) از پرداخت مالیات معاف است.

و- انجام هرگونه فعالیت تجاری و غیر آن که در اساسنامه شرکت‌های دولتی پیش‌بینی نشده باشد ممنوع است.

ز- دولت موظف است نسبت به بازنگری مقررات روابط کار اقدام نموده و حداکثر ظرف شش ماه اقدامات قانونی لازم معمول نماید.

ح - آیین نامه‌های اجرایی این ماده به پیشنهاد مشترک سازمان برنامه و بودجه، سازمان امور اداری و استخدامی کشور و وزارت امور اقتصادی و دارایی به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ماده ۵** - افزایش قیمت کالاها و خدمات توسط دستگاه‌ها و شرکت‌های دولتی سالیانه بیش از ده درصد (۱۰٪) مجاز نیست و با ملحوظ داشتن افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها، قیمت‌گذاری کالا و خدمات شرکت‌های دولتی به استثنای آن دسته از اقلامی که در مورد آنها حکم قانونی خاص در این قانون و قوانین بودجه سنواتی وجود دارد، در چارچوب ضوابط اعلام شده از سوی هیأت وزیران خواهد بود و چنانچه دولت به هر دلیل فروش کالا یا خدمات هر یک از شرکت‌های دولتی را به قیمتی کمتر از قیمت تعیین شده به شرح فوق تکلیف کند، مابه‌التفاوت قیمت محاسبه شده و قیمت تکلیف شده از محل

اعتبارات و منابع دولت به شرکت ذینفع پرداخت می‌گردد.

**ماده ۶** - در کلیه مواردی که به موجب قوانین، اجازه تصویب اساسنامه سازمان‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت از جمله مؤسساتی که مشمول قانون به آنها مستلزم ذکر نام است و همچنین نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی به دولت داده شده است، اصلاح و تغییر اساسنامه با پیشنهاد دستگاه ذیربط و تأیید سازمان امور اداری و استخدامی کشور، با هیأت وزیران می‌باشد.

**ماده ۷** - نمایندگی سهام دولت در مجامع عمومی شرکت‌های دولتی با رعایت فراد بودن مجموع تعداد اعضای مجمع به عهده وزیر مسئول، وزیر امور اقتصادی و دارایی، رئیس سازمان برنامه و بودجه و دو یا چند وزیر دیگر که با تصویب هیأت وزیران تعیین می‌شوند یا نمایندگان آنان خواهد بود.

**ماده ۸** - مقررات (آیین نامه‌ها و دستورالعمل‌های) مغایر با تصمیمات هیأت وزیران در چارچوب اختیارات موضوع این فصل ملغی الاثر است.

**فصل سوم** - واگذاری سهام و مدیریت شرکت‌های دولتی

**ماده ۹** - به منظور ارتقاء کارایی و افزایش بهره‌وری منابع مادی و انسانی کشور و کارآمد کردن دولت در عرصه سیاستگذاری و توسعه توانمندی بخش‌های خصوصی و تعاونی، سهام شرکت‌های قابل واگذاری بخش دولتی در شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آنها در بخش دولتی غیر ضروری است، طبق مقررات این قانون با اولویت اینانگران در شرایط مساوی، به بخش‌های تعاونی و خصوصی فروخته خواهد شد.

**ماده ۱۰** - در واگذاری سهام موضوع این فصل رعایت موارد ذیل الزامی است:

الف - امر واگذاری در جهت تحقق اهداف برنامه باشد و خود هدف قرار نگیرد.

ب - در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد.

ج - موجب تهدید امنیت ملی و یا تزلزل ارزش‌های اسلامی و انقلابی نگردد.

د- به خدشه‌دار شدن حاکمیت نظام یا تضییع حق مردم و یا ایجاد انحصار نینجامد.

ه - به استفاده از مدیریت سالم منجر شده و اداره امور را بهبود بخشد.

و- حتی المقدور به توسعه مشارکت عمومی منجر شود.

**ماده ۱۱** - سهام متعلق به وزارتخانه‌ها، مؤسسه‌های دولتی، شرکت‌های دولتی موضوع ماده (۴) قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶/۶/۱ و اصلاحات بعدی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت و سایر شرکت‌هایی که بیش از پنجاه درصد

(۵۰٪) سرمایه و یا سهام آنها مفرداً و یا مشترکاً متعلق به وزارتخانه‌ها، مؤسسات دولتی شرکت‌های دولتی (به استثنای بانک‌ها و مؤسسات اعتباری و شرکت‌های بیمه) و همچنین سایر شرکت‌های دولتی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت که مشمول قوانین و مقررات عمومی به آنها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام است از جمله شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های تابعه و وابسته وزارت نفت و شرکت‌های تابعه آنها، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکت‌های تابعه و سازمان صنایع ملی ایران و شرکت‌های تابعه و مرکز تهیه و توزیع کالا، همچنین سهام متعلق به دستگاه‌های فوق‌الذکر در شرکت‌های غیردولتی و شرکت‌هایی که تابع قانون خاص می‌باشند، مشمول مقررات این فصل خواهد بود.

**تبصره ۱** - سهام متعلق به دستگاه‌های مذکور در این ماده که مالکیت آنها به صورت هبه، صلح غیرمعمول یا هرگونه عقد دیگری انجام شده نیز مشمول مقررات این فصل می‌شوند.

**تبصره ۲** - مشارکت و سرمایه‌گذاری بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و مؤسسات اعتباری در شرکت‌ها، از مشمول مقررات این فصل مستثنی است.

**ماده ۱۲** - به منظور هماهنگی، نظارت و کنترل فرآیند واگذاری و حسن اجرای مقررات این قانون «هیأت عالی واگذاری» به ریاست وزیر امور اقتصادی

و دارایی تشکیل می‌گردد. دبیرخانه هیأت در وزارت امور اقتصادی و دارایی مستقر خواهد شد.

**ماده ۱۳-** هیأت عالی واگذاری مرکب از هفت نفر به شرح زیر است:

الف - وزیر امور اقتصادی و دارایی (رئیس هیأت)، ب - رئیس سازمان برنامه و بودجه، ج - رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، د - وزیر وزارتخانه ذیربط، ه - وزیر دادگستری، و - نمایندگان کمیسیون‌های امور اقتصادی و دارایی و تعاون و برنامه و بودجه (هر کدام یک نفر) به عنوان ناظر با انتخاب مجلس.

**ماده ۱۴-** وظایف و اختیارات هیأت عالی واگذاری به شرح زیر است:

الف - تأیید فهرست اسامی شرکت‌های قابل فروش، انحلال و ادغام، پس از اعلام اسامی مزبور از سوی وزارتخانه ذیربط و با وزارت امور اقتصادی و دارایی و ارائه آن به هیأت وزیران جهت تصویب، متضمن برنامه زمان بندی مورد نظر و مشخص، حسب مورد و اعلام روش فروش با توجه به وضعیت بازار.

ب - تهیه برنامه سالانه فروش، انحلال یا ادغام شرکت‌ها در چارچوب مصوبات هیأت وزیران و تدوین و تبیین سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اجرایی لازم.

ج - نظارت بر فرآیند واگذاری و ارائه گزارش‌های نظارتی شش ماهه به رئیس جمهوری و مجلس شورای اسلامی، شامل تجزیه و تحلیل‌ها، بررسی نقاط قوت و ضعف و بازخوردهای فرآیند و راهکارهای پیش برنده.

د - سازماندهی فعالیت‌های فرهنگی - تبلیغاتی برای امر واگذاری.

ه - پیشنهاد آیین‌نامه برقراری نظام اقساطی فروش سهام در موارد ضروری به هیأت وزیران.

و - اعمال شیوه‌های قیمت‌گذاری سهام، تخفیف‌ها و چگونگی پرداخت قیمت توسط خریداران در چارچوب آیین‌نامه مصوب هیأت وزیران.

ز - تصویب دستورالعمل‌های مربوط به اولویت‌های فروش سهام شرکت‌های قابل واگذاری، حسب پیشنهاد دبیرخانه.

ح - تصویب دستورالعمل مربوط به نحوه تنظیم قراردادهای فروش سهام و قرارداد واگذاری.

ط - تصویب ضوابط مربوط به اخذ مبلغ و یا کالای موضوع ماده (۱۸) این قانون، بنا به پیشنهاد دبیرخانه.

ی - تصویب ضوابط، ظرفیت و اعتبار، تعهد و تضمین، به منظور تسهیل امر انتخاب خریداران سهام، حسب پیشنهاد دبیرخانه.

**ماده ۱۵-** دولت موظف است با تغییر اساسنامه سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی نسبت به تشکیل یک سازمان خصوصی سازی اقدام نماید. سهام آن دسته از شرکت‌هایی که توسط هیأت عالی واگذاری تعیین تکلیف شده و روش فروش و برنامه زمانبندی واگذاری آنها مشخص شده است از طرف شرکت‌های مادر تخصصی به منظور طی مراحل واگذاری به این سازمان وکالتاً ارائه خواهد شد.

آیین‌نامه اجرایی این ماده و تغییرات اساسنامه سازمان مذکور ظرف حداکثر سه ماه از تاریخ تصویب این قانون با پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان برنامه و بودجه به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ماده ۱۶-** رعایت اولویت‌های زیر در شیوه فروش سهام شرکت‌ها موضوع این قانون الزامی است:

الف - فروش سهام شرکت‌های کوچک به کارآفرینان و اشخاصی که از مدیریت توانمند برخوردارند.

ب - فروش سهام شرکت‌های متوسط حسب مورد، به گروه‌ها، تعاونی‌ها و تشکلهای تخصصی - تجاری.

ج - فروش سهام شرکت‌های بزرگ با حفظ سهام کنترل‌کننده مدیریت، به عموم مردم.

**تبصره -** اعطای سهام ترجیحی با اولویت به کارگران و کارکنان همان واحد مدنظر قرار می‌گیرد. ایثارگران و سایر کارگران و کارکنان دولت در شرایط مساوی از اولویت برخوردارند.

آیین‌نامه اجرایی این ماده به پیشنهاد هیأت عالی واگذاری به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ماده ۱۷-** دستورالعمل نحوه تنظیم قرارداد فروش سهام، واگذاری مدیریت و اجاره و چگونگی فسخ قراردادها به تصویب «هیأت عالی واگذاری» می‌رسد. هیأت مزبور باید در دستورالعمل مذکور نکات زیر را مورد توجه قرار دهد:

الف - تعیین میزان تعهدات خریدار در مورد اشتغال، برنامه تولید، تعهد سرمایه‌گذاری جدید، اقدامات خاص به منظور حفظ محیط زیست اجتناب از برخی اقدامات محدودکننده تجاری و نظارت آن.

ب - نحوه اعمال تخفیف‌های متقابل در قیمت سهام از طرف دولت در قبال تعهدات خریداران با توجه به آیین‌نامه موضوع بند "و" ماده (۱۴) این قانون.

ج - محاسبه تأثیر تعهدات مالیاتی در قیمت فروش سهام.

د - تعیین شرایط فسخ قرارداد در متن قرارداد، برای طرفین.

ه - محاسبه تأثیر ضوابط، ظرفیت و اعتبار و تعهد و تضمین در امر انتخاب خریداران.

**ماده ۱۸-** دولت می‌تواند با رعایت اصول چهل و سوم (۴۳) و چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی، شرکت‌های صنعتی یا کشاورزی یا خدماتی و امثال آنها و اموالی راکه به صورت اموال عمومی در اختیار دارد، در قبال دریافت وجه نقد و یا کالا با حفظ سایر حقوق مالکیت و با رعایت موارد زیر به صورت اجاره از طریق مزایده در اختیار شرکت‌های تعاونی و یا بخش خصوصی قرار دهد:

الف - طبق قرارداد بابت استهلاک یا بازسازی یا نگهداری یا توسعه شرکت‌های موصوف سالانه مبلغی نقد و یا کالا دریافت کند.

ب - به هنگام واگذاری شرکت‌های فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، مقرراتی را به عنوان شرایط الزامی، مقرر دارد و طرف قرارداد را به رعایت سیاست‌های دولت در قیمت‌گذاری و برنامه‌ریزی تولید و توزیع و تأمین منافع عمومی ملزم کند.

ج - واگذاری مدیریت شرکت‌های دولتی به بخش‌های غیر دولتی به شرطی مجاز است که شخص حقیقی یا حقوقی که مدیریت را به عهده گرفته است، انجام کار را خود در طول مدت قرارداد عهده‌دار بوده و به شرکت‌ها و اشخاص دیگری منتقل ننماید. متخلفین به سلب امتیاز واگذاری و محکومیت تصرف در اموال عمومی مجازات می‌شوند.

د - در واگذاری شرکت‌های فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، چنانچه کارکنان واجد شرایط شرکت‌های مذکور مبادرت به تشکیل شرکت تعاونی نمایند، تعاونی کارکنان شرکت ذیربط در اولویت خواهد بود.

**تبصره -** نحوه تعیین مبلغ نقد یا کالای موضوع این ماده طبق ضوابطی خواهد بود که توسط «هیأت عالی واگذاری» تصویب و ابلاغ خواهد شد.

**ماده ۱۹-** درآمدهای ناشی از فروش سهام شرکت‌ها، فروش دارایی‌ها، اجاره شرکت‌ها و کلیه قراردادهای موضوع این فصل در دوره مالی مورد نظر پس از واریز به خزانه به صورت زیر هزینه می‌شود:

الف - پنجاه درصد (۵۰٪) با اولویت پرداخت بدهی شرکت قابل فروش به منظور اصلاح ساختار شرکت‌های در حال فروش و بهسازی و آماده‌سازی شرکت‌ها

برای فروش و توسعه صنعتی به حساب شرکت‌های مادر ذیربط.

ب - چهل و هشت درصد (۴۸٪) برای تقویت خزانه کشور.

ج - دو درصد (۲٪) جهت هزینه‌های بسیج.

**ماده ۲۰-** رسیدگی، اظهار نظر و اتخاذ تصمیم در مورد شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از هر یک تصمیم‌ها در امر واگذاری در صلاحیت هیأت داور است و این موضوع در قراردادهای تنظیمی واگذاری سهام قید می‌شود و به امضای طرفین قرارداد می‌رسد.

**ماده ۲۱-** هیأت داور موضوع ماده (۲۰) این قانون مرکب از هفت نفر بشرح زیر است:

۱- پنج نفر از متخصصان امور اقتصادی، مالی، بازرگانی، فنی و حقوقی، به پیشنهاد مشترک وزیر امور اقتصادی و دارایی، وزیر دادگستری و رئیس سازمان برنامه و بودجه و تصویب هیأت وزیران برای مدت شش سال.

۲- رئیس اتاق تعاون.

۳- رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن جمهوری اسلامی ایران.

این هیأت در مورد شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری، رسیدگی و تصمیم‌گیری خواهد کرد. نحوه تشکیل جلسات هیأت و چگونگی اتخاذ تصمیم آن بر اساس آیین‌نامه‌ای است که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ماده ۲۲-** جلسات هیأت داور با حضور حداقل پنج نفر از اعضاء رسمیت خواهد یافت و تصمیم‌های آن با رأی اکثریت اعضای حاضر در جلسه دارای اعتبار قانونی است (نظر اقلیت نیز باید در صورت مجلس قید و به امضاء برسد).

**ماده ۲۳-** رأی هیأت داور پس از ده روز از تاریخ ابلاغ به طرفین، قطعی و لازم‌الاجراست و چنانچه طی مدت مذکور و پس از انقضاء مدت مذکور صرفاً در صورت وجود عذر موجه برای تأیید یکی از طرفین نسبت به رأی صادره اعتراض داشته باشد باید اعتراض خود را کتبه به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تقدیم نماید. شعبه خاصی که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین خواهد شد خارج از نوبت به اعتراض رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌نماید. رأی صادره قطعی و لازم‌الاجراست.

**ماده ۲۴-** دولت مکلف است مسئولیت مدنی، محکومیت جزایی مالی و قابل خرید، محکومیت به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و هر محکومیت قابل خرید دیگر مسئولان و مجریان امر واگذاری را در قبال خطای غیر عمدی آنان به مناسبت واگذاری، چه به عنوان مسئولیت جمعی و چه به عنوان مسئولیت انفرادی، به هزینه خود به گونه‌ای بیمه کند که بیمه‌گر کلیه هزینه‌ها و مخارجی را که هر یک از مسئولان و مجریان امر واگذاری، تحت هر یک از عناوین موصوف فوق ملزم به پرداخت آن می‌شوند، پردازد.

**ماده ۲۵-** پرداخت هرگونه غرامت، خسارت و نظایر آن که مربوط به دوران پیش از فروش سهام شرکت‌های ملی یا صادره شده به بخش خصوصی یا تعاونی است، از تاریخ فروش سهام بر عهده شرکت مادر خواهد بود.

**تبصره -** تأدیه سایر بدهی‌های شرکت مورد واگذاری، به عهده خود شرکت است.

**ماده ۲۶-** سهامی که در اجرای این قانون فروخته می‌شود و یا بین دستگاه‌های اجرائی نقل و انتقال می‌یابد از شمول مالیات نقل و انتقال معاف است. همچنین پرداخت مالیات عملکرد شرکت‌های فروخته شده که صددرصد (۱۰۰٪) سهام آنها متعلق به دولت (اعم از وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی) و شرکت‌های دولتی است تا پایان سال مالی قبل از فروش، اعم از قطعی شده یا قطعی نشده به عهده دولت یا دستگاه اجرائی واگذارنده حسب مورد است.

**ماده ۲۷-** آن دسته از کارکنان شرکت‌های دولتی که از نظر مقررات بازنشستگی

تابع صندوق‌های خاص بازنشستگی وابسته به وزارتخانه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی هستند و ارتباط استخدامی آنها با دستگاه اجرائی ذیربط، در اجرای سیاست‌های فروش سهام، قطع می‌گردد، می‌توانند در صورت ادامه اشتغال در واحدهای فروخته شده به بخش خصوصی یا تعاونی و رعایت ضوابط پرداخت حق بیمه مقرر به تفکیک سهم بیمه شده و کارفرما، همچنان تابع مقررات صندوق بازنشستگی مربوط باشند.

**تبصره -** کلیه قوانین و مقررات مربوط به کسر حق بیمه و اختیارات سازمان تأمین اجتماعی در امر دریافت حق بیمه و اخذ جرایم ناشی از دیرکرد پرداخت حق بیمه، از جمله مواد (۴۹) و (۵۰) قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ نسبت به افراد و صندوق‌های فوق نافذ خواهد بود.

**فصل چهارم - تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت‌های اقتصادی**

**ماده ۲۸-** به دولت اجازه داده می‌شود به منظور تحقق اصل چهل و سوم (۴۳) قانون اساسی با توجه به ضوابط و قلمروهای تعیین شده در ماده (۱۲۴) این قانون، تمهیدات لازم به منظور عرضه خدمات پستی و مخابراتی توسط بخش غیر دولتی داخلی را با حفظ امور حاکمیت پست و مخابرات و پس از اطمینان از عدم ایجاد انحصار در بخش غیر دولتی و استمرار ارائه خدمات فراهم آورد.

**ماده ۲۹-** به دولت اجازه داده می‌شود براساس آیین‌نامه‌ای که توسط وزارت کشاورزی تهیه و به تصویب هیأت وزیران می‌رسد تمهیدات لازم برای خرید برگ سبز چای و تبدیل آن به چای خشک و بسته‌بندی و توزیع آن توسط اشخاص حقیقی و حقوقی بخش تعاونی و خصوصی را فراهم کند.

**ماده ۳۰-** به دولت اجازه داده می‌شود براساس پیشنهاد وزارت راه و ترابری آیین‌نامه اجرایی اشتغال اشخاص حقیقی و حقوقی بخش تعاونی و خصوصی داخلی در زمینه امور حمل و نقل بار و مسافر توسط راه‌آهن و امور مربوط از قبیل ایجاد، تجهیز، توسعه، نگهداری خطوط و تأسیسات راه‌آهن و بهره‌برداری از آنان، مطالعات و تحقیقات و آموزش نیروی انسانی را با رعایت مفاد ماده (۱۲۸) این قانون تصویب و اجرا کند.

**ماده ۳۱-** وزارت صنایع مکلف است طی مدت شش ماه لایح و مقررات مورد نیاز در زمینه تولید، توزیع، واردات و صادرات دخانیات را با توجه به منافع دولت تهیه کرده و به مراجع ذیصلاح ارائه کند. انحصار دخانیات پس از تصویب لایح و مقررات مذکور، ملغی می‌گردد.

**ماده ۳۲-** به دولت اجازه داده می‌شود که بدون الزام به رعایت قانون نحوه توزیع قند و شکر تولیدی کارخانه‌های کشور مصوب ۱۳۵۳ و اصلاحیه آن، براساس آیین‌نامه‌ای که به پیشنهاد وزارتخانه‌های صنایع، بازرگانی و کشاورزی تصویب می‌کند، مقررات مربوط به استانداردهای تولیدی - قیمت‌گذاری، فروش، توزیع و صادرات و واردات قند و شکر را تعیین کند.

**ماده ۳۳-** سیاستگذاری و برنامه ریزی در امور مربوط به اکتشاف، استخراج و تولید نفت خام و پالایش مواد نفتی و فرآورده‌های اصلی و فرعی آن، در انحصار دولت است و دولت می‌تواند در چارچوب این قانون و نیز آیین‌نامه‌ای که طی مدت شش ماه توسط وزارت نفت تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید، انجام فعالیت‌های مربوط به عملیات پالایش، پخش و حمل و نقل مواد نفتی و فرآورده‌های اصلی و فرعی آن را به نحوی که موجب انحصار در بخش غیردولتی و سلب اختیار دولت در امور حاکمیتی نشود و استمرار ارائه خدمات تضمین گردد به اشخاص حقیقی و حقوقی داخلی واگذار نماید.

**ماده ۳۴-** انجام بیمه‌های دستگاه‌های اجرائی به صورت انحصاری با شرکت سهامی بیمه ایران، موضوع ماده (۳۰) قانون بیمه مرکزی ایران و بیمه‌گری مصوب ۱۳۵۰، موقوف الاجراء می‌شود نسبت به عقد قرارداد بیمه با شرکت‌های

بیمه داخلی اقدام کنند.

ضوابط اجرایی این ماده به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ماده ۳۵** - دولت مکلف است انحصاراتی را که به موجب دستورالعمل‌ها و مقررات مصوب خود و یا اعطای امتیاز تخصیص منابع ایجاد شده اند طی مدت یک سال لغو کند.

در ارجاع کار و انجام معامله توسط بخش دولتی و عمومی، نباید بین دستگاه‌ها و شرکت‌های دولتی و عمومی با بخش تعاونی و خصوصی تبعیض قائل شد.

همچنین دولت مکلف است ظرف یک سال پس از تصویب برنامه سوم، اقدامات قانونی برای لغو انحصار و جلوگیری از فعالیت‌های انحصارگرا معمول نماید.

□

## پیوست شماره ۲

ماده ۶، ۷، ۸ و ۹ برنامه چهارم توسعه

**ماده ۶** - در چارچوب سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از جمله موارد مشمول صدر اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به منظور تداوم برنامه خصوصی سازی و توانمندسازی بخش غیردولتی در توسعه کشور به دولت اجازه داده می‌شود:

**الف** - از همه روش‌های امکان‌پذیر، اعم از مقررات‌زدایی، واگذاری مدیریت (نظیر اجاره، بیمه‌انکاری عمومی و بیمه مدیریت) و مالکیت (نظیر اجاره به شرط تملیک فروش تمام یا بخشی از سهام و واگذاری اموال)، تجزیه به منظور واگذاری، انحلال و ادغام شرکت‌ها استفاده شود.

**ماده ۷** - به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آنها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکت‌ها، تصویب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آیین‌نامه‌های استخدامی و بیمه با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جابه‌جایی و انتقال وظایف نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به آنها با رعایت موارد ذیل اقدام کند:

**الف** - کلیه امور مربوط به سیاست‌گذاری و اعمال وظایف حاکمیت دولت تا پایان سال دوم برنامه از شرکت‌های دولتی منفک و به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی تخصصی ذیربط محول می‌گردد.

**ب** - شرکت‌های دولتی صرفاً در قالب شرکت‌های مادر تخصصی و شرکت‌های عملیاتی (نسل دوم) سازماندهی شده و زیر نظر مجمع عمومی در چارچوب اساسنامه شرکت اداره خواهند شد. این‌گونه شرکت‌ها از نظر سیاست‌ها و برنامه‌های بخشی تابع ضوابط و مقررات وزارتخانه‌های تخصصی مربوط خواهند بود.

**تبصره ۱** - تشکیل شرکت‌های دولتی صرفاً با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز است و تبدیل شرکت‌هایی که سهام شرکت‌های دولتی در آنها کمتر از پنجاه درصد (۵۰٪) است به شرکت دولتی ممنوع است.

**تبصره ۲** - مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکت‌های دولتی به استثنای بانک‌ها، مؤسسات اعتباری و شرکت‌های بیمه در سایر شرکت‌های موضوع این ماده مستلزم کسب مجوز از هیأت وزیران است.

**تبصره ۳** - شرکت‌هایی که سهم دولت و شرکت‌های دولتی در آنها کمتر از پنجاه درصد (۵۰٪) است غیردولتی بوده و مشمول قوانین و مقررات حاکم بر شرکت‌های دولتی نمی‌باشند.

**تبصره ۴** - دولت مکلف است حداکثر ظرف مدت دوسال پس از شروع اجرای برنامه چهارم توسعه، بنا به پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، شرکت‌هایی که ماهیت حاکمیتی دارند به شکل سازمانی مناسب تغییر وضعیت داده و به دستگاه اجرایی مرتبط منتقل نماید.

**تبصره ۵** - شرکت‌های دولتی که تا ابتدای سال ۱۳۸۳ بنا به تشخیص سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و وزارت امور اقتصادی و دارایی را کدو غیرفعال بوده‌اند، اجازه شروع فعالیت ندارند و منحل اعلام می‌شود.

**تبصره ۶** - دولت موظف است تا پایان سال اول برنامه کلیه دفاتر و شعب شرکت‌های دولتی مستقر در خارج از کشور را منحل نماید. موارد ضروری بنا به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به تصویب شورایی عالی اداری خواهد رسید.

**ج** - شرکت‌های دولتی که با تصویب هیأت وزیران مشمول واگذاری به بخش غیردولتی می‌شوند صرفاً طی مدت تعیین شده، در هیأت واگذاری برای واگذاری مشمول مقررات حاکم بر شرکت‌های دولتی نخواهند بود و در چارچوب قانون تجارت اداره می‌شوند.

د. ادامه فعالیت شرکت‌های دولتی تنها در شرایط زیر ممکن است:

۱ - فعالیت آنها انحصاری باشد.  
۲ - بخش غیردولتی انگیزه‌ای برای فعالیت در آن زمینه را نداشته باشد.  
ه - تبدیل وضعیت کارکنان شرکت‌های موضوع تبصره (۴) بند «ب» این ماده با رعایت حقوق مکسب به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در قالب آیین‌نامه‌های خواهد بود که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

و. نقل و انتقال سهام در ارتباط با اجرای این ماده (ناشی از ادغام، انحلال و تجدید سازمان) از پرداخت مالیات معاف است.

ز. حق مالکیت دولت در شرکت‌های مادر تخصصی (به استثناء شرکت‌هایی که ریاست مجمع آنها با رئیس جمهور است) از طریق وزارت امور اقتصادی و دارایی یا سازمان مالکیت شرکت‌های دولتی که به استناد این قانون زیر نظر رئیس جمهور تشکیل خواهد شد (به تشخیص دولت) اعمال شود، دولت مکلف است نسبت به اصلاح اساسنامه این گروه شرکت‌ها به نحو مقتضی اقدام قانونی نماید. بار مالی احتمالی تشکیل سازمان مذکور از ردیف‌های متمرکز در اختیار رئیس جمهور تأمین می‌گردد. کلیه شرکت‌هایی که مشمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام بوده و یا دارای قانون خاص هستند مشمول این بند می‌باشند.

**تبصره** - اساسنامه این سازمان با پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ح** - شرکت‌های مادر تخصصی نیز با رعایت اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قابل واگذاری هستند و مشارکت بخش‌های خصوصی و تعاونی در آنها مجاز است. نحوه و روش مشارکت بخش‌های خصوصی و تعاونی در شرکت‌های مادر تخصصی بنا به پیشنهاد مجمع عمومی شرکت ذیربط و تأیید هیأت عالی واگذاری به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

**ط** - دولت مکلف است حداکثر تا سال سوم برنامه، نسبت به اصلاح ساختار و سودآوری شرکت‌های دولتی که به استناد صورت‌های مالی سال اول برنامه زیان‌ده هستند اقدام و در غیر این صورت آنها را منحل کند.

ی - در کلیه مواردی که به موجب قوانین، اجازه تصویب اساسنامه سازمان‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات دولتی و وابسته به دولت از جمله دستگاه‌های موضوع ماده (۱۶۰) این قانون و همچنین نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی به دولت داده شده است، اصلاح و تغییر اساسنامه یا پیشنهاد دستگاه ذیربط و تأیید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور با هیأت وزیران می‌باشد.

تبصره - هیأت دولت موظف است تا پایان سال دوم برنامه اساسنامه کلیه بانک‌ها و شرکت‌های دولتی را بر اساس پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به نحوی اصلاح نماید که اختیارات و چگونگی انتخاب اعضای هیأت مدیره و مدیرعامل و بازرسان با رعایت مواد (۱۰۷)، (۱۰۸)، (۱۱۶)، (۱۱۸)، (۱۱۹)، (۱۲۴) و (۱۲۵) قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷/۱۲/۲۴ همسان گردد.

ک - مفاد ماده (۶۲) قانون برنامه سوم توسعه در مورد کلیه شرکت‌های دولتی از جمله شرکت‌هایی که صد درصد (۱۰۰٪) سهام آنها متعلق به دولت است و شرکت‌های تابعه و وابسته به آنها و شرکت‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر یا تصریح نام است نافذ بوده و در صورتی که تجدید ارزیابی دارایی‌های آنها مطابق ماده مزبور انجام شده باشد از زمان تجدید ارزیابی قابل اعمال در حساب‌های مربوط می‌باشد و شرکت‌هایی که تجدید ارزیابی آنها در دوران برنامه سوم توسعه میسر نشده باشد، مجازند تا آخر سال دوم برنامه چهارم توسعه برای یکبار طبق مفاد ماده فوق‌الذکر نسبت به تجدید ارزیابی دارایی‌های ثابت خود اقدام نمایند.

ل - مقررات (آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های) مغایر با تصمیمات هیأت وزیران در چارچوب اختیارات موضوع این ماده ملغی الاثر است.

م - دولت موظف است منابع لازم جهت اجرای بخش انرژی‌های نو موضوع ماده (۶۲) قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب ۱۳۸۰/۱۱/۲۷ را از محل بند «الف» ماده (۳) برنامه تأمین نماید.

ن - به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری مالکیت املاک، تأسیسات، ماشین‌آلات و هرگونه مالکیت مربوط به تأسیسات آب و فاضلاب را که در اختیار و تصرف شرکت‌های آب و فاضلابی است که قبل یا بعد از تشکیل شرکت‌های مذکور ایجاد و در اختیار و تصرف آنها قرار گرفته یا خواهد گرفت به شرکت‌ها اقدام نماید.

در این خصوص شرکت‌های آب و فاضلاب به‌عنوان دستگاه بهره‌بردار تلقی گردیده و مواد (۳۲) و (۳۳) قانون برنامه و بودجه مصوب ۱۳۵۱/۱۲/۱۰ در مورد آنها قابل اجراست.

س - کلیه دستگاه‌های اجرائی موضوع ماده (۱۶۰) این قانون مشمول مفاد این ماده می‌باشند.

ماده ۸ - وجوه حاصل از فروش سهام شرکتهای دولتی در حساب خاصی نزد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران به نام خزانه‌داری کل کشور، متمرکز و به شرح زیر اختصاص و به حساب‌های مربوط منتقل می‌گردد:

الف - معادل بیست درصد (۲۰٪) به عنوان علی‌الحساب مالیات بر عملکرد شرکت مادر تخصصی ذیربط یا شرکت‌های تحت پوشش آن (حساب درآمد عمومی کشور).

ب - معادل ده درصد (۱۰٪) به عنوان علی‌الحساب سود سهم دولت در شرکت مادر تخصصی ذیربط (حساب درآمد عمومی کشور).

ج - معادل هفتاد درصد (۷۰٪) به حساب شرکت مادر تخصصی ذیربط برای موارد ذیل:

۱- پرداخت دیون شرکت مادر تخصصی به دولت (وزارتخانه‌ها، مؤسسات

دولتی و خزانه‌داری کل کشور).

۲- آمادسازی، بهسازی و اصلاح ساختار شرکت‌های دولتی برای واگذاری.

۳- کمک به تأمین هزینه‌های تعدیل نیروی انسانی و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای (مهارتی) کارکنان شرکت‌های قابل واگذاری.

۴- کمک به توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی در فعالیت‌های اقتصادی در قالب بودجه سنواتی.

۵- تکمیل طرح‌های نیمه تمام و سرمایه‌گذاری در چارچوب بودجه مصوب.

تبصره ۱- تمام وجوه حاصل از فروش در مورد سهام متعلق به دولت (به نام وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی) بایستی به حساب درآمد عمومی کشور واریز گردد.

تبصره ۲- تفاوت قیمت دفتری سهام و بهای فروش آنها در سال فروش سهام به حساب سود و زیان همان سال شرکت مادر تخصصی ذیربط (یا شرکت‌های تحت پوشش آن) منظور می‌گردد.

ماده ۹- مواد (۱۰)، (۱۲) الی (۱۸) و (۲۰) الی (۲۷) «قانون برنامه سوم توسعه

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ و اصلاحیه‌های آن» برای دوره برنامه چهارم (۱۳۸۸-۱۳۸۴) تنفیذ می‌گردد.



### پیوست شماره ۳

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی روز یکشنبه سیاست‌های کلی بند "ج" اصل چهارم و چهار قانون اساسی را درباره توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی، به روسای سه قوه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ کردند.

این سیاست‌های راهبردی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی و مورد تصویب قرار گرفته بود، واگذاری هشتاد درصد از سهام کارخانه‌ها و بنگاه‌های بزرگ دولتی مشمول اصل چهارم و چهار را در بر می‌گیرد و زمینه تحقق اهدافی بسیار مهم از جمله سرعت یافتن روند رونق اقتصادی و توسعه کشور، اجرای عدالت اجتماعی، فقرزدایی و دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله را فراهم می‌کند.

بندهای الف و ب از سیاست‌های کلی اصل چهارم و چهار قانون اساسی طی پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام به مقام معظم رهبری تقدیم و در تاریخ ۸۴/۳/۱ توسط معظم‌له ابلاغ شده بود. اینک ابلاغیه مقام رهبری درباره بند "ج" سیاست‌های کلی اصل چهارم و چهار قانون اساسی به شرح زیر است:

### بسم الله الرحمن الرحيم

بندج سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به ضرورت شتاب گرفتن رشد و توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر اجرای

عدالت اجتماعی و فقرزدایی در چارچوب چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور

\*تغییر نقش دولت از مالکیت و مدیریت مستقیم بنگاه به سیاست‌گذاری و هدایت و نظارت

\*توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد و حمایت از آن جهت رقابت کالاها در بازارهای بین‌المللی

\*آماده‌سازی بنگاه‌های داخلی جهت مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت

جهانی در یک فرآیند تدریجی و هدفمند

\*توسعه سرمایه انسانی دانش و پایه و متخصص

\*توسعه و ارتقای استانداردهای ملی و انطباق نظام‌های ارزیابی کیفیت با

رهبر معظم انقلاب با اختصاص درصدی از سهام صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی موافقت کردند. (۱۳۸۵/۵/۱۲)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی با درخواست رئیس جمهوری برای اختصاص درصدی از سهام در اصل ۴۴ قانون اساسی به شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی، متشکل از تعاونی‌های شهرستانی و نیز دو دهک پایین درآمدی جامعه، موافقت کردند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین بر ضرورت تشکیل ستادی قوی برای اجرای کامل سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و فراهم شدن سریع زمینه رونق و تحرک اقتصادی کشور تأکید کردند. متن پاسخ رهبر معظم انقلاب اسلامی به درخواست محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

با درخواست جنابعالی جهت اختصاص درصدی از سهام صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرح ذیل موافقت می‌گردد:

۱- با فروش اقساطی تا ۵۰٪ از سهام قابل واگذاری ابلاغی در بند (ج) سیاست‌های کلی اصل ۴۴ در قالب شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی متشکل از تعاونی‌های شهرستانی موافقت می‌گردد.

۲- قیمت سهام در بورس تعیین می‌گردد.

۳- در مورد دو دهک پایین درآمدی ۵۰٪ تخفیف در قیمت سهام واگذاری با دوره تقسیم ده ساله مجاز است.

۴- شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی با کمک دولت در بورس پذیرفته شده و جهت افزایش بازدهی سرمایه خود بر اساس قانون تجارت فعالیت نمایند.

۵- به نسبت اعضای شرکت‌های تعاونی هر استان، سهام مشمول واگذاری در اختیار شرکت سرمایه‌گذاری استان قرار گیرد.

۶- خرید و فروش سهام شرکت‌های سرمایه‌گذاری استان در بورس به میزانی که اقساط آن پرداخت و یا مورد تخفیف واقع شده، مجاز است.

۷- شناسایی افراد واقع در دو دهک پایین درآمدی با ساز و کارهای علمی و دقیق انجام گرفته و روستاییان مورد توجه ویژه قرار گیرند.

۸- اجرای طرح، نباید موجبات افزایش یا تداوم تصدیری‌های دولت در شرکت‌های مشمول واگذاری گردد.

شایسته‌ی ذکر است که با توجه به گذشت مدت قابل توجهی از ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ هنوز اقدامات اجرایی و فراخوان ملی جهت توسعه‌ی سرمایه‌گذاری و کارآفرینی صورت نگرفته است؛ لذا مقرر نمایم ستادی قوی مسؤلیت کامل اجرای اصل ۴۴ را برعهده گرفته و بدون فوت وقت، زمینه رونق و تحرک اقتصادی را با به‌کارگیری همه‌نیروها و سرمایه‌های ملی فراهم نماید. اطلاع‌رسانی همه‌جانبه و فراگیر جهت دوری از ویژه‌خواری گروه‌های خاص، تشویق عموم به سرمایه‌گذاری و بهبود فضای کسب و کار کشور مورد تأکید است.

توفیق جنابعالی را در خدمت به ملت بزرگ ایران و اجرای عدالت از خداوند متعال خواستارم.

سید علی خامنه‌ای

\* جهت‌گیری خصوصی‌سازی در راستای افزایش کارایی و رقابت‌پذیری و گسترش مالکیت عمومی و بنا بر پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بندج سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطابق بند ۱ اصل ۱۱۰ ابلاغ می‌گردد.

واگذاری ۸۰٪ از سهام بنگاه‌های دولتی مشمول صدر اصل ۴۴ به بخش‌های خصوصی شرکت‌های تعاونی سهامی عام و بنگاه‌های عمومی غیر دولتی به شرح ذیل مجاز است:

- ۱- بنگاه‌های دولتی که در زمینه‌های معادن بزرگ، صنایع بزرگ و صنایع مادر (از جمله صنایع بزرگ پایین‌دستی نفت و گاز) فعال هستند به استثنای شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های استخراج و تولید نفت خام و گاز
  - ۲- بانک‌های دولتی به استثنای بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بانک ملی ایران، بانک سپه، بانک صنعت و معدن، بانک کشاورزی، بانک مسکن و بانک توسعه صادرات
  - ۳- شرکت‌های بیمه دولتی به استثنای بیمه مرکزی و بیمه ایران
  - ۴- شرکت‌های هواپیمایی و کشتیرانی به استثنای سازمان هواپیمایی کشوری و سازمان بنادر و کشتیرانی ۵- بنگاه‌های تأمین نیرو به استثنای شبکه‌های اصلی انتقال برق
  - ۵- بنگاه‌های تأمین نیرو به استثنای شبکه‌های اصلی انتقال برق
  - ۶- بنگاه‌های پستی و مخابراتی به استثنای شبکه‌های مادر مخابراتی، امور واگذاری فرکانس و شبکه‌های اصلی تجزیه و مبادلات و مدیریت توزیع خدمات پایه پستی
  - ۷- صنایع وابسته به نیروهای مسلح به استثنای تولیدات دفاعی و امنیتی ضروری
- به تشخیص فرمانده کل قوا
- \* الزامات واگذاری:

- الف- قیمت‌گذاری سهام از طریق بازار بورس انجام می‌شود.
- ب- فراخوان عمومی با اطلاع‌رسانی مناسب جهت ترغیب و تشویق عموم به مشارکت و جلوگیری از ایجاد انحصار و رانت اطلاعاتی صورت پذیرد.
- ج- جهت تضمین بازدهی مناسب سهام شرکت‌های مشمول واگذاری اصلاحات لازم در خصوص بازار، قیمت‌گذاری محصولات و مدیریت مناسب بر اساس قانون تجارت انجام گردد.
- د- واگذاری سهام شرکت‌های مشمول طرح در قالب شرکت‌های مادر تخصصی و شرکت‌های زیرمجموعه با کارشناسی همه‌جانبه صورت گیرد.
- ه- به منظور اصلاح مدیریت و افزایش بهره‌وری بنگاه‌های مشمول واگذاری با استفاده از ظرفیت‌های مدیریتی کشور، اقدامات لازم جهت جذب مدیران باتجربه، متخصص و کارآمد انجام پذیرد.
- فروش اقساطی حداکثر ۵٪ از سهام شرکت‌های مشمول بند "ج" به مدیران و کارکنان شرکت‌های فوق مجاز است.
- و- با توجه به ابلاغ بند «ج» سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و تغییر وظایف حاکمیتی، دولت موظف است نقش جدید خود در سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت بر اقتصاد ملی را تدوین و اجرا نماید.
- ی- تخصیص درصدی از منابع واگذاری جهت حوزه‌های نوین با فناوری پیشرفته در راستای وظایف حاکمیتی مجاز است.

سید علی خامنه‌ای



# نفت و دولت‌های نفتی

## نقد سیاست‌های اقتصادی متکی بر نفت و دولت‌های رانتی

فخرالسادات میرفتحی

انبساط ارزی و یک‌باره اقتصاد کشور نیز امری نیست که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت و درباره توالی خطرناک آن بر کل ساختارهای کشور هشدار نداد. ماهنامه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تولیدگرایان ایران در سومین شماره خود که در شهریور ماه ۱۳۸۵ منتشر شد به بررسی روند یک‌سال اخیر اقتصاد ایران و سیاست‌های جدید اقتصادی دولت نهم پرداخته و پدیده رانت اقتصادی و دولت رانتیر را در گفت‌وگو با صاحب‌نظران اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار داده است که خلاصه اجمالی از آن در پی می‌آید. باشد که صاحب‌نظران با برخورد فعال و نقد و بررسی خود به باروری این بحث کمک کرده و بویژه پیشنهادهای سازنده در راهی از وابستگی به نفت و مکانیزم آن ارائه دهند.

**رابطه متقابل نظام اقتصادی و دولت رانتیر**  
سعید لیلانز کارشناس اقتصادی در مطلبی با عنوان "دولت انتخابی و ثروت ملی" به بررسی رانت و دولت رانتیر، از منظر جایگاه دولت‌ها پرداخته و معتقد است "دولت، اگر منتصب به اکثریت ملت باشد، هرچقدر که منابع و انحصارات خود را بد یا ناکارآمد مصرف



کند گرچه ائتلاف منابع کرده است، اما مرتکب رانت خواری نمی‌شود. این‌گونه دولت که هم منتخب است و هم طبعاً مسئولیت‌پذیر، حتی اگر زمینه بهره‌مندی از برخی امکانات ویژه برای برخی طبقات و گروه‌های اجتماعی و صنفی نیز فراهم آورد، ترویج‌کننده رانت خواری به حساب نمی‌آید."  
وی در ادامه می‌نویسد: "اگر در شرق رانت خواری، چه به لحاظ تاریخی و چه از نظر شدن و مقدار رایج‌تر و بیشتر است، به دلیل فقدان یک نظام سیاسی دموکراتیک، آزاد، پاسخگو و در معرض جریان آزاد اطلاعات است. آنچه ما از آن به رانت خواری به عنوان سرچشمه اغلب ناهنجاری‌های اجتماعی - اقتصادی از جمله فقر، شکاف درآمدی پایین بودن نرخ رشد اقتصادی و...

اجرای سیاست‌های جدید اقتصادی در کشور با تکیه بر دلارهای نفتی و استفاده نامحدود از این درآمد سرشار در شرایطی که اقتصاد، قابلیت جذب مقدار معینی از این دلارها را داراست در کنار استفاده نامحدود از ذخایر ارزی و تصمیمات غیرکارشناسی در بدنه اقتصاد کشور عموم کارشناسان و اقتصاددانان کشور را بر آن داشته است تا نسبت به بروز بیماری‌های اقتصادی ناشی از اجرای این سیاست‌ها هشدار دهند.

روند با ثبات و صعودی مصرف در جامعه در کنار روند نزولی سرمایه‌گذاری و ثبات در بخش خصوصی و اعمال فشار بر آن، حجیم شدن دولت، تداوم تورم قیمت‌ها، عدم تخمین مکانیزم‌های درونی نظام اقتصادی در حرکت روبه‌رشد اقتصاد و سوق دادن آن به سمت رکود و توقف، بیکاری فزاینده کارگران و عدم ظرفیت‌سازی و تولید، هشدار کارشناسان درباره احتمال خطر ورشکستگی صنایع تولیدی کشور و ابتلای اقتصاد کشور به بیماری هلندی، شیوع دولت رانتیر، گسترش فساد و در نهایت تورم و اضمحلال اقتصادی را در پی دارد. محافل رسمی و غیررسمی کارشناسی و

بیشتر اقتصاددانان کشور معتقدند اگر این روند ادامه یابد می‌تواند علاوه بر اقتصاد، بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در مجموع روند حرکت کشور به سمت توسعه را متوقف سازد. آنان هشدار داده و می‌دهند اگر به مبانی مدیریت علمی کشورداری بی‌توجهی شود این مسیر می‌تواند یکی از تهدیدکننده‌ترین دوران اقتصادی و سیاسی ایران طی یک قرن اخیر را به وجود آورد.

کارشناسان بی‌طرف اقتصادی در کنار بخش خصوصی نیز معتقدند چنین تغییراتی نشانه‌های آشکار هشدار دهنده‌ای از ظهور و گسترش بیش از پیش دولت رانتیر در ایران و در پیش گرفتن راهی است که به بیماری هلندی خواهد انجامید.



تعبیر می‌کنیم، همزاد ناخجسته استبداد سیاسی است. ... به این ترتیب، نظام اقتصادی "رانتیر" یا "رانت‌پرور" روی دیگر سکه نظام استبداد سیاسی است. وی از نمونه عالی این رابطه متقابل در رفتار اقتصادی دولت ایران در دوران حکومت قاجاریه یاد می‌کند.

لیلاز با بررسی نفت در تاریخ یک‌صدسال اخیر ایران بیان می‌کند: این‌که هنوز در نظام جمهوری اسلامی سالانه بیش از پنجاه میلیارد دلار، معادل یک پنجم تولید ناخالص داخلی کشور، انواع یارانه و عمدتاً به صورت رانت در بین طبقات اجتماعی و بدون هیچ‌گونه بازده اقتصادی مشخصی توزیع می‌شود، علامت آن است که نظام رانت‌خواری و رانت‌جویی همچنان با قوت تمام در کشور ما ادامه دارد و توجیهاات متعدد و متنوع برای تحقق عدالت اجتماعی حفظ قدرت خرید اقشار فرودست و... همگی تنها پوششی ایدئولوژیک برای پنهان کردن کارکرد این نظام مبتنی بر درآمدهای نفتی است.

#### دولت توزیع‌گرا

علی ظفرزاده مدیر مسئول ماهنامه باعنوان "ذخیره ارزی یا صندوق رأی" به نقد سیاست‌های اقتصادی یک‌ساله اخیر پرداخته و می‌نویسد: "یک اقتصاد توسعه نیافته و در جامعه‌ای غیرمردم‌سالار معمولاً به ظهور دولت ناکارآمد می‌انجامد. رانت‌جویی و فعالیت‌های منفعت‌طلبانه، غیرخلاق شرکت‌های تجاری دولتی، سرکوب مالی (سیاسی کردن تخصیص اعتبار و اعطای انحصاری و ارزان به حامیان) ایجاد طبقه جدید وابسته از قبل، منابع عمومی، عوام‌فریبی، تعیین سهمیه و تغییر تعرفه به نفع گروه‌های حامی و فشار افزایش خط قرمزها، عدم شفافیت، تک‌صدایی، تک‌محصولی و... از مشخصات اقتصاد توسعه نیافته است. وی به نقل از پال پی استرترین می‌نویسد: "فقر نه مشکل فنی یا اقتصادی، بلکه مشکلی اجتماعی و سیاسی است."

ظفرزاده با تأکید بر اقتصاد توسعه نیافته در ایران معتقد است عمده دولت‌ها در ایران توزیع‌کننده درآمد نفت بوده‌اند. میزان صادرات کالای غیرنفتی و درآمد سرانه منهای نفت،

بیان‌کننده این ادعاست. گرچه دولت اصلاحات برای کاهش وابستگی بودجه به نفت، تلاش‌هایی انجام داد و در راستای توسعه صنعتی، صندوق ذخیره ارزی را تأسیس کرد تا پنجاه درصد حاصل از درآمد مازاد نفت به بخش خصوصی تخصیص یابد و قدم‌های موثری در این راه برداشته شد که با استقرار دولت نهم و برداشت مکرر به صندوق ذخیره و تخصیص

غیربهبه آن لقب "دولت توزیع‌گرا" را به خود اختصاص داد. این نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی در ادامه با اشاره به واردات بی‌رویه اقلام کشاورزی و کالاهای مصرفی می‌نویسد: "دولت‌های متکی به رانت نفتی با پشتوانه درآمدهای سرشار از نفت هر شعاری را می‌دهند و دست به هر کار عوام‌پسندی می‌زنند تا براریکه قدرت بمانند، فارغ از این‌که سیاست‌های نادرست آنها به عقب‌ماندگی، تشدید فقر، ناهنجاری‌های اجتماعی، فساد اداری و عمومی کشور بینجامد. افزایش تصاعدی فقر و مستمری‌بگیران کمیته امداد و بهزیستی، افتخاری برای کشور نیست، منابع عمومی باید صرف توانمندسازی افراد جامعه شود تا آنان را به کارآفرینان تبدیل و مخترعان، مکتشفان و نخبگان جامعه را افزایش دهد. گویا دولت نهم، صندوق ذخیره را همچون صندوق رأی تلقی و هر کاری که سیاهی لشکر رأی‌دهندگان را به نفع گروهی خاص افزایش دهد، انجام می‌دهد. به گفته میرزا آقاسی این‌گونه مدیریت کردن و هزینه نمودن بیت‌المال اگر آبی برای ملت ندارد، نان برای دولت دارد."

#### دولت رانتیر ملت رانتیر

فرشاد مومنی اقتصاددان و منتقد سیاست‌های اقتصادی دولت نهم با اعتقاد بر این‌که دولت رانتیر، ملت رانتی می‌سازد با همین عنوان به ریشه‌های شکل‌گیری "رانت" می‌پردازد. او به نقل از حسین مهدوی، اقتصاددان می‌نویسد: "دولت رانتی به واسطه اتکا به درآمدهای بادآورده یک الگوی رفتاری ویژه‌ای پیدا می‌کند که با دو مشخصه قابل توصیف است؛ مشخصه اول، افق دید کوتاه مدت سیاستگذاران و مشخصه دوم سیاستگذاری شتاب‌زده و نسنجیده آنهاست که این دو ویژگی مانع بروز خصلت توسعه‌ای برای تصمیم‌گیری‌ها و تخصیص منابع از سوی دولت می‌شود. مهدوی دولت رانتی را دولتی معرفی می‌کند که مهم‌ترین منبع تأمین مالی در نظام اقتصادی را در اختیار دارد و مشخصه محوری این منبع هم این است که عرضه آن نسبت به قیمت فاقد کشش می‌باشد.

مومنی با بیان این‌که از جنبه سیاسی در چنین شرایطی دولت

به هیچ رده اجتماعی خاصی وابسته نیست، بلکه به اعتبار این توانایی‌های مالی قابل توجه می‌تواند گروه‌های تحت حمایت خود را خلق کند، می‌نویسد: "از دیدگاه توسعه ملی الگوهای رفتاری دولت رانتی به گسترش و بازتولید انواع ناموزونی‌ها و از هم گسیختگی‌ها و نابرابری‌ها می‌انجامد و انگیزه‌های دانایی، کارایی، بهره‌وری و مسئولیت‌پذیری به شدت مخدوش

**مهم‌ترین اقدام جهت حذف رانت اقتصادی، حذف زمینه‌هایی است که به واسطه آنها تخصیص کالاها و امکانات از طریق تصمیمات اداری و فردی (مانند تصمیم اداره، فرد، مسئول ارگان، شورای محل و نظایر آنها) انجام می‌شود**

می‌شود. این شرایط را برخی نظریه‌پردازان با عنوان "رانتی‌شدن ملت" به‌دنبال رانتی‌شدن دولت خواندند و اظهار می‌کنند که در چنین شرایطی با روند نزول انگیزه‌های چهارگانه بالا مردم تمایل چندانی به فعالیت‌های تولیدی نشان نمی‌دهند و ترجیح می‌دهند که فرایند حداکثرسازی درآمد، سود و مطلوبیت خود را از طریق کوشش برای نزدیک‌تر شدن به کانون توزیع رانت یعنی دولت، جست‌وجو کنند. از همین زاویه است که اشتباهی سیری‌ناپذیری دولت به‌گسترش مداخلات خود در همه‌شئون حیات جمعی توضیح داده می‌شود. نظام مالیاتی در چنین شرایطی تبدیل به یک نظام ناکارآمد می‌شود. دولتی که درآمدهای سرشار رانتی دارد، نیازی به درگیر شدن با مردم برای کسب حقوق حقه خود نمی‌بیند. همچنین است نظام حقوق مالکیت که در این کشورها به واسطه ترکیب پیچیده‌ای از تعاملات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بسیار ناکارآمد و ضعیف خواهد بود.

وی با اشاره به شکل‌گیری اقتصاد سیاسی رانتی در این شرایط می‌نویسد: "معمولاً دولت برای پیشگیری از ورود رقبای جدید سیاسی و اقتصادی بیشترین فشارها را بر کارآفرینان تحمیل می‌کند و نتیجه طبیعی آن، افزایش چشمگیر وابستگی اقتصاد ملی به خارج، نابرابری‌های شدید و سهم نسبتاً بالا و فزاینده بخش غیررسمی در اقتصاد ملی است. به این ترتیب، ترکیب نامیمون جنون واردات، مصرف و تضعیف بخش‌های مولد از سویی توسعه اقتصادی را ناممکن می‌سازد و از سوی دیگر وابستگی همراه با حقارت به دنیای خارج افزایش چشمگیر می‌یابد.

مومنی با اشاره به واردات انگورهای شیلیایی، سیب فرانسوی، پرتقال لبنانی و انواع کالاهای مصرفی چینی و کره‌ای، متذکر می‌شود که در چنین شرایطی باید منتظر تضعیف‌های بسیار شدید بخش‌های مولد باشند، اما در عین حال معتقد است این سرنوشت محتوم اقتصاد ایران نیست و با ابزار خرد و دانش می‌توان به‌گونه منطقی با آن برخورد کرد و این مسئله از گروه‌های صاحب صلاحیت بویژه در میان روشنفکران دینی و تولیدکنندگان سلب مسئولیت نمی‌کند.

بازدارندگی رانت اقتصادی در فرایند

توسعه

محمد طیبیان در پژوهشی درباره زمینه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی تشکیل دولت رانتی در ایران به راه‌حل‌های حذف رانت‌های اقتصادی می‌پردازد و می‌نویسد: "مهم‌ترین اقدام جهت حذف رانت اقتصادی، حذف

زمینه‌هایی است که به واسطه آنها تخصیص کالاها و امکانات از طریق تصمیمات اداری و فردی (مانند تصمیم اداره، فرد، مسئول ارگان، شورای محل و نظایر آنها) انجام می‌شود. بنابراین، آن خط‌مشی که تخصیص منابع جامعه را خارج از حدود اختیارات اشخاص قرار داده و به مکانیزم‌ها واگذار کند، یکی از موثرترین اقدامات جهت حذف رانت است. موثرترین مکانیزم تخصیص نیز تا آنجا که نتایج علم اقتصاد تعیین می‌کند، مکانیزم قیمت، عرضه، تقاضا و بازار رقابتی است. در این مورد، نکته‌های زیر قابل توجه است: تخصیص منابع و مسئله عدالت اجتماعی: یکی از ایرادات به جایی که نسبت به تخصیص منابع از طریق مکانیزم بازار و قیمت مطرح می‌شود، این است که این مکانیزم ممکن است به عدالت اقتصادی (برحسب یک تعریف مورد نظر) منتهی نشود. این استدلال، مهم‌ترین توجیه برای دخالت‌های مستقیم اداری است. در این زمینه، چند نکته اساسی قابل ذکرند، اول این‌که گرچه مکانیزم قیمت، عرضه و تقاضا خود به خود زمینه عدالت اجتماعی را فراهم نمی‌کند، لیکن به هم زدن و ایجاد اغتشاش در این مکانیزم از طریق کنترل‌های شخصی و تخصیص اداری و فردی امکانات نیز به معنی بهبود در نابرابری اجتماعی و اقتصادی نخواهد بود، بلکه به واقع در بسیاری از این موارد، نتایج حاصله، به همان دلایل ایجاد رانت، حتی به ایجاد نابرابری‌های بیشتر منجر می‌شوند. نکته قابل توجه دوم، نتیجه‌ای است که دیکان به دست می‌دهد. وی استدلال می‌کند که جویندگان رانت اقتصادی به صورت طفیلی در پشت استدلال‌های ایدئولوژیک و طرفداری از عدالت اقتصادی و اجتماعی به‌دنبال ایجاد و توجیه و تشویق و زمینه‌سازی دخالت‌های اداری و تصمیم‌گیری‌های شخصی در تخصیص و توزیع منابع هستند، اما بعضی از پشتیبانان این‌گونه خط‌مشی‌ها استفاده‌کنندگان کلان از این‌گونه شرایط بوده و نقش طفیلی را ایفا می‌کنند. روش عملی و موثر نیل به عدالت اقتصادی، توزیع مجدد درآمد و ثروت از طریق روش‌های انتقال مستقیم درآمد است. این امر، ضرورت ایجاد اختلال در مکانیزم کارآمد عرضه و تقاضا در تخصیص منابع را منتفی ساخته و هدف عدالت اقتصادی را نیز به نحوه موثر و واقعی به هدف، تحقق می‌بخشد.

استدلال دیگری که علیه واگذاری تخصیص منابع به مکانیزم عرضه و تقاضا مطرح می‌شود، زمینه‌هایی است که بازار، وجود ندارد و یا ناقص است. نمونه این‌گونه موارد، بازار سلف‌خری، بازار سرمایه یا بازارهای انحصاری

**کارشناسان اقتصادی و بیشتر اقتصاددانان معتقدند اگر روند کنونی در اقتصاد ادامه یابد می‌تواند علاوه بر اقتصاد، بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نیز تحت‌تأثیر قرار دهد و در مجموع روند حرکت کشور به سمت توسعه را متوقف سازد**

است. راه حل منطقی برای برطرف کردن این مشکل نیز واگذاری تخصیص منابع به مکانیزم‌های فردی و اداری و تصمیم این اداره و یا آن مسئول نیست، بلکه راه حل عملی و نتیجه بخش، سازماندهی و ایجاد بازارهای رقابتی و یا تکمیل آنها از طریق ایجاد رقابت، تعبیه مکانیزم‌های انتقال اطلاعات، آزادی ورود و خروج دست‌های جدید، به زمینه‌های مختلف فعالیت است. طبیبان همچنین یکی دیگر از راه‌حل‌های مقابله با رانت را شفاف کردن مراحل انتقال و میزان رانت عنوان کرده و می‌نویسد: "در مواردی که امکان عملی حذف رانت وجود ندارد، دست‌کم تعیین این‌که چه مقدار رانت به چه کسانی انتقال می‌یابد بسیار مفید خواهد بود. یعنی اگر مثلاً کسی موافقت اصولی و یا سهمیه ارزی به قیمت واقعی دریافت می‌نماید، حداقل میزان انتقال درآمد و ثروت به وی تعیین شده و در قبض‌ها ذکر شود و مابه‌التفاوت این مبلغ و مبلغی که قرار است استفاده‌کنندگان از آن خدمات پرداخت نمایند، به عنوان سوبسید قید شود. شفاف شدن این پرداخت‌ها و انتقال‌ها، حجم و مقیاس این جریان‌های انتقالی را تعیین کرده و دریافت‌کنندگان و بهره‌مندشوندگان آن را نیز تعیین سهم بهره‌مندشدن محرومان جامعه از آنها و یا حذفشان به نفع تولیدکننده دولتی و یا خصوصی توسط قوای مجریه و مقننه را زمینه‌سازی خواهند کرد.

این اقتصاددان معتقد است در کشور ما بیشتر روشنفکرانی که در مورد مسائل اقتصادی به اظهار نظر پرداخته‌اند، به ندرت از بروز خصومت با آزادی اقتصادی و نظام اقتصادی متکی بر بازار رقابتی خودداری کرده‌اند. این افراد معمولاً مدافع اقتصادی دولتی و کنترل‌های دولتی بوده‌اند که این شرایط نیز خود در مقابل چشمان آنها ثروت‌های جامعه را متناسب با درجه نفوذ افراد در تصمیم‌گیری‌ها و ایجاد و توزیع امتیازات و یا براساس درجه زیرکی یا آمادگی افراد دریافتن و بهره‌برداری از منابع رانت اقتصادی توزیع می‌کرده است. وجود این نحوه تلقی از مسائل اقتصادی در جامعه شهری و خصوصاً نظام بوروکراسی و روشنفکری کشور، طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سبب شد، این ایده که نقش اقتصادی دولت بایستی گسترش یابد بدون چون و چرا مقبولیت وسیع یابد. همچنین، این ایده که عملکرد نظام اقتصادی بهتر است براساس عملکرد بازارهای رقابتی تنظیم شود، عمدتاً توسط همین قشر، مردود به حساب می‌آمد. اعتقاد در مورد نحوه سازماندهی نظام اقتصادی در زمان انقلاب و پس از

پیروزی آن در این جهت بود که کافی است دولتی مصلح و خیرخواه و مردمی مصدر امور باشد و با نیت‌های جدی، صادقانه و عدالت‌خواهانه در امور اقتصادی کشور دخالت نماید و همچنین تصور می‌شد که این، خود برای حل مسائل اقتصاد کشور و خصوصاً بسط عدالت اقتصادی کافی است. درحقیقت، این نکته اساسی که در نفس دخالت‌های اداری دولت در تخصیص منابع، عامل انتقال رانت نیز نهفته است، هرگز مورد توجه قرار نگرفت. طی این سال‌ها، توزیع کالاها و منابع دیگر مانند ارز و زمین از طریق ترتیبات اداری، زمینه‌ساز انتقال حجیم رانت را فراهم ساخته؛ گرچه این امر، با نیت توزیع منصفانه ثروت و درآمد در کشور انجام شده است.

نتیجه‌ای که از مرور بر این‌گونه تجربیات در کشور ما حاصل می‌شود نیز، مانند نتایجی است که توسط افرادی مانند کروگر، بومول و دیگران استنتاج شده است؛ یعنی این‌که وجود رانت اقتصادی از یک سو سبب جذب نیروی انسانی کارآفرین و دیگر منابع اقتصادی به این بخش‌ها شده و بخش‌های مولد را دستخوش رکود می‌کند و از سوی دیگر قسمتی از منابع جامعه، در فعالیت‌ها و سازماندهی‌هایی که هدف آنها چیزی جز کسب رانت نیست، ضایع می‌شوند. هر دوی این عوامل زیان‌بخش بودن و بازدارندگی رانت اقتصادی را در فرایند توسعه اقتصادی کشور توضیح می‌دهند.

#### بی‌توجهی دولت‌های رانتی به حرکت طبیعی اقتصاد

مرتضی ایمانی راد یکی دیگر از اقتصاددانان موردگفت‌وگویی این نشریه، نرخ ارز، تورم و بهره را سه متغیر کلیدی در اختیار دولت‌های رانتی دانسته و می‌نویسد: دولت‌های رانتی به حرکت طبیعی اقتصاد توجه ندارند و آنها به سرعت می‌خواهند تحولات را شکل دهند و از حرکت تدریجی و طبیعی اقتصادی دوری می‌کنند. نمونه‌های این دولت‌ها، استالین در شوروی، مارشال تیتو در یوگسلاوی و شاه در پیش از انقلاب بخصوص در دهه ۵۰ و برخی کشورهای عربی در دهه ۷۰-۶۰ و دولت‌های پوپولیستی از جمله دولت آرژانتین است. دولت‌های رانتی تمایل بسیار زیاد به حمایت از اقتصاد داخلی دارند و بر همین اساس اقتصاد جهانی را مکان مناسبی برای رشد اقتصادی نمی‌دانند، به همین جهت سیاست‌های حمایت صنعتی را به شدت دنبال می‌کنند و به‌طور کلی از سیاست‌های جایگزینی واردات برای توسعه صنعت استفاده می‌کنند. این مسئله موجب می‌شود یک اقتصاد داخلی با ارتباطات کمتر با اقتصاد جهانی شکل بگیرد و رشد اقتصادی اساساً تابع تقاضای داخلی باشد.

**سعید لیلاز: توجیهات متعدد و متنوع برای تحقق عدالت اجتماعی، حفظ قدرت خرید اقشار فرودست و... همگی تنها پوششی ایدئولوژیک برای پنهان کردن کارکرد نظام مبتنی بر درآمدهای نفتی است**

ایمانی‌راد معتقد است اقتصاد رانتی به دلیل سرعت دادن در سرمایه‌گذاری و کاهش نرخ بهره و استفاده از درآمدهای ارزی کشور و ایجاد یک بودجه انبساطی به طور معمول موجب افزایش حجم پول در اقتصاد می‌شوند و چون سرعت افزایش حجم پولی در اقتصاد بیش از سرعت تولیدات است و به نوعی گرایش‌های تورمی در اقتصاد شکل می‌گیرد و چون دولت رانت‌گرا اعتقادی به کنترل حجم پول ندارد یا تورم‌های دورقمی شکل می‌گیرد و یا پتانسیل بالارفتن نرخ تورم در دوره‌های آینده در اقتصاد به وجود می‌آید.

این اقتصاددان در بخش دیگری از مطلب خود در مقایسه دولت جدید با دولت‌های رانتی می‌نویسد: دولت جدید رانت‌های بیشتری ایجاد خواهد کرد و علت آن استفاده بیشتر از درآمدهای ارزی و ریالی در اقتصاد است که چون انبساط اقتصاد همراه با شکل‌گیری اقتصاد بازار انجام نمی‌شود خود به خود رانت در اقتصاد افزایش می‌یابد. به عبارتی دیگر دولت جدید از نظر سیاست‌هایی که تاکنون اعمال کرده رانت بیشتری در اقتصاد ایجاد می‌کند اما چون در یک اقتصادی عمل می‌کند که ۱۶ سال در تلاش برای شکل‌گیری بازار آزاد بوده و در جهانی فعالیت می‌کند که

پیام اصلی‌اش آزادسازی است میزان و شکل رانت ایجاد شده با دولت‌های دهه ۱۹۷۰ و در سطح جهان کاملاً متفاوت است. گمان می‌رود که دولت احمدی‌نژاد، پارادایم اقتصاد مردم‌گرا و منشأ خصوصی‌سازی و آزادسازی از داخل و خارج در یک پارادوکس تصمیم‌گیری قرار دارد که گاهی اوقات این پارادوکس را در تصمیمات اتخاذ شده به روشنی می‌توان دید. به هر حال

این‌که دولت در نهایت به سرعت تکیه بر بازار آزاد یا تکیه به دولت برای رسیدن به توسعه اقتصادی حرکت می‌کند، بستگی به تحول اقتصاد جهانی و برخورد اقتصاد جهانی با اقتصاد ایران و چگونگی برخورد دولت با چالش‌های فراروی جامعه دارد.

در دولت نهم یکی از شعارهای محوری که مطرح کردند از بین بردن رانت‌ها، مبارزه با فساد، برقراری عدالت اقتصادی بود که به نوعی دولت با همین شعار روی کار آمد و

سیاست‌هایی در این حوزه‌ها اتخاذ کرد، ولی عملکرد دولت در چند ماه گذشته نشان می‌دهد دولت تمایل زیادی به قدرت‌گیری خودش دارد و به همین جهت از مکانیزم بازار آزاد برای پیاده‌کردن سیاست‌هایش استفاده نمی‌کند. برای نمونه تلاش در توزیع بودجه‌های عمرانی، تمایل به عدم تمرکز، تمایل به تثبیت نرخ ارز، تمایل به تثبیت قیمت‌ها، تمایل به کاهش نرخ بهره و حمایت از صنعت‌گر داخلی و حرکت به سوی خودکفایی از طریق افزایش تعرفه‌های گمرکی نمونه‌ای از سیاست‌هایی است که جامعه را به سمت ایجاد رانت بیشتر سوق می‌دهد.

### دولت رانتی و ایجاد هسته‌های سرمایه‌داری وابسته

ابراهیم‌بای سلامی عضو شورای مرکزی جمعیت تولیدگرایان در بررسی دولت رانتی که ارتباط این‌گونه دولت‌ها با سرمایه‌داری وابسته پرداخته و می‌نویسد: دولت رانتی به خاطر این‌که از پارادوکس میان تولیدات داخلی و خارجی نجات پیدا کند و بتواند خود را طرفدار تولیدات داخلی نشان دهد به حمایت از برخی بنگاه‌های تولیدی وابسته به خود و خارج از کشور می‌پردازد. در واقع دولت رانتی در هسته‌های سرمایه‌داری وابسته را در

داخل ایجاد می‌کند. هسته‌های سرمایه‌داری وابسته هم سعی می‌کنند ظرفی مناسب برای جذب رانت‌های ویژه باشند. یعنی در واقع اقتصاد حالت چرخشی پیدا می‌کند. در این حالت چرخشی هر بنگاه تولیدی، نهاد و سازمانی که موفق شود از رانت در اختیار دولت بیشتر استفاده کند روز به روز فربه‌تر می‌شود تا جایی که حتی می‌تواند هیبت یک شبه دولت را به خود بگیرد.

وی در بخشی دیگر از مقاله خود می‌نویسد: اگر از این زاویه به نظام دولتی در ایران نگاه کنیم درمی‌یابیم که دولت ایران مصداق بارز دولت رانتی است. یعنی بیش از ۵۰ درصد درآمد از نفت است. البته عمده کشورهای نفت خیز جهان دولت رانتی دارند. در این میان می‌توان کشورهای تک‌محصولی را که عمده صادرات آنها یک نوع ماده خام یا کشاورزی از قبیل پنبه، کائوچو و... تشکیل می‌دهد، در شمار دولت‌های رانتی قرار داد. شاخص



**علی ظفرزاده: دولت‌های متکی به رانت نفتی با پشتوانه درآمدهای سرشار از نفت هر شعاری می‌دهند و دست به هر کار عوام‌پسندی می‌زنند تا بر اریکه قدرت بمانند، فارغ از این‌که سیاست‌های نادرست آنها به عقب‌ماندگی، تشدید فقر، ناهنجاری‌های اجتماعی، فساد اداری و عمومی کشور می‌انجامد**

همان ۴۲ درصدی است که کارشناسان اعلام کرده‌اند. اما آخرین نکته‌ای که باقی می‌ماند راه‌هایی از بلای دولت رانتیر است. در واقع این سوال پیش می‌آید که تبعات منفی دولت رانتیر بر همگان معلوم است راه‌هایی از آن چیست؟ در ایران طی دو دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی سعی شد تا در این راستا گام‌هایی برداشته شود. تأسیس حساب ذخیره ارزی راهکار پیش رو بود. واریز درآمد مازاد نفتی به این حساب و نگهداری آن برای روزهای اضطرار و یا به‌کارگیری این مازاد درآمد نفتی برای توسعه بخش خصوصی و صنعتی هدف از تأسیس حساب ذخیره ارزی بود. هدفی که می‌توانست تا حدودی آثار دولت رانتیر را در نظام اقتصادی ایران بکاهد. اما نگاهی به عملکرد دولت خاتمی و بویژه دولت احمدی‌نژاد نشان‌دهنده ناکامی ایران در تأسیس حساب ذخیره ارزی است.

در گام اول دولت خاتمی هر جا با کسر بودجه رو به‌رو می‌شد از مجلس مجوز برداشت از حساب ذخیره ارزی می‌خواست و بدین حالت خلاف اهداف تأسیس حساب ذخیره ارزی حرکت می‌کرد. در دولت نهم هم ماجرا کاملاً متفاوت است. زیرا این دولت اساساً شناخت کاملی از شرایط اقتصاد جهانی و اقتصاد ایران ندارد و ثروت بادآورده نفتی را وسیله‌ای برای حل آسان مشکلات می‌داند. از آنجا که دولت خود را به حساب ذخیره ارزی و رانت باقی مانده از دولت پیشین متکی می‌داند، به جای توجه به تولید به فکر خرج کردن افتاده و وعده‌هایی می‌دهد که از نظر کارشناسان امکان تحقق آن وجود ندارد، برای نمونه تصویب تعداد زیادی مصوبه در یک جلسه دوساعته هیئت دولت چه معنایی می‌دهد؟ آیا این هنر است که با تصویب صد مصوبه، دلارهای نفتی را خرج کنیم. ناگفته پیداست دولتی، هنرمند اقتصادی به‌شمار می‌آید که به جای خرج کردن بی‌رویه، زمینه‌های تولید را برای بخش خصوصی فراهم کند تا بر اثر بالندگی آن، ثروت و سرمایه کشور رشد کند، امری که در دولت نهم مغفول مانده است. در فرایند تولید است که بخش‌های ضعیف جامعه می‌توانند به رفاه نسبی برسند و زمینه‌های افزایش سطح زندگی عموم مردم هم فراهم شود. سیاست‌های اقتصادی دولت نهم بیش از آن که در

قالب تئوری‌های رایج اقتصادی بگنجد شیوه‌های عامه‌پسند به‌شمار می‌آیند، روشی که می‌تواند علاوه بر گسترش ساختار دولت رانتیر در ایران ضربات سنگین را هم بر پیکر نحیف و بیمار تولید، صنعت، کشاورزی و نظام اقتصادی کشور وارد کند. فقط ذکر این نکته ضروری است زیرا به نظر می‌رسد برنامه‌ای که دولت احمدی‌نژاد برای توزیع مستقیم پول و رانت بین

جامعه و گروه‌های هدف مورد نظرش در پیش گرفته یک تجربه تکرار شده، اما ناموفق در دهه ۵۰ هجری شمسی است. در برنامه پنجم هفت ساله عمرانی هم با توجه به درآمدی هنگفت ناشی از اولین شوک نفتی ناگهان دولت تصمیم گرفت با عنوان رفع نیازهای اساسی به توزیع بخش‌هایی از رانت نفتی میان مردم بپردازد. تعطیلی تولید، کشاورزی و سیل مهاجرت‌های بی‌رویه به شهرهای بزرگ، نتیجه مستقیم این سیاست بود. سیاستی که به ایجاد شرایط آنومی یا بحرانی در کشور انجامید. در شرایط آنومی هم احتمال بروز دو نوع رفتار پرخاشگرانه ناشی از عدم کامیابی یا افسردگی و دلمردگی وجود دارد. برخی کارشناسان معتقدند اجرای سیاست توزیع پول نفت که در واقع برنامه پیشنهادی سازمان بین‌المللی کار در قالب الگوی نیازهای اساسی در دوره محمدرضا شاه پهلوی بود، زمینه‌های انقلاب ایران را فراهم کرد. امیدواریم که دولت جدید تجربه گذشته را تکرار نکند.

#### درآمد نفت در تنور مصرف

بهمن آرمان به رابطه شوک‌های نفتی و توسعه اقتصادی پرداخته و می‌گوید: ما شاهد بودیم که در طول سال‌های نخستین شوک نفتی که در سال ۱۹۷۳ به وجود آمد و دومین شوک نفتی که مصادف با انقلاب ایران بود، یعنی ۱۹۷۹ و سومین شوک نفتی که از نیمه‌های سال ۲۰۰۴ آغاز شد و هنوز ادامه دارد کشورهای خاصی توانستند با اعمال سیاست‌های توسعه‌ای، خودشان را از مدار توسعه نیافتگی خارج کنند و به جرگه کشورهای تازه صنعتی شده بپیوندند یا شاخصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خودشان را به استانداردهای کشورهای صنعتی نزدیک کنند.

وی می‌افزاید: ... می‌شود گفت ایران تنها کشوری در میان کشورهای نفت خیز است که تمام ابزارهای لازم برای توسعه صنعتی و اقتصادی را در اختیار دارد و برخلاف دیگر کشورهای نفت خیز از ویژگی یک ابرقدرت برخوردار است، یعنی دارای جمعیت بزرگ، بازار بزرگ، ذخایر معدنی متنوع و فراوان و شرایط آب‌وهوایی بسیار گوناگون است. با وجود این که در یک منطقه نیمه‌بیابانی قرار دارد، اما به خاطر نیروی متخصص ارزان و فراوانی که در اختیار دارد می‌توانست زمینه خروج از مدار توسعه نیافتگی را فراهم کند، ولی از رویای ایران برای صنعتی شدن حدود هشتاد سال می‌گذرد و هنوز ایران نتوانسته به جرگه کشورهای تازه صنعتی شده بپیوندد.

آرمان معتقد است: به هر حال دولت‌هایی که در ایران بر سر کار می‌آیند ناچار به استفاده از درآمدهای نفت هستند، باید دید که از این درآمدها چگونه استفاده می‌کنند. به نظر من جز در دوره سازندگی در هیچ زمانی از

#### فرشاد مومنی: دولت رانتیر از جنبه

سیاسی به هیچ رده اجتماعی خاصی وابسته نیست، بلکه به اعتبار این توانایی‌های مالی قابل توجه می‌تواند گروه‌های تحت‌الحمایه خود را خلق کند

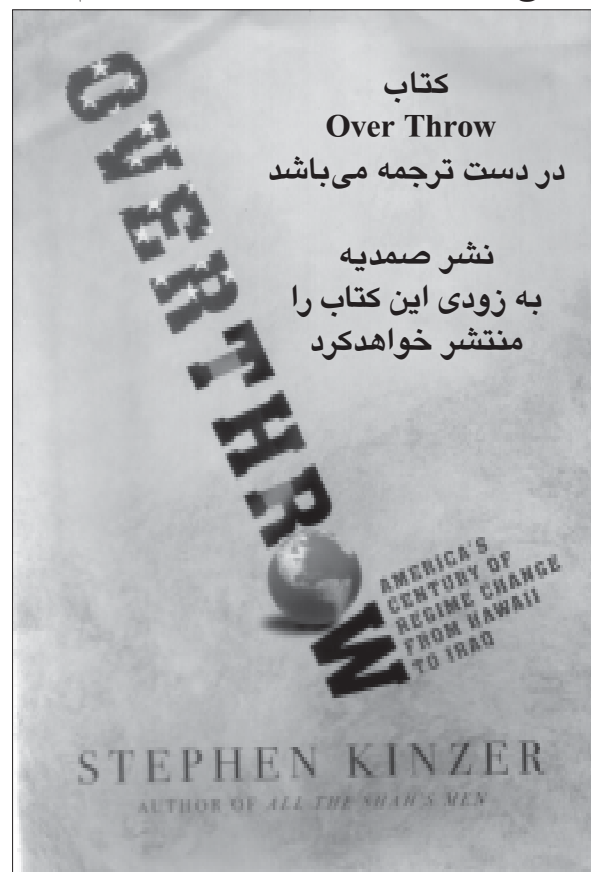
درآمدهای نفتی در راستای توسعه اقتصادی استفاده نشد. در طول هشت سال جنگ، درآمدهای نفتی چندان بالا نبود، زیرا قیمت نفت بسیار پایین بود. در دوره سازندگی هم قیمت نفت چندان بالا نبود، اما فعالیت‌های توسعه‌ای بزرگی انجام شد. در دولت بعدی یعنی دولت اول خاتمی درآمدهای نفتی قابل توجه نبودند، اما در دوره دوم همین دولت، درآمدهای نفتی خوبی داشت، با این وجود استفاده چندان مناسب در راستای هدف‌های توسعه‌ای نشد. در این دولت هم، که دولت معیشتی است و بیشتر با شعار، امور خود را اداره می‌کند تا واقعیت‌های اقتصادی. تا به حال کار عمده‌ای در راستای تبدیل دلارهای نفتی به تأسیسات ماندگار و مولد از این دولت ندیدیم و بعضاً به دلیل سیاست‌های نادرست دولت طرح‌های بزرگ توسعه‌ای در صنایع استراتژیکی مثل فولاد، پالایشگاه‌های نفت، صنایع پتروشیمی، صنایع مس، آلومینیوم، سدهای بزرگ برق آبی همه به حالت رکود و تعلیق درآمد که این، فرصت استثنایی به وجود آمده ناشی از افزایش شدید قیمت نفت را از بین برده و به یک فرصت‌سوزی در اقتصاد ایران تبدیل شده است. ما نگران وضع موجود و افزایش شدید نرخ بیکاری و تزریق منابع سنگینی از سوی سیستم بانکی با عنوان طرح‌های زودبازده که همه می‌دانند این طرح‌ها جز فساد مالی و رانت‌خواری و افزایش تورم چیزی

ندارد، هستیم. آرمان با انتقاد از سیاست دولت درباره حساب صندوق ذخیره ارزی اظهار می‌دارد: دولت جدید حتی حساب ذخیره ارزی را که مجلس برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و عمومی و افزایش تولید و کاهش نرخ بیکاری تصویب کرده بود از کار انداخته است. در سال گذشته عملکرد حساب ذخیره ارزی به نیمی از عملکرد آن نسبت به سال گذشته کاهش یافت، چنانچه وضع موجود در دو ماهه نخست سال جاری هم ادامه پیدا کند بدون شک میزان سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و معدن منفی خواهد شد و متعاقباً نرخ ایجاد اشتغال هم منفی می‌شود.

بی‌توجهی دولت به فعالیت‌های مولد به جایی رسیده است که طرح توسعه نیشکر و صنایع جانبی به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری کشور ایران و هزاران هکتار زمین آماده کشت نیشکر به حال خود رها شده است و هزاران میلیارد ریال سرمایه‌گذاری بدون استفاده روی زمین رها شده است و این بی‌توجهی به سرمایه‌گذاری‌های مولد در طول تاریخ پس از انقلاب ایران، بی‌سابقه است. حتی در زمان جنگ و در دولت میرحسین موسوی نیز این‌گونه بخش‌های مولد و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی مورد بی‌مهری قرار نگرفته بودند. محافل داخلی و بین‌المللی انگشت به دهان ناظر عملکرد دولتی هستند که دارای بیشترین درآمد ارزی در طول تاریخ نوین ایران است. اما با وجود درآمدهای هنگفت نفتی، دولت جدید سیاست‌هایی را پیشه کرده که جز عقب‌گرد اقتصادی سرانجامی نخواهد داشت. تکرار سیاست‌های شکست‌خورده زمان بنی‌صدر و دولت بازرگان مبنی بر حمایت از صنایع کوچک که در جهان امروزه در حالی که با جهانی شدن اقتصاد تولیدی جز در مقیاس جهانی صرفه اقتصادی ندارد، باعث شک و تردید در سیاست‌های دولت است. سهم صنایع بزرگ در تولیدات صنعتی ایران تنها دو درصد است. در حالی که این نسبت در جهان بین ۲۵ تا ۳۰ درصد نوسان دارد. بنابراین اصرار بر تولید به روش‌های سنتی و در واحدهای کوچک چه معنایی جز عقب‌گرد اقتصاد ایران و دور کردن آن از تکنولوژی‌های مدرن دارد. چنین کاری جز سوزاندن دلارهای نفتی در تنور مصرف چیز دیگری معنا نمی‌دهد.

#### نقش مجالس در ایجاد دولت‌های رانتی

حسن سبحانی نماینده دامغان در مجلس شورای اسلامی که خود از صاحب‌نظران اقتصادی است، در مورد بررسی دولت‌های رانتی و نقش مجلس در تشدید دولت‌های رانتی و تمایل قوه مقننه به استفاده از دلارهای نفتی می‌گوید: "چه دولت هشتم، چه دولت نهم استفاده از رانت نفت را پس از تصویب مجالس انجام می‌دهند. اگر مجلس تصویب نکند آن اتفاق نمی‌افتد پس در ایجاد دولت رانتی همه مجالس وقت موثر هستند و دخالت دارند."





# هرمنوتیک مدرن؛ برآمدن از متون به زندگی

گفت و گو با تقی رحمانی - بخش دوم

بخش اول گفت و گو با آقای تقی رحمانی با عنوان "گسست؛ از دیالکتیک تا هرمنوتیک" در شماره ۴۰ نشریه چشم انداز ایران درج شد. در این شماره، بخش دوم گفت و گو از نظر خوانندگان می‌گذرد. در پی مطالعات پیرامون هرمنوتیک و بخش اول مصاحبه، با پرسش‌هایی رو به روشدیم که مناسب دیدیم پیش از گفت و گو با آقای رحمانی مطرح شود. با این تأکید که از ایشان خواستیم سیر توضیحات خود را ادامه دهند و در طول بحث‌ها اگر لازم بود درباره پرسش‌های ما هم توضیحاتی داده شود. باشد که با برخورد فعال خوانندگان، این بحث‌های روشمند غنای بیشتری پیدا کند.

می‌شوند و اصلاً مکتوب هم نشده‌اند. برای نمونه بخش‌های زیادی از تجربه نهضت ملی یا مشروطیت مکتوب نشده ولی تبدیل به یک اثر و جهش و خلق جدیدی شده است.

گفتنیست که شلایر ماخر (Schleier Macher) و دیلتای (Dilthey)، هرمنوتیک را در مورد متون به کار می‌بردند. یکی روی متون مذهبی و یکی روی همه متون. همچنین گفتنیست هایدگر هرمنوتیک را از متن خارج کرد و گفت هرمنوتیک نوعی وجودشناسی و هستی‌شناسی است، در حالی که پیش از او در حد متن‌شناسی یا در بهترین حالت به عنوان نوعی معرفت‌شناسی مطرح بود. آیا



می‌خواستیم همان‌طور که درباره گسست از دیالکتیک تا هرمنوتیک بحث کردید، گسست از منطق ارسطو تا هرمنوتیک را هم بررسی کنید. منطق ارسطو ادعا می‌کند که روشی است برای فهم متن و می‌گوید هر متن، هر بیان و هر گزاره‌ای، یک صغری دارد، یک کبری و یک نتیجه. صغرای یقینی و کبرای یقینی لاجرم به نتیجه یقینی می‌رسد که این را برهان یا استدلال می‌نامند. این منطق چه نقصی داشت که ناگهان همه به هرمنوتیک روی آوردند؟ البته برخی می‌گویند هرمنوتیک با منطق ارسطو سنخیت هم دارد و جدا از هم نیستند و حتی هرمنوتیک ادامه منطق ارسطوست.

آنچه هایدگر بیان کرد را واقعاً می‌توان هستی‌شناسی، وجودشناسی یا آنتولوژی نامید. می‌شود گفت که شلایر ماخر و دیلتای در فاز اپیستمولوژی بودند، ولی هایدگر هرمنوتیک را در فاز آنتولوژی مطرح کرد؟ به نظر می‌رسد یکی از محورهای هرمنوتیک این است که می‌گویند فهم یک مقوله تاریخی است. یعنی بعد از این که گفته شد زبان یک امر تاریخی است و سپس زبان و فهم به یکدیگر گره خوردند و فهم هم از متن مکتوب خارج شد و فهم هستی و فهم افق و فهم پدیده و جهان مطرح شد، به تدریج این گزاره قوت گرفت که فهم هم یک امر تاریخی است و به نوعی بحث زبان و تاریخ به مقوله فهم گره خورد. آیا می‌شود گفت جوهر هرمنوتیک هایدگری همین تاریخی دیدن فهم است؟

هرمنوتیک جدید یا مکتب فرانکفورت و چپ جدید چه نسبت و رابطه‌ای دارد؟ به نظر می‌رسد در جاهایی با هم هم‌پوشانی دارند.

در هرمنوتیک دعواسر این است که یک متن حاضر و آماده که دیگران نوشته‌اند، خوب فهمیده شود. در حالی که به نظر می‌رسد هرمنوتیک غافل است از آن کسی که در اثر جست‌وجویی و پرسشگری متن را خلق کرده است. حتی ممکن است این خالق متن بی‌سواد هم باشد، ولی متنی را خلق کرده باشد. برای نمونه مارکس در اثر تفکر و تدبیر روی روابط تولید و انسان‌ها و استثمار در جوامع به مانیفست می‌رسد. حالا دعواسر این است که این مانیفست را چگونه باید فهمید. آیا هرمنوتیک نظری درباره این که این متن چگونه به وجود آمده است دارد؟ یا این وظیفه دیالکتیک است که روی ماه و ستاره و خورشید و پدیده‌ها و روابط حاکم بر پدیده‌ها و عمق اشیا فکر کند و به بیانی برسد که حتی ممکن است مکتوب هم نشود. به نظر می‌رسد سر و کار هرمنوتیک با ملفوظات و مکتوبات است، ولی خیلی دانش‌ها هم هستند که صرفاً سینه به سینه منتقل

آیا درست است که فرانکفورتی‌ها و چپ‌های جدید، هرمنوتیک را در برخورد با متون و تاریخ قبول دارند؟

می‌گویند برای فهم متن باید به افق مولف نزدیک شد و با آن تعامل کرد. به درکی نسبی از شرایط زمانی و مکانی مولف رسید تا اندکی به نیت او نزدیک شد. پرسش این است که نقطه آرامش و اطمینان این سیر کجاست؟ یعنی ملاکی که شما می‌توانید اطمینان نسبی داشته باشید که تا حد خوبی با نویسنده هم‌افق شده‌اید و به درک نسبتاً مشترکی رسیده‌اید کجاست؟ مثلاً می‌گویند باید با متن درگیر

شد. این درگیری و نزدیکی چه موقع حاصل می‌شود؟ به نظر می‌رسد شما در تألیفاتتان یک آسیب‌شناسی در این زمینه کرده‌اید. مثلاً می‌گویید بعضی‌ها افق خودشان را بر مولف تحمیل می‌کنند و بعضی‌ها هم برعکس، افق مولف را بر افق حال تحمیل می‌کنند. می‌خواستیم در مورد نظر اثباتی حال حاضر خود. در مورد تعامل افق حال و افق مولف - کمی توضیح دهید. آیا این تعامل روش دارد؟ آیا هرمنوتیک در تلاش است که این روش را بیان کند؟ آیا تأویل هم یک روش دیگری برای این تعامل است؟

گفته می‌شود فهم مفسر از متن، از خود

مولف بیشتر است؛ چون دقت بیشتری می‌کند و در ضمن با فهم‌های مختلف هم برخورد می‌کند. از اینجا نتیجه می‌گیرند که دیگر لازم نیست، نیت مولف را دریافت کنیم و در نتیجه به نظریه "مرگ مولف" می‌رسند. آن‌طور که به یاد دارم، در این باره دو نظریه پیش از هرمنوتیک وجود داشت؛ یکی نظریه شرایط بود که می‌گفت انسان هیچ هویتی جز بازتاب شرایط خارجی اش ندارد و در شرایط، محو است. اگر این نظریه را به فهم متن تعمیم دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که اصلاً نمی‌توانیم نظریه مولف را دنبال

کنیم، چون نظر مولف چیزی نیست جز شرایط پیرامونش. نظریه بازتاب‌های پاولف هم از همین جاسرچشمه گرفت. آیا نظریه مرگ مولف نمی‌تواند الهام گرفته از نظریه شرایط باشد؟ نکته دیگر این جمله است که از قدیم می‌گفتند: "انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال." نگاه کن که چه گفته شده، نگاه نکن که چه کسی گفته است. عده‌ای هم در برابرش می‌گفتند ضمن این که "ما قال" درست است، ولی به "من قال" هم نمی‌شود بی‌توجه بود. آیا علم هرمنوتیک، علم ارزیابی متن است بدون توجه به

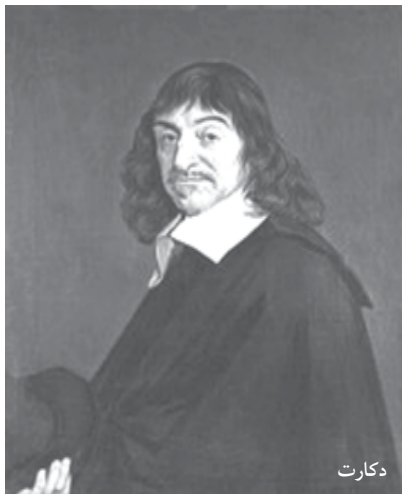
مولف آن؟ و یا این که بدون در نظر گرفتن نقش مولف نمی‌توان یک متن را ارزیابی کرد؟ نظر شما چیست؟

آیا می‌توانیم بگوییم تفاوت دیالکتیک با هرمنوتیک این است که هرمنوتیک سر و کارش با متن موجود است، در حالی که دیالکتیک متن را ایجاد می‌کند؟ یعنی انسان با روش دیالکتیک روی پدیده‌ها و روابط اشیا فکر می‌کند. که این خارج از حوزه ملفوظات و مکتوبات است - و از این راه به یک مکتوب و یا یک نظریه و مانیفست در ذهن می‌رسد و بعد هرمنوتیک تازه سعی می‌کند که این متن را مستقل از آن تجربه خارج از متن، بفهمد؟

روش هرمنوتیک که در نهایت به تحول در فهم و تاریخی بودن فهم و مرگ مولف می‌رسد و نو به نویی و تحول را به عنوان اصل می‌پذیرد، چگونه با اعتقاد به یک جوهر به اصطلاح ثابت و مقدس و دست‌نیافتنی می‌خواند؟

در بخش اول گفت‌وگو سعی کردیم ورود روش‌ها و بینش‌های جدید به ساحت فکری ایران را آسیب‌شناسی کنیم و توضیح دادیم که چون روش‌ها و متدولوژی‌ها همراه با ایدئولوژی‌ها و بینش‌ها وارد می‌شود، بافت آن بینش‌ها، این روش‌ها هم از مد می‌افتند. نکته دیگر این که یک روش و بینش نباید در جامعه مد شود، بلکه باید باب شود. فرق مد شدن با باب شدن این است که باب شدن یک متدولوژی یعنی این که استمرار پیدا می‌کند؛ استمرار موجب رشد کردن، فریه شدن، قوی شدن و چکش خوردن و در نهایت نهادینه شدن آن روش می‌شود. نکته دیگر این که چون مدت‌هاست از تولیدگری فاصله گرفته‌ایم و بیشتر مقلد مانده‌ایم و مصرف‌کننده، از همین روست که مغلوب روش‌ها و بینش‌ها می‌شویم.

مشکل دیگری که در بخش اول مصاحبه توضیح دادیم، مشکل گسست است؛ گفتیم که ایرانیان صاحب حوزه تمدنی و فکری بوده‌اند و در این حوزه تمدنی و فکری‌شان تمدن و اندیشه خلق کرده‌اند. برای نمونه سهروردی یکی از شاهبیت‌های تفکر ایرانی - اسلامی پس از اسلام است و ملاصدرا هم همین‌طور. یا مثلاً محصول بزرگ اندیشه و تفکر ایرانی، شعر غنی است؛ اندیشه و تمدن ایرانی توانسته در مقطعی از تاریخ هم ابوریحان بیرونی و هم سهروردی را به



دکارت

**در تعامل سنت فکری خودمان و سنت فکری غرب، چیزی زاییده می‌شود که سنت فکری امروزین ایرانی ما نامیده می‌شود**

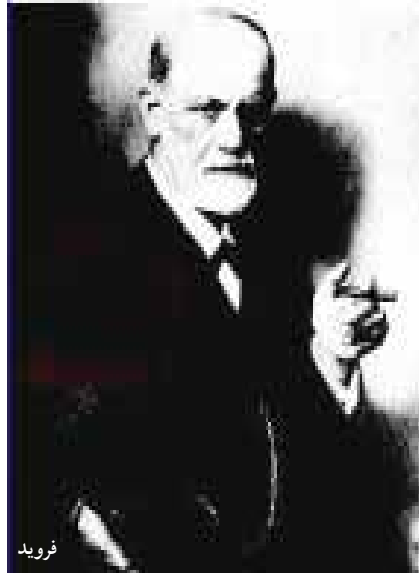
**هرش معتقد بود صد درصد مولف نیتی دارد و شما با خواندن متن و فهم افق متن و رعایت قواعد فهم متن می‌توانید به افق مولف**

**پی‌بیرید**



جهان عرضه کند و هم کسان دیگری در زمینه علوم تجربی، کتابی به نام "دانشمندان اسلامی و علوم" از دکتر سیدحسین نصر وجود دارد که این چهره‌ها را معرفی می‌کند. صحبت ما این بود که وقتی مدل‌های جدید تفکر در دوران مدرن وارد کشور ما شده است، چون ما دچار گسست هستیم، کمتر سعی شده که بین سنت تفکر خودمان و سنت تفکر جدید "گفت‌وگو" برقرار شود. وقتی "گفت‌وگو" برقرار شود، خلق جدیدی هم صورت می‌گیرد. مثال زدیم که آیا بین هرمنوتیک جدید و سنت تأویل

خودمان هیچ ارتباط و گفت‌وگویی نمی‌شود برقرار کرد؟ و یک کار تطبیقی بین این دو انجام داد؟ گفتیم که معدود افرادی با عجله و شتاب در تاریخ معاصر خودمان بر روی این مسئله کار کرده‌اند. برای نمونه شریعتی روی دیالکتیک در شرق و غرب تا حدی کار کرده است - هم در تاریخ تمدن و هم در تاریخ ادیان - ولی کار او کاملاً یک سخنرانی است برای عده‌ی زیادی مخاطب در حسینیه ارشاد و نه یک بحث تحقیقی دقیق آکادمیک. وقتی احساس کنی که چیزی ندارد و دستت خالی است و فقط باید بگیری، مدام در معرض اندیشه‌های متفاوتی قرار می‌گیری که در جایگاه و



فرزاد

می‌خواند. نتیجه این هرمنوتیک، خلق جدید است که به نوعی آرای هگل و هایدگر را به هم نزدیک می‌کند. چرا گادامر به چنین دستاورد شگرفی می‌رسد در حالی که یک متفکر جهان سومی در حال حاضر نمی‌رسد؟ چون گادامر بر سنت‌های فکری خودش مسلط شده است.

از سوی دیگر ما امروزه گریزی نداریم که با اندیشه‌های جدید که از چهار حوزه امریکا (حوزه پراگماتیسم)، انگلیس (حوزه دقت و فلسفه تجلیلی)، آلمان (حوزه هرمنوتیک و عمق فلسفی) و فرانسه (حوزه گسترده‌ی فلسفی) می‌آید، برخورد کنیم. در اینجا کار ما مهم می‌شود که هم باید با این اندیشه‌های جدید آشنا شویم و هم گسست با اندیشه گذشته و خودمان را از بین ببریم و در نتیجه در تعامل سنت فکری خودمان و سنت فکری غرب، چیزی زاییده می‌شود که سنت فکری امروزین ایرانی ما نامیده می‌شود.

**با توجه به مقدمه، اگر ممکن است وارد ادامه بحث اصلی خودتان بشوید.**

من سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا یک سیر پیوسته و روشمند باعث باب شدن هرمنوتیک در غرب شد، این سیر اتفاق نیفتاد و ما دچار نوعی

ولی در تأویل شرقی و ولی وقتی وارد اینجا می‌شود مانند توفان و رعد و برق می‌ماند که بیشتر بر آشفستگی گسست شدیم.

ذهنی می‌افزاید. مثلاً هنوز دیالکتیک را هضم نکرده‌ایم که با هرمنوتیک روبه‌رو می‌شویم و دیالکتیک بدون جمع‌بندی و هضم شدن از صحنه خارج می‌شود. در حالی که کسانی مثل گادامر که از نظریه‌پردازان هرمنوتیک جدید هستند، خودشان از تلفیق دیالکتیک و هرمنوتیک یعنی "هرمنوتیک دیالکتیکی" حرف می‌زنند. گادامر می‌گوید خلق محصول جدید از دیالکتیک و تعامل بین افق خواننده و افق متن صورت می‌گیرد. بدین معنا که پرسشی در ذهن داری، به متن مراجعه می‌کنی و به دنبال این هستی که در تعامل با متن، محصول جدیدی خلق کنی. گادامر این را هرمنوتیک دیالکتیکی

**وقتی از هرمنوتیک نوین و پست‌مدرن - که سمبل‌های آن کسانی مانند هایدگر، گادامر، دریدا و پل ریکور هستند - صحبت می‌شود گفته می‌شود که اساساً هر چیزی که به نام حقیقت مطرح می‌شود، خودش برداشتی از حقیقت است و هر تأویلی خودش تأویل‌بردار است**

**گادامر می‌گوید: افق متن، افق خواننده و نتیجه تعامل این دو دور هرمنوتیکی و تولید جدید است**

نخست این‌که خود واژه هرمنوتیک در غرب یک سیر تحولی طی کرده است. زمانی از فلسفه هرمنوتیک حرف می‌زدند، ولی در حال حاضر از هرمنوتیک فلسفی صحبت می‌کنند. فلسفه هرمنوتیک، هرمنوتیک را به عنوان نوعی روش فهم متن به کار می‌برد، ولی "هرمنوتیک فلسفی خودش یک مکتب هستی‌شناسی است که توسط هایدگر و گادامر بیان می‌شود. زمانی در هرمنوتیک، هرش - یکی از متفکران بزرگ امریکایی هرمنوتیک روشی - می‌گفت می‌شود به نیت مولف رسید و سعی داشت به آن پی ببرد. او معتقد بود صد درصد مولف نیتی دارد و شما با خواندن متن و فهم افق متن و رعایت قواعد فهم متن

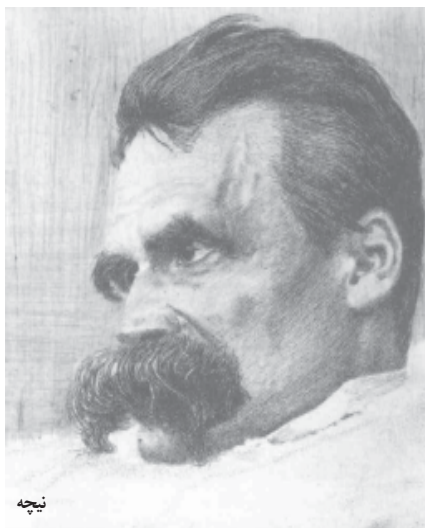
می‌توانید به افق مولف پی ببرید، که این به همان هرمنوتیک شلایر ماخر و دیلتای نزدیک است. ولی وقتی از هرمنوتیک نوین و پست مدرن – که سمبل‌های آن کسانی مانند هایدگر، گادامر، دریدا و پل ریکور هستند- صحبت می‌شود گفته می‌شود که اساساً هر چیزی که به نام حقیقت مطرح می‌شود، خودش برداشتی از حقیقت است و هر تأویلی خودش تأویل بردار است. این هرمنوتیک جدید با کتاب حقیقت و روش گادامر وارد دوره جدیدی می‌شود. گادامر می‌گوید: افق متن، افق خواننده و نتیجه

تعامل این دو دور هرمنوتیکی و تولید جدید است. در هرمنوتیک روشی شما معتقدید که مولف نیتی داشته و نیت او قابل کشف است. فهم‌ها از این نیت متفاوت است، ولی می‌توان به بالاترین و درست‌ترین فهم رسید. در اینجا شما هنوز در پارادایم پوزیتیویسم قرار دارید. می‌خواهیم بینیم زمینه‌های پیدایش این نوع هرمنوتیک چیست؟ بعد از رنسانس، عقلی مطرح شد که معتقد بود می‌شود همه چیز را فهمید. این نوعی بنیادگرایی یا مطلقیت عقل است. انسان پیش از مدرن اصلاً چنین ادعایی نداشته، او معتقد بوده خداوند همه چیز را می‌فهمد

و ما سعی می‌کنیم بفهمیم خداوند چه می‌خواهد. این عقل جدید، یک پارادایم جدید خلق می‌کند. یکی از محصولات این پارادایم جدید همان پوزیتیویسمی است که می‌گوید کل هستی را می‌توان از طریق تجربه به همه انسان‌ها آموزش داد و فهماند و این فهم مشترک را یک مبنای بین‌الادهانی مورد قبول همه گرفت. در پرتو این اعتقاد، نوعی جزمیت خلق شد. جزمیتی که پیش از دوران مدرن وجود نداشت. مثلاً ارسطو نمی‌گفت من همه چیز را می‌دانم. سقراط می‌گفته "من تازه به اینجا رسیدم که می‌دانم چیزی نمی‌دانم."

این غرور بعد از رنسانس که – البته بی‌علت هم نبوده، سرانجام انسان رشد کرده، طبیعت را فتح کرده، مدل‌های جدیدی از زندگی را کشف کرده، نوعی رفاه جدید را به وجود آورده، لذت‌های جدیدی کشف کرده؛ مانند مصرف،

توانایی، قدرت و به‌طور خلاصه تحقق آرزوهای فرانسیس بیکن که می‌گوید "دانایی همان توانایی است" – باعث شده که مطلقیت جدیدی هم به وجود بیاید. این هرمنوتیک در روش، در نقد این وضعیت جدید می‌گوید در برخی جاها هم تفاوت‌هایی در فهم‌ها وجود دارد. ادعا ندارد که فهم‌ها کاملاً متفاوت‌اند. این است که دیلتای در نقد علوم دقیقه می‌گوید که علوم اجتماعی از جنس فهم است نه از جنس تبیین. وقتی می‌گوییم آب در ۱۰۰ درجه می‌جوشد، این تبیین است ولی در علوم اجتماعی باید فهم کنیم. شما در



نیچه

رویارویی با یک واقعه تاریخی مثل جنگ واترلو، وقتی تاریخ آن را مطالعه می‌کنید، اگر فرانسوی باشید، ناراحت می‌شوید، ولی اگر انگلیسی باشید خوشحال می‌شوید. درست است که یک جنگ اتفاق افتاده و یک واقعه رخ داده، ولی در رویارویی با آن، فهم‌ها و قضاوت‌های مختلف وجود دارد. هوسرل (Husserl) در پدیدارشناسی مثال جالبی می‌زند، می‌گوید وقتی می‌گویید درخت سیب، یک مخاطب ممکن است یاد دعوایی که با دوستش در کنار درخت سیب داشته، بیفتند. یک

نفر ممکن است یاد قدم زدن با معشوقش در زیر درخت سیب بیفتد و یک نفر هم ممکن است یادش بیفتد که روزی در زیر درخت سیب درس خوانده و مطالعه کرده است. این سه حالت مختلف و سه درک و فهم مختلف از یک مفهوم است. بنابراین مطرح شد که علوم اجتماعی – و به‌طور کلی انسانی – از جنس فهم و درک است نه تبیین. با توجه به این گزاره مطرح شد که به لحاظ روشی، فهم‌های گوناگون از یک واقعه، یک متن یا یک پدیده وجود دارد، ولی با به‌کارگیری روش درست می‌توان به فهم واقعی نزدیک شد. این هرمنوتیک تحت سلطه عقل خودبنیاد است. آرام آرام اتفاقات جدیدی می‌افتد. ابتدا نظریه پارادایم‌ها خلق می‌شود. در نظریه پارادایم‌ها مثلاً می‌گویند نیوتن غلط نمی‌گوید، ولی اصول نیوتن در بعضی جاها جواب نمی‌دهد. می‌گویند چون نگاه انسان و نقطه نظر او عوض می‌شود

**وقتی پرسش‌های جدید مطرح می‌شود و روش‌های قدیم جواب نمی‌دهند، روش خلق می‌کنید، وقتی روش جدید خلق می‌کنید خود به خود تغییر افق و تغییر پارادایم اتفاق می‌افتد و این تغییر افق باعث خلق نظریه‌های جدید می‌شود؛ خلق این نظریه‌های جدید باعث فاصله گرفتن از پارادایم قدیم می‌شود**

**با شکست مطلقیت عقلانیت مدرنیته، انواع عقل‌ها، انواع درک‌ها و انواع برداشت‌ها مطرح شد**

مثلاً در زمان نیوتن به زمین نگاه می‌کردند، ولی الان انسان به فضا نگاه می‌کند و از این‌رو الان اصول اینشتین جواب می‌دهد، حوزه کاربرد اصول و قوانین هم تغییر می‌کند. اندیشه اینشتین اندیشه نیوتن را پس می‌زند، نه این‌که نقض کند. قوانین نیوتن جامعیت خود را از دست می‌دهد، ولی هنوز در بعضی جاها جواب می‌دهد. اصطلاحاً می‌گویند یک پارادایم، پارادایم دیگر را مغلوب خودش می‌کند نه این‌که نقضش می‌کند، هیچ پارادایمی ابطال نمی‌شود. حتی نگاه ارسطو به جهان و همین‌طور فلسفه او هنوز در حوزه‌هایی کاربرد دارد.



ماکس وبر

منتها عرصه نگاه انسان طوری شده که کاربرد نگاه ارسطو محدود شده است و منطق‌های دیگری وارد گود شده‌اند. افق‌ها عوض شده است. توماس کوهن که خود بناکننده نظریه پارادایم‌هاست می‌گوید وقتی پارادایم عوض می‌شود، پارادایم قدیم دیگر قادر به پاسخگویی به بعضی پرسش‌های جدید نیست. یا توجه شما به چیزی جلب می‌شود که در پارادایم قدیم اصلاً به آن توجه نمی‌کردید ولی الان به آن توجه می‌کنید و پرسش طرح می‌کنید. وقتی پرسش‌های جدید مطرح می‌شود و روش‌های قدیم جواب نمی‌دهند، روش خلق می‌کنید، وقتی

روش جدید خلق می‌کنید خود به خود تغییر افق و تغییر پارادایم اتفاق می‌افتد و این تغییر افق باعث خلق نظریه‌های جدید می‌شود؛ خلق این نظریه‌های جدید باعث فاصله‌گرفتن از پارادایم

قدیم می‌شود، ولی این به مفهوم غلط بودن پارادایم قدیم نیست، بلکه به قول مولوی: "چون بگردی تو، بگردد منظر". اگر سرت رایچرخانی، موضع نگاه تو تغییر می‌کند. این گردش منظر در چه افقی صورت می‌گیرد؟ اینجاست که هرمنوتیک یک تحول اساسی پیدا می‌کند. اینجاست که نظریه پارادایم‌ها در عقلانیت هم وارد می‌شود. می‌گویند که ما انواع پارادایم‌های عقلی داریم. مثلاً نگاه نیوتن به فیزیک، یک نوع پارادایم عقلانی است و نگاه اینشتین یک نوع دیگر و کپلر هم یک پارادایم دیگر و هاینبرگ هم پارادایم دیگری داشته است. اینجاست که "متنوع

عقلانیت‌ها" پیش می‌آید. بیشتر می‌گفتند یک عقلانیت وجود دارد که بین انسان‌ها مشترک است و به وسیله آن می‌شود پدیده‌ها را فهم کرد و این فهم امری بین‌الذهانی و بین همه مشترک است. برای نمونه در شرایط متعارف آب در همه جا در صد درجه جوش می‌آید. قانون اجتماعی هم به همین صورت قابل تبیین است. اما اساساً این منظر عوض شد. با شکست مطلقیت عقلانیت مدرنیته، انواع عقل‌ها، انواع درک‌ها و انواع برداشت‌ها مطرح شد. مقوله انواع فهم‌ها در بحث شناخت هم وارد می‌شود که از هوسرل شروع شده و به هایدگر ختم می‌شود. وقتی این پدیده در پدیدارشناسی رسوخ می‌کند، تبدیل به بحث نظریه پارادایم‌های توماس کوهن می‌گردد. همچنین می‌شود به درک‌های مختلفی که محققان انگلیسی در علوم اجتماعی انجام می‌دهند اشاره کرد. حتی این تحول و نهادینه شدن فهم‌های گوناگون از پدیده واحد، در فلسفه آنگلوساکسونی هم خلق می‌شود، در فلسفه پراگماتیسم امریکایی هم خلق می‌شود و همچنین در فلسفه آلمانی و فرانسوی هم مطرح می‌شود. می‌گویند فلسفه فرانسوی، مخلوطی است از دکارت و برگسون. دکارت یک نوع جزمیت عقلی خاص

ریاضی را مطرح می‌کند. وقتی این جزمیت زیر سوال می‌رود، قسمت دوم فلسفه فرانسوی که فلسفه برگسونی است و در آن بر فهم‌های مختلف تأکید می‌شود، مطرح می‌گردد. بنابراین وقتی فهم‌های مختلف و متنوع از هستی مطرح می‌شود، هر چهار شاخه تفکر و فلسفه در غرب با یک فاصله زمانی کوتاه وارد این عرصه می‌شوند. در این مورد آلمانی‌ها چون عمیق‌ترند، پیشتازند، برخلاف انگلیسی‌ها که دقیق‌اند. وقتی از منطق حرف می‌زنیم، صحبت بر سر دقت است. اما هرمنوتیک به عمق اصالت می‌دهد تا دقت، چون می‌خواهد عمق نیت‌ها را بفهمد. منطق - به عنوان امر دقیق - می‌خواهد یک پدیده را به خوبی توضیح دهد، درحالی‌که هرمنوتیک سعی می‌کند به عمق بیان دست یابد. بنابراین در پوزیتیویسم که سعی در تبیین دارد، انگلیسی‌ها دست بالا را

**منطق - به عنوان امر دقیق - می‌خواهد یک پدیده را به خوبی توضیح دهد، درحالی‌که هرمنوتیک سعی می‌کند به عمق بیان دست یابد**



**در مقطعی از تاریخ اندیشه غرب یک نیاز جدیدی مطرح شده، تغییر پارادایمی صورت گرفته و به این ترتیب بنیادگرایی غرب زیر سوال رفته است؛ اکنون تک‌فهمی، یک فهمی، یکتافهمی و یک مسیر فهمی زیر سوال رفته و شکاف برداشته است**

می‌گیرند، در هرمنوتیک که بحث عمق فهم و عمق نیت مولف مطرح است، آلمانی‌ها دست بالا را می‌گیرند. وقتی بحث تغییر کارکرد پارادایم‌ها مطرح می‌شود، امریکایی‌ها چون پراگماتیست‌اند دست بالا را می‌گیرند و وقتی گستردگی اندیشه مطرح می‌شود فرانسوی‌ها دست بالا را دارند، مثل فوکو و دریدا. بنابراین به‌طور خلاصه در مقطعی از تاریخ اندیشه غرب یک نیاز جدیدی مطرح شده، تغییر پارادایمی صورت گرفته و به این ترتیب بنیادگرایی غرب زیر سوال رفته است؛ اکنون تک‌فهمی،

یک فهمی، یکتافهمی و یک مسیر فهمی زیر سوال رفته و شکاف برداشته است. ضربه‌ها و ترک‌ها از پیش و از همان قرن هجدهم و از زمان کانت شروع شده بود، ولی در اینجا دیگر کاملاً شکسته می‌شود. اینجاست که بحث‌های پست مدرن مطرح می‌شود. **پست‌مدرن** بدین ترتیب شما به دو تحول اشاره کردید؛ یکی هنگامی که بحث تکثر فهم‌ها و در نتیجه هرمنوتیک روشی مطرح شد و دومی در جهش هرمنوتیک روشی به هرمنوتیک جدید، بحث تغییر پارادایم مطرح شد.

دیگر آن استدلال‌های پیشین جواب نمی‌داد. بنابراین بحث تغییر پارادایم

مطرح شد. این تغییر تدریجی و طبیعی که در هرمنوتیک رخ داد، آن را از عرصه روش تا عرصه بینش آورد. یعنی فلسفه هرمنوتیک تبدیل به هرمنوتیک فلسفی شد. اصولاً اندیشه‌ها و مکاتب در بستر زمان تا وقتی که توانایی تعامل داشته باشند دچار تحولات و تغییرات می‌شوند. این تغییرات به چه برمی‌گردد؟ در روش‌شناسی‌های ذهن به ذهن برای پاسخ به این پرسش فقط "تاریخ اندیشه" را بررسی می‌کنند.

**پست‌مدرن** "ذهن به ذهن" یعنی چه؟

یعنی اندیشمند با ذهن خودش تحولات فکری در یک جامعه را بررسی می‌کند، بدون این که تحقیق کند چه عوامل بیرونی و عینی این تغییرات را ایجاد کرده؟ چه عرصه‌هایی از زندگی تغییر کرده که این تغییرات فکری بروز کرده است؟

در روش مارکسی، پراکسیس مطرح است؛ یعنی تعامل ذهن با عین. یعنی وقتی یک تحول ذهنی اتفاق می‌افتد،

این تحول ناشی از چه اتفاقاتی در شرایط عینی، روابط اجتماعی و اقتصادی است. در روش مارکسیسم کلاسیک که به آن مارکسی - انگلسی می‌گویند، فقط به شرایط عینی می‌پرداختند و شرایط ذهنی را مدنظر قرار نمی‌دادند. هر دو این روش‌ها به نظر من ایراد دارد، هم اصالت محض به شرایط ذهنی و هم اصالت تنها به شرایط عینی. مهم است که در نظر داشته باشیم که اندیشه جدا از شرایط عینی انسان‌ها خلق نمی‌شود. برای نمونه نظامی گنجوی وقتی لیلی و مجنون را می‌سراید که

زنش آفاق می‌میرد، چون به شدت عاشق آفاق بوده است. اما هنگامی که در اوج رابطه عاشقانه با آفاق قرار دارد و او هنوز زنده است و نظامی شاد، شیرین و فرهاد را می‌سراید. اگر این دو منظومه را با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که لیلی و مجنون سراسر سوز و گداز و جدایی است و نشان از دلسوختگی نظامی از فوت آفاق دارد، در حالی که شیرین و فرهاد سراسر عشق زمینی و شور و شادمانی است. بنابراین همواره اندیشه متأثر از شرایط است، منتها نه تنها شرایط اقتصادی، بلکه شرایط اجتماعی، سیاسی و حتی عاطفی و روحی هم تأثیرگذارند.

بنابراین خلاصه حرف تا اینجا این

بود که همزمان با تولید پرسش‌های جدید در یک جامعه زنده از نظر فکری اندیشه‌های جدید زاده می‌شود، عقلانیت غربی هم که تا به حال شکل‌های گوناگونی به خود گرفته به خاطر زنده بودن فکری جامعه تا به حال رشد کرده و تغییر کرده و زنده مانده است. یک مسئله عینی، تبدیل به ذهنیت جدید می‌شود، این ذهنیت به تولید نظریه‌ای می‌انجامد که عینیت را تغییر می‌دهد و این تعامل مستمر، حرکت مدام را ایجاد می‌کند. این تحول در مسیر هرمنوتیک در غرب کاملاً دیده می‌شود. مثلاً دیلتای در عین وفاداری به کانت برای پاسخ به پرسش‌های جدید، جایی به او انتقاد می‌کند و این انتقاد باعث تولید یک جرقه جدید و فکر جدید می‌شود، یعنی تعامل یکسره به معنای اطاعت نیست، بلکه انتقاد و عبور محترمانه هم در آن وجود دارد. مثال دیگر سیر فلسفه فرانسوی است که ملهم از برگسون (Bergson) و دکارت است. این فلسفه وقتی می‌خواهد از حالت



هوسرل

**تعامل یکسره به معنای اطاعت نیست، بلکه انتقاد و عبور محترمانه هم در آن وجود دارد**



**می‌گویند اندیشه پست‌مدرن بیش از همه به نیچه، فروید و مارکس مدیون است. این سه نفر تأثیر شگرفی در نقد بی‌رحمانه و بنیادین عقلانیت پوزیتیویستی داشته‌اند**

خشک و ریاضی وارش خارج شود، بیشتر به دکارت انتقاد می‌کند. ولی وقتی می‌خواهد رگه ریاضی خود را ادامه دهد، بیشتر به برگسون انتقاد می‌کند و هیچ‌کدام از این انتقادات هم به این معنا نیست که دکارت یا برگسون یکسره از فلسفه فرانسوی بیرون برود، چون اگر برگسون حذف می‌شد، دیگر از فلسفه فرانسوی دریدا یا فوکو در نمی‌آمد. اینها مثال‌هایی از تعامل بین قطب‌های مختلف یک اندیشه است. هرمنوتیک هم همین سیر را طی کرده. هرمنوتیک جدید هم که به تنوع و تکثر فهم‌ها اصالت می‌دهد، در عین حال ناچار است به نیچه یا فروید یا دیدگاه‌های زبان‌شناسی تکیه کند، ولی این به این مفهوم نیست که هرمنوتیک از این متفکران فراتر نرود.

بنا بر این به نظر می‌رسد هرمنوتیک یک پدیده ذاتاً سیال است که در هر حوزه‌ای سیلان دارد. در حوزه فلسفه، روش، هستستی‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و...

از تمام این حوزه‌ها، عناصری را اخذ می‌کند و به کار می‌گیرد. هرمنوتیک می‌خواهد پدیده‌ها و متن را فهم کند و در این راه سعی می‌کند از هر وسیله‌ای استفاده کند. این طبیعی است. حتی بعد از کتاب "حقیقت و روش" گادامر

بحث‌های پس‌اساختارگرایی هم وارد هرمنوتیک شد و هرمنوتیک از این حوزه هم برای فهم متن استفاده می‌کند.

هنوز شرایط عینی‌ای که باعث به وجود آمدن هرمنوتیک فلسفی شد را به درستی نکرده‌ایم. شما می‌گویید پرسش‌های جدیدی مطرح شد، در حالی که هنوز نفهمیده‌ایم شرایط عینی پیدایش این

پرسش‌های جدید چه بود؟ آیا وقوع دو جنگ خانمانسوز جهانی بود؟ آیا به دنبال عوض شدن پارادایم علمی حاکم، پرسش‌های جدید هم در عرصه روش‌شناسی و متدلورژی مطرح شد؟ آیا در اثر افسردگی شدید جوامع و نیاز آنها به معنویت، پرسش‌های جدیدی مطرح شد؟ خلاصه چه اتفاق عینی‌ای افتاد که به ناگهان به این نتیجه رسیدند که پارادایم فکری موجود باید عوض شود؟ آیا رواج نظریه نسبیت اینشتین و به دنبال آن نسبی‌گرایی در عرصه روش باعث پیدایش پرسش‌های تازه شد؟

همه این عوامل. ولی بحث مهم‌تر این است که نخست برای کسانی که "عقلانی" و "فلسفی" می‌اندیشیدند، جزمیت و مطلقیت تفسیر و تبیین جهان شکست، اما این عواملی که شما گفتید هم تأثیرگذار بود. به عنوان مثال فروید وقتی جنگ اول جهانی پیش آمد گفت انسان کجا عاقل است؟ اتفاقاً به شدت هم وحشی و بدوی است که هم نوع خود را به این شکل می‌کشد. یا مثلاً تحولات انقلاب فرانسه و کشتار کمون پاریس روی بسیاری از متفکران فرانسوی تأثیر گذاشت. بنابراین تنها یک عامل دخیل نبود.

شما در بخش اول گفت‌وگو گفتید که در ایران پس از فروپاشی شوروی رویکرد هرمنوتیکی قوی شد، در حالی که می‌بینیم در غرب با ظهور خروشچف قطعیت استالین هم شکسته شده بود.

مارکسیسم خودش یک نقاد بزرگ مدرنیته است، بدون این‌که ساختار شکنی کند. مارکسیسم با نقد لیبرالیسم و سرمایه‌داری، قطعیت مدرنیته را زیر سوال برد. می‌گویند اندیشه پست مدرن بیش از همه به نیچه، فروید و مارکس مدیون است. این سه نفر تأثیر شگرفی در نقد بی‌رحمانه و بنیادین عقلانیت پوزیتیویستی داشته‌اند. این در حالی است که بخش زیادی از برداشتها و

نظریه‌های مارکس پوزیتیویستی است. ادعای کلان پوزیتیویسم این است که وقایع هستی را می‌توان دقیقاً و کاملاً و به طوری که مورد قبول همه باشد، تبیین کرد و روش این فهمیدن و تبیین هم قابل تکرار برای همه است. بنابراین می‌شود جامعه‌ای درست کرد یکسان، برابر و یکدست. پوزیتیویست‌ها و بخشی از مارکسیست‌های کلاسیک و بخشی از مذهبی‌ها می‌خواستند این جامعه را به روش علمی تحقق بدهند.

لیبرالیست‌های پوزیتیویست سعی کردند بیشتر به دقت پردازند و به منطق روی آوردند. مارکسیست‌های پوزیتیویست چون دغدغه جامعه داشتند و برای جامعه ابتدا و انتها و جهت حرکتی قائل بودند، در ضمن از هگل هم متأثر بودند، دیالکتیک را به خدمت گرفتند. دیالکتیک توضیح دیدگاه‌های مربوط به آنهاست. معمولاً دیالکتیسیست‌ها می‌خواهند یک کل را



ویلیام دیلتای

**توان دیالکتیک این است که می‌تواند یک کل را توضیح دهد. این با جزمیت تفاوت دارد. دیالکتیک می‌تواند جزمی نباشد. همان‌طور که گادامر هم از دیالکتیک استفاده کرد و به یک خلق جدید رسید**

**در مدرنیته همه‌چیز ماده، جسم، بدن، قابل لمس و این دنیایی شد و این دنیایی شدن خودش یک ملاک شد**

توضیح دهند. توان دیالکتیک این است که می‌تواند یک کل را توضیح دهد. این با جزمیت تفاوت دارد. دیالکتیک می‌تواند جزمی نباشد. همان‌طور که گادامر هم از دیالکتیک استفاده کرد و به یک خلق جدید رسید.

**پیشنهاد** آیا انسان دوره ماقبل مدرن که به عقل یونانی - ارسطویی مسلح بود، خودبنیاد نبود؟ آیا عقل ارسطویی ادعای جهانشمولی نداشت؟

انسان پیش از مدرن ادعای فهم همه‌چیز را نداشت. عقل به این شدت خودمختار نشده بود.

**پیشنهاد** منطق ارسطو می‌گوید: صغرای یقینی و کبرای یقینی لاجرم نتیجه یقینی را می‌دهد و مولای درزش نمی‌رود. به نظر می‌رسد جزمیت، قطعیت و جهانشمولی در این گزاره موج می‌زند.

جزمیت را قبول دارم، ولی ادعای خودبنیادی نداشت.

**پیشنهاد** ادعای جهانشمولی که داشت؟

بله، ولی خودبنیاد نبود. معتقد بود که یک عقل اول، یک عقل فعال و یا یک خداوندی هست که دارای فهم برتر و نهایی است که آفریننده این عقل است.

**پیشنهاد** در معارف ارسطویی که اصلاً بحث خدای خالق مطرح نیست، متافیزیک معنی دیگری می‌دهد و با الهیات نباید آن را اشتباه گرفت.

بحث عقل اول که مطرح است، عقل اولی که یک سری گزاره‌هایی از او صادر شده، ولی ما به خیلی از آنها اصلاً احاطه نداریم. غرور کاذب انسان مدرن، پس از ظهور عقل خودبنیاد پیدا شد. ضمن این‌که یک اتفاق دیگر هم در دوران مدرن افتاد و آن این بود که هستی کاملاً جسم‌انگار شد. همه چیز مادی و در این دنیا قابل

حصول شد. این هم اتفاق بسیار مهمی است که رخ داد. این قابل حصول شدن، دست یافتن را ساده‌تر و پدیده‌ها را دم‌دستی کرد. لذا در مدرنیته همه چیز ماده، جسم، بدن، قابل لمس و این دنیایی شد و این دنیایی شدن خودش یک ملاک شد، هم در عقلانیت مارکسیستی، هم لیبرالیستی و هم در عقلانیت جست‌وجوگر علوم دقیقه مدرن، این اتفاق افتاد.

**پیشنهاد** آقای داریوش آشوری و دکتر سید جواد طباطبایی هم که روی مدرنیته کار کرده‌اند می‌گویند که در پس پشت مدرنیته، عقلانیت یونان خوابیده است و اگر عقلانیت یونان را نفهمیم، اصلاً قادر به فهم مدرنیته نیستیم.

بحث ما، بحث ادعاها و افق‌هاست. بحث این است که در تغییر پارادایم مدرنیته یک سری ادعاها مطرح شد که انسان در قدیم، آن ادعاها را نداشت؛ یکی همین خودبنیادی است. دیگری مادی‌شدن و این دنیایی فهمیدن پدیده‌هاست. دیگری ریاضی فهمیدن این عالم است. این افق‌ها در دوران پیش از مدرن وجود نداشت.

**پیشنهاد** به سیر اصلی بحث برگردیم.

در اینجا می‌خواهم به این مطلب پل بزنم که چون هرمنوتیک هم در راستای پاسخ به پرسش‌ها و نیازها و افق‌های جدید، تغییر و تحول پیدا کرد، بنابراین هرمنوتیک جدید دیگر فقط مربوط به متن و به اصطلاح اسیر لفظ و متن نیست. بلکه،

هرمنوتیک ادبی است که اسیر متن است، هرمنوتیک مدرن دیگر این‌گونه نیست. مثلاً می‌شود به برداشت‌های پل تیلیش، پالمبرگ، مولتمان، بوتلمان و متز از کتاب مقدس که از بنیانگذاران الهیات رهایی‌بخش در امریکای جنوبی‌اند، اشاره کرد. اینها در ۱۹۸۰ در آلمان نهضتی برپایه اخلاقیات الهیات مسیحی و ضد جنگ، ضد سلاح اتمی و ضد گرسنگی و فقر جهانی به راه انداختند. می‌گفتند حلقه‌کانون دین، خداوند است و نه شریعت و خداوند ما را به دوست داشتن دعوت می‌کند. اینها با برداشت هرمنوتیکی خود از کتاب مقدس می‌گفتند در انجیل هست که "همسایه‌ات را همانند خودت دوست

بدارد." می‌گفتند همه جهان همسایه هم‌اند. پس چرا ما سیر باشیم و آنها گرسنه؟ چرا ما با سلاح اتمی، دیگران را بکشیم؟ پل تیلیش می‌گوید، این جمله انجیل را که همسایه‌ات را مانند خودت دوست بدار، منبأ بگیر، این حرف بالاترین مبنای حقوق بشر است. این حرف تیلیش در دیدگاه مولتمان و متز تفسیر می‌شود. در ادامه این روند، از درون این نوع الهیات مسیحی - هم پروتستان و هم کاتولیک - الهیات



هایدگر و گادامر

**هرمنوتیک ادبی است که اسیر متن است، هرمنوتیک مدرن دیگر این‌گونه نیست**



**هایدگر می‌گفت: "ما در زمان و مکان می‌فهمیم چگونه می‌شود گفت که "معرفت ناب" وجود خارجی دارد؟ چگونه معرفت را بری از تمام خصصت‌هایت می‌کنی؟"**



مکتب فرانکفورت با گفت و گویی که هرمنوتیسین ها مطرح می کنند چیست؟

مکتب فرانکفورت تلفیقی از مارکس و هگل است. مارکسیسم در روایت مارکسی - انگلسی خیلی خشک و جامد شد و به روابط عینی و طبقاتی خیلی تکیه کرد و از تحلیل های تئوریک ذهنی که می تواند تحلیل های عینی را بشکند فرار کرد. فرانکفورتی ها تحت تأثیر آرای الکسی دوتوکویل و ماکس وبر هستند. ماکس وبر - متأثر از دیلتای - تفاوت فهم و تبیین را مطرح کرد. الکسی دوتوکویل از بوروکراسی ای حرف زد که در جامعه لیبرال - دموکراتیک می تواند آزادی را خفه کند. فرانکفورتی ها، هم به جامعه شوروی بعد از انقلاب که یک قفس آهنین بود و هم به جامعه مدیریت شده لیبرال دموکراتیک نقد زدند. در کتاب "دیالکتیک

روشنگری" فصل چهارم نوشته آدورنو، جامعه لیبرال دموکراسی پس از جنگ دوم جهانی به شکل جالبی نقد شده است. در آنجا می گوید که این جامعه به شکل پیچیده ای مدیریت شده است. همه نیازهای تو را در جامعه، سرمایه دارها و صاحبان سرمایه تعیین، تعریف و تأمین می کنند. آدورنو می گوید در چنین جامعه ای حتی شیوه بوسیدن نامزدت را هم تلویزیون به تو یاد می دهد. مکتب فرانکفورتی ها به

رهایی بخش متولد می شود. بنابراین منظور من این بود که هرمنوتیک مدرن دیگر وارد زندگی شده است.

نکته دیگر این است که در پس هرمنوتیک هم منطق وجود دارد. شلایر ماخر سعی می کند این منطق را تا حدی توضیح دهد، ولی این منطق مسلماً مشابه منطق ارسطو نخواهد بود. ویژگی های این منطق مرتبط با افق هرمنوتیک است. بنابراین باید دقت کرد که روش در چه افقی - ایستا یا متحرک (فیکس یا دینامیک) - مطرح می شود. هرمنوتیسین های جدید می گویند انسان و جامعه یک موضوع مشترک اند و چون تمام بحث های انسان شناختی یا مربوط به شناخت انسان است و یا جامعه، همه بحث ها یک مبنای مشترک خواهند داشت و این مبنای مشترک، پایه ای می شود برای گفت و گو و دیالوگ و می توان روی

این مبنای کار کرد. بنابراین ما می توانیم براساس مشترکاتی با اولین انسان تا آخرین انسان در تاریخ بشر گفت و گو کنیم، چون نوعیت های ثابتی در بین تمام آنها وجود دارد؛ مثل گرسنگی، عشق، فقر، بدبختی، خودخواهی، جنگ، غلبه، خشم، تندی، نفرت، دوستی، ایثار و گذشت.

حالا که بحث به گفت و گو رسید، به نظر می رسد طرفداران مکتب فرانکفورت هم قائل به نوعی گفت و گو در عرصه عمومی هستند. فرق گفت و گویی

### می خواهیم در جامعه خودمان بررسی و مقایسه کنیم که چرا با وجود تحول هرمنوتیک در غرب، مسئله تأویل در جامعه ما را کد مانده است



آقای طالقانی پرسش های جدید را به قرآن عرضه کرد و به نوعی تأویل آیات را در واقعیت بیان کرد. دکتر شریعتی هم در مورد حج و آفرینش دست به تأویل زد

پوزیتویست‌ها نیز نقد کردند که مگر می‌شود یک تحقیق علمی، کاملاً خالی از ارزش باشد؟ آدورنو تحت تأثیر هگل می‌گوید اصلاً معرفت بدون پیش‌فرض و منظور وجود ندارد. انسان فهمش کلی است. فهم هم در زمان و مکان صورت می‌گیرد. هایدگر می‌گفت: "ما در زمان و مکان می‌فهمیم چگونه می‌شود گفت که "معرفت ناب" وجود خارجی دارد؟ چگونه معرفت را بری از تمام خصلت‌هایت می‌کنی؟"

**پس** به نظر می‌رسد نظر آدورنو و هایدگر تفاوتی با هم ندارند! هایدگر به یک نسبی‌انگاری مطلق معتقد می‌شود، در حالی که در مکتب فرانکفورت هنوز امید هست که "عقل" مبنایی برای استدلال بیابد. فرانکفورتی‌ها دوگونه عقل را مطرح می‌کنند. عقل ابزاری، عقل خردباور و می‌گویند رنسانس قرار بود "عقل مداری" را باب کند و لذا فرانکفورتی‌ها هنوز به یک اصل معتقد و وفادارند. در حالی که هرمنوتیسین‌های جدید می‌گویند اصلاً دیگر اصل قابل اتکایی وجود ندارد. در مقابل فرانکفورتی‌ها می‌گویند ما باید سعی کنیم عقلانیت خردورز را بر عقلانیت ابزاری پیروز کنیم، هایدگر می‌گوید هم‌اکنون تکنولوژی بشر کاملاً بر ما و فهم ما احاطه دارد. آدورنو می‌گوید در عین حال هنوز امکان دارد که انسان برگردد و به یک سعادت ورستگاری در این دنیا برسد و اگر هم به سرعت نرسد، دست‌کم باید معیار و ملاکی باشد که به آن تمسک یابد. خلاصه معیارهایی وجود دارد. فرانکفورتی‌ها می‌گویند این معیارها شفاف بوده، ولی مدرنیته به‌وسیله مکاتب مختلفش این معیارها را کدر کرده است آدورنو و فرانکفورتی‌ها در نقد آرای پست‌مدرن می‌گویند که، از اندیشه شما نوعی محافظه‌کاری درمی‌آید، چون شما هیچ حقیقت و اصلی را قبول ندارید. هیچ مبنایی را قبول ندارید. روایتی از قرائت هایدگری عاقبت قرائت افق بی‌بنیاد است.

فرانکفورتی‌ها در مقابل می‌گویند ما چرا با پوزیتویست‌ها درگیریم؟ چون خودمان معیاری داریم. بنابراین دعوی فرانکفورتی‌ها با پوزیتویسم این است که پوزیتویست‌ها می‌گویند معیار همان است که ما می‌گوییم، دعوی فرانکفورتی‌ها با هایدگر این است که هایدگر می‌گوید اصلاً دیگر معیاری وجود ندارد. فرانکفورتی‌ها می‌گویند اگر معیاری وجود ندارد، پس چه لزومی دارد ما با هم حرف بزنیم و گفت‌وگو کنیم؟ زیرا دیگر گفت‌وگو امکان ندارد. بنابراین به‌طور خلاصه، ما یک‌سیری از هرمنوتیک و تغییرات آن و نسبت آن با مکاتب دیگر گفتیم و

توضیح دادیم که خود هرمنوتیک هم در غرب یک سیر تحول داشته. این سیر را باید فهم کرد و سعی کردیم مجموعه عوامل ذهنی و عینی را که به بروز پرسش‌های جدید و در نتیجه هرمنوتیک مدرن انجامید، بیان کنیم.

این مقدمه بیان شده تا به جامعه خودمان برسیم و مقایسه کنیم که چرا با وجود تحول هرمنوتیک در غرب، مسئله تأویل در جامعه ما را کد مانده است در ادامه، اندک کارهایی که در تاریخ معاصر خودمان در این زمینه انجام شده را بررسی خواهیم کرد. برای نمونه آقای طالقانی پرسش‌های جدید را به قرآن عرضه کرد و به نوعی تأویل آیات را در واقعیت بیان کرد. دکتر شریعتی هم در مورد حج و آفرینش دست به تأویل زد. خواهیم گفت که باید با پرسش‌های جدید سراغ متن رفت تا متن را به حرف آورد. سهروردی در "کلمه التصوف" می‌گوید: "قرآن را چنان بخوان که گویی به خود تو نازل شده، و اقبال در کتاب "بازسازی اندیشه دینی در اسلام" این نظر را تأیید می‌کند. (به نقل از سرمقاله آینده‌نو، محمد بقایی (ماکان)، پنج‌شنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۵). به این ترتیب می‌شود از متن کتاب حرف نو آورد بدون آن‌که بدعت‌گذاری کرد، مانند کاری که اقبال، شریعتی و طالقانی در تاریخ معاصر کردند.

**پس** به‌طور خلاصه شما نسبت هرمنوتیک را با حل مسائل ایران چگونه می‌بینید؟

به نظر من هرمنوتیک باید با تأویل شرقی تطبیق داده شود، آن‌گاه این دو اصولی از هم اتخاذ کنند تا بتوانیم پیش برویم.

**پس** منظور شما تأثیر متقابل این دو بر هم است یا ادغام آنها؟ منظورم تأثیر متقابل آنهاست. به نظر من هرمنوتیک و مخصوصاً فلسفه هرمنوتیکی زخم خورده از بنیادگرایی عقل است. بنابراین پیش از این‌که این زخم خوردگی زیاد شود، باید تأویل و هرمنوتیک را به گفت‌وگو بنشانیم و چیزهایی نیز از هرمنوتیک یاد بگیریم.

**پس** به نظر شما آیا بین تأویل و هرمنوتیک تفاوت جوهری وجود دارد؟ باید مشخص شود که منظور از تفاوت جوهری چیست؟ آیا تفاوت در تعریف‌هاست یا در مبناها. اگر منظور فهم متن باشد، این دو خیلی فرقی ندارد. شما تلاش می‌کنید متن را بفهمید منتها اصالت می‌دهید به فهم‌های مختلف. در تأویل می‌گویید بالاترین فهم از آن خداوند است. در هرمنوتیک قدیم معتقدند می‌شود به مهم‌ترین فهم دست یافت. در

**می‌شود از متن کتاب حرف نو آورد بدون آن‌که بدعت‌گذاری کرد، مانند کاری که اقبال، شریعتی و طالقانی در تاریخ معاصر کردند**

**هرمنوتیک و مخصوصاً فلسفه هرمنوتیکی زخم خورده از بنیادگرایی عقل است. بنابراین پیش از این‌که این زخم خوردگی زیاد شود، باید تأویل و هرمنوتیک را به گفت‌وگو بنشانیم و چیزهایی نیز از هرمنوتیک یاد بگیریم**



هرمنوتیک جدید، گفته می‌شود اصلاً سوال این نیست که نیت مولف چیست؟ بلکه سعی می‌کنیم خودمان به هم افقی بیشتری با متن برسیم. برای ایجاد گفت‌وگو بین تأویل و هرمنوتیک در ابتدا باید تأویل را کمی فرجه کرد، چون سنت تأویل ما منقطع و گسسته است.

**❁** شیوه و روش این برقراری گفت‌وگو بین هرمنوتیک و تأویل چیست؟ آیا بر تفاوت‌ها تکیه کنیم یا بر شباهت‌ها؟

در نگاه انتطابقی، یک طرف، طرف دیگر را از دور خارج و حذف می‌کند. به گفته هایدگر طرف دیگر را سوژه می‌کند. وقتی سوژه می‌کنی، می‌خواهی آن را بفهمی (به معنای سنتی). وقتی می‌خواهی بفهمی، سعی می‌کنی تنها با ابزار و ذهن خودت این کار را بکنی. اما در مقابل هوسرل گفت: "وقتی می‌خواهیم یک پدیده را تحلیل کنیم، باید سعی کنیم با آن "همدل" شویم، نه این‌که مثل آن شویم، ولی به فلسفه وجودی آن پی ببریم." این‌که چه کاربردی دارد و چه عقلانیتی در پس پشت آن نهفته است. تطبیق بر وزن تفعیل است و از آن مشارکت‌پذیری نتیجه می‌شود. به این معنا که "هر دو طرف" خودشان را به هم عرضه می‌کنند و این‌گونه نیست که تصور شود یک طرف هیچ چیز ندارد و طرف دیگر همه چیز دارد. در اثر تطبیق به اشتراکات و افتراقات پی می‌بریم. ادعای من این است که نه هرمنوتیک و نه تأویل، یک پدیده و واقعه واحد نیستند که در مقابل هم بگذاریم، بلکه ما انواع تأویل‌ها داریم و انواع هرمنوتیک‌ها. امکان دارد که نوعی از هرمنوتیک با نوعی از تأویل بخواند و یا نخواند. مثلاً هم تأویل بی‌بنیاد داریم و هم تأویل مقید و وفادار به متن. برای نمونه بین تأویل اسماعیلیه اول و اسماعیلیه دوم و تأویل امامیه خیلی تفاوت هست.

**❁** از متن صحبت‌های شما این‌گونه فهمیدیم تأویلی که شما قبول دارید، برگرداندن همه چیز است به مبدا مختصاتی که شکی در آن نیست. بنابراین شما یک مبنایی برای تأویل قائل اید. پرسش این است که گفت‌وگو یا تطبیق با هرمنوتیک‌هایی که مبنا و مبدا مختصات مشخصی ندارند و یا مبنای آنها منافع فردی، طبقاتی یا مملکتی و یا ملی است، آیا تبدیل به نوعی التقاط نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد که اساساً این دو متفاوت‌اند، چون تأویل به یک مبنای فلسفی معتقد است، در حالی که هرمنوتیک‌های جدید چنین چیزی ندارند.

آنچه که به نام هرمنوتیک فلسفی و متأثر از هایدگر مطرح است، می‌گوید درک‌های متفاوت وجود دارد و نمی‌گوید بین این درک‌ها نقاط مشترک وجود ندارد، بلکه چون هر درکی ناشی از یک پرسش بنیادین است و پرسش‌ها متفاوت‌اند، بنابراین فهم‌ها هم متفاوت است.

**❁** به نظر می‌رسد که در این نوع هرمنوتیک، فهمیدن اصلاً روش و متد ایجابی و اثباتی ندارد.

بهترین روش از هرمنوتیک نوین همان بحث در کتاب "حقیقت و روش" گادامر است؛ گادامر می‌گوید که اگر افق مولف را با افق خودت به تعامل ننشانی، "دور هرمنوتیکی" را رعایت نکرده‌ای. می‌گوید رعایت هرمنوتیکی همان رعایت اخلاق است. متفکر باید این قدر صداقت داشته باشد که ضمن فهم افق متن، افق خودش را بر متن تحمیل نکند. ما توصیه می‌کنیم دور هرمنوتیکی را رعایت کنید. اگر رعایت کنید، به متن نزدیک می‌شوید و برداشت شما از آن اصیل خواهد بود، اگر رعایت نکنید برداشت شما هم اصیل نخواهد بود.

**❁** با توجه به این دغدغه که مارکسیسم یک تجربه بشری در طول تاریخ بوده، تجربه انقلاب اکتبر، چین، کوبا و...، جنبش اسلامی معاصر میان این تجربه بشری و اسلام تعامل برقرار کرد و حاصل این تعامل یک برداشت نو بود، ولی با شهادت بنیانگذاران، به تدریج این تعامل به یک التقاط فلسفی تبدیل شد و دلیلش این بود که آن تجربه‌های بشری یک پشتوانه فلسفی داشت و این جنبش از آن بار فلسفی چندان اطلاع نداشت و بنابراین در برخورد با اسلام عملاً یک التقاط شکل گرفت. شما چه تضمینی می‌دهید که در برخورد هرمنوتیک و اسلام - بویژه تأویل در اسلام - چنین التقاطی به وجود نیاید؟

التقاط تا حدی گریزناپذیر است. برای نمونه فلسفه ارسطو هم التقاطی است. شما جمله کشنگی گفتید مبنی بر این‌که ما متوجه مبانی فلسفی تجربه مارکسیسم در طول تاریخ نبودیم. در حالی که اتفاقاً در برخورد با هرمنوتیک سعی می‌کنیم بر مبانی فلسفی آن انگشت بگذاریم. به نظر من روش تطبیقی به طور نسبی تضمین می‌کند که شما مغلوب یک اندیشه نشوید. در روش تطبیقی - تأویلی شما سعی می‌کنید پایه‌های فکری هر دو طرف را بشناسید، وقتی این پایه‌ها را شناختید، سعی در ایجاد تعامل می‌کنید. به نظر من التقاط در سازمان مجاهدین به خاطر عجله و شتاب بیش از حد بنیانگذاران بود و ربطی به استفاده کردن از مارکسیسم یا هر مکتب دیگری ندارد. یک مقدار هم به نظر من مشکل التقاط در سازمان، مربوط به شرایط اجتماعی بود و مقداری هم به این‌که مجاهدین پذیرفته بودند مارکسیسم علم است و بعد علم مبارزه است، مانند امروز که می‌گویند لیبرالیسم درست‌ترین فلسفه و فلسفه زندگی امروزی است. اما امروزه ما می‌گوییم تأویل شرقی حرف برای گفتن دارد و هرمنوتیک هم حرف دارد. اگر این‌گونه به گفت‌وگو بنشینیم، انطباق منتفی می‌شود و گفت‌وگوی تطبیقی - تأویلی شکل می‌گیرد. در تطبیق کسی بر کسی غلبه نمی‌کند. هیچ‌کس، دیگری را حذف نمی‌کند، ولی قبول دارم که همواره خطر التقاط و چرخش به یک طرف وجود دارد. این بستگی به غنای ما هم دارد.

**❁** با تشکر، امیدواریم در جلسه‌های بعد "سیر تأویل در شرق" و انواع "تأویل‌ها" را بررسی کنید.



# تأویل بافی کج دلانه و تأویل

گفت و گو با لطف الله میثمی - بخش سوم

در شماره ۳۸ نشریه چشم انداز ایران در مطلبی با عنوان "یادی از یاد آوران عرصه روش مندی" و در شماره ۴۰ با عنوان "زمان در متن دین"، با الهام از "پرتوی از قرآن" به توشه‌گیری‌های زیر اشاره شد:

- ۱- محک‌ها و متشابهات در عرض و در مقابل هم نمی‌باشند، بلکه در طول هم بوده و جداناپذیرند.
- ۲- محکم در متشابه موج می‌زند.
- ۳- راسخان در علم کسانی هستند که محکم و متشابه را از سوی خدا می‌دانند و در هر آیه متشابه حضور محکم را درمی‌یابند.
- ۴- متشابهات لازمه جاودانه بودن قرآن است و می‌توان آن را معادل عنصر زمان در متن مکتب دانست.

در ادامه در این شماره درباره "تأویل" در قرآن گفت و گویی با لطف الله میثمی انجام گرفته است، باشد که خوانندگان عزیز با برخورد فعال خود به این بحث غنا بخشند.

ممکن است درباره تأویل و ارتباط ۳ نوع تأویلی که در آیه هفتم آمده توضیحات بیشتری بدهید؟

مرحوم طالقانی نیز ریشه تأویل را "اول" دانسته و دو معنای برگرداندن ناشی و فرع به منشأ و برگشت را برای آن آورده‌اند. ایشان در توشه‌گیری خود از این آیه، روی معنای لازم «اول» یعنی «بازگشت»، تأکید و تکیه کرده‌اند.<sup>(۷)</sup>



آیا واسطه‌ای در کار است یا عواملی در کار برگشت دخالت

دارند، مکانیزم آن چیست؟

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مرحوم طالقانی تأویل کتاب را برگشت آن به امهات، یعنی ام‌الکتاب دانسته و در این بازگشت وجود واسطه‌ای را قائل نمی‌باشند. بدین معنا که برگشت کتاب به «ام‌الکتاب در رابطه با خدا»، مستقل از ذهنمان بوده و توسط ما صورت نمی‌گیرد، بلکه همواره این سیر بازگشت جریان دارد. شاید دو آیه "أَلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ" (همه‌گردیدن‌ها و حل تضادها به سوی خداست) (فاطر: ۱۸) و "وَأَنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ" (ما مال خدا و از سوی خداییم و به سوی خدا دائماً در حال بازگشت می‌باشیم) (بقره: ۲۵۶) که در واقع روح‌یابی قرآن

شاید بتوان صحبت‌های مرحوم طالقانی در رابطه با تأویل را در عنوان‌های زیر طبقه‌بندی کرد: الف) تأویل زیغی یا کج‌دلانه ب) علم به تأویل خداوند ج) تأویل راسخان در علم

مرحوم طالقانی در ریشه‌یابی واژه تأویل، این‌گونه آورده که: تأویل، «برگشت» و نه «برگرداندن» به محک‌ها و ام‌الکتاب است و در شرح آیه هفتم سوره آل‌عمران در تفسیر پرتوی از قرآن جلد ۳ می‌نویسند:

«هُوَ الَّذِي... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»... و اما آنان که در دل‌هاشان کج‌منشی است، پس پیروی می‌کنند آنچه را که تشابه دارد از آن برای یافتن فتنه و برای تأویل آن، در حالی که نمی‌دانند تأویل آن را مگر خدا و استواران در علم - گویند: ایمان آوردیم بدان، همه از پیشگاه پروردگار ماست و آگاهی نیابد جز خردمندان. ایشان ادامه می‌دهند: «تأویل، مصدر مزید از اول (به سکون واو) است که به معنای فعل متعدی: برگرداندن ناشی و فرع به منشأ و اصل و به معنای لازم برگشت خود بدان است.» (ج ۳، ص ۲۵)<sup>(۱)</sup>

متدلوزی قرآن ما را به ژرفای اشیا  
رهنمون کرده و به ما قدرت  
پیش‌بینی، آینده‌نگری و منشأیابی  
می‌دهد و «درهای بسته» را باز  
نموده و خود، علم آفرین است

دی و بهمن ۱۳۸۵  
آردا ابراهیم

می‌باشد، بتواند این مضمون را برساند. کار مفسر یا تأویل‌گر کشف و یا پرده‌برداری از این حرکت بازگشتی پدیده‌ها به سوی خداست. قرار گرفتن مفسر در این راستا می‌تواند مبنای علم‌آفرینی باشد.

**چرا محکّمات که از نظر دستوری کلمه‌ای جمع است با کلمه مفرد ام‌الکتاب آمده است؟**

مرحوم طالقانی برای تأویل متشابهات سه کلمه «کشیدگی»، «برگشت» و «جمع» را به کار برده‌اند که نشان‌دهنده‌این است که همه متشابهات به سمت اصل و منشأ خویش جاذبه و برگشت دارند و نیز به صورت کثرتی هستند که تمایل به جمع شدن به صورت وحدت را دارند، به همین دلیل است که در آیه، محکّمات، ام‌الکتاب خوانده شده است، نه امهات‌الکتاب. در این رابطه مرحوم طالقانی می‌گویند: «ام‌الکتاب که خبر جمع «هن...» و در مقابل متشابهات و به جای امهات‌الکتاب آمده، وحدت و جامعیت آن را می‌نمایاند.» (ص ۱۸)

نامیدن محکّمات به صورت ام‌الکتاب به این دلیل است که محکّمات نیز یک ریشه دارند و منشأ همه آنها در علم خداوندی است و بدین ترتیب متشابهات از کثرت با مراتبش به وحدت محض بازگشت دارند.

**آیا تأویل، تطبیق متن با واقعیت‌های خارجی است؟ و آیا محکّمات نیز مانند متشابهات قابل تأویل اند؟**

مرحوم طالقانی در ضمن ارائه دلایلی مبنی بر بازگشت ضمیر «ه» در «ما يعلم تأویله» به «الکتاب» نه «ماتشابه منه» به تأویل محکّمات علاوه بر تأویل متشابهات اشاره کرده و می‌نویسد: «مرجع ضمیر تأویله – مانند ضمیر «ابتغاء تأویله» – ظاهراً «ما تشابه منه» است. تأویل ما تشابه را از کتاب جز خدا نمی‌داند، نه آنها که قلوبشان را زیغ گرفته و فتنه‌جویان‌اند. شواهدی هم هست که ضمیر "تأویله" همچون ضمیر "منه"، ماتشابه منه – راجع به «الکتاب» باشد.

با الهام از «پرتوی از قرآن» که مرحوم طالقانی با ۵ دلیل قرآنی<sup>(۳)</sup> اثبات کرده‌اند که آیات محکم نیز همچون متشابهات قابل تأویل می‌باشند. این توشه‌گیری ایشان در دیگر برداشت‌هایشان از این بحث نیز منعکس می‌شود.<sup>(۴)</sup>

ایشان در مورد تأویل دانی یوسف و همراه موسی، عبدصالح، به نکاتی اشاره کرده‌اند و نتایجی گرفته‌اند که به نظر می‌رسد در این موارد تأویل به معنای انطباق صورت‌های متنوع و متشابه به واقعیات خارجی می‌باشد. در واقع متشابهات به واقعیات خارجی تأویل شده و مصادیق خارجی آنان پیدا می‌شود. مثلاً در سوره یوسف، او

واقعیت خارجی خوابی را که ملک مصر دید بازگو نمود، یعنی یوسف قدرت آن را داشت که آن را تأویل نماید و چنین کرد. همچنین در سوره کهف آیات ۷۸ به بعد عبدصالح که به خضر معروف است برای حضرت موسی (ع) آن سه موردی را که سؤال داشت تأویل کرده و مصادیق عینی و خارجی آن را بیان می‌کند: "قَالَ... سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا..."

**آیا تدبیر در قرآن ما را به تأویل آیات هم محکم و هم متشابه رهنمون می‌سازد؟**

مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن بدین مضمون می‌گویند: «... تفسیر در واقع پرده‌برداری از کلمات و دریافت معانی لغات و تمثیل‌ها است، همچنین می‌گویند تفسیر باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبیر را باز کند و در این راستا به آیه ۲۴ سوره محمد و ۸۲ سوره نسا استناد کرده‌اند. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» و می‌افزایند با تدبیر است که می‌توان وحدت همه آیات و متشابهات و محکّمات و مبدأ آن را دریافت. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

مرحوم طالقانی راه کشف و دریافت تأویل را تدبیر می‌دانند. تدبیر از ریشه «دبر» به معنی پیگیری و دنبال کردن یک مطلب است. یعنی یک قضیه را آن قدر باید دنبال نمود تا به ریشه و خاستگاه آن رسید و به این وسیله قادر خواهیم بود به وحدت حاکم بر آیاتی که به ظاهر در کثرت‌اند برسیم.

**مکانیزم و روش تدبیر چگونه است؟**

با الهام از دو آیه بالا به نظر می‌رسد پشتوانه تدبیر و دنبال کردن و پی‌گیری، قلب حقیقت‌یاب انسان باشد. وقتی قلب ما محجوب بود، دیگر‌گرایی به تدبیر در قرآن و مصادیق آن نداریم و تازمانی که قفل‌های قلبمان را بر نداریم، ذهنمان نیز قادر نخواهد بود آیات خدا را درک کند. در سال‌های ۵۳ به بعد این جمع‌بندی وجود داشت که قرآن را یک کتاب فرهنگی و به اصطلاح روبنا می‌دانست نه کتابی مکتبی، و با این جمع‌بندی، قرآن به عنوان کتاب راهنمای عمل قرار نمی‌گرفت. این خود یک قفل بود و تا زمانی که از بین نمی‌رفت، ذهن نیز در مورد قرآن فعال نمی‌شد. البته این تفکر امروزه نیز وجود دارد و مشکل به کلی حل نشده است.

**برخی اصل اخلاق را مفید و سازنده و سبب شکوفایی ذهن‌ها و باز شدن راه اجتهاد دانسته‌اند. در حالی که در اینجا ریشه اختلاف‌ها، زیغ، روش‌شناسی نادرست، نفهمیدن فرهنگ آیات و... ذکر شده، آیا اصل اختلاف مذموم است؟ و وجود متشابهات زمینه اختلاف نظر برداشت نمی‌شود؟**  
آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ

**شیوه نگرش قرآنی، دستیابی به متد و روشی است که ما را به پیشرفت، علم‌آفرینی و رنسانس در علم و اجتماع می‌رساند، که البته این پرده‌برداری تأویلی، درجات تکاملی مختلفی داشته و ایستایی ندارد**

۱۳۸۵ بهمن  
از آرازان

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» (نسا: ۸۲) نیز نشان دهنده این است که قرآن مدعی است که از یک نظم و انسجام برخوردار است و اختلافی در آن نیست چراکه از خدای واحد نشأت گرفته است و اگر در ظاهر اختلافی می بینیم ناشی از خطاهای بشری است نظیر آنچه که گفتید زیغ، روش شناسی نادرست، نفهمیدن فرهنگ آیات و بی توجهی به شأن نزول و... و چه بسا چنین اختلافی خود قفلی شود که راه تدبیر را بر ما ببندد. آنان که وجود متشابهات را موجب اختلاف می دانند، به این دلیل است که آیات و قرآن را علیرغم این که به ظاهر و به طور نظری از جانب نیروی مافوق دانسته عملاً و عمیقاً از جانب خدای واحد نمی دانند. در جریان ضرب‌ای که در سال‌های ۵۳ و ۵۴ به جنبش اسلامی ایران خورد هم گفته می شد که روی آیات قرآن نظرات مختلفی وجود داشته و حتی علما در مورد محکومات آن با هم اختلاف زیادی دارند و از اینجا به جای این که به خودشان شک کنند، به دین و قرآن شک کردند. در حالی که وجود برداشت‌های مختلف اگر صادقانه باشد، ناشی از ذهن‌ها، محیط‌ها و متدلوژی‌ها یا کلید فهم‌های مختلف است و ما بایستی با توجه به خدای آفریدگار واحد که همه آیات و پدیده‌ها را خلق نموده است، به تدبیر ادامه دهیم تا به برداشت درست و واحد برسیم و توجه داشته باشیم گرچه اختلاف طبیعی است ولی مطلوب نبوده و در نهایت بایستی به سمت حل شدن و نزدیک شدن و وفاق برود؛ البته بدون اکراه و اعمال زور و شکنجه.<sup>(۵)</sup>

**لطفاً روش تدبیر در قرآن را بیشتر توضیح دهید.**

همان طور که گفته شد مرحوم طالقانی معتقدند که تفسیر باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبیر باز شود. به نظر می رسد تفسیر باید درهای بسته را باز کند نه آن که توضیح و اوضحات باشد. متدلوژی باید کلیدی برای گشایش درهای بسته باشد ولی مثلاً منطق ارسطو و اشکال مختلف آن قادر به ژرف‌اندیشی و پیش‌بینی آینده و باز کردن درهای بسته نیست، بلکه هر اتفاقی را که در تاریخ واقع شده است به جنس و فصل و نوع و... طبقه‌بندی می کند و اصولاً منطق ارسطو، علم طبقه‌بندی است و ادعایی در مورد آینده‌نگری و ژرف‌نگری ندارد. امروزه نیز دانشمندان پیش‌بینی‌های محدود خود را از طریق علم احتمالات ممکن می دانند و روند علم را روی احتمالات سوار می کنند. در حالی که منطق ارسطو می گوید: صغری و کبری باید یقینی باشد و ما را به نتیجه یقینی برساند. در اینجا

این سوال مطرح است که آیا در عالم، صغری و کبرایی یقینی به جز خدای اول‌الاولین که در آن شکی نیست وجود دارد؟ می دانیم که در علم، صغرها همه احتمالی بوده و صددرصدی نیستند. مثلاً می گویند که آب در ۱۰۰ درجه به

جوش می آید؛ خود همین نیز جزء احتمالات است. در واقع می گویند در ۱۰۰ درجه مولکول‌های آب عمدتاً به بخار شدن تمایل دارند تا مایع ماندن. یعنی در ۱۰۰ درجه ما هم آب داریم و هم بخار. منتهی جریان عمده با بخار شدن است. دیالکتیک نیز از گذشته شروع می کند و بعد به وضعیت حال می رسد و آن را به آینده هم می تواند به طور محدود تعمیم دهد ولی قدرت پیش‌بینی ندارد. مگر آن که به جهت داری تاریخ معتقد بوده و دیالکتیک را به آن متکی نماییم. اگر تاکنون از طریق این منطق پیش‌بینی‌های محدودی صورت گرفته، از طریق همین جوهره سمت‌داری و جهت‌داری در تاریخ و طبیعت بوده است. در حالی که قرآن کلید درهای بسته بوده و راه آن، راه برنامه‌ریزی و پیش‌بینی آینده و اخروی گری است. در منطق ارسطو بنا به قول شیخ شهاب الدین سهروردی در راستای جنس و فصل و نوع، برای نمونه گفته می شود اسب حیوانی است شیهه‌کش و تافرد، اسب را نبیند نمی تواند فرق آن را با دیگر جانداران درک کرده و از آن تعریفی ارائه دهد. نقد سهروردی این است که این منطق، عقلایی نبوده و ما را فراتر از حس ظاهر و صورت اشیا نمی برد. در حالی که متدلوژی قرآن ما را به ژرفای اشیا رهنمون کرده و به ما قدرت پیش‌بینی، آینده‌نگری و منشأیابی می دهد و «درهای بسته» را باز نموده و خود، علم آفرین است.

**مرحوم طالقانی در جایی می گویند هر آیه را باید به مابه‌ازای خارجی آن برگرداند. از سویی تأویل را به معنای بازگشت به اصل و منشأ و ریشه (محکم) دانسته‌اند. مکانیزم بازگشت به مابه‌ازای خارجی و بازگشت به اصل و ریشه چیست؟ آیا این اصل و ریشه همان مابه‌ازای خارجی آیه یا واقعیت است. اگر این طور باشد نقش خالق آیات در این رابطه چیست؟**

مرحوم طالقانی منشأ لغوی تأویل را «اول» دانسته و اول را بازگشت به ام‌الکتاب و منشأ و مبدأ تعریف نموده‌اند و معتقدند این کار بدون دخالت ما - چه بخواهیم و چه نخواهیم - انجام خواهد شد، چه در پدیده‌ها و چه در آیات. و مفسر واقعی کسی است که از این بازگشت‌ها پرده‌برداری نماید و نه این که بگوید، "ما ارجاع دهندگان متشابه به محکم هستیم." این گروه به تدریج طبقه‌ای می شوند و ترمزی و حجابی برای تدبیر. تدبیر هم در حقیقت عبارت است از دنبال کردن و پیگیری همین بازگشت‌ها که لازمه‌اش ردیابی واقعیت‌های خارج است نه صرفاً توقف در کلمات و معانی و گرامر و صرف و نحو. دستاورد چنین نگرشی دستیابی به متد و روشی است که ما را به پیشرفت، علم آفرینی و رنسانس در علم و اجتماع می رساند، که البته این پرده‌برداری تأویلی، درجات تکاملی مختلفی داشته و ایستایی ندارد. دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش

**تدبیر به نوبه خود یک عمل است،  
عملی پرتلاش و قیام‌گونه، نه اصالت  
دادن به مفاهیم ذهنی و تحمیل آن  
بر واقعیت**

در درون بینی. مرحوم طالقانی معتقدند چیزی که واقعیت خارجی ندارد قابل تأویل نیست.<sup>(۶)</sup> بنابراین تدبر به نوبه خود یک عمل است، عملی پرتلاش و قیام‌گونه، نه اصالت دادن به مفاهیم ذهنی و تحمیل آن بر واقعیت.

**آیا همه افراد قدرت تأویل دارند؟** و اگر هرکس با بدیهیات اولیه خودش تأویل کند در این صورت آیا از تأویل واقعی دور نشده و به عدم انسجام دچار نمی‌شود؟ و در ریشه‌یابی نهایی آیا خدای واحد از معادلات حذف نمی‌گردد؟

مرحوم طالقانی زیغیون یا کج‌دلان را افرادی می‌دانند که در بازگشت آیات و پدیده‌ها به خداوند، اول، منافع فردی، گروهی و طبقاتی خویش را مبنا قرار داده و به عبارتی تأویل من‌عندی یعنی تأویل از جانب خود یا تأویل «سر خود» می‌نمایند که این گونه تأویل‌ها بر اساس خود محوری و انانیت است. این افراد از موضع منافع گروه، حزب، قوم و طبقه خود می‌خواهند همه دنیا را تابع شناخت خودشان گردانده و هواهای نفسانی و شهوات و ذهن خویش را محور تأویل قرار دهند که این در واقع جاهلیت است، جهل نه به معنای ندانستن، بلکه به معنای انکار واقعیت بیرون از ذهن. در این رابطه در تاریخ آمده است که وقتی لشکریان خسایار شاه از دشمنان خود در خلیج فارس شکست خوردند، او دستور داد آب‌های خلیج فارس را شلاق بزنند که چرا امواج دریا با او هماهنگ نشدند و موجب شکست او شدند. او خود را مرکز عالم تصور کرده و فکر می‌کرد تمام قوانین خلقت باید تابع او شوند که این نمونه بارزی است از خودمحوری و تأویل «سر خود» و بازگرداندن همه چیز به خود نه خدا.<sup>(۷)</sup>

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه گفته شد، حتی زیغیون نیز قادرند دست به تأویل و منشأیابی بزنند، منتها «اول» و «منشأ» را مشتبهات و هواهای نفسانی خویش قرار می‌دهند. مثلاً امپریالیسم نیز متناسب با خواسته‌هایش تأویل می‌کند. در واقع می‌توان گفت همه افراد برای تأویل مبانی‌ای دارند که بر اساس آن تأویل می‌کنند، گروهی همه چیز را به اولیات ارسطو تأویل می‌کنند، گروهی دیگر دیالکتیک را مبنا گرفته و حتی بر اساس آن سراغ قرآن می‌روند. عده‌ای نیز معتقدند باید قرآن را طبق منافع ملت‌مان تأویل کنیم، در حالی که تأویل قرآن به خدا برمی‌گردد. همه، منافع ملی یا طبقاتی و گروهی و حزبی و... دارند و آن را به عنوان مبدأ و مرجع تأویل قرار می‌دهند ولی می‌بایست مبنا و جهت تأویلشان را آفریدگار قرآن، طبیعت و تاریخ قرار دهند. چه فقط او، اول‌الاولین و خالق است و «بازگشت» نیز باید به او باشد. همه انسان‌ها به

اتکای اول‌الاولین بودن خدا و خداجویی، اول‌یاب و منشأیاب هستند. منتها بشری که در خط باطل می‌افتد، منشأ را عوضی می‌گیرد، ولی قدرت منشأیابی و اول‌یابی را دارد. منشأیابی فطری بوده و اصلاً بشر نمی‌تواند تأویل نکند. اول‌یابی ویژگی ذاتی بشر است، منتها خداوند می‌فرماید «تأویل من‌عندی»، «من حزبی»، «من ملتی» و «من منافع قومی» نکند بلکه تأویل الی‌الله و یا تأویل مکتبی انجام دهید. همه تأویل می‌کنند، مثلاً ارسطو به مبانی خودش تأویل می‌کند، حتی او معتقد است که دو دوتا چهار تا را نیز باید به بدیهیات اولیه برگردانیم تا یقینی شود.<sup>(۸)</sup> مشاهده می‌شود افرادی که منطق ارسطو را به عنوان کلید فهم قبول دارند هم، پدیده‌ها و آیات را تأویل می‌کنند، منتها به بدیهیات ارسطو. امریکا هم که می‌خواهد تمامی دنیا را تابع خودش کند می‌گوید اصل، منافع ماست و مثلاً اگر پدیده‌ای در افریقا اتفاق بیفتد، به منافعشان برگشت می‌دهند تا ببینند به کجای منافعشان ضربه می‌خورد و به کجا نمی‌خورد تا تأیید یا تکذیبش کنند.

### **شیوه تأویل کج‌دلان چگونه است؟**

"زیغیون" حتی از آیات متشابه نیز پیروی نمی‌کنند، چراکه آیات متشابه هم، آیتی از جانب خدا بوده و مستقل از ذهن زید و عمرو و... آیات محکمی هستند. به نظر می‌رسد کار "زیغیون"، "تشابه" و شبهه‌سازی است؛ چه در آیات محکم و چه در آیات متشابه. تشابه از باب تفاعل، تقابل را می‌رساند و شاید فرد بخواهد در این تقابل، ذهن خود را به قرآن تحمیل کند. یعنی رابطه فرد و قرآن رابطه تأثیر متقابل می‌شود. تشابه با تشابه که اسم فاعل است فرق دارد، چراکه تشابهات آیات قرآن‌اند، ولی تشابه عملی است که کج‌دلان و اهل زیغ انجام می‌دهند تا آیات و واقعیات را پیرو منافع و خواسته‌های خود نمایند. به عبارتی «تشابه» در ذات آیات قرآن نیست بلکه «تشابه» است که در آن وجود دارد. همین معنای تشابه در «تشابهت قلوبهم» (بقره: ۱۱۸) و «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا» (بقره: ۷۰) و «فَتَشَابَهُ الْخَلْقِ عَلِيهِمْ» (رعد: ۱۶) نیز دیده می‌شود. ملاحظه می‌شود که تشابه در این آیات مرادف با جریان زیغ بوده و از سویی آن قدر مسائل روشن بوده است که زمینه‌ای برای به اشتباه افتادن وجود نداشته است و به این ترتیب کاملاً نشان دهنده زیغ و توجیه و کج‌دلی است. در فرهنگ رایج برآمده از تفاسیر چنین وانمود می‌شود که گویا آیات متشابه به علت شباهت‌هایی که دارند، انسان را فریب داده و به اشتباه می‌اندازند و در نهایت، خدا در قرآن منشأ اشتباهات، تلقی می‌شود. در حالی که تشابهات مقصر

**همه، منافع ملی یا طبقاتی و گروهی و حزبی و... دارند و آن را به عنوان مبدأ و مرجع تأویل قرار می‌دهند ولی می‌بایست مبنا و جهت تأویلشان را تعالی داده و مبدأشان را آفریدگار قرآن، طبیعت و تاریخ قرار دهند**

"خداى لطيف و خير اين طور اراده کرده است که شما در دست ما دليل و اسير شويد." ملاحظه می‌کنيم در سوره آل عمران يعنى «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكِ الْمَلِكِ...» که قوام سياسى و اجتماعى و اقتصادى مسلمين و همچنين سقوط طاغوت با الهام از اين آيه است، چگونه به دست تأويل‌هاى کج‌دلانه ابن زياد به منظور فتنه‌گرى و سرکوب امام حسين (ع) و اسيران توجيه می‌شود. به اين ترتيب بر اساس اين جهان‌بینى بنى‌اميه و بنى‌عباس آيات را تأويل می‌کردند. نتيجه‌مى‌گيريم که دستگاه جور و جريان زيغى از يك طرف کج‌دل و داراى خصلت نکوهيده و ازسوى ديگر مسلح به روش شناخت کج‌اندیشه‌مى‌باشند تا از اين طريق به جذب عناصر صادق بپردازند.

**آيا بين مکتب جبر و يا دترمينيسم يا گروه زيغى و کج‌دل رابطه‌اى سيستماتيک برقرار است؟**

يکى از ويژگى‌هاى کج‌دلان استناد به مکتب جبر است که مکتب شيطان مى‌باشد. مى‌گويند همه چيز جبرى است. اصلاً توبه، بازگشت، ريشه‌يابى و نقد خود معنا ندارد.

شيطان توبه را قبول ندارد و سعى دارد حتى توبه‌راستان را نيز به تأخير بيندازد. در حالى که خداوند به پيامبر هم مى‌گويد توبه کن. اگر جبر را پذيريم، خلفاى جور و ظلم را نيز بايد قبول کرده و با آنان مبارزه نکنيم. به همين دليل خلفاى عباسى، مکتب جبر را تقويت و ترويج کرده و به آن جريان کمک مالى مى‌نمودند و جبرى مسلکى، دستگاه معرفتى و به عبارتى جهان‌بینى توجيه‌گريشان بود. هر گروه منحرفى دو وجه دارد، يک وجه زيغى و کج‌دلى و يک وجه معرفتى، توجيه‌گر و کج‌اندیش. مثلاً اسکندر به منظور برده‌دارى و استثمار، از تبیین یک فیلسوف که می‌گفت «برده، برده است؛ برده‌دار، برده‌دار» استفاده می‌کرد و جوامع طبقاتى و به اصطلاح مدينه فاضله يونان را به خدمت مى‌گرفت. اصولاً هر حاکمى که بخواهد بر توده‌ها سلطه پيدا کند، از آنجاکه توده‌ها فطرى و صادق‌اند، حتماً نياز به یک دستگاه معرفتى توجيه‌گر دارد تا بتواند آنها را جذب کند و از نظر قرآن پدر اين جهان‌بینى که جهان‌بینى توجيه‌گر است، شيطان مى‌باشد و او با همين سيستم توجيهش حضرت آدم (ع) را فریفت و به آدم گفت آيا مى‌خواهى به تو "ملک بى‌گزند" و "درخت جاودانگى" بدهم؟ و با تکیه بر نياز به جاودانگى او، فریيش

نستند و به نوبه خود آيات پروردگارند و گناهى هم ندارند، بلکه ما کج‌دلانيم که نه از متشابهات، بلکه از «ماتشابه» پيروي می‌کنيم. تشابه يک امر انتزاعى بوده و واقعيت خارجى ندارد و لذا با تأويل که مربوط به واقعيت خارجى مى‌شود، تفاوت بنيادى دارد. آقای طالقانى در توضيح مى‌گويند که کج‌دلان و اهل زيغ در حقيقت از متشابهات پيروي نمی‌کنند بلکه به منظور فتنه‌گرى و يافتن تأويل از «ماتشابه» است که پيروي می‌کنند و معلوم است که ما تشابه‌کار بشر است، نه آيات متشابه قرآن که لازمه نزول و تنزيل‌اند.<sup>(۹)</sup>

### آيا کج‌دلان در آيات محکم

هم تشابه مى‌کنند؟

از برداشت‌هاى مهم مرحوم طالقانى اين است که زيغیون و کج‌دلان، نه تنها در متشابهات، بلکه در آيات محکم نيز تشابه مى‌کنند.<sup>(۱۰)</sup>

**در متن آيه تأويل جويى پس از فتنه جويى آمده است، آيا مرحوم طالقانى در مورد تقدم و تأخر آن هم نظرى دارند؟**

مرحوم طالقانى ويژگى زيغیون را که فتنه‌گرى و تأويل جويى در جهت منافع خودشان است، طرح کرده و دو نظريه را تلويحاً ذکر مى‌کنند:

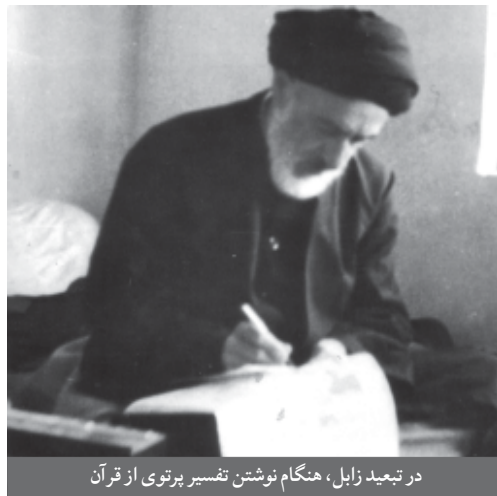
۱- فتنه‌گرى و تأويل جويى دنبال هم و مکمل يکديگر بوده و دو مرحله کار يک گروه است و در آن فتنه‌گرى اصل و تأويل جويى مکمل مى‌باشد.

۲- زيغیون دو گروه مى‌باشند. گروه اول، کسانی که از کج‌دلى و کج‌اندیشى، برای فتنه جويى از ماتشابه پيروي مى‌نمايند و گروهى از سادگى و فرومايگى برای يافتن تأويل از ماتشابه تبعيت مى‌کنند.<sup>(۱۱)</sup>

به نظر مى‌رسد فتنه‌گرى و تأويل جويى مکمل يکديگر بوده و از هم جدا نيستند. زيغیون که اهل نفسانيات هستند برای اين که توده‌ها را به دنبال خویش بکشانند، توجيه معرفتى نيز مى‌کنند تا با اين توجيه معرفتى بتوانند برای خود پيروانى دست و پا کنند. در واقع جريان زيغ هر دو وجه «فتنه‌گرى و تأويل بافى» را دارا

مى‌باشد. مثلاً بنى‌اميه و بنى‌عباس برای تبیین حکومتشان جبر الهى را مطرح کردند و گفتند که حکومت ما خواست خدا بوده است. خدا خواسته است که امام زين‌العابدین (ع) اسير و ذليل شود و يزيد حاکم گردد. ابن زياد در مجلس کوفه در برابر امام زين‌العابدین (ع) و حضرت زينب (س) و بقيه اسرا گفت:

**اول يابى ويژگى ذاتى بشر است،  
منتها خداوند مى‌فرمايد «تأويل من  
عندى»، «من حزبى»، «من ملتى» و  
«من منافع قومى» نکنيد بلکه  
تأويل الى الله و يا تأويل مکتبى  
انجام دهيد**



در تبعيد زابل، هنگام نوشتن تفسير پرتوى از قرآن

داد. سیستم توجیه‌گری شیطان ممکن است آدم‌های صادق را هم موقتاً فریب دهد. حتی در مورد سجده نکردن به آدم نیز بنا به قول برخی از عرفا می‌گوید من آنقدر عاشق خدا هستم که اگر کس دیگری هم عاشق او باشد تحمل نخواهم کرد، درحالی‌که اینها همه توجیه بود. جوهر شیطان برتری طلبی اوست و هرچه بگوید از همین موضع است.

می‌خواهم نتیجه بگیرم که فتنه‌گری و تأویل‌بافی دو مرحله جدا از هم نیست و همچنین عمل دو گروه جدا از هم نیز نمی‌باشد. در مورد هر فرد و گروه منحرف از حق و حقیقت مصداق پیدا می‌کنند.

### آیا علم به تأویل با عمل به تأویل تفاوت دارد؟

آقای طالقانی استدلالی فراتر از صرف و نحو و گرامر و لغت‌شناسی به کار برده‌اند و آن این است که خدای آفریدگار که نور هستی و نازل‌کننده آیات قرآن و طبیعت است را مبنای گرفته و آنگاه به این نتیجه می‌رسند که علم به تأویل مختص خدای آفریدگار بوده و لذا علامت وقف بعد از الا لله قرار می‌گیرد و حصر را می‌رساند که مرحوم طالقانی برای حصر علم خدا، دلیلی توحیدی ارائه می‌کنند، یعنی علم خدا را حتی پیامبر اکرم (ص) هم ندارد و به این حصر نباید دست زد و اما مانع آن نیست که بشر به اتکای خدا و وحی، قدرت تأویل داشته باشد.<sup>(۱۳)</sup>

شما می‌گویید، از یک سو علم تأویل را خدا می‌داند، از سوی دیگر همه افراد تأویل می‌کنند. پرسش این است که آیا بشر هم می‌تواند به تأویل درست دسترسی پیدا کند؟

آیت‌الله طالقانی استدلالی به کار برده‌اند، در وهله نخست: خدا را مبدأ اعلائی هستی و ذهن کلی عالم دانسته لذا معتقدند که تأویل جامع و کامل قرآن را منحصرماً خدا می‌داند. دوم آن‌که: این انحصار، نفی قدرت تأویل بشر را هم نمی‌کند. چنان‌که علم خدا نیز نفی علم بشری را نمی‌کند.<sup>(۱۴)</sup> مثلاً ملائک نیز علم دارند ولی می‌گویند «سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا» (بقره: ۳۲) یعنی علمی نیست برای ما مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای و علم خود را در راستا و بر مبنای علم خدای علیم می‌دانند. ملائکه شأن مخلوق را ربط به خدا و ایمان دانسته و علم را شأن خالق می‌دانند و می‌گویند اگر علمی داریم، علمی است که او به ما داده است. نظیر «ما اوتیتم من العلم الا قليلاً» (اسرا: ۸۵) یعنی علمی که ما به شما داده‌ایم نسبی است.

خدا در اینجا نگفته علم شما هیچ است، بلکه می‌گوید قلیل، یعنی کم یا «نسبی» است. به عبارتی ما به نسبتی از علم خدا بهره‌مند هستیم که خدا به ما داده است و باز در این رابطه حضرت یعقوب (ع) در داستان یوسف (ع) گفته‌اند: «و فوق کل ذی علم علیم» (یوسف: ۷۶) و بالاتر از هر دانشمندی،

دانشمند بزرگ‌تری است. بنابراین نتیجه می‌گیریم علم بشری می‌تواند در راستای علم خدا قرار بگیرد ولی هیچ‌گاه، علم خدا نمی‌شود و به نظر می‌رسد مفهوم حصر و در نتیجه وقف، در آیه فوق همین باشد. برخی در تفاسیر خود، «راسخون فی العلم» را مساوی ائمه هدی گرفته و معتقدند از آنجا که ائمه هدی دارای مقام عصمت بوده‌اند، بنابراین علم به تأویل داشته و لذا باید وقف بعد از «راسخون فی العلم» قرار گیرد. آنها چنین استدلال می‌کنند: ما که نمی‌توانیم تأویل کنیم و اگر ائمه هدی (ع) هم نتوانند، پس چه کسی تأویل کند؟ مرحوم طالقانی نیز در توضیح بعدی می‌گویند، ائمه هدی هم به اعتبار خدا و وحی الهی قادرند تأویل کنند.

### چه اشکالی در آن‌گونه تفسیر وجود دارد؟

به نظر می‌رسد مشکل چنین افرادی این باشد که برای خدای خالق، عظمتی قائل نیستند. اگر هم احتراماً عظمتی قائل‌اند جنبه سیستماتیک نداشته و نقش خدا را در آیات و پدیده‌ها کم‌رنگ و بی‌رنگ می‌دانند. لازم به ذکر است در این راستا، قطب‌بندی کاذبی هم به وجود آمده است که می‌گویند: مفسران اهل سنت، وقف را بعد از الله و مفسران شیعه وقف را بعد از راسخون فی العلم می‌آورند. در حالی‌که اگر به توضیحات مرحوم طالقانی و مکانیزم فوق پی ببرند، مشکلی به وجود نیامده و قطب‌بندی کاذبی هم نخواهد بود. متأسفانه می‌بینیم عصمت ائمه هدی را با برداشتی که از آن دارند محکم‌تر از آیات قرآن گرفته و به نتایج نادرستی می‌رسند. درحالی‌که عصمت از اعتصام می‌آید یعنی چنگ‌زدن به ریسمان خدا.

### اگر ائمه هدی (ع) نسیان و خطا داشته‌اند، چگونه مقام عصمت را هم دارا بوده‌اند؟

اگر معصوم بگوید من اشتباه نمی‌کنم، همان‌جا از عصمت می‌افتد. چه، زمانی که شخص می‌گوید من اشتباه نمی‌کنم، یعنی احتیاجی به خدا ندارم. در حالی‌که عصمت یعنی چنگ‌زدن به ریسمان خدا. انبیا چون اعتصام داشتند به محض این‌که دچار نسیان یا خطایی می‌شدند، توبه می‌نمودند، یعنی بین خطا و توبه آنها فاصله‌ای نبوده است «ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا» (بقره: ۲۸۶) برخی از مفسران معتقدند که ما حکم به ظاهر می‌کنیم ولی معصومین (ع) علم به باطن دارند و می‌گویند اگر بخواهیم بدانیم منظور قرآن چیست، باید به روایات مراجعه کنیم و به دلیل علاقه‌ای که به ائمه هدی و پاکی آنها دارند و یا به دلایل استراتژیک، روایات را مستدل‌تر از آیات قرآن می‌دانند و برای ورود به قرآن از عصمت شروع می‌کنند نه از رابطه خدا با قرآن و خدا با ائمه هدی. اینها

**آقای طالقانی می‌گویند که کج‌دلان و اهل زیغ در حقیقت از متشابهات پیروی نمی‌کنند بلکه به منظور فتنه‌گری و یافتن تأویل از «ماتشابه» است که پیروی می‌کنند و معلوم است که ما تشابه کار بشر است**

معتقدند اگر انبیا و ائمه هدی اعترافاتی داشته و برای نسیان و خطای خود دست به دعا و توبه برده‌اند، برای آموزش ما بوده، نه برای توبه و اصلاح خودشان؛ «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» (اعراف: ۲۳) حضرت آدم و همسرش و «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (قصص: ۱۵) حضرت موسی (ع) و «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» (عبس: ۱) در مورد حضرت محمد (ص) و «ظلمت نفسی» (دعای کمیل) حضرت علی (ع) و... را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده و نه برای دعامندی و رشد آن بزرگواران. مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن با استدلال توحیدی رابطه بین تأویل خدا و تأویل ائمه و راسخان در علم را مشخص کرده و مشکل را تا حد زیادی حل نموده‌اند.

در اینجا برای تقریب به ذهن و زمینه‌سازی برای تأویل مکتبی که به وسیله راسخان در علم و خردمندان انجام می‌گیرد، ترجیح می‌دهم به توشه‌گیری موارد تأویل در سوره یوسف پرداخته و شاید در گفت‌وگویی دیگر به تعمیق تأویل مکتبی بپردازم. کلاً در سوره یوسف تأویل به معنای پیدا کردن مابازای خارجی و به عبارتی یافتن مصادیق حوادث است که اجمالاً چند مورد آن را ذکر می‌نمایم:

**الف - یوسف دوازده ساله رویای خویش را برای پدر خود، یعقوب، تعریف می‌کند.**  
 «إِذْ قَالَ يَوْسُفُ لَإِيَّاهُ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»<sup>(۱۴)</sup> (یوسف: ۴) یعقوب به یوسف می‌گوید رویای خود را برای برادرانت بیان نما، چرا که حیلۀ پیچیده‌ای خواهند زد و این را بدان که شیطان برای انسان دشمنی است آشکار.<sup>(۱۵)</sup> و سپس یعقوب می‌افزاید: «وَكَذَلِكَ يُجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنَ التَّوِيلِ الاحادیث...» (یوسف: ۶) و بدینسان خداوند تو را برمی‌گزیند و از تأویل حوادث به تو می‌آموزد... ملاحظه می‌شود که یعقوب پیامبر، علم به تأویل را از جانب خدا می‌داند و خداوند این علم را به یوسف می‌آموزد. یعنی اگر حضرت یوسف قدرت تأویل پیدا می‌کند، به این دلیل است که متعلم به تعلیمات الهی خواهد شد. در پایان آیه دو صفت علیم و حکیم بودن خدا به کار رفته که تأکیدی است بر علم خدا و این که منشأ هر تأویل درستی، خدا می‌باشد.

این بیان کمکی است به توشه‌گیری از آیه هفتم سوره آل عمران. به این ترتیب که منحصر دانستن علم تأویل به خدا، مانعی برای تأویل راسخان در علم نمی‌باشد. چون که راسخان در علم مسلح به متدلوزی الهی‌اند.

**ب - یوسف توسط کاروانیان از چاه نجات پیدا کرده و به عنوان غلام، در مصر به فروش می‌رود. خریداران**

یوسف که عزیز مصر و همسر او بودند، او را گرامی می‌دارند تا از او استفاده برند و یا این که او را پسر خوانده خود نمایند. اینجاست که خداوند می‌فرماید: و بدینسان یوسف را تمکن و اقتدار دادیم تا تأویل احادیث را به او بیاموزیم... «... وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنَ التَّوِيلِ الاحادیث...» (یوسف: ۲۱). در این آیه خداوند تصریح می‌کند که علم به تأویل منحصر به الله بوده و خداوند اراده‌اش بر آن تعلق گرفته که این علم را به یوسف، بنده صدیق و محسن (راستگو و درست‌کردار) خود بیاموزد.

**ج - در آیات ۳۶ به بعد، دو نفر زندانی در رابطه با خوابی که دیده بودند، خواهان تعبیر و به عبارتی خواهان پیدا کردن مصداق واقعی آن شدند و به حضرت یوسف گفتند: «... نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۳۶) ... از آنجا که تو را آدم نیکوکاری می‌بینیم، ما را از واقعیت خواب خبر ده. حضرت یوسف قبل از تأویل خواب رفقای زندانی‌اش، منطق و مواضع خود را برشمرده و در مقدمه می‌گوید: «... ذَلِكَ مَا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>(۱۶)</sup> (یوسف: ۳۷) یعنی این تأویل یا تعبیر رویا که می‌کنم از آن چیزهایی است که پروردگار به من آموخته است. این منطق یوسف حل‌کننده یکی از معضلات بشری در توشه‌گیری از تأویل در قرآن است. چرا که روش شناخت و متدلوزی الهی را نشان می‌دهد و کلید فهم قضایا و حوادث و آیات قرآن را می‌شناساند. در ضمن دوقطبی کاذب سنی و شیعه بر سر وقف و حصر را که ساخته و پرداخته فهم‌های بشری من عندی است از بین می‌برد. همان‌طور که می‌دانید در آیه هفتم سوره آل عمران برخی از مفسران، وقف و حصر را بعد از الله و برخی بعد از راسخان در علم می‌دانند و این در بین صرفیون و نحوین به یک مشکل حل‌نشده تبدیل شده است و کار به جایی کشیده که دسته اول، دسته دوم را فرقه‌گرای شیعه و دسته دوم، دسته اول را سنی یا وهابی قلمداد می‌کنند.**

نخست آن که حضرت یوسف می‌گوید علم نزد خداست. علم به تأویل هم مختص خداست و اگر من تأویل می‌کنم تأویلی است مکتبی بر اساس علم خدا و براساس آنچه خدا به من آموخته است.

دوم آن که منظور حضرت یوسف این است که رسوخ در علم پیدا کرده و تأویلش من عندی و خودمحوارانه نیست تا وقتی تعبیر آن مصداق پیدا می‌کند و به واقعیت می‌پیوندد، از او شخصیت‌سازی نشود و همچین درون خودش موجب غرور نگردد. بیان حضرت یوسف به عبارتی همان بیان راسخان در علم در آیه هفتم سوره

**دستگاه جور و جریان زبغی از یک طرف کج‌دل و دارای خصلت نکوهیده و از سوی دیگر مسلح به روش شناخت کج‌اندیشانه می‌باشند تا از این طریق به جذب عناصر صادق بپردازند**



آل عمران است که «... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» این آیه نشان می‌دهد منطق و متدلوزی راسخان در علم این است که می‌گویند به همه آیات ایمان آوردیم و همه آیات و تأویل آنها از جانب خداست و این مطلب را صدیقین و شهدا و صالحین و انبیا و راسخان و اولوالالباب و کلاً انسان‌های تزکیه شده و افرادی که خدا را در متدلوزی مبنا می‌گیرند (نه در حرف) متوجه می‌شوند. ملاحظه می‌گردد که به بیان حضرت یوسف،

تزکیه شرط تأویل ایشان بوده است و همین که خود را از آیین و فرهنگ و قوم خودرها کرده و نسبت به وابستگی‌ها، حرکتی‌رهایی بخش انجام داده خود را در سیر تزکیه قرار داده است و می‌گوید من آیین قوم و گروهی را که به خدا و روز آخرت ایمان نیاوردند رها کردم که این خود قرار گرفتن در بستر توحید و ترک وابستگی را نشان می‌دهد. در آیات ۳۷ تا ۴۰ این سوره، حضرت یوسف بهترین مضامین توحیدی را برای همبندی‌هایش در زندان به زبانی ساده توضیح می‌دهد. گویا بیانی شیرین‌تر و خلاصه‌تر در رابطه با توحید وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد یک وجه از منظور حضرت یوسف از این آموزش‌های توحیدی این باشد که نشان دهد تأویل از

جانب خدای واحد است. حکم از جانب خداست و خدا امر کرده که هیچ‌کس جز او را نپرستیم و به هیچ‌وجه به او شرک نورزیم. به طور خلاصه می‌توانیم بگوییم برای دریافت قدرت تأویل، باید نخست به منطق توحیدی یا متدلوزی الهی مسلح بود و سپس وابستگی‌های غیرالهی را ترک نمود.

استدلال حضرت یوسف در این آیات دلیل و برهانی است قرآنی که قدرت تأویل راسخان و ائمه هدی را بدون استناد به روایات نشان می‌دهد. برکت دیگر آن این است که به لحاظ دستوری، دلیل توحیدی و قانع‌کننده‌ای برای حصر و وقف بعد از الله در آیه هفتم سوره آل عمران می‌باشد.

در ادامه آیات، حضرت یوسف رویای آنان را تأویل کرده و پس از چندی تأویل رویای آنان همان‌طور که حضرت یوسف بیان کرده بود، به واقعیت پیوست و یکی از زندانیان آزاد و ساقی ملک گردید و دیگری به همان

شکل پیش‌بینی شده اعدام شد.

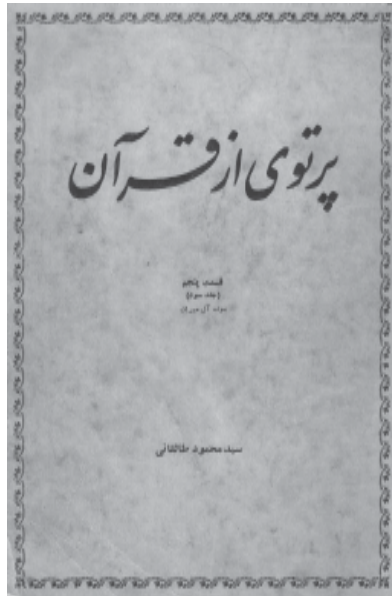
د - چندین سال بعد، یکی از زندانیان که آزاد شده و ساقی پادشاه گردیده بود، قضیه یوسف به یادش آمد و پیشنهاد کرد برای تعبیر خواب ملک، نزد یوسف به زندان برود. «... أَنَا أَنبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» (یوسف: ۴۵). او با موافقت شاه به زندان رفته و به یوسف می‌گوید: «يوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ افْتِنَا فِي سَبْعِ بُقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سِنِبَلَاتٍ حُضْرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ لِّعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۴۶)

او خواب ملک را در مورد گاوهای لاغر و چاق و خوشه‌های سبز و خشک تعریف کرد و خواستار تعبیر آن شد تا به سوی مردمش برگردد و آنها را باخبر سازد. در اینجا ملاحظه می‌کنیم هدف ساقی از تأویل، یافتن مصادیق واقعی بوده است. این قضیه در حالی اتفاق می‌افتد که دیگر تعبیرکنندگان خواب، رویای ملک را از خواب‌های بیهوده و پریشان «اضغاث احلام» دانسته‌اند.

حضرت یوسف، خواب ملک را تعبیر نمود و چنان که می‌دانیم رویا به واقعیت درآمد و بحران قحطی و خشکسالی کشف و بزرگترین برنامه‌ریزی برای حل آن بحران طراحی شد. همان‌طور که گفتیم از لوازم تأویل، رسوخ در علم، اولوالالباب شدن و تزکیه است. در ادامه نیز می‌بینیم حتی کسانی که یوسف را به زندان انداختند به صداقت او گواهی می‌دهند. چنان‌که زنان گفتند ما هرگز از او زشتی و بدی ندیده‌ایم. «... قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلَّمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ...» (یوسف: ۵۱) وزن عزیز در مورد او می‌گوید: اکنون حق و حقیقت روشن شد، من بودم که از او کام خواستم و یوسف از راستگوییان می‌باشد. «... قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ إِنَّ هَذَا صَاحِبُ الْحَقِّ إِنَّا رَاوَدْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لِمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف: ۵۱)

تمامی شخصیت‌های قصه یوسف، صداقت و نیکوکاری او را تأیید کردند، از زنان و زن عزیز گرفته تا همبندی‌های زندان، برادران، پدر و مادرش و همچنین عزیز مصر و ملک؛ که این نشان‌دهنده تزکیه حضرت یوسف می‌باشد، همان تزکیه‌ای که لازمه تأویل است.

ه - در پایان داستان که پدر و مادر و برادران یوسف برای دیدن او به مصر می‌آیند، یوسف احترامات عالی‌ه را



**تمامی شخصیت‌های قصه یوسف، صداقت و نیکوکاری او را تأیید کردند، از زنان و زن عزیز گرفته تا همبندی‌های زندان، برادران، پدر و مادرش و همچنین عزیز مصر و ملک؛ که این نشان‌دهنده تزکیه حضرت یوسف می‌باشد، همان تزکیه‌ای که لازمه تأویل است**

نسبت به پدر و مادر انجام داده و آنها نیز متقابلاً فرمانبری خود را از یوسف اعلام داشتند. «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سَجْدًا...» (یوسف: ۱۰۰). یوسف به حضرت یعقوب گفت این پدیده، تأویل و مصداق رویایی است که در دوازده سالگی دیده‌ام و خداوند آن را محقق گردانید. «... وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» (یوسف: ۱۰۰)

در اینجا معنی واقعی تأویل در این سوره روشن می‌شود که همانا واقعیت پیدا کردن یا مصداق یافتن حوادث و روایهاست. همچنین به ما می‌آموزد که برای تأویل نباید در فاز آیات مکتوب و ملفوظ ماند، بلکه بایستی مابازای خارجی آیات و به عبارتی تحقق و عینیت آنها را پیدا نمود. پس از سجده پدر و مادر، یوسف در اوج قدرت و شادی است، ولی دچار غرور نشده و با همان منطق توحیدی که در زندان داشت، دست به نیایش پروردگار بلند کرده و می‌گوید: پروردگارا این تویی که به من فرمانروایی دادی و این تویی که تأویل احادیث را به من آموختی. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ...» (یوسف: ۱۰۱) و پس از آن خدا را خالق آسمان‌ها و زمین و سرپرست خود، چه در دنیا و چه در آخرت دانسته و با خضوع و خشوع خاصی آرزو دارد که تا لحظه مرگ نیز تسلیم پروردگار باشد و به نیکوکاران ملحق گردد. «فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَكَيْبِي فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ تُوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف: ۱۱۱) بار دیگر در اینجا تأکید می‌شود که علم به تأویل منحصر به خداست و خداوند قدرت تأویل را به راسخان در علم می‌دهد و صاحبان خرد (اولوالالباب) به هر نسبتی که تزکیه خود را بالا برند، قدرت تأویل بیشتری پیدا می‌کنند. امیدواریم در گفت‌وگوی بعدی توضیحات بیشتری درباره تأویل مکتبی بفرمایید.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱- قاموس قرآن ذیل کلمه "اول" آورده است: «اهل لغت، اول را رجوع معنی کرده‌اند، گویند: آل الیه: یا رَجَع» تأویل: برگشت دادن و برگشتن است، (تأویل در قرآن مجید، لازم و متعدی به کار رفته است).» (ص ۱۴۱) همین‌طور لغات قرآن از تفسیر مجمع‌البیان در مورد «تأویل»

چنین می‌نویسد: «تأویل: تفسیر، اصل آن: مرجع و سرنوشت است. می‌گویند: «آل امره الی کذا» امر او به... بازگشت یا امر او به... منتهی شد. مضارع آن یوؤل، مصدر آن اول، اول، تفسیر نمود، ارجاع نمود، بازگردانید.» (ص ۵۱)

۲- ...تأویل کتاب، برگشت - نه برگرداندن - آن به محکمت و ام‌الکتاب است. همچنان‌که نوشته‌ها و گفته‌های

بشری از احساس بصری و سمعی و تقدیرات ذهن به معانی، تأویل می‌یابد و هرچه معانی عبارت از علمی و یا فکر برتری، نزول یافته باشد، تأویل و صعودش برتر است. از تأویل متشابهات، کشیدگی و برگشت و جمع آنها به سوی امهات و اصول است... چون سایه‌ها که در امتداد نور پدید می‌آیند و پیوسته تغییر و تحول دارند و با شعاع‌های آن بلند و کوتاه می‌شوند و برمی‌گردند و قبض می‌شوند: «الم تَرَى اِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا. ثُمَّ قَبَضْنَا الْبِنَاءَ قَبْضًا یَسِیرًا.» (فرقان: ۴۵ و ۴۶) صفحه ۲۶ و ۳۳ پرتوی از قرآن ج ۳

۳- الف - ظاهر "ماتشابه" این است که تشابه را ذهن‌های کج آنان انتزاع می‌کند و یا آن ذهن‌ها را متشابه می‌نمایاند پس واقعیت تأویل ندارد.

ب - متشابهات در قرآن، مشخص و جدا و در عرض محکمت نیست تا موضوع خاص تأویل یا علم به تأویل گردد، که مخصوص خدا یا خدا و راسخان در علم است.

ج - تأویل، مصدر مزید از اول (به سکون واو) است که به معنای فعل معلوم [متعدی] برگرداندن ناشی و فرع به منشأ و اصل و به معنای مجهولی [لازم]، برگشت خود بدان است. تأویل به معنای برگرداندن متشابهات به محکمت باید برای ارائه و هدایت باشد که ارائه نشده است و اگر تأویل به معنای برگشت و در مقابل تنزیل باشد، مخصوص آیات متشابه نیست.

د- در این آیه تأویل به محکمت یا به وسیله محکمت نیامده تا همین راجع به متشابهات باشد.

ه - اگر ضمیر تأویل راجع به «ماتشابه‌منه» باشد شامل هریک از متشابهات و مجموع متشابهات است، با آنکه علم به تأویل بعض متشابهات، مخصوص خدا و راسخان در علم نیست و برگشت مجموع متشابهات هم خود به محکمت است... اگر محکمتی جدای از متشابهات در قرآن باشد، همان آیات و کلمات صریح‌الدلاله است که تأویلات متشابهی ندارد، با آنکه برای آنها هم در روایات و تفاسیری به درست یا نادرست تأویلاتی آمده است و همین خود دلیل اجمالی است که محکمت هم قابل تأویل می‌باشند و نیز بیشتر شأن نزول‌ها تأویلات تطبیقی است» (ج ۳، ص ۲۵)

۴- «... از آیاتی که راجع به تأویل دانی یوسف و همچنین همراه موسی آمده معلوم می‌شود که علم به تأویل، شناخت خاص روانی و رابطه و انطباق صورت‌های متشابه با اصول و واقعیات می‌باشد و الهامی است نه اکتسابی: "وَ كَذٰلِكَ یَجْتَبِیْكَ رَبُّكَ وَ یُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِیْلِ الْاِحَادِیْثِ...» (یوسف: ۶) «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِیْلِ الْاِحَادِیْثِ...» (یوسف: ۱۰۱) «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اٰتِیْنًا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِیْمًا» (کهف: ۶۵) (همان، صفحه ۲۶)

**علم به تأویل منحصر به خداست و خداوند قدرت تأویل را به راسخان در علم می‌دهد و صاحبان خرد (اولوالالباب) به هر نسبتی که تزکیه خود را بالا برند، قدرت تأویل بیشتری پیدا می‌کنند**

۵- «فَأَن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نسا: ۵۹)  
در صورتی که اختلافی درباره امری پیدا کردید، آن را به پیشگاه خداوند و رسول ارجاع دهید.

۶- «ما تشابه» از آن جهت که ذهن‌های کج‌زیغیون آن را انتزاع می‌کند و یا متشابه می‌نمایاند، پس واقعیت ندارد. (همان، صفحه ۲۵)

۷- آقای طالقانی ذیل آیه هفتم سوره آل عمران در صفحه ۲۳ جلد ۳ پرتوی از قرآن آورده‌اند: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ... فَأَمَّا الَّذِينَ... گذشت و عبور از تفصیل محکم و متشابه و تقسیم و بیان و تفصیل از چگونگی دریافت اشخاص و پیروی از آنهاست... فی قلوبهم زیغ ثابت و نفوذ زیغ را می‌رساند که زیغ «کجی و حیرت‌زدگی» منش روحی و روش عملی آنان گردیده، پیروی از غرایز پست و شهوات، آنان را از راست‌بینی و راست‌گویی منحرف و متحیر گردانیده است. این‌گونه آدمیان نه حق را چنان که هست می‌بینند و نه بدان می‌گیرند. حق و حقایقی را می‌خواهند که وسیله و مطابق با کج‌منشی و هواهایشان باشد و همین که نبود آن را تأویل می‌کنند و آن را در امتداد متشابهات و مشتبهات انحرافی خود می‌گردانند.»

۸- توضیحات آیت‌الله جوادی آملی به نقل از اشارات ابن سینا به مناسبت سالگرد شهادت آیت‌الله مطهری در دانشگاه تهران. (راه‌مجاهد، شماره ۴۲، ص ۱۷)

۹- «... ظاهر ماتشابه این است که تشابه را ذهن‌های کج‌ان آن انتزاع می‌کند و یا آن ذهن‌ها را متشابه می‌نمایاند، پس واقعیت و تأویل ندارد.» پس روشن می‌شود که «تشابه» بر خلاف «متشابه» یک عمل آگاهانه و بنابراین با آن متفاوت است. و نیز در همین صفحه می‌آوردند: «... گروهی از کج‌دلی و کج‌اندیشی، برای فتنه‌جویی از ماتشابه پیروی می‌نمایند و گروهی از سادگی و فرومایگی برای یافتن تأویل از ماتشابه پیروی می‌کنند.» (پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۲۴)

۱۰- «... خاصیت قلوب زنگاری و معوج (زیغ‌گرفته) همین است که تابش انوار آیات بدان به‌گونه خطوط پراکنده و منکسر انعکاس می‌یابد و از این زاویه چه بسا محکم، متشابه می‌نماید. ضمیر "منه" راجع به "الکتاب" است؛ و اما آنان که در قلوبشان زیغ جای گرفته، همی پیروی فکری و عملی می‌نمایند آنچه را که از کتاب متشابه نماید، نه از محکم کتاب پیروی می‌کنند و نه از مجموع متشابهاتی که می‌توانند محکومات را بنمایانند... این پیروی ناشی از منش ناخودآگاه زیغ قلوب آنان است و روش آگاهانه و غایی آنها فتنه‌جویی و تأویل‌بافی است.» در صفحه ۲۰ نیز آورده‌اند: «... متشابه از جهت تشابه با محکومات هم هست که از دو جهت ظاهر و مقصود نهایی و تأویلی هم محکم است و هم متشابه.» (همان، صفحه ۲۳)

۱۱- مرحوم طالقانی در ادامه تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران در ذیل ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله می‌نویسند: «... ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله، مفعول له و بیان غائب است و عطف ابتغاء تأویله، مسیر اندیشه آنها را می‌نمایاند، پی‌جویی تأویله ماتشابه منه در مسیر ابتغاء

الفتنه می‌باشد، نه آن‌که بخواهند به تأویل متشابهات علم یابند، همچون راسخان در علم. اینها خلفا و همانند کاهنان بابل می‌باشند که از رصدخانه تاریک و محدود ذهنشان کتاب آسمان وحی را رصد می‌نمایند تا تأویل آیات متشابه را دریابند و دامی برای جادوگری و ساحری خود سازند. اینها همکاران همان بابلیان و اسرائیلیان‌اند: «... وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ...» (بقره: ۱۰۲) که ملک سلیمان را پوک و متلاشی کردند، اختلاف، نفاق، مذهب‌سازی، گروه‌بندی، دشمنی و کینه‌توزی، اشعری، معتزلی، جبری، تفویضی، حدوثی، قدیمی، صوفی، شیخی... از رصدخانه‌های همین‌ها سر برآورده و همه به آیات استناد کردند. همین گروه‌ها با تأویل آیاتی چون «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ...» دیوانگان شهوت و مقام و خیانتکارانی چون معاویه و یزید را برکسی خلافت اسلامی مستقر کردند تا درخشندگی محکومات را که به گروندگان، استحکام فکری و اجتماعی و اقتصادی می‌داد و آنها را به سوی عزت و قدرت و کمال پیش می‌برد پوشانند و اسلام را مسخ کردند و اکنون هم پایگاه‌های مرئی و نامرئی استعمارگران‌اند. این پیشگویی که در زمان نزول قرآن اثری از آن به چشم نمی‌آمد، خود یکی از معجزات قرآن است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» و شاید که عطف و ابتغاء تأویله راجع به گروهی دیگر باشد. گروهی از کج‌دلی و کج‌اندیشی، برای فتنه‌جویی از ماتشابه پیروی می‌نمایند و گروهی از سادگی و فرومایگی برای یافتن تأویل از ماتشابه پیروی می‌کنند.» (همان، صص ۲۳ و ۲۴)

۱۲- «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...» و نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و استواران در علم؛ می‌گویند: «ایمان آوردیم بدان، همه از پیشگاه پروردگار ماست.» (همان، ص ۳۳)

۱۳- «... هرچه حقایق تنزل یافته به صورت‌های محسوس و متشابه با اندیشه‌های پایین درآمده برتر از دریافت‌های ذهنی باشد، علم به تأویل آنها نیز برتر از افکار و دریافت‌ها می‌باشد، و چون نزول قرآن از مبادی اعلاهی الهی و ذهن کلی عالم است، تأویل جامع و کامل آن را جز خدا نمی‌داند: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَهَمِينَ تَبِين، تأیید قرائت به وقف "إلا الله" است که "والراسخون" کلام استینافی و ابتدایی است و خبر آن "يقولون" ... با ارجاع ضمیر "تأویله" به "الکتاب".» (همان، ص ۲۶ و ۲۷)

۱۴- یادآور هنگامی که گفت یوسف به پدر خود، ای پدر من همانا (در خواب) دیدم یازده ستاره و مهر و ماه را. دیدمشان برایم سجده‌کنندگان.

۱۵- قال بنی لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً ان الشیطان للانسان عدو مبین. (یوسف: ۵)

۱۶- این از آن است که بیاموخت مرا پروردگارم، همانا من را هر کردم همین گروهی را که ایمان نیاوردند به خدا و ایشان‌اند به آخرت کافران.



# نواندیشان دینی؛ دستاوردها و ناکارایی‌ها

احمد علوی

انحصار فهم و تاویل دین را در اختیار دارند. رابطه سخن‌گویان دین با آنچه «عوام» خوانده می‌شود، رابطه‌ای عمودی است. عوام بر همین اساس از فقیهان تقلید می‌کنند. این رابطه مانع گفت‌وگوی هم‌سطح و افقی، با شهروندان است. در چارچوب چنین رابطه‌ای انتظار از مشارکت موثر و گسترده شهروندان در فهم دین اگر ناممکن نباشد، دشوار است. از پیامدهای استقرار مناسباتی این چنین، پیدایش نابرابری منزلت اجتماعی و نابرابری توزیع قدرت است. روابط اقتصادی نسبت به قدرت و منزلت اجتماعی خنثی نیست. بنابراین هر نوع نابرابری در توزیع قدرت یا منزلت، پنهان یا آشکار بر توزیع درآمد و ثروت تأثیر می‌گذارد. دوره پیدایش نواندیشی دینی مقارن با چیرگی دین‌شناسی سنتی بر اذهان دین‌مداران جامعه ایران بود. دین‌شناسی سنتی نسبت به مسائل روز و نیازهای گوناگون انسان معاصر حساسیت و سازگاری زیادی نداشت. بنابراین نیازی به بازتولید معرفت دینی احساس نمی‌کرد. طرح مباحثی در پاسخ به پرسش‌های تازه، در دفاع از دین یا در قالب رفع شبهه، عمده کوشش آنها در برخورد با این مسائل بود. در حالی که مسئله اساسی بشر امروز عدالت اقتصادی و اجتماعی و کرامت و حریت او بود. حجم اساسی ادبیات دین‌مداران سنتی به حل مسائل فردی در چارچوب موضوعاتی همچون مطهرات، بهداشت تن، ازدواج و مانند اینها اختصاص یافته بود. رديه‌نویسی بر ماتریالیسم و یا کمونیسم بخش دیگری از ادبیات سنتی مذهبی را اشغال می‌کرد. بر اساس منظر جامعه‌شناسی که دین‌مداران سنتی از زاویه آن به جهان می‌نگریست، ساختار نهادهای اجتماعی، ایستاست. بنابراین ساختار جامعه امری تاریخی تلقی نمی‌شود تا در پس برآمدن نهادهای آن زوالی نهفته باشد و نیازهای جدید پرسش‌های جدیدی را بیافریند. به همین

دین‌شناسی و اندیشه دینی چند نقطه ضعف اساسی داشت، یکی این که دارای معرفت‌شناسی و یا روش‌شناسی تدوین شده به معنی امروزی کلمه نبود و یا این که روش مندی آنها باروش‌های شناخته شده معاصر بیگانه بود. به همین جهت کمتر می‌توان در آثار سخن‌گویان مذهب سنتی، اثری از روش‌شناسی دید. آنها خود را ملزم نمی‌بینند توضیح دهند که نظرات خود را چگونه آفریده‌اند. تأکید بر نقل قول از کتاب و سنت و حاشیه‌نویسی و اقتباس از منابع گذشته، ارجاع استدلال به برخی از مبانی اصولی یا منطقی و کلامی و مستند نمودن نظراتشان با این منابع، راهکار آنها برای مقبول نشان دادن فهم‌شان از دین بود.

دیگر آن که دین‌شناسی سنتی دارای انسجام نبود و معمولاً به شکل معارفی پراکنده عرضه می‌شد. ادبیات دین‌مداران اغلب ادبیات شفاهی بود و هدف آن اقناع "مومنین" یا "دفع شبهه معاندین" بود. چه به گمان سخن‌گویان این نحله، "مومن" همواره در معرض شبهات و وسوسه خناسان و شیاطین است و دین‌مداران در پی هر مشکل، با تزریق مقداری اطلاعات و یا احساسات شفاف‌بخش او را "تسکین" می‌دهند. مسئله "ایمان" به مثابه یک جهان‌بینی تلقی نمی‌شود و دغدغه دین‌مداران به‌طور مدام پاسخگویی به مشکلات و لغزشگاه‌هاست که ایمان متشرعین را تهدید می‌کند. دغدغه نواندیشان دینی برعکس ایجاد "نگاه" اساسی به جهان و تعبیه منبع ایمان‌سازی در درون فرد است، چراکه به گمان اینان به محض عبور فرد از دیواره‌های روابط سنتی و دمیده شدن روح مسئولیت‌پذیری در وی، او خود باید بار سرنوشت خود را در مسیر پر مخاطره مبارزه به‌دوش بگیرد.

در دین‌شناسی سنتی، روحانیون به عنوان یک گروه اجتماعی، عملاً

**دغدغه نواندیشان دینی  
برعکس ایجاد "نگاه" اساسی به جهان  
و تعبیه منبع ایمان‌سازی در درون  
فرد است، چراکه به گمان اینان به  
محض عبور فرد از دیواره‌های روابط  
سنتی و دمیده شدن روح  
مسئولیت‌پذیری در وی، او خود باید  
بار سرنوشت خود را در مسیر پر  
مخاطره مبارزه به‌دوش بگیرد**

**نواندیشی دینی نه تنها بیکاری که  
اغلب مشکلات اقتصادی و اجتماعی  
را، با عوامل اجتماعی، اقتصادی و  
سیاسی توضیح داده و در چارچوب  
ناکارایی سیاسی و اقتصادی، توزیع  
نابرابر امکانات و یا کشمکش طبقات و  
اقتضای اجتماعی فهم می‌کند**

جهت اموری که خود وابسته به نهادهای رو به زوال جامعه کنونی هستند - برای نمونه برخی از قوانین مدنی و مناسبات اجتماعی - امور قطعی و ازلی و ابدی پنداشته می‌شود. مثلاً رویکرد مذهب‌یون سنتی در برخورد با مسئله "فقر" در جامعه همواره یکسان بوده است. آنها غالباً فقر را در چارچوب فردی و یا مفهوم ناداری تبیین می‌کنند. مشکل فقر یا به شکل قضا و قدر تبیین می‌شود یا اینکه فرد بیکار به عنوان مسئول و مقصر بیکاری‌اش قلمداد می‌شود. نواندیشی دینی نه تنها بیکاری که اغلب مشکلات اقتصادی و اجتماعی را، با عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توضیح داده و در چارچوب ناکارایی سیاسی و اقتصادی، توزیع نابرابر امکانات و یاکشمکش طبقات و اقشار اجتماعی فهم می‌کند. بدین ترتیب نواندیشان نه تنها در چارچوب باور به دین پرسش‌های اساسی را دگرگون کردند، بلکه راهکاری متفاوت از راهکارهای مذهب‌یون سنتی برای پاسخ به مشکلات جامعه برگزیدند.

استقلال نظری و سازمانی و اجتماعی نواندیشان دینی از نهادهای سنتی، از دستاوردهای مثبت آنها تلقی شده و مسیر گذر به جامعه متکثر و منتقد را آسان کرده است. در چنین جامعه‌ای امکان گفت‌وگوی برابر و در نتیجه، نقد و کنترل متقابل فراهم می‌شود. با تکثر و تنوع نگرش دینی، اقتدار انحصاری متولیان نهاد دین، با پرسش‌های زیادی روبه‌رو شد. این فرایند، امکان تازه‌ای را برای تنوع برداشت‌ها از دین در جامعه ایران فراهم آورد. استقرار دموکراسی در ایران و حرمت حقوق شهروندی مشروط به تداوم و توسعه چنین روندی است.

نواندیشان دینی نشان دادند که منابعی به‌جز منابع کلامی و فقهی نیز می‌تواند در دین‌شناسی، مورد استفاده مسلمانان قرار گیرد و با استفاده از آن درک تازه‌ای از دین را عرضه کند. برخلاف سنت‌گرایان مذهبی، آنها مدعی بودند که معارف مدرن بشری الزاماً با گوهر دین ناسازگاری ندارد. همین رویکرد موجب شد تا آن بخش از معرفت دینی که محصول سنت بود، به تدریج با نقد روبه‌رو شود. استفاده از منابع برون دینی - هر چند ابتدا با مقاومت روبه‌رو شد - ولی به تدریج معمول شد. به گونه‌ای که متولیان نهادهای مذهب سنتی نیز به تدریج به استفاده از آنها روی آوردند. به‌کارگیری دستاوردهای معرفت تجربی بشر برای بازفهم منابع کهنی که دینی قلمداد می‌شدند، گامی اجتناب‌ناپذیر و ضروری برای ورود به جهان مدرن است. استفاده از منابع برون دینی به غنای تجربه دینی

انجامیده و امکان گفت‌وگوی برون دینی را فراهم نموده، بدین ترتیب نواندیشی دینی شکاف اجتماعی - میان گروه‌های اجتماعی نو و سنتی - را کاهش می‌دهد. استفاده از منابع برون دینی کمک بزرگی برای «ترجمه» معانی و مضامین متون دینی به زبان جامعه امروز می‌باشد.

با پیدایش جنبش نواندیشی دینی، سطح ادبیات نوشتاری دینی به زبان نوین و غیر حوزوی گسترش یافت. چه ادبیات سنتی مذهبی که عمدتاً به زبان عربی بود، بیشتر برای روحانیون تهیه شده و خود آنها از آن استفاده می‌کردند. حتی ادبیات مذهبی که به زبان فارسی بود و نیز به زبانی پرتکلف و غیر امروزی تدوین شده بود، این توانایی را نداشت تا با جوانانی که در چارچوب نظام آموزشی متفاوتی آموزش دیده بودند، ارتباط برقرار کند. اما مشکل ادبیات سنتی مذهبی، تنها به سبک بیان آن مربوط نمی‌شد، بلکه از نظر، متد، منبع و مسائل نیز چندان با خواست و نیاز گروه‌های اجتماعی نوین سازگاری نداشت. ادبیات نواندیشان دینی راه را برای ورود گسترده مردم به گفت‌وگو پیرامون مسائل دینی گشود. مردم اغلب از طریق همین ادبیات نوشتاری بود که با تولیدکنندگان آن ارتباط برقرار می‌کردند. نوشتاری شدن ادبیات، نشانه و همزمان گامی برای توسعه فرهنگی و اجتماعی به شمار می‌آید. با غنی شدن ادبیات نوشتاری معارف دینی، بازتولید و نقد آن امکان‌پذیر می‌شود. بدین ترتیب امکان مشارکت عمومی در تولید معرفت افزایش یافت. یک پیامد چنین اقدامی این بود که عرصه نقد آموزه‌های دینی گسترش یافت و معرفت دینی که تا پیش از آن تنها موضوع گفت‌وگوی متولیان رسمی دین بود، به موضوع گفت‌وگوی اجتماعی بدل شد. استفاده از زبان امروزی و قابل فهم عامه مردم از سوی

نواندیشان دینی برخاسته و همچنین مشوق نوعی رابطه افقی میان آنها و مردم بود. چه زبان، رابطه تنگاتنگی با مدل ایده‌آل برای مناسبات انسانی یا روابط تشکیلاتی دارد. زبان نخبه‌گرا، زبان سازمان و جامعه هر می با تأکید بر اقتدار و رهبری نخبه‌گان بود و یک رابطه عمودی است. حال آن‌که زبان، غیرنخبه‌گرا، بر سادگی و عامه‌فهمی و رابطه افقی سازگاری دارد.

منظر، متد و منبع و بخصوص معارف تجربی‌ای که از سوی نواندیشان دینی برای گفت‌وگو پیرامون مسائل دینی به‌کار برده شد، این مسائل را به موضوع بررسی و نقد بدل کرد. این به معنی زمینی کردن و راهنمای عمل کردن بسیاری از مفاهیم

**نواندیشان دینی نشان دادند که منابعی به‌جز منابع کلامی و فقهی نیز می‌تواند در دین‌شناسی، مورد استفاده مسلمانان قرار گیرد و با استفاده از آن درک تازه‌ای از دین را عرضه کند. برخلاف سنت‌گرایان مذهبی، آنها مدعی بودند که معارف مدرن بشری الزاماً با گوهر دین ناسازگاری ندارد**

**نواندیشی دینی شکاف اجتماعی-میان گروه‌های اجتماعی نو و سنتی - را کاهش می‌دهد**

دینی بود، که تا پیش از آن، تفکر و اندیشه‌کردن پیرامون آن برای افرادی به جز متولیان رسمی نهاد دین از امور ممنوعه و یا نامطلوب تلقی می‌شد. چنین امری راه را برای نگاه متفاوت به دین و نقد مذهب سنتی و متولیان رسمی آن و همچنین آفرینش ادبیات جدید دینی هموار کرد. پیدایش نسبی‌گرایی معرفت‌شناسانه و همچنین تلقی از معرفت به عنوان پدیده اجتماعی - با هر برداشتی - روند مثبتی در اندیشه دینی به‌شمار می‌آید. این پدیده موجب می‌شود فرایند بازسازی اندیشه دینی بهبود یافته و شتاب گیرد. تأثیر چنین تلقی از معرفت دینی بر دموکراتیزه نمودن مناسبات اجتماعی و سیاسی روشن‌تر از آن است که نیازی به یادآوری داشته باشد، چرا که یکی از مبانی معرفت‌شناسانه جمود نظری همانا تعریف معرفت به عنوان بازتاب واقعیت و حقیقت غیر قابل دگرگونی می‌باشد.

هرچند استقلال سازمانی نواندیشان دینی از نهادهای سنتی و استفاده آنها از منابع، منظر و متد متفاوت گام مثبتی برای بازتأویل دین بود اما کوشش آنها در شفافیت و برجسته‌کردن مرزهای نظری با نهادهای سنتی چندان کارایی نداشت. به همین جهت بود که به دلیل شرایط خاص انقلاب، وحدت آنها با مذهب یون سنتی در مقابله با رژیم شاه، موجب شد تا تفاوت‌های نظری میان آنها کم‌رنگ شده و لذا نتوانستند مرزبندی ویژه خود را در فرایند جنبش انقلابی ایجاد کنند. از پیامدهای نامطلوب چنین «وحدتی» کمک به توده‌وار شدن جامعه و کند کردن فرایند تفکیک نهادها و

گروه‌بندی‌های اجتماعی است که از ضرورت‌های شکوفایی جامعه و ورود آن به دنیای امروز و پیوستن به فرایند دموکراتیزاسیون، است. تفکیک نظری و سازمانی در میان خود نواندیشان دینی نیز برآمده از همین نیاز است. این امر البته مغایرتی با همکاری و ائتلاف ندارد. چه همکاری و رقابت دو روی یک سکه و جزیی از زندگی اجتماعی به‌شمار می‌آید. یکی از عوامل دیگر که موجب شد تا نواندیشان نتوانند به شکل موثر و همه‌جانبه مرزهای خود با مذهب یون سنتی را به نمایش بگذارند، ضعف انسجام و یکپارچگی نظری آنها بود. جوان بودن نوگرایی دینی، محدودیت امکانات، پراکندگی فعالان این جنبش، محدود بودن نظریه‌پردازان و نظریه‌پردازی، وجود اختناق و سرکوب شدید در جامعه ایران، از عوامل مهمی بوده است که این امر را توضیح می‌دهد. اما نمی‌توان انکار کرد که نظام معرفتی نواندیشان نیز دارای

ایرادهای اساسی بود. توجه غیر عادی به تبلیغ به جای تحقیق، ورود به رقابت غیر سازنده با جریان‌های مارکسیستی و پراگماتیسم و فقدان دوراندیشی از دیگر موانع کار بود. برای تعمیق استقلال جریان نواندیشی دینی از دیدگاه‌های سنتی، ارائه یک روش‌شناسی و روش تأویل متن ضروری است. در چارچوب چنین روشی می‌بایست رویکردهای سنتی تأویل متن یعنی اصالت حقیقت، اصالت عموم، اصالت اطلاق، اصالت عدم تقدیر مورد بررسی و نقد قرار گیرند، چرا که نمی‌تواند در روش‌شناسی و رویکرد تأویل متن با آموزش‌های سنتی جاری هم‌داستان بود، ولی هم‌زمان از برداشت‌های آنها انتقاد نمود. بدون نقد رویکرد تأویلی نهادهای سنتی، ناپیکارچگی و ناهماهنگی نظری، هر نوع تأویل نوگرایانه را تهدید می‌کند. در همین چارچوب است که رویکرد نوینی درباره تأویل متن و همچنین زبان‌شناسی متن ضرورت می‌یابد.

با وجود رویکرد و توجه گسترده گروه‌های اجتماعی همچون جوانان و طبقه متوسط به نواندیشان دینی، نهادهای برپاشده به وسیله نواندیشان، مجموعاً نتوانست بدنه اجتماعی را به طور کامل و موثری پوشش داده و سازماندهی کند. بنابراین آنها نتوانستند از نظر تأثیر بر افکار عمومی در مقابل مناسبات سنتی که از سوی نهادهای سنتی نمایندگی می‌شد، تعادل مطلوبی ایجاد کنند. چنین تعادلی می‌توانست مانع قطبی شدن جامعه شده امکان برون رفت از برخی بحران‌ها را محتمل‌تر نماید. فقدان امنیت و نبود بردباری از سوی

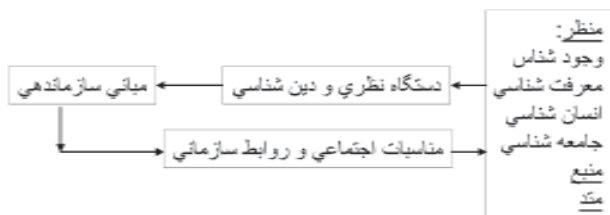
**منظر، متد و منبع و بخصوص  
 معارف تجربی‌ای که از سوی  
 نواندیشان دینی برای گفت‌وگو  
 پیرامون مسائل دینی به‌کار برده  
 شد، این مسائل را به موضوع  
 بررسی و نقد بدل کرد. این به معنی  
 زمینی‌کردن و راهنمای عمل‌کردن  
 بسیاری از مفاهیم دینی بود، که تا  
 پیش از آن، تفکر و اندیشه‌کردن  
 پیرامون آن برای افرادی به‌جز  
 متولیان رسمی نهاد دین از امور  
 ممنوعه و یا نامطلوب تلقی می‌شد**

**برای تعمیق استقلال جریان  
 نواندیشی دینی از دیدگاه‌های  
 سنتی، ارائه یک روش‌شناسی و  
 روش تأویل متن ضروری است**

نهادهای قدرت تنها عوامل توضیح این ناکارایی نیست. نبود امکانات اجتماعی در جامعه‌ای که دولت متمرکز آن، انحصار درآمد عظیم نفت را در اختیار دارد، از عوامل توضیحی دیگر ناکارایی یاد شده هستند. اما هم‌زمان عوامل دیگری برای ناکارایی در استفاده کامل از ظرفیت‌ها و منابع خودی نیز وجود دارد. تجربه محدود نواندیشان دینی در نهادسازی عامل مهمی برای ناکامی آنها در رسیدن به این هدف بود، ولی این عامل نباید عامل دیگر یعنی عدم پیگیری آنها برای همکاری فعال درون طیفی شان را بیوشاند. اینک تداوم و باروری نواندیشی دینی در گرو نهادسازی، تولید سازمان یافته و متنوع معرفت، ارتباط گسترده و ارگانیک با پایگاه اجتماعی و تحکیم خود به عنوان جزء غیر قابل چشم‌پوشی در جامعه ایران است.

هر چند نقد درونی همواره در میان نواندیشان دینی به نسبتی وجود داشته،

رابطه مبانی نظری، دستگاه نظری، مبانی سازماندهی و مناسباتی سازمانی



آنچنان که از ادبیات نواندیشان دینی بر می آید، آنها هر چند به تأثیر پیش فهم‌ها بر دستگاه دین‌شناسی خود بی‌اطلاع نبوده‌اند، ولی اصرار چندانی برای تعریف جامع آنها و یا چگونگی تأثیرشان نداشتند. آنها همچنین از رابطه متقابل محیط اجتماعی بر اندیشه، گفتار (زبان) و کردار اطلاع داشتند، ولی در آثار خود آن را به شکل سیستماتیک به بحث نگذاشتند. در آثار آنها مطلب قابل توجهی درخصوص نوع تشکل و مناسبات اجتماعی بر پارادایم و دستگاه نظری و مدیریت خود ملاحظه نمی‌شود. ناکارایی برخی از سازمان‌ها و یا احیاناً دگرگونی پیش‌بینی نشده یا ناخواسته پارادایمی که در تشکل‌های نواندیشان رخ داد، از پیامدهای منفی چنین سهل‌انگاری‌هایی بود. تجربه سال‌های میانی دهه ۵۰ که به تغییر مواضع ناگهانی، انفعالی، واکنشی و مدیریت نشده و گرایش به سازمان‌های مارکسیستی منجر شد، نمونه‌های تجربه شده این امر هستند. چه اندیشه به مثابه یک فرآورده اجتماعی، بازمنه اجتماعی خود در سازگاری است. تغییر مواضع ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق ایران، در سال ۱۳۵۴، به هر شکلی که تحلیل و یا ریشه‌یابی شود، تهدید بزرگی برای نواندیشان دینی و کل جامعه سیاسی ایران بود که بدون یک بازاندیشی ژرف در مورد آن فرایند، تکرار آن - البته به شکل دیگر - غیر ممکن نیست.

موضوعات اساسی مورد علاقه و گفت‌وگوی نواندیشان دینی

پیش از انقلاب، گاه باد و باران در قرآن، سیر تحول قرآن و کار در اسلام (بازرگان) است و گاه یاد و یادآور آن، مسئولیت شیعه بودن و یا تفکیک تشیع علوی از تشیع صفوی (شریعتی) و یا شناخت، تکامل و چگونگی رابطه انبیا و راه‌بشر (مجاهدین). با گذر جامعه ایران به دوره معرفتی جدید، اینک مسائل جدیدی از قبیل رویکرد تأویل متن، زبان متن، جدایی دین از دولت، تفکیک دین از فقه، رابطه قدرت و معرفت، پلورالیسم دینی و... موضوعیت یافته است. حتی اگر در ادبیات به جای مانده از نواندیشان دینی، اشاراتی به این مسائل وجود داشته باشد، باز باید، به یک بازخوانی اساسی از آثار آنها همت گماشت.

اما نمی‌توان انکار کرد که جایگاه نقد گسترده، روشمند و آکادمیک در مناسبات و ادبیات نواندیشان چندان برجسته نبوده است. به نظر می‌رسد زمان زیادی لازم است تا گفت‌وگوی نقادانه به یک فرهنگ و سنت میان نواندیشان دینی تبدیل شود. فقدان چنین سنت و فرهنگی این مخاطره را به دنبال دارد که گفت‌وگو در خصوص آثار و ادبیات نواندیشان دینی به نوعی بررسی رمانتیستی و بی‌فایده بینجامد. منظور از نقد، آشکار کردن کاستی‌ها و میزان اعتبار معرفت دینی است. پیامد چنین نقدی کارآمدی و روزآمدی معرفت اجتماعی‌ای است که دائماً در حال فرسایش است.

رویکرد مشترک نواندیشان دینی در برابر مدرنیته گزینشی بود. آنها مدرنیته را نه به شکل یک بسته می‌پذیرفتند و نه میراث و سنت گذشتگان برای آنها مقدس بود. این موضوع از جمله با معرفت‌شناسی نسبی‌گرا، جامعه‌شناسی ویژه هریک، پیشینه سیاسی آنها در جنبش ملی شدن نفت و همچنین تجربه آنها از جامعه مدرن و جامعه سنتی قابل توضیح است. هر چند نواندیشان دینی نسبت به مدرنیته بدون تجربه و بدون مطالعه نبودند اما راهکارهای آنها فاقد جنبه نظری ژرفی بود و گاه تحت تأثیر گفتمان سنتی، رنگ‌کلامی به خود می‌گرفت و به یک‌سونگری مبتلا می‌شد. برخورد منصفانه با دستاوردهای فرهنگی مدرنیته و شناخت جنبه‌های گوناگون آن، آمادگی برای مدیریت تحولات اجتماعی رایج‌تر نبوده و هم‌زمان بر عمق معرفت دینی می‌افزاید. نواندیشان دینی، به جز دوره‌های محدود، کوشش زیادی برای پیگیری سیستماتیک، جدی و همه‌جانبه‌ای برای مطالعه تحولات علمی و نظری جهان به عمل نیاوردند. این امر موجب شد تا آنها در دسترسی به یکی از منابع مهم تجربه علمی بشر محروم شوند. تجربه‌کنونی نواندیشان دینی در ارتباط با تحولات علمی و تجربی جهان نیاز به کارآمدی و روزآمدی دارد. افزون بر این، رابطه با مردم

و تولیدکنندگان معرفت در دیگر جوامع می‌تواند تجربه اجتماعی آنها را غنی‌تر نموده و بر نسبی‌گرایی آنها بیفزاید. سازماندهی و تشکیلات یکی از موضوعات علوم اجتماعی شمرده می‌شود. بنابراین نمی‌توان مسائل مربوط به آن را با روش‌های ساده پاسخ داد. رابطه شکل و محتوای مناسبات تشکیلاتی و سازمانی و پارادایم و دستگاه نظری، دیالکتیکی و چند سویه است. بیدایش یک پارادایم معین، تنها در زمینه خاص و ظرف معین امکان‌پذیر است. عکس این ادعا نیز درست است. یک پارادایم معین با نوع خاصی از روابط و مناسبات سازمانی سازگاری دارد. نماگر زیر این مطلب را به نمایش می‌گذارد.

**با وجود رویکرد و توجه گسترده گروه‌های اجتماعی همچون جوانان و طبقه متوسط به نواندیشان دینی، نهادهای برپاشده به وسیله نواندیشان، مجموعاً نتوانست بدنه اجتماعی را به‌طور کامل و موثری پوشش داده و سازماندهی کند**

■  
به نظر می‌رسد زمان زیادی لازم است تا گفت‌وگوی نقادانه به یک فرهنگ و سنت میان نواندیشان دینی تبدیل شود



## بازرگان:

## خدا و آخرت و حکومت دموکراتیک دینی

حبیب الله پیمان

## یک توضیح کوتاه:

هر نوع تغییر و تجدیدنظر در دیدگاه‌های پیشین، برخلاف بار منفی که نزد ارتدوکس‌ها، از چپ و راست دارد، به خودی خود نکوهیده و ناپسند نیست، چه ممکن است نشانه نوآوری و در راستای تصحیح، تکامل و یا تعدیل اندیشه‌های پیشین باشد و البته اگر به اندیشه‌های کهن بازگردد، ممکن است محافظه‌کارانه یا ارتجاعی ارزیابی شود. معیار داوری درباره یک تجدید نظر، یا «حقایق» اند و یا «ارزش‌ها» و البته زمانی هم «مصلحت»‌ها.

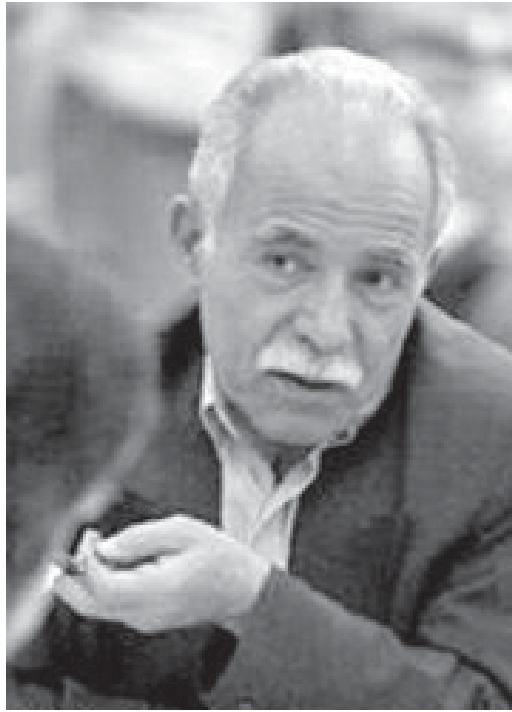
هر تغییر و بازنگری یا به پشتوانه «دلایل» است، یا «علل». دلایل، مقولاتی ذهنی اند و برای آنکه پذیرفته شوند باید منطقی، فهمیدنی و عقلانی باشند. اما «علت‌ها» از مقوله

امور عینی اند، یعنی وجود خارجی دارند و می‌توانند افراد را به «واکنش»‌هایی تحریک کنند که ممکن است صحیح یا غلط، سودمند یا زیان‌آور، منطبق و یا متضاد با ارزش‌ها باشند. در تحقیق زیر دو پرسش به بررسی گذاشته شده است: ۱- آیا آخرین سخنرانی مهندس بازرگان با عنوان «آخرت و خدا» نشانه تغییر و بازنگری در تعریف پیشین ایشان از هدف و برنامه دین است؟ ۲- در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا این بازنگری مبتنی بر «علل» برون‌دینی بوده است یا «دلایل» درون‌دینی؟

۱- آیا آخرین و در عین حال جنجالی‌ترین دیدگاه مهندس بازرگان با عنوان «آخرت و خدا» رامی‌توان «بازنگری» و کنار نهادن دیدگاه پیشین تلقی کرد؟

برای پاسخ به این پرسش، باید دید وی پیش از آن، دین را چگونه تعریف می‌کرد. در یکی از نخستین آثار مکتوب وی، دین و برنامه بعثت انبیا شامل سه هدف اصلی است: «شناساندن خدا، اصلاح امور دنیا و آگاهی دادن از آخرت.» و اضافه می‌کند: «به تدریج که اجتماعات بشری متشکل شده و رشد و تکامل بیشتری

پیدا می‌کنند، بر اهمیت ماده دوم ادیان، خصوصاً آنچه به روابط مردم با یکدیگر و مقررات قومی و اجتماعی مربوط است، افزوده می‌شود. همان‌گونه که در تعلیمات حضرت موسی، جنبه دنیایی دین قوت می‌گیرد»<sup>(۱)</sup> اما در آخرین سخنرانی یادشده، ماده دوم از برنامه دین حذف شده و هدف آن به دو ماده خدا و آخرت محدود گشته است. یعنی اگر در تعریف نخستین، بیشتر روی مسئولیت‌های دنیوی و رسالت اجتماعی و رهایی‌بخش انبیا تأکید می‌شود و اعتقاد بر این است که: «حضرت موسی در درجه اول برای نجات اقلیت ضعیف بنی‌اسرائیل از چنگال اسارت و ظلم شدید قبطیان مبعوث شد.»<sup>(۲)</sup> و مهم‌ترین وجه



رسالت شعیب «مبارزه با کم‌فروشی بود. لوط و صالح بر ضد مفاسد اخلاقی و اجتماعی قیام کردند و بر امت اسلام وظیفه دینی امر به معروف و نهی از منکر واجب شد و مطابق آیه ۱۱۰ سوره آل عمران»<sup>(۳)</sup> این امت می‌باید بر دنیا خروج نماید.»<sup>(۴)</sup>، در آخرین نظریه، این ماده از برنامه بعثت انبیا حذف می‌شود و مسئولیت‌های اجتماعی (دنیوی) پیامبران نادیده یا کم‌اهمیت و حداکثر به عنوان آثار و پیامدهای فرعی فعالیت‌های اصلی‌شان تلقی می‌گردند.

۲- با توجه به این‌که بازرگان بیش از نیم قرن با آن تعریف اندیشیده و قلم زده بود، تجدیدنظر ناگهانی اخیر، فاقد انسجام و یگانگی کافی است. تعارض‌ها و ناهمگونی‌های چندی در آن دیده می‌شود که ناشی از ادامه تعلق خاطر نویسنده به دیدگاه‌های پیشین و مستندات انکارناپذیر قرآنی در تأیید نقش اجتماعی و دنیوی دین و پیامبری است. بازرگان فرصت کافی برای تحقیق و تأمل بیشتر برای رفع این دوگانگی از نظریه خود را نداشت و از این‌رو به پرسش‌ها و انتقادهای وارده به نظریه خود پاسخ‌های کافی و قانع‌کننده‌ای نداد. شاید به این دلیل که این نظریه بر خلاف رویه



معمول بازرگان بدون تحقیق و تأمل کافی صورت بندی شده است. از نظر بازرگان و بسیاری دیگر از نواندیشان و آزادیخواهان مسلمان، سیاست های حکومت جمهوری اسلامی، سختی با حقیقت تعالیم دین ندارند، از این رو می توان حدس زد که این ایده نخست در واکنش به تأثیر منفی دیدگاه ها و اقدامات رسمی حکومت در قضاوت بسیاری از مردم نسبت به اسلام در ذهن نویسنده پدید آمده است<sup>(۵)</sup> و قصد اولیه ایشان رد دعوی و اقدامات رهبران سیاسی و دینی این حکومت بود که به نام دین و شرع صورت می گرفت، اما در عمل به صورت یک نظریه مستقل و دیدگاه کلی در باره نقش و کارکرد اصلی دین، نزول وحی و بعثت پیامبران، مطرح شد. بدون توجه به این «علت اولیه» و صرفاً با استناد به «دلایلی» که برای اثبات آن گردآوری شده است، توضیح تناقض ها و نارسایی ها و سرانجام اثبات نظر اصلی «مؤلف» و پیوند آن با آنچه از «متن» قابل فهم است، دشوار است.

برای پی بردن به ریشه این تناقض ها خط سیر فرضی شکل گیری این ایده را این گونه می توان ترسیم کرد:

۱- رهبران جمهوری اسلامی همه اقدامات و سیاست های خود را مستند به دین و احکام شرع می کنند. مطابق قرائتی که از دین ارائه می دهند، گویا صنف آنان، با چند واسطه، از جانب خدا و برای حکومت بر خلق و اداره امور مسلمانان برگزیده و به این کار مأمور شده اند و اقدامات آنها عیناً از روی اصول و احکام و برنامه ای است که خداوند اجرای آنها را بر عهده ایشان گذاشته و مکلف به انجام شان نموده است و در توجیه چنین قرائتی از دین، چنین استدلال می کنند: "خداوند خالق جهان و انسان است و این هر دو در خلقت خود ناقص اند و انسان جاهل و خطاکار و پیوسته در معرض گناه و لغزش، و با عقل ناقص خود قادر به تشخیص مصالح نهایی خویش و نیل به سعادت و حیات حقیقی نمی باشد. پس خداوند از سر «لطف» به بندگان، رسولانی مبعوث کرد تا مردم را در امور فردی و اجتماعی شان «راهنمایی» و «رهبری» کنند و برای این منظور، از بیان هر آنچه برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی بندگان لازم است فروگذار نکرد. افراد نوع انسان چه به صفت فردی و چه در هیئت اجتماع، تنها با تسلیم شدن به رهبری و «ولایت» آن برگزیدگان یعنی، پیامبران، امامان و در نبود آنان - فقها - از گمراهی و سقوط در شقاوت و ضلالت مصون مانده، از سعادت این جهان و جهان بعد بهره مند خواهند شد."

در نظر آنها، دین در همه زمینه های زندگی

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی - فردی و جمعی - برنامه و دستورالعمل دقیق دارد و آدمیان تکلیفی جز عمل به آنها و پیروی از فرامین رهبران دینی ندارند.

۲- مرحوم مهندس بازرگان می دید فقها در رأس حکومت، با تصمیمات و اقدامات خود نه تنها اسباب سعادت و عدالت و امنیت را فراهم نمی کنند، که زمینه گریز از دین و رواج فساد و تباهی اخلاقی را نیز پدید آورده، امکان دستیابی به سعادت اخروی را نیز از مردم سلب کرده اند. با شناختی که از گوهر و هدف اسلام داشت، نمی توانست بپذیرد که ناتوانی و انحرافات حکومت اسلامی موجود، ریشه در اصل دین و برنامه سیاسی و اجتماعی پیامبر و امامان داشته باشد، زیرا خود نیز از سال ها پیش در استخراج و تدوین و تبلیغ برنامه های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی و فرهنگی یعنی ایدئولوژی اسلامی سعی بلیغ به عمل آورده بود.

۳- چند سالی سعی وی بر این بود که با استناد به آیات و روایات، آن سیاست ها را نقد و مخالف با نیت شارع معرفی کند و سیاست ها و روش های «درست» و «اصیل» دینی را معرفی بشناساند. در برابر، افق های حاکم نیز در دفاع از مشروعیت حکومت و حقانیت اقدامات خود به همان منابع و روایات استناد می کردند و اقدامات خود را هم مشروع جلوه می دادند.

۴- سرانجام بازرگان کوشش های خود را در این زمینه بی حاصل دید و به این نتیجه رسید که در چارچوب همان تعریفی که تا آن زمان از برنامه دین داشته است و با استناد به همان مبانی و مأخذ نمی تواند نادرستی سیاست های آنان را اثبات کند. در ضمن نمی توانست دخالت فقها در امور سیاسی و اجتماعی را خلاف شرع معرفی کند، زیرا خود پیش از این در شرح آیه ۲ سوره جمعه<sup>(۶)</sup> چنین اظهار نظر کرده بود: «این آیه که مشابه آن در دو یا سه جای قرآن تکرار می شود، راجع به نبوت پیغمبر خاتم و رسالت او بر طبق ادعای حضرت ابراهیم است. رسالتی که از زمان حضرت ابراهیم توأم با امامت یعنی پیشوایی از همه جهت از جمله حکومت و اداره امت نیز بوده است "و آن زمان رهبری فکری را از رهبری اجتماعی و سیاسی جدا نمی کرد و سیاست و حکومت را بدون ایمان قلبی و دینی بی معنا می دانست «و همان طور که اسلام عمل نمود، رهبری عقیدتی و فکری با رهبری اجتماعی و اداری توأم می باشد. بیش از هزار سال زودتر از آنکه بشر متوجه شود که حکومت و سیاست بدون ایدئولوژی با اعتقاد فکری و ایمان و عشق قلبی معنا ندارد، اسلام حکومت عقیده و ایمان را توأم با امامت افتتاح و

**مرحوم مهندس بازرگان می دید فقها در رأس حکومت، با تصمیمات و اقدامات خود نه تنها اسباب سعادت و عدالت و امنیت را فراهم نمی کنند، که زمینه گریز از دین و رواج فساد و تباهی اخلاقی را نیز پدید آورده، امکان دستیابی به سعادت اخروی را نیز از مردم سلب کرده اند. با شناختی که از گوهر و هدف اسلام داشت، نمی توانست بپذیرد که ناتوانی و انحرافات حکومت اسلامی موجود، ریشه در اصل دین و برنامه سیاسی و اجتماعی پیامبر و امامان داشته باشد**

اجرا نمود» و می افزاید که: «رسالت حضرت موسی نیز توأم با رهبری اجتماعی و تشکیل حکومت بوده است.»<sup>(۷)</sup> سپس تأکید می کند که: «در اسلام از قدم اول ایمان و عمل توأم بوده و دین و سیاست — به معنای اداره امت — پا به پای هم پیش می رفت.» و اضافه می کند که «قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت است بخصوص شیعه ... که امامت و عدالت نیز از اصول آن هستند. و این که «اسلام هرگز بی طرف و بی علاقه نسبت به سیاست و اداره جامعه نبوده، بلکه مسئله حکومت (یا ولایت) را از اهم مسائل دینی می داند و شرکت مسلمانان را در انتخابات و مشارکت در اجتماع امت و مراقبت از حکومت را در ردیف نماز، بلکه مقدم بر آنها می شمارد»<sup>(۸)</sup> و با استناد به متون اصلی یعنی، قرآن و سنت، تأکید می کند که «در قرآن و سنت و در زبان ائمه اطهار، به تعداد بی شمار درباره مسئله حکومت و اداره امت دستور و تأکید و توصیه شده است»<sup>(۹)</sup> وی، «حاکمیت مطلقه خدا در قوانین بشری و تطبیق آنها با سرنوشت بشریت» را می پذیرد و در اثبات آن به آیات متعددی از قرآن استناد می نماید و سپس، نتیجه می گیرد که «در اسلام حکومت از خود اختیاری نداشته، مأمور اجرای احکام و اوامر الهی از یکسو و نماینده مردم در مباشرت امور و اموال آنها از سوی دیگرست».

بدیهی است که با چنین اظهارات صریح درباره پیوند دین و حکومت، بازرگان نمی توانست رهبران جمهوری اسلامی را به این خاطر که پرداختن به سیاست و تشکیل حکومت را تکلیفی دینی و رسالتی در ادامه رسالت پیامبران می خواندند، مورد انتقاد و سرزنش قرار دهد. در ضمن نمی توانست نیابت آنها را از سوی خدا و رسول برای به دست گرفتن مسئولیت اداره کشور و اقدامات و سیاست هایی که به آنها برچسب دین و شرع می زدند، بپذیرد. پس دو راه در برابر وی باز بوده؛ یکی این که دیدگاه های اولیه خود را درباره برنامه و هدف انبیا که همه مستند به آیات قرآن بودند حفظ کند، اما مبانی نظری و انسان شناسی فقهای حاکم و دیدگاه های آنان را درباره رابطه خدا و انسان و جامعه، حقوق مردم و مبانی

مشروعیت حکومت، با استناد به آیات محکم و صریح قرآن در این باره نقد و رد کند. راه دوم آن بود که شخصاً دیدگاه خود را درباره رابطه دین و حکومت و سیاست تغییر دهد و این امور را از برنامه دین و رسالت پیامبران حذف کند. می توان حدس زد که بازرگان در آن لحظات، بیشتر نگران دو چیز بود، یکی حیثیت و آبروی دین که در اثر عملکرد حکومت دینی، نزد بسیاری از مردم بویژه جوانان صدمه می دید و دیگری وضعیت ملک و ملت که در اثر بی کفایتی مدیران

کشور، هر روز نسبت به گذشته بر مشکلات، نابسامانی ها و بی عدالتی ها افزوده می شد. اگر برای رفع این نگرانی ها راه حل دوم را که ساده و در عین حال اثر بخش بود، بر می گزید، در آن صورت با حذف مسئولیت مداخله در امور اجتماعی و سیاسی از برنامه دین و رسالت پیامبران، نه چهره دین در اثر آلودگی به سیاست مخدوش می گشت و نه فقها می توانستند به نام دین در سیاست مداخله کرده، حکومت را حق انحصاری خویش قلمداد کنند.

به طور قطع، نظریه جدایی دین از سیاست و تعریف دین به عنوان یک امر شخصی و درونی، برای بازرگان ناشناخته نبود. قدیمی ترین مرجع اسلامی که ممکن است این ایده از آن گرفته شده باشد، اندیشه های غزالی است. اگر بازرگان با غزالی آشنا بوده، به احتمال قوی تحت تأثیر نظریات او، آن تغییر کیفی در دیدگاه هایش رخ داده، افق نگاه وی به وحی، قرآن، دنیا، آخرت، رابطه انسان و خدا، از آنچه پیشتر بود، به کلی تغییر نموده است. البته غزالی خود متأثر از اشاعره و صوفیه بود، که رویاروی معتزله بودند. از نظر غزالی هم هدف اصلی وحی، شناساندن خدا و معاد به آدمی است، معرفت خدا، بالاترین و اصیل ترین معرفت (یا قوت سرخ) است و قرآن از دو قسمت مغز و پوست تشکیل شده، مغز آن جز معرفت خدا و معاد نیست که باطن قرآن است، و بقیه که به امور جامعه و دنیا ربط دارد، ظاهر و پوسته اند. غزالی، جدایی و دوگانگی میان دنیا و آخرت، عالم ظاهری (زمینی) و ملکوت (عالم باطن و روحانی) را به جدایی میان ذات خدا از صفات و افعال وی تشبیه می کند. و ذات خدا را از عالم بیرون می برد و عالم تنها نماد فعل خداست به ذات وی. او میان دنیا و آخرت تعارض و دوگانگی می بیند.

هدف اصلی دین معرفت الله است. غایت وجود آدمی رسیدن به مطلق (خدا) و فنا شدن در اوست. سعادت فرد در سیر الهی و رسیدن به اوست و دنیا تنها جنبه ظرفیت و راه عبور است. فرد نه به عنوان عضوی در جامعه، بلکه به تنهایی «باید» و «می تواند» این راه را طی کند و با رسیدن به مطلق به رستگاری برسد؛ از این رو نزد دین (وحی) زندگی اجتماعی و اساساً جامعه اصالت و اهمیت ندارد و هدف دین، ساختن و اصلاح امور جامعه نیست، نمی خواهد واقعیت های اجتماعی و دنیوی را تغییر دهد، از دنیا عبور می کند تا به آخرت، دیدار خدا و "فنا فی الله" برسد. با توجه به آنچه در سخنرانی "آخرت و خدا" بیان شده، و مطابقت کاملی که با افکار غزالی دارد، دور از واقع نیست اگر تصور کنیم، در آن موقعیت که در حل تناقضات مربوط به رابطه دین و دنیا و جامعه و سیاست، دچار بحران فکری شده بود، با افکار غزالی آشنا می شود (و یا تجدید

**بازرگان بیشتر نگران دو چیز بود، یکی حیثیت و آبروی دین که در اثر عملکرد حکومت دینی، نزد بسیاری از مردم بویژه جوانان صدمه می دید و دیگری وضعیت ملک و ملت که در اثر بی کفایتی مدیران کشور، هر روز نسبت به گذشته بر مشکلات نابسامانی ها و بی عدالتی ها افزوده می شد**

آشنایی می‌کند). می‌دانیم که غزالی، در رویارویی با بحران‌های همسان با آنچه بازرگان درگیر بود، در اندیشه‌های پیشین خود بازرگاری کرد و راه جدیدی پیش گرفت. لذا دور از واقع نیست اگر بازرگان هم در موقعیت مشابه که در درستی دیدگاه‌های پیشین خود دچار تردید شده بود، به غزالی تاسی جسته باشد. در نتیجه ایده‌های را پذیرفت که با نظریه‌های همه سال‌های عمر وی تا آن روز مغایرت آشکار داشت. نیز می‌دانیم که بازرگان کسی نبود که ایده‌های را بدون مستندات قرآنی و یا شواهد تجربی بپذیرد. برای آگاهی از این دلایل و شواهد، باز هم به حدس و گمان متوسل می‌شویم، چون وی در این باره به‌طور مستقیم و صریح حرفی نزده است. او می‌پرسد: "چرا باید در برنامه پیامبران و وحی الهی تجدید نظر کرد؟" پاسخ مستدل و در تقدیر وی دو مقدمه دارد:

الف - خداوند جز خیر و سعادت بندگان خود نمی‌خواهد و نزول وحی و بعثت پیامبران برای تأمین سعادت انسان‌ها بوده است.  
ب - برنامه حکومتی دینی و آنچه در جمهوری اسلامی ایران، به نام دین و شریعت در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به اجرا گذاشته شده، بیش از آنچه برای مردم اسباب سعادت، فراهم آورد، موجب شقاوت گشته است.

و اما نتیجه: پس اموری مانند حکومت، سیاست، اقتصاد و اجتماعیات (ایدئولوژی) نمی‌تواند جزء برنامه پیامبران و هدف نزول وحی باشد؛ چرا که مغایر با الطاف الهی نسبت به بندگان اوست.

شواهد تجربی در این استدلال، عملکرد سیاسی رهبران جمهوری اسلامی و حکومت‌های همسان در گذشته است و به دلایل بسیار، برای این نتیجه‌گیری، قابل خدشه است، زیرا وقتی عملکرد سیاسی و اجتماعی این حکومت‌ها می‌تواند پایه داوری در باره درستی برنامه دین قرار گیرد، که ثابت شود آنها مطابق اصول و ضوابط اصیل دینی (قرآن و سنت رسول) به حکومت رسیده و عمل کرده‌اند و حال آنکه اثبات ناسازگاری این دو به هیچ وجه دشوار نیست. اما به نظر می‌رسد که بازرگان به جای این کار که به خوبی از عهده‌اش بر می‌آمد، این نتیجه را می‌پذیرد و با این هدف به مطالعه دوباره آیات قرآن می‌پردازد که برخلاف گذشته آنها را منطبق با نتیجه تازه‌ای تفسیر و یا تأویل کند.

در ضمن لازم بود به این پرسش هم پاسخ دهد که اگر هدف نزول وحی و بعثت پیامبران، تأسیس حکومت و تنظیم و اصلاح امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی «دنیوی» مردم نبوده است، پس آنها چه هدفی را دنبال می‌کردند.

۵ - بعد از این بازرگاری پاسخ نهایی این پرسش را به شرح زیر صورت‌بندی می‌کند: عمل و رسالت پیغمبران که بنا به

اعتقاد اهل ایمان، برانگیخته از سوی خدا برای هدایت انسان‌ها هستند، در دو ماده خلاصه می‌شود:

۱ - «انقلاب عظیم علیه خودمحوری انسان‌ها برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار (۲) اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای کنونی»<sup>(۱۱)</sup>، بازرگان پیش از آن برنامه و رسالت انبیا را در سه ماده خلاصه می‌کرد:

۱ - دنیا را خدایی است واحد ۲ - بشر مقید به وظایف و آدابی است (نسبت به خدا و خلق) ۳ - پس از مرگ، بهشت و دوزخی در کار است<sup>(۱۲)</sup> وظایف بند دوم، امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی را نیز شامل می‌شود. شواهد قرآنی که بازرگان پیش از این در تأیید وجوه سیاسی و اجتماعی برنامه دین و بعثت انبیا گرد آورده بود، فراوان‌تر و قوی‌تر از شواهدی هستند که در مقاله «آخرت و خدا» برای انکار آنها آورده است. در این مقاله، ورود دین به امور اجتماعی از «محصولات و آثار فرعی» رسالت معرفی شده‌اند، حال آنکه، در منابع پیشین، یکی از سه ماده اصلی برنامه پیامبران می‌باشند. برای نمونه، در اثبات اهمیت و اصل بودن این وظیفه، در شرح احوال یوسف (ع) می‌نویسد: «پس از آن در روزگاری که جامعه تازه متمدن بشری مصادف با مسائل مالی عمومی می‌گردد، خداوند به دست یوسف تعلیم مالیه‌داری و جیره‌بندی و اداره امور اقتصادی می‌دهد. این مأموریت بند دیگری از ماده دوم ادیان است.»<sup>(۱۳)</sup> و یا چون قوم لوط گرفتار آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی اند و لوط بنا به ماده دوم برنامه رسالت خود، از جانب خدا مأمور مبارزه با آن مفساد می‌گردد و سپس نتیجه می‌گیرد که «اینجاست که ماده دوم ادیان یعنی قید به وظایف و قبول آداب برای بشر دست و پا یافته پیش می‌آید و همین امر برنامه اصلاحی [اجتماعی] مأموریت لوط را تشکیل می‌دهد.»<sup>(۱۴)</sup>

بازرگان پیشتر معتقد بود که با توسعه تکامل اجتماعات بشری، بیش از پیش بر اهمیت برنامه‌ها و مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی پیامبران افزوده می‌شود، «به تدریج که اجتماعات بشری تشکیل می‌گردید و تمدن پیشرفت می‌نمود بر اهمیت ماده دوم ادیان خصوصاً در آنچه راجع به روابط مردم با یکدیگر و مقررات قومی است، افزوده می‌شد، بشر پیش می‌رود و پا به پای تکامل بشر انبیا برانگیخته می‌شوند.» آنان مسئولیت دارند چون «دایه‌ای» بشر را در کودکی مراقبت و راهنمایی کنند و جاده طولانی و پرخطر زندگی را به افراد بالغ بشر نیز بنمایاند: «بنابراین حضرت موسی (ع) توجه زیادی به دستورات مربوط به زندگی فردی و تشکیلاتی نموده و به اصطلاح علمای دین، جنبه دنیایی آن خیلی قوت می‌گیرد»<sup>(۱۴)</sup>

**غزالی، جدایی و دوگانگی میان دنیا و آخرت، عالم ظاهری (زمینی) و ملکوت (عالم باطن و روحانی) را به جدایی میان ذات خدا از صفات و افعال وی تشبیه می‌کند. و ذات خدا را از عالم بیرون می‌برد و عالم تنها نماد فعل خداست به ذات وی. او میان دنیا و آخرت تعارض و دوگانگی می‌بیند**

بازرگان وقتی با پیش فهم برنامه سه ماده‌ای دین، آیات قرآن را بررسی می‌کند، تمامی مواردی را که ناظر بر مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی و مبارزاتی پیامبران است، مستند و گواه آن نظریه می‌گیرد، اما وقتی در آن پیش فهم تجدیدنظر می‌کند و ماده دوم را از برنامه انبیا حذف می‌نماید، در هر بار مراجعه به قرآن، بر این گونه آیات چشم می‌بندد و یا به گونه‌ای معنا می‌کند که با تعریف تازه او از دین سازگار شوند. برای نمونه با اشاره به رسالت حضرت موسی می‌نویسد: «موسی مانند ابراهیم کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته به جای تندی و تخاصم، به دستور خدا، با کمال نرمی و آرامی سخن گفتن را پیش می‌گیرد و مطالبه رهایی بنی اسرائیل را می‌نماید»<sup>(۱۵)</sup> اما وقتی همین آیات را با پیش فهم اول بررسی می‌کند این طور نتیجه می‌گیرد که حضرت موسی توجه زیادی به مسائل و دستورات زندگی فردی و اجتماعی مردم داشته است. بعثت وی در مرحله اول برای نجات اقلیت ضعیف بنی اسرائیل از چنگال اسارت و مظالم شدید قبطیان بود که پسران را سر می‌بریدند و دختران را به کنیزی می‌گرفتند و تأکید می‌کند که در تاریخ انبیا برای نخستین بار با چنین مأموریتی مصادف می‌شدیم. در اثر توسعه اجتماع و پیشرفت حکام، قدرت در دست یک نفر متمرکز می‌گردد، تکامل بشر مشیت خداوند است، جنبه مثبت آن باید پیش رود، ولی با جنبه منفی آن که در این مورد فساد ناشی از قدرت و غرور و حاصله از خودمختاری است باید مبارزه شود. این مبارزه اولین مرتبه در جایی که طرفین در شدیدترین اختلاف و در عدم تعادل کامل قدرت قرار دارند به دست پیغمبر خدا صورت می‌گیرد تا عبرت آیندگان شود و بدانند که بنیان کاخ ظلم بالاخره سست بوده،

چگونه ممکن است یک قوم، مسلط بر قومی و وارث آنها گردیده از ذلیل‌ترین مقام به پیشوایی دنیا برسد.»<sup>(۱۶)</sup> باز هم به روایت بازرگان، موسی بعد از نجات بنی اسرائیل از مصر، و کوچ به سوی کنعان، به طور جدی تری، «وارد مرحله دوم مأموریت بعثت خود می‌گردد. آیات و الواح تورات که جامع یک سلسله حکمت و موعظه و دستورات است بر موسی نازل می‌شود.»<sup>(۱۷)</sup>

با پیش فهم دو ماده‌ای در مقاله «آخرت و خدا»، حضرت عیسی ... کاری به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری نداشته و صرفاً به امور اخلاقی و معنوی می‌پرداخت»<sup>(۱۸)</sup> یعنی جز به سوی خدا و آخرت دعوت نمی‌نمود. اما با پیش فهم سه ماده‌ای، در زمان عیسی باز هم «احتیاج تکامل بشر

چنین ایجاب می‌کرده که به جنبه اخلاقی و تربیت احساسات لطیف انسانی بیشتر پرداخته شود... این جنبه که در واقع مربوط به ماده دوم ادیان و فقط آن قسمت از ماده است که راجع به روابط مردم با یکدیگر می‌باشد، طوری تعریف شده بود که مواد اول و سوم دین یعنی جنبه‌های توحیدی و آخرت را پوشانید»<sup>(۱۹)</sup> در نگاه اول بازرگان، علت عدم درگیری نظامی و سیاسی آشکار عینی با حکومت امپراتوری رم را، نه پرهیز از سیاست و مبارزه، بلکه نیافتن فرصت و برتری نیروی سیاسی و نظامی قدرت حاکم می‌دانست. او می‌نویسد: «اگر حضرت عیسی و حواریون او جنگ نکرده‌اند، برای آن است که حضرت عیسی فرصت آن را پیدا نکرد. بنا به مدارک تاریخی تمام مدت دعوت حضرت مسیح ۶ ماه و حداکثر سه سال بوده است، در حالی که پیغمبر ما ۱۳ سال در مکه بدون جنگ و خونریزی دعوت می‌نمود به علاوه در برابر قدرت عظیم امپراتوری روم نه حضرت عیسی و نه حواریون امکان صفا آرابی و جنگ نداشتند»<sup>(۲۰)</sup> اما وقتی از منظر دوم به کارهای عینی می‌نگرد، عدم پذیرش سکه پول از سوی وی و این که به آورنده پول می‌گوید «آنچه به قیصر تعلق دارد به او برگردانید» این طور معنا می‌کند که از نظر عیسی «کار اقتصاد و حکومت و فرماندهی «باید» به عهده قیصرها و دولت حاکم واگذار شود»<sup>(۲۱)</sup> در حالی که اولاً واقعیت قضیه غیر از این بوده است و ثانیاً، در مورد یوسف، قبول مسئولیت اداره امور مالی و اقتصادی را از جانب وی، مأموریتی خدایی و در ذیل بند دوم ادیان توصیف می‌کند. در قضیه سکه و حضرت عیسی، آن گونه که از خلال متون تاریخی بر می‌آید، رهبران دینی یهود با همکاری حاکم رومی در حال گردآوری دلیلی برای پرونده‌سازی علیه عیسی بودند تا او را به

جرم تحریک مردم به شورش و نافرمانی از حکومت، دستگیر و مجازات کنند. در این شرایط شخصی مبلغی پول را که باید به عنوان مالیات به دولت بپردازد، نزد عیسی می‌آورد، به این عنوان که او را حاکم حقیقی می‌داند - [یکی از اتهاماتی که بعد از دستگیری و پیش از مصلوب کردن به عیسی زدن این بود که خود را شاه یهودیان، خوانده است.] - عیسی به او شک می‌کند و از روی احتیاط و برای آن که بهانه به دست دشمنان ندهد، به آورنده پول می‌گوید «سکه‌ای (یعنی مالیاتی) که به قیصر تعلق دارد به او بدهید.» اگر به یاد آوریم که حاکم رومی با همین اتهام می‌خواست عیسی را محاکمه و مجازات کند بیشتر به ذکاوت و موقع سنجی وی پی می‌بریم.

### به نظر بازرگان اسلام نه فقط دین سیاست و مبارزه، که آیینی انقلابی است که می‌خواهد رژیم‌های موجود را تغییر دهد

بازرگان دموکراسی را به طور مشروط می‌پذیرد و می‌گفت قوانین اساسی را نباید به رأی اکثریت واگذار کرد. این قوانین همان‌ها هستند که خدا حکم کرده است. وظیفه مردم و نمایندگان آنها محدود به تصویب قوانین جزئی مثل بیمه و برنامه اجتماعی، اقتصادی و نحوه اداره صنایع و اداره شهرها و نظایر آن است

۶- مقدور بازرگان نیست که شواهد فراوان موجود در قرآن و سیره پیامبران را که گواه مسئولیت‌های اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی همه پیامبران از ابراهیم و نوح تا موسی، داود، سلیمان، عیسی و محمد به‌عنوان بخش مهمی از رسالت آنان است، انکار کند و یا نادیده رها نماید، لذا برای آنکه با نظر جدیدش تعارض پیدا نکند، آنها را از «موارد استثنایی» قرار می‌دهد.<sup>(۲۳)</sup> حال آنکه نظریه معرفی شده در «آخرت و خدا» استثنا بردار نیست و گزاره‌ای است ابطال‌پذیر که مشاهده یک مورد خلاف، باعث تزلزل و بی‌اعتباری تمامی آن می‌شود. اگر سنت الهی در نزول وحی و بعثت پیامبران بر این قرار داشته است که بشر را فقط متوجه دو حقیقت اساسی نماید که خود قادر به فهم آنها نبودند، (یعنی آخرت و خدا) با توجه به اصل تغییرناپذیری سنن الهی نباید حتی در یک مورد خلاف آن عمل کند.

بازرگان در «استثنا» خواندن این موارد، به مسئولیت پیامبران در رهبری مردم و اداره جامعه و به‌دست گرفتن اقتدار حکمرانی استناد می‌کند، در حالی که آمیختگی و ورود دین به عرصه حیات اجتماعی و سیاسی، از مقوله حکومت و حکمرانی بسی فراتر می‌رود؛ پیامبرانی نظیر نوح، ابراهیم، عیسی و بسیاری انبیای بنی‌اسرائیل که برکسی رهبری و حکمرانی تکیه نزدند، بدون استثنا دعوت دینی و عقاید و نظریاتی که طرح کردند و اقدامات و موضع‌گیری‌های عملی که انجام دادند، روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی موجود را تحت تأثیر قرار می‌داد. به‌طوری‌که همواره واکنش خصمانه قدرت‌های مسلط مادی و سیاسی و دینی را ضد خود برانگیختند. بازرگان تا پیش از تجدید نظر در عقاید خود پیوسته تصریح می‌کرد که اسلام دین سیاست و مبارزه است؛ «در این که اسلام دین مبارزه و جهاد است (دفاع و جهاد از احکام دین و در ردیف نماز و روزه قرار دارد و از ابتدای نشو و نمو سر و کارش با جنگ و جدل بوده) حرفی نیست»<sup>(۲۳)</sup> به نظر وی اسلام نه فقط دین سیاست و مبارزه، که آیینی انقلابی است که می‌خواهد رژیم‌های موجود را تغییر دهد. او می‌نویسد، «چه تغییر نظام و تغییر رژیم انقلابی تر و زیر و روکننده‌تر از خداپرستی و اسلام می‌شود؟ اگر سایر مکتب‌ها و انقلاب‌ها نظام خانوادگی، محلی و ملی ما و بالاخره طبقاتی را به هم می‌زنند، این یکی (اسلام) چون هدف و روال و محور افکار و عادات و حقوق و امتیازات و مقامات را واژگون می‌سازد، یک انقلاب نظام بشری و کلی است»<sup>(۲۴)</sup> به عقیده بازرگان جنگ و جهاد عبادت است.<sup>(۲۵)</sup> پس بخش جداناپذیری از برنامه ادیان و پیامبران است. خداوند، «جنگ را به منزله معامله با خدا تلقی می‌نماید» «قرآن، صریحاً دستور جنگ را می‌دهد و پیغمبر مأمور

تحریض و تحریک مؤمنین به جنگ می‌شود»<sup>(۲۶)</sup>

البته وی توضیح می‌دهد که دستور جنگ و مقاومت در اسلام ابتدایی نبود، به منظور دفع تجاوز صورت می‌گرفت و به محض رفع تجاوز، خاتمه می‌یافت. بازرگان مبارزه و مقاومت را یک ضرورت و مشیت حاکم بر زندگی و رشد و تکامل معرفی می‌کند: «اصولاً پدیده حیات و هر پدیده ضد مرگ و تکامل و رشد چون مخالف جریان طبیعی و خودبه‌خودی است و منافی با اصل دوم ترمودینامیک درمی‌آید، ایجاد تعارض و برخورد با عوامل موجود می‌نماید. مانند شنا کردن در جهت خلاف جریان رودخانه است که بدون مقاومت و ابزار قدرت و فعالیت و خطر پیش نخواهد رفت.»<sup>(۲۷)</sup>

۷- تا پیش از طرح نظریه آخرت و خدا، نزد بازرگان ورود در سیاست، خصلت ذاتی دین و امری حیاتی که از آن گریزی نبوده است، بوده. وی ضمن اشاره به مفهوم امروزی سیاست و دامنه تأثیر آن در زندگی فردی و اجتماعی و خانوادگی مردم، این‌طور نتیجه می‌گیرد که، «اگر دین، سیاست را در اختیار و امر خود نگیرد، سیاست، دین را مضمحل خواهد کرد یا در سلطه اقتدار خود خواهد گرفت، چون کار دیگری نمی‌تواند بکند. جنگ (میان دین و حکومت‌ها) جنگ جلو و عقب رفتن با مماشات و مسامحه و معامله نیست، جنگ حیات و ممات، یا بود و نبود است.»<sup>(۲۸)</sup>

#### بازرگان و حکومت دموکراتیک دینی

۸- چه کسی پس از خواندن مقاله آخرت و خدا باور خواهد کرد، نویسنده آن همان کسی است که پیشتر چنین باورهایی داشته است؟! بازرگان همه مطالب خود را یک‌یک مستند به آیات و احادیث کرده است و لذا دشوار است که بپذیریم پس از آن منکر همه نظریه‌های پیشین شده باشد. با شناختی که از روش سیاسی و ناخشنودی‌اش از سیاست‌های حکومت دینی در ایران داریم، برای این چرخش و تغییر نظر، توضیحی جز این نمی‌توان داد، که او فقط خواسته است سیاست و حکومت دینی مورد ادعا و عمل رهبران جمهوری اسلامی را مردود و بیگانه با اسلام معرفی کند. بازرگان پیشتر هم که بر دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی تأکید داشت، معتقد بود که اسلام امر اداره جامعه و حکومت را به خود مردم واگذار کرده است، البته بازرگان دموکراسی را به‌طور مشروط می‌پذیرد و می‌گفت قوانین اساسی را نباید به رأی اکثریت واگذار کرد. این قوانین همان‌ها هستند که خدا حکم کرده است. وظیفه مردم و نمایندگان آنها محدود به تصویب قوانین جزئی مثل بیمه و برنامه اجتماعی، اقتصادی و نحوه اداره صنایع و اداره شهرها و نظایر آن است. «در واقع او به نوعی دموکراسی دینی باور داشت که در آن

**در دموکراسی دینی بازرگان، مردم و مجالس مقننه حق تدوین قوانین اساسی را ندارند زیرا او معتقد است "در ایدئولوژی الهی، قانون‌گذار اول و اولی خداست. احدی را چه سلطان و چه مردم و یا طبقات آن از طریق مجالس شیوخ و شورا در رفراوندوم و غیره حق وضع قانون و تعیین تکلیف نیست"**

«قوانین و احکام خداوند لازم‌الاجرا خواهد بود و دولت حق دخالت در این نوع قوانین را ندارد.» به نظر بازرگان «انتخاب زمامدار بر عهده مردم و با رأی اکثریت آنهاست و رهبر و زمامدار، وظیفه دارد در امور با مردم «مشورت» کند. در این مشورت باید طبق نظر اکثریت عمل کند، همانطور که پیامبر چنین می‌کرد.<sup>(۳۱)</sup> اما این شور و نظرخواهی شامل احکام و قوانین دینی نمی‌شود، ... در صورتی که هر کشور دموکراسی، دارای یک ایدئولوژی و یک قانون اساسی و اصول ثابتی است که از طریق انقلاب یا اعتقاد (مانند مذاهب) قبول و مجری شده است و اداره حکومت و انتخاب مجلس و رأی‌گیری‌ها بر پایه و در سایه آن انجام می‌گیرد، هیچ‌گاه قبول یک حقیقت فلسفی یا علمی و حتی قضایی و سیاسی موکول به رأی مردم نیست و به صاحبان صلاحیت مراجعه می‌شود. آنچه واگذار به رأی اکثریت و عموم می‌شود، اداره کشور به لحاظ عزل متصدیان درجه اول، دریافت و جوه دولتی و مخصوصاً مصرف آنها در معاش و معارف و عمران مملکت، تصمیم به جنگ و صلح و عقد قراردادهای با همسایگان و مانند آنهاست» و اضافه می‌کند که «عمل دولت نیز چیزی جز ولایت، یعنی سرپرستی و تولید در اموال و اموری که مردم به صورت امانت در اختیار او گذاشته‌اند نیست. حکومت حق تعیین سرنوشت و وظایف و اعطای و سلب حقوق و وضع قوانین اصلی را نداشته و به وکالت و مأموریت از طرف ملت و با نظارت او (و البته به دستور خدا و با مسئولیت در پیشگاه خدا) سرپرستی کارها را می‌نماید». <sup>(۳۲)</sup> در دموکراسی دینی بازرگان، مردم و مجالس مقننه حق تدوین قوانین اساسی را ندارند زیرا او معتقد است «در ایدئولوژی الهی، قانون‌گذار اول و اولی خداست. احدی را چه سلطان و چه مردم و یا طبقات آن از طریق مجالس شیوخ و شورا در فراندوم و غیره حق وضع قانون و تعیین تکلیف نیست.»

البته منظور وی «قوانین اساسی» است نه قوانین فرعی و اداری و اجرایی که معمولاً در مجالس مقننه تصویب می‌نمایند، مانند قانون بیمه‌های اجتماعی، قانون تأسیس فلان وزارتخانه، قانون تشکیل ارگان‌های اختصاصی، قانون انتخابات، قانون ملی شدن صنایع و ... <sup>(۳۳)</sup>

با توجه به همین اشتراک مبانی میان دموکراسی دینی بازرگان و آنچه رهبران جمهوری اسلامی از دموکراسی دینی می‌گویند، بازرگان نمی‌توانست بر پایه اعتقادات پیشین خود، عملکرد آنها را مورد انتقاد بنیادی و ساختار شکنانه قرار دهد. بدون تجدید نظر در رأی پیشین، نقد جدی

و مؤثر روش‌های فقها در حکومت و اداره کشور ناممکن بود.

۹- با این حال، بازرگان نمی‌توانست عمومیت درگیری وحی و پیامبران را با مسائل اجتماعی و سیاسی که خود بیشتر آنها را در ردیف مسئولیت‌های اصلی رسالت و ذیل ماده دوم دین قرار داده بود، نادیده رها کند و یا «استثنا بر قاعده» بشمارد. لذا برای رفع تناقضی که نظریه آخرت و خدا با آن رو بروست، به مفهوم «محصول فرعی» متوسل می‌شود و می‌گوید، «قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر، (اما) آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد محصول فرعی (by-product) به‌شمار می‌رود و به‌طور ضمنی به‌دست می‌آید، بدون آنکه اصل و اساس باشند یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذارده شود.» <sup>(۳۴)</sup>

آیا آموزه‌های معطوف به حیات اجتماعی «محصولات فرعی» دین‌اند؟

۱۰- بازرگان ملاکی برای تمیز میان محصولات اصلی و فرعی رسالت وحی به‌دست نمی‌دهد، پیامبران به همان شیوه که از خدا و آخرت سخن گفته‌اند، در اصلاح امور مردم و هدایت آنها به اخلاق، کردار نیک، داورای‌های عادلانه، انفاق، دستگیری از محرومان و پرهیز از تجاوز و تعدی در حقوق یکدیگر و رعایت اصول تقوا و امانت‌داری و وفای به عهد، مدارا با مخالفان، احترام به میثاق‌ها و بالاتر از آن توصیه و تأکید بسیار بر تعقل و دوراندیشی و پیروی از فرمان عقل و علم و مهربانی با یکدیگر و عفو و گذشت، سعی بلیغ ابراز داشته‌اند و گاه بنا به مقتضای شرایط و نیاز جامعه، بیشتر وقت و انرژی خود را صرف حل و فصل این‌گونه امور نموده‌اند. بیشتر انبیایی که نامشان در قرآن آمده است، زمانی دراز از دوران رسالتشان به تبلیغ و مبارزه ضد جباران و مستبدین (طاغوت‌ها) و رفع ستم از مردم، نفی سلطه اربابان، آزاد کردن ذهن، شعور و اراده آدمیان از وابستگی و اسارت از مذاهب و سنن آبا و اجداد و حکم و اراده بزرگان و سلطه شاهان و رؤسای اقوام و ترغیب به آزاد فکر کردن و داورای‌ها به حق و عدالت، بر ضد ثروت‌اندوزی، فساد، فحشا، جنگ، خشونت، ترغیب به صلح، دوستی، مدارا و مهربانی، اختصاص یافته است. بازرگان از این نکات غافل نیست و پیش از این همه را از هدف‌های اصلی، و در ردیف توحید و معاد و دومین ماده رسالت و وحی می‌شمارد، اما اکنون می‌گوید این تعلیمات، «در عین ارزنده و ممتاز بودن جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول - ان هو الا وحی یوحی - نمی‌گردد.» <sup>(۳۵)</sup>

به عبارت دیگر، این تعالیم و

**پیامبران به همان شیوه که از خدا و آخرت سخن گفته‌اند، در اصلاح امور مردم و هدایت آنها به اخلاق، کردار نیک، داورای‌های عادلانه، انفاق، دستگیری از محرومان و پرهیز از تجاوز و تعدی در حقوق یکدیگر و رعایت اصول تقوا و امانت‌داری و وفای به عهد، مدارا با مخالفان، احترام به میثاق‌ها و بالاتر از آن توصیه و تأکید بسیار بر تعقل و دوراندیشی و پیروی از فرمان عقل و علم و مهربانی با یکدیگر و عفو و گذشت، سعی بلیغ ابراز داشته‌اند**

سفارش‌ها، اصول و ارزش‌ها را خارج از مقوله وحی قرار می‌دهد و مدعی است که پیامبران، «به‌عنوان انسان مسلمان و خداپرست باایمان، مبادرت به خدمت و تربیت هم‌نوعان می‌کرده‌اند، تعلیمات آنها در این زمینه جزء وحی محسوب نمی‌شود» و این تنها معیاری است که برای تمیز بخش اصلی کارکرد وحی پیامبری و «محصولات فرعی» آن معرفی می‌نماید.

این نظریه، پرسش دیگری پیش می‌آورد، مبنی بر این که از نظر بازرگان کدام گروه از آیات قرآن وحی الهی هستند و کدام آیات جزء وحی نبوده، محصولات فرعی‌اند؟ چون هر دو گروه، چه آنها که درباره خدا و آخرت و یا احکام شریعت‌اند و چه آنها که تأکید بر عقل و عدل و بخشش و نیکی و مهربانی و پایداری و صبر و تقوا و مبارزه با ستم و پلیدی و تجاوزند، همه در قرآن گرد آمده‌اند. آیا بازرگان بخشی از آیات و آن را مصداق «ان هو الا وحی یوحی» نمی‌داند و اگر چنین است، به چه دلیل آیات مربوط به کردار و گفتار نیک، عدالتخواهی و عدالت‌ورزی، آزادی و آفرینندگی، تعقل و تفکر در امور و پیروی از علم و ترویج صلح و مدارا و عفو و گذشت، نفی خشونت و اداره امور بر اساس شور و خرد جمعی به جای خودکامگی و یکه‌تازی و ده‌ها تعالیم اخلاقی و اجتماعی و سیاسی (به معنای عام شیوه درست و اخلاقی و انسانی کاربرد قدرت و تعامل میان افراد، گروه‌ها، حکام، مدیران و مردم) از آیات قرآن و وحی الهی محسوب نمی‌شوند، ولی احکام مربوط به شریعت، نظیر قصاص و ارث جزو وحی هستند؟ به لحاظ وحی بودن چه تفاوتی میان آیات مربوط به آخرت و خدا از یک طرف به آیات مربوط به اخلاقیات هنجارها، ارزش‌ها و مصادیق اجتماعی آنها وجود دارد؟ توصیه‌ها، رهنمودهای فکری، اخلاقی و اجتماعی انبیا بنا به ادعای خودشان و گواهی قرآن تجلی صفات خدا و در نتیجه خاستگاه وحیانی دارند. پیامبران، از نوح و ابراهیم

تاموسی و عیسی و محمد (ص)، بدون استثنا از زبان وحی، رفتار، اخلاقیات مخرب، مناسبات شرک آمیز و ظالمانه موجود و فساد، ستم، تجاوز، خشونت، جهل، خودبیگانگی، تقلید و کوردهنی را که معلول سلطه استبداد سیاسی و فرهنگ (شرک) بوده‌اند، مورد انتقاد قرار داده، نفی می‌کردند و بنا به وحی الهی مردم را اعم از اربابان، رعایا و بندگان، به رفتار و زیست مبتنی بر خردورزی، عدالت، راستی، پاکی و تقوا... یعنی پیروی از صفات خدا دعوت می‌کردند. با وجود آیات صریح در این باره، چگونه می‌توان ثابت کرد که در این زمینه‌ها رهنمود و توصیه‌ای از سوی خداوند به

پیامبران وحی نشده است و به چه دلیل وحی الهی منحصر به دو مقوله خدا و آخرت است؟ اگر بگویند به این دلیل که وحی تنها به اموری تعلق می‌گرفت که مردم از آنها بی‌خبر بودند، باید گفت، مطابق همین استدلال، این دو مقوله هم جزء وحی الهی نیستند، چون پیش از پیامبر هم در اساطیر و ادیان ملل قدیم، از هر دو مقوله خدا و حیات پس از مرگ خبر داده شده بود. گذشته از این اگر قائل باشیم که وحی تنها شامل اصول و ارزش‌های جاودانه که خاستگاه الهی دارند، می‌شود، در این صورت توصیه به تعقل، عدالت، انصاف، امانت، مدارا، شورا و تقوا، بخشندگی، مهربانی و نیکوکاری، همه اصول و ارزش‌هایی هستند که زمانی و مکانی بوده و خاستگاه الهی دارند، پس قطعاً وحیانی‌اند. دست آخر این که پذیرش این نظر بدان معناست که بخشی از آیات قرآن «معرفتی غیر وحیانی» است در حالی که اشاره‌ای دال بر چنین اعتقادی در آثار بازرگان مشاهده نمی‌شود. جز این معیار، بازرگان دلیل دیگری برای اثبات مفهوم «محصولات فرعی» ارائه نمی‌دهد، در مقابل به شواهدی که دلالت بر وحیانی بودن این مأموریت‌ها دارد معتقد است. از جمله در قرآن آمده که لوط به محض گرفتن وحی و برانگیخته شدن به رسالت، بر قوم خود وارد می‌شود و به فرمان خدا رفتار، مناسبات اخلاقی و جنسی آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد، «شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ‌یک از مردم زمین در آن بر شما پیشی نگرفته است»<sup>(۳۴)</sup> و او که خود را از سوی خدا مأمور و برانگیخته می‌دانست، می‌گفت: «آیا شما با مردها در می‌آمیزید و راه «تولید مثل» را قطع می‌کنید و در محافل «انس» خود زشتکاری می‌کنید»<sup>(۳۵)</sup>

جالب توجه است که در این درگیری‌های اجتماعی، نه فقط به رهنمود وحی عمل می‌کند و مبارزه با فساد، ستمگری و بی‌دانشی را بخشی از رسالت الهی خود می‌داند، بلکه، هر زمان نیاز پیدا می‌کند و درخواست کمک می‌نماید خدا، مستقیماً به سود وی و صالحان و به زیان ستمگران، مفسدین و مجرمین، وارد عمل می‌شود. اگر برداشت نظریه، «آخرت و خدا» درست باشد و درگیری در امور اجتماعی، «محصول فرعی» رسالت و صرفاً به انگیزه شخصی انجام گرفته باشد، برای اعزام رسولان (فرستادگان) جهت نابودی مفسدین و نجات مؤمنان که البته به درخواست پیامبران انجام می‌گیرد، چه توضیحی وجود دارد؟ لوط گفت: پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان و «چون فرستادگان ما برای ابراهیم مرده آورده‌اند، گفتند ما اهل این شهر را هلاک خواهیم

**آنچه بازرگان را وادار کرد تا نظریه آخرت و خدا را طرح کند، مستندات قرآنی و شواهد و دلایل مربوط به وحی و رسالت پیامبران نبود، بلکه چنان‌که خود نیز بارها اشاره می‌کند، عملکرد مسئولان جمهوری اسلامی بود که در زیر لوای وظیفه، رسالت دینی و انجام تکلیف مذهبی و اجرای دستورات الهی، کارهایی می‌کردند (و می‌کنند) که با موازین خرد، عدل، انصاف، حق‌جویی و حق‌خواهی، سازگار نبوده و نیست**

کرد زیرا مردمش ستمکار بوده‌اند» ... چون لوط نگران شد، به او اطمینان دادند که «مترس و غم مدار که ما تو و خانواده‌ات را - جز زنت که جزء آنان است - حتماً نجات می‌دهیم». (۳۶)

این نوع دخالت‌های مستقیم خدا در کشمکش و درگیری میان انبیا و مؤمنان از یک سو و ستمگران و مجرمان از سوی دیگر، تقریباً در مورد همه انبیاء رخ می‌دهد، و ثابت می‌کند که خدا نه فقط نسبت به مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درون جامعه‌هایی تفاوت نیست و نه فقط توسط پیامبران برای غلبه بر جهل، بی‌خردی، خشونت، ستمگری، فساد و بیماری رهنمود می‌دهد، اضافه بر آن، مردم صالح را در تلاش و مبارزه بر ضد بی‌عدالتی و فساد، سلطه و استبداد به شکل‌های مختلف یاری می‌کند.

بنابراین آنچه بازرگان را وادار کرد تا نظریه آخرت و خدا را طرح کند، مستندات قرآنی و شواهد و دلایل مربوط به وحی و رسالت پیامبران نبود، بلکه چنان‌که خود نیز بارها اشاره می‌کند، (۳۷) عملکرد مسئولان جمهوری اسلامی بوده که در زیر لوای وظیفه، رسالت دینی و انجام تکلیف مذهبی و اجرای دستورات الهی، کارهایی می‌کردند (و می‌کنند) که با موازین خرد، عدل، انصاف، حق‌جویی و حق‌خواهی، سازگار نبوده و نیست. از جمله، نقض حقوق مسلم شهروندان و دخالت‌های ناروا در زندگی خصوصی و اجتماعی و سلب حق حاکمیت و استقلال و آزادی فکر و وجدان مردم و چون همه را به نام دین و نیابت از سوی پیامبر و امام انجام می‌دادند، بازرگان به جای اثبات تضاد و انحراف آنها از حقیقت تعالیم و حیانی و رهنمودهای الهی و رسالت پیامبران و سیره امامان، بهتر آن دید که امور اجتماعی و سیاسی را از قلمرو مسئولیت‌های دینی و ایمانی جدا کند.

۱۱- بازرگان، از بررسی تجربه حکومت‌های دینی دوران معاصر و یا عصر امویان، عباسیان و صفویان، به این جمع‌بندی رسید که انواع مفاسد، افراط‌کاری‌ها، نابسامانی‌ها و حق‌کشی‌ها که در قلمرو حکومت‌های دینی رخ می‌دهد، همه معلول آمیختگی دین با سیاست و امور اجتماعی است. وی در این نتیجه‌گیری دو نکته بسیار مهم را مغفول می‌گذارد، اول، رفتار و اقدامات حکومت‌گران و دولت‌ها صرفاً برخاسته از معتقدات رسمی و اعلام شده آنها نیست، بلکه بیشتر از آن و در اصل متأثر از منافع، علایق مادی، سیاسی، فردی و گروهی یا طبقاتی‌شان است. یعنی بیشتر

از آنچه قصد عمل به اصول اعتقادی و ارزش‌های ایدئولوژیک (و دینی) داشته باشند، «مصالح» قدرت، یعنی حفظ و انباشت هر چه بیشتر قدرت‌های سیاسی و مادی و اقتصادی و تداوم سلطه را در نظر می‌گیرند و اگر به اصول و ارزش‌هایی دینی و ایدئولوژیک استناد می‌کنند، هدف توجیه اقدامات، مشروعیت بخشیدن به سیاست‌ها، جلب وفاداری و اطاعت مردم است. به همین دلیل این‌گونه حکومت‌ها در هر جا باشند، با آنکه در پوشش مذاهب و ایدئولوژی‌های متفاوتی عمل می‌کنند، ماهیتی همسان دارند و روش‌های نسبتاً یکسانی به‌کار می‌گیرند. البته نوع ایدئولوژی دینی یا غیردینی که به‌کار می‌گیرند، تا حدودی در نحوه رفتار و یا شکل ظاهری سخن و عمل آنها اثرگذار است. روی هم رفته تفاوت‌ها بیشتر نمادین‌اند نه محتوایی.

دوم، در اغلب موارد میان آنچه حکومت‌ها و گروه‌ها به‌عنوان عقاید و ارزش‌های رسمی مورد قبول خود می‌گویند و آنچه در عمل به آن پای‌بندی نشان می‌دهند، فاصله زیادی وجود دارد و در مواردی نیز متناقض است.

۱۲- با اشرافی‌ها که بازرگان به تعالیم دینی در قرآن و سنت و سیره پیامبر و امامان داشت و با آگاهی از موازین حقوق بشر برای وی دشوار بود که بر اقدامات و رفتار رهبران جمهوری اسلامی صحه بگذارد و یا در برابر آنچه برخلاف مصالح ملک و ملت می‌دید سکوت کند. در عین حال احساس می‌کرد که آنها تکالیف و احکام دینی را دستاویز اقدامات خود قرار داده‌اند و برای داوری درباره اعمال و سیاست‌های خود مرجعی جز «دین» نمی‌پذیرند و به رسمیت نمی‌شناسند. آنها تن به نقد و نظارت ملت و افکار عمومی و حتی قوانین مصوب و نهادهای منتخب نمی‌دادند. هر نوع کوشش انتقادی و اصلاحی را از این طریق، به بهانه «تکلیف» و «مشروعیت دینی» و حق نمایندگی انحصاری پیامبر و امامان، خنثی و بی‌اثر می‌کردند و منتقدان و اصلاح‌گران را با برچسب و اتهام مخالفت با احکام دین و قول خدا و رسول، از میدان به در برده یا محکوم و مجازات می‌نمودند. بازرگان پس از چندسالی تلاش، آزمون و تجربه به این نتیجه رسید که از این طریق نمی‌تواند در رفتار حکومت‌گران تأثیر بگذارد و آنان را به رعایت حقوق ملت، موازین انصاف، عدالت و حقیقت وادار نماید و چون آدمی نبود که دست از مجاهدت بردارد و به کنج عافیت،

**در آستانه بعثت، بیشتر مردم در مرگ معنوی - فکری و اخلاقی - بسر می‌بردند. به زبان قرآن آنها مردمی مرده (معنوی و فکری) بودند، پیامبران با دادن آگاهی و روشنگری، با فعال کردن نیروی شعور و بیدار کردن وجدان و اراده آزاد در درون آنها آن وجودهای مرده را زنده کردند. یعنی شعور و وجدان به خواب مرگ فرو رفته شان را بیدار نمودند. این مرگ و زندگی‌ها که از پی هم می‌رسند و رستاخیزها که تکرار می‌شوند، همه برای تحول و تکامل انسان به سوی آگاهی و شعور و خلاقیت و رشد بیشتر یعنی نزدیکی و همانندی بیشتر به خداست**



سکوت و عزلت پناه برد، راه تازه‌ای اندیشید. شاید به این فکر افتاد که برای بیرون آوردن حربه دین و شرع از دست حکومت‌گران که با آن هر مخالفی را محکوم به سکوت و هر مخالفتی را منکوب می‌نمودند و حق انتقاد و اصلاح را از مردم سلب می‌کردند، لازم است «مشروعیت دینی» «اقتدار» سیاسی و اقدامات حکومت‌گران را سلب نماید یعنی ثابت کند که خاستگاه و اساس اقتدار و حاکمیتی که به نام دین برای خود تعریف کرده‌اند و اقدامات و سیاست‌هایی که به اجرامی گذارند، ربطی به دین و رسالت پیامبری

و تعالیم و حیاتی ندارد و نمی‌توان به آنها صفت «دینی» داد و تکالیفی «شرعی» شمرد. تا این مرحله نمی‌توان بر کاروی خورده گرفت. تنها اقشار آگاه نبودند که بسیاری از اقدامات حکومت را مغایر با ارزش‌های دینی، اخلاقی و حقوق انسانی ارزیابی می‌کردند، در وجدان عامه مردم (common sense) نیز تضاد آنها با تعالیم دینی و سیره پیامبر و امامان تقریباً آشکار بود.

بازرگان برای غلبه بر این مانع، راه نقد «درون دینی» رفتار و سیاست‌های حکومت‌گران جمهوری اسلامی را برگزید. در این مورد نیز رأی او صائب بود. زیرا با توجه به گفتمان غالب در این دوره، با نقد برون دینی، راه گفت‌وگو با رهبران مذهبی حاکمیت مسدود می‌گشت، زیرا آنها اصلی‌ترین گفتمان غیردینی را که گفتمان مدرنیته و سکولاریسم است نمی‌پذیرند و حاضر به حضور در اتاق گفت‌وگو و نقد بر پایه برخی از ارزش‌های مدرن (مانند حقوق بشر) نیستند، بلکه با استناد به اصول و ارزش‌های «دین سنتی» مورد قبول خود، برخی از اصول و ارزش‌های مدرن را مخالف با مذهب تلقی و رد می‌کنند. از این رو بازرگان با توجه به اشرافی که به مسائل دینی داشت، مناسب‌تر دید که به نقد درون دینی متوسل شود و بر پایه معیارها و با استناد به «منابع» و «مراجع» دینی، اقدامات حاکمیت جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار دهد. هرچند گروهی بر این عقیده‌اند که با ورود جهان به گفتمان مدرنیته، نقد سنت جز از بیرون و از موضع معیارهای مدرن ناممکن است، اما این نظر مبتنی بر دو



انگاری و رویارویی کاذب سنت و مدرنیته است که به موجب آن، با ظهور عقلانیت مدرن، سنت بی اعتبار و متروک شده است و هیچ عنصر با ارزش و اصیلی ندارد که با تکیه بر آن بتوان به نقد آگاهی‌ها یا رفتارکنش‌گران پرداخت. اما بسیاری از اندیشمندان، بویژه منتقدان عقلانیت مدرن، این نوع تقسیم‌بندی تقابلی و دوگانه‌انگاری را نمی‌پذیرند و راه نقد درونی سنت را مسدود نمی‌بینند.

### «دنیا» و «آخرت» «پیوستگی یا گسست!»

۱۳- فرضیه‌ای که بازرگان برای نقد درون دینی حکومت

جمهوری اسلامی برگزید، با دشواری‌ها و تناقض‌های زیادی روبه‌روست، تا آنجا که آن را از اثربخشی انداخت و در برابر انتقادات، ناتوان ساخت. این سخن بدان معنا نیست که این فرضیه گزاره‌های صحیح ندارد، اما اساسی‌ترین گزاره آن در رویارویی با «متن» به دشواری مورد تأیید قرار می‌گیرد و بیشتر مردود می‌شود. علاوه بر این، مفاهیمی در این بحث به کاررفته‌اند که یا از روشنی کافی

برخوردار نیستند و یا تعریفی که از آنها به دست داده شده، با «متن» نمی‌خواند. فراموش نکنیم که نقد درون دینی الزاماً «متن» محور است و لذا مفاهیم به کار رفته و کل فرضیه باید توضیح و معنای خود را از رجوع به «متن» به دست آورند.

مفاهیم اساسی و محوری این نظریه عبارتند از خدا، دنیا و آخرت. دست‌کم در این نکته تردید نیست که پیامبر و انسان‌های مخاطب وی در «دنیا» قرار دارند و سرگرم زندگی دنیوی‌اند. فرض بر این است که آنها در محاصره واقعیت‌ها و لذات و علایق حیات دنیوی که همگی گذرا، موقتی و محکوم به فنا و نابودی‌اند و از این دو حقیقت اصیل و جاودانه - خدا و آخرت - غافل‌اند و به همین جهت به زندگی و لذات دنیوی دل خوش کرده، خود را از زندگی جاوید و سعادت‌مند بعد از مرگ محروم می‌کنند. دین آمده است تا آنان را از این دو حقیقت آگاه کند و از توجه صرف به دنیا برگرداند و بیشتر متوجه آخرت (زندگی بعد از مرگ) نماید. از منظر تازه، رسالت انبیاء منحصر به خبر دادن از این دو حقیقت و

**در فرهنگ قرآن هر دوران و یا حالتی از غفلت و ناخودآگاهی یا از خودبیگانگی معادل مرگ است و زنده شدن مساوی خودآگاه شدن. ظهور خودآگاهی، از پی یک دوره غفلت و بی‌خبری است و آن به نوبه خود آغاز قیامتی است و تجربه آخرتی**



**قرآن تصریح می‌کند که زندگی و مرگ و تجدید حیات ما همه در همین زمین (جهان) صورت می‌گیرد**

راهنمایی به سوی آنهاست. «دین برای دنیا» و یا «دین و دنیا با هم» دو عقیده انحرافی است که آفاتی از جمله «شُرک» در پی دارد. می‌گوید: «اگر بهبود زندگی فرد و اجتماع و مدیریت مطلوب دنیا، پایه پای آخرت و خدا هدف دین قرار گرفت،... از آنجاکه اهداف و معبودهای بشری، برخلاف ایمان به خداوند یکتا، محسوس و مأنوس انسان‌ها و در دسترس آنها قرار می‌گیرد و زودتر مورد علاقه قرار می‌گیرد، اخلاص در دین و عبودیت خدا در محاق رفته، فراموش می‌شود و توحید تبدیل به شرک می‌شود.»<sup>(۳۸)</sup>

۱۴- برای پرهیز از این آفت باید وظیفه دین منحصر به آخرت و خدا بماند و از پرداختن به امور دنیوی خودداری کند. بازرگان این دلیل را مستند به تجربه جمهوری اسلامی می‌کند و این تجربه را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند، «شعار دین و دنیا به صورت ادغام دین و سیاست و سیاست تابع روحانیت» کار را به جایی رساند که بقای حکومت از اصالت و اولویت برخوردار شد و اگر مصالح دولت اقتضا کند، اصول از محتوا تهی، شریعت فدا می‌شود و تا نفی توحید پیش می‌رود. بازرگان به استناد آثار منفی این تجربه، نتیجه می‌گیرد که برای پرهیز از چنان آفاتی باید هدف دین را محدود به آخرت و خدا کرد و از ورود دین در امور اجتماع خودداری نمود. اما به بیان این گزاره «تجویزی» بسنده نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند نشان دهد که هدف دین در اصل «چنین هست»، یعنی محدود به آخرت و خدا «می‌باشد». حال آنکه این گزاره توصیفی از جنس «است»، در رویارویی با واقعیت «متن» و سیره پیامبران

آشکارا ابطال می‌گردد. چون اغلب پیامبران شناخته شده در کنار آگاهی دادن از خدا و آخرت، راهنمایی‌های ارزنده‌ای برای بهبود و بقای زندگی اجتماعی مردم در دنیا ارائه دادند و خود در اصلاح آن کوشیده‌اند. اما برخلاف شیوه مسئولان جمهوری اسلامی، به‌گونه‌ای عمل کردند که گرفتار آن آفات «پنج‌گانه» نشدند. آیا بهتر نبود که بازرگان به جای تعمیم نتایج تجربه جمهوری اسلامی در ادغام دین و سیاست به کل تجربه دینی و رسالت انبیا، ابتدا به تحقیق در این نکته می‌پرداخت که اولاً «دینی» که در جمهوری اسلامی ملاک و راهنمای عمل دولتمردان است چه اندازه با «دینی» که در قرآن تعریف و تعلیم داده شده و پیامبران پیروی کردند، سنخیت و همانندی دارد؟ و دیگر آن‌که، آیا شیوه ورود و رویکرد «دین و پیامبران به امور اجتماعی و سیاسی، کمترین مشابهتی با

شیوه رویکرد دولتمردان در جمهوری اسلامی دارد؟ اگر معلوم می‌شد که میان این دو تجربه، نه تنها مشابهت و اشتراک ماهوی و معنوی وجود ندارد که به عکس کاملاً متضاد و ناسازگارند، در آن صورت می‌توانست با تکیه بر مفهوم اصیل دین و کارکردها و نحوه رویکرد آن به هر سه مقوله خدا، دنیا، حیات بشری و آخرت، غیر اصیل بودن مفاهیم دین و سیاست و نحوه آمیختگی و تعامل آنها را در تجربه جمهوری اسلامی، آشکار نماید. این که بازرگان این راه را پیش نگرift، چندان هم تصادفی و یا از سر غفلت نبود، زیرا تعریف وی از مفاهیم اصلی دین در کلیت، بی‌شبهت با تعاریف سنت‌گرایان نبود و به همین دلیل نمی‌توانست دیدگاه و رویکرد دولتمردان مذهبی جمهوری اسلامی را در مبنای آن مورد نقد قرار دهد. برای نمونه:

الف - نزد آنان «قیامت» فقط یک‌بار، آن هم پس از فروپاشی این منظومه رخ می‌دهد<sup>(۳۹)</sup> و عذاب دوزخ و یا سلامت و صلح و سعادت بهشت، یکسره به جهانی بعد از مرگ تعلق دارد، پیش از آن دگرگونی فیزیکی در زیست‌کره، هر چه هست دنیوی و خالی از هر «قیامت» و «آخرت» و یا «پاداش و عقاب»، است. گویا تنها یک دنیا و یک آخرت وجود دارد ب - ارزش‌ها و علایق مرتبط با زندگی بشر در دنیا، با ارزش‌ها و علایق زندگی اخروی در تضادند. هیچ سنخیتی میان معیارها، قواعد و سنت‌های حاکم بر زندگی، رشد و تکامل این دو نوع زندگی وجود ندارد، اگر هم رابطه‌ای میان این دو هست، همچون معادله‌ای یکسویه است.

به طوری که «اگر هدف جامعه‌ای خدا و آخرت باشد و در جهت آن حرکت نمایند، دنیای آنها نیز بهبود خواهد یافت و قرین سلامت و سعادت می‌شوند. اما عکس قضیه صحیح نیست؛ یعنی اگر هدف و مقصودشان سلامت و سعادت دنیا باشد، آخرت و رضایت خدا فراهم نخواهد شد»<sup>(۴۰)</sup> «اینها دو محیط و دو موضوع جدا و بی‌نهایت متفاوت هستند»<sup>(۴۱)</sup>

ج - دین برای بهبودبخشیدن به زندگی انسان‌ها در این دنیا نیامده و تأمین سعادت دنیوی در دستور کار انبیا قرار نداشته است، بلکه هدف آن منحصرأ معطوف به آخرت و خداست. به نظر وی انتظار از دین برای کمک به بهبودی زندگی دنیا، باعث می‌شود که مردم خود دست به کوشش و تلاش زنند و در امور عالم به تحقیق و تفحص بپردازند و به اکتشافات و اختراعات و چاره‌جویی

**«بعثت‌ها»، در جامعه‌های خواب‌زده  
رخ می‌دهند. آنجا که نیروی تفکر و  
تعقل افراد به بند کشیده شده و  
مردم از کاربرد آن برای دانستن و  
آزاد و عاقلانه زیستن و قابلیت‌های  
وجودی خود را شکوفا ساختن  
محروم و یا عاجزند. تا «بعثت» و  
انذار و بیداری نباشد، روز  
برانگیخته شدن از گور جهل، از  
خود بیگانگی، مرگ فکری و روحی  
(یعنی بعث) هم نخواهد بود. از این  
رو، نخستین آموزه یا رهنمود دین،  
دعوت به رها ساختن نیروی تفکر از  
اسارت مذاهب و سنن انجماد یافته  
(بت‌شده) آبا و اجداد یا اراده اربابان  
و قدرت‌های مسلط بر مردم است**

مشکلات خود نیندیشند؛ بلکه پاسخ و راه حل همه مشکلات و مسائل را از دین و شریعت بخواهند و ضمناً تصور کنند که «شریعت و فقهشان چون از سوی خداست و کامل و جامع می باشد، به همان صورت که هست، جواب همه نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه عصرها و انسانها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داده شود. «همان مسئله و تعصبی که جمهوری اسلامی ایران درگیرش بوده و مجبور به تجدیدنظرهای متوالی و تخریب‌های بنیادی گشته است»<sup>(۴۲)</sup>

به علاوه وقتی مردم متوجه شدند که دین و شریعت قادر به جوابگویی به همه مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات فردی و اجتماعی دنیا نیستند، از دین منصرف شده از آن سلب ایمان و امید می‌کنند. وی معتقد است «دین نه برای پاسخگویی به مسائل علمی و عملی جهان و نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی... چنین انتظار و پشتوانه محکم و مستندی در کتاب و سنت نداشته» (و صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است).<sup>(۴۳)</sup>

آفات دیگری هم بر ورود دین به اجتماع و سیاست مترتب می‌داند، مانند «تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت، تبدیل شدن دین به کالای شیطان و تقویت شعارهای انحرافی دین برای دنیا یا ترک دنیا به خاطر دین... و دست آخر نتیجه می‌گیرد که تأکید بر این اعتقاد که پیامبران خدا صرفاً خبر دهندگان و تدارک کنندگان قیامت و آخرت و معرفی کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا کشتزار و معدن فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان است، یک ضرورت نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسانها در چنین روزگار سراسر رنج و بلا»<sup>(۴۴)</sup> است. وی به رغم تأکیدی که بر اهمیت نقش دنیا به عنوان بستر و کشتزار تربیت انسان برای آخرت دارد، التفات دین را به زندگی دنیا و امور مربوط به آن انکار می‌کند و آن را صرفاً معطوف به همان دو مفهوم خدا و آخرت می‌نماید.

**مفاهیم «دنیا، آخرت» و «مرگ و زندگی»**

۱۵- بازگان حتی این دو مفهوم را به درستی توضیح نمی‌دهد. برخلاف آنچه عنوان شده، مرگ و زندگی تنها بعد فیزیکی ندارند. قرآن از مرگ فکری و عقلی و معنوی (وروحی) هم سخن گفته است. قرآن، انسان جاهل و خودبیگانه را مرده‌ای می‌نامد که تنها زیر تأثیر نور دانش و آگاهی که از درون شعور وی شعله می‌کشد، زنده می‌گردد و در روشنایی آن راه خود را به جلو می‌گشاید:

«آیا کسی که مرده (فکری و ذهنی) بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گرفتار در گور تاریکی‌های (جهل و کورلی) است و از آن بیرون آمدنی نیست»<sup>(۴۵)</sup> معاد، تجدید حیات و آخرت نیز تنها یک بار آن هم پس از مرگ و فروپاشی منظومه شمسی رخ نمی‌دهد، بلکه سنت مرگ و تجدید حیات در طبیعت در جامعه انسانی پیوسته تکرار می‌شود و دنیا و آخرت، مرگ و قیامت، پی‌درپی فرا می‌رسند. در آستانه بعثت، بیشتر مردم در مرگ معنوی - فکری و اخلاقی - بسر می‌بردند. به زبان قرآن آنها مردمی مرده (معنوی و فکری) بودند، پیامبران با دادن آگاهی و روشنگری، با فعال کردن نیروی شعور و بیدار کردن وجدان و اراده آزاد در درون آنها آن وجودهای مرده را زنده کردند. یعنی شعور و وجدان به خواب مرگ فرورفته‌شان را بیدار نمودند. این مرگ و زندگی‌ها که از پی هم می‌رسند و رستاخیزها که تکرار می‌شوند، همه برای تحول و تکامل انسان به سوی آگاهی و شعور و خلاقیت و رشد بیشتر یعنی نزدیکی و همانندی بیشتر به خداست؛ «چگونه خدا را منکرید، با آنکه مردگانی بیش نبودید و شما را زنده کرد، باز شما را می‌میراند و باز زنده می‌کند و به سوی او بازگردانده می‌شوید».<sup>(۴۶)</sup> او، پیوسته از دل مرگ، زندگی و از دل زندگی، مرگ را بیرون می‌کشد. مفهوم مرگ و زندگی گسترده‌تر از صرف مرگ و حیات جسمانی و بیولوژیک است.

در فرهنگ قرآن هر دوران و یا حالتی از غفلت و ناخودآگاهی یا از خودبیگانگی معادل مرگ است و زنده شدن مساوی خودآگاه شدن. ظهور خودآگاهی، از پی یک دوره غفلت و بی‌خبری است و آن به نوبه خود آغاز قیامتی است و تجربه آخرتی. یعنی مشاهده نتایج کرده‌های پیشین و رویارویی با حالاتی از رنج و درد (عذاب) ناشی از احساس ناتوانی و محرومیت و پشیمانی و حسرت و یا شادی، نشاط و رضایت خاطر ناشی از سبکباری، بالندگی، اعتماد به نفس و دیگر توانایی‌های وجودی مثل بهره‌مندی از قدرت فهمیدن، آفریدن، مهرورزیدن و گره‌گشایی از مشکلات و معماها. از همین روی، توالی مرگ و زندگی را در انسان و جامعه انسانی به مرگ و زندگی «زمینی» تشبیه می‌کند، که به ظاهر مرده است؛ زیرا بذره‌های زندگی در دل آن مدفون و بی حرکت و خاموش اند. پس از آنکه باران بر آنها باریدن گیرد، بیدار و فعال می‌شوند و زندگی از سر می‌گیرند؛<sup>(۴۷)</sup> سپس نتیجه می‌گیرند که «شما نیز این گونه از گور جهل، ناخودآگاهی، مرگ فکری و اخلاقی خارج می‌شوید»<sup>(۴۸)</sup>

**خداوند، سرچشمه نیروی تعقل و شعورمندی، قدرت آفرینندگی، عدالت، مهربانی، شفقت، دوستی، یابوری، خیرخواهی و مدارا و عفو و گذشت است. او انسان و جهان را با همین شیوه‌ها آفریده به طوری که هستی و رشد و ماندگاری آنها قائم بر همین ارزش‌هاست و انحراف از آنها زندگی را دستخوش عدم تعادل، بیماری، بحران و سرانجام فروپاشی و نابودی می‌کند**

قرآن تصریح می‌کند که زندگی و مرگ و تجدید حیات ماهمه در همین زمین (جهان) صورت می‌گیرد.<sup>(۴۹)</sup>

زندگی کنونی تا مرگ و فروپاشی منظومه شمسی یکسره «دنیا» نیست، بلکه مجموعه‌ای از دنیا و آخرت‌ها، قیامت‌ها و دوزخ و بهشت‌هاست، البته در مراتبی پایین‌تر و محدودتر از آنچه در نهایت انتظار می‌کشیم. در سوره قلم نمونه‌ای زنده و آشنا از این نوع قیامت‌ها، عذاب و رنج‌هایی برخاسته از خودآگام شدن و حسرت بر غفلت‌ها و زشتکاری‌ها و احساس محرومیت ناشی از ناتوانی و کزروی‌ها به تصویر کشیده شده است. از سرگذشت باغدارانی «غافل» و خودخواه سخن می‌گوید که در آنها نیروی شعور و تعقل و عواطف انسانی و سرچشمه فضایل اخلاقی خشکیده و خاموش، و دچار مرگ معنوی و درونی شده بودند. آنان، به داشته‌ها و دارایی‌های خود مغرور و نسبت به حقوق بینویان و محرومان بی‌اعتنا بودند و نقطه اتکالی جز ثروت و مکنث خود نمی‌شناختند. تا این که روزی در کمال بی‌خبری برای چیدن محصول به سوی باغ به راه افتادند. در حالی که نجواکنان به یکدیگر می‌گفتند «امروز نباید در باغ، بینوایی بر شما وارد شود.» ولی غافل از این که در شب غفلت و بی‌خبری‌شان، بلایی از جانب پروردگارت برگیرد، آن دارایی (باغ) به گردش در آمد و بر آن آسیب و زیان سخت وارد نمود. صبح‌گاه در حالی که خود را بر منع و محروم کردن بینویان توانا می‌دیدند، در باغ درآمدند، (ابتدا باور نکردند و) گفتند راه گم کرده‌ایم لحظه‌ای بعد متوجه شدند (و گفتند نه (از خود) محروم گشته‌ایم». در اوج سرگستگی و گیجی و بهت زندگی که در جست‌وجوی مقصر بودند و درباره خدا اندیشه بد می‌کردند و او را به دشمنی با خود متهم می‌ساختند، خردمندترین‌شان گفت آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟ گفتند: پروردگارا تو را به پاکی می‌ستاییم. ما واقعا ستمگر بودیم، پس بعضی، بعضی دیگر را نکوهش کردند و گفتند: وای که سرکش و مغرور بودیم (و حال که آگاه شده‌ایم) امید است که پروردگار ما بهتر از آن به ما عوض دهد، زیرا اکنون به سوی پروردگارمان شتافتیم. «عذاب» (مادی و دنیوی خدا) چنین است و عذاب بعدی (که روحی و اجتماعی است) اگر بدانند بزرگتر خواهد بود.<sup>(۵۰)</sup>

در این داستان، باغداران، هنوز دچار مرگ جسمی نشده بودند. با این وجود، مرگ و زندگی معنوی و اخلاقی خویش و مراحل از دنیا و قیامت و آخرت را دیدند و تجربه کردند و خسران و عذاب مادی و روحی و اجتماعی را چشیدند. پس هشدارها و انذارهای خداوند نسبت به وقوع قیامت و آمدن آخرت و چشیدن عذاب یا حضور در بهشت، منحصر به وقایع بعد از مرگ و فروپاشی منظومه شمسی نیست، بلکه پیش از آن و بیشتر نسبت به مرگ زندگی روحی و فکری انسان در همین جهان و زندگی امروز نظر دارد.

«دنیا» یعنی نزدیک، همین لحظه و آغاز یک فرایند و در ضمن «پست» و ناپایدار. در برابر «آخرت» یعنی بعدی و دور و

فرجام و غایت یک فرایند. مفاهیم «دنیا» و «آخرت» صفاتی هستند که با موصوفی مثل زندگی همراه می‌شوند. صفت نزدیکی و دوری هر دو نسبی‌اند. «زندگی دنیا» زندگی ناپایدار در برابر «زندگی آخرت» که پایدار است. زندگی دنیوی وقتی در برابر زندگی اخروی قرار می‌گیرد، ارزش و اعتبار کمتری دارد، اما این تفاوت مرتبه یا دوری و نزدیکی، نفی‌کننده اصالت آنها نیست. نوجوانی که دوران دبستان و دبیرستان را می‌گذراند تا مقطع امتحان ورودی به دانشگاه، در مقایسه با دوره تحصیل در دانشگاه زندگی دنیوی دارد. فعالیت‌ها و سرمایه زندگی او در این دوره ممکن است با تلفات به لذات و دستاوردهای فوری و کوتاه‌مدت و محدود به همین دوره باشد و در پایان این دوره چیزی از آن دستاوردها باقی نماند و او تهیدست به لحاظ دانش و اطلاعات و توانایی و مهارت‌ها درگیر آزمون ورودی و قدم به دوره جوانی گذارد؛ که مرحله «آخرت» دوران نوجوانی او است که ضمن آن نتایج درازمدت فعالیت‌های او ظاهر می‌شوند. اگر نوجوانی را با دوراندیشی و التفات به اهداف بلندمدت و متعالی زیسته باشد، جوانی «آخرتی» پر بار، شاد و توانا و بارور خواهد داشت و شاد و راضی خواهد بود. و اگر توجه وی منحصرأ معطوف به لذات و هدف‌های کوتاه‌مدت و ناپایدار و بیشتر فریبنده باشد، آخرتی همراه با رنج و دشواری و ضعف و محرومیت و حسرت خواهد داشت. بیشتر مردم از آثار و نتایج درازمدت اقدامات خود غافلند و یا به علت نزدیک‌بینی (دنیاگرایی) بیشتر مجذوب فعالیت‌ها و سرگرمی‌هایی می‌شوند که دارای لذات و نتایج فوری و ناپایدار است و بر توانایی‌های وجودی و سرمایه‌های معنوی و فکری‌شان که زاینده و رشدیابنده است نمی‌افزاید. به همین خاطر داشتن یک زندگی اخروی خوب و پر بار و شاد و رضایت‌بخش منوط به زیستی همراه با خردورزی و دوراندیشی و با التفات به هدف‌ها و ارزش‌های متعالی و ماندگاری است. هشدار پیامبران متوجه انسان‌های غافل و نزدیک‌بین و عجول است؛ آنها که چنان شیفته و مجذوب لذات و منافع فوری و ناپایدار می‌شوند که هر عمل خلاف اخلاق و هر تجاوز و ستمی به دیگران و به خویشان را مرتکب می‌شوند. تا با تفکر و دوراندیشی و تغییر جهت التفات خود به سوی اهداف بلندمدت و ارزش‌های پایدار و درگیر شدن در عمل خلاق و رهایی‌بخش (صالح) که قابلیت‌های وجودی‌شان بارور شود و شخصیتی توانا و خلاق پیدا کرده، زندگی ثمربخش و خودزیایی به دست آورند.

پس برای داشتن یک زندگی «اخروی» مطلوب و پایدار و رضایت‌بخش، باید همه توجه ما به اصلاح زندگی دنیوی معطوف شود. از درون یک زندگی خوب و مطلوب و خلاق دنیوی، یک زندگی خوب و خلاق و پایدار اخروی زاده می‌شود، دنیا و آخرت نسبی‌اند، زندگی کنونی (دنیوی) مادر واقع یک زندگی «اخروی» است که خود محصول یک زندگی دنیوی پیشین است و خود مقدمه یک زندگی «اخروی» بعدی است که در راه است.

راه عبور به زندگی "آخرت" از درون زندگی کنونی "دنیا" می‌گذرد. میان کیفیت زندگی اخروی و دنیوی رابطه‌ای علت و معلولی برقرار است. هر دوره جدید از زندگی با چنان کیفیتی آغاز می‌شود که دوره قبل با آن سپری شده است. «هر کس در این دنیا کور (بی‌شعور و نادان) باشد، در آخرت هم کور ذهن و گمراه‌تر خواهد بود.»<sup>(۵۱)</sup> برای بهره‌مندی از یک زندگی پایدار، پرثمر، مولد، شاد و رضایت‌بخش، در مرحله بعد (آخرت) باید هنر خوب بودن و خلاق زیستن، در دنیا را فرا گرفت. ویژگی‌های یک زندگی خوب در دنیا، هماهنگی و هم‌افقی با ارزش‌هایی است که مقوم زندگی، عامل رشد، آفرینندگی و ضامن پایداری آن هستند.

«بعثت‌ها»، در جامعه‌های خواب‌زده رخ می‌دهند. آنجا که نیروی تفکر و تعقل افراد به بندکشیده شده و مردم از کاربرد آن برای دانستن و آزاد و عاقلانه زیستن و قابلیت‌های وجودی خود را شکوفا ساختن محروم و یا عاجزند. تا «بعثت» و انداز و بیداری نباشد، روز پراکنگی‌خته شدن از گور جهل، از خود بیگانگی، مرگ فکری و روحی (یعنی بعثت) هم نخواهد بود. از این رو، نخستین آموزه یا رهنمود دین، دعوت به رها ساختن نیروی تفکر از اسارت مذاهب و سنن انجماد یافته (بت‌شده) آبا و اجداد یا اراده اربابان و قدرت‌های مسلط بر مردم است.

به عبارت دیگر، بهترین مضمون و هدف دعوت پیامبران، «رهایی بخشی» است، بعد از کسب موفقیت‌هایی در این زمینه، از کسانی که فکر و وجدان خود را آزاد از سلطه قدرت‌های نیرومند ساخته‌اند، دعوت می‌شود تا شعور خود آگاه خویش را از حصار تنگ نزدیک‌بینی رها سازند و اعمال خود را معطوف به افق‌های دورتر کنند، این به معنای رها کردن حال و کناره‌گیری از زندگی دنیوی نیست. به عکس، اهداف بلند و معطوف به آینده، تلاش و پشتکار و خلاقیت و سخت‌کوشی بیشتری می‌طلبد. توشه آخرت چیزی جز توانایی‌های وجودی فرد نیست که طی فعالیت‌های کنونی، پرورش یافته، شکفته و بارور می‌شوند. یک آموزه کلیدی وحی توحید دادن به این حقیقت است که انسان‌ها تکیه‌گاه اصلی زندگی کنونی و آینده‌رانه بر «داشته‌ها» و «دارایی‌ها» که بر «بودن»‌ها

یعنی توانایی‌های وجودی قرار دهند؛ زیرا که دارایی‌ها محصول فعالیت‌های خلاق و توانایی‌های وجودی‌اند. آنها مصرف می‌شوند و از بین می‌روند و یا فاسد می‌گردند و نابود می‌شوند. اما توانایی‌های وجودی نه فقط از بین نمی‌روند که هر اندازه بیشتر به‌کار گرفته شوند، نیرومندتر و پربارتر می‌گردند. قرآن میان آن زندگی که فقط به سرگرمی و مصرف دارایی‌ها و تعلقات می‌گذرد و آن زندگی که قابلیت‌های خلاقه وجودی را رشد و پرورش می‌دهد، فرق می‌گذارد.

«این زندگی دنیا (نزدیک‌بین) جز سرگرمی و بازیچه‌ای نیست و زندگی حقیقی همان زندگی آخرت (آینده‌نگر) است»<sup>(۵۲)</sup> دعوت پیامبران به انجام فعالیت‌هایی است که مردم را از اسارت در مرگ معنوی (فکری و اخلاقی و روحی) رهایی می‌بخشد و به آنها زندگی پایدار می‌بخشد. «ای مؤمنان، فراخوان خدا و رسول را به چیزی که به شما زندگی می‌بخشد، پاسخ مثبت دهید.»<sup>(۵۳)</sup> **مراد قرآن، از دین چیست؟**

۱۶- موضوع دعوت خدا و رسول چیست، و مردم را به کدام اصول و ارزش‌ها فرا می‌خوانند؟ روشن است که آنها دعوت به «دین» می‌کنند، آیا دین همان شریعت است، یا شریعت و احکام فقهی فقط از یک وجه متأثر از دین‌اند؟ دین مقوله‌ای مستقل از شریعت است. بازگان در نظریه اخیر خود، دین را در دو اصل دعوت به خدا و آخرت محدود می‌کند و معتقد است که تنها این دو هدف، از منبع وحی صادر شده‌اند. وی درباره خاستگاه و کارکرد دیگر آیات و آموزه‌های قرآنی توضیح نمی‌دهد. معدود آیات مربوط به شریعت، همگی پس از هجرت و در مدینه نازل شدند آیات معرف «دین»، علاوه بر دو مقوله خدا و آخرت، در دو گروه اصلی زیر جای می‌گیرند؛ اول آیاتی که بیانگر جهان‌بینی توحیدی و سنت‌های خدا هستند و دوم، هنجارها و ارزش‌هایی که مشتق از صفات خدا بوده عمل به آنها، فرد را در مسیر رشد و تعالی وجودی قرار می‌دهد و متصف به صفات خدا و صبغه و شیوه الهی می‌کند. در تعریفی که قرآن از دین ارائه می‌دهد، در وهله اول نظر به سنت‌ها و صفات الهی دارد. آنجا که خطاب به پیامبر خود می‌گوید، «پس روی خود را با حق‌پذیری تمام، به سوی دین کن! همان شیوه آفرینشی که خدا بدان شیوه انسان را آفریده، آفرینش خدا تغییر پذیر نیست؛ این است همان دین پایدار، اما بیشتر مردم نمی‌دانند»<sup>(۵۴)</sup> آفرینش انسان و جهان بر اساس سنت‌ها و صفات الهی انجام گرفته است، خداوند این اصول، روش‌ها و ارزش‌ها را دین نامیده و مردم را به پیروی از آنها یعنی خداگونه عمل کردن فراخوانده است.

خداوند، سرچشمه نیروی تعقل و شعورمندی، قدرت آفرینندگی، عدالت، مهربانی، شفقت، دوستی، یابوری، خیرخواهی و مدارا و عفو و گذشت است. او انسان و جهان را با همین شیوه‌ها آفریده به طوری که هستی و رشد و ماندگاری آنها قائم بر همین ارزش‌هاست و انحراف از آنها زندگی را دستخوش عدم تعادل، بیماری، بحران و سرانجام فروپاشی و نابودی می‌کند و عمل به آنها موجبات رشد و اعتلا و سلامت و جاودانگی را فراهم می‌کند.

**اصول و ارزش‌های دینی، هیچ‌یک  
تحمیلی و اجباری نیستند،  
خداوند عمل به آنها را به مردم  
توصیه کرده است و آزادی و اختیار  
آنها را در پذیرش یا انکار آنان به  
رسمیت شناخته و تنها به انذار  
نسبت به آثار مخرب بر غفلت و  
بی‌اعتنایی افراد به آن اصول و  
ارزش‌ها، بسنده کرده است**

توجه دادن به خدا و توصیه به حفظ ارتباط و اتصال با وی به خاطر آن است که او چشمه فیاض و آفریننده این ارزش‌ها و توانایی هاست. خدا در شعور و وجدان آدمی حضور دارد، انسان خود آگاه و کوشا در راه رشد، در صورت ایجاد ارتباط و اتصال با خدا از درون شعور خود، به نسبت تقاضا و نیاز و ظرفیت خود از آن چشمه، نیرو و هدایت اخذ می‌کند. رستگاری در آخرت، محصول زیستن بر محور ارزش‌ها و صفات الهی است.

با تأمل در نگرانی‌های مهندس بازرگان از پیامدهای «آمیختگی دین با زندگی سیاسی و اجتماعی» معلوم می‌شود، آفاتی که وی بر این آمیختگی مترتب می‌داند و به مصادیق آنها در تجربه حکومت دینی جمهوری اسلامی اشاره می‌نماید، معلول مداخلات خودسرانه نهادها و مراجع مذهبی در امور متعلق به مردم اند. اجبارها و تحمیل‌هایی که صورت می‌گیرد و حقوقی که تضییع می‌شوند، نه فقط برخاسته از دین نیستند، که مغایر و متضاد با سفارش‌ها و ارزش‌های دینی اند. برای مبارزه با آن آفات، بازرگان می‌باید با استناد به اصول و ارزش‌های دین در قرآن، روش‌ها و سیاست‌های نامناسب و ویرانگر را مورد انتقاد قرار می‌داد.

اصول و ارزش‌های دینی، هیچ‌یک تحمیلی و اجباری نیستند، خداوند عمل به آنها را به مردم توصیه کرده است و آزادی و اختیار آنها را در پذیرش یا انکار آنان به رسمیت شناخته و تنها به انداز نسبت به آثار مخرب بر غفلت و بی‌اعتنایی افراد به آن اصول و ارزش‌ها، بسنده کرده است. رهنمودهای دینی محدود به اصول و ارزش‌های کلی و اساسی جهانشمول اند، مثل فانوس دریایی، جهت حرکت و معیارهای انتخاب و عمل را معرفی می‌کنند. انبیا نیامدند تا نیروی عقل و شعور و آزادی و اختیار مردم را به بندکشیده و یا آنها را نادیده گرفته، دور بزنند، همه مسئولیت‌های انتخاب راه و رسم زندگی و نوع رفتار و مناسبات میان افراد، برعهده خود مردم است. خداوند رهنمودهایی برای روشن کردن راه و رسم درست زیستن را تعلیم داد، اما کسی را مأمور حکومت بر مردم نمود، پیامبران خود را مأمور تعلیم و هدایت مردم می‌دانستند و به آنچه می‌گفتند خود نیز عمل می‌کردند. هرگاه گروهی از مردم باگرویدن به دین و اعلام آمادگی برای عمل به اصول و ارزش‌های دینی، از آنها می‌خواستند، مسئولیت داوری میان آنها را برعهده گیرند، از انجام آن سرباز نمی‌زدند، بلکه به مسئولیتی که مردم با رضایت به آنها محول می‌کردند، عمل می‌نمودند. توصیه خداوند به آنها و دیگر مردم این بوده که اگر شما را در مقام داوری و حکمیت قرار دادند، بر اساس حق و عدل داوری کنید، زیرا عمل منطبق بر حقیقت و عدالت یک ارزش و اصل دینی است. دین درباره شیوه اداره امور جامعه تنها به یک توصیه و راهنمایی کلی، ولی اساسی بسنده کرده است؛ این که مسئولیت اداره جامعه، امری متعلق به همه مردم است و همگان در حفظ نظم و سازمان‌بخشیدن آن مسئولیت دارند و باید مشارکت کنند<sup>(۵۵)</sup> و این مهم را بر اساس شور و گفت‌وگو میان

خود یعنی خردجمعی به انجام رسانند. قرآن یکی از ویژگی‌های گروندگان به دین را این می‌داند که «امور جامعه خود را رأساً و با شور میان خود اداره می‌کنند»<sup>(۵۶)</sup>

مطابق این رهنمود، این مردم‌اند که باید مسئولیت اداره جامعه خود را رأساً برعهده گرفته، با «شورا» و بر پایه خردجمعی، سازوکارها، مدل‌ها، نهادها، قوانین و قواعد و ترتیبات لازم و مناسب را که حتی المقدور تحقق بخش ارزش‌ها و هدف‌های اخلاقی دین باشد، تعیین و انتخاب کنند. با آن‌که خداوند انسان‌ها را آزاد و مختار گذاشته و اداره امورشان را به خودشان واگذار کرده و اراده خود را بر آنان تحمیل نکرده است، چگونه کسانی به خود حق می‌دهند، به نام خدا و با عنوان دین، حق حکومت بر خویش را از مردم سلب و اراده خود را به مردم تحمیل کنند؟ برای اثبات نادرستی این روش‌ها و مغایرت آنها با تعالیم دینی، لازم نیست که این رهنمودهای اساسی و پر ارزش را که ضامن رشد، سلامت، صلح و عدالت و همزیستی و دوستی و تعالی و بقای فرد و جامعه است، از دین و از اجتماع بشری حذف کنیم.

بازرگان اذعان می‌کند که در «راه خدا»، (سبیل‌الله) همان در «راه مردم» است<sup>(۵۷)</sup> و می‌پذیرد که بنا به گفته پیامبر «دنیا مزرعه آخرت است»<sup>(۵۸)</sup> یعنی هر آنچه «امروز» کشت کنیم، «فردا» می‌درویم. هر کس تنها محصول کشت خود را برمی‌دارد. همه همت و توجه دین، خدا و رسولان باید صرف تعالیم اصول و ملاک‌های ارزشی و رهنمودهای اساسی باشد که موفقیت آنان را در زندگی دنیوی و فعالیت‌های امروزی تضمین کند. بدین ترتیب اگر میان دنیا و آخرت، معادله‌ای یک‌سویه و رابطه‌ای ارگانیک برقرار باشد، جهت آن از دنیا به سوی آخرت است. نه بر عکس، یعنی اگر کسی مزرعه خود را از روی عقل و درایت و دانش کافی و با دوراندیشی و با انگیزه خدمت به خلق و رعایت مصالح و منافع ملک و ملت (سبیل‌الناس) کشت نمود و در فعالیت‌های مربوط به آن و برداشت و فروش محصول اصول و ارزش‌های دینی نظیر ابتکار و خلاقیت، عقلگرایی، عدالت و امانت‌داری و حقوق طبیعت و انسان‌ها و سلامت زمین، خاک، آب و هموعان خود را مراعات نمود و در نتیجه بعد از هر بار تجربه و گذراندن یک دوره کشت و زرع، بر توانایی‌های علمی و عملی و قدرت ابتکار خود افزود و روحیات اخلاقی و عدالتخواهی و نوع‌دوستی و مهربانی و گذشت و انصاف و مدارا در وی تقویت شد، قطعاً با این کار سرمایه‌پرارزشی برای یک زندگی برتر و حقیقی در فردا و فرداها (آخرت) برای خود فراهم و انباشت کرده است.

اگر کسی در جریان فعالیت‌های امروزی خود، در هر زمینه و با هر مهارت و تخصص، تنها به کسب سود مادی یا ارضای خواسته‌های فردی با هر وسیله و هر روش — هر چند خلاف اصول و ارزش‌های اخلاقی و ویرانگر برای محیط زیست و زندگی و سلامت دیگران و به بهای تضییع حقوق دیگر مردم — تلاش

کند، اگر از هوش و مهارت کافی برخوردار باشد، در مناسبات غیرتوحیدی موجود صاحب ثروت‌های کلان یا قدرت و مقام بالا خواهد شد که ممکن است برای این زمان و درون این مناسبات او را به هدف‌هایش برساند. اما از سرمایه‌های معنوی یعنی نیروی آفرینش فکری، هنری و اخلاقی، از قدرت عشق و مهرورزی، از روحیه عدالتخواهی و همدردی، و گذشت و ایثار، از نیروی بردباری و مدارا و انصاف و امانتداری محروم می‌ماند و از این رو در مناسبات فردا (آخرت) که مبتنی بر عدالت و کار و تقواست، از داشتن یک زندگی خوب و سالم و آرام محروم خواهد ماند.<sup>(۵۹)</sup>

شناخت خدا یعنی شناخت صفات و شیوه عمل الهی و پیروزی از راه خدا، یعنی سرمشق قراردادن او در بازآفرینی مدام جهان و انسان. با این کار استعدادهاى فرد و در صدر آن نیروی شعور از قیدهای مختلف رها می‌شوند و قابلیت‌های درونی، آزاد و شکفته می‌گردند. عمل‌رهایی بخش و احیاکننده و رشدیابنده که ماهیتی خلاق و تکامل‌یابنده و خودسامان‌بخش دارد و در خویشتن و محیط پیرامون، محرک و مقوم زندگی، رشد، نشاط و بارور می‌شود، "عمل صالح" نام دارد؛ که در ضمن پرورش‌دهنده استعدادهایی است که زندگی سالم، بارور، پایدار و پرنشاط را برای فرد و جامعه امکان‌پذیر می‌سازد.

اگر تقوارا فقط ترس و پرواداشتن از خدا توصیف کنند، در بهترین حالت مراقب خواهند بود که به تکالیفی که خدا تعیین فرمود عمل کنند. این نوع تقوا یا خدا ترسی، یا اخلاقیات صوری و فرمایش، چیزی بر قابلیت‌ها و ارزش‌های وجودی فرد نمی‌افزاید. اگر «ایمان به خدا، برخاسته از یک تجربه درونی و معنوی باشد، انگیزه و عشق، به نزدیکی و همانندشدن با خدا را در وجود شخص بیدار می‌کند. شخصیت و رفتار او تجلی صفات و ارزش‌های خدایی می‌شود، این کار با پیروی از «سرمشق»، «رنگ‌آمیزی»، «انگاره» و «راه و رسم» خدایی امکان‌پذیر است.

#### دین، جامعه و سیاست

۱۷- اگر بازرگان ۱- عمل صالح را که با ایمان به خدا و روز آخرت همراه است از برنامه دین و هدف و وحی و رسالت حذف نمی‌کرد، ۲- شناخت و باور به خدا و روز آخرت را عینیت عملی می‌بخشید، یعنی بازتاب عینی و عملی آن را روشن می‌نمود و معلوم می‌کرد که شناخت خدا یعنی شناخت صفات و شیوه و رنگ‌آمیزی (صبغه) الهی و سرمشق قرار دادن آن در زندگی دنیا و زندگی آخرت محصول عمل و کشت در این دنیاست و این دو یعنی دنیا- آخرت اولاً نسبی و ثانیاً پی‌درپی در آمد و هستند، ۳- دین را از شریعت و فقه و عملکرد رهبران و نهادهای مذهبی جدا می‌نمود، آنگاه برای جلوگیری از بروز آفات نامبرده، دین را از عرصه حیات دنیا یعنی زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی - مادی و معنوی مردم جدا تلقی نمی‌کرد و پیروی آگاهانه، آزادانه و داوطلبانه افراد از اصول و ارزش‌های دینی - «سرمشق الهی» را

با تحمیل عقیده و نفی اختیار و آزادی و حکمرانی و مداخله خودسرانه در زندگی فردی و اجتماعی، یعنی سلب آزادی و حق انتخاب و حاکمیت و مشارکت از مردم - هر چند به نام دین انجام گیرد - معلول آمیختگی دین با سیاست و اجتماع تلقی نمی‌کرد. اصول و ارزش‌های الهی، از طریق خواست ارادی و شعور و عقلانیت گروندگان وارد جامعه می‌شود و در عرصه عمومی در رفتار فردی و روابط و مناسبات اجتماعی تبلور و انعکاس پیدا می‌کند و آنها را سمت و سو و رنگ و بویی خدایی می‌بخشد. اگر سیاست به معنای وسیع آن تعامل قدرت در سراسر جامعه میان همه افراد، نهادها و اقشار اجتماعی است و محدود به حوزه حکومت نمی‌باشد، ارزش‌های دینی از طریق افراد مؤمن در تعامل میان آنان در همه عرصه‌های زندگی تأثیر می‌گذارد و آنها را تلطیف، انسانی و الهی و عادلانه و همدلانه و مهرآمیز و عاری از خشونت و سلطه و تجاوز می‌کند. ورود ارزش‌های دینی در تعامل درون حوزه حکومت، بر طبق همین آموزه‌ها با رضایت مردم و در جریان گفت‌وگو و «شور» میان آنها، در میثاق‌های اجتماعی و قوانین و مقررات مصوب، با روش‌های دموکراتیک، انعکاس می‌یابد و در نظام تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری اثرگذار می‌شود. بدین ترتیب، بی‌آنکه آزادی و اختیار و حق حاکمیت مردم و اصول و روش‌های دموکراتیک نفی شوند، ارزش‌های دینی در جامعه می‌تواند پیامد ماندگار مطلوب از خود بر جای گذارد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱- راه طی شده، ص ۵۳. ۲- همان، ص ۳. «کنتم خیرامه اخرجت للناس تأمرن بالمعروف و تنهون عن المنکر». ۴- همان، ص ۵. خدا و آخرت، ص ۹۲ و ۱۰۳. ۶- «هو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یریکهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه». ۷- بعثت و ایدئولوژی، ص ۹. ۸. ۲۷۸. همان، ص ۲۸۲. ۹- همان ص ۳۰۲. ۱۰- آخرت و خدا، ص ۳۷. ۱۱- راه طی شده، ص ۴۳. ۱۲- همان، ص ۵۱. ۱۳- همان، ص ۴۹. ۱۴- همان، ص ۵۳. ۱۵- خدا و آخرت، ص ۲۶. ۱۶- راه طی شده، ص ۵۴. ۱۷- همان، ص ۵۵. ۱۸- آخرت و خدا، ص ۳۳. ۱۹- راه طی شده، ص ۵۷. ۲۰- اسلام مکتب مبارز و مولد، ص ۲۱. ۲۱- آخرت و خدا، ص ۳۳. ۲۲- آخرت و خدا، ص ۲۹. ۲۳- اسلام مکتب مبارز و مولد، ص ۲۴. ۲۴- همان، ص ۲۶. ۲۵- همان، ص ۲۴. ۲۶- همان، ص ۲۷. ۲۷- همان، ص ۱۱. ۲۸- مرز میان دین و سیاست، ص ۷. ۲۹- بعثت و ایدئولوژی، ص ۳۰. ۳۰- بعثت و ایدئولوژی، ص ۳۰۶ و ۳۰۷. ۳۱- همان، ص ۲۹۶. ۳۲- آخرت و خدا، ص ۷۴. ۳۳- آخرت و خدا، ص ۷۶. ۳۴- عنکبوت، ص ۲۸. ۳۵- همان، ص ۲۹. ۳۶- عنکبوت، آیات ۳۰ تا ۳۳. ۳۷- ن. ک: آخرت و خدا، ص ۱۰۳. ۳۸- آخرت و خدا، ص ۹۲. ۳۹- آخرت و دنیا، ص ۷۹. ۴۰- همان، ص ۷۷. ۴۱- همان، ص ۷۸. ۴۲- آخرت و خدا، ص ۱۰۳. ۴۳- همان، ص ۹۳. ۴۴- همان، ص ۹۹. ۴۵- انعام، ص ۱۲۲. ۴۶- بقره، ص ۲۸. ۴۷- بقره، ص ۱۶۴ و روم، ص ۲۴. ۴۸- روم، ص ۱۹ و زخرف، ص ۱۱. ۴۹- طه، ص ۵۵. ۵۰- قلم، آیات ۳۳-۵۱. ۵۱- اسراء، ص ۷۲. ۵۲- عنکبوت، ص ۶۴. ۵۳- انفال، ص ۲۴. ۵۴- روم، ص ۳۰. ۵۵- «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته». ۵۶- شورا، ص ۵۷. آخرت و خدا، ص ۷۷. ۵۸- همان، ص ۷۶. ۵۹- شورا، ص ۲۰ و اسراء، ص ۲۰ تا ۲۱.



# درآمدی بر شناخت فکری مهندس بازرگان

به مناسبت دوازدهمین سالگشت رحلت مهندس مهدی بازرگان

سید محمد مظفری



در کهنه کتاب تاریخ این سرزمین، مهندس بازرگان برگی زرین با رنگ‌های متفاوت بود. وی سیاستمداری روشنفکر بود که نگرش علمی قوی و دیدگاه استقرامنش بسط یافته‌ای داشت. او معرفت‌شناسی زبده بود که مواد خام شناخت خویش را از مبانی استواری چون قرآن، عرفان و علم می‌گرفت؛ بازرگان آن زمان که فلسفه در گرداب خیزش نوین فیزیک مدرن (مکانیک نسبی و کوانتومی) - مبتنی بر شکستن مرزهای کلاسیک و پای گذاردن در بستر فراخ‌تری از شناخت - به دست و پا افتاده بود، دیدگاهی محیط‌بردیگر شاخه‌های معرفت و نظرگاهی انتقادی به فلسفه یافته بود و بعدها تمام این آموخته‌های سترگ را در مثنوی رفتاری علمی، قرآن‌پژوهی، دین‌شناسی و حتی سیاسی به کار بست. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که همین فیزیک نوین که بشر را به عصر اتم و فضا برد و در کمتر از یک‌سده، بیشتر از تمام قرون اخیر، محدوده‌های عینی و ذهنی بشر را زیر و رو کرد، تأثیر فوق‌العاده‌ای را نه تنها در بعد معرفت و اعطای دیدی عارفانه در جهانی با علوم تجربی و فناوری بسیار گسترش‌یابنده بر جای نهاد که حتی مهر خویش را بر ادبیات پس از خود نیز زد. امروز شالوده‌های پسامدرنیسم را همان "عدم قطعیت" و نسبی‌انگاری، بی‌زمانی و بی‌مکانی تشکیل می‌دهند، چنانچه این شالوده‌های نوین، فلسفه را نیز ناگزیر به پذیرش این نگاه کردند. باری، این موارد تأثیرات اولیه‌ای است که ذهن بازرگان جوان و کنج‌گاو را به سوی تفکری پیش‌برد که گرچه استقرا و استنتاج‌های علمی پایه آن شمرده می‌شد، ولی همچون فیزیک نوین، دیدگاهی ناب به آدمی ارزانی داشت.

بعدها او این حقایق علمی را در جای جای آثارش به کار برد. در "ترمودینامیک انسان یا عشق و پرستش" همین دید عارفانه فیزیک نوین را - چنانچه بازرگان این دانش، مانند بوهر، او پنهان می‌کرد و اینشتین از آن برخوردار بوده‌اند - به نمایش می‌گذارد و در "راه طی شده" ستیزی با فلسفه عرضه می‌کند که برخلاف گمان بسیاری از اندیشه‌های پوزیتیویستی تأثیر نگرفته است. او علم و دین را به هم پیوند می‌زد، چون دو پاره خطی که در ابتدا و انتها به هم متصل‌اند و گرچه در مسیر دور افتاده‌اند، ولی در نهایت به هم می‌پیوندند. این اندیشه اثیری را که وی چون یک شرقی‌جویی معرفت‌بدان رسیده بود، در فیزیک نوین می‌بینیم، جایی که "ورنر هایزنبرگ" می‌گوید: "مسئله ارزش‌ها چیزی جز مسئله اعمال و هدف‌ها و اخلاقیات ما نیست و موضوع آن قطب‌نمایی است که باید کشتی زندگی ما را - اگر بخواهیم در مسیر درست بیفتد - با آن هدایت کنیم. ادیان و فلسفه‌های مختلف نام‌های متفاوتی به این قطب‌نما داده‌اند، نام‌هایی چون سعادت یا اراده الهی. تصور من این است که همه این عبارات می‌خواهند وابستگی انسان را به یک نظم کانونی بیان کنند. در علم، نظم کانونی را از اینجا می‌توان تشخیص داد که از تمثیل‌هایی چون "طبیعت طبق این نقشه ساخته شده است" می‌توان استفاده کرد. با این زمینه است که تصور من از حقیقت با واقعیت تجربه دینی پیوند می‌یابد. من فکر می‌کنم از آن زمان که نظریه کوانتومی را فهمیده‌ام این پیوند آشکارتر شده است..."<sup>(۱)</sup>

در دورانی که اندیشه‌های کمونیستی و مارکسیست - لنینیستی بمانند شق قالب

**بازرگان علم و دین را به هم پیوند می‌زد، چون دو پاره خطی که در ابتدا و انتها به هم متصل‌اند و گرچه در مسیر دور افتاده‌اند، ولی در نهایت به هم می‌پیوندند**



**هایزنبرگ گفت: "... شما هم به زور متوسل شدید و انقلاب کردید، با این اعتقاد غلط که از ویرانی، نیکی حاصل می‌شود... [لیکن] در علم فقط انقلاب‌های پرتنرم و مفید از کار درمی‌آیند که آغازکنندگان آنها سعی داشته باشند هر چه کمتر تغییر بدهند و کار خود را به حل مسئله خاص و مشخص محدود کنند**

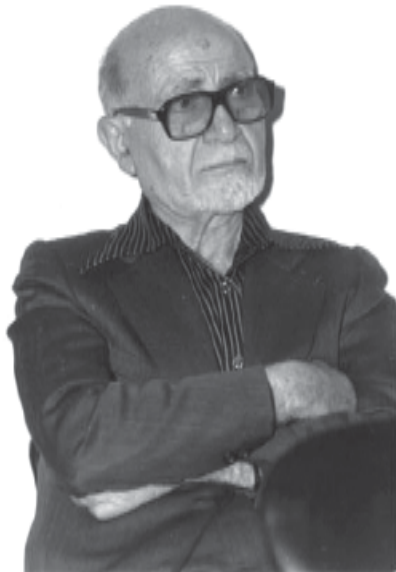


جریان روشنفکری، با جذب جوانان اندیش ورز و دانشجو و به مدد انگاره‌های جذاب علمی درصدد تغییر ذائقه مذهبی و دین‌باور آنان بودند، وی به کمک همین خردگرایی علمی و سمت و سوی حقیقی معرفت‌شناسی علمی، به جدال و ستیز علمی "توده‌ای" هارفت و نعل وارونه‌شان را بر ملا نمود و از این رهگذر جلوه‌های زیبای شناخت را ارائه کرد. جلوه این درک علمی بر رفتار سیاسی او نیز دارای اهمیت است. باز به سراغ عبارتی از هایز نیرگ می‌روم که در دوران اوج گسترش نازیسم که همچون تفکر متحجر ایدئولوژیک و توده‌ای در حال نضج و آرمان‌پروری

بود، گفت: "... شما هم به زور متوسل شدید و انقلاب کردید، با این اعتقاد غلط که از ویرانی، نیکی حاصل می‌شود... [لیکن] در علم فقط انقلاب‌های پرتومر و مفید از کار درمی‌آیند که آغازکنندگان آنها سعی داشته باشند هرچه کمتر تغییر بدهند و کار خود را به حل مسئله خاص و مشخص محدود کنند. هر کوششی که برای جارو کردن همه چیز یا برای تغییر دل‌بخوای چیزها صورت بگیرد به آشفتگی کامل می‌انجامد... از لحاظ تاریخی هم دیرپاترین و سودمندترین انقلاب‌ها آنهایی بوده‌اند که می‌خواستند مسائل مشخصی را حل کنند و کاری به کار بقیه چیزها نداشته‌اند. به یاد بیاورید انقلاب بزرگی را که دوهزار سال پیش رخ داد و بنیانگذار آن می‌گفت: "گمان مبریده که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل سازم، بلکه تا تمام کنم... [موعظه سرکوه حضرت عیسی (انجیل متی ۵:۱۷)]" (۱) در این عبارات ضمن آن که سند متقنی بر اندیشه یگانگی علم و دین بازرگان از زبان یکی از بزرگان معدود فیزیک نوین، ارائه شده، بلکه بارقه‌های تأثیر تفکر علمی را بر مشی رفتاری او هویدا می‌سازد. او همواره به تغییرات تدریجی، آرام و اندک‌اندک اعتقاد داشت، چه پیش از انقلاب که به امام (ره) پیشنهاد برگزاری رفراندوم را در روزهای پایانی حکومت پهلوی دوم داد تا اعتراض توده‌وار ملت - اعتراضی از سنخ "جارو کردن همه چیز" که به "آشفتگی کامل می‌انجامد" - را به جریانی موافق با رویه دموکراسی تبدیل نماید و چه پس از انقلاب و تصدی‌گری دولت موقت توسط او - اتفاقی که امروزه از آن به‌عنوان بخت انقلاب یاد می‌کنند! - که سعی در آرام‌ساختن و مهار انرژی منفی مردم داشت. از جنبه‌های بارز رفتار او که متأثر از این تفکر علمی مبتنی بر تغییر اندک و

محدود کردن آن به یک مسئله مشخص بود مبارزات سیاسی او در زمان شاه و بیان معروف "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" است. چنان‌که نظیر این گفته را نیز بعدها و در دوران پس از انقلاب نیز تکرار کرده تکفیرش کردند و اندک زمانی پس از درود و تکریم او، برخی لعن و نفرینش کردند. تفسیر علمی وی از قرآن که هم کاربست مفاهیم علمی را در درک قرآن و هم اتخاذ شیوه علمی را در فهم قرآن شامل می‌شد، نه از شمول "تفسیر به رأی" بلکه از سنخ احساس نیاز به "فهمیدن" نوین کلام آسمانی بود. همان‌گونه که تفکر سکولاریستی و پوپولیستی را در روش‌شناسی، روش‌شناسی خویش نمی‌پذیرد و بایان "هر عصری حقیقت خویش را دارد" مخالف است، ولی احساس نیاز به "فهمیدن" نوراً نیز رد نمی‌کند.

از آنجاکه امروز با گذار از دوران "اسطوره" و "فلسفه"، در دوران "علم" به سر می‌بریم، طبیعی خواهد بود که نگاهمان به دین، نگاهی علمی باشد نه این‌که بخواییم مصداق قوانین علمی را در قرآن جست‌وجو کنیم، بلکه روش شناخت و درک قرآن و دین را با تکیه به آموزه‌های نوین علمی - که فرق چندانی هم با دین ندارد، به شرط آن‌که هر دو به معنای واقع و حقیقی‌شان استعمال شوند - پربار سازیم. کاری که بازرگان با روش استقرایی و ارائه تفسیری بر اساس روند تدریجی تکوین، کلام خدا ارائه کرد. "پا به پای وحی"، هم در نوع برداشت و هم در شیوه تفسیر، اقدامی نوجویانه و منحصر به فرد بود؛ ولی امروز گروهی، زعمای خودخوانده جریان روشنفکری و اصلاح‌طلبی، با پوزیتیویستی دانستن این آثار و تعلقشان به دورانی که قرآن سرطاقچه منازل خاک می‌خورد، جز مفید دانستن این مجموعه‌های گران‌سنگ معرفت‌شناسی، برخوردی تفاخرآمیز دارند، غافل از این‌که عبور بی‌بهره از تلاقی ناب شاخه‌های دست‌نخورده معرفت چون علم و قرآن که برخلاف فلسفه و جامعه‌شناسی تاکنون باعث "ثقل سرد" جامعه نشده‌اند، ظلم بزرگی به خود و نیازمندان این آثار و اندیشه‌ها خواهد بود. در بین جوانانی که اگر هم بخوانند فخری بفروشند، نگاه به جلد آثار فلاسفه غربی و قرقره کردن واژه‌ها و عباراتشان، کافی است، البته طبیعی خواهد بود که هر نوع اندیشه‌ای که به نحوی با دین در ارتباط باشد، ناپسند و نکوهیده بنماید؛ اگر هم اهل خودباوری و جوش و خروش و عرق ملی باشند، با ورود به دانشگاه به چند جلد



**به یاد بیاورید انقلاب بزرگی را که دوهزار سال پیش رخ داد و بنیانگذار آن می‌گفت: "گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل سازم، بلکه تا تمام کنم"**

**از جنبه‌های بارز رفتار بازرگان که متأثر از این تفکر علمی مبتنی بر تغییر اندک و محدود کردن آن به یک مسئله مشخص بود مبارزات سیاسی او در زمان شاه و بیان معروف "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" است**

آثار انقلابی ایدئولوژیک و در عین حال ساده فهم، اکتفا خواهند کرد و هم اینان اند که چرخه های باطل تاریخ را از نو به حرکت درمی آورند... بازگان در پایان عمر با استناد به همین رویکرد، ضمن فروکاست "مفهوم" دین و اخذ دیدگاه حداقلی درباره نقش مذهب، "آخرت" و "خدا" را تنها هدف بعثت انبیا برشمرد و این نه تنزل مقام وحی که تذکر این مورد بود: "مهم این است که انسان توجه خود را تنها به یک هدف مهم معطوف کند و بقیه چیزها را تا آنجا که می تواند کمتر تغییر بدهد. خیلی وقت ها آن جزء کوچکی که ما تغییرش می دهیم، چنان قدرت تغییردهندگی دارد که بی آن که کوشش بیشتری بکنیم، بر همه صورت های زندگی تأثیر می گذارد." (۳) وی می کوشید انگاره های مختلفی که تنها به حسب موقعیت های زمانی و شرایط جغرافیایی و مدنی در دین پذیرفته شده اند، را از بطن اهداف عالی دین جدا نموده و با فروکاست آن به جایگاهی پایین تر، هویت دوباره ای به آنها ببخشد. هدف دیگر وی از این کار، پیراستن دین از ایدئولوژی بود که خود پیش از این، با توجه به دوران خاص دهه های چهل و پنجاه، مصادف با بسط مفهوم ایدئولوژی و احزاب سوسیالیستی و توده های ناگزیر به پذیرش آن شده، در مقاله "اسلام و ایدئولوژی" به تشریح آن پرداخته بود. پس از بروز نتیجه نامطلوب و منفی در آزمون تاریخی، تمکین نکردن و بازگشت از اندیشه ای که چهار دهه از عمرش می گذشت، اجتناب ناپذیر می نمود. در این نوشتار مختصر، هدف، بیان تازه ای از طرز تلقی و نگرش

دانشمندی بود که به حوزه فرهنگ پرداخت و در آشفته بازار خطوط گپیچ و گم جامعه، عرف، سیاست و انقلاب، این دیدگاه را حفظ کرد؛ دیدگاهی نه متکی بر پیش فرض ها و دانسته های ذهنی و غیرکاربردی، بلکه مبتنی بر علم، قرآن و دین؛ نظرگاهی برگرفته از ژرف اندیشی هایی در معلومات امروز و دیروز بشر.

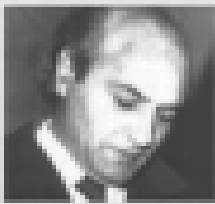
بهتر است تنها از روی کتب و نوشته های مجزایش و یا احیاناً واگویی های متناقض تاریخی به قضاوت درباره اش نشینیم و آن گاه به منحصر به فرد بودن نگاه و زاویه دید او پی می بریم. او از جامعه ایران بر حسب شناختی که از روحیه شان داشت، انتظار چندانی نداشت، جامعه ای که به اخلاقش نام "اخلاق کشاورزی" داده بود و امروز هم با وجود تغییرات در بافت فرهنگی جامعه، کمابیش همان اخلاق را در ماهیت ملت ایرانی حاضر و ناظر می بینیم. امید این که اگر روزی کسی دیگر چون او از مادر دهر زاده شد، از او نقطه عطفی در تاریخمان بسازیم. روانش شاد و راهش پر رهرو باد.

#### پی نوشت ها:

- ۱- هایزبرگ، ورنر، جزء وکل، معصومی همدانی - حسین، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۲، ۱۳۷۲، ص ۲۱۵.
- ۲- همان، ص ۱۴۸.
- ۳- همان، ص ۱۴۹.

## سمینار «شریعتی؛ دیروز، امروز، فردا»

با گذشت سی سال از مجرای مطهر عرفان، برادری و آزادی، سمیناری تحت عنوان «شریعتی؛ دیروز، امروز، فردا» به همت دوستداران دین در نورده ماه ۲۳۵۲ برگزار می شود. این سمینار بر آن است تا اندیشه های این اندیشمند جوان ساز را در میان نسل دوستداران و متفکرانش به نقد و بررسی بگذارد.



#### برگزاری سمینار

مکان برگزاری: سالن همایش های وزارت بازرگانی  
سمینار دانشگاهی از کلاس مشخص شده  
تاریخ: ۲۳ شهریور ماه - ۱۳۷۲  
کتاب: «مفهوم دین و اخذ دیدگاه حداقلی در باره نقش مذهب، "آخرت" و "خدا" را تنها هدف بعثت انبیا برشمرد و این نه تنزل مقام وحی که تذکر این مورد بود: "مهم این است که انسان توجه خود را تنها به یک هدف مهم معطوف کند و بقیه چیزها را تا آنجا که می تواند کمتر تغییر بدهد. خیلی وقت ها آن جزء کوچکی که ما تغییرش می دهیم، چنان قدرت تغییردهندگی دارد که بی آن که کوشش بیشتری بکنیم، بر همه صورت های زندگی تأثیر می گذارد." (۳) وی می کوشید انگاره های مختلفی که تنها به حسب موقعیت های زمانی و شرایط جغرافیایی و مدنی در دین پذیرفته شده اند، را از بطن اهداف عالی دین جدا نموده و با فروکاست آن به جایگاهی پایین تر، هویت دوباره ای به آنها ببخشد. هدف دیگر وی از این کار، پیراستن دین از ایدئولوژی بود که خود پیش از این، با توجه به دوران خاص دهه های چهل و پنجاه، مصادف با بسط مفهوم ایدئولوژی و احزاب سوسیالیستی و توده های ناگزیر به پذیرش آن شده، در مقاله "اسلام و ایدئولوژی" به تشریح آن پرداخته بود. پس از بروز نتیجه نامطلوب و منفی در آزمون تاریخی، تمکین نکردن و بازگشت از اندیشه ای که چهار دهه از عمرش می گذشت، اجتناب ناپذیر می نمود. در این نوشتار مختصر، هدف، بیان تازه ای از طرز تلقی و نگرش

#### برگزاری سمینار

مکان برگزاری: سالن همایش های وزارت بازرگانی  
سمینار دانشگاهی از کلاس مشخص شده  
تاریخ: ۲۳ شهریور ماه - ۱۳۷۲

#### مکانی برای مطالعه

تهران: انتشارات شریعتی، زمینه تهران  
تهران: انتشارات شریعتی، زمینه تهران  
تهران: انتشارات شریعتی، زمینه تهران

موضوعات سمینار ۱	موضوعات سمینار ۲
۱- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱- شریعتی و راه حق
۲- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۲- مبانی ایمان و سیرت باطنی (پنجگانه بودن، کدامین بودن)
۳- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۳- زبان، محیطات و معنا در اندیشه شریعتی
۴- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۴- خرد و اتفاق در اندیشه شریعتی
۵- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۵- عرفان شریعتی؛ یعنی یا معنوی، آفرین یا انسانی (ارجاع آن)
۶- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۶- شریعتی و بازخوانی اسلام (بویگردها و بهیافتها)
۷- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۷- کلیات شریعتی
۸- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۸- شریعتی؛ اسلام ایدئولوژیک یا اسلام فرهنگی
۹- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۹- شیوع در گفتار شریعتی
۱۰- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۰- شریعتی و نسبت آن با سنت، سنتگرایی، سنتگرایان و بهائیتگرایی
۱۱- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۱- شریعتی و چرخه های باطل تاریخ
۱۲- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۲- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۳- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۳- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۴- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۴- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۵- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۵- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۶- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۶- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۷- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۷- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۸- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۸- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۱۹- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۱۹- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی
۲۰- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی	۲۰- مبانی اصول فقهی و اصول فقهی



# غرب، اسلام و مسلمانان

ابراهیم یزدی

بدین قرار است:

غربی‌ها (از روم شرقی گرفته تا اروپای قرون وسطی و جدید و معاصر و امریکا) در حاشیه روابط جنگی، اقتصادی، سیاسی و استعماری که همیشه با ممالک اسلامی داشته و دارند، یک سلسله روابط فرهنگی نیز داشته و مخصوصاً، نظریاتی نسبت به اسلام و بنیانگذار آن اتخاذ کرده‌اند، عقیده، علاقه و نظر آنها از این جهت به هیچ وجه حالت ثابت و یکنواختی نداشته است؛ بلکه طی قرون متمادی و حوادث متوالی و به موازات توسعه اطلاعات و مطالعات انجام یافته، تحول قابل ملاحظه‌ای با زمان و مکان پیدا کرده است. این تحول البته مانند هر سیری همیشه در جهت واحد و باروال یکسان نبوده؛ تندی و کندگی‌ها و پیشرفت و بازگشت‌هایی داشته است. در هر حال شایان توجه بوده و ارزش دارد تحمل زحمت بررسی



۱- اگرچه از سخنان پاپ بندیکت چند هفته‌ای می‌گذرد و فضای احساساتی و تند عاطفی مسلمانان علیه سخنان پاپ و ارباب کلیسا تا حدود زیادی فروکش کرده است، اما درباره علل و انگیزه‌های این نوع سخنان و یا مواضع ضد اسلامی برخی از محافل غربی از نوع چاپ مکرر کاریکاتورهای موهن پیامبر اسلام، جای بحث و بررسی جدی وجود دارد. این نوع موضع‌گیری‌ها و یا اقدامات تعرضی علیه اسلام و مسلمانان از اهداف برنامه‌های دراز مدت دیگری سرچشمه می‌گیرد که باید به آنها پرداخت. واکنش‌های آنی، احساسی و عاطفی تند علیه نهادهای غربی، مسیحی و یا یهودی کارساز نیست.

تدوین یک برنامه راهبردی پیرامون روابط جهان اسلام و مسلمانان با جهان غرب، یا بهتر است بگوییم نیمکره شمالی، ضرورت اساسی دارد.

۲- واکنش مسلمانان و یهودیان درباره اسلام و مسلمانان طی ۱۴۰۰ سال گذشته، از زمان بعثت پیامبر گرامی تاکنون دوران‌های مختلفی را پشت سر گذاشته و دچار تغییرات و تحولات شده است. بررسی و توجه به این تحولات، مسلمانان را در پیش‌بینی وضعیت آینده و اتخاذ راهکارهای راهبردی مناسب کمک موثری خواهد کرد.

شادروان مهندس بازرگان، در "مسئله وحی"، سیر تحول در افکار غربی‌ها نسبت به اسلام، پیامبر و رسالت و وحی او را به چهار دوره تقسیم کرده است. این چهار دوره عبارتند از: الف - دوران تجاهل و تنفر، ب - دوران توجه و تردید، ج - دوران تحقیق و تجلیل و بالاخره د - دوران تفهیم و تقریب. توضیح بیشتر هریک از این چهار دوره به روایت بازرگان با عنوان ۹۹ سیر تکامل افکار غربی‌ها نسبت به پیغمبر اسلام و رسالت و وحی او

اجمالی آن را بنماییم.

به‌طور کلی طرز تفکر و قضاوت غربی‌ها را نسبت به پیغمبر اسلام می‌توانیم به چهار دوران تقسیم کنیم. این دوران‌ها با پس و پیش‌های زمانی که دارد و از کشوری به کشور دیگر که می‌رود، قدری تودرتو می‌شود و اگر نگوئیم چهار دوران، می‌توانیم چهار مکتب بگوئیم، چهار مکتبی که تقریباً به دنبال هم رواج یافته است.

## الف - دوران تجاهل و تنفر

دوران تجاهل و تنفر یا دوران دشمنی شدید توأم با بی‌اطلاعی و اتهام‌های ناشیانه.

نخستین برخورد مغرب زمین با آیین جدید در میدان‌های جنگ است، از ابتدای برخورد با روم شرقی در قرن هفتم میلادی و تا سال‌ها پس از جنگ صلیبی نظریه‌های عجیب و غریبی درباره حضرت محمد (ص) ابراز می‌شود و کمتر تهمتی است که درباره آن حضرت زده نشود، از دزد شتر گرفته تا جادوگر و

سردسته راهزنان.

در قرون وسطی، جهالت و افترا را تا آنجا رسانده بودند که مؤسس اسلام را بعنوان یک اسقف رومی می‌شناختند که چون به مقام پاپی نائل نشده، به عربستان فرار کرده است، یا او را مدعی الوهیت معرفی می‌کردند، که عرب‌ها مجسمه‌اش را از طلا می‌ساختند و خود را قربانی او می‌کردند، از نام محمد اسم بتی به اسم "ماهوم" (Mahom) مشتق کرده و در قصص رایج زبان آورده بودند، در سرودهای معروف رلان (Chansons De Roland) اشعاری هست که می‌گوید وقتی سواران شارلمانی بر اعراب پیروز شدند، بت‌های مسلمان‌ها را شکستند و زیر پا ریختند!

پاپ اینوسان (Innocenti) سوم، پیغمبر ما را دجال می‌نامند و نویسنده نسبتاً جدی، ژیب بر دونوژان (Gibert De Nogent) حکایت می‌کند که فوت محمد (ص) (نعوذ بالله) از شدت مستی بود و بعد جسد او را خوک‌ها خوردند و به همین دلیل شراب و گوشت خوک در اسلام حرام شده است! دانته معروف، حضرت محمد (ص) را در طبقه بیست و هشتم جهنم کتاب خود، به حالت دو شقه و سردسته ارواح دوزخیانی می‌بیند که دعوی مذهب دروغی کرده‌اند و به دست خود، خود را پاره پاره می‌کنند!

خلاصه آن‌که در تمام قرون وسطی در نظر اروپایی‌ها حضرت پیغمبر یا شخص شیاد کذاب عامل شیطان است یا اگر خیلی جلو بروند، او را مریض مصروع دیوانه و قرآن را بافته‌ای از لاطائلات خلاف عقل و عرب‌ها را یک قوم احمق می‌دانند.

### ب - دوران توجه و تردید

در قرن ۱۲ میلادی یعنی پنج قرن بعد از طلوع اسلام و نزول قرآن، اولین کتاب نسبتاً جدی درباره اسلام (البته ضد اسلام) توسط پی‌یر لو ونزابل (Pierre.Le Venerable) نوشته می‌شود و اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین به رشته تحریر در می‌آید.

در قرن ۱۴ پی‌یر پاسکال (Pierre Pascal) از اسلام شناسان مساعد (Bon Islamisant) است و به دنبال او به این اسامی برمی‌خوریم که تماماً قضاوت‌های دو پهلو (Nuance) درباره اسلام دارند.

ریمون لول (Raymond Lulle) در قرن ۱۴، گیوم پوستل (Guillaume Postel) در قرن ۱۶، رولان و گانبیه (Gagnier) در قرن ۱۸، کشیش آبه دو بروگلی (Abbe De Broglie) و رنان (Renan) در قرن ۱۹.

البته همه همین‌طور نبودند: ولتر (Voltaire) فیلسوف و نویسنده نقاد معروف فرانسه، ابتدا در سال ۱۷۴۲م. در "تسارژدی

محمد" پیغمبر را سخت به باد انتقاد می‌گیرد و به عنوان اعتراض به طرفداران او می‌گوید: اگر محمد، امیر یاریس جمهور منتخبی می‌بود که صلح و دفاع برای مملکت خود آورده بود، استحقاق تجلیل می‌داشت، ولی یک (نعوذبالله) دلال شتر، انقلاب راه بیندازد و ادعا کند با جبریل صحبت کرده است و کتاب نامفهومی را دریافت کرده - که در هر صفحه آن طغیان علیه منطق بدیهی است - و مردها و زن‌ها را بکشد و مردم را مجبور به ایمان به کتابش بکند، چنین رفتاری را فقط آدم باید سبک مغز باشد، تا مدافع آن شود و یا آن‌که خرافات، دیده بصیرت او را کور کرده باشد!

واقعاً چقدر بی‌اطلاعی و بی‌اطلاعی از بی‌اطلاعی!

اما ولتر در رساله دیگری به نام "نظریاتی در زمینه آداب و اخلاق" (Essais Surles Moeurs) قضاوت ملایم‌تری بعداً نسبت به پیغمبر اسلام کرده، عظمت و لیاقت او را تصدیق می‌نماید، ولی به گمان خود به ستم‌کاری و خشونت او ایراد داشته، همچنین نتیجه می‌گیرد که در آیین او هیچ چیز تازه‌ای جز "محمد رسول الله" وجود ندارد. دیدرو (Diderot) نیز از نظریه ولتر که مد زمان شده بود، تبعیت می‌کند.

### ج - دوران تحقق و تجلیل

چند سال پیش از ولتر در سال ۱۷۳۴ جرج سیل (G.Sale) ترجمه انگلیسی قرآن را منتشر می‌کند و محمد (ص) را بانویما و تزوس (Numa & Thesus) مقایسه می‌نماید.

چند سال جلوتر از سیل به دو بولنویل (Deboulainvillier) کتاب "زندگانی محمد" را می‌نویسد و قصد صریح او، اثبات ارجحیت اسلام نسبت به مسیحیت است؛ او محمد را یک مرد خردمند و قانونگذار روشنفکر نشان می‌دهد که خواسته است یک آیین منطقی و عقلانی به جای معتقدات یهودیت و مسیحیت بیاورد.

پرده جهل و غرض که عقب رود و چشم تحقیق که باز شود، جلوه حقیقت کم‌کم ظاهر می‌شود.

ساواری (Savary) صاحب ترجمه نسبتاً کامل و کلاسیک

قرآن، در سال ۱۷۵۲ حضرت محمد را به عنوان یکی از آن شخصیت‌های استثنایی تاریخ معرفی می‌نماید که احیاکنندگان و بیدارکنندگان بشریت و هادی او به شاهراه‌های رستگاری و سعادت‌اند. نظر ساواری این است که محمد بن عبدالله با توجه به مشکلات و موانع زمان و مکان خود و پس از مطالعه اختلافات و اشتباهات یهودیان و مسیحی‌ها، درصد برآمد شریعت نوساز و قابل قبولی برقرار نماید که خدای واحد داشته باشد و آن خدا،

**شادروان مهندس بازرگان، در "مسئله وحی"، سیر تحول در افکار غربی‌ها نسبت به اسلام، پیامبر و رسالت و وحی او را به چهار دوره تقسیم کرده است. این چهار دوره عبارتند از: الف - دوران تهازل و تنفر، ب - دوران توجه و تردید، ج - دوران تحقیق و تجلیل و بالاخره د - دوران تفهیم و تقریب**

خوبی‌ها را پاداش و بدی‌ها را مکافات دهد و برای پیشرفت در نیت پاک خود، مجبور بود یک قدرت و اجازه الهی به خود نسبت دهد؛ درحقیقت دعوی رسالت یک حيله مشروع و زاهدانه اجباری (Pious Fraude) بود. بنابراین آن قسمت از مقررات یهودیت و مسیحیت را که درست و مفید بود و با محیط داغ عربستان مناسب بود، حفظ کرد. خلاصه آن‌که ساواری یک محقق روشنفکر غربی بود که فقط انکار نبوت محمد (ص) را می‌کرد، ولی او را بزرگ‌ترین مردمی می‌شناخت که به جهان آمده است.

در جمعه ۸ مارس سال ۱۸۴۰، کارلایل (Carlyle) در جلد دوم کتاب خود موسوم به "پهلوانان و پهلوان پرستی"، (Heros and Heroworship) آنجایی که به شرح "شخصیت محمد" می‌پردازد، دامنه اعتراض به هموطنان و هم‌کیشان و پرچم تجلیل و تعظیم محمد را خیلی بالا می‌برد و صریحاً می‌گوید نظریه‌ها و اتهاماتی که به محمد نسبت داده می‌شود، انعکاس دناّت و معایب خود ماست و با تعجب و طعنه می‌پرسد چه طور ممکن است خداوند حکیم عادل بگذارد صد و هشتاد میلیون نفر افراد بشر، که کلام محمد ستاره راهنمای زندگی آنهاست، در گمراهی باشند؟ یا یک نفر شارلاتان چنین تأثیری روی خلق احراز کرده باشد؟ او می‌گوید:

محمد یقیناً مرد صادقی بوده است؛ همان طوری که هر مرد بزرگ، صادق است. ما می‌توانیم او را شخصیتی بزرگ و فردی مبتکر و پیغمبری بدانیم که خبرهایی از عالم بی‌نهایت و از مجهول آورده است. ما می‌توانیم او را شاعر یا پیغمبر بخوانیم، چون کلماتش غیر از کلمات مردم عادی بود. منشأ این کلمات، حقیقت ذاتی اشیاست، چون او صمیمانه در تماس با این حقایق بود. بنا به نظریه ایده‌آلیسم رمانتیک کارلایل، شخص نابغه، خود عالی‌ترین مرتبه وحی و مظهر آن قدرتی از پروردگار است که حقیقت مکنون و ذات وجود اوست. او می‌گوید:

محمد در آن ظلمت عظیمی که ملازم و متقارب با مرگ بود، نور مشیت الهی وجود او را به صورت شعله فروزان با عظمتی، مخلوط از حیات و افلاک رؤیت کرد و نام آن را وحی یا جبریل گذارد. حال کدام یک از ما می‌تواند نام دیگری انتخاب کند؟ بنا به فلسفه اشراق (Intuition) کارلایل، محمد (ص) یکی از آن شخصیت‌های بزرگی است که خود از مظاهر و کلمات حیات خلاقه خداوند می‌باشد.

خوانندگان محترم شاید کتابی را که یک محقق منصف انگلیسی به نام داون پورت (Davenport) ده، پانزده سال بعد از کارلایل نوشته است و آقای حاج سید غلامرضا سعیدی افتخار و ثواب ترجمه آن را داشته‌اند (و بنده آن را در ایران دیدم) خوانده

باشند. عنوان این کتاب "عذر به پیشگاه محمد و قرآن" (Quran An Apology for Mohammad and the مقصود و محتوی آن است و به خوبی عنایت و انابتی را که در افکار منورین اروپا، در صدسال پیش پدیدار شده بود، نشان می‌دهد.

#### د- دوارن تفهیم و تقریب

در قرن بیستم بیش از قرون گذشته درباره شخص حضرت رسول اکرم و شریعت او تحقیقات به عمل آمده و کتاب‌های فراوان نوشته شده است. در سال‌های اخیر توجه دیگری نیز به جنبه‌های سیاسی و اجتماعی جهان مسلمین و اسلام به عمل می‌آید (بخصوص از سال ۱۹۳۹ به بعد).

در آنچه پیشتر به عرض رسید، از کسانی که نسبت به تاریخ مسلمانان و تمدن اسلام توجه و تتبع داشته‌اند (مانند گوستاولوبون (GustaveleBon) یا در تدوین و ترکیب قرآن مطالعه نموده‌اند (از همه محققانه‌تر نولدکه) (Th. Noldeke) صحبت به میان نیامد، زیرا که محور و مقصد ما در این مقال، مسئله رسالت و وحی است.<sup>(۱)</sup>

آنچه در سال‌های اخیر شاهد آن هستیم اگر چه هنوز هم تعصب‌ها و دشمنی‌ها، به صورت‌های گوناگون بارز است، اما نگرش‌های مبتنی بر تفهیم و تقریب در حال گسترش و تعمیق است.

۳- متأثر از موضع‌گیری‌های دینی ضد اسلام و جدای از آن، روابط جهان غرب با مسلمانان طی دو قرن گذشته، دو دوره را پشت سر گذاشته است:

دوره اول، دوران سلطه و سیطره استعمار اروپایی، غارت و چپاول منابع طبیعی کشورهای اسلامی از راه حضور مستقیم و مرئی و علنی (نظیر هند، اندونزی، مصر و شمال آمریکا) یا استعمار نامرئی، (از نوع حضور و سلطه در ایران).

دوره دوم که پس از جنگ دوم جهانی شروع می‌شود. در این دوره ملت‌های مسلمان بیدار می‌شوند، جنبش‌های ضد استعماری علیه استیلای کشورهای غربی به تدریج به بار می‌نشیند و این کشورها یکی پس از دیگری، استقلال خود را به دست می‌آورند، اما این به معنای پایان سلطه غرب بر کشورهای اسلامی شمرده نمی‌شود، بلکه قدرت‌های غربی، با استفاده از شرایط نامساعد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی نفوذ و استیلای خود را بر این کشورها همچنان ادامه داده‌اند.

با پایان گرفتن جنگ جهانی و

شکست نیروهای محور (آلمان، ایتالیا، ژاپن و اسپانیا) تقابل میان دو بلوک شرق و غرب، به صورت جنگ سرد آغاز شد. در دوران جنگ سرد سیاست کلان غرب، از یک سو استفاده از ابزارهای اسلام برای مبارزه و مقابله با بلوک شرق و جلوگیری از نفوذ و توسعه کمونیسم در

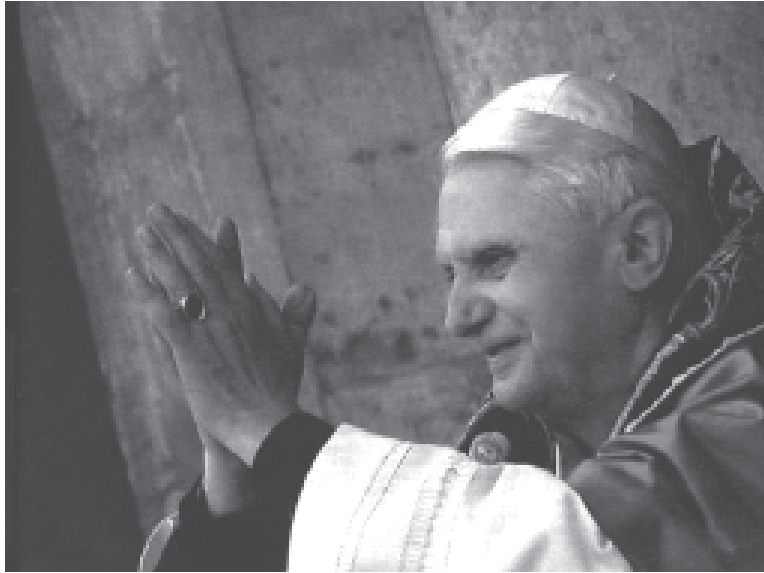
برخی از ناظران و تحلیل‌گران صاحب‌نظر، بر این باورند که اسلام به‌عنوان یک نظام فکری پویا، مطرح‌ترین دین در حال و آینده جهان است

کشورهای اسلامی بوده است، اما از سوی دیگر، به بهانه ترس از توسعه کمونیسم از پیروزی جنبش‌های ملی در کشورهای اسلامی جلوگیری و برخورد می‌کردند. توجیه این جلوگیری آن بود که چون جنبش‌های ملی در این کشورها، ضعیف هستند، حتی اگر پیروز هم بشوند و دولت‌های ملی بر سرکار بیایند، در برابر جنبش‌ها و احزاب چپ کمونیستی دوام نمی‌آورند و نهایت به دامن کمونیسم و بلوک شرق سقوط خواهند کرد.

۴- با پایان گرفتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، روابط جهان اسلام با غرب وارد دوران تازه‌ای شده است. ویژگی‌های این دوران را می‌توان به این ترتیب برشمرد:

**انقلاب الکترونیک:**

انقلاب الکترونیک، نظیر اختراع ماشین و انقلاب صنعتی، مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جهان و روابط ملت‌ها با دولت‌ها، ملت‌ها با



گوش همسایگان می‌رسد، به کلی با زندگی در خانه‌های سنتی بزرگ متفاوت است. آن آزادی، فراغت و یا امکان حفظ خلوت خانواده‌ها دیگر میسر و ممکن نیست. بنابراین رفتار هریک از ساکنان این مجتمع‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم در مناسبات اجتماعی ساکنین با یکدیگر اثرگذار است.

در دهکده جهانی، هیچ کشوری، کوچک یا بزرگ نمی‌تواند نسبت به آنچه در دیگر کشورها رخ می‌دهد بی‌تفاوت باشد. انقلاب الکترونیک مناسبات و روابط کشورهای اسلامی و

مسلمانان با جهان غرب یا نیمکره شمالی را نیز دچار یک تحول بی‌سابقه تاریخی نموده است.

۲-۴- با پایان گرفتن جنگ سرد، الویت‌های سیاسی نقش خود را در روابط بین‌المللی یا از دست داده‌اند با به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. در عوض اولویت‌های اقتصادی نقش راهبردی، نقش

کلیدی و تعیین‌کننده پیدا کرده‌اند.

کشورهای توسعه‌یافته، بخصوص در نیمکره شمالی، عموماً و اکثراً در پی برقراری روابط اقتصادی طولانی مدت با دیگر کشورها هستند. طبیعت توسعه اقتصادی درازمدت این چنین روابطی را می‌طلبد. اما روابط اقتصادی درازمدت، هنگامی قابل اعتماد، اطمینان و استمرار است که کشورهای متعامل از ثبات سیاسی دراز مدت برخوردار باشند. ثبات سیاسی در دوران جنگ سرد، تحت تأثیر اولویت‌های سیاسی همان دوران تعریف می‌شد. اما اکنون در دوران پس از جنگ سرد، ثبات سیاسی معادل است با نهادینه شدن دموکراسی و مردم‌سالاری.

دموکراسی، متأثر از فرهنگ مردم و پیشینه تاریخی هر ملتی ممکن است محتوا یا ویژگی‌هایی متفاوت پیدا کند، اما دو ویژگی عام سیاسی در تمام آنها قابل ملاحظه است که عبارتند از اول حضور فعال تمامی نیروهای سیاسی جامعه، چه اکثریت باشند چه اقلیت در فرآیند تصمیم‌گیری‌های کلان ملی. این حضور به معنای مشروعیت داشتن تصمیمات کلان ملی از نظر مردم، احزاب و گروه‌های سیاسی می‌باشد. این حضور از آن جهت اهمیت دارد که حزبی ممکن است در شرایطی در اقلیت باشد، اما با تغییر شرایط به حزب اکثریت تبدیل گردد. این جابه‌جایی

ملت‌ها و دولت‌ها با دولت‌ها را دچار تغییراتی بسیار عمیق و بی‌سابقه نموده است. انقلاب الکترونیک یکی از عوامل و علل عمده و موثر در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و فرو ریختن دیوار برلین شمرده می‌شود. یکی دیگر از پیامدهای برجسته انقلاب الکترونیک تغییر در "زمان - مکان" و کوچک شدن جهان و تبدیل آن به یک "دهکده جهانی" است. روابط انسانی در یک واحد کوچک اجتماعی، نظیر روستا یا دهکده به گونه‌ای است که وضعیت روستاییان آن چنان به هم تنیده است و وابستگی‌های متقابل بسیار نزدیک و آن چنان است که رفتارهای هیچ فردی از دید دیگران پنهان نمی‌ماند و هیچ فردی را نمی‌توان نادیده گرفت.

زندگی در دهکده جهانی، از جهاتی به زندگی در مجتمع‌های مسکونی شهری شباهت دارد. در جامعه‌های سنتی، به خصوص در شرق، مردم شهرها در خانه‌های نسبتاً بزرگ، با دیوارهای ضخیم، بیرونی - اندرونی، زندگی می‌کردند. زندگی در این خانه‌ها عموماً به دور از چشم مردم بیرون از خانه بود. اصطلاح "چهار دیواری، اختیاری"، معنا و مفهوم داشت، حفظ و احترام خلوت خانواده‌ها میسر بود. اما زندگی در مجتمع بزرگ مسکونی، در آپارتمان‌هایی که صدای ساکنان از پشت دیوارهای نازک به

اقلیت و اکثریت، نباید موجب تغییرات اساسی در برنامه‌های کلان ملی شود، بلکه استمرار آنها را تضمین می‌نماید. بی‌جهت نیست که در دموکراسی‌های نهادینه شده، احزاب چپ مارکسیستی، اگرچه با نام‌های جدید، چندین نماینده در مجلس ملی دارند. این حضور همان‌طور که گفته شد، مشروعیت تصمیمات کلان را از نظر حتی گروه‌ها و احزاب چپ تأمین می‌نمایند، اما ویژگی دوم این است که جابه‌جایی قدرت، قانونمند و به‌طور مسالمت‌آمیز صورت پذیرد. برای نمونه در کشوری، مانند فرانسه، سال‌ها سوسیالیست‌ها قدرت را در دست داشتند، محافظه‌کاران که اقلیت بودند، بنا به دلایلی، در انتخابات پیروز شدند و دولت را از طریق فرایند دموکراتیک به دست گرفتند. ممکن است در انتخابات بعدی سوسیالیست‌ها پیروز شوند. این جابه‌جایی‌ها، علاوه بر آرام و قانونمند بودن، موجب تغییرات اساسی در برنامه‌های کلان ملی فرانسه نمی‌شود.

به این ترتیب در دوران پس از جنگ سرد، امواج جدید دموکراسی تمام کشورهای جهان را فرا گرفته است. این امواج تمام درها را باز می‌کند و به هر جامعه‌ای، با هر فکر و اندیشه‌ای یا دینی و مذهبی وارد می‌شود.

در دوران جنگ سرد، عوامل بیرونی یا اولویت‌های سیاسی در روابط بین‌المللی از موانع اصلی و بازدارنده نهادینه شدن دموکراسی در بسیاری از کشورهای جهان سوم (پیشین) بود. با پایان گرفتن جنگ سرد، عوامل بازدارنده خارجی اثرگذار و تعیین‌کننده یا از بین رفته‌اند و یا به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کرده‌اند، بلکه این عوامل داخلی و درونی کشورهاست که نقش اصلی و تعیین‌کننده پیدا کرده است.

۵- اکنون مهم‌ترین و حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین موضوع در روابط بین‌المللی مناسبات جهان غرب با دو مسئله اسلام و مسلمانان است. این دو را باید به‌طور جداگانه مورد توجه و بررسی قرار داد.

۱-۵- اسلام به‌عنوان یک جهان‌بینی، ایدئولوژی یا یک دین، آرام و به تدریج، اما به‌طور روزافزون، در حال گسترش است و هر روز عقل و دل بسیاری از مردم جهان را به خود جذب و جلب می‌نماید. به‌طوری‌که برخی از ناظران و تحلیل‌گران صاحب‌نظر، بر این باورند که اسلام به‌عنوان یک نظام فکری پویا، مطرح‌ترین دین در حال و آینده جهان است.

عصر مارکسیسم و افکار مادی به پایان خود رسیده است. در یهودیت و ویژگی‌های قومی - نژادی بر وجوه

دینی غلبه دارد. مسیحیت اگرچه در تلاش است تا خود را با شرایط جدید جهانی تطبیق دهد، اما علی‌الاصول توان بالقوه لازم را ندارد.

قرن بیستم در حالی آغاز شد که تقابل دین و علم، و سیطره نگرش علمی به جهان، نوعی دین‌گریزی یا دین‌ستیزی را به همراه خود داشت، اما قرن بیستم در حالی به پایان رسید که جامعه علمی جهانی باب آشتی با دین را گشوده است و نگاه تازه‌ای به دین و ضرورت دین پدید آمده است. این نگاه جدید علم به دین، پرسش‌های جدیدی را مطرح کرده است. گرچه علمای مسیحی و ارباب کلیسا می‌کوشند تا پاسخ‌هایی به این پرسش‌ها بدهند، اما مبانی اساسی و زیربنایی کلام مسیحی اجازه تغییرات جدی قانع‌کننده را نمی‌دهد. بازگشت و اقبال به دین در میان مسیحیان اگرچه رو به گسترش است اما این بازگشت، نه در قالب یک دین رسمی - سنتی و یا نهاد‌های رسمی دینی، بلکه بازگشت و توجه به ضرورت معنویت در زندگی انسان است. بازگشت به دینی آزاد از ساختارهای سنتی فکری - کلامی و یا نهاد‌های دینی کلیسا است؛ واکنشی انسانی است به توجه تکیه یک بعدی به مسایل مادی یا دنیوی و نشان‌دهنده جست‌وجوی جدید انسان برای یافتن معنای بودن خود و بودن کل هستی است.

انسان‌های غربی در طی یکصد سال گذشته، با تلاش خود توانسته‌اند، به برخی یا بسیاری از اهداف دنیوی خود برسند، زندگی، امنیت و رفاه هر چند نسبی برای خود فراهم سازند. اما از آنچه به دست آورده‌اند، قانع و راضی نیستند و نوعی از خلأ و پوچی از درون، آنها را آزار می‌دهد. بنابراین در جست‌وجوی جهان‌بینی جدید و راه‌های جدید زندگی هستند. در این جست‌وجو دیوارهای تعصب سنتی و پیش‌داوری نسبت به دیگر ادیان و مکاتب فکری را شکسته‌اند و قلمرو و جست‌وجوی خود را به تمام مذاهب و ادیان دنیا گسترش داده‌اند. در مسیر این جست‌وجو‌هاست که بسیاری از غربی‌ها، بخصوص جوانان از میان طبقه متوسط به‌سوی عرفان شرقی، چه از نوع عرفان هندی، ژاپنی یا چینی و یا عرفان اسلامی جذب شده‌اند. حجم عظیمی از آثار کلاسیک عرفانی، از مکاتب عرفان شرقی به زبان‌های زنده غرب ترجمه شده‌اند و نهاد‌های فراوانی شکل گرفته‌اند. از این میان، توجه به عرفان اسلامی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. این توجه از آنجائش می‌شود که طبیعت و سرشت عرفان اسلامی نفی و اعراض از دنیا و

**یکی از بزرگ‌ترین پیامد مسلمان شدن آمریکایی‌ها و اروپائیان در درازمدت این است که این مسلمانان به مراتب بهتر و با موفقیت بیشتری تا مسلمانان کشورهای اسلامی می‌توانند اسلام را به غربیان علاقمند معرفی نمایند**

فعالیت‌های دنیوی نیست و می‌توان در قلمرو عرفان رشد کرد و به مقاماتی هم رسید، بدون آن‌که فعالیت در امور دنیوی، متوقف گردد. عرفان اسلامی، نگاه انسان را به جهان بیرون و درون انسان تغییر می‌دهد. برای نمونه، از اوایل دهه ۱۹۶۰، جنبش جدیدی با عنوان "ضد فرهنگ" (Counter Culture) جوانان آمریکا را در برگرفت. جنبش ضد جنگ (ویتنام) بخشی از این جنبش ضد فرهنگ بود. پپی‌گری و هیپی‌گری از شاخه‌های فرعی این جنبش بود. هزاران جوان آمریکایی خانه‌های خود را ترک کردند به جنگل‌ها و کوهسار رفتند تا به صورت جمعی در "کمون‌ها" زندگی کنند. هزاران جوان آمریکا در جست‌وجوی معنای زندگی و بودن به هندوستان رفتند تا با عرفان ادیان هندی آشنا شوند. در این میان توجه به عرفان اسلامی نیز چشمگیر بود. نهادهای رسمی مسیحیان در حالی که مکاتب عرفانی غیر اسلامی را تحمل و گاه تشویق نیز می‌کردند، به این توجه اخیر حساسیت خاصی نشان دادند. اما توجه به اسلام در میان رنگین‌پوستان و آفریقایی‌تباران آمریکا از زاویه دیگری است. رنگین‌پوستان آمریکا (سیاهان و سرخ‌پوستان) قربانیان تاریخی نژادپرستی مزمن و ریشه‌دار آمریکا هستند که زمانی به شدت آمریکا را دربرگرفته بود. این گروه از آمریکاییان، آزادی و رهایی خود را در اسلام یافته‌اند. به طوری که امروزه رنگین‌پوستان مسلمان آمریکا رقم قابل توجهی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند. یکی از رهبران برجسته جنبش مسلمانان آمریکا، معروف به مالکم ایکس، در سفری که برای نخستین بار به حج داشت و به شدت تحت تأثیر یگانگی و برادری مسلمانان، از هر رنگ و نژاد و قومیت قرار گرفته بود، در نامه‌ای از حج به یارانش در آمریکا نوشت: "درمان سرطان بدخیم تبعیض نژادی آمریکا تنها با اسلام میسر است. در اینجا، در مراسم حج، سیاه‌ترین سیاهان در کنار سفیدترین سفیدها، بر سر یک سفره می‌نشینند و از یک کاسه غذا می‌خورند و در کنار هم نماز می‌خوانند. در نگرش و نگاه و رفتار مسلمانان هیچ اثری از تبعیض نژادی دیده نمی‌شود."

زمانی اسلام یک اندیشه یا دین ناآشنا برای مردم غرب بود. برای آنان اسلام با صحرا، عرب، شتر، شمشیر و جنگ تداعی و فهمیده می‌شد. یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی آمریکا، معروف به آرامکو، زمانی برای کارکنان خود که به عربستان اعزام می‌شدند، کلاس‌های آموزشی برای آشنایی با اعراب و اسلام ترتیب داده بود. از آنان درباره اسلام و حضرت محمد(ص)

پرسش‌هایی شده بود. ۹۹٪ آنها، هیچ چیزی درباره اسلام و پیامبر اسلام نمی‌دانستند. پاسخ‌ها بسیار پرت و پلا بود. تنها یک نفر پاسخی داده بود که کمی به واقعیت تاریخی نزدیک بود. او پاسخ داده بود که یک رابطه‌ای میان محمد و کوه وجود دارد! یا کوه به طرف محمد رفته بود یا محمد به طرف کوه!!

اما امروز اسلام در متن جامعه غرب چه اروپا و چه آمریکا حضور جدی و فعال و اثرگذار دارد. در اروپا جمعیت مسلمانان بالغ بر ۴۴ میلیون نفر است. در آمریکا بعد از مذهب کاتولیک، مسلمانان که بالغ بر هفت میلیون نفرند، دومین جمعیت دینی را تشکیل می‌دهند.

بیشتر مسلمانان آمریکا، نسبت به موقعیت خود در جامعه آمریکا حساس و آگاه هستند و با شناخت مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه آمریکا، رسالت و تعامل خود را در جامعه آمریکا پیگیری می‌کنند.

رویدادهای ۳۰-۴۰ ساله گذشته در دنیای اسلامی، از جمله انقلاب اسلامی ایران، توجهات فراوانی را در غرب به خود اسلام جلب کرده است. به طوری که توجه عمومی مردم به کسب دانش درباره اسلام بسیار بالا رفته است و در نتیجه تعداد عنوان کتاب‌ها و مقالاتی که درباره اسلام منتشر می‌شود به طور بی‌سابقه‌ای رشد کرده است. اگرچه برخی از این کتاب‌ها و مقالات با تعصبات ضد اسلامی و تحریف‌ها آمیخته و آغشته است، اما بسیاری بی‌طرفانه و واقع‌بینانه نوشته شده‌اند. در اروپا نیز اقبال عمومی مردم به فهم و درک اسلام بالاست و کم نیستند تعداد متفکران برجسته اروپایی که از طریق همین انگیزه‌های درونی به مطالعه پژوهش‌گرانه اسلام پرداخته و آن را پذیرفته‌اند. (مانند خانم آن ماری شیمل و آقای روزه گارودی). در میان ستارگان موسیقی، هنر و ورزش نیز نمونه‌های متعددی از این توجه به اسلام و قبول آن وجود دارد. (مانند کریم عبدالجبار، عبدالحکیم ستارگان بسکتبال آمریکا و یا یوسف اسلام، (کت استیونس) خواننده معروف انگلیسی و کاکا، ستاره فوتبال جهان در برزیل و...)

یکی از بزرگ‌ترین پیامد مسلمان شدن آمریکایی‌ها و اروپائیان در درازمدت این است که این مسلمانان به مراتب بهتر و با موفقیت بیشتری تا مسلمانان کشورهای اسلامی می‌توانند اسلام را به غربیان علاقمند معرفی نمایند.

آنچه راکه بازرگان در مقاله "مسئله وحی"، در رابطه با سیر تحول افکار غربی‌ها نسبت به اسلام، پیامبر، رسالت و وحی او در دوران چهارم،

**جامعه‌های کنونی از جهات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مقایسه با جامعه‌های سنتی بسیار پیچیده هستند. همان اندازه که مفهوم دولت تغییر کرده است، مفهوم ملت نیز تغییر پیدا کرده است. ورود به عصر توسعه نیازمند نهادینه شدن دولت - ملت است**



دوران تفهیم و تقریب که شرح داده شده است امروز، با ابعادی به مراتب وسیع تر و گسترده تر شاهد آن هستیم. بنابراین، چشم انداز آینده اسلام در جهان، بخصوص در غرب بسیار روشن و امیدوار کننده است.

این حضور فعال و پرتحرک اسلام در غرب و چشم انداز آینده آن است که ارباب کلیسا و برخی از محافل و نهادهای مسیحیت را به واکنش در برابر آن واداشته است.

۲-۵- جمعیت مسلمانان جهان، حدود یک میلیارد و

سیصد میلیون برآورد شده است. کشورهای اسلامی، نظیر کمربندی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام در میان دو نیمکره شمالی و جنوبی قرار دارند. بزرگترین و غنی ترین منابع و ذخایر طبیعی در این بخش از جهان قرار دارد.

وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

مسلمانان به شدت در حال دگردیسی تاریخی است. دویست سال پیش، هنگامی که ناپلئون بناپارت وارد قاهره شد و با دیدن اهرام ثلاثه و مجسمه عظیم ابوالهول، به شگفتی درآمد، دستور داد اهرام را خراب کنند و توپخانه اش ابوالهول را منهدم سازد. او به انجام این کار موفق نشد، اما طنین صدای توپ خانه ناپلئون که طلیعه ورود استعمار اروپایی به کشورهای اسلامی شمرده می شد، مسلمانان را به شدت تکان داد و جنبش بیداری مسلمانان آغاز شد و به دنبال آن، جنبش های متعدد احیاءگری و اصلاح دینی رشد کردند. مسلمانان دریافتند که نیاز به بازسازی باورهای دینی خود و بازنگری اندیشه های دینی دارند. جنبش های گوناگونی در راستای بازسازی و نوسازی باورهای دینی و همزمان و به دنبال آن، جنبش های سیاسی فعال شدند. اگرچه سطح آموزش در میان مسلمانان جهان، در مقایسه با کشورهای پیشرفته نیمکره شمالی، هنوز بسیار پایین است، اما در طی دهه های گذشته، درصد جمعیت با سواد مسلمان، چه زنان، چه مردان با تحصیلات دانشگاهی زیاد شده و رو به افزایش است. در مراکز بزرگ علمی دنیا، مسلمانان نقش چشمگیری دارند. کشورهای اسلامی تمام شرایط و منابع لازم و ضروری برای توسعه سیاسی، اقتصادی و علمی را دارند، سابقه تاریخی مسلمانان نشان می دهد که هم توانایی جذب فرهنگ های غیر خودی و ادغام عناصر مثبت و سازنده آن به فرهنگ اسلامی و هم ظرفیت تمدن سازی را دارند.

همان طور که اشاره شد در دوران جنگ سرد، اگرچه غرب به رهبری آمریکا، از اسلام به عنوان ابزاری برای مقابله با کمونیسم و افکار الحادی استفاده می کرد، اما هرگز اجازه نمی داد که جنبش های ملی یا اسلامی قدرت سیاسی را به دست گیرند. بهانه آنها این بود که این جنبش ها فاقد انسجام کافی هستند و اگر به قدرت برسند، کمونیست ها جای آنان را خواهند گرفت، اما با پایان گرفتن جنگ سرد، اصل مسئله، یعنی خطر کمونیسم به کلی منتفی شده و آن ملاحظات دوره جنگ سرد دیگر بلا موضوع شده اند.

حرکت های سیاسی - اجتماعی باگرایش ها و باورهای اسلامی روز به روز قدرت مردمی بیشتری پیدا می کنند. این حرکت ها از جهت دینی دو گروه عمده را تشکیل می دهند که عبارتند از سنت گرایان، شامل بسیاری از



روحانیان و مقامات رسمی دینی و گروه دیگر روشنفکران مسلمان که خاستگاه آنها عمدتاً در مراکز علمی، دانشگاه ها و از میان تحصیل کرده ها می باشد.

از جهت سیاسی این جنبش ها دارای دو ویژگی هستند. اول آن که عموماً و اکثراً معارض و متعارض به نظام های حاکم بر کشورهای خود می باشند. بسیاری از دولت های اسلامی، علاوه بر سوء مدیریت و فساد مالی و سیاست های ضد مردمی، وابسته به قدرت های غربی هستند. قدرت های غربی به خاطر منافع خود و ادامه بهره مندی های اقتصادی از این دولت ها حمایت می کنند و ناچار در برابر جنبش های مردمی در این کشورها قرار گرفته اند. دوم آن که افکار عمومی در کشورهای اسلامی با توجه به پیشینه و کارنامه و عملکرد استعمار غربی به شدت ضد غربی هستند. بخشی از مواضع ضد غربی کنونی مسلمانان ریشه در این پیشینه تاریخی دارد. بنابراین گسترش جنبش های سیاسی در کشورهای اسلامی با درجه های متفاوت، با اوج گیری احساسات ضد غربی همراه است.

این امر به نوبه خود بر روابط بهداشتی جهان اسلام و مسلمانان با کشورهای غربی و نیمکره شمالی به طور دوسویه اثرات منفی و بازدارنده و گاه ویرانگر بر جای می گذارد.

۶- همان طور که اشاره شد، با پایان گرفتن جنگ سرد موج جدیدی از دموکراسی، کشورهای مختلف جهان را فرا گرفته است. نظام های غیرمردمی و توتالیتر، به تدریج جای خود را

به حکومت‌های منتخب مردم وامی‌گذارند، اما سرعت تغییرات دموکراتیک در کشورهای اسلامی، برخلاف کشورهای مسیحی، بسیار کند و با مشکلات متعدد روبه‌روست.

در کشورهایی که بیشتر مردم آن مسیحی هستند فرایند دموکراسی، به سرعت در حال رشد و توسعه و نهادینه شدن است. این بدان معناست که این کشورها به سرعت می‌توانند وارد مرحله توسعه پایدار شوند، زیرا کلیسای مسیحی، از هر فرقه و مذهبی، سال‌هاست که مشکلات و تعارضات کلیدی و اساسی خود را با دموکراسی حل کرده‌است و صاحبان و اربابان کلیسا به نوعی با مفاهیم بنیادین حقوق طبیعی انسان و تعریف جدید مشروعیت نظام‌های سیاسی براساس رأی مردم کنار آمده و از ادعاهای گذشته خود مبنی بر لاهوتی بودن حق حکمرانی و قداست حاکمان دست برداشته‌اند، اما در کشورهای اسلامی وضعیت به کلی متفاوت است. در کشورهای اسلامی نیز، عوامل بازدارنده بیرونی، - خارجی ویژه دوران جنگ سرد، از بین رفته‌اند، اما عوامل داخلی و درونی هنوز تأثیرگذار و بازدارنده هستند. این عوامل را می‌توان در سطح کلان به دو گروه تقسیم کرد؛ عوامل بازدارنده که از سرشت استبدادی نظام‌های حاکم سرچشمه می‌گیرد. منافع سیاسی، اقتصادی یا طبقاتی حاکمان این کشور با توسعه دموکراسی ناسازگاری ذاتی دارد، اما بخش اصلی بازدارنده که به مراتب موثرتر و مهم‌تر از عوامل بازدارنده نوع اول می‌باشند، از درون افکار، اندیشه‌ها، درک و نگرش مسلمانان به دموکراسی و رابطه آن با اسلام سرچشمه می‌گیرد.

بخش قابل توجهی از متفکران دینی، اعم از سنی یا شیعه، با دموکراسی هیچ رابطه خوبی ندارند و عموماً دموکراسی را کفر و در تضاد با آموزه‌های بنیادین دینی می‌دانند. این نگرش منفی نسبت به دموکراسی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که دموکراسی جدید - که چیزی بیش از یک قرن پیشینه ندارد - یک پدیده غربی است و همان‌طور که گفته شد، نگاه مسلمانان به غرب و هر آنچه که غربی است منفی می‌باشد، اما برخی از مسلمانان درک درست و واقع‌بینانه از دموکراسی ندارند. همان اندازه که اسلام در غرب درست شناخته نشده است و برخی تعصبات در موضع‌گیری‌ها علیه اسلام و مسلمانان نقش دارد، در میان مسلمانان نیز، دموکراسی ناشناخته مانده و با موضع‌گیری‌ها و تعصبات ضد غربی همراه است. دولت‌های استبدادی حاکم بر این کشورها، از این نگرش منفی نسبت به دموکراسی به نفع استمرار حکومت خود حمایت و آن را تشویق می‌کنند.

این درحالی است که با تغییرات و تحولات در مناسبات و روابط بین‌المللی و نقش اولویت‌های اقتصادی در روابط بین‌المللی و ضرورت ثبات سیاسی درازمدت، به‌عنوان یک پیش‌نیاز، قدرت‌های غربی نمی‌توانند یا نمی‌خواهند از نظام‌های سیاسی استبدادی و واپس‌گرای برجای مانده از دوران جنگ سرد،

که هم‌پیمان و وابسته یا دست‌نشانده آنان بوده‌اند، حمایت نمایند و براساس تعریف جدیدی از منافع، مصالح و امنیت ملی کلان خود خواهان تغییرات سیاسی در راستای دموکراسی در این کشورها می‌باشند. اما فرایند دموکراسی در این کشورها، علاوه بر آن که با مقاومت حکومت‌ها روبه‌روست و آنها حاضر به قبول نتایج دموکراسی نیستند، با مشکل دیگری نیز دست به گریبان است. در این کشورها، همزمان با باز شدن جو سیاسی و تأمین حداقل حقوق و آزادی‌های مردمی، جنبش‌های سیاسی توده‌وار شکل می‌گیرند و عملاً به پیروزی جریان‌های سیاسی - مذهبی سنت‌گرا و یا گاه واپس‌گرا می‌انجامد. رفتارها و نگرش‌های مردم عامی و عادی عموماً براساس سنت‌های دیرپای فرهنگی - مذهبی می‌باشد. فعالان جنبش‌های سیاسی - مذهبی سنت‌گرا، با تکیه بر احساس مذهبی خام و توسعه نیافته مردم، حمایت توده‌وار آنان را جلب می‌نمایند.

بنابراین در چنین شرایطی، با تحقق آزادی‌های سیاسی، از طریق فرآیند سیاسی و انتخابات آزاد، نیروهای سیاسی سنت‌گرا، پیروز می‌شوند و قدرت را در دست می‌گیرند، اما الگوی سنت‌گرایان در حکومت اسلامی، یک الگوی تاریخی قدیمی و کهنه‌شده، از نوع خلافت می‌باشد. خلیفه در این نوع حکومت‌ها از قدرت مطلق برخوردار بوده است. این الگوی حکومتی، در شرایط کنونی جهان، در هیچ کشوری قابل پیاده شدن نیست. مفهوم دولت در عصر حاضر با ساختارهای حکومت خلفا به کلی متفاوت است.

جامعه‌های کنونی از جهات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مقایسه با جامعه‌های سنتی بسیار پیچیده هستند. همان اندازه که مفهوم دولت تغییر کرده است، مفهوم ملت نیز تغییر پیدا کرده است. ورود به عصر توسعه نیازمند نهادینه شدن دولت - ملت است. بنابراین سنت‌گرایان اسلامی، اگرچه از طریق فرایند دموکراسی قدرت را به دست می‌گیرند، اما بلافاصله فرایند دموکراسی را به‌عنوان یک اندیشه کفرآلود تعطیل می‌کنند.

برای نمونه در الجزایر، جبهه نجات در انتخابات سراسری پیروز شد. اما بلافاصله تصمیم و برنامه خود را در تشکیل یک حکومت اسلامی از نوع حکومت در کشورهای سودان، عربستان، پاکستان، لیبی و ایران به‌عنوان الگوهای مورد نظر اعلام کرد. رهبران این جبهه، همچنین با صراحت و از روی صداقت در موضع‌گیری‌های رسمی خود، دموکراسی را معادل با کفر دانستند. این موضع‌گیری‌ها با واکنش جدی و نگران‌کننده دیگر احزاب و گروه‌های سیاسی اسلامی، بخصوص روشنفکران دینی روبه‌رو گردید و در نهایت معادله را به ضرر توسعه دموکراسی در الجزایر بر هم زد.

در ترکیه، رهبران سیاسی، اقتصادی و نظامی اصرار دارند که

به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شوند، اما شرایط قبولی عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، تغییرات دموکراتیک، از جمله آزادی‌های اساسی، برگزاری انتخابات آزاد می‌باشد. در ترکیه نیز، انتخابات آزاد، به معنای پیروزی اسلام‌گرایان شده است. اگرچه در اروپا مخالفت‌های جدی با عضویت ترکیه، به‌عنوان یک کشور اسلامی، در اتحادیه اروپا وجود دارد، که ریشه آن در تقابل با اسلام و مسلمانان است، اما رفتارهای برخی از گروه‌های اسلام‌گرا نیز در این امر مؤثر بوده است. در مصر نیز مشکلاتی از این نوع بر سر راه فرایند دموکراسی دیده می‌شود.

مجموعه این عوامل باعث شده است که فرایند دموکراسی در کشورهای اسلامی با موانع جدی روبه‌رو باشد و بر همین اساس هیچ یک از کشورهای اسلامی هنوز وارد عصر توسعه سیاسی و اقتصادی نشده‌اند.

این نابسامانی‌ها و تعارضات و چالش‌های جدیدی که مسلمانان با آن روبه‌رو هستند، روابط میان مسلمانان، اسلام و نیمکره شمالی را دچار تلاطم و تعارض نموده است.

۷- فوبیای اسلام، در دوران جنگ سرد، کشورهای غربی، بخصوص میلیتاریست‌های امریکا برای تأمین بودجه‌های کلان، مسابقه تسلیحاتی با روسیه شوروی و آماده‌سازی افکار عمومی، از خطر کمونیسم هیولای عظیمی را ساختند. در دوران جنگ سرد اگرچه رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق، هدف و برنامه‌های

خود را برای به‌گور سپردن کاپیتالیسم آشکارا اعلام می‌کردند و از هر فرصتی برای ضربه‌زدن به ساختارهای نظام سرمایه‌داری غربی خودداری نمی‌کردند، اما مراکز ویژه‌ای در آمریکا، منافع خود را در آن می‌دیدند که با استفاده از مواضع اعلام شده شوروی خطر کمونیسم را هرچه ممکن است بزرگتر جلوه دهند. این سیاست موجب پدیده‌های بنام فوبیای سرخ (Red Phobia) یا ترس موهوم از کمونیسم در میان مردم شده بود. در سایه این ترس موهوم میلیتاریست‌های امریکا توانستند سهم بالائتری از درآمدهای امریکا را صرف تولید سلاح‌های پیشرفته جنگی نمایند و از سوی دیگر با دامن‌زدن به مسابقه تسلیحاتی یک صلح مسلح را به شوروی تحمیل کردند. رهبران شوروی هم به منظور دفاع از موجودیت

کشورشان و هم برای مقابله با سرمایه‌داری جهانی، به رقابت‌های تسلیحاتی تن در دادند. اما هزینه‌های عظیمی که صلح مسلح برای شوروی به همراه داشت در نهایت این کشور را به سقوط نهایی رسانید، اما اکنون جنگ سرد تمام شده است و دیگر کوبیدن بر طبل فوبیای سرخ موضوعیت خود را از دست داده است، ولی قدرت‌های بزرگ برای ادامه حیات خود به دشمن، خواه واقعی و یا ذهنی نیاز دارند. در آستانه فروپاشی شوروی، برژینسکی طی مقاله‌ای نوشت که بزرگ‌ترین ضربه گورباچف به آمریکا، محروم ساختن این کشور از یک دشمن است. بر این اساس به‌زودی، از سوی محافل و نهادهای ویژه کوشش‌هایی صورت گرفت تا جایگزینی برای فوبیای سرخ پیدا کنند.

انقلاب اسلامی ایران، اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، و رویدادهای پس از آن موجب شد که برخی از جنبش‌های اسلامی، به شدت رادیکالیزه شوند. گروه‌های افراطی چه شیعه و چه سنی، در برخورد با دگراندیشان در میان خود و با قدرت‌های بیگانه به شیوه‌های خشونت‌توسل جستند. سیاست‌ها و رفتارهای قدرت‌های بزرگ جهانی، با مسلمانان، بخصوص با فلسطینیان، موجب توجیه خشونت‌گروه‌های افراطی شده است. به‌زودی نهادها و محافل خاص که از فوبیای سرخ بهره‌مند بودند، اما با پایان جنگ سرد آن را از دست داده بودند، زمینه‌های مناسب برای جایگزین کردن آن با "Islam phobia" را پیدا کردند.

زمانی ساموئل هانتینگتون، موضوع جنگ تمدن‌ها را مطرح ساخت، اما نگاه و توجه او معطوف به وضعیت و روابط کنونی مسلمانان و غرب نبود، بلکه با توجه به آنچه در بندهای بالا، در مورد اسلام و مسلمانان اشاره شد، او منظر آینده جهان و مناسبات میان اسلام و غرب را نشان داده است.

اگر بپذیریم که روابط جهان اسلام با نیمکره شمالی مهم‌ترین مسئله در روابط بین‌المللی است و اگر بپذیریم که اسلام وارد دوران جدیدی از تأثیرگذاری بر تاریخ بشر شده است و اگر بپذیریم که تغییرات و تحولات در کشورهای اسلامی، به سمت و سوی می‌رود که مسلمانان با وجود فرازونشیب‌ها و چالش‌های کنونی به‌زودی خواهند توانست بر این

**اگر بپذیریم که اقبال مردم جهان به اسلام در حال گسترش روزافزون است و بپذیریم که مسلمانان برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی و سر و سامان دادن به اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود و برای ورود به عصر جدید، نیازمند به زمان می‌باشند، باید در برابر تحریکات از خود خویشتن‌داری نشان دهند و کوشش کنند تا در دام این تحریکات نیفتند و با توکل به خدای بزرگ، سیاست خود را در چارچوب: "ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن" (نحل: ۱۲۵)، ادامه دهند**

چالش‌ها فایق آیند، سخن هانتینگتون، خیلی دور از واقعیت نمی‌باشد. جهان آینده شاهد تقابل اسلام و مسیحیت و مسلمانان و غرب خواهد بود، اما این تقابل لزوماً یک درگیری فیزیکی و نظامی نخواهد بود یا می‌تواند نباشد، اما برخی از نهادهای قدرتمند در غرب مصلحت نمی‌بینند و اجازه نمی‌دهند این تغییرات فرایند و مسیر طبیعی خود را طی کند. آنان بر این باورند که می‌توانند و باید این فرآیند را متوقف و یا کند سازند.

تصمیم‌سازان غربی به حساسیت مذهبی مسلمانان واقف هستند و می‌دانند هر نوع تعرضی به باورهای آنان با واکنش‌های تند، بخصوص از سوی افراطی‌ها و سنت‌گرایان رو به رو خواهد شد، اما آنها این تعرضات را به نفع خود می‌بینند.

برخی از محافل و نهادهای غربی، با علم به این روحیه مسلمانان متعمداً دست به تحریک مسلمانان می‌زنند تا آنها با واکنش‌های افراطی خود سیاست فویبای اسلام را دامن بزنند و مردم مغرب زمین را به خطرات اسلام و مسلمانان قانع سازند.

کتاب آیات شیطان‌ی سلمان رشدی، چاپ کاریکاتورهای موهن از پیامبر اکرم (ص)، سخنان اخیر پاپ بندیکت، همه در همین راستا، یعنی تحریک عاطفی مسلمانان به واکنش‌های خشونت‌بار به نفع تقویت «فویبای اسلام» و بسیج افکار عمومی غرب و قانع ساختن آنها در تقابل با اسلام و مسلمانان می‌باشد. شاید به همین علت باشد که سخنگویان محافل و نهادهایی که از این تقابل‌ها استقبال می‌کنند و آن را دامن می‌زنند، علناً و صریحاً سخنان پاپ را تأیید و از او تجلیل به عمل آوردند.

واکنش‌های گروه‌های تند افراطی مسلمانان، چه شیعه و چه سنی، نظیر حمله به کلیساها، قتل راهبه مسیحی، حمله به سفارت دانمارک و مانند آن، علاوه بر این که با آموزه‌های دینی و منافع ملی در تعارض است و نفعی برای اسلام و مسلمانان در پی ندارد، نه تنها موجب تنبه و یا توقف این حملات نخواهد شد، بلکه طراحان این سیاست‌ها را قانع می‌سازد که تیرشان به هدف خورده است.

اما واکنش مسلمانان به تهاجمات تبلیغاتی و تحریک آمیز علیه اسلام و مسلمانان منحصر و محدود به واکنش‌های افراطی و خشونت آمیز نبوده است. بسیاری از روشنفکران دینی، از سخنان پاپ بندیکت استفاده کردند و آن را به فرصتی برای گفت‌وگو با مسیحیان تبدیل نمودند. هر قدر واکنش‌های خشونت آمیز، به نفع تحریک‌کنندگان علیه اسلام و مسلمانان تمام می‌شود، واکنش‌های سنجیده، خردورزانه و منطقی تأثیرات درازمدت به نفع اسلام خواهد داشت.

۸ - صلح حدیبیه به عنوان یک سیاست راهبردی بسیار آموزنده است. امضای قرارداد عدم تعرض و صلح میان رسول خدا (ص) و مشرکین مکه در حدیبیه، موجبات

نارضایتی برخی از مسلمانان را فراهم آورد. مفاد این قرارداد ظاهراً به نفع مشرکین و به ضرر مسلمانان و از جهتی، به نظر برخی از صحابه، موهن هم بود، اما نه تنها پیامبر با قاطعیت آن را امضا کرد، بلکه پیام فتح و پیروزی هم از سوی خداوند صادر و ابلاغ شد. حکمت نهفته در صلح حدیبیه، چه پیامی برای مسلمانان امروز در بر دارد؟

هنگام امضای صلح حدیبیه شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و روند کلی تحولات به نفع اسلام و مسلمانان بود و مخالفان پیامبر و مسلمانان هم آن را درک کرده بودند و به همین مناسبت با لشکری انبوه در برابر مسلمانانی که برای ادای مراسم حج به طرف مکه در حرکت بودند، ظاهر شدند، اما پیامبر رحمت و حکمت، این جنگ را به نفع مصالح و منافع درازمدت مسلمانان نمی‌دانست. بنابراین پیامبر نخست در یک حرکت سیاسی - روانی و برای تقویت انسجام درونی جامعه اسلامی، مسئله جنگ با کفار مکه را با مردم در میان گذاشت و از آنان برای جنگ بیعت گرفت که به بیعت رضوان یا بیعت جهاد (و همچنین بیعت شجره) معروف شده است. موضوع این بیعت، برخلاف دو بیعت مردم مدینه در عقبه اول و دوم که به تشکیل حکومت توسط پیامبر و تأسیس مدینه انجامید، نوعی همه‌پرسی بود. برنامه پیامبر در این سفر به مکه جنگ نبود. صرفاً برای انجام اعمال حج حرکت کرده بودند. نه فقط مسلمانان مدینه، بلکه قبایل عرب غیرمسلمان اطراف مدینه نیز پیامبر را همراهی کرده بودند. هنگامی که کفار قریش عزم خود را برای جلوگیری از ورود پیامبر و یارانش به مکه اعلام کردند، پیامبر هم با یک همه‌پرسی، در شکل سنت بیعت، وحدت و انسجام همراهانش را برای دفاع از حق خودشان در ورود به مکه به نمایش گذاشت، اما پیامبر پیشنهاد صلح را پذیرفت و حتی برخی از شرایط کفار را هم قبول کرد.

اگر بپذیریم که اقبال مردم جهان به اسلام در حال گسترش روزافزون است و بپذیریم که مسلمانان برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی و سر و سامان دادن به اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود و برای ورود به عصر جدید، نیازمند به زمان می‌باشند، باید در برابر تحریکات از خود خویشتن‌داری نشان دهند و کوشش کنند تا در دام این تحریکات نیفتند و با توکل به خدای بزرگ، سیاست خود را در چارچوب: "ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن" (نحل: ۱۲۵)، ادامه دهند.

#### پی‌نوشت:

۱ - مسئله وحی، مجموعه آثار ج۲، بعثت (۱)، ص ۱۵۶، بنیاد فرهنگی بازرگان، شرکت قلم، ۱۳۷۷



شعر

## چشم انداز ادبیات متعهد

خون خروشم به ستم تا که لبم دوخته اند

مرحوم سیدعباس معارف

رویای آواز

محمدرضا طاهریان

(از کتاب آوازه‌های خاکستر و شعرهای دیگر)

این صدای چیست؟

این صداکز قعر شب آواز می خواند

صدای کیست؟

آه شاید

قطره‌های زمزمه

چاووش خوان رود فریاد است

یا که می‌کوبد به طبل کهنه تقدیر،

گوش کن!

این دست‌های خسته بادست.

چند پر بر خاک

بازگوی خاطرات خون و پرواز است

آری اما

باز هم این جنگل خاموش،

خفته با فکر پرزده،

باز در رویای آواز است!

\*\*\*

دو شعر تلخ از آن طنز آفرین شیرین کار، عمران صلاحی

خارج از محدوده

این راه چه ماه می‌تواند باشد

هر گوشه پناه می‌تواند باشد

از مقصدمان سوال کردم، گفتمی

مقصد خود راه می‌تواند باشد

□

شاید

شاید اگر نگفته بودی

به آن در نزدیک نمی‌شدم

کلید را نمی‌چرخاندم

چشم‌انداز را نمی‌گشودم

نهی تو

همه امر بود

غیر کوی تو جهان دگری نیست مرا  
جز رخ و زلف تو شام و سحری نیست مرا  
نیست در سیر جنون کوه و کویری که در آن  
ز اشک و خون، پیک پریشان سفری نیست مرا  
خواهم افشانم سر اندر قدمت لبیک افسوسه  
ترسم آن روز بیایی که سری نیست مرا

خون خروشم به ستم تا که لبم دوخته‌اند

خصم پنداشت که چاک جگری نیست مرا

پایداری کن و در هم بشکن شوکت تیغ

جز تو ای سینه خونین سپری نیست مرا

ناصحا از سفر عشق مرا بیم مده

که خطر، صاحب قدر و خطری نیست مرا

دل فریبم زبتان تا که ربایند دلم

به جز این شیوه "معارف" هنری نیست مرا

\*\*\*

اندیشه‌آزادی

محمدرضا رحیمی

از کتاب "راز مکتوم گل سرخ"

عشق و مهر است پیام من و همکیشانم

نسل توفانم و دل‌داده آن ایمانم

منم آن شارح اندیشه آزادی و صلح

که شکفتند غزل‌های تر عرفانم

راستی راز گل سرخ و پاییز چه بود؟

پرسشی سخت در آمیخته با شریانم

از چه محدود شدم در قفس حادثه‌ها

که سپیدارترین شاعر این دیوانم

جاده‌ها بسته، مه آلوده، پر از ابهام است

عطش گفتن و بی‌تابی انگشتانم

می‌رسد فصل رهایی و گل و شادی باغ؟

هاتفی دوش بگفت این همه با جانانم

"با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم"\*

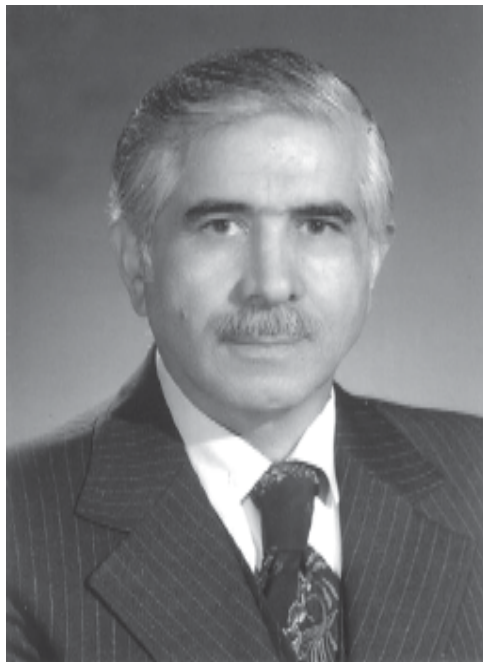
عشق و مهر است پیام من و همکیشانم

\* وامی از حافظ (علیه‌الرحمه)

# یاد دو یاد آور

"هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق"

می‌کردیم. سال ۱۳۴۸ - همزمان با چشمگیری شدن مبارزات فلسطینی‌ها - با هم در این باره صحبت می‌کردیم. وی آرزو می‌کرد که ای‌کاش ملت ما هم مانند آنها مبارزه می‌کرد. حسن از ارتباط من با سازمان مجاهدین خبر نداشت. من سال ۱۳۵۰ دستگیر شدم، در سال ۱۳۵۲ که آزاد شدم، حسن با همسر وفادارش خانم دکتر فرشید افشار به منزل ما واقع در آب‌منگل آمدند. من و همسر شهیدم حوری بازگان نیز به منزل آنها رفتیم. مدت‌ها مخفی شدم. در جریان پیروزی انقلاب در منزل آیت‌الله طالقانی همدیگر را در آغوش



گرفتیم. اشک شادی از چشمان هر دوی ما جاری شده بود. پس از انقلاب نیز در آموزشگاه رانندگی امیرکبیر همدیگر را می‌دیدیم. بیشتر مبارزان یا فرزندان مبارزان دهه ۴۰ به بعد، آموزش رانندگی خود را از طریق آموزشگاه ایشان گذرانده‌اند. با گذرایم، وقتی نشریه چشم‌انداز ایران را منتشر می‌کردم، از ایشان خواستم گفت‌وگویی درباره پهلوان تختی داشته باشم که حاصل آن دیدار و گفت‌وگو در شماره ۲۳ با عنوان "تختی؛ قهرمانی مردمی و میهن‌دوست" بود. در تمامی این مدت ایشان را نمادی مجسم از خداپرستی، دینداری، مهر به وطن و عشق به مردم دیدم. حسن بیماری‌های دردناک خود را تحمل می‌کرد و در این راستا همسر وفادارش واقعاً اسوه فداکاری و مهربانی بود.

فقدان او را به خانم دکتر افشار و دو فرزندش (فیروزه و فرزاد خرمشاهی) و همچنین به مبارزان نهضت ملی تسلیت می‌گویم؛ گرچه "...مرد نکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نکویی نبرند"

روحش شاد، یادش جاودانه باد.

حسین خرمشاهی، فعال همیشگی نهضت ملی در شهریور ماه ۱۳۸۵ زندگی نوین و جاودانه خود را آغاز کرد. کمتر مبارزان نهضت ملی و بویژه مبارزان دهه ۵۰ - ۱۳۴۰ را می‌شناسیم که مرحوم حسن، این یار پهلوان تختی، و مبارزات همیشگی اش را نشناسند. در زمستان سرد ۱۳۴۲، نخستین بار در سلول‌های قزل‌قلعه او را دیدم؛ شناختم. داستان این‌گونه بود، نیمه‌شب ۹ نفر را به رهبری حسن به سلول‌های قزل‌قلعه آوردند، نه تنها در بازجویی‌ها توسط بازجوهای ساواک، آنها را شکنجه می‌دادند، بلکه درون

سلول نیز؛ به طوری که صدای آه و ضجه آنها را همه ما می‌شنیدیم. آنها متهم بودند که می‌خواستند شاه را ترور کنند. فریبرز رئیس‌دانا، یکی از این ۹ نفر بود. چندی بعد که تیمسار پاکروان، رئیس سازمان امنیت وقت، آنها را آزاد کرد - که البته معلوم شده بود یک ساواکی گزارش دروغ داده - پاکروان از آنها معذرت خواست، حسن با جوانمردی غیرقابل وصفی به دوستانش روحیه می‌داد و آنها را به مقاومت دعوت می‌کرد. چهره مقاوم او در جان من رخنه کرد. بعدها او را در کوه دیدم و چند بار با یکدیگر به توجال رفتیم. وقتی کارمند شرکت نفت لاوان بودم، حسن را به جزیره لاوان دعوت کردم تا به کارگران آموزش رانندگی و آیین‌نامه بدهد و همچنین دونفر افسر را از تهران دعوت کردیم تا کارگران را آزمایش کرده و گواهینامه بدهند. وقتی حسن فهمید این پروژه برای خدمت به کارگران است، شبانه‌روزی تلاش می‌کرد کارگران صاحب گواهینامه شوند تا حقوق‌شان افزایش یابد. شب‌ها که در کنار ساحل خلیج فارس قدم می‌زدیم، تجربیات خود را به هم منتقل



## و مهربانی را به سمت ما کوچاند...

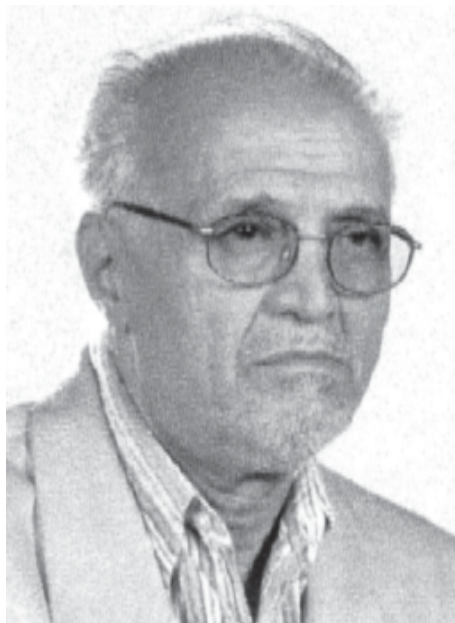
نهضت آزادی و افزایش میزان محکومیت آنها تأثیر گذاشت، ولی نقطه عطفی در تاریخ معاصر ما به شمار می‌رفت؛ آن‌گونه که با این اعلامیه نهال ملی - مذهبی به شکل راهبردی به بار نشست.

پس از آن قیام و در تداوم مبارزات بود که نیروهای ملی - مذهبی در هم ذوب می‌شدند و همین هم به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید. شخصیت بارز او در روزهای پایانی حیاتش در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران (شماره ۴۰، سی خرداد ۶۰، انتقام‌جویی به جای محبت) کاملاً نمایان است. ایشان با وجود پیشروی بیماری مهلک سرطان در تن خسته‌اش،

می‌دانست که روزهای پایانی عمر خود را می‌گذراند، ولی با این همه، سرزنده و شاداب بود و خود را آماده مرگ کرده و از روحیه‌ای بالا برخوردار بود. صحبت‌های او فضای واقعی زندان اوین را در سال‌های ۵۴ و ۵۵ به روشنی منعکس می‌نمود. او به خوبی نشان داد که ریشه‌های اختلاف در کجاست و چگونه نقطه‌های فاجعه خرداد ۶۰ در زندان اوین شکل گرفت. بارها به دوستان می‌گفتم که نکته‌های آموزنده بسیاری از این مصاحبه دلنشین آموختم. مهندس عرب‌زاده، وقتی از فاطمه امینی و همکاری‌های خود با او در خفقان آن سال‌ها سخن می‌راند و بویژه از مقاومت‌ها و شهادت‌ها جانگدازش می‌گفت، اشک در چشمانش جمع می‌شد و بغض در گلویش می‌شکست. او همواره می‌گفت: "فاطمه، خیلی بزرگ بود." هنگام مصاحبه، آرزو می‌کردم که مثل ایشان تاروهای پایانی عمر، عاقبت به خیر شوم. او هر چند از دیده‌های ما برفت، ولی دل‌های ما به دنبال راهی است که او برگزید؛ "محبت به جای انتقام‌جویی"

این مصیبت را به همسر، برادران، فرزندان، اعضای نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسين و ملت ایران تسلیت می‌گویم. باشد که قلب سرشار از مهربانی او سرمشق ما باشد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

لطف‌الله میثمی



"بزرگ بود و از اهالی امروز بود و با تمام افق‌های باز نسبت داشت و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید..."

در سال ۱۳۳۹ در مراسم انجمن اسلامی مهندسين با مرحوم مهندس عرب‌زاده آشنا شدم. در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ عضو هیئت اجراییه نهضت آزادی شد و از آن پس به ضرورت‌های سازمانی، با ایشان همکاری‌های بیشتری داشتم.

در سال ۱۳۴۰، اردوی انجمن‌های اسلامی (دانشجویان، مهندسين، پزشکان و...) در جایی بین کرج و سدکرج برگزار شد. پس از آن اردو - که

مرحوم مهندس بازرگان و شهید حنیف‌نژاد نیز در آن شرکت داشتند - به دعوت آقای عرب‌زاده - که خود در سدکرج مشغول کار بود - به بازدید سدکرج و پس از آن سرمسازي حصارک رفتیم.

مهم‌ترین خاطره‌ای که از او دارم این است که مهندس عرب‌زاده نقطه عطفی در جامعه ما ایجاد کرد و آن بدین ترتیب بود که در شرایطی که قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سرکوب نظامی می‌شد و سران و مسئولان نهضت آزادی و جبهه ملی در زندان‌های شاه به سر می‌بردند و امریکا، شوروی، انگلیس و اسرائیل هم این سرکوب را تأیید می‌کردند، وی پیش از دستگیری، اعلامیه "دیکتاتور خون می‌ریزد" را به نام نهضت آزادی ایران منتشر کرد. شاه با شعار خود می‌خواست سرکوبش را توجیه کند و مخالفان خود را اتحادی از قوای مخرب سرخ و ارتجاع سیاه نشان دهد؛ آری، در چنین فضایی، نهضت آزادی ایران به همت مهندس عرب‌زاده این سحر شاه را باطل کرد؛ بویژه که سران، مسئولان و اعضای نهضت آزادی، همه از تحصیل‌کردگان و روشنفکران بودند و آرمان‌هایشان با ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ، هیچ سنخیتی نداشت.

ابتکار او، زبان دل و جوشیده از نهضت آزادی و ملت ایران بود که خشم شاه را برانگیخت. گرچه این اعلامیه در محاکمه سران



# فقر در ایران

سعید مدنی\* - بخش سوم

در بخش های اول و دوم این مقاله که در شماره های ۳۹ و ۴۰ چشم انداز ایران به چاپ رسید تلاش شد تا پس از توضیح درباره مفهوم فقر و نابرابری، شاخص های فقر در دوره "انقلاب و جنگ" (۱۳۶۷ - ۱۳۵۸) و برنامه اول توسعه (۱۳۷۲ - ۱۳۶۸) مورد بررسی قرار گیرند. در این قسمت بحث را با ارزیابی وضعیت فقر و نابرابری در برنامه دوم توسعه ادامه می دهیم.

بود. این پدیده کنار نوسان های درآمدهای نفتی موجب کسری بودجه قابل توجه دولت و در نتیجه استقراض از بانک مرکزی شد. نتیجه این وضعیت رشد نقدینگی و افزایش تورم بود. به همین دلیل در سال های برنامه دوم توسعه (۱۳۷۸ - ۱۳۷۴) ترکیب رشد ۳/۲ درصدی و تورم ۲۵/۱ درصدی وضعیت معیشتی دشواری را پیش روی مردم ایران قرار داد که به نارضایتی گسترده انجامید و یکی از زمینه های مهم پیروزی اصلاح طلبان و منتقدان دولت را در خرداد ۱۳۷۶ فراهم آورد.



مردان عمل که تصور می کنند زیر نفوذ فکری هیچ کس نیستند، غالباً طوق بردگی اقتصاددانی را بر گردن دارند که نظریه های وی کهنه و از رده خارج شده است.

(کینز، ۱۹۳۶)

۱- فقر و نابرابری در برنامه دوم توسعه

(۱۳۷۸-۱۳۷۴)

۱-۱- سیاست های اقتصادی

برخی از مهم ترین شاخص های کلان اقتصادی کشور در سال ۱۳۷۳ یعنی سالی که به پایان برنامه اول ضمیمه گردید عبارت بود از نرخ رشد اقتصادی ۰/۵ درصد، کاهش ۱۴/۲ درصدی در نرخ تشکیل سرمایه ثابت

خالص، رشد نقدینگی ۳۵/۸ درصدی، نرخ تورم ۳۵/۲ درصدی و افزایش ۵۸/۶ درصدی در نرخ ارز بازار غیر رسمی. (وزارت اقتصاد و دارایی، ۱۳۸۳)

برنامه دوم توسعه در ادامه سیاست های برنامه اول توسعه تنظیم گردید، در عین حال به دلیل تبعات منفی گسترده و غیر قابل کنترل اجرای برنامه اول بر شاخص های کلان اقتصادی دولت ناچار شد "تثبیت" را به عنوان محوری ترین سیاست خود در سال ۱۳۷۴ (سال آغاز برنامه دوم توسعه) در دستور کارش قرار دهد و از سرعت اجرای برنامه های پیش بینی شده در برنامه دوم بکاهد. به علاوه در سال های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ با توجه به بروز نوسانات شدید نرخ ارز در بازار غیر رسمی و همچنین افزایش بی رویه قیمت ها، سیاست های ارزی و تجاری تثبیتی و کنترلی تا حدودی جایگزین سیاست های "تعدیل" شد، تا جایی که در اوایل سال ۱۳۷۴ نرخ ارز بار دیگر کنترل شد.

علاوه بر این منابع ارزی قابل توجهی که در طول برنامه اول از طریق استقراض در اختیار دولت قرار گرفته بود به تدریج متوقف شد، زیرا زمان بازپرداخت بدهی های استمهال شده نیز فرا رسیده

جدول ۱ پیش بینی نرخ تورم و نرخ تورم

رسمی را در سال های برنامه دوم توسعه نشان می دهد:

جدول ۱

سال	پیش بینی تورم توسط سازمان برنامه	نرخ تورم رسمی اعلام شده توسط بانک مرکزی
۱۳۷۴	۱۲/۴	۴۹/۴
۱۳۷۵	۱۲/۴	۲۳/۲
۱۳۷۶	۱۲/۴	۱۷/۲
۱۳۷۷	۱۲/۴	۲۰
۱۳۷۸	۱۲/۴	۱۹/۳

منبع: کیانی، ۱۳۷۹

عدم توفیق برنامه اول در کنترل تورم و ناتوانی در اصلاح نظام یارانه ها، جهت گیری های برنامه دوم را تا حدی تحت تأثیر قرار داد. به همین سبب تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی در صدر هدف های کلان کیفی برنامه دوم قرار گرفت. به این منظور نیز برخی خط مشی های زیر ذیل هدف مذکور آمد:

۱- توسعه و بهبود کیفیت شرایط عمومی زندگی مردم شامل



- بهبود توزیع درآمد و ثروت و کاهش ضریب جینی
- ۲- تعمیم، گسترش و بهبود نظام تأمین اجتماعی
  - ۳- عنایت به مناطق محروم و روستاها با اولویت اشتغال، بهداشت، آموزش، تولید و عمران
  - ۴- حمایت از اقشار نیازمند و آسیب‌پذیر

با تصویر ارائه شده از وضعیت عمومی اقتصاد کشور در برنامه دوم، مروری بر پاره‌ای از شاخص‌های "فقر" و نابرابری طی دوره مورد بررسی خواهیم داشت.

### ۱-۲-۱- شاخص‌های فقر و نابرابری

#### ۱-۲-۱- ضریب جینی

شاخص ضریب جینی که تغییرات آن بین صفر و یک می‌باشد تا حدودی وضعیت نابرابری توزیع درآمد را مشخص می‌سازد. ارقام مربوط به ضریب جینی در برنامه دوم (جدول شماره ۲) با نوسان از ۰/۴۲۷ در ۱۳۷۴ تا ۰/۴۲۲ در ۱۳۷۶ و سپس به ۰/۴۲ در ۱۳۷۸ رسیده است.

روند تغییرات ضریب جینی در نقاط شهری در میانه دوره رو به کاهش گذاشته و سپس در پایان دوره افزایش پیدا کرده است. در نواحی روستایی با وجود تغییرات جزئی در پایان دوره ضریب جینی ۰/۴۲ بوده است. در هر حال بنظر می‌رسد در مجموع ضریب جینی طی سال‌های برنامه تغییر قابل ملاحظه‌ای نداشته است، این امر نشانه وجود نابرابری ناپایدار در طول دوره مورد بحث می‌باشد.

#### جدول ۲- ضریب جینی توزیع در مناطق شهری و روستایی طی برنامه دوم توسعه (۷۸-۱۳۷۴)

سال	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
کل کشور	۰/۴۲۷	۰/۴۳	۰/۴۲۲	۰/۴۳	۰/۴۲
نواحی شهری	۰/۴۰۲	۰/۴۰۴	۰/۳۹	۰/۳۹	۰/۴
نواحی روستایی	۰/۴۳۷	۰/۴۲	۰/۴۲	۰/۴۴	۰/۴۳

مأخذ: مرکز آمار ایران، آمار بودجه خانوار طی سال‌های مورد بررسی

#### ۱-۲-۲- خط فقر

بر اساس داده‌های به دست آمده، خط فقر نسبی در سال ۱۳۷۸ یعنی پایان برنامه دوم توسعه برای یک خانوار ۵ نفره، ماهانه به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۷۹ در جامعه شهری ۸۵۴۴۱۰ ریال و در جامعه روستایی ۵۶۰۵۹۴ ریال برآورد شده است.

#### جدول ۳- درصد خانوارهای شهری زیر خط فقر طی برنامه دوم توسعه (۷۸-۱۳۷۴)

سال	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
شهری (خط فقر اول)	۱۸/۸	۱۹/۴	۱۷/۷	۱۸/۷	۱۸/۳
شهری (خط فقر دوم)	۴/۵	۴/۴	۳/۷	۴/۴	۴/۱

مأخذ پایه: سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۹ محاسبه جمعیت زیر خط فقر بر پایه دو روش متفاوت در جدول ۳ نشان داده شده است. در خط فقر اول نصف میانه هزینه خانوار به عنوان خط فقر در

علاوه بر موارد بالا فهرست نسبتاً طولانی از خط‌مشی‌های برنامه دوم را می‌توان ارائه کرد که در آنها بر ضرورت بهبود وضعیت فقر و نابرابری تأکید شده است. در هر حال در برنامه دوم تلاش شد تا با برخی اصلاحات از فشار فقر و نابرابری بر دوش مردم کاسته شود. به همین دلیل دولت از سال ۱۳۷۴ مجدداً به تثبیت نرخ ارز، کنترل قیمت‌ها و اعمال محدودیت‌های واردات روی آورد، اما مازاد تراز پرداخت‌ها را صرف بازپرداخت دیون خارجی کرد. تنگنای ارزی دوره ۷۸-۱۳۷۴ به کاهش انباشت سرمایه و کندی رشد اقتصادی انجامید. تحولات سیاسی بعد از دوم خرداد، تنزل بهای نفت در بازار جهانی و خشکسالی نیز در سال‌های برنامه مزید بر مسئله دیون خارجی شد و رشد اقتصادی را دچار وقفه کرد. درآمد سرانه که در دهه ۷۵-۱۳۶۵ با رشد سالانه ۲/۲ درصد افزایش یافته بود در طی دوره ۷۸-۱۳۷۵ با نرخ نازل‌تر ۲/۱ درصد رشد یافت. از این رو در سال ۱۳۷۸ درآمد سرانه به قیمت ثابت به میزان ۲۸/۷ درصد کمتر از سال ۱۳۵۵ بود. اینها همه شرایطی به مراتب دشوارتر را برای مردم فقیر و کم درآمد فراهم آورد.

به علاوه نرخ بیکاری در سال‌های اجرای برنامه دوم به سرعت رو به افزایش نهاد و از ۹ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱۳/۵ درصد در سال ۱۳۷۸ رسید. (نخجوانی، ۱۳۸۲) بدیهی است بیکاری ریسک فقر را به سرعت افزایش می‌دهد. به گزارش بانک جهانی "بیکاری و فقر ارتباط نزدیکی با هم دارند. اگر سرپرست خانوار بیکار باشد، خانواده به احتمال زیاد فقیر خواهد بود. فقر در خانواده‌های با سرپرست بیکار بیشتر از خانواده‌های با سرپرست شاغل است. ... در سال ۱۳۷۷ احتمال فقیر بودن برای خانواده‌های با سرپرست بیکار در مناطق روستایی ۱۱ درصد بیشتر از خانواده‌های با سرپرست شاغل بوده است. این اختلاف برای مناطق شهری ۸ درصد گزارش شده است. (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۲)

برنامه دوم در شرایطی آغاز شد که مطابق خوش بینانه‌ترین محاسبات ۱۱ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر مطلق قرار داشتند. در سال ۱۳۷۳ یعنی یکسال قبل از برنامه دوم در خصوص کمیت فقر مطالعاتی صورت گرفت. مطابق نتایج حاصل از این بررسی ۱۵/۸ درصد خانوارهای کشور دچار فقر نسبی بوده‌اند. در این مطالعه مشخص شد ۱۷ درصد خانوارهای شهری و ۱۵ درصد خانوارهای روستایی جزو اقشار فقیر قرار دارند. (نیلی و دیگران، ۱۳۷۶)

نظر گرفته شده و در خط فقر دوم ربع میانه هزینه خانوار ملاک قرار داده شده است، که طبعاً شدت فقر برای خانوارهای زیر خط دوم فقر به مراتب بیشتر از خط اول فقر می باشد. همچنانکه ملاحظه می شود نسبت جمعیت زیر خط فقر در مناطق شهری بر پایه هر دوروش در طول سال های برنامه ثابت بوده و تغییر چندانی نداشته . اگرچه با توجه به رشد جمعیت در طول سال های مذکور بدیهی است که تعداد جمعیت زیر خط فقر افزایش یافته اند.

جدول ۴، درصد خانوارهای روستایی واقع در زیر خط فقر را بر پایه دو روش اشاره شده در فاصله سال های اجرای برنامه دوم توسعه نشان می دهد.

جدول ۴- درصد خانوارهای روستایی واقع در زیر خط فقر

سال	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
روستایی (خط فقر اول)	۲۳/۴	۲۱/۹	۲۱/۳	۲۱/۳	۲۲/۶
روستایی (خط فقر دوم)	۸/۵	۷/۴	-	-	۷/۰

منبع: سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور: گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۹ همچنانکه ملاحظه می شود بر پایه گزارش سازمان مدیریت و برنامه ریزی سهم جمعیت زیر خط فقر بر پایه هر دو روش محاسبه خط فقر کمی کاهش یافته است. براساس روش اول محاسبه، نسبت جمعیت زیر خط فقر از ۲۳/۴ درصد در سال ۱۳۷۴ به ۲۲/۶ درصد در سال ۱۳۷۸ رسیده است. در هر حال گرچه درصد خانوارهای زیر خطوط فقر در جوامع شهری و روستایی اندکی تقلیل یافته اما با توجه به افزایش جمعیت، تعداد خانوارهای زیر خط فقر تغییر قابل توجه نداشته و جمعیت انبوه زیر خط فقر به مثابه یکی از معضلات اجتماعی در مقیاس ملی اهمیت و حساسیت خود را از دست نداده است. با وجود گزارش های فوق مطالعات مشابه نتایج متفاوتی را از وضعیت فقر و نابرابری در سال های اجرای برنامه دوم گزارش کرده اند. براساس مطالعه ای که در مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه انجام شده در سال ۱۳۷۷ یعنی یک سال پیش از پایان برنامه دوم ۱۸/۷ درصد خانوارهای شهری و ۲۱/۸ درصد خانوارهای روستایی زیر خط فقر نسبی قرار داشته اند. در این مطالعه مقیاس نصف میانه هزینه خانوار برای تعیین جمعیت زیر خط فقر مورد استفاده قرار گرفته است.

در مطالعه دیگری با مقیاس قراردادن نصف میانگین هزینه خانوارها (چارک اول) به عنوان ملاک تعیین خط فقر نسبی نتیجه گرفته شده در سال ۱۳۷۷ در حدود ۱۵/۹۱ درصد افراد در مناطق شهری و ۲۰/۸۲ افراد در مناطق روستایی در زیر خط فقر نسبی بوده اند. جدول ۵ روند جمعیت زیر خط فقر نسبی را در فاصله سال های ۷۷-۱۳۷۴ با معیار نصف میانگین هزینه خانوار نشان می دهد. براساس محاسبات مذکور در سال ۱۳۷۷ حدود

۱۱ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر نسبی به سر می برده اند. این در حالی است که براساس همین مطالعه در سال مورد بحث ۱۵/۹۶ میلیون نفر از جمعیت کشور در زیر خط فقر مطلق بوده است. نکته دارای اهمیت دیگر در این زمینه آن است که برخلاف کشورهای پیشرفته که خط فقر نسبی به مراتب بالاتر از خط فقر مطلق است در کشور ما، میزان هزینه ای که خط فقر مطلق را ترسیم می نماید، بسیار بزرگتر از میزان هزینه ای است که خط فقر نسبی را به دست می دهد. این یافته در تحقیق دیگری برای سه دوره قبل از برنامه اول (تا سال ۱۳۶۷)، دوران برنامه اول (۷۲-۱۳۶۸) و دوران برنامه دوم (۷۸-۱۳۷۴) نیز مورد تأیید قرار گرفته است. (رنانی، ۱۳۷۹)

جدول ۵- نسبت افراد زیر خط فقر نسبی به تفکیک شهر و روستا در سال های اجرای برنامه دوم (۷۷-۱۳۷۴)

عنوان	سال	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷
درصد افراد زیر خط فقر در شهر	۱۹/۱	۲۳/۴۵	۲۴/۳	۱۵/۹۱	
درصد افراد زیر خط فقر در روستا	۱۵/۳	۱۸/۱	۱۹/۴	۲۰/۸۲	

بنابر نظر رنانی (۱۳۷۹) در دوران دو برنامه (اول و دوم) از یک سو جمعیت زیر خط فقر مطلق افزایش یافته و از سوی دیگر بر جمعیت زیر خط فقر نسبی پیشی گرفته است و این به معنای گسترش فقر از یک سو و عادلانه تر شدن توزیع آن در میان فقرا از سوی دیگر می باشد... متوسط هزینه فقرای نسبی تا سال ۱۳۶۸ در سطحی بالاتر از متوسط هزینه فقرای مطلق می باشد و از آن پس در سطحی پایین تر قرار می گیرد.

از نتایج چنین وضعیتی فشار روز افزون بر طبقات متوسط و سقوط آنها به زیر خط فقر مطلق است. در گزارش دیگری فقر نسبی با معیار دوسوم متوسط درآمد جامعه بررسی شده است. جدول ۶ نتایج حاصل از گزارش یادشده را نشان می دهد.

جدول ۶- معیارها و نسبت خانوارهای کم درآمد در سال ۱۳۷۷

روستایی	شهری	
۱۱/۰۵۱/۰۳۰	۱۷/۴۹۱/۱۳۵	متوسط هزینه کل (ریال)
۷/۳۶۷/۰۰۰	۱۱/۶۶۰/۰۰۰	متوسط درآمد جامعه (ریال)
دهک های سوم و چهارم	دهک های سوم و چهارم	دهک های مشمول
و بخشی از پنجم	چهارم	
حدود ۲۸ درصد	حدود ۲۵ درصد	درصد خانوارهای کم درآمد

بنابراین براساس مطالعه فوق ۲۵ درصد خانوارهای شهری و ۲۸ درصد خانوارهای روستایی در سال ۱۳۷۷ علاوه بر خانواده های فقیر در شمار گروه کم درآمد یا فقر نسبی قرار داشته اند.

در پژوهش دیگری فقر نسبی در سال آغازین برنامه دوم با

جدول ۹- درصد جمعیت زیر خط فقر و خط فقر سرانه سالیانه در شهر و روستا در سال‌های اجرای برنامه دوم

سال	شهر		روستا	
	درصد	خط فقر ریالی	درصد	خط فقر ریالی
۱۳۷۴	۱۳	۶۸۳۱۳۸	۲۱/۵	۴۹۰۵۲۶
۱۳۷۵	۱۵/۶	۱۰۱۲۰۶۷	۱۸/۱	۵۴۵۰۰۰
۱۳۷۶	۹/۲۱	۹۲۹۹۴۴	۱۷/۸	۷۰۰۱۷۸
۱۳۷۷	۱۲	۱۳۳۸۷۹۰	۱۶/۴	۷۸۵۴۱۹

مطابق نتایج به‌دست آمده از پژوهش مذکور درصد جمعیت زیر خط فقر مطلق در شهرها کمی کاهش نشان می‌دهد و از ۱۳ درصد در سال ۱۳۷۴ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۷۷ رسیده است. این شاخص در روستاها با شدت بیشتری کاهش یافته و از ۲۱/۵ درصد در سال مبداء به ۱۶/۴ درصد در سال ۱۳۷۶ تغییر کرده است.

دکتر پژوهشگران در گزارش خود خاطر نشان می‌سازد فقر بین همه زیر گروه‌های عمده جوامع شهری و روستایی توزیع شده و در همه گروه‌های شغلی از جمله کارفرمایان، کارکنان مستقل، کارکنان بخش دولتی و بخش خصوصی و بیکاران و کارکنان فصلی و فامیلی فقر وجود دارد، اما در سال‌های اجرای برنامه (۱۳۷۴-۷۷) به جز در گروه کارفرمایان در همه گروه‌های شغلی جمعیت زیر خط فقر مطلق کاهش یافته است. (پژوینان، ۱۳۷۹) به‌هرحال در خوش‌بینانه‌ترین سناریو و براساس محاسبات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در پایان برنامه دوم توسعه ۱۵/۹۶ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر مطلق به‌سر می‌برده‌اند که برای رهایی آنها از فقر مطلق بودجه ای معادل ۶۸۶۶ میلیارد ریال نیاز بوده است.

#### ۱-۲-۳- مقایسه دهک‌ها

حتی اگر خوش‌بینانه‌ترین ارزیابی‌ها از تخمین جمعیت زیر خط فقر مطلق پذیرفته شود، باید به این نکته مهم نیز توجه کرد که کیفیت غذای بخش عمده‌ای از طبقات اجتماعی به‌دلیل افزایش هزینه‌کالری مورد نیاز با ریزمغذی‌های لازم تنزل یافته است. جدول‌های ۱۰ و ۱۱ سهم هزینه‌های مصرفی دهک‌ها را در خانواده‌های شهری و روستایی در سال‌های برنامه دوم نشان داده و نسبت‌های دهک دهم به اول و دو دهک بالا به پایین را در دوره زمانی مورد بحث مشخص کرده است.

مطابق ارقام مندرج در جدول طی سال‌های برنامه، سهم دهک اول از کل هزینه‌ها در شهرها کمی افزایش یافته و از ۱/۷۸ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱/۹۴ درصد در سال ۱۳۷۸ رسیده است. این روند در روستا مشابه بوده و سهم دهک اول از هزینه‌ها از ۱/۴۳ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱/۵۱ درصد در سال ۱۳۷۸ رسیده است. در مورد دهک دهم روند شاخص مذکور در شهر و روستا متفاوت گزارش

رویکرد نصف میانه هزینه خانوار بررسی شد. براساس مطالعه مذکور ۱۷٪ خانوارهای شهری، ۱۵٪ خانوارهای روستایی و ۱۵/۸٪ کل خانوارها زیر خط فقر نسبی بوده‌اند. تلفیق اطلاعات مذکور با نتایج مطالعه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در جدول ۷ تصویر مشخصی از روند فقر نسبی در سال‌های آغاز و پایان برنامه دوم ارائه می‌دهد.

جدول ۷- فقر نسبی در کشور در سال ۱۳۷۳ و ۱۳۷۷ با رویکرد نصف میانه هزینه خانوار

سال ۱۳۷۷	سال ۱۳۷۳	
۱۸/۷۲	۱۷/۰	خانوارهای شهری
۲۱/۷۶	۱۵/۰	خانوارهای روستایی
۲۰/۲۳	۱۵/۸	کل خانوارها

نتایج مندرج در جدول فوق‌الذکر نشان دهنده افزایش فقر نسبی در سال‌های اجرای برنامه دوم می‌باشد.

پژوهشگر دیگری بر پایه مطالعات انجام شده اعلام نموده به‌طور متوسط در فاصله سال‌های ۷۸-۱۳۷۴ حداقل ۴۵ درصد از جمعیت کشور زیر خط فقر مطلق و ۲۵ درصد نیز زیر خط فقر نسبی قرار گرفته‌اند. (رئیس‌دانا، ۱۳۷۹)

بنابراین براساس مطالعات موجود در دوران برنامه دوم، جمعیت زیر خط فقر نسبی به‌طور کلی افزایش پیدا کرده است اگرچه سرعت این رشد در روستاها بسیار بیشتر از شهرها بوده است.

براساس گزارش‌های منتشر شده توسط مرکز آمار ایران در ۱۳۷۷ نسبت افراد و خانوارهای زیر خط فقر مطلق، به قرار مندرج در جدول شماره ۸ بوده است.

جدول ۸- نسبت جمعیت زیر خط فقر مطلق در سال ۱۳۷۷ برحسب فرد و خانوار (درصد)

واحد محاسبه	فرد	خانوار
شهری	۱۴/۶۳	۱۱/۵
روستایی	۱۶/۷۸	۱۵/۲
کل	۱۵/۴۸	۱۳/۰۶

همان‌طور که ملاحظه می‌شود براساس گزارش یادشده در سال ۱۳۷۷ معادل ۱۴/۶۳ درصد جمعیت شهری و ۱۶/۷۸ درصد جمعیت روستایی امکان تأمین نیازهای اساسی خود را نداشته‌اند. این شاخص در مورد خانوارها به ترتیب در شهر و روستا معادل ۱۱/۵ درصد و ۱۵/۲ درصد گزارش شده است. دکتر جمشید پژوهشگر در خط فقر سرانه سالیانه را در دوره برنامه دوم محاسبه کرده که نتایج به‌دست آمده در جدول ۹ آمده است.

شده، به این معنا که در خانواده‌های شهری سهم دهک دهم از هزینه‌ها از ۲۹/۸۲ درصد در سال ۱۳۷۵ با کمی کاهش به ۲۹/۳۰ درصد در سال ۱۳۷۸ رسیده است، در حالی که در روستا سهم دهک دهم در سال ۱۳۷۵ معادل ۳۰/۵۵ درصد بوده که با کمی افزایش در سال ۱۳۷۸ به ۳۱/۰۲ درصد رسیده است. مقایسه نسبت هزینه دهک دهم به دهک اول روند شکاف و نابرابری را در سال‌های برنامه بهتر نشان می‌دهد. طی سال‌های برنامه نسبت دهک دهم به اول در شهرها از ۱۶/۵ برابر در سال ۱۳۷۴ به ۱۵/۱ برابر در سال ۱۳۷۸ رسیده است. در سال‌های اجرای برنامه اگرچه روند یکنواختی ملاحظه نمی‌شود اما در هر حال به نظر می‌رسد از میزان نابرابری تا حدودی کاسته شده است. بررسی روند نسبت سهم هزینه در دو دهک بالا به دو دهک پایین در خانواده‌های شهری نشان می‌دهد که تغییر قابل توجهی در میزان نابرابری کلی در سال‌های برنامه بوجود نیامده و در هر دو سال ابتدا و انتهای برنامه این نسبت برابر ۸/۱۸ درصد است. شاخص‌های یادشده در بین خانوارهای روستایی نیز وضعیت مشابهی را نشان می‌دهد. در واقع در فاصله سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ نسبت دهک دهم به اول از ۲۳/۵ برابر به ۲۰/۵۴ برابر رسیده است. یعنی از میزان نابرابری در روستا کمی کاسته شده است. در عین حال در همین دوره زمانی سهم دو دهک بالایی به دو دهک پایینی نیز از ۱۱/۳۴ برابر در سال آغازین برنامه به ۱۰/۴۰ در سال پایانی رسیده که بنظر می‌رسد کمی از نابرابری موجود

کاسته شده است.

در سال ۱۳۷۸، ۱۰ درصد خانوارهای شهری (دهک پایین) ۱/۹۴ درصد هزینه‌های مصرفی را داشته‌اند و در مقابل ۱۰ درصد دهک بالای شهری ۲۹/۳ درصد مصرف جامعه شهری را به خود اختصاص داده‌اند (۱/۱۵ برابر) در همین سال خانوارهای روستایی دهک اول فقط ۱/۵۱ درصد مصرف و خانوارهای روستایی دهک آخر ۳۱/۰۲ درصد مصرف جامعه روستایی را داشته‌اند (۲۰/۵۴ برابر). این نابرابری شدید مصرف اولاً معرف نابرابری شدید توزیع درآمد و ثروت است و ثانیاً این ارقام نشان می‌دهد نابرابری جامعه روستایی به مراتب بیشتر از نابرابری جامعه شهری بوده است (نسبت ۲۰/۵۴ در مقابل ۱۵/۱ در سال ۱۳۷۸). نکته مهم دیگر آن که مجموع سهم دهک‌های ششم به پایین از کل هزینه‌ها کمتر از ۳۰ درصد است و این بدان معناست که دهک دهم به اندازه مجموع هزینه‌های دهک‌های اول تا ششم هزینه کرده است. برپایه گزارش وزارت اقتصاد و دارایی (۱۳۸۳) کاهش نسبی اختلاف هزینه‌ها بین بالاترین و پایین‌ترین دهک درآمدی به میزان قابل ملاحظه‌ای حاصل کاهش نرخ رشد اقتصادی و کندشدن سیاست‌های تعدیل بوده است.

#### ۱-۲-۴ - سهم هزینه‌های خوراکی، دخانی و غیر خوراکی

بر اساس نتایج به دست آمده از طرح هزینه درآمد خانوار در دوره زمانی مورد بررسی سهم هزینه‌های خوراکی و دخانی از کل

جدول ۱۰ - سهم هزینه مصرفی دهک‌ها در خانوارهای روستایی دهک دهم به اول و دو دهک بالا به دو دهک پایین

سال	دهک اول	دهک دوم	دهک سوم	دهک چهارم	دهک پنجم	دهک ششم	دهک هفتم	دهک هشتم	دهک نهم	دهک دهم	نسبت دهک دهم به اول	نسبت دهک دهم به بالا
۱۳۷۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۱/۰۲	۲۰/۵۴
۱۳۷۵	۱/۲۲	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۶	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۷	۱/۲۲	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۸	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰

جدول ۱۱ - سهم هزینه مصرفی دهک‌ها در خانوارهای شهری و نسبت‌های دهک دهم به اول و دو دهک بالا به دو دهک پایین

سال	دهک اول	دهک دوم	دهک سوم	دهک چهارم	دهک پنجم	دهک ششم	دهک هفتم	دهک هشتم	دهک نهم	دهک دهم	نسبت دهک دهم به اول	نسبت دهک دهم به بالا
۱۳۷۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۱/۰۲	۲۰/۵۴
۱۳۷۵	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۶	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۷	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰
۱۳۷۸	۱/۵۱	۲/۱۱	۳/۲۳	۵/۴۹	۱۰/۱	۱۴/۲۱	۱۸/۲۳	۲۱/۲۳	۲۶/۵۲	۲۹/۸۲	۱۵/۱	۲۹/۳۰

مأخذ: گزارش مرکز آمار ایران

جدول ۱۴- رشد هزینه واقعی کالاهای صنعتی در سبد کالاهای غیر خوراکی خانوارهای شهری

شرح	۱۳۷۳-۷۹
پوشاک و کفش	۱۰/۷٪ -
لوازم و اثاثیه	۶/۴٪ -
بهداشت و درمان	۳۸/۸٪
حمل و نقل و ارتباطات	۵۸/۹٪
تحصیل و آموزش	۲۱٪
خدمات متفرقه	۱۵۲٪

منبع: نخجوانی، ۱۳۸۲

مطابق یافته‌های بالا خانوارهای ایرانی در دهه ۷۰ خصوصاً در دوره زمانی برنامه دوم مصرف کالاهای صنعتی خود را کاهش و مصرف کالاهای خدماتی را به شدت افزایش داده‌اند. بی‌گمان چنین تغییر ساختاری و روی آوردن خانوارها از کالاهای صنعتی به کالاهای خدماتی ناشی از فقر است، زیرا آنها برای تخصیص بودجه ناچار بوده‌اند بهداشت و درمان، تحصیل و آموزش و حمل و نقل را در اولویت قرار دهند و سپس به خرید کالاهایی همچون پوشاک و کفش و نیز لوازم و اثاثیه زندگی بپردازند. درست به همین دلیل در سال‌های اخیر تعداد کلاس‌های کنکور، درمانگاه‌های خصوصی، داروخانه‌ها و... به نحو چشمگیری افزایش یافته است. همچنین بررسی سهم اجزای هزینه‌های خوراکی و روند تغییرات آنها نیز نشان دهنده کاهش کیفیت تغذیه خانوارهای شهری می‌باشد. در واقع با وجود کاهش سهم هزینه‌های خوراکی از کل هزینه‌ها به نظر می‌رسد خانوارهای کم درآمد برای جبران کاهش قدرت خریدشان مصرف مواد گران قیمت مثل گوشت شیر و ماست، تخم مرغ و برنج را کاهش داده‌اند. جدول شماره ۱۵ این نظر را در سال‌های آغازین و پایانی برنامه تأیید می‌کند. جدول ۱۵- مصرف مواد پروتئینی، قند و نشاسته ای یک خانوار شهری در سال‌های منتخب ۱۳۷۶-۱۳۷۲ (واحد: کیلوگرم)

ماده مصرفی	۱۳۷۲	۱۳۷۶
برنج	۲۰۱	۱۸۶
نان	۴۰۱	۶۵۴
گوشت دام	۸۵	۷۸
گوشت پرندگان	۷۱	۷۱
شیر و ماست	۲۸۱	۲۶۲
پنیر	۲۳	۲۲
تخم مرغ	۴۵	۴۱
قند و شکر	۳۹	۲۹
چای	۸	۷

مأخذ: بانک مرکزی ج.ا.ا، نتایج بودجه خانوار در مناطق شهری در سال ۱۳۷۶، تهران،

هزینه‌ها در حدود ۳۰ درصد نوسان داشته و دامنه آن در شهرها از ۳۲/۳۸ درصد در سال ۱۳۷۴ به ۲۹/۵۹ درصد در سال ۱۳۷۷ رسیده است. در مناطق روستایی نیز سهم هزینه‌های خوراکی - دخانی از کل هزینه خانوار کمی کاهش نشان می‌دهد و از ۴۸/۷۳ درصد در سال ۱۳۷۴ به ۴۶/۴۴ درصد در سال ۱۳۷۷ رسیده است. ارقام یادشده نشان‌دهنده فقر عمومی در مناطق روستایی است زیرا نزدیک به نیمی از هزینه‌های خانوارهای روستایی صرف مواد غذایی شده است.

جدول ۱۲- سهم هزینه‌های خوراکی - دخانی خانوارهای شهری و روستایی

سال	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷
مناطق روستایی	۳۲/۳۸	۲۸/۹۴	۲۸/۲۴	۲۹/۵۹
مناطق شهری	۴۸/۷۳	۴۵/۵۶	۴۴/۹۵	۴۶/۴۴

مأخذ: گزارش مرکز آمار ایران.

بررسی سهم هزینه‌های خوراکی - دخانی از کل هزینه‌ها در خانوارهای زیر خط فقر وضعیت به مراتب وخیم‌تری را نشان می‌دهد. جدول شماره ۱۳ سهم هزینه‌های خوراکی - دخانی خانوارهای زیر خط فقر حاکی از وضعیت به مراتب وخیم‌تری است. جدول ۱۳- سهم هزینه‌های خوراکی - دخانی خانوارهای زیر خط فقر

سال	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷
مناطق روستایی	۴۵	۴۳	۴۳	۴۲
مناطق شهری	۵۸	۵۷	۵۵	۵۶

مأخذ: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، برنامه مبارزه با فقر، ۱۳۷۹  
سهم هزینه‌های خوراکی خانوارهای زیر خط فقر در مناطق شهری در سال‌های اجرای برنامه دوم بین ۴۲ تا ۴۵ درصد و در مناطق روستایی ۵۶ تا ۵۸ درصد گزارش شده است. این نسبت‌ها به خوبی سطح رفاه پایین فقرا نسبت به میانگین جامعه را بویژه در مناطق روستایی نشان می‌دهد.

به هر حال با وجود آن‌که در یک جامعه ثروتمند هزینه‌های خوراکی حدود ۱۴-۱۵ درصد کل هزینه خانوار را تشکیل می‌دهد، در ایران در سال ۱۳۷۷ حدود ۲۹/۶ درصد هزینه خانوار شهری و ۴۶/۴ درصد هزینه خانوار روستایی صرف غذا شده است. این نسبت برای خانوارهای زیر خط فقر به ترتیب ۴۲ درصد و ۵۶ درصد بوده است. بررسی ساختار مصرف خانوارها و خصوصاً مصرف کالاهای غیرخوراکی نشان می‌دهد که مصرف خانوارها در طول سال‌های برنامه دوم توسعه مثل برنامه پیشین از بخش صنعت فاصله گرفته و به سوی بخش خدمات سوق یافته است.



نسبی کاهش نرخ تورم تا سال ۱۳۷۶ ادامه یافت. در سال ۱۳۷۷ تحت تأثیر کاهش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی، روند صعود قیمت‌ها آغاز شد، اما تورم از ۱۸/۱ درصد بالاتر نرفت. در سال‌های بعد بلافاصله تحت تأثیر مسئله بدهی‌ها، کاهش قیمت نفت و افزایش نرخ رشد نقدینگی مجدداً نرخ تورم رو به افزایش گذاشت و در سال ۱۳۷۸ به ۲۰/۱ درصد رسید.

از این رو در مجموع طی سال‌های اجرای برنامه دوم توسعه (۷۸-۱۳۷۴) میانگین نرخ رشد قیمت‌ها معادل ۲۵/۱ درصد بود که در نتیجه آن با کاهش قدرت خرید طبقات کم درآمد، وضعیت معیشتی این گروه‌ها

به شدت تهدید شد.

#### ۱-۲-۵- شاخص رفاه اجتماعی

برابر داده‌های مندرج در جدول شماره ۱۶، اقتصاد کشور طی برنامه دوم توسعه از نظر شاخص رفاه اجتماعی به جز سال ۱۳۷۷ روند فزاینده‌ای را طی کرده است. این شاخص رابطه مستقیمی با رشد اقتصادی داشته و چنانچه تولید آسیب‌پذیر گردد و اقتصاد دچار رکود شود این شاخص نیز کاهش می‌یابد.

#### جدول ۱۶- شاخص رفاه اجتماعی طی سال‌های اجرای برنامه دوم (۱۳۷۸-۱۳۷۴)

شرح	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
درآمد سرانه (هزار ریال)	۲۰۸۰۶	۲۱۶۰۶	۲۲۲۰۴	۲۲۱۰۷	۲۲۲۰۹
شاخص بهبود، توزیع درآمد	۰/۵۷۳	۰/۵۷	۰/۵۶	۰/۵۶	۰/۵۵
شاخص رفاه اجتماعی	۱۱۹/۵	۱۲۳/۵	۱۲۴/۸	۱۲۳	۱۲۲/۶

مأخذ: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۷.

#### ۱-۲-۶- جمع‌بندی

از مجموع اطلاعات موجود می‌توان نتیجه گرفت که:

- ۱- فقر نسبی براساس رویکرد نصف میانه هزینه خانوار در سال‌های اجرای برنامه دوم افزایش یافته است.
- ۲- پدیده بالا رفتن خط فقر مطلق از خط فقر نسبی در طول سال‌های اجرای برنامه به تدریج چهره خود را نشان داده است.
- ۳- در مناطق شهری از فاصله درآمدی دهک بالا و پایین کاسته شده اما در روستاها این روند معکوس بوده است.
- ۴- اگرچه ضریب جینی در مناطق شهر و روستایی کمی کاهش یافته اما از آنجاکه این ضریب بر حسب میزان هزینه خانوارهای ایرانی محاسبه شده، با توجه به عمیق‌تر بودن شکاف درآمدی تا شکاف هزینه‌ای، به نظر می‌رسد نابرابری خانوارها در کشور بیش از میزان گزارش شده بر حسب ضریب جینی می‌باشد.

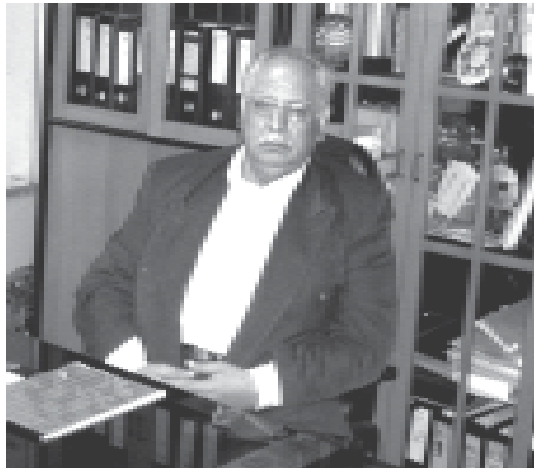
\* saeid\_madani@yahoo.com

بر اساس مطالعه‌ای که توسط انستیتو تحقیقات تغذیه و صنایع غذایی کشور در سال ۱۳۷۴ انجام شده، مصرف پروتئین در پایین‌ترین دهک درآمدی روستایی تنها ۱۷ درصد بالاترین طبقه و کمتر از ۴۰ درصد متوسط بوده است که نابرابری شدید را نشان می‌دهد. میزان دریافت آهن، یکی از ضروری‌ترین مواد مغذی که در افزایش توان فکری و جسمی جامعه تأثیر دارد در دهک پایین، یک سوم متوسط جامعه بوده است. دریافت ویتامین A نیز در طبقه پایین درآمدی، تنها ۱۲ درصد طبقه بالا و کمتر از ۳۰ درصد طبقه متوسط جامعه روستایی بوده است. در مورد جامعه شهری نیز مصرف پروتئین پایین‌ترین دهک، دو سوم متوسط و دریافت کلسیم کمتر از ۵۰ درصد متوسط بوده است. همچنین در دهک فقیر ویتامین A حدود ۴۰ درصد متوسط مصرف جامعه و کمتر از یک چهارم مصرف طبقه درآمدی بالا، بوده است. نتایج دیگر مطالعات مشابه خصوصاً براساس نتایج طرح هزینه - درآمد خانوار نشان می‌دهد که در سال‌های برنامه دوم، سبد غذای خانوارها کوچک‌تر شده و تغییراتی در محتوای آن روی داده است. از جمله میزان گوشت، لبنیات، میوه و سبزی کاهش یافته و کالاهای نشاسته‌ای، قندی و چربی‌ها افزایش یافته است. در واقع می‌توان نتیجه‌گیری کرد که مقتضیات اقتصادی، خانوارها را وادار به تغییر الگوی مصرف، از سبد غذایی موجود به سبدهای ارزان‌تر کرده است که بیش از آن‌که تأمین‌کننده نیازهای واقعی بدن باشد، صرفاً سیرکننده شکم بوده است.

نرخ تورم در سال ۱۳۷۳ یعنی در آستانه برنامه دوم توسعه به ۳۵/۲ درصد رسید و این امر موجب شد تا بازنگری‌هایی در سیاست‌های قیمت انجام شود. از این رو دولت تجدید نظرهایی در سرعت اجرای سیاست‌های تعدیل به عمل آورد. تداوم سیاست‌های تثبیت تا حدودی به کاهش نرخ تورم انجامید. ادامه سیاست‌های تثبیت، افزایش نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (۵/۸ درصد) و افزایش واردات بویژه واردات کالاهای اساسی از عمده‌ترین علل کاهش نرخ تورم در سال ۱۳۷۵ بود. لذا نرخ تورم در سال ۱۳۷۵ به ۲۳/۲ درصد رسید که با توجه به کاهش نرخ رشد نقدینگی روند



## حاج سیدعلی اکبر توکلی؛ اندیشه‌ها و فعالیت‌ها



کسی نیک بیند به هر دوسرای  
که نیکی رساند به خلق خدای  
(سعدی)

مردم ایران از دیرباز بنا بر انگیزه‌های انسان‌دوستی و آموزه‌های دینی به نیکوکاری سخت دلبسته بوده‌اند و از راه‌های گوناگون مانند: هدیه، اعانه، صلح، هبه، نذر، صدقه، زکات، وقف و دیگر انواع کمک‌های نقدی و غیرنقدی و معنوی کوشیده‌اند مسائل و مصائب همنوعان خود را کاهش دهند و یا رفع نمایند. نیکوکاری مردم یا در شکل فردی

منزوی انجمن‌های خیریه گذشته، چندان پاسخگوی زمانه ما نیست. از این گذشته تحولات جامعه، نیازهای جدیدی را هم به وجود می‌آورد که مستلزم پیدایش انجمن‌های خیریه با کارکردهای جدید است. احتمالاً از همین روی بوده که حدود ۴۵ سال پیش به همت مرحوم دکتر حکیم‌زاده و جمعی از نیکوکاران "آسایشگاه امین‌الدوله" تأسیس شد که بعدها در سال ۱۳۶۵ با پذیرش وظایف بیشتر، به "مجتمع خدمات بهزیستی معلولان

وسالمدان شهید هاشمی نژاد" تغییر نام داد. همچنین "خانه خیرین ایران" در سال ۱۳۸۲ با همکاری چند صد انجمن خیریه در سراسر ایران به منظور ترویج فرهنگ نیکوکاری، تبادل تجارب و اطلاعات و دفاع حقوقی از انجمن‌های تابعه و تعامل با داخل و خارج پدید آمد.

به نظر می‌رسد بنابر ماهیت کاری انجمن‌های خیریه، نام بسیاری از بنیانگذاران آن در محاق بی‌اطلاعی و فراموشی جامعه قرار دارد. در این شماره بر آن شدیم تا با یکی از نیکوکاران بزرگ کشورمان که پشتوانه برخی از انجمن‌ها و موسسه‌های نیکوکاری بزرگ بوده‌اند، آشنا شویم و از انگیزه‌ها، تجربه‌ها و آموزه‌های غنی ایشان بهره‌مند شویم.

صبح روز یکشنبه ۱۳۸۵/۹/۱۲ وارد فروشگاه فرش حاج آقا سیدعلی توکلی می‌شویم. اندکی پس از ما نیز شخص دیگری وارد می‌شود. آقای توکلی پشت میز مشغول کار است. از ظاهر تنومند او برمی‌آید که باید ورزشکار باستانی بوده باشد. آقای توکلی ابتدا کار آن شخص را که برای امری خیر آمده، با همکاری هماهنگ می‌کند و سپس به اتفاق برای انجام مصاحبه به طرف طبقه بالا می‌رویم. پیش از خروج از فروشگاه، خانمی با برگی‌ای نزد او می‌آید تا برای دریافت قرض الحسنه امضا بگیرد. او از ما می‌خواهد که به طبقه بالا برویم و منتظرش باشیم تا بیاید. دو طبقه بالا می‌رویم و به دفتر قرض الحسنه محبان ولیعصر (عج) وارد می‌شویم، ولی معلوم می‌شود که اشتباه آمده‌ایم. اندکی بعد از طبقه اول در دفتر ایشان به مصاحبه‌ای دلنشین با یکی از نیکوکاران این دیار می‌نشینیم. پیش از این تقریباً در باره کارهای بزرگ او مطالبی را خوانده‌ایم. کارهایی که آقای توکلی به همراهی دیگر نیکوکاران انجام داده، برایمان بسیار جذاب و شگفت‌آور

و یا جمعی از طریق انجمن‌ها و موسسه‌های خیریه تجلی یافته است. موسسه‌ها و انجمن‌های خیریه در ایران، سابقه‌ای بسیار دیرینه دارد.

کشورمان ضمن برخورداری از آسیب‌های اجتماعی، جسمانی و روانی فراوان مانند فقر، اعتیاد، بی‌سرپرستی و انواع بیماری‌ها، همواره در معرض حوادث طبیعی متعدد بوده است، به طوری که از حدود ۴۴ حادثه طبیعی و انسانی شناخته‌شده در جهان، بیش از ۳۰ مورد آن در ایران روی می‌دهد و کشورمان را در زمره ده کشور حادثه‌خیز جهان قرار داده است. وقوع مستمر زلزله، سیل، توفان، حوادث رانندگی و حمل و نقل، هر ساله ضایعات مالی و جانی فراوانی را به بار می‌آورد.

اگرچه وزارتخانه‌ها، موسسه‌ها و سازمان‌های دولتی متعددی برای رسیدگی به آسیب‌ها، آسیب‌پذیرها و آسیب‌دیدگان کشور فعالیت دارند، ولی به نظر می‌رسد حداقل به سه علت اساسی، به موسسه‌ها و انجمن‌های مردمی به شدت نیازمندیم:

۱- سازمان‌های دولتی هر چقدر هم گسترده و پرفعالیت باشند، معمولاً توان امکان و کارایی کافی برای برخورد با امور و مسائل یادشده را ندارند.

۲- طبق نظریه‌های نوین "مدیریت فاجعه" (Disaster Management) معمولاً مردم، نزدیک‌ترین و توان‌اترین نیرو برای رسیدگی فوری‌تر و کارا تر به آسیب‌دیدگان و آسیب‌پذیران‌اند.

۳- نیروهای مردمی و دولتی چنانچه در فرایندی برنامه‌ریزی شده و هماهنگ مشارکت کنند، برای پیشگیری، آمادگی، مقابله و بازسازی در برابر آسیب‌ها، تأثیر هم‌افزایی (سینرژی) دارند.

در شرایط گسترده و پیچیده شدن جامعه، دیگر ساختارهای منفرد و

دی و بهمن  
۱۳۸۵  
پاییز و بهمن  
۱۳۸۵

بوده است. سیر تحولات نیکوکاری های او، نشان از انسانی بسیار خیر، ثابت قدم و البته با دیدی امروزی دارد.

حاج سیدعلی اکبر توکلی، حدود ۲۱ سال پیش در زواره اردستان اصفهان پا به عرصه وجود گذاشته و از ۱۶ سالگی وارد کارزار کسب و کار شده است. از همان آغاز با خود عهد می کند که از آنچه که خداوند به وی دهد، بخشی را در راه او انفاق کند. نخستین کارهای خیر خود را از سن ۲۲ سالگی شروع می کند. حدود سن ۳۳ سالگی (سال ۱۳۴۷) موفق می شود که دو خانه برای دو خانوار ۹ نفره، در دو محله تهران فراهم آورد.

پس از انقلاب اسلامی، فعالیت های او منسجم تر و متشکل تر می شود، به طوری که با همراهی ده نفر نیکوکار "جمعیت تعاون اسلامی" را تأسیس می کنند و با ایجاد کارگاه قالی بافی در زابل موفق به اشتغال زایی برای ۱۲۰۰ نفر می شوند. صندوق قرض الحسنه محبان ولیعصر (عج) نیز در سال ۱۳۶۰ تأسیس می شود که در سال به حدود ۱۵۰۰ نفر وام بدون بهره می دهد. بعدها او با همکاری اعضای صنف فرش، موسسه خیریه این صنف را تأسیس می کند. این انجمن که نخستین خیریه یک صنف در کشورشده می شود، حدود ۲۰۰۰ نفر عضو دارد. در سال ۱۳۸۱، موسسه خیریه ابوتراب ری نیز با همت وی تأسیس می شود. این موسسه، مدیریت مجتمع معلولان و سالمندان شهید هاشمی نژاد کهریزک را به دست می گیرد که ماهانه رقمی در حدود ۶۵-۶۰ میلیون تومان صرف این مجتمع می کند.

ایشان با تأسیس جامعه مسکن سازان در سال ۱۳۸۲، موفق می شود با همکاری ریاست محترم پیشین بهزیستی آقای دکتر راه چمنی و با دیگر اعضا، خانه های بسیار ارزان و با کیفیت بالا، ساخته و در اختیار خانواده های تحت پوشش بهزیستی قرار دهد.

لزوم هماهنگی و جلوگیری از دوباره کاری ها و ایجاد هم افزایی (سینرژي) در میان انجمن های خیریه او، همفکران نیکوکارش را به تأسیس "خانه خیرین ایران" در سال ۱۳۸۲ می کشاند. این نهاد که در واقع اتحادیه انجمن های خیریه در سراسر ایران به شمار می رود، در حال حاضر در ۲۸ استان کشور شعبه و حدود ۳۰۰۰ نفر عضو دارد. اهداف این تشکل سراسری از یکسو ارتقای کیفیت انجمن های خیریه سراسر کشور و از سوی دیگر برقراری ارتباطات مناسب با نهادهای دولتی است. نگرش سیستمی حاج سیدعلی اکبر توکلی و همفکران نیکوکار او به تأسیس "سازمان مردمی حمایت از محرومان و آسیب پذیران بهزیستی" در سال ۱۳۸۴ نیز انجامید. این سازمان بسیار گسترده که با همکاری و هماهنگی گروه بسیاری از مسئولان، مقامات و نیکوکاران کشور تشکیل شده و مراحل اجرایی نهایی خود را می گذراند، قرار است در سه محور عمده


وی و همسرش  
۱۳۸۵  
از ایران

پیشگیری از گسترش آسیب های اجتماعی، کمک به گسترش فرهنگ نیکوکاری و ارائه خدمات به محرومان و آسیب پذیران جامعه پیردازد.

در پایان مصاحبه، آقای توکلی، نیکوکار فعال و بسیار خوش فکر از ترجمه نشر کتاب "چهل سال تجربه حوادث طبیعی در هند" که توسط یکی از سازمان های بزرگ خیریه بین المللی نگاشته شده و همچنین چاپ و نشر هرگونه کتاب تجارب گذشته کشورمان در زمینه بلایای طبیعی بسیار استقبال می کند. لحظه خدا حافظی فرامی رسد، در حالی که از مصاحبت او بسیار لذت برده ایم، این جمله های انگیزاننده او را به خاطر می آوریم:

"وقتی انسان، کار خیری انجام می دهد، به آرامش می رسد. امیدواریم که ما نیز با اختصاص صفحاتی از مجله به تجارب نیکوکاران کشور، احساس آرامش کنیم."



 حکومت ها می آیند و می روند و برنامه ریزی درازمدتی ندارند و تعجب در این است که جامعه چگونه به کار خود ادامه می دهد؟ مردمی داریم که در لایه های زیرین آن باید حرکتی انجام گیرد که ربطی به حکومت و دولت ندارد و به این نتیجه رسیدیم که باید به خیریه ها و NGOها توجه خاص کرد؛ برای نمونه جنگ انفاق افتاد و مردم به حمایت پرداختند؛ به گفته تیمسار فلاحتی، اگر مردم حمایت نمی کردند، ماسه ماه بیشتر نمی توانستیم جنگ را پشتیبانی کنیم. مردم به هم توجه می کنند و حس همیاری در آنها وجود دارد. به نظر می رسد مسئله خیریه های یک جریان راهبردی است و باید آنها را شناخت. هنوز بخش روشنفکری ما این جریان را نمی شناسد. ما به این ضرورت رسیدیم که بخشی از نشریه را به این جریان اختصاص دهیم. جناب توکلی! انجمن شما بزرگ ترین تشکل خیریه است و به زودی هم بزرگ ترین سازمان

خیریه ایران و بزرگ ترین سازمان مردمی بهزیستی معرفی خواهد شد. روشی را که شما در مجموعه تان به کار می برید، برای ما جالب است. از شما می خواهیم تا تجربه خود را به مردم ایران انتقال دهید و آنها را ترغیب و تشویق کنید تا وارد این کار شوند. مکتوب کردن تجربه های شما می تواند به مردم کمک کند تا از تجربه های شما استفاده نمایند و همچنین از دوباره کاری ها نیز جلوگیری کنند. خواهشمندیم درباره انگیزه تان و این که از چه زمانی شروع به این کار کردید، توضیحاتی بفرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحيم - از روزی که پا به عرصه تجارت و کسب گذاشته ام با خدای خود عهد کردم همان طور که به من می دهی، توفیقی به من عطا کن که در راه اهداف خودت هزینه کنم. پیش از انقلاب، کارهای ما فردی انجام می گرفت. یادم هست ۳۸ سال پیش در اسلامشهر برای یک خانواده ۹ نفره خانه ای ویلایی به قیمت ۱۲ هزار تومان خریدم و

**از روزی که پا به عرصه تجارت و کسب گذاشته ام با خدای خود عهد کردم همان طور که به من می دهی، توفیقی به من عطا کن که در راه اهداف خودت هزینه کنم**

**در زابل برای ۱۲۰۰ نفر اشتغال ایجاد کردیم. ۱۰ نفر بودیم که هر کدام ۲۰ میلیون تومان گذاشتیم و کارگاه قالی بافی درست کردیم، در ابتدا ۴۰۰-۳۰۰ نفر بودند؛ آنها قالی می بافند و اجرتی می گیرند و پس از فروش قالی، اجرتی نیز به عنوان جایزه به آنها داده می شود و سود آن کارگاه به نفع خود بافندگان است**



همچنین خانه‌های در دولت آباد برای خانواده ۹ نفره به قیمت ۲۰ هزار تومان خریدم. گاهی به تنهایی یا با دوستانم به خانواده‌های بی‌بضاعت در جنوب شهر می‌رفتیم و برایشان ارزاق می‌بردیم. کارهای من این‌گونه به صورت سنتی شروع شد. پس از انقلاب، خود من نیز در متن انقلاب بودم. در کمیته استقبال و راهپیمایی فعالیت می‌کردم و مساجد شمال شهر را هماهنگ می‌کردم. با مرحوم شهید بهشتی نیز همسنگر بودم. پایین منزل من حسینه‌ای بود که دانشجویان به آنجا می‌آمدند و پلاکارد آماده می‌کردند و به میدان ونک می‌پردند و در میدان ونک بین مردم تقسیم می‌کردند و راهپیمایی‌ها شکل می‌گرفت.

پس از انقلاب، آیت‌الله مهدوی کنی به ما مأموریت دادند که به کمیته‌های ۱۴ گانه بروید و محدوده‌اش را تعیین کنید و مادر شمال شهر این کار را کردیم و منطقه ۳ را راه‌اندازی نمودیم و مسجد ولی عصر (عج) را تأسیس و کتابخانه، درمانگاه، بسیج و صندوق قرض الحسنه محبان ولی عصر را در آنجا تأسیس کردیم. (۱۳۶۰)

پس از انقلاب، حرکت‌های ما انسجام و سامان یافت. به توصیه آیت‌الله خامنه‌ای، "جمعیت تعاون اسلامی" تأسیس شد و این جمعیت در نقاط محروم کار می‌کرد و می‌کند. ما به همراه آیت‌الله غبوری کار با ارزشی انجام دادیم. در زابل برای ۱۲۰۰ نفر اشتغال ایجاد کردیم. ۱۰ نفر بودیم که هر کدام ۲۰ میلیون تومان گذاشتیم و کارگاه قالی بافی درست کردیم، در ابتدا ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر بودند؛ آنها قالی می‌بافتند و اجرت می‌گیرند و پس از فروش قالی، اجرتی نیز به عنوان جایزه به آنها داده می‌شود و سود آن کارگاه به نفع خود بافندگان است. ما تعدادی استادکار نیز از قم برای آنها آوردیم و الان آنها قالی‌های خوبی می‌بافتند. در زابل و ایرانشهر و مناطق محروم دیگر توسط جمعیت تعاون اسلامی، مدرسه ساخته شد و سالانه حدود ۴۰۰ - ۳۰۰ میلیون تومان هزینه می‌کند و تاکنون موفق عمل کرده است.

در سال ۱۳۶۰ صندوق قرض الحسنه را تأسیس کردیم. در سال به ۱۶۰۰ - ۱۵۰۰ نفر وام بدون بهره می‌دهیم. در چند سال اخیر بعضی صندوق‌های قرض الحسنه‌ها وارد ربا و نزول خواری شدند و به کار کسانی که در کار خیر هستند، لطمه زدند؛ حتی بانک مرکزی اعلام کرد جلوی این‌گونه قرض الحسنه‌ها گرفته شود که البته بدون مجوز هستند و پول‌های مردم را نیز باسپرده و جوایز جذب می‌کردند.

**🔴** برای حق عمل کارکنان خود ۴٪ می‌گیرید؟

ما بیشتر ۲٪ می‌گرفتیم، اما الان کارمزد را ۳٪ می‌گیریم که آن هم برای هزینه‌های جاری ماست. ۵ - ۴ نفر کارمند داریم، هزینه آب، برق و... که آخر سال هزینه کم می‌آوریم و گاهی هیئت مدیره هزینه‌ها را تأمین می‌کند.

انجمن دیگری که ما ایجاد کردیم، خیریه‌ای برای صنف خودمان است. تنها صنفی که خیریه دارد، فرش است. گاهی پرسیده می‌شود که کار فرش خیریه نمی‌خواهد، اما وقتی وارد این کار شوید متوجه می‌شوید که افراد صنف ما نیز دچار مشکلاتی هستند. بخصوص در این چند سال که بازار فرش دچار رکود شده، مشکلات نیز افزایش یافته است. متأسفانه هر هفته که جلسات هیئت مدیره تشکیل می‌شود مراجعه‌کننده بسیار زیاد است. افراد آبرودار صنف، کسانی که ۵۰ سال در کار فرش بودند، امروز خودشان نیازمند به کمک شده‌اند. مشکلات این افراد در هیئت مدیره مطرح می‌شود و تاکنون هم موفق بوده است.

**🔴** هیئت مدیره چند نفر هستند؟

۱۱ نفر هیئت مدیره و ۴۸ نفر هیئت امانا هستند. حدود ۲۰۰۰ نفر عضو این صنف‌اند. افرادی که در صنف فرش کار می‌کنند، کسانی مانند رفوکار، رنگ‌کار، قالی‌شوی و واسطه‌گر هستند که اگر اینها کار نکنند ممکن است درآمد روزانه هم نداشته باشند. بخصوص جوانانی که در این بخش‌ها کار می‌کنند. برای اینها در خیریه صنف، مشکلات مسکن، اجاره و نیازهای دیگر با پرداختن وام بدون بهره حل می‌شود.

**🔴** آیا علاوه بر رسیدگی امور صنف خودتان، به بیرون از صنف هم کمکی می‌دهید؟

خیر، مخصوص صنف است. چرا که کمک‌هایی هم که گرفته می‌شود از خود افراد صنف می‌گیریم. صندوق قرض الحسنه جاوید از اولین و قدیمی‌ترین صندوق‌هایی هست که صنف فرش آن را می‌گرداند و مردم استفاده می‌کنند.

از دیگر کارهای ما، تأسیس خیریه ابوتراب ری است که هیئت مدیره دارد و حدود چهار سال است که مرکز سالمندان هاشمی نژاد کهریزک، بهزیستی مدیریت آن مرکز را به خیریه ما داده است. ابتدا وضعیت نامناسبی داشت، ولی در این چند سال، خیریه ما توانست به خوبی به آن رسیدگی کند و اکنون مشکل خاصی نداریم. البته حدود ۶۵ - ۶۰ میلیون تومان هزینه خیریه این مرکز است.

**🔴** آیا دولت هزینه‌ای می‌دهد؟

خیر، فقط حقوق کارکنان ثابت را می‌دهد که سالانه حدود ۴۰۰ میلیون تومان می‌شود و کل هزینه خیریه حدود یک میلیارد و نیم است. ۳۰ کارمند داریم که به صورت مشارکتی فعالیت می‌کنند. ما مدیری در آنجا داریم و خود من هفته‌ای یک روز آنجا می‌روم که مشکلات را از نزدیک بررسی کنم.

**🔴** نکته جالب این است که شما نظر علمای اعلام را برای اختصاص بخشی از وجوهات خمس جلب کرده‌اید؟

بله، بیشتر آنها، یک سوم را مخصوصاً برای مجموعه بهزیستی اجازه می‌دهند، همچنین

**انجمن دیگری که ما ایجاد کردیم، خیریه‌ای برای صنف خودمان است. تنها صنفی که خیریه دارد، فرش است. گاهی پرسیده می‌شود که کار فرش خیریه نمی‌خواهد، اما وقتی وارد این کار شوید متوجه می‌شوید که افراد صنف ما نیز دچار مشکلاتی هستند**

**صندوق قرض الحسنه جاوید از اولین و قدیمی‌ترین صندوق‌هایی هست که صنف فرش آن را می‌گرداند و مردم استفاده می‌کنند**

سهم سادات و امام را اجازه می‌دهند که بگیریم و هزینه کنیم.  
**پیشنهاد** در واقع به خاطر اعتماد و اعتبار مجموعه شماست.  
 بله، فتوای آن هم هست. البته کتباً این مسئله را برای خود بهزیستی هم نوشته‌اند.

**پیشنهاد** لطفاً درباره "خانه خیرین ایران" که از بزرگ‌ترین انجمن‌های خیریه کشور است توضیح دهید؟

خانه خیرین ایران در سال ۱۳۸۲ تأسیس شد. در خرداد ۱۳۸۳ به ثبت رسید و از مجموعه خیریه‌هایی است که به صورت اتحادیه است و چتر حمایتی برای تمامی خیریه‌های کشور است. "خانه خیرین" تشکیلاتی است که هم خیریه‌ها را حمایت و هم ساماندهی می‌کند. در ۲۸ استان شعبه‌های ما دایر شده است و بیشتر خانه‌های خیرین استان، فعال شده‌اند و برنامه‌های آنها را رسیدگی و نظارت می‌کنند، چه از لحاظ فکری و چه برنامه‌های آموزشی. برای نمونه باید نظارت شود که کمک‌رسانی‌ها موجب گداپرووری نشود. هدف ما اشتغال‌زایی است و هدف این خیریه‌ها این است که سرمایه‌گذاری کنند و برای افراد شغل ایجاد کنند. در اساسنامه هم ذکر شده است. بنیانگذاران خانه خیرین، ۱۷ نفر هستند. حدود ۳۰۰۰ نفر در ایران عضو خانه خیرین شده‌اند. تمام آموزه‌های خیر از قرآن سرچشمه می‌گیرد، حدود ۸۰ آیه درباره خیرات و صدقات داریم. خداوند می‌فرماید: "و مमारزقناهم ینفقون"، از آنچه که به شما دادیم انفاق کنید. یا "لن تالوالبر حتی تنفقوا مما تحبون"، هرگز به نیکی نمی‌رسید مگر این‌که آنچه را که دوست دارید، انفاق کنید. این آیه‌ها به انسان نیرو می‌دهد. وقتی انسان کار خیری انجام می‌دهد به آرامش می‌رسد. من خودم این‌گونه‌ام و همیشه خدا را شکر می‌کنم که این توفیق را به من داده است. بعضی می‌گویند ما هر سال به حج عمره می‌رویم، پیامبر می‌فرماید: "دستگیری از یک مستمند ثواب هفتاد عمره مفرده را دارد." کارهای ثواب این‌گونه است من هم دلم می‌خواهد هر سال به حج بروم و می‌توانم هم بروم، ولی می‌بینم با این هزینه می‌توانم گره از مشکلات کسی باز کنم. این، برایم ارزش بیشتری دارد.

**پیشنهاد** نکته دیگر این است که شما به خیریه از دید و روش منسجم نگاه می‌کنید و از آن بالاتر، تشکل سراسری مثل خانه خیرین دارید شما چگونه به این فکر افتادید که این کارها را انجام دهید؟

خیریه‌های ما سنتی عمل کرده و می‌کنند و بدون برنامه هستند. اگر بتوانیم برنامه‌های خوب و منسجم - چه در جهت کمک‌گرفتن از مردم، چه در جهت خرج کردن کمک‌هایی که از مردم گرفته می‌شود - بدهیم بسیار ارزشمند است. الان ما سایتی برای خانه خیرین باز کرده‌ایم، تمامی خانه‌های خیرین استان‌ها را با شماره حساب‌هایشان در سایت

آوردیم. در خارج از کشور ایرانیانی علاقه‌مندند که کمک کنند. مثلاً اصفهانی است و می‌خواهد به خانه خیرین اصفهان کمک می‌کند، در سایت شماره حساب ارزی - ریالی آن مشخص است کمک خود را واریز می‌کند و خانه خیرین آن منطقه هم بین خیریه‌هایی که تحت پوشش آنهاست و کسانی که نیاز دارند کمک می‌کند. اهداف دیگری که ما به دنبال برنامه‌ریزی آن هستیم این است که تمامی خیریه‌های کشور شبکه‌ای و دارای کامپیوتر شوند. مثلاً افرادی که از چند جاکمک می‌گیرند، نامشان هست که آیا از جای دیگر کمک گرفته‌اند یا خیر؟ مشکلات و گرفتاری‌هایی هم هست که برای خیریه‌ها در ضمن کار کردن ایجاد می‌شود. برای نمونه ما طرحی را نوشته‌ایم. حدود ۲۷ ماده و تبصره دارد که به مجلس بدهیم، در رابطه با خانه خیرین است که حتی مجوزهای خیریه‌ها را هم خانه خیرین، در سراسر ایران صادر کند. افرادی را که می‌خواهند وارد کار خیر شوند، دولت کاملاً تحقیق کند و سوابق آنها را بررسی کند که آیا واقعاً هدف آنها کار خیر است یا به دست آوردن سود برای خود؟ خیریه‌ها نیاز به ساماندهی و برنامه‌ریزی دارد. باید آیین‌نامه‌های سراسری برای اینها نوشته شود. برای نمونه در فلان شهر ۵۰ خیریه وجود دارد و ممکن است این ۵۰ خیریه فقط تجهیزیه بدهد، بیاییم برنامه‌ریزی کنیم که ۵ خیریه تجهیزیه، ۵ خیریه وام، ۵ خیریه مسکن و ۱۰ خیریه شغل و... بدهد. اگر به این صورت خیریه‌ها را ساماندهی کنیم بهتر کار می‌کنند. خانه خیرین اهداف بسیار بالایی دارد و می‌تواند مفید باشد. من به برنامه‌های خانه خیرین خوش بین هستم.

**پیشنهاد** در راستای همین اهداف است که شما از صاحب‌نظران از جمله روان‌شناسان و جامعه‌شناسان هم استفاده می‌کنید؟

بله، ما کمیته‌هایی را تشکیل داده‌ایم. مثلاً در مشهد همایشی داشتیم. در این همایش کارها را به صورت حرفه‌ای پیاده کردیم یعنی گروه‌هایی را مشخص کردیم که هر کدام در رشته و قسمتی فعالیت داشته باشند. در ارتباط با خانه خیرین هم ۴ کمیته تشکیل دادیم که شامل کمیته فرهنگی، تبلیغاتی، شیوه کمک‌رسانی به خیریه‌ها و کمیته ساماندهی که کارش برنامه‌ریزی و طرح‌دادن به مجلس است.

**پیشنهاد** رابطه خانه خیرین و کمیته امداد امام خمینی چیست؟

ما رابطه‌ای با این کمیته نداشته‌ایم. هدف ما و آنها در جهت خیر است. آقای نیری از دوستان و همکاران قدیمی من و انسان باارزش و خیری هستند و از ابتدای انقلاب کار و کسب خود را رها کرده‌اند و به کارهای کمیته امداد امام خمینی پرداخته‌اند. البته نوع فعالیت آنها با ما فرق می‌کند. خانه خیرین مستقیماً به اشخاص کمک نمی‌کند. کمک‌ها را برای خیریه‌ها جذب می‌کند برای خیریه‌هایی که زیر پوشش ما هستند برنامه‌ریزی می‌کنیم تا

**از دیگر کارهای ما، تأسیس خیریه ابوتراب ری است که هیئت‌مدیره دارد و حدود چهار سال است که مرکز سالمندان هاشمی‌نژاد کهریزک، بهزیستی مدیریت آن مرکز را به خیریه ما داده است. ابتدا وضعیت نامناسبی داشت، ولی در این چند سال، خیریه ما توانست به خوبی به آن رسیدگی کند و اکنون مشکل خاصی نداریم. البته حدود ۶۵-۶۰ میلیون تومان هزینه خیریه این مرکز است**

در واقع ساماندهی شوند چراکه ما چتر حمایتی آنها هستیم. خانه خیرین همانند اتحادیه است. تمام صنف‌های کشور اتحادیه دارد به جز خیریه‌ها. خوشبختانه با تشکیل خانه خیرین، خیریه‌ها هم دارای اتحادیه شدند.

### آیا شما خانه خیرین مدرسه‌ساز هم دارید؟

من جزو خیرین مدرسه‌ساز نیستم. اما مدرسه ساخته‌ام و تحویل آموزش و پرورش داده‌ام. به تازگی هم موسسه آموزشی - فرهنگی "گلبنگ اندیشه" را در شهرک غرب ساخته‌ام، هزینه بالایی هم داشته، نزدیک ۴۴۵۰ متر زیر بنا دارد. ۲۲۰۰ متر فضای آموزشی و ۲۲۰۰ متر فضای ورزشی است و فضای ورزشی آن در شرف راه‌اندازی است و فضای راه‌اندازی شده و دخترم مدیر آنجاست. هدف ما کار فرهنگی است. متأسفانه نسل جدید ما، پس از انقلاب رها شده‌اند و کار فرهنگی زیربنایی و درستی روی آنها انجام نشده است. خوشحالم که توانسته‌ام چنین مرکز فرهنگی را تأسیس کنم و برای جامعه‌مان مفید باشم. ما در برابر تک‌تک افراد جامعه مسئول هستیم. نسل جوانی که امروزه پوچ بار می‌آیند، متأسفانه با بر اثر عملکرد خانواده یا اجتماع، عملکرد خوبی ندارند؛ زیرا از لحاظ دینی در مورد آنها بد عمل شده است. در همین مدرسه‌ای که دایر کردیم، جبر و اجبار را حاکم نکردیم و کاری کردیم با منطقی با آنها رفتار شود که نتیجه هم گرفتیم.

### چند مدرسه‌ساز در ایران وجود دارد؟

یک "جامعه مدرسه‌سازان" خیر داریم که من هم همکاری دارم. فعالیت زیادی هم دارند. ما تشکیلات دیگری هم درست کرده‌ایم به نام "جامعه مسکن‌سازان خیر"، که کار با ارزش و خوبی بود. در سال گذشته توانستیم ۲۸ آپارتمان مرتب و لوکس با کمک بهزیستی بسازیم و تحویل نیازمندان، جانبازان و معلولان بدهیم. من معتقدم که اگر دولت بخواهد مشکل مسکن را حل کند، باید به دست بخش خصوصی بدهد. ۱۲ دستگاه در شهریار و

۱۶ دستگاه در دماوند ساختیم، بسیار زیبا و تمام مسائل ایمنی هم رعایت شده است، ارزان هم تمام شد. به نظر من اگر بخش خصوصی به‌طور جدی وارد مسکن‌سازی شود و تنها به دنبال سودجویی هم نباشد می‌توان ارزان مسکن ساخت و در اختیار مردم نیازمند قرار داد. امروزه دو معضل در جامعه وجود دارد؛ مسکن و اشتغال. اگر دست بخش خصوصی را باز بگذارند می‌توانند به راحتی اشتغال و مسکن ایجاد کنند. عده‌ای انبوه‌ساز به دنبال سودجویی هستند. اگر جامعه مسکن‌سازان خیر را حمایت می‌کردند، ما سالانه ۱۰۰۰ مسکن می‌ساختیم و تحویل نیازمندان می‌دادیم، اما این مسئله به حمایت جدی نیاز دارد.

ما خودمان نامه برای سهام عدالت

نوشته‌ایم، این سهام عدالت را به چه کسانی می‌خواهید بدهید؟ الان خانه خیرین بیش از سه هزار خیریه را زیر پوشش دارد. ما این نامه را دادیم و اعلام آمادگی کردیم که همکاری کنیم و این سهام عدالت را به کسانی بدهیم که نیازمندان جامعه هستند و گفتیم کسانی که زیر پوشش خانه خیرین هستند و نیازمندان را شناسایی و به شما اعلام کنیم. به نظر بهترین روش همکاری با خانه خیرین است که می‌تواند بازوی قوی برای دولت و مردم باشد، چراکه هدفش سودجویی نیست.

### با وزارت مسکن صحبت نکرده‌اید؟

هنوز نرفته‌ایم. آنها اعلام کرده‌اند که زمین می‌دهیم.

یکی از نکته‌هایی که در این سازمان‌ها بسیار مهم است - بخصوص آنهایی که با مسائل مالی در ارتباط هستند - مسئله نظارت است. شما تجربه غنی‌ای دارید، به چه روش‌های نظارتی رسیده‌اید که این هزینه‌ها و پول‌ها درست صرف شود؟

برای نمونه در تمام مراکز خیریه ما، در برابر حتی ۲۰۰۰ تومان هم قبض می‌دهیم. این قبض‌ها به امور مالی می‌رود، حساب کامپیوتری داریم، حساب‌هایمان کاملاً مشخص است. پول‌های کم هم به بانک می‌رود. ما پول نقد به کسی نمی‌دهیم، بلکه وام‌ها را به صورت چک می‌دهیم. هر تشکیلاتی باید حسابداری منسجم داشته باشد، اگر حساب‌ها دقیق نباشد نمی‌توانید موفق شوید. ما تراز سالانه می‌دهیم. پارسال یک میلیارد و یکصد و بیست میلیون تومان پرداختی داشتیم. در مرکز بهزیستی هاشمی‌نژاد، حسابداری قوی داریم و تمام باسند و مدرک است.

افرادی که کمک می‌کنند، آیا در همان زمینه‌ای که درخواست کرده‌اند کمک می‌شود؟

اگر چیزی به باشد، خودمان تهیه می‌کنیم. سند ازدواج را می‌گیریم. هزینه بیمار به را بیمارستان پرداخت می‌کنیم و باید نیاز شرعی و ام‌گیرندگان مشخص باشد.

یکی از مسائل مهمی که در کشور ما همیشه به وجود می‌آید و نیاز به انجمن‌های خیریه احساس می‌شود حوادث طبیعی است. کشور ما یکی از ده کشور حادثه‌خیز جهان است. در این سازمان اخیر، به نام "سازمان مردمی حمایت از محرومان و آسیب‌پذیران بهزیستی" شما به این مسئله پرداخته‌اید، آیا نگاه خاصی به این حوادث طبیعی دارید؟

نزدیک به یک‌سال است که این سازمان، با هیئت‌امنایی از تمام گروه‌ها و افکار مختلف تأسیس شده است. این مسئله را می‌گوییم که کار خیر را با سیاست قاطی نکنیم. افراد مختلف از افکار مختلف در هیئت‌امنای سازمان هستند. آیت‌الله جلالی خمینی، دکتر خباز، دکتر راه‌چمنی، من و دونفر دیگر از دوستان جزو هیئت‌موسس هستیم. حدود

## خانه خیرین ایران در سال ۱۳۸۲ تأسیس شد. در خرداد ۱۳۸۳ به ثبت رسید و از مجموعه خیریه‌هایی است که به صورت اتحادیه است و چتر حمایتی برای تمامی خیریه‌های کشور است

هدف ما اشتغال‌زایی است و هدف  
این خیریه‌ها این است که  
سرمایه‌گذاری کنند و برای افراد  
شغل ایجاد کنند

۷۵ نفر هیئت امنای داریم، آقایان ولایتی، شریعتمداری، نماینده‌های کنونی و پیشین مجلس، از اصناف کشور جزو مجمع امور صنفی هستند. این تشکیلات هم یکی از اهدافش این است که در سراسر کشور فعالیت داشته باشد. مراکز سالمندان، دارالایتام که بتواند کمک‌های مردمی را جذب کند. امیدوارم در آینده بتواند به اهدافی که تعیین کرده برسد.

در مورد حوادث غیر مترقبه، خیریه صنف ماساخت و ساز یک روستا را در بزم تقبل کرده شروع به ساختن ۳۴۳ خانه کردند. خوشبختانه، ما اسکلت، سقف و... آن را زده‌ایم، برای هر خانه‌ای در حدود ۳ میلیون تومان هزینه کردند و تحویل افراد دادند و آنها وام گرفتند و ساختمان را تکمیل کردند. این پروژه، اولین ساختمان‌هایی بود که در بزم انجام شد، موفق هم عمل کردند. خیریه صنف فرش و دبیر انجمن اسلامی بازار (آقای کریمی) نیز بسیار تلاش کردند. در تمامی حوادث غیر مترقبه که در مملکت به وجود می‌آید، خود اصناف همیشه پیشقدم بوده‌اند. در ایران به دلیل داشتن عقاید مذهبی خیریه زیاد است و کار خیر هم بسیار انجام می‌شود و بیشتر توانسته‌اند موفق شوند. صحیح نیست که ما به امید دولت بنشینیم تا بیاید دست افتاده‌ای را بگیرد. پس ماکه مسلمان هستیم چه کار باید بکنیم؟ هدف ما دستگیری از نیازمندان جامعه است.

یکی از مسائل مهمی که درباره حوادث غیر مترقبه مطرح می‌شود این است که می‌توان هم نگاه پیش از وقوع یا نگاه پس از وقوع داشت. عادت ما این است که حادثه‌ای رخ می‌دهد و بعد به کمک می‌رویم. در حالی که این گونه حوادث در ایران زیاد اتفاق می‌افتد، تجربیات آن هیچ وقت یک جا جمع نمی‌شود که برای جلوگیری ضایعات و تلفات بیشتر استفاده بشود. آیا در این زمینه سازمان شما فکری کرده است که تجربیات گذشته را مثل زلزله‌های رودبار و بم یک جا جمع کند و هم به منظور پیشگیری از تلفات انسانی بیشتر و هم جلوگیری از تلفات مالی بیشتر. به ظاهر هر وقت که چنین حوادثی اتفاق می‌افتد، هر بار از نو می‌گوییم، چه کار باید بکنیم؟ تجربه‌های موفق ما می‌تواند از بروز حادثه یا دست کم تلفات جانی و مالی بیشتر، جلوگیری کند. برای نمونه کتابی در این زمینه نوشته شود که تجربه‌های زلزله بم چه بوده؟ در این زمینه سازمان شما چه کاری کرده است؟ آیا علاقه‌مند هستید کاری انجام دهند؟

هنوز به این شکل برنامه‌ریزی نشده است، اما در این سازمان جدید، برنامه پیشگیری را داریم. برنامه‌ریزی و پیشگیری قبل از وقوع هر کار بسیار مهم است.

شما چه تجربه‌ای درباره شیوه همکاری تشکل‌های مردمی با دولت دارید و

### چه پیشنهاد می‌کنید؟

دولت باید خیریه‌ها را حمایت کند. خیریه‌ها می‌توانند بازوی کمکی توانمندی برای دولت باشند، خیریه‌ها بار دولت را کم می‌کنند، خیریه‌هایی که مردمی هستند و نیازهای جامعه را به درستی شناسایی و برطرف می‌کنند. آنگاه افراد کمتر به دولت فشار می‌آورند، چرا که کمک خود را از خیریه‌ها می‌گیرند. دولت باید حتی بودجه‌ای در اختیار خانه خیرین قرار دهد. یافتن و شناسایی و پشتیبانی افراد نیازمند برای دولت هزینه بیشتری دارد.

گاهی در خانواده نیمچه انجمنی برای کمک به یکدیگر تشکیل می‌دهند - نه الزاماً ثبت شده - اما اینها اطلاعات و تجربه‌ای ندارند، شما چه توصیه‌ای برای این افراد دارید؟

اگر خودشان می‌خواهند یک صندوق درست کنند البته داشتن یک صندوق هم دارای تشکیلاتی است. پیشنهاد این است خانواده‌ای که می‌خواهد صندوق قرض الحسنه تشکیل بدهد بیاید در صندوق‌های ثبت شده مورد اعتماد، حساب خانوادگی باز کند و پول‌های خود را به صندوق به حساب خودشان بریزد. فرم را می‌گیرند و معرفی می‌شوند، به هر کسی که خواستند، این بهترین روش است. هر کدام از این افراد هم می‌توانند عضو خیریه‌ها شوند و کمک‌هایشان را از کانالی که خودشان هم مشارکت دارند انجام دهند، این کار تشکیلاتی می‌شود. اگر هم کسی می‌خواهد در خانواده‌اش کمک کند و کسی هم خبردار نباشد، ما مستقیم این کار را انجام می‌دهیم، در صندوق قرض الحسنه ما، بعضی شرکت‌ها حساب باز کرده‌اند، کارمندان خودشان را معرفی می‌کنند تا وام بگیرند و خودشان از حساب افراد وام‌گیرنده کسر می‌کنند و به حساب صندوق می‌ریزند.

این سازمان مردمی حمایت از آسیب‌پذیران بهزیستی که تأسیس شده و از مردم عضو می‌پذیرد، لطفاً شرایط آن را شرح دهید؟

ما فرمی داریم که می‌دهیم. این پیشنهادی بود که در مجمع هیئت امنای تصویب شد که به مردم فرم بدهیم. هر اندازه‌ای که در توان شخص هست، فرم‌ها را پر کنند که مثلاً من نوعی مقداری ماهیانه یا سالیانه می‌توانم به این سازمان کمک کنم، برایش حسابی باز می‌شود. کارتی برایش مشخص می‌شود، شماره حساب سازمان هم در اختیارش هست. این پول را به حساب سازمان می‌ریزد، فیش آن را برای سازمان می‌فرستد. این کمک‌ها جمع‌آوری شده بین نیازمندان تقسیم می‌شود.

**تمام آموزه‌های خیر از قرآن سرچشمه می‌گیرد، حدود ۸۰ آیه درباره خیرات و صدقات داریم. خداوند می‌فرماید: "و مما رزقناهم ینفقون"، از آنچه که به شما دادیم انفاق کنید. یا "لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون"، هرگز به نیکی نمی‌رسید مگر این که آنچه را که دوست دارید، انفاق کنید. این آیه‌ها به انسان نیرو می‌دهد**



**خیریه‌های ما سنتی عمل کرده و می‌کنند و بدون برنامه هستند. اگر بتوانیم برنامه‌های خوب و منسجم - چه در جهت کمک گرفتن از مردم، چه در جهت خرج کردن کمک‌هایی که از مردم گرفته می‌شود - بدهیم بسیار ارزشمند است**

## این فرم چگونه به دست مردم می‌رسد؟

ما در روزنامه‌هایی مانند اعتماد ملی و اسرار - که آقای راه‌چمنی امتیازش را به سازمان بخشید - اعلام کرده‌ایم.

## در فرم‌ها خدمات دیگری هم ذکر شده است؟

بله، هرکس توانایی‌های خود را اعلام می‌کند تا در تخصص خودش از او بهره‌برداری شود. ما دست مردم را در این سازمان باز گذاشته‌ایم و دنبال این هستیم که شعبه‌های آن در تمامی شهرستان‌ها دایر شود.

\*\*\*

سازمان مردمی و خیریه حمایت از محرومان

و آسیب‌پذیران بهزیستی

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۴/۹/۸ شماره ثبت:

۱۹۰۴۷ وب‌سایت:

www.Hamianmahroman.org

نشانی دفتر مرکزی: تهران، اتوبان رسالت

شرقی، بعد از اتوبان شهید باقری، نرسیده به

چهارراه تیرانداز، جنب بانک تجارت، شماره

۲۳۵، ص/پ/۴۶۵ - ۱۶۵۳۵

تلفن: ۶۰ - ۷۷۲۹۹۸۵۸، فاکس: ۷۷۸۶۸۸۷۸

□

## اهداف سازمان: ۱- کمک به فقرزدایی و

توانمندسازی فقرا ۲- کمک به پیشگیری از

گسترش آسیب‌های اجتماعی ۳- کمک به

ارتقای سلامت جسمی، روانی و اجتماعی ۴-

کمک به گسترش فرهنگ نیکوکاری و

مهرورزی ۵- حمایت همه‌جانبه از

محرومان و آسیب‌پذیران جامعه ۶- ارائه

خدمات داوطلبانه به محرومان و

آسیب‌پذیران

## ● برنامه‌های سازمان: این سازمان

غیردولتی و خیریه تلاش خواهد کرد تا با

کمک‌های مردمی برنامه‌های ذیل را به تدریج

در سطح کشور به اجرا درآورد:

۱- ایجاد مراکز نگهداری برای کودکان

بی‌سرپرست و خیابانی ۲- ایجاد مهدکودک

و مدرسه برای ایتم و کودکان نیازمند ۳-

ایجاد مراکز نگهداری معلولان، سالمندان و

بیماران روانی مزمن ۴- ایجاد کلینیک‌های

درمانی و توانبخشی برای نیازمندان ۵-

ایجاد مراکز درمانی و بازتوانی برای معتادان

۶- ایجاد کلینیک‌های مددکاری و

مشاوره‌ای برای نیازمندان ۷- ایجاد کارگاه‌های آموزشی و کارآفرینی

برای نیازمندان ۸- ایجاد دفاتر مشاوره حقوقی برای نیازمندان ۹-

ایجاد دفاتر کارایی و مشاوره شغلی برای نیازمندان ۱۰- ساخت و خرید

مسکن برای محرومان و نیازمندان ۱۱- ایجاد خوابگاه برای دانشجویان

محروم و نیازمند ۱۲- تهیه و تأمین لوازم طبی و داروهای کمیاب برای

بیماران نیازمند ۱۳- کمک به حمل و نقل

معلولان و سالخوردهگان نیازمند ۱۴- شناسایی

و جذب خدمات داوطلبانه افراد و بهره‌گیری

از آنها برای کمک به محرومان و آسیب‌پذیران

جامعه ۱۵- حمایت‌های مالی و بیمه‌ای از

ایتم، زنان بی‌سرپرست خانوار بیماران

نیازمند، معلولان، سالمندان، افراد

آسیب‌پذیر و خانواده‌های نیازمند از جمله

خانواده‌های زندانیان.

## ● موسسین سازمان: ۱- آیت‌الله جلالی

خمینی ۲- حاج سیدعلی اکبر توکلی ۳-

دکتر سیدعباس پاک‌نژاد ۴- مهندس محمد

سالاری ۵- دکتر محمدرضا خباز ۶- حاج

کاظم دلیلی ۷- دکتر محمدرضا راه‌چمنی

## ● هیئت رئیسه و هیئت امنای سازمان: ۱-

دکترعلی اکبر ولایتی (رئیس هیئت امنای)

۲- مهندس محمد شریعتمداری (نایب

رئیس اول هیئت امنای) ۳- سرکارخانم

فاطمه کروی (نایب رئیس دوم هیئت امنای)

۴- دکتر محمدرضا راه‌چمنی (دبیر هیئت

امنای) ۵- مهندس حسین امینی (منشی

هیئت امنای)

## ● هیئت امنای سازمان: هیئت امنای

سازمان را جمعی از مسئولان، نمایندگان

مجلس و خیرین کشور به شرح زیر تشکیل

می‌دهند: آیت‌الله جلالی خمینی، آیت‌الله

دری نجف‌آبادی، حجت‌الاسلام والمسلمین

محمدعلی رحمانی، دکترعلی اکبر ولایتی،

دکتر ایرج فاضل، دکتر محمدعلی نجفی،

دکتر رضا ملک‌زاده، دکترعلی عبدالعلی‌زاده،

مهندس محمد شریعتمداری، دکتر سیدعباس

پاک‌نژاد، دکتر محمد فرهادی، ربابه رفیعی

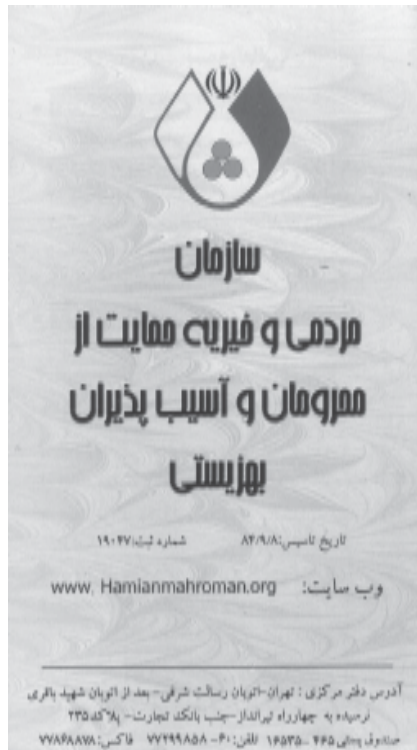
(فیاض بخش)، فاطمه هاشمی رفسنجانی،

فاطمه کروی، پروانه لاجوردی، استاد جمشید

مشایخی، استاد داریوش ارجمند، دکتر

صدیقه ضیایی، دکترعلی باغبانیان،

حجت‌الاسلام والمسلمین پورفاطمی،



## ما طرحی را نوشته‌ایم. حدود ۲۷

ماده و تبصره دارد که به مجلس

بدهیم، در رابطه با خانه خیرین

است که حتی مجوزهای خیریه‌ها را

هم خانه خیرین، در سراسر ایران

صادر کند

■

در ارتباط با خانه خیرین هم ۴ کمیته

تشکیل دادیم که شامل کمیته

فرهنگی، تبلیغاتی، شیوه

کمک‌رسانی به خیریه‌ها و کمیته

ساماندهی که کارش برنامه‌ریزی و

طرح‌دادن به مجلس است

## فرم اطلاعات موسسات

نام موسسه	
نام مدیرعامل	
نام اعضای هیئت مدیره	
تاریخ تأسیس	
نوع فعالیت	
نوع مجوز	
تعداد کارکنان	
تعداد مددجو	
نشانی	
تلفن	
فاکس	

### مدارک مورد نیاز:

- ۱- یک قطعه عکس پشت‌نویسی شده و فتوکپی صفحه اول شناسنامه از کارکنان و اعضای هیئت مدیره
- ۲- فتوکپی مجوز فعالیت، اساسنامه و آگهی روزنامه رسمی
- ۳- خلاصه‌ای از عملکرد انجام شده توسط خیریه
- ۴- طرح‌های در دست اقدام
- ۵- طرح‌هایی که به لحاظ بودجه متوقف شده
- ۶- نیازهای موسسه

\*\*\*



خانه خیرین ایران

Charitable house of iran

چتری برای نیکوکاری

دفتر مرکزی: تهران، میدان قدس، خیابان ولیعصر، خیابان طوس، شماره ۵

تلفن: ۲۲۷۰۴۷۶۱ - ۲۲۷۴۸۲۴۳

فاکس: ۲۲۷۰۴۷۶۱

سایت: [www.ch-iran.org](http://www.ch-iran.org)

شماره حساب‌های بانکی خانه خیرین ایران

حساب سیبا، بانک ملی مرکز ۰۱۰۱۸۶۱۲۷۰۰۰۰

حساب جاری ریالی تهران، بانک ملت (شعبه فیاض بخش) ۲۵۷۲/۰

حساب جاری ارزی (یورو) تهران، بانک ملی مرکز ۸۰۰۰۷۱

حساب جاری ارزی (دلاری) تهران، بانک ملی مرکز ۷۰۲۷۱۶

\*\*\*

حجت‌الاسلام والمسلمین رضا جلالی، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر طه هاشمی، دکتر انوشیروان محسنی، دکتر حسن سبحانی، دکتر اسفهدی، دکتر هاشم اورعی، دکتر غلامعباس مصلی نژاد، دکتر علی هاشمی، دکتر راه‌چمنی، دکتر خباز، دکتر محمد کرم‌پور، دکتر محمد خزایی، مهندس سیدرضا نوروززاده، مهندس غلامحسین مظفری، دکتر سیدحسن قاضی‌زاده هاشمی، دکتر حمیدرضا حیدری، دکتر علی محمد نوریان، دکتر عسکری فر، مهندس احمد مطهری، مهندس حسین امینی، مهندس یوسف محبی، مهندس جمال‌الدین ارجمند، دکتر اصغر نصیری، محمد نصرتی، مهندس عبدالله کعبی، مهندس قلم‌چی، مهندس مجتبی قاسمی، مهندس رضارضایی، مهندس مصطفی سلیمی، مهندس عباس قدیری، مرتضی موسوی، سیدعلی اکبر توکلی، مهندس خسرو رستگار، مهندس وحید زارع، حسین بنویدی، امیر چمن رخ، حسین تهران‌چی، قاسم نوده‌فراهانی، مهندس محمد سالاری، محمد آزاد، علی محمودی یزدی، حسین علی ایلخانی، کاظم دلیلی، اکبر ابراهیمی، جواد محسنی پیروز، محمد اشکبوس، خسرو ابراهیمی‌نیا، علی فاضلی، محمدپور مزرعه، رضا مطلبی کاشانی، محمدرضا فشارکی، محمود اخوان فومنی، مهندس قاسم مهرنیا و مهندس صدیق‌زاده.

● شرایط عضویت در سازمان: کلیه افرادی که یکی از شرایط ذیل را داشته باشند، می‌توانند به عضویت سازمان درآیند و کارت نیکوکاری دریافت کنند.

- ۱- پرداخت حداقل ۱۴ هزار تومان حق عضویت در هر سال به نیت ۱۴ معصوم (ع) به سازمان
  - ۲- اعلام آمادگی برای ارائه خدمات داوطلبانه به محرومان و آسیب‌پذیران معرفی شده از سوی سازمان
  - ۳- اهدای زمین، ساختمان، کالا، ماشین آلات و سهام به سازمان
  - ۴- وقف املاک، مستغلات، ماشین آلات و سهام به سازمان.
- اعضا در انتخاب هیئت مدیره شعب سازمان مشارکت خواهند داشت.

شماره حساب‌های سازمان برای دریافت کمک‌های مردمی:

- ۱- شماره حساب‌های ریالی شماره (۱۱۰۰) بانک ملت شعبه بازار تهران (کد ۶۴۱۸/۸)
- ۲- حساب ریالی شماره (۴۶۶۶) بانک ملی شعبه ولایت تهران (کد ۵۹۹)
- ۳- حساب ریالی شماره (۴۰۵۱۵) بانک تجارت شعبه رشید تهران (کد ۱۰۱۶)
- ۴- حساب ارزی شماره (۵۱۷ - ۵۵ - ۸۵۲) بانک تجارت شعبه رشید تهران (کد ۱۰۱۶)
- ۵- حساب ارزی شماره (۱۷۰۱۰۷) بانک ملت شعبه بازار تهران (کد ۶۴۱۸/۸)

\*\*\*

فرم شناسایی موسسه‌های خیریه برای عضویت در خانه خیرین ایران خواهشمند است فرم زیر را تکمیل نموده و به نشانی میدان قدس، خیابان ولیعصر، ایستگاه باغ فردوس، کوچه طوس، شماره ۵، خانه خیرین ایران ارسال و یا به شماره ۲۲۷۰۴۷۶۱ فاکس نمایید.

دی و نهم ۱۳۸۵  
آرداران ایران

## چگونگی تأسیس خانه خیرین ایران

در سال ۱۳۸۲ جمعی از خیران و فرهیختگان با تجربه با هدف ساماندهی اقدامات نیکوکارانه موسسه‌های خیریه را مطرح کردند.

این امر با استقبال سازمان بهزیستی کشور و تعداد زیادی از موسسه‌های خیریه روبه‌رو شد و مورد موافقت ریاست محترم جمهور وقت [حجت‌الاسلام دکتر محمد خاتمی] قرار گرفت. ابتدا هیئت موسس از بین خیران با زمینه اهداف و تدوین اساسنامه خانه خیرین ایران تشکیل شد و با عضویت گرفتن بیش از یک‌هزار موسسه خیریه فعال در سراسر کشور، اولین شورای مرکزی و سپس هیئت رئیسه و بازرسان خانه خیرین ایران انتخاب و برابر ثبت به شماره ۱۶۶۲۲ مورخ ۱۳۸۳/۳/۴ رسماً فعالیت خود را شروع کرد.

### اسامی اعضای هیئت موسس خانه خیرین ایران

۱- دکتر محمدعلی هادی نجف‌آبادی، ۲- آقای سیدعبدالمهدی موسوی آل طعمه، ۳- حاج آقا عزیرالله علاءالدینی، ۴- آقای مرتضی شیشه‌بران، ۵- آقای رضا مطلبی کاشانی، ۶- دکتر عباس پاک‌نژاد، ۷- آقای علی فتاح‌زاده، ۸- آقای رسول دادرسی، ۹- دکتر حسین ملک‌افضلی، ۱۰- آقای سیدجلال محسنی پیروز، ۱۱- آقای محمد حسن کریمی شاد، ۱۲- حاج آقا سیدعلی اکبر توکلی، ۱۳- آقای علی محمودی یزدی، ۱۴- آقای محمد ذاکری، ۱۵- آقای غلامرضا عسکری فر، ۱۶- حاج آقا حسن مدیحی، ۱۷- خانم ربابه رفیعی (فیاض بخش)

### اسامی هیئت‌رئیسه خانه خیرین ایران

۱- حاج آقا سیدعلی اکبر توکلی (رئیس هیئت‌مدیره) ۲- حاج آقا کاظم دلیلی (دبیرکل) ۳- خانم ربابه رفیعی (نایب رئیس اول) ۴- دکتر محمدرضا وفایی (نایب رئیس دوم) ۵- حاج آقا ابوالحسن چتری (خزانه‌دار) ۶- دکتر احمد حلت (منشی) ۷- دکتر سیدعباس پاک‌نژاد (عضو علی‌البدل)

### اهداف خانه خیرین ایران

- ۱- ارتقا و گسترش فرهنگ خیرخواهی و نیکوکاری در کشور
- ۲- تقویت روحیه تعاون و همکاری و تفاهم در فعالیت‌های خیرخواهانه و نیکوکارانه بین موسسه‌های خیریه
- ۳- تلاش در جهت ایجاد بستر مناسب برای توسعه مشارکت مردم در امور عام‌المنفعه بویژه فعالیت‌های بهزیستی و رفاه اجتماعی
- ۴- اهتمام به تقویت بنیه مالی موسسه‌های خیریه در چارچوب قوانین و مقررات
- ۵- دفاع از حقوق قانونی موسسه‌های خیریه و عام‌المنفعه
- ۶- حمایت‌های علمی، آموزشی از موسسه‌های خیریه و اطلاع‌رسانی به آنها
- ۷- تلاش برای گسترش روابط موسسه‌های خیریه و عام‌المنفعه ایران با موسسه‌های خیریه کشورهای و تبادل تجارب با آنها در چارچوب قوانین و مقررات جاری جمهوری اسلامی ایران
- ۸- تلاش برای جلب اعتماد بیشتر مردم نسبت به فعالیت‌های

## موسسه‌های خیریه

### وظایف خانه خیرین ایران

- ۱- انجام فعالیت‌های خیرخواهانه و نیکوکارانه بویژه در امور بهزیستی و رفاه اجتماعی
- ۲- ایجاد هماهنگی لازم بین موسسه‌های خیریه
- ۳- برگزاری دوره‌های آموزشی کاربردی مورد نیاز اعضای موسسه‌های خیریه
- ۴- برگزاری همایش‌ها، جشنواره‌ها و نمایشگاه‌های مرتبط با فعالیت‌های موسسه‌های خیریه و امور نیکوکارانه
- ۵- برپایی جلسه‌های مشترک بین موسسه‌های خیریه به منظور تبادل نظر، تفاهم و همکاری بیشتر و کسب تجارب متقابل
- ۶- اظهار نظر و ارائه پیشنهادها کارشناسانه به دولت و مجلس درباره طرح‌ها، لایحه‌ها، تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های مرتبط با فعالیت‌های خیرخواهانه و نیکوکارانه
- ۷- بررسی راه‌های تقویت بنیه مالی موسسه‌های خیریه و تدوین راهکارهای اجرایی لازم در این رابطه
- ۸- ارائه خدمات مشاوره‌ای و حمایتی و اطلاع‌رسانی به موسسه‌های خیریه و جامعه از طریق ایجاد موسسه‌ها و شرکت‌های مناسب و انتشار نشریه‌های (روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه) مورد نیاز
- ۹- نظارت و همکاری در امر توزیع مناسب کمک‌ها، تسهیلات و یارانه‌های مصوب اختصاص داده شده
- ۱۰- انجام داورى بین موسسه‌های خیریه عنداللزوم و پذیرش حکمیت در صورت تقاضای آنها
- ۱۱- نظارت بر شیوه فعالیت موسسه‌های خیریه عضو و رسیدگی به شکایات واصله
- ۱۲- تأسیس صندوق‌های قرض‌الحسنه
- ۱۳- انجام فعالیت‌های مختلف اقتصادی، خدماتی، عمرانی در راستای تقویت بنیه مالی، علمی و اطلاعاتی موسسه‌های خیریه مطابق آیین‌نامه مربوطه
- برنامه‌ها و ایده‌های انجام شده خانه خیرین ایران
- ۱- به عضویت در آوردن بیش از هزار موسسه خیریه در سراسر کشور
- ۲- برقراری شورای مرکزی و شعبه‌ها در بیست و هفت استان کشور
- ۳- با همکاری سازمان بهزیستی برگزاری جشنواره تکریم از نیکوکاران کشور با حضور ریاست محترم جمهوری وقت جناب آقای خاتمی (تیرماه ۱۳۸۳)
- ۴- همکاری با سازمان بهزیستی برای برگزاری اولین جشنواره تقدیر از سالمندان با حضور رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام
- ۵- همکاری سه‌جانبه خانه خیرین ایران، سازمان بهزیستی استان تهران و اوقاف در جهت برگزاری جشنواره رمضان برای مددجویان و نیازمندان تحت پوشش سازمان بهزیستی استان تهران به مدت یک هفته
- ۶- دعوت از مسئولان کشوری، لشکری و سرمایه‌گذاران داخلی و

خارجی به منظور همکاری در برنامه‌ها و اهداف خانه خیریه ایران

۷- تأسیس بانک اطلاعات موسسه‌های خیریه و خیران سراسر کشور

۸- برگزاری همایش سراسری به منظور چگونگی تقویت و گسترش فعالیت‌های خیرخواهانه و توانمندسازی خانه‌های خیرین استان‌ها (مشهد مقدس، مهرماه ۱۳۸۴)

۹- ایجاد و آموزش چهار کارگروه آموزشی به منظور تبادل نظر موسسه‌های خیریه و پیگیری چالش‌ها، راهکارها و معرفی الگوهای مشارکت‌مدارانه و موفق در کشور

۱۰- ارائه چکیده مطالب و پیشنهادهای ارائه شده در نشست تهران - مشهد مقدس و کارگروه‌های آموزشی برای رفع چالش‌ها و مشکلات موسسه‌های خیریه

۱۱- ارائه چکیده مطالب و پیشنهادهای ارائه شده توسط تشکل‌های مردمی در نشست‌های مشورتی - انسانی - شورای جمعیت در همایش‌های تهران و مشهد مقدس به کلیه شعبه‌های استانی

روابط عمومی خانه خیرین ایران

#### کارگروه ۱:

موضوع: خانه خیرین ایران و موسسه‌های خیریه  
رئیس کارگاه: آقای کاظم دلیلی  
دبیر کارگاه: آقای فرهادیان  
تسهیل‌گر: آقای ذبیح‌اللهی  
کارگروه ۲:

موضوع: تدوین لایحه (طرح) قانونی شیوه حمایت از موسسه‌های خیریه سراسر کشور  
رئیس جلسه: دکتر عباس پاک‌نژاد  
دبیر جلسه: آقای جهانگیرامیدی  
تسهیل‌گر: آقای فهیمی (معاون مشارکت‌های مردمی استان یزد)

#### کارگروه ۳:

موضوع: شیوه توانمندسازی موسسه‌های خیریه  
رئیس کارگاه: دکتر وفایی  
دبیر کارگاه: سرکار خانم یادگار  
منشی: آقای لطف‌الله جعفری  
کارگروه ۴:

موضوع: شیوه تأمین منابع مالی موسسه‌ها  
رئیس کارگاه: آقای خلیلی  
دبیر جلسه: آقای امید استاد نوری  
تسهیل‌گر: سرکارخانم اثنی عشری

### پسندیده نهایی

فرم اعلام آمادگی برای تقویت در سازمان مردمی و خیریه  
حمایت از محرومان و آسیب پذیران بهزیستی

الف - مشخصات داوطلب (حرفی و حقوقی)

نام و نام خانوادگی ..... شغل .....

رشته و میزان تحصیلات .....

نام شرکت / موسسه / انجمن .....

آدرس / شهرستان ..... خیابان ..... کوچه .....

پلاک ..... کد پستی ..... تلفن بیخطی .....

شماره E-mail .....

ب- نوع کمک و خدمات داوطلبانه قابل ارائه از سوی داوطلب:

۱- علاوه بر پرداخت ۶۵ هزار تومان حق عضویت سالانه، پرداخت .....  
و/یا در هر ماه / سال به سازمان جهت کمک به پیشبرد برنامه‌های آن.

۲- اهدای /وقف ..... متر مربع ..... زمین ..... باغ ..... ساختمان،

۳- اهدای /وقف ..... سهم از سهام شرکت / کارخانه ..... به سازمان.

۴- اهدای /وقف کالاها، خودرو و ماشین آلات به شرح ذیل به سازمان:

ج- ارائه خدمات داوطلبانه ذیل به محرومان و آسیب پذیران معرفی شده از سوی سازمان:

- |   |   |  |
|---|---|--|
| <input type="checkbox"/> خدمات درمانی       | <input type="checkbox"/> خدمات توانبخشی | <input type="checkbox"/> خدمات مددکاری             |
| <input type="checkbox"/> خدمات مشاوره‌ای    | <input type="checkbox"/> خدمات حقوقی    | <input type="checkbox"/> خدمات فرهنگی و آموزشی     |
| <input type="checkbox"/> خدمات حمل و نقل    | <input type="checkbox"/> خدمات مهندسی   | <input type="checkbox"/> خدمات کارپایی و کارآفرینی |
| <input type="checkbox"/> خدمات فنی تاسیساتی | <input type="checkbox"/> خدمات پرستاری  | <input type="checkbox"/> سایر خدمات                |

تاریخ و محل امضا:





## امریکا و خاورمیانه پس از ۲۰۰۱

شهره شهسواری فرد\*

با توجه به رویدادهای اخیر، بخصوص حضور امریکا در منطقه، این پرسش مطرح می‌شود که "امروز ایالات متحده با چه اهدافی وارد خاورمیانه شده و برای دست یافتن به این اهداف خرد و کلان، به چه خط‌مشی‌هایی متوسل شده؟" برای این منظور پیش از آن‌که وقایع را بازگو کنیم، خوب است صحنه‌ای را که ماجرا در آن اتفاق افتاده، برای شما مجسم سازیم:

### خاورمیانه

بنا به دلایلی، کمتر پیش آمده صحبت از خاورمیانه به میان آید و این اصطلاح جغرافیایی - سیاسی با کلمه بحران قرین نباشد. در اهمیت آن، همین بس که همه معتقدیم دارای جایگاه استراتژیک، ژئوپولتیک، هیدروپلتیک (اهمیت آبی) و معنوی است، اما با توجه به همه این امتیازات، آن پیشرفتی که انتظار می‌رود به چشم دیده نمی‌شود. "ساموئل کوهن" بر این باور است که خاورمیانه منطقه وسیعی را در بر می‌گیرد که به لحاظ منطقه‌ای در تعارض و کشمکش پایدار به سر می‌برد. بر همین اساس است که وی هرگونه توافق در رفتار سیاسی - منطقه‌ای را در خاورمیانه شکننده و ناپایدار می‌داند، چون قدرت‌های بزرگ با توجه به اهداف و نتایج خود، الگوهایی را به کار می‌گیرند که این امر تنش منطقه‌ای را افزایش می‌دهد، به همین دلیل هرگونه ساختار امنیتی صلح‌آمیز در خاورمیانه ناپایدار خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

شاید هم علت تمام مصیبت‌های توسعه نیافتگی در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و شکاف رو به افزایش بین تقاضاهای سیاسی در جهت مشارکت، عدالت و میزان توانایی برآوردن نیازهاست که هر چند با برطرف ساختن نیازهای مادی - حیاتی مردم تخفیف یافته، اما کاملاً از بین نرفته و در درازمدت خود را آشکار می‌سازد. با وجود تمام نقصان‌ها، به دلیل امتیازات مطرح شده، از پیشتر حضور استعمار را در منطقه شاهد بوده‌ایم.

انگلیسی‌ها از همان ابتدا به اهمیت ملی و قاطع منابع نفتی و تهیه آن از مناطقی غیر از سرزمین‌های خود آگاه شدند، به همین دلیل خاورمیانه محل سیطره آنها شد، اما در مورد سیاست امریکا، به جرأت می‌توان گفت که این کشور تا پیش از جنگ دوم جهانی، نقش و نفوذ گسترده‌ای در منطقه نداشت که این امر به دو دلیل بود:

۱- فعالیت شدید قدرت‌های اروپایی در منطقه که مجال عرض اندام را به امریکا نمی‌داد.

۲- تا سال ۱۹۴۰ کل نفت منطقه روی هم شامل ایران، عراق و شبه جزیره عربستان، تنها ۵٪ از کل نفت جهان بود که در مقایسه با تولید

۶۳٪ امریکا در خور توجه نبود.

حضور فعال از سال‌های پس از جنگ آغاز شد، بدین سان که نیروهای امریکایی در سال ۱۹۴۳ به ایران اعزام شدند و فرماندهی (خلیج فارس) تشکیل شد. از این زمان نفت اهمیت خود را به عنوان نبض اقتصاد کاملاً نشان داد. هر چند تا پیش از فروپاشی شوروی برای مدت ۴۵ سال بحث مبارزه با کمونیسم تمام سیاست‌های امریکا را تحت تأثیر قرار داده بود و بحث خاورمیانه در درجه دوم اهمیت قرار داشت. با این حال، پس از جنگ سرد شرایط بین‌المللی متحول شد. دولت "جورج بوش اول" و "کلینتون" رهبری این دوران را به عهده گرفتند، اما هژمونی توانمند امریکا آنها را از مدیریت یک سیستم رقابتی میان قطب‌های قدرت منصرف کرد؛ چالشی که همواره موجب آزار و ناراحتی دولتمردان در طول تاریخ بوده است. این سیستم ادامه یافت تا زمانی که جورج بوش به قدرت رسید. با انتصاب او به مقام ریاست جمهوری، هر چند با توجه به آگاهی نداشتن او نسبت به سیاست برون مرزی انتظار می‌رفت یک دوره چهارساله آرام، دست‌کم در صحنه خارجی داشته باشیم، اما گویا زمان آستن شرایط و حوادثی جدید بود.

### جورج بوش و متغیر یازده سپتامبر

یازده سال پیش از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱، جورج بوش اول، پروژه نظم نوین جهانی را مطرح کرد، آن هم در بنبوحه جنگ خلیج فارس و متعاقب تشکیل نیروهای ائتلاف علیه عراق؛ که منعکس‌کننده دیدگاه‌های امریکا نسبت به قرن آینده بود؛ قرن که امریکا بتواند با توجه به تجزیه شوروی و تحولات موجود، به عنوان قدرت برتر و پیروز جهان تسلط خود را بر مقررات نظام بین‌المللی حاکم گرداند. به همین دلیل با صراحت بیان کرد، "ما اروپا را نجات دادیم، فلج اطفال را ریشه‌کن کردیم، به ماه رفتیم و جهان را با فرهنگ خود روشن کردیم. اکنون در آستانه قرن جدیدی هستیم و این قرن نام چه کشوری را در صدر خواهد داشت؟ من می‌گویم قرن امریکایی در پیش داریم."<sup>(۲)</sup>

اما در طول یازده سال بعد، یعنی تا زمان به حکومت رسیدن جورج



بوش حوادث سرنوشت‌ساز بسیاری از سقوط کمونیسم گرفته تا پایان آپارتاید در "آفریقای جنوبی" باعث شد، ایالات متحده از بطن این رویدادها به صورت یک ابرقدرت در عرصه بین‌المللی عرض اندام کند. طی مبارزات انتخاباتی آمریکا در سال ۲۰۰۰، جورج بوش تأکید را بر دو موضوع محوری حزب جمهوری خواه قرار داد که در طول بیست سال گذشته نگرش‌های کلی حزب را تشکیل داده بود.<sup>(۳)</sup>

در زمینه داخلی، کاهش شدید مالیات‌ها را خواستار شد که در واقع تداوم فرایندی بوده که ریگان حامی "اقتصاد از دیدگاه عرضه" مشروعیت آن را پایه‌ریزی کرده بود و در زمینه سیاست خارجی، او صحبت از نگرش جدید استراتژیک کرد. هدف بوش در خصوص این که انبوه نیروهای هسته‌ای و بیرانگر را کاهش دهد، افزایش بودجه نظامی نبود، بلکه هدف تغییر وضع جدید ساختارهای نظامی بود. به عبارتی او به دلیل ناآگاهی از مسائل خارجی هنگام انتخابات ریاست جمهوری، تأکید فراوانی به این مسئله داشت که هدفش تداوم رشد اقتصادی از طریق اجرای سیاست‌های مالیاتی خواهد بود، به همین جهت کمتر کسی بر این باور بود که او حضوری فعال در صحنه سیاست‌های بین‌الملل داشته باشد. اما متغیر یازده سپتامبر باعث تحولاتی عظیم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا شد. درباره این عملیات تروریستی مطالب بی‌شماری نوشته شده و هر یک از تحلیلگران سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند، اما آنچه روشن است این حادثه، "روزنه آسیب‌پذیری" این کشور را آشکار کرد و ما را به یاد صحبت "ارنست کاسیرر" انداخت: "در سیاست، هنوز به زمین محکم و مطمئن نرسیده‌ایم و به نظر می‌آید در سیاست نظم جهانی مستقری در کار نیست، همیشه این خطر وجود دارد که ناگهان به همان بی‌نظمی دیرین بازگردیم."<sup>(۴)</sup>

حمله به مراکز حساس اقتصادی - نظامی باعث شد در سیاست خارجی، محوریت مبارزه با تروریسم به منظور تشکیل ائتلاف‌های جدید بین‌المللی مطرح شود. به عبارتی جمله‌های مزبور، آمریکا را به شدت بین‌الملل‌گرا نمود.

اما ریشه اصلی این حادثه چه بود؟ دکتر "بنجامین باربر" در کتاب معروف خود با عنوان "جهاد علیه مک‌ورد" که چندسال پیش از حادثه یازده سپتامبر نوشته شده است و در واقع حوادثی از نوع یازده سپتامبر را پیش‌بینی می‌کند، معتقد است این فشار جهانی‌سازی و استراتژی خارجی آمریکا به دنبال تک‌شدن در جهان و کنترل همه قدرتهاست که باعث وقوع چنین حوادثی برای این کشور می‌شود و این اقتصاد سرمایه‌داری با گسترش در جهان مقدمات نابودی خویش را فراهم می‌سازد که این امر در وقایع ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد.<sup>(۵)</sup> اما دلایل دیگری را نیز می‌توان بیان کرد؛ در جواب این پرسش که چرا آمریکا به عنوان هدف شماره یک از سوی تروریست‌ها انتخاب می‌شود.<sup>(۶)</sup>

۱- آمریکا پس از جنگ سرد، خود را قطب برتر جهان و حافظ نظم سیاسی - اقتصادی جهان می‌داند و بعضی از سازمان‌های تروریستی حمله به آمریکا را چالش با نظم کهن بین‌المللی به رهبری آن ابرقدرت تلقی می‌کند.

۲- آمریکا متحد بزرگ کشورهای غربی است و بر دولت‌های آنها تأثیر دارد و تروریست‌ها از حمله به آمریکا به عنوان ابزار فشار علیه برخی از کشورهای ثالث استفاده می‌کنند.

۳- بعضی از تروریست‌های بین‌المللی انگیزه‌های ملی‌گرایانه دارند

و نسبت به سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌جویانه آمریکا در امور داخلی کشورهای دیگر اعتراض دارند.

۴- منطبق بعضی از تروریست‌ها در خاورمیانه و دیگر نقاط آسیا این است که آمریکا اولین استفاده‌کننده از شیوه‌های تروریستی در تاریخ بشر بوده است، که نمونه بارز آن استفاده از سلاح‌های اتمی در هیروشیما و ناکازاکی است. "نیکلای هافمن" می‌نویسد: "توکیو چنان در آتش شعله‌ور شد که حرارت ناشی از آن آب‌های دریاچه‌ها را به جوش آورده بود، کسانی که برای گریز از آتش به سوی دریاچه‌ها رفته بودند، در آب جوش سوختند."<sup>(۷)</sup> اما آنچه مهم است استفاده آمریکا از این حادثه برای حفظ منافع آتی خود بود، آن هم منفعی که معتقد بود در معرض تهدیدهای گسترده‌ای است.

ایالات متحده آمریکا در آغاز قرن ۲۱ میلادی با تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های جدیدی روبه‌رو شده است که تا چند دهه پیش جدی تلقی نمی‌شد. چنین تهدیداتی برگرفته از تحولات و مناسبات جدید سیاسی است که موجب نگرانی سیاستمداران و افکار عمومی مردم این کشور شده است. آمریکا به نسبت دیگران کمتر با معضلات و تهدیدهای سیاسی درون‌مرزی از جمله بحران‌های مشروعیت، مقبولیت و مدیریت روبه‌رو است. برعکس، تهدیدات اساسی برون‌مرزی دارد که از دید مقامات، منافع کشور را با خطر روبه‌رو می‌کند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- بروز شکاف بین آمریکا و شرکای استراتژیک‌اش مانند ژاپن و متحدان اروپایی که خواهان همکاری با آمریکا هستند، نه بودن زیر چتر حمایتی این کشور ۲- سیاست‌های جدید چین که باعث شد این کشور در زمره ابرقدرت‌های آینده معرفی شود و رقیبی برای آمریکا؛ هر چند که هنری کیسینجر معتقد است بسیار زود است که چین را رقیبی جدی یا دشمنی سنگدل برای ما معرفی نمایند ۳- سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی ۴- مسئله تروریسم و استراتژی دولت‌های منطقه، ۵- گرایش روسیه به اقتدارگرایی ۶- بنیادگرایی اسلامی.

از آنجاکه در چارچوب منافع ملی آمریکا مهم‌ترین عامل تهدیدکننده در خاورمیانه وجود دارد، این منطقه کانون بحران شد. بدین سان که مقامات آمریکا به این نتیجه رسیدند که اگر خاورمیانه از یک سو کانون فرصت‌های طلایی است، از سوی دیگر کانون تهدید و تنش است، به همین دلیل تضمین منافع اقتضا می‌کند که با اتخاذ سیاست جدید، ژئوپولیتیک منطقه را به نفع خود تغییر دهند و ساختارهای جدید ایجاد نمایند متفاوت با ساختار مسلط قبل، آن هم با استناد مجدد بر "تئوری دومینو"<sup>(۸)</sup> تئوری‌ای که زمانی "آیزنهاور" در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی مطرح کرده بود "که این کشورها مانند مهره‌های دومینو هستند، اگر یکی از آنها به دامن کمونیسم بیفتد، برای بقیه کشورها نیز چنین وضعی مصداق پیدا می‌کند."

اما این بار قرار شد در مورد خاورمیانه اجرا شود، به این ترتیب که با روی کار آوردن یک حکومت دموکراتیک به سبک آمریکایی در یکی از کشورها خواه‌ناخواه این موج به دیگر کشورهای سرایت پیدا می‌کند، درست مانند مهره‌های دومینو؛ بنابراین واکنش فوری آمریکا هدف قراردادن منطقه‌ای موسوم به "قوس بحران" بود که از آسیای مرکزی تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت آن هم برخلاف سیاست اعلام شده اولیه؛ در ماه‌های اولیه ریاست جمهوری جورج بوش دولت آمریکا چنین

وانمود می‌کرد که توجه ویژه‌ای به خاورمیانه و مسائل آن ندارد و حتی یکی از موارد انتقاد این حکومت نسبت به "کلینتون" این بود که وی بیش از حد خودش را درگیر کشمکش اعراب - اسرائیل و روند صلح خاورمیانه ساخته، از این روان‌رزی و هزینه امریکارابی جهت در آنجا به هدر داده است. اما حادثه تروریستی جدید مشخص کرد که تا هنگامی که کشمکش اعراب - اسرائیل حل و فصل نشود، این کشور نمی‌تواند موقعیت خود را در منطقه تثبیت کند.<sup>(۹)</sup> نتیجه این طرز تفکر حمله به افغانستان و سپس عراق بود. با حمله به افغانستان ایالات متحده از نظر قدرت، اختلاف خود را در سطح ساختار فزونی بخشید تا جایی که "چارلز کراتهامر" را بر آن داشت تا از مشاهده "لحظه تک‌قطبی" سخن به میان آورد با استناد به سه تحول:<sup>(۱۰)</sup> ۱- نشان دادن قدرت نظامی نهفته امریکا در مقایسه با دوران پیش ۲- نشان دادن شکل جدید از قدرت امریکایی ۳- شتاب‌گیری اتحاد کشورهای بزرگ پشت سر ایالات متحده.

هر چند برعکس کراتهامر، "اریک التمن" در نشریه "نیشن" (Nation)، نگرانی خود را از این‌که امریکا در نهایت از بقیه دنیا جدا شود ابراز نمود.<sup>(۱۱)</sup> به هر صورت با حذف طالبان، عراق هدف بعدی یا "دولت هدف بعدی" به عنوان بخشی از مجموعه اقدامات قابل انجام امریکا در چارچوب دکترین پیش دستی بر رقبا برای انجام نظم نوین جهانی با قرائت امریکایی آن ارزیابی شد. محافظه‌کاران جدید در راستای اهداف سه‌گانه خود یعنی نهادینه‌ساختن حضور امریکا در خاورمیانه، خارج‌ساختن کنترل بازار نفت از دست اوپک و انجام اصلاحات مورد نظر این کشور در خاورمیانه به این نتیجه رسیدند، که عراق مطلوب‌ترین کشور برای تحقق اهداف است، به همین دلیل حمله به این کشور در رأس برنامه‌های استراتژیک امریکا قرار گرفت. آن هم با گذر از چند مرحله:



### قدم به قدم به سوی جنگی دیگر

رسانه‌ها از یک سال پیش از حمله امریکا به عراق یعنی در فوریه ۲۰۰۲ از تصمیم بوش و "کمیته مقامات عالی‌رتبه"<sup>(۱۲)</sup> در اواخر ژانویه ۲۰۰۲ مبنی بر این‌که سیاست مهار در مورد عراق منتهی به شکست شده و گام‌های جدی برای سرنگونی رژیم عراق باید برداشته شود، خبر دادند و پله‌های نردبان به سوی جنگ یک به یک برداشته شد.

۱- رجوع امریکا به شورای امنیت: سخنرانی بوش در مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ را می‌توان نقطه عطفی در سیاست امریکا در برابر عراق و آغاز پایان کار حکومت صدام حسین در عراق به‌شمار آورد.

او در بیست دقیقه سخنرانی، سازمان ملل را زیر سوال برد که نتوانسته‌اند عراق را وادار نمایند به قطعنامه‌های صادر شده<sup>(۱۳)</sup> پای‌بند باشد. وی با تهدید به این‌که "امریکا آماده کار با سازمان ملل برای رویارویی با چالش" است، تهدید کرد در صورت خودداری سازمان ملل برای اقدام جهت اجرای قطعنامه‌هایش، امریکا آماده اقدام به صورت یکجانبه خواهد بود.

۲- هفت هفته مذاکره و قطعنامه ۱۴۴۱: نتیجه بیست دقیقه سخنرانی جورج بوش ایجاد جوی نگران‌کننده در سازمان ملل بود به گونه‌ای که واکنش اعضای شورای امنیت و دبیرکل سازمان ملل گواه آن بود که این بار نگران اقدامات امریکا هستند، تا اقدامات صدام حسین. این نگرانی‌ها منتهی به هفت هفته مذاکره بین کشورهای موافق و مخالف جنگ بودند. آنچه آنها تأکید داشتند "مصالحه با صدام بود" نه جنگ، چون روشن کردن آتشی در عراق منتهی به بحران خاورمیانه می‌شود، به عبارتی از هفتاد کشوری که در بحث‌ها حاضر بودند، جز بلغارستان و انگلیس و تا حدودی اسپانیا، کشور دیگری از شیوه برخورد امریکا با مسئله عراق حمایت نکرد، خصوصاً سیاست تغییر رژیم که از سوی مقامات امریکایی مطرح شده بود، به درجات مختلف در این مذاکرات مورد انتقاد قرار گرفت و بر جدایی آن از حقوق بین‌الملل تأکید شد.

در نهایت بعد از هفت هفته مذاکره، قطعنامه ۱۴۴۱ در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ به تصویب رسید. اغراق نخواهد بود اگر گفته شود تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ مهم‌ترین و حساس‌ترین تصمیمی بوده که شورای امنیت در طول تاریخ خود گرفته است، چراکه تصمیم در مورد مسئله عراق در پاییز سال ۱۳۸۱ در واقع ورای مسئله خاص عراق بود و رابطه مستقیم با نظم بین‌المللی جدیدی که در دوره پس از ۱۱ سپتامبر در حال شکل‌گیری بود، داشت. با دو محور اصلی که به شرح زیر قابل تلخیص است:

الف) تقویت نظام بازرسی‌های تسلیحاتی: محور نخست، متوجه تقویت نظام بازرسی تسلیحاتی عراق است، در این زمینه هدف این بوده تا با تدوین مقررات جدید و افزایش چشمگیر اختیارات بازرسی، زمینه مناسبی برای انجام جدی بازرسی‌ها و غلبه بر سیاست فرار، پنهان‌کاری و تقلب که همواره توسط مقامات عراقی در دهه ۱۹۹۰ اعمال می‌شد فراهم شود. در اصل تقویت بازرسی‌ها جدی‌تر از قطعنامه ۶۸۷ در ۱۹۹۱ و قطعنامه ۱۲۸۴ منعقد شده در ۱۹۹۹ مورد توجه قرار گرفت.<sup>(۱۴)</sup>

ب) برخورد جدی نسبت به عراق: بدین‌سان که از این قطعنامه با عنوان "فرصت نهایی" به عراق یاد شد، فرصتی که برای پیروی از تعهدات مربوط به خلع سلاح باید از آن استفاده نماید. همچنین از این کشور با عنوان نقض‌کننده تعهدات خود در چارچوب قطعنامه ۶۸۷ یاد شد. یادآوری می‌شود که اجرای قطعنامه ۶۸۷ به تاریخ آوریل ۱۹۹۱ در واقع شرط برقراری آتش‌بس پس از جنگ کویت بود. به هر صورت عدم پذیرش عراق موکول به شدت عمل در مقابل این کشور شد.

### ورود به مرحله پایانی

الف) نطق سالانه بوش: اظهارات بوش در کنگره، نشانه‌ای قوی حاکی از شمارش معکوس برای حمله به عراق بود. هر چند حرف آخر را نزد، اعلام جنگ نکرد، اما تردیدی نیز باقی نگذاشت که قصد خلع سلاح عراق با استفاده از زور را دارد. او با استناد به این نکته: - رژیم بازرسی بین‌المللی شکست خورده.

عراق به سلاح‌های میکروبی و شیمیایی مجهز شده و در آستانه ساخت بمب اتمی است.

تهدید فوری علیه آمریکا و متحدانش در منطقه شکل گرفته است و در نتیجه اقدام با هدف پیش‌دستی ضروری است.

ارتباط عراق با بخش شیمیایی القاعده را نباید نادیده گرفت، خواهان اتخاذ یک راهکار علیه عراق شد.

**ب) کالین پاول در شورای امنیت:** به دنبال سخنرانی سالانه بوش در کنگره و اعلام حضور پاول در جلسه شورای امنیت در پنجم فوریه، وزیر امور خارجه آمریکا به همراه "جورج تننت" - رئیس سیا - سعی کردند با ارائه شواهد و مدارک، عراق را زیر سوال ببرند به اتهام دو مسئله: - عراق نه تنها با بازرسان همکاری نکرده، بلکه آنها را فریب نیز داده است.

عراق با القاعده در ارتباط است و شاخه شیمیایی القاعده دارای امکانات و نفراتی در عراق است.<sup>(۱۵)</sup>

حتی برای این منظور و جدی نشان دادن خطر اتمی عراق، تصاویری ماهواره‌ای را نیز نشان داد، هر چند در ۱۴ فوریه "هانس بلیکس" و "محمد البرادعی" دعای آمریکا در برابر عراق را به چالش کشیدند و پیام‌شان در مجموع این بود که نزدیک به ۶۰۰ بازرسی و مأمور آنها توفیقی در تأیید اتهامات دولت بوش علیه آمریکا نیافته‌اند، آن دو در نشست شورا که جوی پر تنش و سنگین داشت، بارها مطالبی گفتند که با دعای آمریکا در مورد تسلیحات ممنوعه در عراق مغایر بود. آخرین گزارش بازرسان به شورای امنیت بیش از پیش آشکار کرد که آمریکا دیگر نمی‌تواند امیدی به آنها برای شکستن بن‌بست در شورا داشته باشد. بازرسان در گزارش هفتم مارس خود به شورا، روشن کردند با علم به آمادگی آمریکا برای حمله به عراق نمی‌خواهند به عنوان وسیله‌ای برای توجیه حمله مورد استفاده قرار گیرند. اما با وجود همکاری عراق با هیئت‌های بازرسی، دیپلمات‌های آمریکایی و انگلیسی در راهروهای اطراف شورا از کار روی پیش‌نویس جدیدی که عراق را ناقض تعهداتش اعلام کرده و مجوز جنگ باشد، خبر می‌دادند، کاملاً آشکار بود که آمریکا برای یکسره کردن کار عجله دارد. با این حال آنچه برای توفیق این استراتژی اهمیت تعیین‌کننده داشت، جلب موافقت شش کشور<sup>(۱۶)</sup> غیر دائمی شورا بود که یا مرد بودند و یا از همراهی با آمریکا اکراه داشتند. این در حالی بود که آلمان، فرانسه، چین و روسیه با طرح قطعنامه‌ای که مجوز حمله را صادر کند، مخالف بودند و اسپانیا و بلغارستان نیز عزم همکاری با آمریکا و انگلیس را داشتند. بدین سان در آستانه طرح پیش‌نویس جنگ، صف‌بندی اعضا در شورا به سود آمریکا نبود. با این حال به آینده امیدوار بود.

آنچه فرانسه، روسیه و آلمان خواهان آن بودند، خلع سلاح موثر و کامل عراق از طریق رژیم بازرسی و به صورتی صلح‌آمیز بود که بر اساس قطعنامه ۱۲۸۴ برنامه عمل روشنی برای بازرسی تهیه شود، دوم این که رژیم بازرسی از طریق افزایش شمار بازرسان، ایجاد واحدهای سیار بازرسی، تکمیل سیستم شناسایی هوایی و... تقویت شود و سوم این که یک جدول زمان‌بندی برای اجرای برنامه کار تهیه شود، به شیوه‌ای که بازرسان بتوانند ۱۲۰ روز پس از ارائه برنامه کار به شورا گزارشی از نتیجه کار ارائه دهند. از سوی دیگر، دولت‌های آمریکا و انگلیس در پرتو استراتژی خود نگارش پیش‌نویس معطوف به جنگ را از اواسط فوریه در لندن و واشنگتن آغاز کرده بودند که در ۲۴ فوریه به طور غیررسمی در بین

اعضای شورا توزیع شد، به این امید که حداقل ۹ رأی لازم را برای کسب اکثریت در شورا به دست آورد، حال آن که اکثریت خواهان دادن فرصت جبران به صدام بودند، همین مسئله باعث انصراف آمریکا از به رأی گذاشتن پیش‌نویس قطعنامه در شورای امنیت گردید تا با "وتو" روبرو نشوند. نتیجه آن که ۱۹ مارس حوالی ساعت ۹ شب به وقت شرق آمریکا نخستین موشک در جنگی که با وجود طراحی قرار است خاورمیانه را متحول کند، در عراق فرود آمد.

دوروز پیش از حمله، کوفی عنان در مصاحبه‌ای گفت: "روی آوردن به اقدام نظامی بدون موافقت شورای امنیت به سازمان ملل آسیب خواهد زد و بانیان را از پشتیبانی اخلاقی جامعه بین‌الملل بی‌بهره خواهد کرد." (۱۷) در حالی که جورج بوش به حق دفاع پیشگیرانه مشروع استناد نمود. او با استناد به گفته "فاستر دالس" مبنی بر این که منشور سازمان ملل یک مدرک دوران ماقبل اتم است و با این فرض که مفهوم و برداشت از تهدیدات، ناشی از مفهوم دولت است؛ حال آن که در شرایط جدید منابع تهدید صرفاً از یک دولت ناشی نمی‌شود، بلکه افراد و گروه‌ها نیز می‌توانند منبع تهدیدات باشند به حق دفاع مشروع استناد نمود.

در مجموع، استناد به حقوق بین‌المللی سنتی<sup>(۱۸)</sup> و نادیده گرفتن منشور سازمان ملل به دلیل نامتناسب بودن مبنای تهدید با شرایط حاضر، دولت آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب دفاع پیشگیرانه آزادتر قرار داد و او را از پای‌بندی به حقوق بین‌الملل رها ساخت. اما برای به دست آوردن چه چیزی و به چه بهانه‌ای؟

#### علل شروع جنگ با عراق

همیشه علت‌های شروع جنگ ساده‌تر از درک شرایط صلح است. اگر سوال شود علت جنگ چیست؟ یا چه زمینه‌هایی در این امر دخیل بود؟ پاسخ ساده آن است که هر چیز می‌تواند علت جنگ باشد، که همان پاسخ "کانت" است. به نظر وی، حالت طبیعی اوضاع، حالت جنگی است تحت شرایط سیاست بین‌الملل جنگ روی می‌دهد و بهترین راه برای حذف جنگ، حذف سیاست بین‌الملل است.

این برداشت به انضمام رویداد ۱۱ سپتامبر بهانه خوبی را برای آمریکا جهت حمله به این کشور فراهم آورد، با انگیزه‌هایی چون:

- تهاجم از بیرون برای حفظ امنیت در داخل.

- نیاز به یک پیروزی قاطع نظامی.

براندازی صدام و حزب بعث که خود چندین دستاورد به همراه دارد: **الف)** پیامی که به کشورهای تعقیب‌کننده و اشاعه‌دهنده سلاح‌های هسته‌ای در سراسر جهان ارسال می‌شود که با آنها برخورد جدی خواهد شد.

**ب)** بسته به رژیم‌هایی که پس از صدام در بغداد روی کار آید، این دگرگونی در فضای داخلی ایران نیز تحول ایجاد می‌کند.

- یک عراق در مسیر قرار گرفته سیاست‌های آمریکا را با موفقیت منطقه‌ای همراه می‌سازد.

"پل ولفوویتز" معتقد بود ایجاد یک حکومت دموکراتیک در عراق حتی نمونه ناقص آن باعث به راه افتادن جریانی در منطقه می‌شود که کشورهای وقت را برای اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار خواهد داد.

- کاهش ظرفیت بنیادگرایی و مقابله با سیاست‌های رژیم‌های منطقه از جمله ایران. "هنری کیسینجر" در جایی بیان کرده بود، بدون مصر جنگی در خاورمیانه به وقوع نمی‌پیوندد و بدون سوریه صلحی پایدار در منطقه شکل نمی‌گیرد. با این وجود ایران برای صلح خاورمیانه

به همان اندازه مطرح است که مجموع دو کشور مصر و سوریه،<sup>(۱۹)</sup> زیرا: ۱- ایران در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب عمق استراتژیک اسرائیل شمرده می‌شد؛ (کابینه ساعد در جلسه ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ به اتفاق آراء تصمیم به شناسایی اسرائیل گرفت و در ۲۳ اسفند همان سال به صورت "دوفاکتو" آن را به رسمیت شناخت. هر چند در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ دکتر مصدق با توجه به اصل موازنه منفی و اعتراض‌های مردم و برخی نمایندگان مجلس، شناسایی اسرائیل را پس گرفت و طی اعلامیه‌ای قطع رابطه با دولت اسرائیل را به اطلاع عموم رساند. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این رابطه از سر گرفته شد و در ابعاد مختلف، مخصوصاً در زمینه‌های کشاورزی، اطلاعاتی و نفتی تا انقلاب اسلامی روز به روز گسترش یافت.<sup>(۲۰)</sup>

۲- در سال‌های پس از پیروزی ایران عمق استراتژیک، سوریه قلمداد می‌شد.

۳- با توجه به رابطه فرهنگی - تاریخی میان سوریه و لبنان از یک سو و پیشینه‌های نزدیک فرهنگی - مذهبی میان ایران و لبنان، این سه کشور یک مثلث ارگانیک تشکیل می‌دهند که با صراحت بیانگر تمایلات ضد اسرائیلی است.

۴- تضمین منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس. اما دو اتهام اصلی که آمریکا متوجه عراق کرد، ارتباط با القاعده و تلاش برای تولید سلاح کشتار جمعی بود و همین دو اتهام واهی، دستاویز اصلی برای روانه نمودن ده‌ها هزار نیروی نظامی به عراق برای رفع این تهدید بالفعل بود.

"ویلیام کریستول" سردبیر نشریه "ویکلی استاندارد" ضرورت برخورد امنیتی با عراق را از این جهت می‌داند که اقدام علیه عراق در حقیقت در جهت امنیت آمریکا صورت می‌گیرد و این نه تنها به امنیت آمریکا مربوط است، بلکه صدام حسین تهدیدی علیه دموکراسی جهان می‌باشد، زیرا این رژیم مسلح به سلاح کشتار جمعی است که می‌تواند صلح و امنیت جهان را به مخاطره اندازد.<sup>(۲۱)</sup>

اما واقعیت اینجاست که عراق سال ۲۰۰۳ به نسبت سال ۱۹۸۰ که از لحاظ نیروی نظامی در مقام چهارم قرار داشت، ضعیف‌تر از آن بوده که آمریکا بخواهد چنین تصفیه حسابی با این کشور خاورمیانه‌ای داشته باشد، چون نه تنها در برابر آمریکا آسیب‌پذیر بود، حتی در مقایسه با قدرت‌های منطقه‌ای نیز قدرتمند نبود.

کشور	جمعیت	GDP به دلار آمریکا	هزینه دفاعی	سرواز زیر پرچم
عراق	۲۲,۳۰۰,۰۰۰	۱۵ میلیارد	۱/۴ میلیارد	۳۸۹,۰۰۰
ایران	۶۸,۲۸۱,۰۰۰	۸۲ میلیارد	۴/۸ میلیارد	۵۲۰,۰۰۰
ترکیه	۶۷,۶۰۰,۰۰۰	۱۴۸ میلیارد	۷/۴ میلیارد	۵۱۴/۸۵۰
عربستان سعودی	۲۱,۰۰۰,۰۰۰	۱۷۶ میلیارد	۲۴/۷ میلیارد	۱۲۴/۵۰۰
اسرائیل	۶,۲۰۰,۰۰۰	۱۱۰ میلیارد	۱۰/۶ میلیارد	۱۶۱/۵۰۰
کویت	۲,۰۶۵,۰۰۰	۴۲/۳ میلیارد	۵/۱ میلیارد	۱۵/۵۰۰

جدول شماره (۸): منبع: Military Balance (۲۰۰۲-۲۰۰۳)

(جدول ۱)<sup>(۲۲)</sup> کاملاً بیانگر این نکته است که سال‌ها تحریم بخصوص تحریم ۲۰۰۲-۱۹۹۱ چیزی از این کشور باقی نگذاشته است. اما به هر دلیل و بهانه، جنگی شروع شد که "جیمز وولسی"<sup>(۲۳)</sup> رئیس اسبق سازمان سیا از آن با عنوان جنگ جهانی چهارم یاد کرد و درست پس از

گذشت ۲۱ روز، شاهد به زیر کشیدن مجسمه صدام بودیم.

### سرنگونی صدام صورت گرفت، اکنون با عراق چه باید کرد؟

در سال ۱۹۹۶ مردانی که در پنتاگون بودند، فکر می‌کردند باید عراق به اردن متصل شود، ولی در اکتبر ۲۰۰۲ گروه تحلیلگران و پیش‌بینی کنندگان استراتژیک "استافور" از دو امکانی که دیک چنی در مورد عراق پیشنهاد می‌کند پرده برمی‌دارند. الحاق به کشور همسایه، اردن مانند کلین برک و یا تجزیه به سه قسمت؛ یکی خودمختار، دوم الحاق شده به اردن و سومی منطقه شیعی الحاق شده به کویت، اما با پایان یافتن جنگ و شروع بحران‌ها مقامات آمریکا به این نتیجه رسیدند که حل و فصل آینده عراق مشکل‌تر از آن است که تصور می‌کردند.

در آوریل ۱۹۹۱ "دیک چنی" در پاسخ به انتقادات پایان ناپهنگام جنگ گفته بود: "اگر قصد داشته باشید وارد معرکه شوید و سعی کنید صدام را سرنگون سازید، باید به بغداد بروید. وقتی بغداد را گرفتید، نمی‌دانید باید چه کار کنید، معلوم نیست چه نوع حکومتی باید به جای حکومتی کنونی در آنجا بر سر کار آوری. آیا یک رژیم شیعه، سنی و یا کرد باید بر عراق حاکم شود؟ یا رژیمی که بر بعضی‌ها یا بنیادگرایان اسلامی گرایش داشته باشد؟ حکومتی که به دست ارتش ایالات متحده بر سر کار آمده باشد، چه اندازه اعتبار خواهد داشت؟ نیروهای نظامی آمریکا برای حفاظت از مردمی که دست بیعت با چنین حکومتی داده‌اند، تا چه مدت باید در عراق بمانند و وقتی ما از این کشور خارج شدیم بر سر این حکومت چه خواهد آمد.<sup>(۲۴)</sup> اینها همان پرسش‌هایی است که امروز هم می‌توان مطرح کرد. آنچه به نظر می‌رسد این است که وقتی جنگ‌ها تمام می‌شود، زخم‌ها تازه سر باز می‌کنند و حقایق خود را نشان می‌دهند. جنگ ۲۱ روزه هنوز به آرامش منتهی نشده و بحران همچنان ادامه دارد و آمریکا را درگیر ساخته است. درگیر معضلی که خود به وجود آورده، بدون آن‌که از موضع خود عقب‌نشینی کند. به نظر می‌رسد به دنبال اهداف بزرگ‌تری است، اهدافی که یک کشور حاضر می‌شود برای به دست آوردن آن، آغازگر جنگی شود، چنین ویرانگر و پرهزینه و این چیزی نیست جز "اهداف هژمونیک" که بتواند با تحقق آنها مبانی و سطح قدرت خود را افزایش داده و شکاف قدرت خود را با دیگر قدرت‌ها فزونی بخشد و سلطه اقتصادی به طور عام و هژمونی نفتی به طور خاص، یکی از این خواسته‌های هژمونی است.

### هژمونی نفتی راهی برای کنترل دیگران

زمانی "پل کندی" بیان کرد: "هیچ کشوری نمی‌تواند بدون برخورداری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه‌ای جهان را رهبری کند و یا حتی به صورت یک قدرت باقی بماند و بتواند بر کشورهای دیگر تأثیرگذاری نموده، الگوهای خود را توسعه دهد."<sup>(۲۵)</sup> و بدیهی است که تسلط بر نفت می‌تواند این مسئله را تصریح کند. البته نباید فراموش کرد که آمریکا به نفت خاورمیانه تنها به عنوان یک منبع سوخت نمی‌نگرد - هر چند آمارها<sup>(۲۶)</sup> بیانگر شکاف عظیم بین تولید و مصرف و بالطبع نیاز به واردات باشد، آن هم واردات نفتی عظیم - چون سیاست آمریکا مبتنی بر یک اصل سه پهلو در زمینه واردات نفت است. بدین سان که این کشور می‌کوشد به یک منطقه خاص وابسته نشود، از این رو سعی دارد نفت مورد نیاز خود را در تقدم اول از کانادا و مکزیک در گام دوم از ونزوئلا و اکوادور و در نهایت از کشورهای حوزه خلیج فارس وارد کند. اما این صحبت به معنی بی‌نیازی آمریکا نسبت به نفت خاورمیانه نیست. آمریکا به نفت منطقه احتیاج دارد. بیشتر از

### جدول شماره ۳: نیاز تولید و مصرف امریکا

1997	1998	1999	2000	2001	2002	2003	2004	2005	2006	2007	2008	2009	امریکا
102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	تولید
102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	102.1	مصرف

منبع: EIA, Annual Statistical Review of World Energy 1999-2000

#### سخن آخر

اما در نهایت باید گفت درست است که می‌گویند جنگ‌ها دارای دو علت اساسی می‌باشند. علت دور دست که در حقیقت انگیزه اصلی جنگ‌هاست و طی زمان‌های متمادی روی هم انباشته می‌شود و علت نزدیک که در واقع بهانه‌ای است برای شروع جنگ، همان‌طور که قتل ولیعهد اتریش بهانه بود تا نفرت پنجاه‌ساله اروپاییان در قالب جنگ چهارساله جهانی اول تخلیه شود. حادثه ۱۱ سپتامبر نیز صرفاً بهانه بود تا امریکا بتواند نظم نوینی به وجود آورد تا در قالب آن منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را تثبیت کند. آنچه به نظر می‌رسد، مشکلات دولت‌ها از مسائلی که در افق کوتاه‌مدت نهفته سرچشمه نمی‌گیرد، آنان سایه طولانی آینده را می‌بینند، ولی در درک آن دچار مشکل‌اند، شاید چون می‌کوشند آینده دور دست را بنگرند و خطرات موهوم را در نظر آورند. در سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول شروع شد، آلمان از رشد سریع صنعتی و جمعیتی روسیه وحشت داشت، فرانسه و انگلیس نیز همین ترس را در مورد آلمان داشتند، به یک معنا جنگ اول جنگی کاملاً پیشگیرانه بود. به نظر می‌رسد، امروزه هم چنین حالتی مصداق دارد.

امریکا وارد خاورمیانه شده برای جلوگیری از آنچه ممکن است در آینده رخ دهد و منافع ملی کشور را با تهدید جدی روبه‌رو سازد. به همین دلیل تغییر ژئوپولیتیک منطقه به گونه‌ای که در پناه این تغییر منافع امریکا در آینده تضمین شود، مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب که امریکا خواهان تغییر جغرافیایی - سیاسی خاورمیانه به شیوه معاهده "سایکس - پیکو" (۱۷) است و اهدافش تنها به سرنگونی حکومت عراق محدود نمی‌شود؛ اما موفقیت در عراق می‌تواند ضامن بقای این سیاست باشد، هر چند امروزه آنچه به چشم می‌آید آن است که امریکا در باتلاق عراق گرفتار آمده گویی شرایط عراق به یک قیف تبدیل شده که امریکا به راحتی وارد آن شده ولیکن در دهانه تنگ آن گیر افتاده است. با این حال اهمیت خاورمیانه حداقل تا سال ۲۰۰۸ برای امریکا و سیاست خارجی این کشور محرز خواهد بود چون ایالات متحده ثبات در خاورمیانه بخصوص خلیج فارس به سرانجام رساندن مسئله اعراب و اسرائیل و سامان گرفتن نهایی عراق را به عنوان سه مسئله مهم و سربزرگ انتخاباتی دنبال خواهند کرد. آنچه برای امریکا و سران این کشور اهمیت دارد، صرفاً ارتقای منافع ملی حتی به قیمت نابودی دیگران است. حال چه دموکرات‌ها در رأس قدرت باشند، چه جمهوری خواهان. همان‌طور که این مسئله را در مورد اسرائیل آشکارا دیده‌ایم.

هنگامی که در انتخابات ۱۹۹۶ برخلاف تصور همگان که امیدوار بودند "شیمون پرز" از حزب "کارگر" در انتخابات برنده شود.

یک منبع سوخت به‌عنوان یک اهرم قدرت که باعث کنترل دیگران از جمله اروپا، چین و ژاپن شود. (جدول ۲)

این کشورها بخش اعظم نفت را از طریق واردات بخصوص از خاورمیانه تأمین می‌کنند، ۷۹٪ نیاز نفتی ژاپن به خاورمیانه، ۲۶٪ نیاز اروپا نیاز کمی نیست. به‌طور کلی نیاز این کشور به پایه واردات عظیم تأمین می‌شود. (جدول ۳). کشوری مانند ژاپن در ۲۰۰۱ تقریباً ۹۸٪ نیاز نفتی خود را از طریق واردات تعیین می‌نماید، تخمین زده می‌شود، در ۲۰۲۵ این نیاز به ۹۹٪ افزایش پیدا کند. کشورهای دیگر نیز از این اصل مستثنا نیستند. آمارها نیز افزایش درخواستی نفت را از سوی این کشورها نشان می‌دهد.

با این توصیف حضور امریکا در خاورمیانه بهانه‌ای است، با توجه به این‌که جهان از نظر ساختار قدرت به‌سوی چند قطبی سلسله مراتبی گام برمی‌دارد و با توجه به نیاز این کشورها به نفت خاورمیانه و آسیب‌پذیری آنها در مقابل شوک‌های نفتی با باز و بسته‌کردن شیر نفت، کنترل آنها را در دست گرفته، آنها را مهار نماید تا از این طریق مانع به هم خوردن وضع موجود شود. امروز مانعی توانیم قدرت این کشورها را نادیده بگیریم و منکر حرکت نظام بین‌الملل به‌سوی نظام چند قطبی شویم. هر چند این کشورها در حال حاضر منافع قابل توجهی را برای برهم زدن توازن قوا علیه امریکا اختصاص نداده‌اند، اما تلاش می‌کنند در سطح بین‌الملل مطرح باشند.

به نظر می‌رسد که کشورهای چین، فرانسه، آلمان، ژاپن، چین و روسیه می‌خواهند نه در زیر چتر حمایتی امریکا، بلکه به‌عنوان یک همکار در سطح بین‌الملل عرض اندام کنند و قابلیت‌های خود را به اثبات رسانند. چیزی که امریکا حاضر به پذیرش آن نیست، تطبیق دادن خود با این واقعیت پس از پنجاه‌سال، سلطه امریکا با مقاومت سیاسی در این کشور همراه شده است، بنابراین به نظر می‌رسد امریکا به دنبال تثبیت موقعیت خود در خاورمیانه است تا از یک سو موقعیت اقتصادی خود را از تقابلیت با کشورهای دیگر جلوی چند قطبی شدن نظام را بگیرد، تا بتواند همچنان به‌عنوان یک هژمون جهانی مطرح باشد و این مستلزم روی کار آوردن نظم نوینی است که در پناه آن موقعیت اقتصادی - نظامی - سیاسی امریکا تضمین شود، نظمی متفاوت با نظم نوین پیشین که حادثه ۱۱ سپتامبر آن را به چالش کشید.

#### جدول شماره ۳: وابستگی به نفت وارداتی

کشورها	۲۰۰۱	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۵
ایالات متحده امریکا	۵۵/۷	۶۰/۷	۶۴/۱	۶۸/۵
چین	۳۱/۵	۴۷/۵	۵۸/۸	۷۳/۲
ژاپن	۹۸/۵	۹۸/۶	۹۸/۷	۹۹
دیگر کشورهای آسیایی	۶۴/۷	۷۳/۶	۸۲/۴	۸۶/۹
اروپای غربی	۵۰/۱	۵۷/۷	۶۰/۸	۸۶/۶

منبع: Annual Energy outlook 2003 us Department of energy

"نتانیاهو" از حزب لیکود به مقام نخست‌وزیری رسید. از سفیر اسرائیل در "بن" فردای اعلام نتایج انتخابات پرسیده شد که آیا ملت اسرائیل به این دلیل به نتانیاهو رأی نداد که او در قدس متولد شده، در حالی که "شیمون پرز" متولد ارو پاست و موقعی که به اسرائیل مهاجرت کرد، ۱۸ سال داشت؟ او به صراحت پاسخ منفی داد و بیان کرد هر یهودی هر جا که تولد یافته باشد و از هر حزب و طبقه‌ای که باشد به گونه‌ای تربیت می‌شود که در جهت اعتلای اسرائیل گام بردارد، حال فرقی ندارد از حزب کارگر باشد یا از حزب لیکود. این مسئله همان نکته‌ای است که در مورد امریکا نیز مصداق دارد. هدف همه آنها چه دموکرات‌ها و چه جمهوری خواهان، تثبیت موقعیت امریکا به عنوان یک هژمون جهانی است.

### \* مدرس دانشگاه آزاد - سیرجان

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دلفروز. محمدتقی، دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه (تهران، روزنامه سلام، ۱۳۸۰)، ص ۱۶۸.
- ۲- نظم نوین جهانی به نقل از تایمز، روزنامه اطلاعات، ۷۰/۲/۵، ص ۱۲.
- ۳- در سال ۱۹۸۰ وقتی "ریگان" به قدرت رسید، سردمداران محافظه‌کاری جدید لقب گرفت و سیاست خارجی خود را بر محور مبارزه با "محورهای شیطان" از طریق مسابقه تسلیحاتی و به چالش کشیدن تمامی اقدامات شوروی در نقاط مختلف جهان و سیاست اقتصادی خود را بر "اقتصاد عرضه" استوار ساخت. بیست سال بعد، در انتخابات ۲۰۰۰ نیز جورج بوش چنین سیاستی را تعقیب کرد و درختی را که در سال ۱۹۸۰ با به قدرت رسیدن "رونالد ریگان" شکوفه داد، با صعود خود به سرپر قدرت به باروری رساند. وجه اشتراک ریگان و جورج بوش، سیاست آنها در احیای محافظه‌کاری جدید است. برای مراجعه به رتوس آن، رجوع شود به: دهشیار، حسین. سیاست خارجی امریکا در آسیا (تهران، ابرار، ۱۳۸۲)، صص ۸۵-۹۰.
- ۴- کاظمی. علی اصغر، پایان سیاست و واپسین اسطوره (تهران، قومس، ۱۳۸۱)، ص ۱۵.
- ۵- هرمیداس. باوند، "یازده سپتامبر ریشه‌ها و پیامدها" کتاب ماه، علوم اجتماعی، دوره ۵، شماره ۷-۶، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱، صص ۳۶-۳۵.
- ۶- امیدوارنیا، محمدجواد، امنیت در قرن ۲۱ (تهران، امور خارجه، ۱۳۸۱)، ص ۹۵.
- ۷- کتاب امریکا ویژه سیاست‌های امریکا در عراق (تهران، ابرار، ۱۳۸۳)، ص ۵۵.
- ۸- این "تنوری" از تنوری‌های مهم روابط بین‌الملل است که اشاره به ریزش مسلسل وار حکومت‌های مستبد و هم‌سنخ دارد که تمامی این حکومت‌ها در ماهیت و فلسفه حکومتی خود درجات مشابه و هم‌سنگی‌های یکسان را دارا باشند.
- ۹- حافظیان. محمدحسین، "فرایند صلح خاورمیانه"، راهبرد شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۵۳.
- ۱۰- روح‌الله. کامل، "هژمونی امریکا در عراق" راهبرد، شماره ۲۹، ۱۳۸۲،

- صص ۵۳-۵۲.
- ۱۱- لوران. اریک، دنیای مرموز بوش، ترجمه زهرا وثوق (تهران، چاپخس، ۱۳۸۲)، ص ۲۰۶.
- ۱۲- منظور از کمیته اصلی (Principals Committee) کمیته‌ای است مرکب از بوش، رامسفلد، پاول، تنت و رایس که پس از ۱۱ سپتامبر گاه تشکیل جلسه می‌دادند.
- ۱۳- منظور قطعنامه ۶۷۸، ۶۸۷ و ۱۲۸۴ که یک سری برنامه تحریم برای عراق در نظر گرفته بود.
- ۱۴- به موجب این دو قطعنامه، سازمان بازرسی آنسکام و آنموویک برای نظارت به کشورهای مشکوک به داشتن تسلیحات به‌طور عام و عراق به‌طور خاص شکل گرفت.
- ۱۵- درخصوص ارتباط عراق با القاعده، پاول بر فردی به نام ابومصعب الزرقاوی متمرکز شد که به گفته او مشغول ساخت سلاح شیمیایی در شبکه القاعده بوده و در افغانستان کمپی را که برای این منظور ایجاد شده بود اداره می‌کرده است. وی پس از زخمی شدن برای معالجه به عراق رفته، به گفته پاول، افراد نامبرده از منطقه تحت کنترل انصارالاسلام در شمال شرق کردستان عراق (خرمال) یک کمپ شیمیایی را اداره می‌کند.
- ۱۶- پاکستان، مکزیک، شیلی، کامرون، گینه و آنگولا.
- ۱۷- احمدی. کورش، شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح (تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴)، ص ۳۴۲.
- ۱۸- در سال ۱۸۳۷ مقامات انگلیسی یک کشتی حامل شورشیان که متعلق به امریکا و در سواحل آن کشور بود، تصرف کرده، آن را روی آبشار نیاگارا غرق کردند و همین امر باعث واکنش شدید امریکا شد. وزیر امور خارجه طی نامه‌ای از مقامات انگلیسی خواست که ضمن معذرت به دولت امریکا غرامت بپردازند، مگر آن‌که بتوانند ثابت کنند که اقدام آنها برای دفاع ضرورت داشته و هیچ راه دیگری جز غرق کشتی نداشتند. از آن زمان بحث دفاع پیشگیرانه مطرح شد، پیش از آن‌که خطر به صورت بالقوه و بالفعل تبدیل شود.
- ۱۹- کتاب امریکا ویژه امنیت ملی بوش در خاورمیانه، پیشین، ص ۱۴۶.
- ۲۰- ازغندی. علیرضا، روابط خارجی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰ (تهران، قومس، ۱۳۸۳)، ص ۴۱۰.
- ۲۱- کامل. روح‌الله، پیشین، ص ۴۹.
- ۲۲- کیسین. کارل، جنگ امریکا و عراق (تهران، ابرار، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۴.
- ۲۳- آینده عراق در دست بازهای پنتاگون. Iran Emroz.Com
- ۲۴- کیسین. کارل، پیشین، ص ۱۰۶.
- ۲۵- متقی. ابراهیم، تحولات سیاست خارجی امریکا (تهران، نشر انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۲.
- ۲۶- ترازنامه انرژی (تهران: دفتر برنامه‌ریزی از روی ۸۰-۱۳۷۶)
- ۲۷- معاهده سایکس - پیکو: در سال ۱۹۱۶ نمایندگان فرانسه - انگلیس به نام‌های "مارک پیکو" و "جورج سایکس" نقشه سیاسی جدید را برای خاورمیانه ترسیم کردند که به موجب آن مناطق عربی شرق مدیترانه را بین آنها تقسیم می‌کرد. طبق این تقسیم تراس به یونان، فلسطین، شرق اردن، بین‌النهرین به انگلیس، سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت تا بر سرنوشته اعراب حاکم شوند و حجاز به شریف حسین که در پیمان سور در ۱۱ اوت ۱۹۲۰ روی این تقسیم‌بندی تأکید کرد.



# سی خرداد ۶۰؛ بی‌برنامگی نواندیشان دینی

گفت‌وگو با نظام‌الدین قهاری

دکتر نظام‌الدین قهاری متولد ۱۳۱۴ در تهران است. وی در سال ۱۳۳۲ دیپلم خود را از دبیرستان ابن‌یمن مشهد گرفت و در دانشکده پزشکی تهران مشغول به تحصیل و در سال ۱۳۳۹ فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۴۶ دوره تخصصی خود را در گوش و حلق و بینی به پایان برد و به استخدام وزارت بهداشت درآمد. در سال ۱۳۴۳ با جاما (جبهه آزادیبخش ملی ایران) در بخش تهران شروع به همکاری کرد. پس از انقلاب در امداد هلال احمر وزارت بهداشتی با دکتر سامی همکاری داشت. پس از آن از وزارت بهداشتی استعفا داد و در بیمارستان بهارلو در سر پل جوادیه مشغول به کار شد. وی یک‌بار پس از انقلاب در سال ۱۳۸۰ همراه ملی - مذهبی‌ها دستگیر شد و به مدت ۶۵ روز در زندان به سر برد. دکتر نظام‌الدین قهاری در حال حاضر نیز در درمانگاه هگمتانه (شهرک اکباتان) و بیمارستان بابک مشغول به کار پزشکی و انجام امور خیریه است.

مسلحانه را بسته دانسته، ساختار دموکراتیکی برای آن قائل نمی‌شوند. اینها می‌گویند سازمان به جهت نوستالوژی همواره خواستار به‌کارگیری اسلحه بود، عده‌ای آن را به خصایل انسانی - اعم از غرور فردی و تشکیلاتی - نسبت می‌دهند. یا این‌که پس از کودتای نوژه و جنگ، جمهوری اسلامی هر حرکتی را در راستای کودتا و توطئه جنگ می‌دانست و با آن به شدت برخورد می‌کرد. آقای موسوی تبریزی می‌گفت اجماع نانوشتتای بود که پس از انقلاب به مجاهدین پست‌های کلیدی ندهند. در همین راستا دکتر پیمان معتقد بود مجاهدین باید درک می‌کردند که حوزه مانوری دارند و می‌توانستند



تشکیلات خود را بدون تقاضای پست‌های کلیدی گسترش دهند، در این صورت بقای آنها بیشتر بود. در آن شرایط برخی معتقد بودند که ۷۰ درصد نیروهای نظام، مجاهدین را قبول داشتند و این موضوع در برخی افراطی‌ها نگرانی ایجاد می‌کرد که کاری کنند تا آنها دست به اسلحه ببرند تا بتوانند همه نیروهای مترقی را سرکوب کنند. چه اتفاقی افتاد که اینها به این خط‌مشی رسیدند؟ برای نمونه مسعود رجوی به اشرف دهقانی گفته بود: "کار شما اشتباه است، اگر آیت‌الله خمینی اشاره کند، دومیلیون بسیجی شما را از بین می‌برند"، اما بعد دیدیم که خودش در این خط‌مشی افتاد.

از آنجا که شما همواره به کار فلسفی و ایدئولوژیک مشغول هستید، تقاضا داریم از ریشه‌یابی و مشاهدات عینی خود برای ما بگویید.

به نام خدا. تمامی مواردی که اشاره کردید به نسبت کم و زیاد در این جریان دخالت داشته و هرکس براساس بینش خود مطلب را عنوان کرده است. اما من روی تفکر ایدئولوژیک و برخورد مجاهدین

از این‌که ما را در کتابخانه بزرگ و تحقیقاتی خود پذیرفتید تا به ریشه‌یابی فاجعه ۳۰ خرداد ۶۰ بپردازیم، خوشحالیم. مدتی است نشریه چشم‌انداز ایران به ریشه‌یابی این فاجعه - به‌عنوان یکی از بحران‌های معاصر ایران که این رویداد شکلی قهرآمیز و مسلحانه یافت - پرداخته است. هدف ما ریشه‌یابی این فاجعه است تا در این راستا خشونت جای خود را به گفت‌وگو داده و از تکرار آن جلوگیری کنیم و قصد ما مقصرتراشی نیست. این ریشه‌یابی شامل حوادثی چون کردستان و کوی دانشگاه (۱۸ تیر ۱۳۷۸) می‌شود. این کار تاکنون موثر بوده، چرا که افراطیون دوطرف تا حدودی متعادل شده‌اند.

با توجه به سوابق مبارزاتی شما و همکاری‌تان با آقایان نخشب و راضی و درون نهضت ملی و جبهه ملی اول و دوم و پس از ۱۵ خرداد در جاما و پیش و پس از انقلاب با شهید دکتر سامی، از شما تقاضا داریم تا نظرتان را در این باره بفرمایید. اگر خودمان را در فضای پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ قرار دهیم، آیا می‌شد از این حادثه جلوگیری کرد؟ تحلیل‌ها در این باره متفاوت است؛ برخی به مقطع پیروزی انقلاب در ریشه‌یابی‌ها اشاره می‌کنند، برخی نیز به بررسی مسائل پس از انقلاب یا مسائل زندان در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و شیوه برخورد مجاهدین با ضربه ۵۴ می‌پردازند. بعضی دیگر اشکال را در تئوری پیش‌تاز دانسته‌اند که هرکس خود را پیش‌تاز بداند، به حذف دیگران می‌پردازد. برخی معتقدند مجاهدین، ایدئولوژی خود را بدون اشتباه و حق می‌دانستند و سوی دیگر قضیه نیز همین‌گونه بود، در نتیجه درگیری را جبری می‌دانند و برخی نیز آن را به خط‌مشی مسلحانه نسبت می‌دهند، چرا که تشکیلات



باصل ایدئولوژی انقلاب تأکید دارم. انقلاب ۱۳۵۷ باعنوان انقلاب اسلامی انجام شد و مسلماً دارای ویژگی‌های شاخص بود که تأکید داشت ایدئولوژی اصلی آن اسلام است و تشیع انقلابی محرک (Motif) اصلی و وسیعی است که این انقلاب را هدایت می‌کند تا انقلاب را مردمی‌تر و خلقی‌تر کند. اما همان‌طور که بارها افراد مختلف اشاره کرده‌اند، شتاب و سرعت انقلاب آنچنان زیاد بود که نه کادرهاش ساخته شد و نه برنامه‌ای برای آینده وجود داشت. حتی مرحوم دکتر صدیقی گفت: "ملت ایران می‌داند چه نمی‌خواهد، اما نمی‌داند چه می‌خواهد."

این مسئله در گذشته بسیار دور ریشه دارد. از زمانی که اندیشه‌ای به نام نواندیشان دینی یا اسلام مدرن شکل گرفت و با رفتن بسیاری از دانشجویان به خارج و مطالعه کتب سیدجمال، این اختلاف بینش میان نواندیشان و سنتی‌ها پیش آمد. حتی در موارد متعددی به اتهاماتی مانند ارتداد، کهنه‌پرستی و برخوردهای فیزیکی هم می‌انجامید، به طوری که برخی از نواندیشان برای جلوگیری از اتهام ارتداد تلاش کردند به روش‌های سنتی گرایش پیدا کنند و نشان دهند که مسلمان هستند و مرتد نیستند. برای نمونه مهندس بازرگان پس از این که تحولات اروپا را می‌بیند به ایران برمی‌گردد و شروع به نگارش کتابی چون "راه‌طی شده" می‌کند. اما پس از این که احساس می‌کند از سوی سنتی‌ها مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، به انجام مراسم مذهبی مثل برگزاری مراسم عاشورا و روضه‌خوانی می‌پردازد. حتی در مورد مرحوم نخشب که نهضت خدایپرستان سوسیالیست را پایه‌گذاری کرد نیز این برخوردها وجود داشت. به نظر من این نگرش موجب بروز جریان ۵۴ می‌شود. من در این مورد نواندیشان دینی را مقصر می‌دانم.

ابتدا قصد دارم به خاطرات آقای رفسنجانی اشاره کنم. ایشان بدین مضمون می‌گوید پس از انقلاب - اوایل سال ۱۳۶۰ - ما نزد مرحوم امام رفتیم و گفتیم امثال بازرگان و بنی‌صدر چیزی ندارند و تنها حرف می‌زنند و مفاهیم دارند و هیچ چیز اجرایی برای پیاده‌کردن احکام اسلام ندارند، تنها حوزه‌می‌توانند این کار را انجام دهد. آقای رفسنجانی راست می‌گفت، تمام مسائل روشنفکران دینی در حد مفاهیم بود و هیچ‌گونه ارائه و راهنمای عملی وجود نداشت. ایشان می‌گوید به آقای خمینی هم گفتیم: "اگر شما این کار را نکنید ما این کار را نمی‌کنیم" که در نهایت به حذف بنی‌صدر انجامید. به نظر من تمام این ماجراها و حذف گروه بازرگان و ماجرای ۳۰ خرداد در یک راستاست. با آنهایی

که مبارزه مسلحانه می‌کردند خشن برخورد کردند و با آنهایی که سیاسی‌کاری می‌کردند و دست به اسلحه نبرده بودند، با روش‌های ملایم‌تر برخورد می‌کردند. من تصور می‌کنم دقیقاً اشکال در اینجا متوجه نواندیشان دینی است که نتوانستند در این مدت، برنامه‌ای را مشخص کنند. اگر به یاد داشته باشید، هر یک از ما برداشت خاص خود را از اسلام داشتیم و حتی این قدر در عدالت‌طلبی افراط داشتیم که یکی از دوستان می‌گفت: "شما از مارکس هم جلوتر زده‌اید." یا یکی می‌گفت: "مالکیت محترم است و هر کس بنا به تلاش خود سودی کرد و سرمایه‌ای را انباشت صحیح است و تنها باید زکات بدهد." این برداشتها در جریان روشنفکری، در دو قطب متفاوت بود و در این میان هم اندیشه‌های زیادی وجود داشت که همه اینها مطمئناً به درگیری می‌انجامید.

**شما** منظور شما این است که نواندیشان دینی برنامه‌ای نداشتند، اما آن طرف احکام مدونی داشت؟

بله، برای نمونه وقتی می‌پرسیدند شما احکام ارث را قبول دارید یا نه؟ می‌گفتند: "چرازن باید نصف مردارث ببرد؟" می‌گفتیم این که غیراسلامی است. اما حوزوی‌ها می‌گفتند ما آن را قبول داریم. اختلافات فکری در بین روشنفکران اوایل انقلاب تا آنجا پیش رفت که مرحوم طالقانی گفتند: "اسلام، اسلام است، نه سوسیالیست است، نه کمونیست است و نه بورژوازی."

**شما** آیت‌الله طالقانی در چه تاریخی این مسئله را عنوان کردند؟

همزمان با درگیری‌های اوایل انقلاب. برای نمونه پیش ایشان رفتند و گفتند باید تمامی سرمایه‌ها اعلام شود و... این گام نخست را آیت‌الله طالقانی برداشت، بعد از آن هم مهندس بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين و در آخرین سخنرانی خود عنوان کرد: "اسلام مربوط به مسائل اخروی است و مسائل دنیوی، مسائل دیگری است." اگر نواندیشان دینی،

معیارها و مصادیقی را که بازمان همخوانی داشته باشد به وجود می‌آوردند، بسیار سودمند بود. در آن زمان هم هیات رهایی‌بخش شروع شده بود و هم مرحوم نخشب، نوعی سوسیال دموکراسی را اعلام می‌کرد و بسیار متعادل و قابل پذیرش بود. بسیاری از روحانیون مانند آقایان انواری و محلاتی می‌گفتند ما از اندیشه‌های نخشب و سامی خوششان آمده است و آنها را دوست داریم. آنها نیز می‌توانستند در همین راستا پیش بروند، اما به نظر من ضعف و نارسایی این نحله بود که موجب ضربه ۵۴ و بیانیه تغییر ایدئولوژی شد، چراکه در آن زمان چیز دیگری جز مارکسیسم و موفقیت‌فیدل

**انقلاب ۱۳۵۷ باعنوان انقلاب اسلامی انجام شد و مسلماً دارای ویژگی‌های شاخص بود که تأکید داشت ایدئولوژی اصلی آن اسلام است و تشیع انقلابی محرک اصلی و وسیعی است که این انقلاب را هدایت می‌کند تا انقلاب را مردمی‌تر و خلقی‌تر کند. اما همان‌طور که بارها افراد مختلف اشاره کرده‌اند، شتاب و سرعت انقلاب آنچنان زیاد بود که نه کادرهاش ساخته شد و نه برنامه‌ای برای آینده وجود داشت**

کاسترو در کوبا و ویتنام وجود نداشت. روشنفکران ما فکر می‌کردند در ایران هم می‌توان از آن الگوها استفاده کرد.

در مورد خط‌مشی مسلحانه نیز باید گفت که مجاهدین از آغاز روش مسلحانه را انتخاب کردند و چون با آن مأنوس بودند، نمی‌توانستند اسلحه را به صورت رسمی کنار بگذارند. بهترین فرصت برای آنها پس از انقلاب بود که آنها اعلام کنند سازمانی سیاسی هستند و مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته‌اند.

در نخستین روز انتخابات خبرگان در خدمت آیت‌الله طالقانی بودم و در فهرستی که در رأس آن آیت‌الله طالقانی بود، من هم بودم. در آن زمان دکتر سامی وزیر بود و نمی‌توانست در خبرگان قانون اساسی شرکت کند.

### آیا شما به خبرگان قانون اساسی هم وارد شدید؟

خیر، من حدود ۴۰ هزار رأی آوردم. آیت‌الله طالقانی همان‌جا به آقای رجوی گفت: "چون دولت انقلابی تشکیل شده، شما حق نداشتید سلاح داشته باشید و با دبیر دوم سفارت شوروی دیدار کنید." رجوی به آیت‌الله طالقانی گفت: "ما به‌عنوان یک سازمان انقلابی می‌توانیم این کار را بکنیم." مرحوم طالقانی گفت: "آیت‌الله مهدوی کنی در مورد ماجرای سعادت‌ی گفته اگر معذرت بخواهند کار را تمام می‌کنیم و مشکلی ندارد." مجاهدین گفتند: "ما حق داشتیم چنین کاری بکنیم و معذرت لازم نیست." همچنین در تماس‌هایی که ما به صورت هم‌نشینی و یا اعلامیه مشترک با مجاهدین داشتیم، بارها هم آقایان دکتر سامی، عسکری - که آیت‌الله خمینی در فرانسه در منزل ایشان تشریف داشتند - به آنها گفته بودند، در انبار اسلحه را باز کنید و این تانک‌ها و اسلحه‌ها را بیرون بریزند و تنها کار سیاسی کنید و به‌عنوان یک سازمان سیاسی فعالیت کنید و به تربیت کادرها پردازید.

آنها گفتند انقلاب متعلق به ماست و ما ابتدا باید حق خود را بگیریم. بعد به قضایای دیگر می‌رسیم. هدف آنها تنها گرفتن حکومت بود، آن هم بدون در نظر گرفتن حجم کمی و کیفی نیروها. در آن فضا، باید از آنها پرسید که در صورت درگیری، شما

چند نفر را می‌توانستید بسیج کنید؟ به گفته آیت‌الله خمینی که درباره بنی صدر گفت پشت سر اینها یک مشت سوت و کف‌بزن ایستاده‌اند و اهل مبارزه نیستند. ما بارها به مجاهدین گوشزد کردیم که جریانی قصد دارد شما را به وسط میدان بکشد، حتی من در روزنامه جاما (مردم ایران) خطاب به آنها نوشتم که می‌خواهند شما را به درگیری بکشند و ضرر به بزنند؛ به دلیل این‌که هیچ حکومتی یک نیروی مسلح درون حکومت را نمی‌پذیرد. این یک اصل است.

همان‌طور که اگر کسی اسلحه قاچاق داشته باشد او را محاکمه و زندان می‌کنند و اگر استفاده کند، امکان اعدام او هم وجود دارد. در آن سو به صورت بالقوه و بالفعل، بیشتر مردم طرفدار انقلاب و رهبری آن هستند، یعنی مردم نمی‌خواستند یک حکومت انقلابی که تازه بر سر کار آمده بود و کشور نیز در حال جنگ بود ساقط شود. حکومتی که در حال جنگ با یک کشور دیگر بود، هرکس در مقابلش اسلحه می‌کشید و به‌عنوان دشمن خود می‌پنداشت. این حکومت به لحاظ استدلال قانونی و تاریخی، به خودش حق می‌داد که گروه مخالف مسلح خود را محدود کند. توصیه کردیم که این مخالفت‌های متکی به اسلحه را کنار بگذارند. وقتی آیت‌الله خمینی گفت: "اگر اسلحه‌هایتان را تحویل بدهید، من نزد شما می‌آیم"، مجاهدین این کار را نکردند و فرصت بزرگ تاریخی را از دست دادند. در حالی که مجاهدین در مقایسه با حکومت، چندان اسلحه‌ای هم نداشتند. قدرت انقلاب در جامعه منبسط بود و در دست مردم قرار داشت.

### لطفاً این مسئله "قدرت در دست مردم" را باز کنید؟

این موضوع را تنها من نمی‌گویم، فوکو هم به این مسئله اشاره دارد، یعنی قدرت در دست مردم است، اگر آنها بخواهند مالیات بدهند، می‌دهند و اگر نخواستند، نمی‌دهند. یا اگر خواستند کار می‌کنند یا این‌که نه کار نمی‌کنند یا هر موقع خواستند می‌توانند سازمان مخفی در مقابل شما تشکیل بدهند. قدرت دولت‌ها برخاسته از ملت‌هاست. برای همین است که می‌گویند - حتی به صورت صوری هم که شده - در انتخابات شرکت کنید و رای بدهید، برای این‌که از این قدرت عمومی برای پشتگرمی خود بهره‌برداری شود. من از قول امیل کال کابرال - که از بزرگ‌ترین انقلابیون آفریقا، در گینه بیسائو، بود و با حداقل تلفات، استقلال این کشور را گرفت - می‌گویم که می‌گفت یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات نیروهای انقلابی این است که خود را بیش از حد ارزیابی کرده و نیروی دشمن را بسیار کم ارزیابی کند. او می‌گفت باید ارزیابی دقیق باشد وگرنه شکست می‌خورد.

### مجاهدین هم مدعی بودند که

۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار تیراژ نشریه مجاهد در تهران و شهرستان‌هاست. آنها متکی به این آمار بودند و بر این اساس تحلیل می‌کردند. این آمار را آقای عباسعلی فیض‌پور داوری به من هم گفت. من داستانی از مارک تواین، به او گفتم که وی از دست ناشرانش که آمار غلط به او در مورد فروش کتاب‌هایش می‌دادند ناراحت بود. تواین گفت من فهمیدم دروغ بر سه نوع است؛ یکی دروغ، دوم دروغ‌شاخدار و سوم آمار. من به داوری گفتم این آماری که تو می‌دهی هم معلوم

## تمام مسائل روشنفکران دینی در حد مفاهیم بود و هیچ‌گونه ارائه و راهنمای عملی وجود نداشت

من تصور می‌کنم دقیقاً اشکال در اینجا متوجه نواندیشان دینی است که نتوانستند در این مدت، برنامه‌ای را مشخص کنند



نیست که از خودتان درآورده‌اید نه؟

آن تیراژ واقعیت داشت.

اگر واقعیت داشت می‌توانست تظاهر و نمود خود را نشان دهد.

شاید اشتباه آنها این بود که ترکش خورده‌های انقلاب هم این نشریه را می‌خریدند و آنها این خوانندگان را به حساب نیروهای هوادار یا پای کار خود گذاشته بودند.

خود آماری که نشریه مجاهد به ما داد، ۶۰ هزار نسخه بیشتر نبود.

سعید شاهشوندی که از اعضای تحریریه بود می‌گفت ما تیراژ را هر روز برآورد می‌کردیم و به ۴۵۰ هزار هم رسید.

من این را تکذیب می‌کنم. چاپخانه‌ای که آن را چاپ می‌کرد، چاپخانه کیهان بود که نشریه ما را هم بیرون می‌آورد و آقای نکور روح می‌گفت ۶۰ هزار بیشتر نبود.

آنها چند چاپخانه داشتند؟

اصلاً این ارقام بعید است. کاغذ از کجا تهیه می‌کردند؟ به نظر من این آمار خود ساخته است و درست نیست. تیراژ ما ۲۵ تا ۳۰ هزار بود و به ما گفته بودند تیراژ آنها هم ۶۰ هزار است. ۴۵۰ هزار تیراژ در دو چاپخانه هم امکان نداشت.

به لحاظ بینش ایدئولوژیک جریان دیگری هم بود. پس از انقلاب، مسئله این بود که نواندیشان دینی از لحاظ معرفت‌شناسی فلسفی ضعف داشتند، اما در آن سوی قضیه همه چیز داشتند. آنها هزارسال معارف، فکر و استدلال داشتند که آن را تدوین کرده بودند. (البته به درستی یا نادرستی آن کاری ندارم) آنها برای همه چیز حکم و دستوری داشتند. در بینش اقتصادی هم از ابتدا تصمیم بود که نگذارند اندیشه‌ای که گرایش‌های عدالت‌طلبانه افراطی مانند سوسیالیسم یا سوسیال دموکراسی رشد کند.

آیا چنین توافقی در پاریس انجام

گرفته بود یا جریان‌های آموزش‌های جاری این قدر قوی بود که چنین اجازه‌ای را نمی‌داد؟

بله، این سخنی بود که کسی از آقای یزدی شنیده بود. البته من خودم نشنیدم - آقای دکتر یزدی مترجم آقای رمزی کلارک (نماینده کارتر) در گفت‌وگو با آیت‌الله خمینی در پاریس بود. کلارک گفته بود: "مامی ترسیم مبادا کمونیست‌ها سرکار بیایند." آیت‌الله خمینی می‌گوید که از قول من به کارتر بگوید کمونیست در ایران جایگاهی ندارد و مردم مسلمان

اجازه نمی‌دهند اندیشه‌های آنها جایگاهی پیدا کند.

دکتر یزدی در کتاب "آخرین تلاش‌ها در آخرین لحظات" از "مکاتب انحرافی" نام برده است.

دوست ما آقای نکور روح حضور داشتند و ایشان شنیده بودند. دکتر یزدی موارد زیادی را در خاطرات خود نوشته‌اند، اما شفاهی گفته‌اند. البته موارد دیگری هم هست که ایشان باید به آنها پاسخ دهد. آقای عسکروالادی در خاطرات خود نوشته بودند که ما پیش از ۱۵ خرداد خدمت آقای خمینی رفتیم و هیئت‌های مختلفی بودیم، ایشان گفتند: "شما چه کار می‌کنید؟" ما گفتیم "جلسات مذهبی داریم." ایشان گفتند: "حالا شما که برای خدا کار می‌کنید چرا با هم کار نمی‌کنید؟" یعنی آنها از آن تاریخ شروع به سازماندهی و متحد شدن می‌کنند و به جمع‌آوری نیرو و صندوق قرض الحسنه و پول می‌پردازند، حتی من هزار تومان به آنها کمک کردم و قبض آن هم وجود دارد. آنها در تمامی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و تشکیل دسته‌های مسلحانه شرکت

داشتند. آنها شروع به تشکیل هیئت‌های مذهبی کردند. به یاد دارم مرحوم آیت‌الله مطهری در هر جمعه دو سه جلسه در محله‌های زرگنده و قلهک داشت و در آن جلسه‌ها سخنرانی می‌کرد. در آن جلسه‌ها ابتدا قرآن خوانده می‌شد و ایشان تفسیری جامع و مطابق با روز از قرآن ارائه می‌داد. گروه‌شاه‌آبادی و بسیاری دیگر نیز در نقاط مختلف مشغول فعالیت بودند. به همین جهت آنها باید هم نسبت به انقلابی که بعدها رخ داد متولی باشند. در راه انداختن مسجد قبا

## اختلافات فکری در بین روشنفکران

اوایل انقلاب تا آنجا پیش رفت که

مرحوم طالقانی گفتند: "اسلام،

اسلام است، نه سوسیالیست است،

نه کمونیست است و نه بورژوازی"



اگر نواندیشان دینی، معیارها و

مصادیقی را که با زمان همخوانی

داشته باشد به وجود می‌آوردند،

بسیار سودمند بود

و راهپیمایی ها گروه موقوفه نقش داشت و خود را صاحب انقلاب می دانست. مسلماً بین این گروه و سازمان مجاهدین پس از انقلاب برخوردی ایجاد می شد، چرا که هر دو خود را صاحب انقلاب می دانستند. بدون شک این برخورد ایجاد می شد، چرا که هیچ یک از دو طرف حاضر نبودند در کنار دیگری بنشینند و مسائل خود را حل کنند. جریان های تند انقلاب همه استدلال ها و عواطف را پوشانده و در خود محو و جذب کرده بود و راه اجتناب ناپذیری را آشکار ساخته بود.

**شما نمی توانستید به عنوان یک گروه میانجی و واسط، این دو گروه را به هم نزدیک کنید و فضای گفت و گو را فراهم کنید؟ آیا در این زمینه اقداماتی انجام دادید؟**

ما به همراهی مرحوم دکتر سامی در این زمینه فعالیت داشتیم. من در آن زمان مقاله ای نوشتم و گفتم که بیاید دست به دست هم دهیم و ایران را بسازیم. سازمان مجاهدین اعلام کرد که ما حاضریم در مورد جنگ کمک کنیم و میلیشیای خود را در اختیار سپاه قرار دهیم و بجنگیم و حتی در بخشی از جبهه از جمله کندن سنگر هم کمک کرده بودند. اما سپاه هم می گفت ما تابع بینش و ولایت فقیه هستیم و شما هم باید این را اعلام کنید. سپاه به آنها گفت با توجه به این که شما به قانون اساسی به علت وجود اصل اختیارات ولایت فقیه رأی نداداید. ما شما [مجاهدین] را نمی پذیریم، مگر این که شما صد درصد بپذیرید که تابع ولایت فقیه هستید و من این اطلاعاتی سپاه را داشتم. در اواخر، تماس های ما با مجاهدین قطع شد. ما به قانون اساسی رأی دادیم و به آنها هم این استدلال را مطرح کردیم که هر انقلابی رخ داده، انقلابیون رهبری آن انقلاب تا پایان عمر پذیرفته اند.

**دکتر سامی گفتند تا امام زنده است، ما قانون اساسی را قبول داریم.**

ما به آنها گفتیم شماره راه دیگری ندارید و باید قانون اساسی را بپذیرید؛ البته آنها نپذیرفتند. تماس مجاهدین با ما در شکل "جنبش ملی مجاهدین" بود و آنها می گفتند سازمان روش های انقلابی و مسلحانه را نفی نکرده است. جنبش ملی مجاهدین، سازمان سیاسی آنها بود که بیشتر کارهای آنها تابع سازمان بود.

**آیا از مشی جنبش ملی مجاهدین، تلقی سیاسی می شد؟**

بحث جوهری این بود. حال باید به مسائل عرضی قضیه پرداخت. رهبران مجاهدین می توانستند با برآورد دقیق

نیروها، از چنین جریانی جلوگیری کنند. اگر برآورد درست انجام می دادند، می فهمیدند که آن طرف، نه تنها خود، قدرت را به دست داشت، نماد قدرت را هم در اختیار داشت، از سوی دیگر دارای نیرو، سلاح، رادیو و تلویزیون و امکانات وسیع تبلیغاتی بود، اما مجاهدین چیزی نداشتند. آن تیراژ ۴۵۰ هزاره هم غلط بود. آنها به من می گفتند ما ۱۰۰ هزار نیروی رزمنده داریم.

**چه زمانی این حرف را می زدند؟**

در اواسط سال ۱۳۵۹. من در پاسخ گفتم برای هر رزمنده باید ۱۰ نفر کارکنند، یعنی شما در کل باید یک میلیون طرفدار داشته باشید. اگر چه ما مبارزه مسلحانه نکرده ایم و زندان نرفته ایم، اما این مطالب را خوانده ایم و می دانیم. آمارهای آنها تبلیغاتی بود، به طوری که خودشان هم باورشان می شد. شروع ماجرای ۳۰ خرداد ۶۰ بستگی به بینش فردی و شخصی تصمیمات عجولانه رهبری مجاهدین داشت، در حالی که در هیچ یک از شهرستان ها این آمادگی وجود نداشت.

من در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ اعلامیه ای دیدم که در آن نوشته شده بود، تنها راه نجات انقلاب، سقوط حزب حاکم است. من گفتم: این اعلامیه، اعلام جنگ به رژیم است. این شعارها را روی دیوارها و در روزنامه ها نوشته بودند. این نوعی مبارزه برای سقوط حاکمیت بود. طرف مقابل هم به نوعی به دنبال این قضیه بود که سازمان مسلح موجود را که از دیگران متشکل تر بود حذف کند. گروه پیکار و

چریک های فدایی را حذف کردند و مسلم بودند که آنها را هم حذف می کردند. مجاهدین از تجارب عینی نتیجه گیری نکردند که اعلامیه سیاسی - نظامی ۲۸ خرداد ۶۰ نوعی فرستادن بچه ها به مسلخ بود. بعدها هم از چند نفر از بچه های مجاهدین در شهرستان ها شنیدم که می گفتند ما مبهوت مانده بودیم، چرا که آمادگی نداشتیم و سلاحی هم نداشتیم و اعلام جنگ داده بودیم و می توانستند ما را تک تک اعدام کنند. من یک بار در بهار ۶۰ محمود عضدانلو را دیدم. به او گفتم: "اینها می خواهند شما را وارد یک درگیری کنند و به شما ضربه بزنند." او گفت: "بگذار ارتجاع از روی سینه های ما عبور کند." به شوخی به او گفتم: "تاریخ رازنده ها می سازند، نه مرده ها؛ الان حیات شما برای ملت و ادامه مبارزه، ضروری است."

به هر حال این درگیری که ناشی از تصمیمات عجولانه و بیماری کودکانه

**مجاهدین از آغاز روش مسلحانه را انتخاب کردند و چون با آن مانوس بودند، نمی توانستند اسلحه را به صورت رسمی کنار بگذارند. بهترین فرصت برای آنها پس از انقلاب بود که آنها اعلام کنند سازمانی سیاسی هستند و مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته اند**

**ما بارها به مجاهدین گوش زد کردیم که جریانی قصد دارد شما را به وسط میدان بکشد، حتی من در روزنامه جاما (مردم ایران) خطاب به آنها نوشتم که می خواهند شما را به درگیری بکشند و ضربه بزنند؛ به دلیل این که هیچ حکومتی یک نیروی مسلح درون حکومت را نمی پذیرد**

بود، صورت گرفت. این بیماری کودکانه را بدین جهت می‌گویم، در حالی که کشور در اوج انقلاب بود و جابه‌جایی قدرت صورت می‌گرفت، آنها خود را به دم تیغ سپردند.

به نظر من این ماجرا گذشته از تمام ابعادش مانند ایدئولوژی، اقتصاد و رقابت‌هایش، در جهت دستیابی قدرت بود و بقیه عوامل عرض آن بودند. در این زمینه باید عاقلانه رفتار می‌شد و به این سرعت خود را به دم تیغ نمی‌دادند. دکتر سامی بارها به اینها گفته بود شما باید کادر سازی کنید و دانشکده حزبی دایر

کنید. حتی حزب رستاخیز هم برای خود دانشکده حزبی داشتند تا کادر تربیت کنند و در ادارات بگذارند و در آن مدیریت و دیالکتیک رستاخیز یا دیالکتیک شاهنشاهی آموزش می‌دادند. حزب کمونیست فرانسه هم آموزشکده حزبی داشت.

شاید برگزاری دروس "تبیین جهان" هم به دنبال توصیه شما انجام شد.

البته آنها ناقص بود و بیشتر روی متافیزیک بحث کرده بودند. به هر حال سازمان مجاهدین چون سازمانی بود که قدرت واقعی در دستش نبود، باید بسیار محتاطانه‌تر و عاقلانه‌تر رفتار می‌کرد و نیروهایش را به این سرعت به هدر نمی‌داد. می‌توانست همچنان مخفی بماند، اما درگیری مسلحانه و دادن

تلفات زیاد و بی‌نتیجه نادرست بود. امروزه دولت‌ها بر اساس مبادلات نفت و مسائل اقتصادی روی کار می‌آیند یا از کار برکنار می‌شوند و منافع دولت‌ها بر هر چیز اولویت دارد. هرکس که در حاکمیت است می‌تواند وارد معاملات اقتصادی و رانت و رشوه - به هر شیوه‌ای - شود و حمایت و سکوت دولت‌های مختلف را به دست آورد.

مسئله انفجار حزب جمهوری در ۷ تیر ۱۳۶۰ هم جای سوال داشت که چرا وقتی ضربه خورده خوردند، با واکنش خشن تری پاسخ دادند تا حکومت ضربه محکم‌تری به آنها بزند. بیشتر اعدام‌ها پس از ماجرای ۷ تیر بود.

شاید قصد داشتند حاکمیت را ساقط کنند. در محاسبات و باور آنها این بود که انقلاب حق آنهاست و حکومت در جهت حذف آنها گام برمی‌دارد. در نتیجه باید از این موضع واکنش نشان دهند. گفت‌وگوهای پیشین نشان می‌داد که سعی داشتند بیشتر بین مسئولان جمهوری اسلامی

را در انفجار حزب، ترور و انفجارهای بعدی بکشند.

در جریان ساقط کردن حکومت و گرفتن حاکمیت، تاکتیک گمراه‌کننده‌ای اتخاذ کردند. دست‌کم باید آن قدر آمادگی داشتند تا بتوانند دستگاه تبلیغاتی رژیم را تصرف کنند و از رادیو و تلویزیون اعلام کنند که حکومت را ساقط کرده‌اند تا طرفدارانشان در شهرستان‌ها وارد عمل شوند. آنها هیچ اقدامی در آن زمینه نکرده بودند، اما عملی تروریستی انجام دادند و این موجب شد که حاکمیت به مقابله جدی با آنها بپردازد، یعنی اگر به آن منظوری که شما می‌گویید هم بوده است، عملی انحرافی و اشتباه بوده است و همین هم رقیب را به خشونت بیشتر کشاند.

تلاش کلاهی - که دو بمب را در ساختمان حزب جمهوری اسلامی کار گذاشته بود - این بود که تا آنجایی که ممکن است کادرهای حزب را از گردور به سالن ببرد تا همه از بین بروند و مملکت به دست آنها بیفتد.

این کار مجاهدین نیز بدون تفکر بود، چراکه اصل کار یزما تیک قدرت در خارج از حزب بود و با پیام رهبر و یک اعلام عمومی، دو میلیون نفر به خیابان‌ها ریختند و آنها را تشییع کردند. باید توجه داشت کسانی در آن جریان کشته شدند که راحت‌تر می‌شد با آنها مذاکره کرد، امثال آیت‌الله بهشتی. اگرچه وی مخالف آنها بود، ولی به ما می‌گفت شما مخالفان منطقی هستید و به راحتی گفت‌وگو می‌کنید. ما در مورد مسائل اقتصادی و رفع فقر با او بحث می‌کردیم. برخورد او بسیار خوب بود. من در استقبال از امام، آیت‌الله بهشتی را در فرودگاه دیدم. پیشوای ارامنه، یهودیان و زرتشتیان هم آمده بودند. آیت‌الله بهشتی به آنها گفت: "من بسیار خوشوقتم که

نمایندگان ادیان ابراهیمی به استقبال رهبر ما آمده‌اند، ما به شما اطمینان می‌دهیم اگر حکومت اسلامی استقرار یابد، حقوق، دین و منافع و امکانات شما محترم شمرده شود و رعایت گردد." این چه منطق زیبایی است که انسان در اوج قدرت، چنین حقی به اقلیتی محدود بدهد. این نشان از فهم و شعور بالای آیت‌الله بهشتی داشت.

از نظر من هیچ‌کدام از آن ترورها، درست و صحیح نبود. فکر می‌کنم سازمان مجاهدین به یک ماجراجویی افتاد. حتی آنها بدنه حاکمیت یعنی یک



دکتر سامی

## قدرت انقلاب در جامعه منبسط بود و در دست مردم قرار داشت

در راه انداختن مسجد قبا و راهپیمایی‌ها گروه موتلفه نقش داشت و خود را صاحب انقلاب می‌دانست. مسلماً بین این گروه و سازمان مجاهدین پس از انقلاب برخوردی ایجاد می‌شد، چراکه هر دو خود را صاحب انقلاب می‌دانستند

بسجی ساده را هم ترور کرده و خانواده او را مخالف سازمان مجاهدین کردند.

**آیا تحلیل مجاهدین این بود که نهضت آزادی، جریان مهندس سبحانی، دکتر محمدی گرگانی و دکتر سامی را به همراه خود بکشاند؟ آیا در این زمینه صحبت‌هایی باشما نداشتند؟**

بله، پس از پیروزی انقلاب در اواخر سال ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸، در جلسه‌ای که من به اتفاق دکتر سامی، دکتر عسکری، مهندس سبحانی، دکتر محمد مهدی جعفری و دکتر پیمان شرکت داشتیم. در آن جلسه، مجاهدین تحلیل می‌کردند که آثار امپریالیسم همچنان در کشور وجود دارد.

**آنها آثار و پایگاه‌های امپریالیسم را چه چیزهایی می‌دانستند؟**

وجود مسائل اقتصادی و تجار دلال و واردکنندگان کالاها ی غربی به کشور (کمپرادور مالی و تجاری) می‌دانستند.

**پس از انقلاب دولت موقت به ملی کردن صنایع و بانک‌ها و تجارت خارجی پرداخت، بنابراین دقیقاً تعریف آنها از پایگاه امپریالیسم چه بود؟**

تنها موردی که ما توانستیم موفق شویم همان بانک‌ها بود. در آن زمان به این مطلب

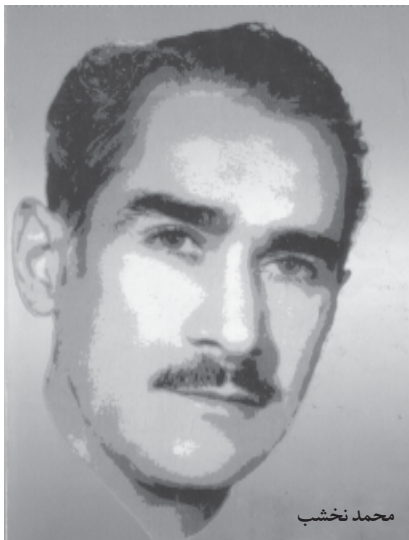
رسیدیم که ما و دکتر پیمان و مجاهدین اعلامیه مشترکی بدهیم. قرار شد اعلامیه علیه استبداد، استعمار و امپریالیسم باشد. پس از تدوین اعلامیه وقتی برای حروفچینی و تکثیر، آن را به مجاهدین دادیم، دیدیم پس از انتشار اعلامیه، به جای ضد امپریالیسم، ضد ارتجاع آمده است. در نتیجه اعلامیه را نه دکتر پیمان امضا کرد و نه مهندس سبحانی. اما ما پذیرفتیم و اعلامیه را امضا کردیم و اعلامیه منتشر شد.

**آنها معتقد بودند امپریالیسم حضور دارد، به همین دلیل بود که مبارزه مسلحانه را قبول داشتند و در همین راستا، اسلحه‌های خود را تحویل ندادند. حال چگونه "ضد امپریالیسم" را حذف کرده بودند؟**

آنها به عنوان جنبش ملی مجاهدین با ما مذاکره می‌کردند، هر چند دونه‌فون از سران اصلی سازمان مجاهدین به نام‌های مسعود رجوی و داوری در این جلسه‌ها شرکت می‌کردند.

**مانند ایرلند که یک شاخه نظامی و یک شاخه سیاسی دارد؟**  
بله، در چند اعلامیه دیگر هم،

همکاری کردیم، ولی تصمیم اصلی را سازمان مجاهدین می‌گرفت نه جنبش ملی مجاهدین. یکی از آن موارد، جبهه دموکراتیک ملی بود که آقای متین‌دفتری پایه‌گذاری کرده بود و علیه بستن روزنامه آیندگان فعالیت می‌کرد که این بستن به عنوان آغاز یک حرکت ارتجاعی قلمداد می‌شد. در این مورد که هم جنبش آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی موضع تندی گرفت و هم جبهه دموکراتیک ملی آقای متین‌دفتری. حتی آنها اعلام تظاهرات کردند، اما ما تنها اعلامیه‌ای متینی دادیم که چنین حرکتی خلاف اهداف انقلاب است و اگر روزنامه آیندگان در این زمینه اشتباهاتی کرده، باید با آن باکلام، منطق و استدلال رو به‌رو شد. در ضمن به روزنامه آیندگان هم توصیه کرده بودیم که شرایط انقلاب را در نظر بگیرد و به خواسته‌ها و روحیات مردم توجه کند. به دنبال این اعلامیه بود که به دفتر جاما حمله شد و عکس دکتر مصدق را پاره کردند. دکتر سامی در آن دوره نفوذی داشت و به آقای رفسنجانی - که معاون وزیر کشور بود - تلفن کرد و آنها را از دفتر جاما بیرون کردند و ما به کار خود ادامه دادیم.



محمد نخشب

**در چه تاریخی به دفتر شما حمله کردند؟**

اردیبهشت ۱۳۵۸ بود. اعلامیه مشترک دیگری که دادیم در مورد ملی شدن بانک‌ها بود. وقتی دولت، بانک‌ها را ملی کرد، ما آن را تأیید و بر ملی شدن کارخانه‌ها و... نیز تأکید کردیم.

**زمانی که دکتر سامی وزیر بهداشتی بود، طب را ملی کرده بود؟ البته این کار به این سادگی نبود و در حدود ۶۰ نفر روی آن کار می‌کردند. تمام برنامه‌های پزشکی کشورهایی چون شوروی، ژاپن، انگلیس، کوبا و ایتالیا و کشورهای آفریقایی مطالعه شد. ما به این نتیجه رسیدیم که باید در دو مرحله فعالیت کنیم: یکی پیشگیری**

بیماری‌ها و دیگری درمان مردم. به این نتیجه رسیدیم که توزیع پزشک و امکانات درمانی - بهداشتی در کشور نامتعادل است و باید آن را اصلاح کرد. متأسفانه برخی از اسم "ملی" ترسیدند. ما نمی‌خواستیم بیمارستان‌های خصوصی را بگیریم و خواستار ادامه فعالیت آنها هم بودیم، ما می‌خواستیم آنها هم در این برنامه شرکت کنند. همه مردم بیمه شوند و بخش خصوصی هم به‌طور متعادل حق خود را بگیرد. این دقیقاً گرایش سوسیالیست دموکراسی بود.

**جریان‌های تند انقلاب همه استدلال‌ها و عواطف را پوشانده و در خود محو و جذب کرده بود و راه اجتناب‌ناپذیری را آشکار ساخته بود**

**تماس مجاهدین با ما در شکل "جنبش ملی مجاهدین" بود و آنها می‌گفتند سازمان روش‌های انقلابی و مسلحانه را نفی نکرده است**

متأسفانه عده‌ای ندانسته گفتند اینها می‌خواهند مطب‌ها را هم ملی کنند. به هر حال تنها تشکیلاتی که برنامه خود را ارائه داد، وزارت بهداشت و درمان بود و از جمله مواردی که نداشتن برنامه اولیه در این ماجراها اثر کرد، پس از انقلاب رخ داد. ما به‌طور مرتب به آقای مهندس بازرگان می‌گفتم که برنامه و کاری در مورد کشاورزی ارائه دهید. مهندس بازرگان می‌گفت: "وظیفه من انتقال از حکومت سلطنتی به حکومت جمهوری اسلامی است و وظیفه دیگری ندارم." اشکال کار در همین جا بود. من حتی دو-سه بار به دکتر یزدی گفتم: "چرا شما برنامه ندارید؟ در دوره استبداد بهترین زمان بود تا برنامه‌ای برای یک دولت احتمالی بریزید، چرا چنین کاری نکردید؟" برنامه‌های ارائه شده از سوی ما هم برای آنها قابل قبول نبود. وقتی بهداشت رایگان برای سراسر کشور را مطرح کردیم و ریشه‌کنی بیماری‌های عفونی، اثری و تغذیه‌ای را در ده سال ارائه کردیم و همه این طرح‌ها نیازمند یک برنامه مدون برای کشاورزی کشور بود تا تغذیه مردم مناسب شود، صنایع هم باید اصلاح می‌شد و می‌بایست همه این مجموعه با هم هماهنگی داشته باشند، اما متأسفانه گوش شنوایی نبود و چوب لای چرخ برنامه‌های دکتر سامی گذاشته شد و بودجه ایشان را قطع کردند. ما افتخار می‌کنیم که پس از آن برنامه‌های بهداشتی دکتر سامی به‌طور کل اجرا شد. مسئله

بحران فلج اطفال، مالاریا و آبله در ایران حل و ریشه‌کن شد، البته با آمدن مهاجران افغانی به ایران، مالاریا مجدداً رشد کرد، اما در چند سال ابتدایی حل شد. در امور درمان هم اعزام پزشکان بخش خصوصی و عمومی به مراکز محرومی چون بلوچستان، بندرعباس و بوشهر اجرامی شد. دولت موقت هیچ برنامه خاصی نداشت. دولت موقت نباید بی‌هدف جلو می‌رفت. در آن زمان اگر ایده‌های داده می‌شد، چون فکر جمعی پشت آن بود، مجبور به اجرای آن می‌شدند. در پایان، در قالب یک توصیه می‌توانم بگویم، باید از آنچه که داریم مانند ایمان، دین و عرفان استفاده کنیم و بنیاد معرفت‌شناسی خویش را محکم کنیم. نباید بگذاریم پس از ملاحظه این تفکر در ایران بمیرد. ملاحظه سخنان بسیار درستی گفته که می‌توانیم در جریان پروسه تکامل اندیشه از آن استفاده کنیم، نباید آن را رها کنیم. تفکر فلسفی در ایران حدود ۴۰۰ سال است که متوقف مانده است. ما باید از داشته‌های خود استفاده کنیم و در جهت تحکیم پایه‌های معرفت‌شناسی خویش، آنها را به کار بگیریم. اگر نواندیشان دینی بینش معرفت‌شناسانه درون‌زا بر اساس معیارهای فکری روز داشتند، انحراف ایدئولوژیک و ضربه سال ۵۴ و نتایج ناپسند و خونبار آن پیش نمی‌آمد.

**با تشکر از وقتی که در اختیار خوانندگان نشریه گذاشتید.**

## انتشارات امید فردا منتشر کرد

۱- شخصی موسی یا تقی بر تقد...	۱- بزرگان چه گفته‌اند؟	۱- ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟
۲- شهید جابریان، یادنام حسن و ۵ اثر دیگر نوشته	۲- تاریخچه انقلابات جهان	(دربارگان تا عصر)
نویسنده: آیت‌الله خالصی (تقدابادی)	جدید: ایران فرانسه - عثمانی	جدید: دولت دولت - مرات - احمد - محمد - علی - رحمان
۱- رساله توضیح المسائل نوین (حاروی فتاویٰ بحث‌برانگیز)	جدید: مردم هندوستان - پاکستان	جدید: دوم - سوم و چهارم: ارواحین بر صدر
۲- علم قصاصات در اسلام و ۵ اثر دیگر نوشته	نویسنده: حبیب‌الله الشاطری	۲- وقتی که گرمابه‌داری شهر دگر شهر می‌شود (مجموعه داستان طنز هفتی - اجتماعی ایران عصر)
نویسنده: آیت‌الله دکتر صادقی تهرانی	۱- وزیرکشی از بزرگمهر تا به امروز	۲- گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه کنونی ایران
۱- کشاکش دراماتیکان ایران، جامعه، ملت	جدید: ایران از بزرگمهر تا کنونی	۳- جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار تسبیح‌سنان
نویسنده: یان وینیاژ	۲- کتل‌های سیاسی و تاریخی ۳۰ قرن ایران (آبرج میرزا - میرزاده عشقی - فرضی یزدی)	۴- جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار تسبیح‌سنان
۲- پشت پرده جنگ، طلیح فارس	۳- مصائب انقلاب، سفارت آمریکا در ایران	۵- ورق‌پاره‌های سیاسی ۲۱ جلد
نویسنده: حمزه آریکا، تهران	۴- زندگی سیاسی ایرانیم حکیمی	۶- ورق‌پاره‌های حقوقی ۲۱ جلد
نویسنده: جهان پهلگر	نویسنده: جعفر مهدی‌نیا	نویسنده: کاوه عطی‌نیکایی
مترجم: ایرین یاغریزاده	آسیب‌شناسی - بی	مجموعه آثار صادق هدایت
تلفن نشر: ۶۶۹۶۳۵۶۸	نویسنده: محمد نورالدین	(یوسف کور - حاکمی - آ - سنگ - بالگر - و سایر مصنفان)
۶۶۹۲۹۵۷۵	مراکز پخش: فتوحات، خیابان	پیام امروز: ۶۶۹۱۱۸۸۷
	شهرستان: ۶۶۹۶۰۶۰۶	طرح نور: ۸۸۰۲۱۱۶۰

## مجاهدین و دیدگاه‌های متفاوت

تاکنون در ریشه‌یابی از سازمان مجاهدین خلق ایران، شیوه نگرش‌های مختلفی مشاهده می‌شود. در این شماره بر آنیم تا چند تحلیل شاخص که در سال ۱۳۸۵ در روزنامه، کتاب و از طریق بولتن منتشر شده است را بیاوریم، باشد که صاحب‌نظران و خوانندگان عزیز با امر ریشه‌یابی جریان مجاهدین که فراز و فرودهایی در تاریخ معاصر ایران داشته، برخورد فعالی بنمایند. در این شماره ابتدا مقاله آقای محمد قوچانی با نام "انحراف چهل ساله، پژوهشی تازه درباره مجاهدین خلق"، شرق، ۸۵/۴/۲۵ و همچنین سخنرانی آقای احمد احمد به نام "همه گزارشات ساواک قابل استناد نیست". شرق، ۸۵/۶/۱۹ و در پایان بخشی از نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین از نظر خوانندگان می‌گذرد.

### انحراف چهل ساله

پژوهشی تازه درباره مجاهدین خلق

محمد قوچانی

مریم رجوی: "باور کنید ... من هم مثل سایر خواهران و برادرانم به وسیله خود مسعود رجوی متولد شدم. هر مجاهدی که به رهبری مسعود گروید، به طور ایدئولوژیک یک رجوی است." (نشریه مجاهد شماره ۲۴۳، صفحه ۲۹)

۱۰ سال پیش که اصلاح‌طلبان دینی نقد ایدئولوژی را آغاز کردند و دین و انسان را فره‌تر از ایدئولوژی خواندند، بیش از همه علی شریعتی در معرض نقد قرار گرفت که پدرخوانده ایدئولوژی اسلامی بود. حتی اگر خود هرگز ایدئولوژیک نزیسته بود، اما مصداق ایدئولوژی در جای دیگری بود؛ نزد گروهی که هم مدعی دین بودند و هم مدعی خلق. سازمانی که تاریخ آن آینه تمام‌نمای همه آفت‌هایی است که منتقدان ایدئولوژی از آنها سخن گفته‌اند: سازمان مجاهدین خلق ایران

سال گذشته چهل ساله شد. به همین مناسبت «موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» که نهادی نزدیک به حکومت جمهوری اسلامی است پژوهشی سه‌جلدی دربرگیرنده تاریخ سازمان از پیدایی (۱۳۴۴) تا فرجام (۱۳۸۴) منتشر کرده که در مطالعه‌ای دقیق از دیگر آثار منتشر شده درباره مجاهدین خلق متفاوت است. کتاب‌هایی که تاکنون درباره مجاهدین به چاپ رسیده یا ادعای حکومت علیه این سازمان بوده (مانند نهضت امام خمینی نوشته سیدحمید روحانی) یا برعکس داعیه‌نامه سازمان علیه حکومت (که عمدتاً در خارج از کشور به چاپ رسیده‌اند). در سال‌ها اخیر، گونه متفاوتی از تاریخ‌نگاری درباره مجاهدین خلق نیز رواج یافته که در برگزیده خاطرات اعضای اولیه یا بریده‌های سازمان در سال‌های بعد است. معتبرترین سند خاطرات اعضای اولیه به قلم لطف‌الله میثمی (تاکنون در ۲ جلد) به چاپ رسیده و برخی آثار دیگر (مانند بر فراز خلیج فارس نوشته محسن نجات حسینی) از همین رده کتاب‌هاست. مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز با چاپ کتاب‌هایی از حسین روحانی (بازجویی‌ها)، مسعود حقگو و احمد رضا کریمی سعی کرده آرشو مناسبی درباره مجاهدین خلق تدارک ببیند. اما کتاب اخیر از جمله

«بی‌طرفانه‌ترین» کتاب‌های منتشر شده توسط «نهادهای حکومتی» درباره مجاهدین خلق است که رنگ و بوی پژوهشی آن بر اهداف سیاسی انتشار کتاب برتری دارد. انتشار ده‌ها سند، عکس، بازجویی و مصاحبه بویژه درباره مقطع زمانی ۸۴ - ۱۳۶۴ (جلد سوم) وجه تمایز کتاب از آثار مشابه است. نگاه منصفانه و مثبت درباره اخلاص بنیانگذاران سازمان اولیه (بخصوص محمد حنیف‌نژاد) با وجود زاویه دید منتقدانه مولفان کم و بیش به دور از نگاه رسمی است که به دلیل عملکرد منفی سازمان بخصوص در سال‌های پس از مرگ بنیانگذاران آن، شرایط تأسیس مجاهدین خلق را نادیده می‌گیرند. استفاده از منابعی که به خط سوم میان سازمان و حکومت تعلق دارد (مانند نقدهای رضا رئیسی طوسی و حبیب‌الله پیمان) و گفت‌وگو با اصلاح‌طلبان و روشنفکران دینی (مانند هادی خانیکی، خسرو تهرانی و...) در کنار گشودن سرفصل‌های بکر و نو در تحلیل مجاهدین خلق (مانند ارزیابی، نقد و رد مشابهت میان فلسفه سیاسی مجاهدین خلق و نظریه ولایت فقیه یا اثرات واقعه دوم خرداد در میان مجاهدین)، همه از جمله ویژگی‌های این پژوهش به‌شمار می‌رود. گرچه شنیده شده که به دلیل همین خط‌مشی و نیز برخی حساسیت‌ها حجمی معادل دو جلد از این پژوهش کاسته شده و منتشر نشده است. اما پس از ربع قرن رویارویی نظام جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین خلق (که حتی در نامگذاری همدیگر ترجیح می‌دادند از واژگانی چون رژیم و منافقین استفاده کنند)، رسیدن به چنین ادبیاتی از سوی نهادهای حکومتی جای تأمل و تقدیر دارد.

اهمیت چنین ادبیاتی زمانی آشکار می‌شود که دریابیم خواننده این پژوهش به همان اندازه از مجاهدین خلق فاصله می‌گیرد که در گذشته نهادهای حکومتی قصد داشتند با افشاگری یا غلو درباره تاریخ مجاهدین خلق نسل جوان را از این گروه دور سازند. روزگاری بود که چاپ عکس و تصویر سران مجاهدین در نسلی که خود زاده انقلاب نبود و در عطش انقلابی‌گری می‌سوخت حس هم‌ذات‌پنداری ایجاد می‌کرد. در روزگاری که دموکراسی مطالبه روز نبود، دیکتاتوری مصلحانه (۱۴) گروهی و فردی جذابیت‌هایی داشت که حکومت باید نسل جوان را از آن دور می‌ساخت. در عصری که خشونت علیه ظلم تقدیس می‌شد و راهی به صلح و اصلاحی در صلح شناخته نمی‌شد،



عکس گرفتن با یونیفورم نظامی جذاب بود اما در عصر جدیدی که مولفان کتاب به درستی از آن به عنوان «دوره سردرگمی و بحران استراتژیک» مجاهدین خلق پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ یاد کرده‌اند، هیچ‌کدام از نشانه‌های جذابیت در مجاهدین خلق به چشم نمی‌خورد و صرف روایت تاریخ آن برای نسل جوانی که به صلح و اصلاح، توسعه و دموکراسی به طرد سازمان منتهی می‌شود. سازمان مجاهدین خلق در تاریخ خود سه مرحله اصلی را سپری کرده است. در عصر تأسیس افرادی مانند محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، عبدالرضا نیک‌بین رودسری، علی اصغر بدیع‌زادگان و رضایی‌ها از چهره‌های موثر آن بودند که با تشکیل جلسات و تألیف کتبی مانند شناخت، تکامل، راه انبیا- راه بشر، سیمای یک مسلمان: راه حسین، تفسیر سوره‌های انفال، توبه و محمد(ص) سازمان مجاهدین خلق را تأسیس می‌کنند. آموزه‌های اصلی مجاهدین خلق در این دوره تلفیقی از سوسیالیسم و اسلام‌گرایی بود.

تعبیر اسلام‌گرایی به عنوان جزیی مهم از ایدئولوژی مجاهدین خلق، از آن رو مهم است که تمایز این واژه از مفهوم اسلام را دریابیم. در واقع می‌توان این تمایز ساده، اما اساسی را پذیرفت که اسلام یک دین است با همه اجزای خود که دربرگیرنده شریعت، فقه، معرفت، کلام و الهیات خاص خویش است، اما اسلام‌گرایی یک ایدئولوژی است که درصدد گذار از شریعت، فقه و الهیات سنتی اسلام است. گرچه در دین‌داری سران مؤسس مجاهدین خلق (بخصوص محمد حنیف‌نژاد) تردیدی نیست، اما این دین‌داری پس از مدتی از شکل سنتی خود خارج شد و به صورت دین‌گرایی درآمد. دین‌گرایی و اسلام‌گرایی به معنای خاص خود ریختن مظلومی سنتی در ظرفی مدرن به نام ایدئولوژی است. این در ذات خود نوعی دستگاه داورى درباره اعمال و عقاید است که به صورت دین‌داری ظاهر می‌شود، اما ایدئولوژی دینی بازنگری در داورى و ارزش‌گذاری مجدد ارزش‌هاست. اگر در همه ادیان نهاد مالکیت پذیرفته شده ایدئولوژی‌های دینی به خود حق می‌دهند دوباره درباره این حکم، حکم دهند. ایدئولوژیک‌کردن دین تفاوتی ظریف با اجتهاد مصطلح شیعی نیز دارد. اجتهاد دینی در درون دین و عطف به اصول ثابت دینی صورت می‌گیرد اما ایدئولوژیک‌کردن دین اجتهاد در اصول است. در واقع مجاهدین خلق قصد داشتند با اجتهاد در اصول دین را به گونه‌ای اصلاح کنند که گویی دین تازه‌ای نازل شده است هر چند که گمان می‌بردند با این کار دین را به صورت اولیه و اصیل خود احیا می‌کنند. ادعای احیا و بازگشت به اصل در درازمدت البته به نفع تاریخ منتهی می‌شد. قرائت‌های سوسیالیستی و تحلیل‌های مارکسیستی از تاریخ اسلام همین پروژه نفعی تاریخ و بازآفرینی آن به صورت دلخواه بود که با وجود دگرگونی‌های اساسی در مجاهدین کنونی نسبت به مجاهدین اولیه هنوز در رفتار سران این سازمان دیده می‌شود: «تاریخ‌گرایی» ایدئولوژی همه گروه‌هایی است که با تئوری «جامعه‌باز» سر ناسازگاری و دشمنی دارند. اگر مجاهدین خلق، خلق محمدی (ص) را در تساهل و تسامح، مذاکره با کفار، پذیرش مالکیت و... نادیده می‌گرفتند و از کنار پیامبر عبور می‌کردند و سیمای یک مسلمان را تنها در راه حسین(ع) آن هم به روایتی که خود می‌خواستند می‌دیدند، ناشی از همین تاریخ‌گرایی بود. تاریخ‌گرایی بازسازی حال در گذشته است. برگزیدن قطعاتی از تاریخ که به کار جنگ در زمان حال آید. در جمع‌بندی مجاهدین خلق

از قیام امام حسین(ع) می‌خوانیم: «با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن هرگز مجوزی برای انطباق این مکتب با سرمایه‌داری و یا انفصالش از امر حکومت نخواهیم یافت. خصوصاً باید یادآور شویم که حکومت اسلامی در عین آن که سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است هرگز مشابهتی با دموکراسی مورد تبلیغ که به تمام خرافه‌ای بیش نبوده و نیست ندارد، بلکه به عکس حاوی نوعی اعمال قدرت و رهبری جمعی است که اگر بخواهیم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم، حکومت متعین‌ترین تجسم آن است. در این قالب است که گروه صاحب تقوا که خصوصیت ویژه‌اش اهلیت (آگاه‌ترین بودن) نسبت به احوال اجتماعی است، قدرت و رهبری را به دست می‌گیرد و جامعه را به سوی بنیادهای قرآن سوق می‌دهد.» (راه حسین، ص ۸) این تاریخ‌گرایی به مجاهدین خلق در هر زمان این اجازه را می‌دهد که خود را وارثان امام حسین و حاکمان را وارثان یزیدبن معاویه قلمداد کنند چنان‌که فاطمه فرشچی (فرشچیان) یکی از مسئولان نهادهای سازمان، مسعود رجوی را این‌گونه تقدیس می‌کند: «خدا را سپاس که تو را شناختم و گرنه به گفته پیامبر اگر امام زمانه خود را نمی‌شناختم در جاهلیت مرده بودم.» (ص ۴۱، ج ۱) تاریخ‌گرایی در ایدئولوژی مجاهدین خلق برخاسته از چپ‌گرایی آنان بوده که نه فقط در جریان تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق، بلکه در بدو تأسیس آن به ایدئولوژی سازمان ماهیتی التقاطی می‌بخشید. از جمله اولین جزوه‌های آموزشی سازمان «مقدمه مطالعات مارکسیستی» به قلم سعید محسن بوده که در آن نگارش مولف کاملاً تحت‌تأثیر نگارش مارکسیستی (ولو ناخودآگاه) بود: «قرآن در حد تبیین و تفسیر جهان متوقف نمی‌شود، بلکه این تبیین و تفسیر را در خدمت تغییر جهان قرار می‌دهد و انسان را بدین تغییر امر و دعوت می‌کند و در این مسیر از او مسئولیت می‌طلبد... تنها برای نخستین بار در نیمه قرن نوزدهم بوده که یک فیلسوف انقلابی [کارل مارکس] اظهار کرد تاکنون فلاسفه تنها به تفسیر جهان پرداخته‌اند اما تفسیر جهان کافی نیست، بلکه باید آن را تغییر داد.» (ج ۱، ص ۳۲۸) مجاهدین خلق البته مارکسیست به معنای کلاسیک کلمه نبودند، چرا که مارکسیسم مقهور تاریخ‌گرایی خویش است و چون به مرحله‌بندی تاریخ معتقد است انقلاب مارکسیستی را تنها در جوامع مدرن مانند انگلستان قابل تحقق می‌داند. بپرا نیست اگر قرائت مجاهدین اولیه را به این باور نزدیک بدانیم، چرا که با وجود همه غلوه‌ها درباره حجم عملیات مجاهدین علیه حکومت پهلوی تا مدت‌ها آنان در سکوت و خفا به سر می‌بردند و تنها با نفوذ ساواک در تشکیلات مجاهدین بود که مجبور به خروج از انزوا شدند و به تدریج آموزه تجدیدنظرطلبانه لنینی درباره حزب پیشرو بر مجاهدین چیره شد و با پیش‌دستی فداییان خلق در عملیات چریکی این سازمان هم وارد مرحله مبارزه مسلحانه شد. تئوری مبارزه مسلحانه و نظریه حزب پیشرو در واقع تجدیدنظر طلبی در مارکسیسم هم بود. مارکسیست‌های واقعی ایران سران حزب توده بودند که وقوع انقلاب سوسیالیستی را در ایران زود هنگام می‌دانستند و در انتظار انقلاب دموکراتیک ملی بودند. اما بی‌تابی جوانان فدایی و مجاهد سبب شد رجوع به آثار لنین، مائو، دبره و کاسترو بیش از مطالعه آثار مارکس و فیلسوفان مارکسیست پس از او مورد توجه قرار گیرد. در وجه نمادین واقعیت باید گفت نه قرآن به زبان عربی و نه کاپیتال به زبان

آلمانی، هیچ‌کدام محل رجوع مستقیم و بدون واسطه مجاهدین خلق نبود و بسیاری از آنها هرگز آثار مارکس را نخوانده بودند یا امکان فهم نسخه عربی و اصلی قرآن را نداشتند و تنها به مدد ترجمه و تفسیرهای سازمانی (از جمله به قلم محمد حنیف‌نژاد) با متون اصلی دینی ارتباط برقرار می‌کردند. نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد و راز انحراف مجاهدین خلق را با تأمل در بنیان آن دریافت، ساختار این سازمان بود. سازمان مجاهدین خلق در زمره هیچ‌یک از نهادهای سنتی یا مدرن جامعه قرار نمی‌گرفت. گرچه درباره علوم انسانی از اقتصاد، معرفت‌شناسی، تاریخ، فلسفه سیاسی و... آثار و جزوه‌هایی منتشر می‌کرد، اما نه مولفان و مدرسان آن و نه محصلان و دانش‌آموختگانش صلاحیت و ادعای تأسیس یک نظام آموزشی دانشگاهی را نداشتند گرچه درباره مبارزه سیاسی و جدال بر سر قدرت تلاش می‌کرد، اما سازمان یک حزب مدرن نبود، گرچه درباره دین و تاریخ اسلام اظهار نظر می‌کرد، اما یک حوزه یا مدرسه دینی نبود، گرچه فنون مبارزه نظامی را آموزش می‌داد هرگز صورت یک ارتش یا حتی گروه چریکی کامل را به خود نگرفت اما هم‌زمان خود را نهادی سیاسی، علمی، دینی و نظامی می‌دانست. همین بحران هویت نهادی در حوزه معرفتی نیز وجود داشت. آنچه سازمان ارائه می‌کرد نه علم و نه دین بود و هم علم و هم دین. گرچه سازمان مبارزه را علم می‌شمرد و مارکسیسم را صاحب این علم، اما هیچ متن علمی یا تجربه عملی مبارزه از آن در دست نیست. سازمان قبل از هرگونه عملیاتی توسط ساواک محاصره شد و رو به انهدام رفت و جز عملیات ایذایی و ترورهای غیرمؤثر و تلاش برای فرار اعضای خود از زندان و هوایماریابی بی‌حاصل در آسمان کار مهمی برای فروپاشی رژیم پهلوی انجام نداد. گرچه شجاعت‌ها و زحمات‌های اعضای مجاهدین اولیه در زندان‌های حکومت سلطنتی نباید نادیده گرفته شود، اما از اثرگذاری این تلاش‌ها در فروپاشی حکومت باید تردید جدی کرد. در ادامه همین تردیدها و بحران‌ها بود که مرحله دوم حیات مجاهدین خلق آغاز می‌شود. ظهور محمدتقی شهرام به‌عنوان عامل تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق الزاماً محصول توطئه ساواک برای فرار وی از زندان ساری یا فرصت‌طلبی او نبود. شهرام و بهرام آرام به‌عنوان پرچمداران گردش به چپ مجاهدین خلق راهی را پیمودند که محمد حنیف‌نژاد گشوده بود. در واقع این ادعایی دور از ذهن نیست که برخلاف باور موجود در میان بازماندگان مجاهدین خلق حرکت سال ۵۴ در تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق را حرکتی طبیعی، جبری و گریزناپذیر بدانیم و از آن در جداسازی مفهوم اسلام و مارکسیسم به‌عنوان حرکتی تکاملی نام ببریم. بیانیه تغییر ایدئولوژی، رهانیدن اسلام از مارکسیسم مبتدلی بود که سازمان ساخته بود، همان‌گونه که رهانیدن مارکسیسم از اسلام‌گرایی کاذبی بود که مجاهدین اولیه بدان باور داشتند. ترکیب اسلام و مارکسیسم مانند ترکیب آب و روغن بود که گرچه در یک ظرف هم‌یستی می‌کنند، اما هرگز به یگانگی نمی‌رسند و این توهم کیمیاگرایانه مجاهدین اولیه بود. گذشته از خوی تروریستی و مفساد اخلاقی تقی شهرام در تصفیه جناح اسلامی سازمان مجاهدین خلق به تدریج جناح مارکسیستی سازمان به‌سوی مارکسیسم واقعی حرکت کرد و سرانجام در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تقی شهرام را از رهبری خود برکنار کرد و مشی چریکی را یک مشی غیرمارکسیستی و غیرتوده‌ای

اعلام کرد. سازمان پیکار به‌عنوان بقایای این جناح البته هرگز جایگاهی حتی در میان گروه‌های چپ نیافت، اما بقایای جناح اسلامی مجاهدین خلق بدون عبرت‌گرفتن از سرنوشت جناح مارکسیستی سازمان با نادیده‌گرفتن ریشه‌های فکری تغییر ایدئولوژی مجاهدین همچنان مشی التقاطی خود را پی گرفتند با این تفاوت که این بار اسلام‌گرایی با قدرت‌طلبی آمیخته شده بود و نه الزماً چپ‌گرایی. مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان به لنین بیش از مارکس احترام می‌گذاشتند. آنان خود را همان حزب پیشتازی می‌دانستند که سبب‌ساز انقلاب شده است. بدین ترتیب همان‌گونه که حزب بلشویک روسیه با انجام کودتایی در دل انقلاب روسیه انقلاب دموکراتیک را به نفع سوسیالیسم مصادره کرد، مسعود رجوی در آغاز گمان می‌برد با حذف و طرد دولت موقت مهدی بازرگان به‌مثابه خلف کرنسکی روس می‌تواند دولت را در دست بگیرد. غافل از آن‌که رقیب اصلی مجاهدین خلق در ایران، نهاد روحانیت است نه لیبرال‌هایی چون بازرگان. پس از مدتی رجوی متوجه خطای خود شد و گرچه هرگز موفق به جلب بازرگان نشد، اما سعی کرد با جذب ابوالحسن بنی‌صدر میان اقشار لیبرال و مجاهدین خلق پیوندی ایجاد کند اما حتی این ائتلاف نیز نتوانست طبقه متوسط جدید در ایران را به حمایت از مجاهدین خلق وادار کند و در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تئوری لنینی مجاهدین خلق شکست خورد. مجاهدین در آن زمان اگر به همان نظریه‌های مارکسیستی هم رجوع می‌کردند در می‌یافتند که شانسی برای قدرت گرفتن ندارند.

از این زمان دوره سوم حیات سیاسی مجاهدین آغاز شد. اگر در بدو تأسیس ملی‌گرایی، اسلام‌گرایی و چپ‌گرایی سه ایدئولوژی اصلی مجاهدین خلق بود اکنون از آن سه ایدئولوژی کمتر چیزی به شکل گذشته ادامه حیات می‌داد: ملی‌گرایی مجاهدین خلق با استقرار آنها در عراق و اقدام نظامی علیه ایران از خاک دشمن در حال جنگ رنگ باخت، چپ‌گرایی شان با فاصله گرفتن از سوسیالیسم و همکاری با غرب بی‌معنا شد و اسلام‌گرایی با وقوع آنچه انقلاب نوین ایدئولوژیک در سال ۱۳۶۴ خوانده شد بی‌حیثیت شد. انقلاب نوین ایدئولوژیک از جهاتی با تغییر ایدئولوژی در ۱۰ سال پیش از آن قابل مقایسه است. این انقلاب نام دیگر ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو بود که در ۲۷/۱۲/۱۳۶۳ رخ داد. آن دو در این روز سندی را امضا کردند و بیانیه‌ای به این شرح نوشتند: "در مسیر خدا و خلق با اختیار و رضای خاطر ضرورت ایدئولوژیک و تشکیلاتی و مشیت انقلاب نوین مردم ایران را که مظهر مشیت الهی است پذیرفته و با مراعات سیره نبوی و سلسله مراتب شرع محمدی تصمیم به ازدواج گرفتیم."

در اینجا ضروری است به تاریخچه ازدواج‌ها در سازمان مجاهدین خلق رجوع کنیم. شاید بتوان بر ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو از حیث شرعی ایراد گرفت و آن را از بدعت‌های فرقه رجوی شمرد، اما آنچه رجوی انجام داد یک تجدیدنظرطلبی در امتداد مناسبات تاریخی مجاهدین خلق بود که وی را ناگزیر می‌کرد برای زدودن تصور تضاد با سنت‌های سازمان با عباراتی غلوآمیز اما ظاهراً مترقیانه به گذشته پیوند زند؛ مجاهدین خلق از آغاز میان مبارزه سیاسی و زندگی زناشویی در تناقض و تضاد به سر می‌بردند. ظاهراً مجاهدین اولیه سعی داشتند حتی المقدور ازدواج نکنند یا از تعهد به زندگی خانوادگی پرهیز کنند. درباره ازدواج محمد حنیف‌نژاد و پوران بازرگان از قول وحید افراخته چنین آمده: «داستانی که افراد گروه در این مورد جور کرده بودند و نمی‌دانم

چه مقدارش واقعیت دارد این است که پوران بازگان عاشق مسئول تشکیلاتی و آموزش خود می‌شود. این فرد درست نمی‌دانم کیست شاید علی باکری و یا عبدی [اسم مستعار حسن آلاپوش] باشد. این فرد که گویا دختر دیگری را دوست داشته [ازدواج حنیف‌نژاد با او] پاسخی برای پوران بوده. باید توجه کرد که پوران دارای هیكلی درشت و تقریباً بدقواره و چهره‌ای نازیباست و بدون جذابیت وقتی چادر سرش می‌کند با آن قد بلند مثل این است که مرد چادر سر کرده به هر حال مسئولان گروه می‌گفتند در این جریان حنیف‌نژاد دست به فداکاری می‌زند و برای نجات پوران و جلوگیری از ضربه تشکیلاتی که می‌توانست وارد شود با پوران به‌رغم میل خود ازدواج می‌کند. البته من نمی‌دانم این ضربه تشکیلاتی چه می‌توانسته باشد شاید منظورشان احتمال کناره‌گیری پوران از گروه باشد. باید توجه کرد که افراد گروه از حنیف‌نژاد یک پیغمبر یا حتی می‌شود گفت بت و خدا در ذهن خود ایجاد کرده بودند و عدم تمایل شخصی او را به این ازدواج ناشی از فداکاری او می‌دانستند زیرا راضی نبوده است، در حالی که اعضای زیردست او ازدواج نکرده و تحت فشار گزینه جنسی رنج می‌بردند او ازدواج کرده باشد. در این مورد این موضوع را تأکید می‌کردند که حنیف‌نژاد با اینکه شوهر پوران بود، ولی هرگز به او دست نزد مثل یک خواهر رفتار کرد و حتی به اصرارهای پوران نیز توجه نداشت. این مسئله مربوط می‌شود به قبل از شهریور ۵۰ و لو رفتن گروه و در آن موقع رهبر گروه دلش نمی‌خواست اصولاً کسی بداند بعضی از اعضای بالا ازدواج کرده‌اند، زیرا این موضوع آتش گزینه جنسی را در اعضای پایین‌تر تیزتر کرده و می‌توانست معضلاتی ایجاد کند، زیرا گروه با ازدواج اعضا مخالف بود و زن گرفتن را مانع از ادامه راه می‌دانست.» (ج ۱، ص ۳۹۰)

سازمان از آغاز این نوع نگاه به ازدواج را با مشارکت زنان در تشکیلات تکمیل کرد. حضور زنان در خانه‌های تیمی بدون توجه به هویت جنسیتی آنها و تجلیل از نقش زنان در مبارزه سیاسی یکی از محورهای اصلی مجاهدین خلق در سال‌های فعالیت خود بود. مسعود رجوی که از آغاز با ازدواج موافق بود، همین صورت‌بندی را ادامه داد و در سال ۱۳۷۶ نیز با دستور طلاق ایدئولوژیک کلیه اعضای متأهل سازمان آنان را برخلاف خود به سنت اولیه مجاهدین بازگرداند، اما رجوی اولین بار پس از آزادی از زندان در تیرماه سال ۱۳۵۸ با اشرف ربیعی بیوه نبوی نوری یکی از اعضای اولیه سازمان ازدواج کرد. ربیعی در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ در ایران کشته شد، در حالی که همسرش مسعود رجوی از کشور گریخته بود. رجوی در ۲۴ مهر ۱۳۶۱ با دختر ۱۸ ساله ابوالحسن بنی‌صدر به نام فیروزه ازدواج کرد که مانند همیشه نه حرکتی زنانه‌ی سیاسی برای ائتلاف با بنی‌صدر بود. این ازدواج نیز در ۲۳ بهمن ۱۳۶۳ با اطلاعیه رسمی دفتر مجاهدین در پاریس به جدایی و متارکه منتهی شد تا نشانه‌ای باشد بر پایان ائتلاف رجوی و بنی‌صدر و سرانجام با ازدواج رجوی و همسر ابریشمچی (مریم عضدانلو قجر) سومین ازدواج سیاسی او صورت گرفت.

ازدواج‌های رجوی نمادی از فردیت غیرقابل کنترل او در مقام سرکردگی فرقه مجاهدین خلق بود. اگر در آغاز مجاهدین ذیل سه نام (حنیف‌نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان) شناخته می‌شدند و اگر به تدریج این مرکزیت به زوج‌هایی مانند «شهرام و آرام» یا «رجوی و خیابانی» کاهش یافته بود در سال ۱۳۶۴ با حذف ابریشمچی و تصرف رجوی در حوزه خصوصی وی و ارتقای مریم رجوی تنها رجوی‌ها

بودند که به مجاهدین حکومت می‌کردند. مریم عضدانلو قجر نه تنها همسر خود را تعویض کرد، بلکه نام خود را از عضدانلو به رجوی تغییر داد تا ثابت کند «هر مجاهدی که به رهبری مسعود گروید به‌طور ایدئولوژیک یک رجوی است.» با حذف سوسیالیسم از عناصر ایدئولوژیک مجاهدین خلق فمینیسم به جزئی از این باورهای فکری تبدیل شد. رجوی در ۱۱/۷/۱۳۶۳ مریم رجوی را هم‌ردیف خود اعلام کرد و گفت: «(این انتخاب) ... مبین دوران نوینی از اعتلای سازمانی - ایدئولوژیک ما در مسیر رهایی تاریخی و اجتماعی زن به‌طور اعم و در مسیر ارتقای زن انقلابی و پیشتاز مجاهدین خلق به‌طور اخص می‌باشد.» (مجاهد، شماره ۲۳۵، صفحه ۱۴)

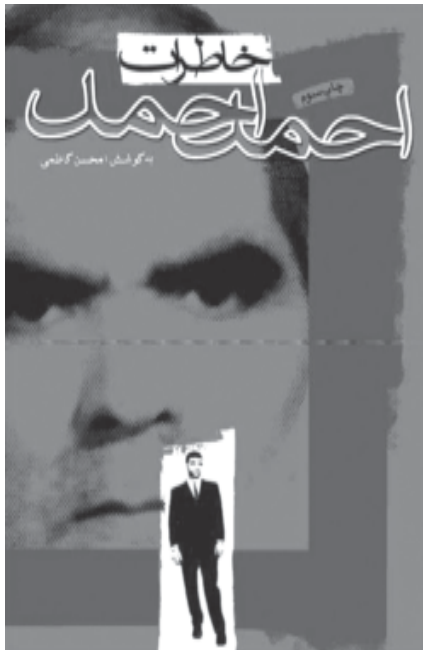
از آن پس حذف دو موضوع در دستور کار مجاهدین خلق قرار گرفت؛ اول حذف فردیت چرا که همه در فرد برتری (!؟) به نام مسعود رجوی ادغام شده بودند و به تدریج تمام کسانی که در زمره مجاهدین اولیه به‌شمار می‌رفتند (حتی مهدی ابریشمچی و علی زرکش) حذف می‌شدند. دوم حذف جنسیت چرا که زنان در جایگاه فرمانده ارتش، عملیات و همه شئونی که تاکنون مختص مردان تصور می‌شد قرار گرفتند. از سال ۱۳۶۴ عمده مقامات عالی‌رتبه مجاهدین خلق از زنان انتخاب شده‌اند و مسعود رجوی تنها مرد شاخصی است که در رأس قدرت باقی مانده است. او مجبور بود برای جبران زن‌گزینی تاریخی و در امتداد تساوی طلب افراطی زن و مرد در تشکیلات مجاهدین خلق زنان را به حاکمان بی‌اختیار این سازمان تبدیل کند. بی‌اختیار از آن رو که همه خود را یک رجوی می‌دانستند. به تدریج مسعود رجوی در مقام رئیس یک فرقه مورد تکریم قرار گرفت. در صفحه ۱۶ شماره ۲۵۰ نشریه مجاهد زیارت‌نامه‌ای با این عبارات چاپ شده است: «السلام علیک یا مسعود السلام علیک یا مریم السلام علیک یا وارث امیرالمؤمنین السلام علیک یا وارث فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین.» (ج ۳، ص ۴۶)

سازمان مجاهدین خلق در آغاز به تقلید از سازمان آزادیبخش فلسطین خود را سازمان آزادیبخش ایران نامیده بود. با تغییر در ساف و گرایش یاسر عرفات به سوی ایالات متحده آمریکا مجاهدین خلق نیز سعی کردند چنین کنند، اما آمریکایی‌ها هنوز داغ کشته‌شدن چند آمریکایی به‌دست اسلاف مجاهدین خلق را در دل داشتند. در این زمان سرنوشت رجوی به سرنوشت صدام حسین گره خورد. کتاب حاوی صورت مذاکرات شگفت‌انگیزی میان صدام و رجوی است. نقطه سقوط سازمانی که برای آزادی ایران تأسیس شده بود و متحد دشمن تمامیت ارضی ایران شد. مسعود رجوی پس از سقوط بغداد هنوز دیده نشده است، اما سایه رجوی بر ویرانه‌ای از چهل سال شور بی‌حاصل سنگینی می‌کند. ضمن ادای احترام به محمد حنیف‌نژاد این سؤال پابرجاست که انحراف مجاهدین خلق آیا تنها ریشه در فرصت‌طلبی‌ها و اشتباهات تقی شهرام و مسعود رجوی داشت؟ از میان سه چهره‌ای که نماد سه دوره تاریخ مجاهدین خلق هستند: حنیف‌نژاد، شهرام و رجوی چه کسی انکار می‌کند راه حنیف‌نژاد نمی‌توانست جز به راه شهرام و رجوی ختم شود؟ بدین ترتیب نه تنها در زمان حاضر که در طول تاریخ چهل ساله مجاهدین خلق نه با یک رجوی که با چند رجوی روبه‌رو هستیم: رجوی‌های پنهان و آشکار. انحراف مجاهدین خلق یک انحراف بیست‌ساله نیست، انحرافی چهل‌ساله است.

## همه گزارشات ساواک قابل استناد نیست

متن سخنان احمد احمد در جشن رونمایی کتاب «سازمان مجاهدین خلق ایران: از پیدایی تا فرجام» (شرق، ۱۹ شهریور ۱۳۸۵) در ۲۷ تیرماه سال جاری از کتاب سه جلدی سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام که به تازگی توسط موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی منتشر شده است در فرهنگسرای دانشجو رونمایی شد. در مراسم جشن رونمایی این کتاب چهار سخنران احمد احمد، حسین آبادیان، عزت الله شاهی و مجتبی سلطانی به بیان نقطه نظرات خود پرداختند. سخنان احمد احمد گرچه ساده، بی پیرایه و بدون لفاظی های معمول این نوع مراسم ها بیان شد، اما به دلیل پرداختن به موضوعی نو، تازه ولی مبتلا به، بسیار مهم و عبرت آموز به نظر آمد. احمد احمد خود از مبارزانی است که در دوره رژیم پهلوی با گروه های مبارز بسیاری چون حزب ملل اسلامی، حزب الله و سازمان مجاهدین خلق همکاری و فعالیت داشت و به سبب آن چندین بار دستگیر، شکنجه و زندانی شد. در آخرین برخورد با مأمورین ساواک نیز از ناحیه پا تیر خورد و مصدوم و معلول شد. کتاب خاطرات وی نیز توسط دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری چاپ شد و اکنون به چاپ ششم رسیده است. او که از نزدیک شاهد تغییر و تحولات جریان های مبارز سیاسی و گروه های مبارز بود و زندان، بازجویی و شکنجه را تجربه کرده است در این مراسم به موضوعی پرداخت که امروزه بسیاری از محققین و نویسندگان تاریخی به آن مبتلا هستند، اومی پرسد: «اسناد، گزارش ها و برگه های بازجویی به جای مانده از دستگاه پلیس امنیتی شاه یعنی ساواک، برای نوشتن تاریخ چقدر محل اعتنا و ابتننا است» متن سخنرانی احمد در جشن رونمایی کتاب سازمان مجاهدین با اخذ توضیحات تلفنی از وی به شکل زیر کامل شد.

بودند، چرا علیه آنها قیام کردید و چرا انقلاب شد اگر بد هستند، پس حرف ها و گزارشات شان نیز بد است و غیر قابل اعتنا. ساواکی ها کسانی بودند که پول می گرفتند و کار می کردند، هر چه هم از دست شان بر می آمد می نوشتند، از همان ساعت اول دستگیری، فرد را کتک می زدند و شکنجه می کردند حتی اگر اعتراف و اطلاعاتی به دست نمی آوردند اما در گزارشی، به بالا دست خود می نوشتند متهم در حال همکاری است تا به این ترتیب کم کاری و بی عرضگی خود را در اعتراف گرفتن بپوشانند، حال آیا می شود که چنین گزارشی را دال بر همکاری فرد دستگیر شده با ساواک و به نشانه خیانت منتشر کرد. برای نمونه یکی از رفقای مرا که با هم خیلی صمیمی بودیم و چهارده - پانزده سال با هم



بسم الله الرحمن الرحيم  
یکی از خوبی های کتاب «سازمان مجاهدین خلق: از پیدایی تا فرجام» این است که همه چیز راجع به سازمان را جمع کرده است و مبتنی بر سند، خاطره و گفت و گو نوشته شده است و من می خواهم در خصوص استفاده از اسناد به جای مانده از ساواک صحبت کنم. در بعضی کتاب ها برخی مسائل که به اسناد خاطرات و اسناد آورده شده است به نظر خیلی صحیح نیست. کتاب خاطراتی که منتشر می شود با سی سال فاصله از وقوع حوادث است، در این سی سال طرز فکر، رفتار و نگاه عوض شده است. آنچه که من امروز به عنوان خاطره می گویم با آنچه که سی سال پیش اگر یادداشت روزانه می نوشتم متفاوت است. در تعدادی از این کتاب ها حرف هایی

در مسیر مبارزه بودیم، کتابی برایش تنظیم کردند که من از خواندن و دیدنش، خدا شاهد است که خجالت کشیدم، چرا چون در آن ساواک گزارش کرده است در این تاریخ چنین بوده و دنبال او بوده اند در هر جاکه او بوده ساواک هم بوده است. یا در جایی دیدم که ساواک مطلبی در باره سه نفر گزارش کرده است که براساس آن چنین نتیجه گیری می شود که یکی از آن سه نفر ساواکی بوده است، نه این صحیح نیست باید شرایط و نحوه تهیه گزارش ها توضیح داده شود.

در باره شکنجه ها و مقاومت افراد نیز باید بگویم، بسته به نوع شکنجه و زمان بندی گروه ها، مقاومت افراد فرق می کرد. در خصوص مقاومت یک فرد باید شکنجه، زمان، موقعیت، مکان و توان فرد را در نظر گرفت، بعد اظهار نظر کرد. این که می نویسند فلانی مقاومت کرد و یا دیگری برید و خیانت کرد، یعنی چه ما اصلاً مقاومت مطلق

در خصوص دختران و پسران مبارز سیاسی زده اند که برای ماکه آن زمان را دیده و تجربه کرده و آنها را می شناسیم قابل قبول نیست. در آن زمان رژیم پهلوی بهترین دختران و بهترین پسران مادر هر خانواده کسانی بودند که در جریان مبارزاتی قرار گرفته بودند. اما وقتی کتاب در باره آنها می نویسند طوری جلوه می دهند که این دختر خانم بیچاره از یک زن بدکاره هم پست تر بوده است. نویسندگان این مطالب بدانند که فردا باید نزد خدا جوابگو باشند. ببینید من تعدادی از برادران و رفقای پیش از انقلاب را می شناختم، که حتی برخی انحرافات داشتند، پس از پیروزی انقلاب آمدند و بعضی هم مسئولیت گرفتند، خب پس چطور ما آنها را بد می دانیم، اما اینها را نه. الان، مبتنی بر گزارش های ساواک کتاب می نویسند و برای خودشان آن را مستند می کنند، من می خواهم بپرسم که این ساواکی ها که بودند اگر خوب

نداریم، تمام دستگیرشدگان بسته به شرایطی که داشتند حرف و مطلبی را در بازجویی گفته‌اند که شدت و حدت آن متفاوت است... ما همه بازجویی دادیم و چیزهایی گفتیم، اما باید دید در چه شرایطی و چه چیزهایی گفتیم. جدا از خائنان، مقاومت مبارزان در زیر شکنجه‌ها و بازجویی‌ها، بیشتر بستگی داشت به قرار زمان بندی شده گروه مربوط. هر گروه، دسته و سازمان مبارز با توجه به روش و استراتژی مبارزاتی خود جدول زمان بندی داشت که براساس آن تعریف می‌شد عضو دستگیر شده تا چه ظرف زمانی باید مقاومت کند و پس از آن مجاز است چه اطلاعاتی را لو بدهد و در این ظرف زمانی معین است که هم تیمی‌های فرد دستگیر شده وظیفه دارند که خانه‌های تیمی، امن و جمعی و محل‌های رفت و آمد را پاکسازی کنند. این زمان بندی از گروهی به گروه دیگر از هشت تا ۴۸ ساعت کمتر و بیشتر متغیر بود. پس از این ظرف زمانی فرد می‌توانست اطلاعات و آدرس‌هایی را لو بدهد، چراکه اطمینان داشت هم تیمی‌هایش تدابیر امنیتی و حفاظتی را به کار بسته‌اند. حال برگه‌های بازجویی فردی مبارز که پس از این ساعت مقاومت به دست آمده اگر منتشر شود چقدر می‌تواند محل اعتنا و ابتنا باشد. در ضمن مقاومت افراد بسته به شکنجه‌ها و شرایط و اقتضای زمان دستگیری نیز متفاوت است. برای نمونه وقتی من که در سال ۴۴ دستگیر شدم، شکنجه در حد کف دستی و چک و لگد بود. یعنی بازجو می‌آمد مثل دوران مدرسه با ترکه می‌زد به کف دست، پاکشیده چک و سیلی را می‌خواباند تو گوش طرف، اما در سال ۵۰ می‌بستند به تخت و با کابل به کف پا می‌زدند. از سال ۵۲ به بعد هم شکنجه‌ها پیشرفته‌تر شد آپولو آمد و شوک الکتریکی و... به این ترتیب وضع مقاومت‌ها در دوره‌های مختلف فرق داشت، نمی‌توان کسی را که سال ۴۴ دستگیر شده و حرف زده قهرمان دانست و آن دیگری را که ده سال بعد در ۱۳۵۴ دستگیر شده و پس از تحمل شکنجه‌های پیشرفته اطلاع و خبری را گفته است، خائن دانست. در کتابی می‌خوانید که فلانی را گرفتند و بعد از او که و که را گرفتند، والله این القای گناه است، چرا که این فرد دستگیر شده در ظرف زمانی مقرر مقاومت کرده بعد طبق قرار با گروه اطلاعاتی را گفته است، حال اگر به دلیل سهل انگاری هم تیمی‌ها بروند و چند نفر را بگیرند و بیاورند، این امر دیگر به او مربوط نیست، آنها نتوانسته‌اند تدابیر امنیتی را به کار ببندند.

در سال ۵۳ - ۱۳۵۲ برای یک خانه تیمی چهار نفره قاعده این بود که در روز به غیر از یک خانم کسی در خانه نماند و اسباب شک را فراهم نکنند. ساعت ۶ صبح از خانه که بیرون می‌آمدیم باید تا دو بعد از ظهر به خانه برمی‌گشتیم و یا در نقطه‌ای و جایی علامت سلامت می‌زدیم. اگر کسی تا این ساعت به خانه بر نمی‌گشت یا علامت سلامت نمی‌زد، سه نفر دیگر باید تا ساعت سه بعد از ظهر آنجا را تخلیه می‌کردند، فرد بازنگشته، اگر دستگیر شده بود تا هشت ساعت باید هر طوری که شده بود مقاومت می‌کرد و در این فرصت دوستان او باید تمام مدارک و ردپاها را از بین می‌بردند. لذا

می‌بینیم ساواک هم با علم به این قضیه بیشترین فشار و شدیدترین شکنجه را در همین دوره ساعت به متهم وارد می‌کرد تا با به دست آوردن کوچک‌ترین نشانی وارد عمل شود. حال اگر فردی در این ظرف زمانی مقاومت می‌کرد و پس از آن اطلاع و یا آدرس را لو می‌داد و ساواک می‌رفت و در آن آدرس سه نفر را می‌گرفت و می‌آورد این دیگر ربطی به مقاومت فرد ندارد و ما نمی‌توانیم با توجه به اطلاعاتی که او طی یک جدول زمان بندی مجاز بوده بگوید او را خائن معرفی کنیم. مقصر هم تیمی‌ها بوده‌اند که سهل انگاری کرده‌اند. مگر زیر شکنجه چقدر می‌توان مقاومت کرد. ماکه مردان آهنین نبودیم، ما هم پوست و گوشت و استخوان بودیم، همان‌طور که چکی به صورت شما می‌خورد دردتان می‌گیرد، شلاق می‌خورید دردتان می‌گیرد، ما هم چنین بودیم و تا یک جایی می‌توانستیم مقاومت کنیم. آدم خارق‌العاده و معاذالله بیغمبر و امام و معصوم که نبودیم. خدا را گواه می‌گیرم در سال ۵۰ وقتی مرا دستگیر کردند، دست‌هایم را بستند و آن قدر مرا زدند و شکنجه کردند و به حدی از ناراحتی عصبی رساندند که همین‌طور ممتد جیغ و فریاد می‌زدم، تا آن‌که یکی از همین ساواکی‌ها روی سرم نشست تا داد نزنم، من هم بی‌اختیار چنان او را گاز گرفتم که فریاد خود او هم به آسمان رفت. به هر حال ما بنابر زمان بندی و به تشخیصی که داشتیم مقاومت می‌کردیم. اما تصریح می‌کنم آدم‌های خارق‌العاده و آهنی و چوبی نبودیم که ما را شکنجه‌کنند و هیچ احساسی نداشته باشیم و عکس‌العملی نشان ندهیم، نه داد می‌زدیم از این‌ور به آن‌ور فرار می‌کردیم و گاهی هم درست و غلط چیزی می‌گفتیم و بدانید ماکسی را نداریم که مقاومت مطلق کرده باشد، نه من چنین چیزی و کسی را یاد ندارم. این را هم در نظر بگیرید علاوه بر موارد فوق توان افراد نیز متفاوت است و این دست خود آنها نیست. کسی می‌تواند سه روز، دیگری چهار روز و آن دیگری می‌تواند یک هفته مقاومت کند، اما یکی هم فقط می‌تواند یک تا دو ساعت تاب بیاورد. بالاخره مقاومت‌ها شکسته می‌شد و اگر زمان بندی در این شکسته شدن رعایت می‌شد آسیب‌ها کمتر بود، حال دیگر فردی را که این چارچوب را رعایت کرده است نمی‌توانیم خائن قلمداد کنیم. خائن کسی است که از این فرصت استفاده نکرده و در همان خانه مانده است و ترکش نکرده تا آمده‌اند و دستگیرش کرده‌اند. مثال عینی برایتان بزنم. علیرضا ناب‌دل یکی از پیشگامان چریک‌های فدایی خلق بود. من در زندان اوین سال ۱۳۵۱ او را دیدم، برایم تعریف کرد وقتی که دستگیر شد از ناحیه شکم گلوله خورده بود و عملش کرده و شکمش را بخیه زده بودند. این آدم ۲۵ روز توانسته بود از زیر بازجویی‌ها ظفره برود و حرفی را نگوید. پس از طی این زمان تصمیم می‌گیرد که فرار کند و خود را از طبقه پنجره اتاقی در طبقه دوم بیمارستان به بیرون می‌اندازد که بر اثر آن بخیه‌هایش دوباره پاره می‌شود و دل و روده‌اش بیرون می‌ریزد، در این زمان بود که ساواک به او بیش از پیش حساس

شده و گمان می برد او حتماً اطلاعات ذی قیمتی دارد که می خواسته چنین فرار کند، لذا به شدیدترین وجهی او را شکنجه کردند. خب این آدم که سنگ و آهن نیست پس از مدتی آدرسی را در تبریز به آنها داد و آنها هم رفتند ۲۵ - ۲۰ نفر را گرفتند. حال به نظر شما ناب دل خیانت کرده یا این گروه که در این فرصت یک ماهه محل های شان را پاکسازی و اطلاعاتشان را صفر نکرده بودند. آیا امروز درست است که اعترافات کسی مثل علیرضا ناب دل را منتشر کرد و گفت که او به گروهش خیانت کرده است، نه این درست نیست این قضاوتی نابه حق است. البته تأکید می کنم حساب این آدم ها و این مبارزان را باید از حساب کسانی که حتی یک چک هم نخوردند و از همان لحظه اول دستگیری، تمام اطلاعات را در اختیار ساواک گذاشتند جدا کرد. جالب این که برخی گزارش های مأموران ساواک از فعالیت افراد و گروه ها از اساس و پایه غلط است، آنها با این گزارش های دروغ به دنبال پول و یا ارتقای شغل بودند و ما امروز باید بدانیم که کدام گزارش را پایه تحقیق قرار دهیم و به کدام یک اعتنایی نکنیم که این امر مستلزم ظرافت هایی است. برای یک بازجوی ساواک چقدر بد و گران است که گزارش کند، فلانی را ما این قدر زدیم، چنین و چنان کردیم اما متأسفانه حرفی نزد. معلوم است او با این گزارش به ضعف خود اذعان دارد. پس ما نباید انتظار چنین گزارش هایی را در پرونده افراد داشته باشیم. جالب این که در هیچ کجای گزارش ها آنها نمی بینیم و نمی خوانیم آنها چگونه و چه شکل شکنجه کردند. آیا می شود نتیجه گرفت اینها با مهربانی توانستند افراد را وادار به همکاری کنند، اما در خصوص مبارزانی که از مسیر خارج شدند و خیانتکار از آب درآمدند، کسانی که به راحتی خود را فروختند، کسانی چون وحید افراخته و احمد رضا کریمی، افراخته ای که تا سیصد تک نویسی درباره افراد نوشته و راجع به هر چیزی سخن گفته است راجع به آن آقا، راجع به آن خانم، دوستان و حتی نزدیکانش. آیا نظرات و حرف های فرد خود فروخته ای چون او می تواند ملاک و معیار سنجش باشد. کسی که برای نجات خود حاضر است به هر خس و خاشاکی دست بزند، می تواند نظر درستی درباره دیگران بدهد آیا حرف های او و خوش رقصی هایش برای ساواک می تواند سند و اعتبار باشد. متأسفانه در بسیاری از کتاب ها، حرف ها و تک نویسی های چنین آدمی مورد اعتنا واقع شده و آبروی بسیاری از دختران و زنان مجاهد این مملکت هتک شده است. من صریح می گویم کسانی مثل افراخته و کریمی که تن به هر خفتی دادند و با توجه به خواست و میل دشمن ساواک و رژیم شاه آمدند و دروغ هایی به هم یافتند به هیچ روی قابل اعتنا و ایتنا نیست. آی کسانی که قلم به دست دارید و تاریخ می نویسید به هوش باشید با این اسناد به جای مانده از ساواک به ورطه تاریخ سازی نیفتید. مطلب دیگری نیز در همین راستا باید یادآوری کنم. بسیاری از مبارزان بودند که پس از

دستگیری، تحمل شکنجه و طی بازجویی و گذران مدتی از زندان آمدند و عفونامه نوشتند و یا حتی در مراسمی مثل جشن سپاس شرکت کردند، ظاهر امر این بود که این آدم بریده و توان و کوشش ادامه راه را ندارد، لذا آزاد شد و رفت، اما شش ماه بعد، یک سال بعد، دو سال بعد در خبر شنیدیم که این فرد در درگیری با مأموران کمیته مشترک یا ساواک کشته شد نمونه این آدم ها را بسیار داشتیم، حال در یک قضاوت تاریخی، ما باید این آدم ها را خائن معرفی کنیم، نه این درست نیست. ما نکته ای را دریافته ایم و آن این که برای برخی مبارزان، مبارزه و بازگشت به جریان مبارزاتی برایشان بیشتر از مقاومت در زندان اهمیت داشت، لذا در اقدامی تاکتیکی نامه عفوی نوشته و اظهار ندامت کرده اند، اما همو به محض این که پای خود را از زندان بیرون گذاشته دوباره سلاح به دست گرفته و با رژیم به مبارزه پرداخته است. حالا من کار ندارم که تشخیص این آدم ها درست یا غلط بوده است، اما او به چنین نظری رسیده است. کما این که ما نیز خود نظرات درست و غلط زیادی در این خصوص داشتیم.

مباحث مربوط به دادگاه های نظامی رژیم نیز از این قبیل است. یک وقت دادگاه به صورت علنی برگزار می شد و بازتاب خبری داشت، لازم بوده که در این جافرد دفاع جانانه بر سر اعتقاد و ایدئولوژی و مرام و مسلک خود انجام دهد، اما یک وقت دادگاه غیر علنی است و بدون حضور هیات منصفه، خبرنگار و حتی شاهدی. لذا در اینجا چه ضرورتی است که فرد خود را به آب و آتش بزند و دادگاه را نسبت به خود جری کند و حکم شدیدی بگیرد، این یعنی: تهلکه، حال باز می پرسیم آیا می توان گزارش و حکم چنین دادگاهی را برداشت و علیه مبارز زیرکی که همه چیز را علیه خود نکرده است بنویسیم که جازد ترسید دفاع محکمی صورت نداد.

مطلب آخر این که از شما می پرسیم اگر امروز یکی از شما به هر دلیل سیاسی دستگیر شوید سعی می کنید در برابر بازجو که می پرسد شب پیش یا فلان روز کجا بودی چه جواب می دهید. در آن زمان بعضی دستگیرشدگان برای طفره رفتن، رد گم کردن و کم اهمیت جلوه دادن خود و فعالیت شان مطالبی ساخته و پرداخته و تحویل بازجو می دادند که هیچ مبنای درستی نداشت و اصلاً و ابداً در شأن شخصیتی و اعتقادی آنها نبود. مثلاً می گفتند در فلان شب یا فلان روز در فلان دیسکو، کافه تریا، کاباره ... بوده است، آیا امروز می توان برگه های بازجویی را براساس این اعترافات منتشر کرد و سبب هتک این آدم شد، نه نمی توان. با توجه به این ظرایف است که من به محقق، نسخه پرداز و مستند نویس تاریخ توصیه می کنم که حواس شان جمع باشد و با آبروی افراد بازی نکنند، نکند که خدای ناکرده دشمنی که امروز دیگر وجود خارجی ندارد، اما با آثار به جای مانده از خود ما را به بیراهه بکشاند.

## نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

بنیانگذاران سازمان — بویژه شخص محمد حنیف نژاد به عنوان نقطه مرکزی فکری این تشکل — شک و تردیدی نداشته‌اند. به طور کلی، رویکرد این جوانان به ایجاد یک «جمع» مسلمان و مبارز، برخاسته از نگاه اعتراض آمیز آنان به حرکت‌هایی بود که یا از اسلام فاصله داشتند یا از مبارزه مؤثر با رژیم استبدادی و وابسته پهلوی. این البته به معنای بی‌قدر دانستن تلاش‌ها و حرکت‌های احزاب و گروه‌های فعال آن زمان نیست، بلکه صرفاً تأکیدی بر این نکته است که این جوانان به حرکتی فراتر و مؤثرتر از آنچه موجود بود، می‌اندیشیدند و با این انگیزه در این مسیر گام نهادند.



مسلمانان سال‌های ۳۹ تا ۴۳ را باید از مقاطع حساس در تاریخ کشورمان به‌شمار آوریم که در بطن خود، بذری بسیاری از حوادث آینده را کاشته است. در این زمان با باز شدن فضای سیاسی کشور که بخشی از یک طرح کلان آمریکایی برای ایجاد تغییر و تحولات در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی به‌شمار می‌آمد، نیروها و احزاب سیاسی — بویژه جبهه ملی — از تحرک بالایی برخوردار شدند و اجتماع را تحت تأثیر خود قرار دادند. هر چند با توجه به مجموعه شرایط آن هنگام، این‌گونه تحرکات جبهه ملی را باید قدر دانست، اما برای آن‌که ارزیابی دقیق‌تری از این فعالیت‌ها داشته باشیم، مناسب است به جهت‌گیری کلی جبهه ملی از زبان دکتر کریم سنجابی — دبیرکل این تشکل — توجه نماییم: «شاه متوجه تجدید فعالیت جبهه ملی شد. یک روز ارتش هدایت که مقام بالایی در ارتش داشت و ظاهراً رئیس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من به ایشان تذکر دادم که ما مخالفتی با اساس سلطنت نداریم، ما مشروطه‌خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی... او از من دعوت کرد خدمت اعلیحضرت برسم. گفتم: اگر عرایض مرا به‌طور عمومی قبول دارند شرفیابی بجاست والا بیشتر موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد. به خاطر دارم که در همان زمان مرحوم خلیل ملکی که با بنده دوستی نزدیک داشت یکی دو بار به دیدن من آمد. اتفاقاً همان روزها به ایشان هم مراجعه شده و خواسته بودند که با شاه ملاقاتی بکنند. من گفتم: هیچ عیبی ندارد. ایشان ملاقاتی کردند و بعد هم پیش من آمدند و گزارش ملاقات را دادند. او به شاه گفته بود که شما چه خطری و چه ضرری می‌بینید، اگر افراد ملی و وطن‌دوستی طرفدار شما باشند و مبارزه در راه آزادی و استقلال

برای علاقه‌مندان به تحقیق و پژوهش ایران در قرن حاضر، بی‌تردید تأمل و تدقیق در سرنوشت سازمان مجاهدین خلق ایران از آغاز تا پایان و از اوج تا حضيض، یک ضرورت انکارناپذیر است؛ سازمانی که زمانی با تلاش و فداکاری تعدادی از جوانان پاک‌باخته مسلمان، انقلابی و ضد استبداد و استعمار بنیان‌گذار شده، به سرعت مورد توجه فعالان در نهضت استقلال طلبانه ملت ایران واقع شد و حتی تبدیل به یک نقطه امید برای برخی نیروهای مبارز اسلامی گردید، سپس با روی گردانیدن از اسلام، مارکسیسم را به عنوان ایده و مرام خویش

برگزید و در دوران پس از پیروزی انقلاب، دستش به خون ملت آغشته شد و در خدمت بیگانگان و متجاوزان قرار گرفت. در واقع مطالعه سیر این تغییر و تحولات، برای پویندگان حقیقت‌آموزه‌ها، تجربیات و عبرت‌های فراوانی در بر دارد که توجه به آنها می‌تواند از بروز اشتباهات، کج‌روی‌ها و انحرافات بسیار خسارت‌بار در آینده جلوگیری به عمل آورد.

خوشبختانه خاطرات مهندس لطف‌الله میثمی که اگرچه رسماً در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد، اما از سال‌ها پیش از آن با بنیانگذاران این سازمان همراه و همفکر بوده است، می‌تواند تصویر نسبتاً جامعی از مراحل شکل‌گیری و نیز تغییر و تحولات بعدی پیش روی ما قرار دهد و امکان تأمل درباره هر یک از مقاطع حیات این تشکل را فراهم آورد.

در بررسی مسائل مربوط به سازمان مجاهدین، غالباً این سؤال محوری مطرح است که علت اصلی انحراف این سازمان و رویکرد آن به مارکسیسم و نیز نفاق و التقاط چه بود؟ آیا بنیانگذاران سازمان از همان ابتدای پی‌ریزی، ناخودآگاه زمینه‌های چنین انحرافی را در آن ایجاد کردند و بذری را کاشتند که سال‌ها بعد به بار نشست؟ آیا به دنبال دستگیری و شهادت این بنیانگذاران و خلأ رهبری و فکری در سازمان، چنین انحرافی در سازمان شکل گرفت؟ آیا اساساً راهی برای جلوگیری از انحراف و انحطاط سازمان، وجود داشت؟

نه تنها آقای میثمی، بلکه جمیع کسانی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در خاطرات یا مقالات و سخنرانی‌های خود به بحث درباره شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق پرداخته‌اند، در اسلام‌خواهی، انقلابی‌گری و نیز پاک‌سرشتی، فداکاری و سخت‌کوشی

مملکت بکنند.» (دکتر کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، به کوشش طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، انتشارات صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷)

ورود جبهه ملی به عرصه فعالیت‌های سیاسی با چنین رویکردی و برگزاری تظاهرات و مجالس سخنرانی - از جمله تظاهرات میدان جلالیه در روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ - در حد خود توانست تحرکاتی را در سطح جامعه و بویژه دانشگاه‌ها دامن زند که آقای میثمی نیز در خاطرات خود به آنها اشاره دارد: «موضوع مهم سال‌های ۳۹ و ۴۰ سازماندهی جبهه ملی بود. جبهه در این سال‌ها تشکیلاتی وسیع و فراگیر داشت. بخصوص بخش دانشجویی آن خیلی قوی بود. در جلسه‌های خانگی، مسئول تشکیلاتی می‌آمد، مواد قانون اساسی را می‌خواندیم و درباره‌اش صحبت می‌کردیم. چون مبارزات آن زمان قانونی بود، آشنایی با مواد قانون لازم می‌شد.» (ج ۱، ص ۵۷) اما جبهه ملی در نهایت به دلیل نوع بینش عقیدتی و مشی کلی سیاسی اش نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای دانشجویان مسلمان فعالی مانند حنیف‌نژاد برای اصلاح وضعیت موجود باشد. شکل‌گیری نهضت آزادی توسط عناصر برجسته‌ای چون آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی در درون جبهه ملی، طبعاً یک بخش از این نیازها را که توجه جدی‌تر به اسلام بود، پوشش می‌داد؛ به همین دلیل نیز افرادی مانند حنیف‌نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، میثمی و جمع زیادی از این طیف دانشجویان جذب آن می‌شدند: «نهضت آزادی شروع به فعالیت و عضوگیری کرد. همه اعضا، بچه‌های مذهبی بودند... هر دانشکده‌ای یک مسئول انجمن اسلامی، یک مسئول جبهه ملی و یک مسئول نهضت آزادی داشت. در بعضی دانشکده‌ها، این سه مسئولیت را یک نفر به عهده می‌گرفت. مثلاً در دانشکده کشاورزی کرج، حنیف‌نژاد هر سه مسئولیت را به عهده داشت.» (جلد ۱، ص ۹۰)

علاوه بر اینها، حضور در مسجد هدایت و پیوند خوردن با روحانیون آگاه و مبارزی چون آیت‌الله طالقانی و آقایان باهنر و رفسنجانی، همچنین دعوت از این اشخاص و دیگرانی مانند «شهید بهشتی، سید مرتضی جزایری، گلزاده غفوری، شهید مطهری، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای» (جلد ۱، ص ۴۰) و بهره‌گیری از سخنرانی‌ها و نظرات آنان، جملگی به روشنی حاکی از تکاپوی جدی و مستمر این جوانان برای غور و تفحص در اسلام و آموزه‌های آن بویژه در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی است؛ به همین دلیل ملاحظه می‌شود که در این برهه، هر جا که اسلام به صورت پررنگ‌تر و با چهره‌ای مبارز و اصلاح‌طلبانه نمود دارد، این جوانان به سان تشنگانی در بی چشمه آب زلال و گوارا، در آنجا حاضر می‌شوند. این پوشش و جوشش درونی به حدی بود که پس از چندی ارتباط با نهضت آزادی و شخصیت‌هایی مانند مهندس بازرگان که در تولید اندیشه دینی فعال بودند، مجدداً این جمع را با مسائل و درخواست‌های جدید و بیشتری مواجه ساخت: «می‌گفتیم ما می‌نشینیم، خبر می‌گیریم و تحلیل

سیاسی می‌خوانیم و می‌رویم؛ اما از آن عمق مذهبی که دنبالش بودیم، خبری نیست... در بی طرح این سؤال‌ها، ۹ نفر از بچه‌ها که روابط نزدیک‌تری با هم داشتند، نامه‌ای ۹ صفحه‌ای به سران نهضت آزادی نوشتند... انگیزه اصلی بچه‌ها، نارسایی‌های تشکیلاتی، تعلیماتی، آموزشی و کارهای عملی اعضا و کادرهای فعال درون نهضت و میزان کار روی اسلام بود... محتوای نامه این بود که ما اسلامی می‌خواهیم که در عمل، راهنمای ما باشد و ما می‌خواهیم تحلیل سیاسی مذهبی داشته باشیم.» (ج ۱، صص ۹۵-۹۳)

تحولات پرشتاب سیاسی در این برهه از زمان نیز طبعاً نقش بسیاری بر جهت‌گیری فکری این طیف از دانشجویان مسلمان و مبارز داشت. به دنبال رحلت آیت‌الله بروجردی و موضعگیری‌های قاطع امام خمینی در قبال اقدامات ضداسلامی و خلاف منافع ملی رژیم پهلوی، حرکت گسترده‌ای به منظور سرکوب هرگونه صدای مخالفی آغاز شد که حمله به مدرسه فیضیه، کشتار روز پانزدهم خرداد، دستگیری‌های گسترده مبارزان و در نهایت تبعید امام خمینی، حلقه‌هایی از آن را تشکیل می‌دادند.

این وقایع از یک سو ضرورت مبارزه و تلاش را بیش از پیش عیان ساخته بود و از سوی دیگر نیاز به «راهنمای عمل» را که متخذ از اسلام و قرآن باشد برای جوانان مسلمان ملموس می‌کرد. در لابه‌لای خاطرات آقای میثمی به خوبی می‌توان تکاپوی این جوانان را برای مرتفع ساختن نیاز مزبور با مراجعه به شخصیت‌های مختلف - اعم از روحانی و غیرروحانی - مشاهده کرد. البته جای تردید وجود ندارد که کمبودها در این زمینه نیز فراوان بود و مباحث و متون آماده‌ای برای مراجعه و بهره‌گیری فوری از آنها در جریان فعالیت‌های سیاسی و پاسخگویی به مسائل مورد نیاز وجود نداشت. تولید و ترویج این مباحث نیز اقدامی سهل و آسان نبود. پاسخ آقای بازرگان به درخواست این دانشجویان مسلمان و مبارز از وی، بازگوکننده مسائل و مشکلات در این زمینه است: «مهندس گفت: ... این حرفی که شما می‌زنید، یعنی روش تحلیل اسلامی و این قبیل مسایل، خیلی وقت می‌خواهد و خرج دارد. خود من در ماه ۴۰۰۰ تومان هزینه زندگی دارم و باید در شرکت کار کنم تا آن را تأمین کنم... مهندس بازرگان سختی کار ایدئولوژیک را تشریح کرد... تدوین اسلام و به کار بستن آن در عمل، کار ساده‌ای نیست. ما مثل کسی هستیم که قصد دارد کفش بدوزد، ولی نه چرم و نخ دارد، نه شماره و اندازه کفش را. این کار بسیار ظریف و دقیق است و باید متناسب با ویژگی‌های جامعه ما صورت گیرد. چنین کاری تاکنون انجام نشده است.» (ج ۱، صص ۹۷-۹۶)

مجموعه این عوامل و شرایط در نهایت حنیف‌نژاد را به یک دیدگاه و نظریه رساند که باید از آن به عنوان نقطه عطفی در مسیر حرکت آن جمع در همان ابتدای راه یاد کرد: «مرحوم حنیف‌نژاد در مینی‌بوس، در راه بازگشت به تهران گفت: می‌دانی لطفی، باید به خودمان تکیه کنیم، از روحانیان هم کاری بر نمی‌آید.» (ج ۱، ص ۱۶۴) اگر بخواهیم علت اصلی انحراف سازمان را در طول مسیر حرکتش بیابیم،



بی تردید توجه جدی به این نظریه، ضرورت تام دارد. این بدان معنا نیست که فقر منابع و دستاوردهای اجتهادی، تحقیقی و مطالعاتی را در این زمینه انکار کنیم. همچنین کم‌شمار بودن روحانیون دارای قابلیت‌های علمی و بینشی برای حرکت در مسیر تبیین ایدئولوژی اسلامی و استخراج راهنمای عمل از قرآن و متون معتبر، نیز واقعیت دیگری است که نباید نادیده گرفت. ازسوی دیگر، فشار اوضاع و احوال روز و احساس تعهد و مسئولیت این جوانان برای مبارزه با رژیم پهلوی و قطع ریشه‌های استبداد و استعمار را هم باید در نظر داشت. اما آنچه در آن مقطع حنیف‌نژاد بر آن انگشت می‌گذارد را باید به معنای اعلام حرکتی مستقل از حوزه‌های علمیه به‌عنوان میراث‌دار دستاوردهای هزارساله تفکر اسلامی و شیعی و نیز کانون تحقیق و تأمل درباره اسلام و نشر حقایق و معارف اسلامی دانست. این جدایی و استقلال‌طلبی که طبعاً آثار و عواقبش را بر روش تحقیق، منابع، مآخذ و شیوه‌های تفسیر متون و استنتاج از آنها برجای گذارد، به مرور زمان جمع مزبور را به مسیری کشاند که برای خود اعتبار مرجعیت تامه در تدوین اصول و موازین اسلامی قائل شد بی‌آن‌که از صلاحیت لازم در این زمینه برخوردار باشد؛ به این ترتیب خوداتکایی و خودرأیی در تدوین ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان راهنمای عمل سازمان، به صورت یک روش و رویه ثابت درآمد و در مراحل بعدی نیز به همین صورت ادامه یافت؛ لذا امکان تصحیح اشتباهات و کژی‌ها در طول زمان از بین رفت. در نتیجه، این روند به چرخش و انحراف ایدئولوژیک سازمان در سال ۵۴ انجامید که خسران عظیمی برای آن تشکل و نیز جامعه اسلامی ایران به بار آورد.

البته نانوشته‌نماند که این تنها سازمان مجاهدین خلق نبود که از این انفکاک و قطع همکاری ارگانیک در تدوین اصول عقیدتی و ایدئولوژیک لطمه دید، بلکه حوزه‌های علمیه و روحانیت نیز در این زمینه متحمل زیان شدند. بدین معنا که اگر بنیانگذاران سازمان مبنای کار و فعالیت فکری و عقیدتی خود را بر همکاری و همفکری با روحانیت قرار می‌دادند، مسلماً می‌توانستند حوزه‌های علمیه را نیز به تحرك بیشتر در این زمینه وادارند و در نهایت نوعی تعامل سازنده میان آنها شکل می‌گرفت که تعالی هر دو طرف را در پی داشت. همان‌گونه که از بطن این سخن برمی‌آید، منظور آن نیست که مجموعه روحانیت و حوزه‌های علمیه در آن هنگام از توانمندی بالفعل برای تولید اندیشه دینی انقلابی و راهگشا برخوردار بودند. وجود دیدگاه‌های متحجرانه، سازشکارانه و بلکه انحرافی در بخشی از روحانیت واقعیتی بود که باید گفت بیش از همه، امام خمینی را در تنگنا و سختی قرار داده بود و تلخی این مسائل در کام ایشان تا پایان عمر نیز باقی ماند، اما در کنار این مسئله، وجود شخصیت‌های آگاه و روشن و انقلابی را نیز نباید نادیده گرفت. البته این شخصیت‌ها در ابتدای فعالیت‌های دانشجویی و سیاسی حنیف‌نژاد و همراهانش، به منظور سخنرانی در محافل و مجالس دانشجویی مورد نظر قرار داشتند، اما این جمع پس از آغاز فعالیت به صورت گروهی و

سازمان یافته به منظور تدوین ایدئولوژی، تعامل لازم را با آنها در این حوزه خاص برقرار نمی‌سازند. چنانچه این ارتباط برقرار می‌شد و مرکزیت سازمان به صورت مستمر، یافته‌هایش را در معرض ارزیابی و نقادی روحانیون آگاه قرار می‌داد، سپس به نظرات و اصلاحات پیشنهادی آنها توجه می‌کرد و نیز با ارائه موضوعات و مسائل مورد توجه خود به آنها و درخواست پاسخ و توضیح، زمینه‌های فعال شدن این بخش از روحانیت را فراهم می‌آورد. که طبعاً دامنه آن به درون حوزه‌های علمیه نیز کشیده می‌شد و تحرك بخش‌های وسیع‌تری از حوزویان را موجب می‌گشت - مسلماً جزو‌ها و کتاب‌های تدوین شده توسط سازمان مانند شناخت، راه انبیاء راه بشر، تکامل و غیره از محتوای غنی اسلامی بهره‌مند می‌شدند و نقاط اشکال و ابهام و بلکه انحراف در آنها پدید نمی‌آمد یا به حداقل ممکن کاهش می‌یافت. اشاره‌ای که آقای میثمی به نقد آقای مطهری بر مطالب اظهار شده در سخنرانی مهندس بازرگان در سال ۳۹ می‌کند و نتیجه‌ای که از آن می‌گیرد، در این زمینه گویای واقعیت مهمی است: «بعد از حنیف‌نژاد، آقای مطهری سخنرانی کرد. ایشان گفت: من دیشب صحبت‌های مهندس بازرگان را در مورد خودجوشی شنیدم و مخصوصاً چاپ شده‌اش را هم خریدم و شب تا صبح خواندم. این‌که می‌گوید لاتسووالدهران الدهر هوالله» (به دهر دشنام ندهید که همانا دهر خداست)، این وحدت وجودی است. تعجب کردم که چرا ایشان تکرار می‌کنند. اعتراض آقای مطهری شوکی فکری برای من بود. گرچه می‌گفتیم آیت‌الله مطهری که آدم مبارزی نیست چه حقی دارد در مورد مهندس بازرگان اظهار نظر کند؟ اما بعدها در سال ۵۳ که دستگیر شدم، در زندان اوین، روی مسائل ایدئولوژیک سازمان خیلی فکر کردم که به چه سمتی می‌رود. یادم آمد که عزیزترین ما حنیف‌نژاد بود و او از افکار مهندس بازرگان تغذیه می‌شد. فکر می‌کردم کجا ایراد داشته است؟ یاد آن ایراد آیت‌الله مطهری افتادم. آن برخورد گرچه در آن مقطع تبدیل به جریان نشد، اما شوکی بود که باعث شد راجع به ایدئولوژی مهندس بازرگان فکر کنم و تحولی مثبت شد که نتایج زیادی داشت.» (ج ۱، ص ۳۷) سخن اینجاست که اگر در دوران تدوین ایدئولوژی نیز بین سازمان و روحانیونی مانند شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگران ارتباطی فراتر از ملاقات‌ها و صحبت‌های متعارف برقرار می‌شد و نوعی امتزاج و همکاری با این دسته از روحانیون در پی‌ریزی زیربنای فکری و عقیدتی سازمان طی سال‌های ۴۴ الی ۵۰ صورت می‌گرفت، مسلماً شاهد آثار بسیار مثبت این مسئله در میان هر دو گروه یعنی سازمان و مجموعه روحانیت بودیم.\*

نکنه قابل توجه دیگر، حجم چشمگیر کار فکری‌ای است که مرکزیت سازمان تا قبل از سال ۵۰ صورت می‌دهد و در قالب کتاب‌های مختلف تدوین می‌شود: «در اردیبهشت سال ۴۸ که من عضو سازمان شدم، واقعاً حجم کار و مطالعه مدونی که انجام شده بود، شگفت‌آور بود. حنیف‌نژاد می‌گفت: این کاری که تدوین

شده، حاصل مطالعه نزدیک به ۳۰۰۰ جلد کتاب است.» (ج ۱، ص ۳۲۹) طبعاً این اقدام عده‌ای جوان مسلمان مبارز، در نوع خود تحسین برانگیز بود، اما تأثیراتی را که این اقدام می‌تواند بر شخصیت افراد بگذارد و آنها را به نوعی غرور و تصلب در مواضع مبتلا سازد نباید از نظر دور داشت. آقای میثمی این مسئله را به صراحت درباره مسعود رجوی بیان می‌دارد: «حنیف می‌گفت: رشد مسعود با دکنکی است. در اثر زیادی مطالعه، غرور پیدا کرده است. بعدها که به لبنان رفته بودند در پایگاه، اختلاف اصغر [بدیع‌زادگان] و مسعود [رجوی] به حدی رسیده بود که با هم حرف نمی‌زدند و یکدیگر را تحمل نمی‌کردند. حنیف می‌گفت: ما چقدر به اصغر گفتیم که کتاب بخوان. مسعود همه این کتاب‌ها را که اصغر نخوانده، مطالعه کرده است. معلوم است که مغرور می‌شود و غرورش کار دست ما می‌دهد.» (ج ۱، ص ۳۳۸) اما سؤال این است که آیا صرفاً مسعود رجوی به نوعی غرور مبتلا شده بود یا آن که مرکزیت سازمان، ناخودآگاه در وضعیت روحی و شخصیتی‌ای قرار گرفته بود که امکان تغییر و تحول در افکار و اندیشه‌هایش وجود نداشت؟ شکی نیست که حنیف‌نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان و همراهان آنان، افرادی کاملاً متعبد و مقید به موازین اسلامی بوده‌اند. تأکید حنیف‌نژاد به قرائت و حفظ آیات قرآن و نیز تأمل و تعمق در نهج‌البلاغه و بهره‌گیری از اندیشه‌های اسلامی، بارها در خاطرات آقای میثمی مورد اشاره قرار گرفته است، اما در کنار این مسائل تأثیرات آشکار و پنهان منابع دیگری را که حاوی اندیشه‌ها یا تجربیات مبارزاتی چپ بوده‌اند و در آن دوره جذابیت خاصی داشته‌اند باید در نظر داشته باشیم، به طوری که کتب گوناگونی از حوزه فکری و عملیاتی مارکسیسم نیز در ردیف منابع مطالعاتی سازمان در همان مراحل پی‌ریزی مبانی فکری اعضای آن قرار می‌گیرد که از جمله می‌توان از کتاب‌هایی مانند پیدایش حیات - اپارین، ۴ مقاله فلسفی - مائو، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی - استالین، چه باید کرد - لنین و بسیاری از کتب دیگر که بویژه در زمینه انقلاب‌ها، حرکت‌های آزادی‌بخش و جنبش‌های مسلحانه چپ نگاشته شده بود، یاد کرد. (حسین احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، صفحات ۳۹ الی ۴۱).

\* توضیح لطف‌الله میثمی: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، در ریشه‌یابی‌های خود به ملاقات اینجانب و شهید حنیف‌نژاد با شهید بهشتی در مدرسه "دین و دانش" قم در سال ۱۳۴۲ اشاره می‌کند که پس از آن ملاقات حنیف‌نژاد در موقع برگشت به تهران در مینی‌بوس به من گفت: "می‌دانی لطفی باید به خودمان تکیه داشته باشیم، از روحانیان هم کاری بر نمی‌آید" و با استناد به این جمله نتیجه گرفته‌اند که حنیف‌نژاد با پشت کردن به روحانیت و معارف اسلامی خواسته به تدوین ایدئولوژی اسلام پردازد. توجه

شود که شهید بهشتی در آن ملاقات به ما دوفتر توصیه کردند به کتاب "راه‌طی شده" مهندس بازرگان توجه بیشتری داریم. در بخشی از کتاب خاطرات اینجانب آمده است که:

"با آقای بهشتی مطرح کردیم که ما نیاز به خط‌مشی قرآنی داریم؛ بنابراین باید مشخص شود که در این زمان، کافر و مومن و منافق، طبق قرآن، چه کسانی هستند. ایشان گفت: "سوال قابل تأملی است" و آن را در دفترچه‌اش یادداشت کرد. اما جوابی به آن نداد و درباره مسائل دیگر صحبت شد؛ در مورد کتاب‌های مذهبی صحبت شد. ایشان گفت: "در شرایط فعلی، کتاب راه‌طی شده، بهترین کتاب است." عبارت دیگری به این مضمون گفت که او (مهندس بازرگان) واقعاً یک نفره کار چندین نفر را انجام داده است."

تأکید ایشان در مورد راه‌طی شده، ما را به فکر انداخت و نتیجه‌اش این شد که حنیف‌نژاد این کتاب‌ها را دو مرتبه مطالعه کرد. در دوره سربازی در پادگان، این کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد. وقتی که من از زندان آزاد شدم، او را به خاطر مریضی به بیمارستان شماره یک ارتش برده بودند. به دیدنش رفتم. در حیاط بیمارستان روی صندلی نشستم. گفت: "من به این نتیجه رسیده‌ام که کتاب راه‌طی شده را باید گروهی مطالعه کرد." قسمت‌هایی را هم انتخاب کرده بود و برای من خواند. من چنین برداشتی نسبت به این کتاب نداشتم. با این‌که به مهندس بازرگان خیلی ارادت داشتم، ولی کتاب راه‌طی شده را دقیق نخوانده بودم. اما قسمت‌هایی که حنیف‌نژاد انتخاب کرده بود و خواند، برای من خیلی جالب بود. به هر حال، تأثیری که صحبت با آقای بهشتی داشت، شاید این بود. (از نهضت آزادی تا مجاهدین، صص ۱۶۴-۱۶۳)

ملاحظه می‌شود که حنیف‌نژاد توصیه آقای بهشتی را گوش کرد و معنی تکیه به خودمان این بود که به کارهای نواندیشان دینی توجه بیشتری مبذول شود. آقای بهشتی در آن ملاقات گفت مهندس بازرگان یک نفره به اندازه یک دایره‌المعارف کار کرد، آن هم روی "اصول دین" و بویژه به زبان فارسی قابل فهم. پس از آن ملاقات هم حنیف‌نژاد ارتباط خود را با معارف اسلامی و روحانیون قطع نکرد. ارتباط با تفاسیر قرآنی و متون مذهبی و همچنین ارتباط او با علامه محمدتقی جعفری تبریزی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله قاضی، حجت‌الاسلام سیدهادی خسروشاهی، آیت‌الله رفسنجانی، آیت‌الله خامنه‌ای، شهیدباهنر، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی و... قطع نکرده بود.

در ادامه تحلیل، به خاطرات حسین احمدی روحانی، احمداحمد، لطف‌الله میثمی و... استناد شده است و به بحث التقاط می‌پردازد که در جای خود بحث مستقلی را می‌طلبد، چرا که در این مختصر منظور، مقایسه چند شیوه برخورد با جریان مجاهدین می‌باشد. مسائلی هم که در آن روزها مطرح بود که بخشی از آن در جلد دوم خاطرات اینجانب آمده، هنوز هم مسائلی هست که جواب‌های کافی و قانع‌کننده به آن داده نشده و پس از انقلاب نیز در دوره‌های بزرگ‌تری تکرار شده است. به نظر من نارسایی‌هایی طبیعی - تاریخی آموزش‌های جاری می‌باشد.

# واژه‌شناسی سیاسی

## نیلوفر سیاوشی

خوانندگان محترم، نشریه چشم انداز ایران بر آن است از این شماره - بنا به درخواست برخی از خوانندگان - ستونی را به توضیح مفاهیم واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی اختصاص دهد. امید است شما عزیزان نیز ما را در پر بار کردن این ستون یاری دهید.

"آنارشیست‌های فلسفی مانند پرودون و کروپتکین معتقد بودند که دولت شر مطلق است. آنها با بودن دولت مخالفت می‌کردند و آن را تجسم زور و سلطه می‌دانستند و می‌گفتند ممکن است دولت به کسی کمک کرده باشد، اما به‌ندرت به سود عامه مردم بوده است و بنابراین هر چه زودتر از بین برده شود رنج و عذاب انسان‌ها کمتر خواهد شد."<sup>(۴)</sup>

گروه‌های مختلف در آنارشیست‌ها روش‌های مختلفی را برای رسیدن به اهداف خود دنبال می‌کنند که با توجه به ضعف یا شدت عمل در رسیدن به آن اهداف به گروه‌های "آرامش‌خواه" و "انقلابی" تقسیم می‌شوند.

"دشمنی آنان با هر شکلی از قدرت مانع پدید آمدن سازمان‌های قدرتمند آنارشیست شده است... آنان هرگز نتوانستند سازمان پایداری برای خود برپا کنند..."<sup>(۵)</sup>

پی‌نوشت:

۱ - دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، داریوش آشوری، انتشارات مروارید.

۲ - همان.

۳ - بزرگان فلسفه، هنری توماس، مترجم: فریدون بدره‌ای، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۴ - بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، نشر نری.

۵ - دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری.

**آنارشیسم (Anarchism):** این واژه همواره هرج و مرج طلبی تعبیر شده است، اما معنایی که برای آن در دانشنامه سیاسی داریوش آشوری در نظر گرفته شده، سروری‌ستیزی است که از Anarkia در زبان یونانی به معنای "بی‌سروری" آمده است.

"بنیاد آنارشیسم بر دشمنی با دولت است، ولی در عین حال، وجود هرگونه قدرت سازمان‌یافته اجتماعی و دینی را نیز ناروا می‌شمرد. آنارشیسم قوانین دولت‌ها را سرچشمه تجاوز و خاستگاه همه بدی‌های اجتماعی می‌داند و به این دلیل خواستار از میان رفتن همه دولت‌هاست. آنارشیست‌ها برخلاف آنچه معروف است، آشوب‌خواه یا "هرج‌ومرج‌طلب" نیستند و جامعه بی‌سامان نمی‌خواهند، بلکه [ضداقتدار بوده‌و] به نظامی می‌اندیشند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد، که بهترین شکل آن، از نظر ایشان ایجاد گروه‌هایی خودگردان است، زیرا آنارشیست‌ها انسان را به ذات اجتماعی می‌انگارند."<sup>(۱)</sup>

آنارشیست‌ها معتقدند که گروه‌های داوطلب بهتر از دولت می‌تواند به امور اجتماع رسیدگی کنند. آنها "همگی در برافکندن هر نوع دولت هم‌رأی‌اند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند که شر آن کمی کمتر از استبداد سلطنتی است."<sup>(۲)</sup>

پیر ژوزف پرودون از آنارشیست‌های نامدار فرانسوی می‌گفت: "حکومت انسان بر انسان به هر صورتی که باشد بردگی است. کمال غایی جامعه وقتی تحقق‌پذیر است که نظم و آنارشی (بی‌نظمی) با هم متحد شوند."<sup>(۳)</sup>

### اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انداز هستید:

- لطفا بزرگ‌اشتراک را کامل و خواننده بزرگ کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۹۰۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۳۷۰۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۳۰۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد.
- حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۴۹۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کند. یا به نام لطف الله میهنی و یا به شماره حساب ۶۳۶۹۶۹۰۳۰۳۰۳۰۳ بانک ملت شعبه میدان توچک کند. یا به نام لطف الله میهنی واریز نمایید.
- برنده یا رونوشت بزرگ تکمیل‌شده را به همراه اصل رسید بانکی یا بیمت سفارشی یا از طریق فلکس ارسال فرمایید.
- به تکمیل به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امضای رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از جهت مالی خود بی‌خبر نگذارید.

۰۲۹ - ۶۶۶۶۶۶۶۶



تهران - صندوق پستی ۱۶۴۱۳۱۶۹



فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

تلفن:

تکلیف:



# ایران در آینه مطبوعات جهان

روح‌یابی و تلخیص: حماسه موسوی‌نژاد

این رایس باید با دیک چنی و رامسفلد سر و کله می‌زد، درحالی‌که اکنون دیدگاه‌های گیتس و کاندولیزا رایس شبیه به هم هستند... من ایمان دارم تغییری واقعی در سیاست‌های آمریکا رخ خواهد داد، چون گیتس مانند محافظه‌کاران جدیدی که چنی و رامسفلد را احاطه کرده بودند فکر نمی‌کند و این نشانه‌ای قوی است از این‌که سیاست‌های ایالات متحده به جای محافظه‌کاری جدید به سمت واقع‌گرایی متمایل می‌شود. گیتس هر چه باشد ایدئولوگ نیست، عمل‌گرا و واقع‌گراست و حلال مشکلات. گرچه سرسخت است، اما دچار توهمات ایدئولوژیک نیست. من فکر می‌کنم در این دو سال شاهد تغییرات شگرفی در سیاست خارجی آمریکا خواهیم بود.

منبع: سایت شورای روابط خارجی آمریکا (متن کامل این مصاحبه در روزنامه اعتماد ملی به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۸۵، صفحه ۱۱، به چاپ رسیده است.)

## وزیر دفاع جدید آمریکا، چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای

انتخاب رابرت گیتس به سمت وزارت دفاع آمریکا، دقیقاً نشانه همان چیزی است که بسیاری از افراد در واشنگتن باکنایه، آن را "تحول نامحسوس ۱۸۰ درجه‌ای" می‌خوانند که توسط بوش در دومین دوره ریاست جمهوری‌اش صورت گرفته است. این انتخاب، اشاره‌ای به از بین رفتن برتری ایدئولوگ‌های "محافظه‌کار جدید" به نفع مکتب دیرینه "عمل‌گرای" حزب جمهوری خواه است. زبگنیو برژینسکی در این باره چنین اظهار نظر کرده که انتصاب گیتس نشان‌گر "حرکت اصلاحی مهم در سیاست آمریکا نسبت به خاورمیانه" می‌باشد و این تحول می‌تواند در برابر ایران دستاوردهای قابل رویت تری به همراه داشته باشد. در سال ۲۰۰۴ میلادی، گیتس همراه با برژینسکی ریاست یک گروه کاری شورای روابط خارجی در مورد ایران را برعهده داشتند. آنها در سند نهایی که با عنوان "ایران: زمانی برای یک رویکرد جدید" ارائه کردند، بر لزوم برقراری تماس‌های مستقیم با تهران تأکید کردند. [ترجمه کامل این سند در چشم‌انداز ایران شماره ۳۲، صفحه ۱۲۷-۱۶۱، آمده است.]

در بخش‌هایی از این سند آمده است که "تلاش‌های آمریکا برای سرنگونی رژیم ایران موفقیت نداشته است" و تحولات می‌بایست از داخل کشور صورت پذیرد و واشنگتن باید "از دموکراسی در ایران، بدون اعتماد به لفاظی تغییر رژیم، حمایت کند... و پیشنهاد انجام گفت‌وگویی مستقیم پیرامون مسائل مشخص را به ایران بدهد." و در ادامه ابراز امیدواری شده بود که گفت‌وگویی پیرامون مسئله مربوط به برنامه هسته‌ای ایران - پیش از بحرانی‌کردن مسائل - و در درازمدت نیز "گفت‌وگویی پیرامون همکاری، جهت برقراری امنیت و دخالت‌دادن ایران و همسایگان هسته‌ای‌اش انجام پذیرد. همچنین در آن خاطر نشان

## رابرت گیتس به جای رامسفلد

پس از انتخاب وزیر دفاع جدید آمریکا، رابرت گیتس، نقد و دیدگاه‌های متفاوتی درباره وی، در نشریه‌های معتبر به چاپ رسید که بخش‌هایی از آن نیز به‌طور پراکنده در روزنامه‌های ایران منعکس شد. ما نیز به‌منظور اطلاع‌رسانی بیشتر بر آن شدیم تا با درج خلاصه‌ای از چند دیدگاه متفاوت درباره رابرت گیتس، مجموعه‌ای را برای قضاوت گردآوریم. در این بخش، خلاصه نظرات گری سیک، برژینسکی و برخی دموکرات‌ها از جمله تام داشل (Tom Daschel)، جی راکفلر (Jay Rockefeller) و پل والس‌تون (Paul Wellstone) درخصوص رابرت گیتس در اختیار خوانندگان محترم چشم‌انداز ایران قرار گرفته است. (نظریات سیمورهرش نیز در مقاله‌ای جداگانه با عنوان "عمل بعدی" به‌طور کامل در همین شماره به چاپ رسیده است.)



## وزیر دفاع جدید آمریکا:

تغییر سیاست از محافظه‌کاری جدید به واقع‌گرایی

گری سیک سیاستمدار معروف آمریکایی است که در دوران ریاست جمهوری فورد و کارتر در شورای امنیت ملی و بخش امور ایران با رابرت گیتس همکار بوده است. به اعتقاد سیک "گیتس با وجود این‌که در ماجرای ایران - کنترا درگیر شد، اما صدمه چندانی ندید، زیرا اگرچه او به صراحت اعلام کرد، از این رسوایی باخبر بوده، اما در خصوص زمان اطلاع وی حرف و حدیث فراوان است و مهم این است که گیتس هیچ‌گاه رسماً متهم نشد... وی بعدها در شورای روابط خارجی، به همراه برژینسکی، مسئولیت گروه کار مستقل "سیاست آمریکا در برابر ایران" را برعهده گرفت و در سال ۲۰۰۴ آن دو به‌طور مشترک یکی از بهترین تحقیقات صورت گرفته در شورا را ارائه کردند، اگرچه این تحقیق با بی‌اعتنایی کامل کاخ سفید روبه‌رو شد... حضور گیتس در کابینه از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا احتمال حمله آمریکا به ایران را کاهش خواهد داد و بسیار بعید است او به‌عنوان یک واقع‌گرا حمله‌ای دیوانه‌وار علیه ایران ترتیب دهد... رامسفلد در دوره وزارت دفاع خود و پیش از حمله به عراق، سازمان اطلاعاتی [موازی] را درون وزارت دفاع تأسیس کرد که بعید می‌دانم گیتس اجازه دهد که چنین سازمان بی‌در و پیکری به فعالیت خود ادامه دهد... او بی‌درنگ خواستار برقراری روابط دیپلماتیک با ایران نخواهد شد، اما دست‌کم با اقدام نظامی علیه ایران مخالفت می‌کند... پیش از

دی و بهمن ۱۳۸۵  
ایران

شده بود که آمریکا "باید بار دیگر فعالانه در فرایند صلح خاورمیانه دخالت نماید." در این راستا به "جایگزین‌های قابل توجهی برای چرخه مداوم خشونت" نیاز است. در پایان سند یادشده، چنین نتیجه‌گیری شده بود که "منزوی ساختن ایران تنها برای تقویت تندروها مفید خواهد بود." مسئله‌ای که در عمل رخ داده است.

با این حساب، انتخاب وزیر دفاع جدید آمریکا، نسبت به سیاست‌شش ساله اخیر آمریکا، یک تحول واقعی به‌شمار می‌آید.

منبع: ایل مانیفستو (Il Manifesto)، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۹ آبان ۱۳۸۵) نویسنده: مارینا فورتی (Marina Forti)

### گیتس از نگاهی بدبینانه

گیتس، سرباز کهنه‌کار سازمان سیا که ۲۶ سال در این سازمان فعالیت کرد و در فاصله سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۱ ریاست آن را برعهده داشت، در طول دوران تصدی‌گری این سمت، همواره با کاهش صلاحیت‌ها و ارائه تحلیل‌های متعصبانه مسیر را برای انجام سیاست‌های حزبی هموار کرد. هنگامی که گیتس از مقامات عالی‌رتبه سیا بود و این سازمان با ارائه شواهد ساختگی درصدد بزرگ جلوه‌دادن اتحاد جماهیر شوروی بود، فروپاشی شوروی به‌وقوع پیوست و این شکستی مفتضحانه برای جامعه اطلاعاتی آمریکا به‌شمار می‌آمد.

گیتس در مکاتباتی که با کیسی (رئیس وقت سازمان سیا) در دهه ۸۰ میلادی داشت، اوضاع نیکاراگوئه را غیرقابل‌پذیرش معرفی کرد و خواستار سرکوب رژیم این کشور توسط ایالات متحده بود، چراکه در نظر گیتس امیدداشتن به تبدیل دولت نیکاراگوئه به دولتی دموکراتیک، احمقانه و واهی بود.

در سال ۱۹۸۵ گیتس رئیس تحلیل اطلاعات سازمان سیا بود و مانند یکی از جنگ‌طلبان نئومحافظه‌کار کنونی، نقشه‌ای برای عملیات نظامی مشترک آمریکا و مصر علیه لیبی و برکناری قذافی و ترسیم نقشه‌ای جدید برای آفریقای شمالی طرح‌ریزی کرد. براساس این طرح، مصر با حمایت نیروی هوایی آمریکا به لیبی یورش برده و نیمی از این کشور را به تصرف درمی‌آورد. طبق اظهارات رابرت پری (Robert Parry)، گزارش‌گری که فعالیت‌های سیا را در آن دوران پیگیری می‌کرد، گیتس در تلاش بود تا شوروی را به اقدام برای سوءقصد به جان پاپ ژان پل دوم متهم نماید و در سال ۱۹۸۵ مخفیانه گروهی را تشکیل داد تا گزارش از پیش آماده شده دیگری را در مورد نقش کا.گ.ب در جریان مجروح شدن پاپ ژان پل دوم مطرح کند.

بسیاری بر این باورند که از همان ابتدا گیتس در شکل‌دهی و به راه اندازی ماجرای ایران - کنتررا نقش داشته است. لارنس. ای. والش (Lawrence E. Walsh)، نویسنده کتابی با عنوان "دیوار آتش: توطئه و افشاگری ضد ایران" گیتس را دروغگو می‌داند، چراکه از ابتدا در جریان جزئیات عملیات ایران - کنتررا قرار داشته، ولی آن را کتمان می‌کند.

هنگامی که در سال ۱۹۹۱ گیتس به سمت ریاست سیا منسوب شد، دموکرات‌ها از جمله سناتور پیشین تام داشل، جی راکفلر و پل والتسون به شدت با این انتصاب مخالف بودند. والتسون در این باره گفت: "رابرت گیتس همواره سعی در منحرف ساختن اطلاعات به منظور توجیه دیدگاه جهانی در خصوص اشتباهات رئیس خود، ویلیام کیسی، کرده است." داشل نیز اعلام کرد: "گیتس زمانی که در سمت معاون رئیس اطلاعات فعالیت می‌کرد، کتاب‌هایی را در حمایت از ایدئولوژی دولت نوشته است، پرسش من از کنگره این است که آیا وی با چنین دیدگاهی

آمریکا را به سمت سیاسی شدن پیش نخواهد برد؟ به نظر من نمی‌توانیم این گزینه را امتحان کنیم."

در حال حاضر برخی می‌گویند انتخاب گیتس به سمت وزارت دفاع، نشان‌دهنده تغییری آشکار در روند سیاستگذاری موجود است. بسیاری از مشکلات آمریکا از این واقعیت ناشی می‌شود که سیاست و ایدئولوژی تقریباً در تمامی شکاف‌های بوروکراسی دولت فدرال ریشه دوانده است. باید دید که با روی کار آمدن گیتس چه خواهد شد.

منبع: سایت مادر جونز (Motherjones) (ترجمه کامل این مقاله توسط لطف‌الله میثمی، در روزنامه اعتماد ملی به تاریخ ۲ آذر ۱۳۸۵، صفحه ۱۱ به چاپ رسیده است.)

نویسنده: جیمز ریچ وی (James Ridgeway)

### ایران، آمریکا و جهان

اگر ایران تنگه هرمز را ببندد

حکایت‌ها حاکی از آن است که جورج بوش تصمیم گرفته در صورت متوقف نشدن برنامه غنی‌سازی ایران، مدتی پیش از پایان دوره ریاست جمهوری اش به نیروی هوایی آمریکا دستور دهد مراکز هسته‌ای ایران را هدف حمله قرار دهد. البته این ادعا دو ایراد عمده دارد:

۱- نمی‌توانیم بدانیم ایران چه موقع به نقطه عطف در فعالیت‌های هسته‌ای اش خواهد رسید. ۲- احتمالاً هیچ بمبارانی، مهندسان هسته‌ای ایران را از بین نخواهد برد، هر کارخانه‌ای را که نابود کنیم، آن را از نو بنا خواهند کرد. پس آنچه اهمیت دارد فاصله زمانی است که تا رویارویی نظامی ایران و آمریکا طول خواهد کشید. شاید ما [آمریکایی‌ها] به درستی ندانیم در این زمان چه روشی برای رویارویی با ایران مناسب‌تر است، اما به خوبی روشن است که ایران چه برخوردی اتخاذ خواهد کرد. نفت بزرگ‌ترین عامل و ابزار دفاعی ایران در برابر تحریم‌ها و حمله‌های آمریکاست و تهدید به بستن تنگه هرمز که ۴۰٪ صادرات نفتی جهان از طریق آن صورت می‌گیرد، بهترین دستاویز ایران برای کنترل اوضاع کنونی است.

اما واقعیت این است که ایالات متحده و دوستانش می‌توانند در برابر چنین تهدیدهایی از خود دفاع کنند، نخستین اقدام، کاهش نیاز به صدور نفت از طریق تنگه هرمز است. طبق نظر کارشناسان، کل نفت صادراتی از این حوزه، به جز ۲ تا ۳ میلیون بشکه نفتی که ایران روزانه صادر می‌کند، به کمک خط لوله به بنداری در دریای سرخ، امارات متحده عربی و عمان می‌رود، این خطوط لوله هم‌اکنون وجود دارند، فقط باید آنها را به هم متصل و آنها را صادر کرد.

بدین منظور باید از یک سو خط لوله نفتی عراق که از خاک عربستان سعودی می‌گذرد و مقام‌های سعودی از دست صدام در سال ۲۰۰۱ میلادی آن را مسدود کردند، بازگشایی شود و از سوی دیگر، با استفاده از مواد شیمیایی تسهیل‌کننده حرکت نفت در لوله‌ها، جریان آن حدود ۶۰ درصد افزایش داده شود. به کشیدن خط لوله‌های نسبتاً کوتاه برای متصل کردن خط لوله‌های عمان و امارات متحده عربی به سیستم‌های خط لوله عربستان سعودی (که در حال حاضر در دست مذاکره است) نیز نیاز خواهد بود. بخش اعظم این طرح را می‌توان ظرف تقریباً ۱۸ ماه و با صرف کمتر از یک میلیارد دلار اجرا کرد. به علاوه، بهتر است مقادیری نفت به عنوان ذخیره شناور در نفتکش‌ها نیز نگهداری شود. این امر می‌تواند

در صورت لزوم صادرات چند هفته را تأمین کرده و انتقال بی دردسر به مرحله ارسال نفت از طریق خط لوله به جای تنگه هرمز را سبب گردد. تعهدات بیمه‌ای نیز به گونه‌ای نامحسوس می‌تواند این طرح را مورد حمایت قرار دهد و مثلاً حق بیمه را برای محموله‌های نفتی صادر شده از طریق تنگه هرمز افزایش و برای محموله‌های ارسالی از طریق خط لوله کاهش بدهد. این وضع از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه‌تر خواهد بود. اگر ایران تنگه هرمز را ببندد اقدامات احتیاطی پیشنهاد شده، احتمالاً خسارت وارد شده به اقتصاد آمریکا را کاهش خواهد داد.

گام دیگری که آمریکا و متحدانش باید بردارند، این است که نشان دهند در صورت بسته شدن تنگه هرمز زیان آن عمدتاً متوجه ایران خواهد بود. چیزی بین ۸۰ تا ۹۰ درصد درآمدهای حاصل از صادرات و تا ۷۵ درصد عایدات آن به عبور نفت این کشور از تنگه هرمز بستگی دارد. گفته می‌شود ایران حدود ۵۰ میلیارد دلار ذخیره نقدینگی خارجی دارد. عده‌ای معتقدند این مبلغ برای حفظ نظام به مدت یکی دو سال، کفایت خواهد کرد، ولی اگر خزانه‌داری آمریکا و وزارتخانه‌های دارایی متحدان آن هماهنگ عمل کنند، معلوم نیست ایران به چه مقدار از این پول دسترسی خواهد داشت.

فرض کنید ذخایر نفت استراتژیک جهان همچنان افزایش یابد (تنها دولت ایالات متحده دارای ۶۸۷ میلیون بشکه نفت ذخیره است و متحدان کلیدی ما نیز در این زمینه چندان عقب‌تر از آن نیستند). بگذارید تقاضای نفت به خاطر بالا بودن قیمت آن، قدری کاهش پیدا کند و فرض را بر این قرار دهید که عربستان سعودی و کشورهای دیگر روزانه معادل یک میلیون بشکه ظرفیت مازاد پمپاژ دارند. از قرار معلوم، طبق این فرضیات، اهمیت تأثیر تهران بر انرژی جاری از طریق تنگه هرمز، رو به کاهش می‌گذارد. از آن مهم‌تر این است که بیش از آن که ایران، بازرگانی از طریق تنگه هرمز را به خطر اندازد، آمریکا و متحدانش، روحانیون حاکم را از حیاتی‌ترین منبع قدرت‌شان یعنی درآمدهای ناشی از صادرات نفت ایران، محروم خواهند ساخت.

منبع: ویکی استاندارد\* (Weekly Standard)، ۲۳ اکتبر ۲۰۰۶ (۱ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: هنری سوکولسکی (Henry Sokolski)  
\* [ویکی استاندارد از نشریه‌های نئوکان‌های آمریکا می‌باشد.]

#### نیاز جهان به پلیس



از سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی تاکنون جهان، تا به این حد تداوم وضعیت سیاسی بحرانی را تجربه نکرده بود. "نظم جدید بین‌المللی" که در سال ۱۹۹۱ بوش پدر آن را اعلام کرده بود، از این پس بسیار دست‌نیافتنی‌تر از گذشته می‌نماید. عصر پنداره‌های دلفریب که در آن کمونیسم از بین رفته بود و در جنگ، آدم‌های خوب بدون تلفات بر دشمن پیروز می‌شدند، پایان یافته است. در آن دوران به نظر می‌رسید مشکلات جهان را می‌توان از طریق سازماندهی کنفرانس‌های بزرگ بین‌المللی حل کرد، اما اکنون جهان به سرعت توسط غده‌های چرکین خشونت‌های سیاسی، مذهبی و قومی فرا گرفته شده است و مهم‌ترین دلیل این فاجعه "از بین رفتن قدرت بازدارندگی آمریکا" است. از آنجایی که سازمان ملل متحد قدرت بازدارندگی واقعی را ندارد، آمریکا تنها عضو دائمی قدرتمند شورای امنیت است که ارتش

جدید قابل قبولی را در اختیار دارد و قادر است در هر نقطه از کره زمین به سرعت قدرتش را به نمایش گذارد. مشکل این است که این قدرت دیگر ایجاب‌درب و وحشت نمی‌کند! متأسفانه آمریکا با درگیر شدن در عراق، قدرت بازدارندگی و اعتبار سیاسی خود را از دست داده است و به نصیحت‌ها، خواسته‌ها و تهدیداتش بسیار کمتر از سه سال پیش توجه می‌شود.

پنجم فوریه ۲۰۰۳، روز گفت‌وگوی مشهور در مورد عراق در شورای امنیت، قدرت آمریکا در اوج خود بود. صدام حسین، با درک این نکته که آمریکا در تهدید خود بسیار جدی است، توسط ریچارد پلر به طور محرمانه پیشنهادهایی مبنی بر پذیرش تمام خواسته‌های آمریکا ارائه کرد. اما پلر، "شاهزاده تاریکی" نئوکان‌ها، با افکار شیطانی خود سعی کرد تا این پیشنهادها که نبرد اعلام شده را خنثی می‌کرد، مخفی کند و به این ترتیب اطرافیان بوش با در نظر نگرفتن این پیشنهادها مرتکب اشتباه شدند. در تاریخ ملت‌ها، اشتباه‌های فردی همواره فاجعه‌بارتر از اشتباه‌های جمعی است.

اکنون سخنان آمریکایی‌ها در شورای امنیت علیه برنامه هسته‌ای ایران به هیچ وجه اهمیت ندارد، زیرا نمی‌تواند هیچ‌گونه استفاده از قدرت نظامی را به دنبال داشته باشد و این برای ارو پا بسیار تأسّف‌بار است، زیرا اگرچه آمریکایی‌ها متحدی پرتوقع و حتی متکبر هستند، اما تنها متحد واقعی ارو پا به‌شمار می‌آیند و برای معتبر ساختن قطعنامه‌های سازمان ملل نقش اصلی را ایفا می‌کنند. به نظر می‌رسد در این قرن پراشوب کره زمین به پلیس جهانی نیاز دارد و تا زمانی که سازمان ملل نتواند نیرویی نظامی برای خود تشکیل دهد، چه برایمان خوشایند باشد چه نباشد، این پلیس آمریکایی است.

منبع: فیگارو (Lefigaro)، ۲۵ اکتبر ۲۰۰۶ (۳ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: رنو ژیرار (Renoud Girard)

#### روند تغییرات سیاست آمریکا در خاورمیانه

پیش از انقلاب ایران، آمریکا در دهه هفتاد قرن گذشته به راهبرد دفاع منطقه‌ای معتقد بود. این راهبرد پس از شکست نیروهای آمریکایی در ویتنام و خروجش از منطقه جنوب شرقی آسیا شکل گرفت. بنابر همین دیدگاه، واشنگتن شاه ایران را به‌عنوان قدرتی برتر و توانا برگزید و قدرت نظامی‌اش را ارتقا داد تا اهدافی که کاخ سفید برمی‌گزیند محقق سازد.

اما پس از انقلاب، جنگ ایران و عراق آغاز شد و آمریکا را بر آن داشت تا نظریه امنیتی خود را تغییر دهد و به راهبردی جدید روی آورد که "مهارسازی دوگانه" (Dual Containment) بود. این نظریه مبهم در اجرا کاملاً روشن بود و از سه اصل اساسی تشکیل شده بود: ۱- عدم جانبداری از یک سو و منع گسترش جنگ در منطقه. ۲- متحول ساختن قدرت دفاعی کشورهای خلیج فارس و تشویق آنها به تشکیل نیروهای بازدارنده قوی. ۳- تقویت و مستحکم کردن قدرت دفاعی آمریکا و انگلستان.

اما این نظریه تنها یک دهه دوام آورد و به هنگام حمله عراق به کویت، فرصتی مناسب برای واشنگتن پدید آمد تا بتواند در راهبردهای نظامی خود بازنگری کرده و در کمتر از سه دهه سه بار راهبرد خود را تغییر دهد. از این پس بود که آمریکا از "مهار دوگانه"، به "حمایت مستقیم" روی آورد، گرچه هنوز به دنبال بازگشت به وضعیت پیشین و خواستار درگیر شدن به صورت مستقیم، همچون ویتنام، نبود. اما این سیاست نیز که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رفته رفته رنگ می‌باخت پس از تهاجم‌های ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جای خود را به سیاستی جدید داد

و ابتدا افغانستان و سپس عراق را در سال ۲۰۰۳ به اشغال خود درآورد. سیاست جدید تغییر "نقشه سیاسی منطقه" بود.

اکنون پنج سال از شروع سیاست "تغییر نقشه سیاسی" می‌گذرد و به نظر می‌رسد دولت بوش به این حقیقت که میان تاکتیک‌های جنگ نظامی و سهولت پیروزی در آن و توانایی برای ادامه اشغال و فرمان راندن بر مردم و تسلط بر آنها، فاصله وجود دارد، به خوبی پی برده است.

در جنگ‌های نظامی برنامه‌ریزی بسیار آسان است، اما مشکلات حقیقی پس از پایان جنگ و اعلام پیروزی آغاز می‌شوند. پیروزی نظامی به معنای تحقق پیروزی سیاسی نیست، زیرا سیاست‌ها به مردم مرتبط می‌شوند نه به رژیم‌ها.

به نظر می‌رسد در خصوص بحران منطقه، امریکا دو تاکتیک متفاوت پیش رو داشته باشد: ۱- پیشروی تا آخرین حد ممکن در سیاست‌های منطقه و تغییر دادن رژیم‌ها با زور و قدرت. ۲- تجمع نیروها و تکیه بر نیروهای منطقه‌ای تا بدین طریق افراد محلی زمام امور را در دست بگیرند. آینده نشان خواهد داد که امریکا کدام گزینه را انتخاب خواهد کرد.

منبع: الوسط، ۳۱ اکتبر ۲۰۰۶ (۹ آبان ۱۳۸۵)

نویسنده: ولید نویهض

به دلایل مذهبی و عقیدتی به سود ایران و به ضرر ایالات متحده امریکا و اسرائیل، فعالیت آغاز کرده و جانبداری عملی از ایران به عمل آورده‌اند.

در همین چارچوب باید گفت، پیشنهاد ائتلاف سنی عربی با ایالات متحده امریکا و اسرائیل برای روبرویی با نفوذ ایرانی، که مارتین اندیک کارشناس صهیونیستی آشکارا از آن سخن گفت، هرگز موفق نخواهد شد، زیرا هرگز مورد موافقت افکار عمومی جهان عرب قرار نخواهد گرفت و اگر مشکل فلسطین حل نشود، این مسئله خود می‌تواند برای امریکا و هم‌پیمانانش در منطقه منبع تهدید برای ثبات منطقه تلقی شود و اگر مشکلات فلسطینی‌ها همچنان ادامه یابد، سرچشمه دیگری برای عدم ثبات در منطقه خواهد بود. واکنش افکار عمومی عرب، نشان از آن دارد که نخبگان سیاسی، فکری و مردم کوچه و بازار آمادگی کامل دارند که در راه مبارزه با ایالات متحده امریکا، گرایش طایفه‌ای را کنار گذارند. اگر چنین حالتی پیش آید نظام‌های رسمی عرب به شدت تضعیف شده و در تنگنای کامل قرار خواهد گرفت، زیرا آنها همه ثقل و اعتبار خود را در گروهی ائتلاف با امریکا قرار داده‌اند.

منبع: القدس العربی، ۱ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۰ آبان ۱۳۸۵)

نویسنده: محمد ابورمان

#### دو عامل مهم تقویت نفوذ ایران

در خصوص ایران با یک پرسش بزرگ روبرویم: چگونه ایران طی چند سال توانست به قدرتی بزرگ در منطقه تبدیل شود، در حالی که این کشور با بحران‌های خطرناکی روبرو بود که امکان داشت حتی مشروعیت نظام سیاسی خود را از دست بدهد. در پاسخ دو دلیل اصلی را می‌توان ذکر کرد: ۱- شخصیت و سیاست‌های جدید رئیس جمهور احمدی نژاد ۲- دگرگونی‌های جهانی و منطقه‌ای که در سال‌های اخیر و مشخصاً پس از رخداد‌های یازدهم سپتامبر به وقوع پیوسته است.

زمانی که آقای احمدی نژاد در سال ۲۰۰۵ میلادی، حکومت را در دست گرفت، سیاست اصلی خود را بر برنامه هسته‌ای بنا کرد و به این ترتیب توانست افکار عمومی ایران را برای دستیابی به فناوری هسته‌ای متمرکز و متحد سازد. او می‌دانست در داخل برای مسئله هسته‌ای نمی‌توان مخالفتی یافت و به این ترتیب در چارچوب مبارزه برای دستیابی به فناوری هسته‌ای توانست اصلاحات سیاسی و اقتصادی را به مراحل دیگری موکول کند. او توانست از این طریق افکار انقلاب و اهداف آن را نزد ایرانیان و بخصوص جوانان تجدید کند.

عامل دوم موفقیت ایران، درحقیقت به دست دشمن دیرینه جمهوری اسلامی، یعنی ایالات متحده تحقق پذیرفت. امریکا با دو جنگ خود در عراق و افغانستان موجبات نفوذ منطقه‌ای ایران را فراهم کرد و در تکمیل این عمل، کشورهای عربی نیز با بی‌کفایتی خود بستر مناسبی را برای نفوذ ایران فراهم آوردند.

"باری روبین"، اعتقاد دارد یکی از عوامل بسیار برجسته در تبدیل ایران به یک قدرت منطقه‌ای، ضعف، ناتوانی، فساد و شکست در برخورد با چالش‌های داخلی و خارجی، رژیم‌های عربی است که موارد یادشده موجب شده میان افکار عمومی و نظام‌های رسمی در کشورهای مختلف عربی شکاف عمیقی به وجود آید. وجود چالش‌های بزرگ منطقه‌ای، مانند برنامه هسته‌ای ایران، وضعیت عراق و لبنان، از هم گسیختگی وضعیت فلسطین و عجز آشکار نظام‌های عربی در برخورد با این معضلات، بی‌شک موجب گردیده که خلأ راهبردی در منطقه ایجاد شود که ایران و ایالات متحده امریکا برای پرکردن آن شتاب به خرج داده‌اند. در منطقه نیروهای اصلی بنا

#### یارگیری از اعراب علیه ایران

جهان عرب در معرض اقدام تازه‌ای در جهت نشر اطلاعات گمراه‌کننده درباره برنامه هسته‌ای ایران قرار گرفته است. هدف اصلی عبارت است از تداوم بخشیدن به احساس نیاز به قدرت حمایت‌گرانه امریکا در برابر آنچه تهدید هسته‌ای آینده ایران خوانده می‌شود. در این راستا مقاله‌ای با عنوان "اسلام، وحشت و عصر هسته‌ای دوم"، نوشته نوآه فلدمن در شماره ۲۹ اکتبر روزنامه نیویورک تایمز مدعی است، "جهان عرب در حال حاضر بیش از آن که نگران زرادخانه هسته‌ای اسرائیل باشد، نگران بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران است." و در تأیید این ادعا می‌نویسد: "هنگامی که عمرو موسی، دبیرکل اتحادیه عرب، خواستار خاورمیانه‌ای عاری از سلاح هسته‌ای شد، این اسرائیل نبود که وی را به عنوان ساختن این فراخوان واداشت، بلکه او از بابت ایران نگران بود، که هدف اعلام شده آن برای تبدیل شدن به قدرت هسته‌ای به شدت در حال تحقق یافتن بوده است"، اما نگاهی دقیق‌تر به گفته‌های عمرو موسی اشتباه این ادعا را نشان می‌دهد. برای نمونه، دبیرکل اتحادیه عرب در مصاحبه‌ای با "شین هوا"، خبرنگاری رسمی چین، اظهار داشت: "این نه مسئله هسته‌ای ایران، بلکه مسئله هسته‌ای خاورمیانه است." روزنامه اورشلیم پست در شماره ۳۰ می ۲۰۰۶ خود به درستی چنین نتیجه‌گیری کرد که "اظهارات موسی به ظاهر متوجه اسرائیل است که در سطح گسترده‌ای گفته می‌شود جنگ‌افزار هسته‌ای دارد، اما از تأیید یا تکذیب آن خودداری می‌ورزد." علاوه بر اینها، در ماه ژانویه در نشست در قاهره، مطبوعات عرب و ترک به نقل از موسی نوشتند که وی از پیشنهاد ایرانی مبنی بر این که خاورمیانه منطقه‌ای عاری از سلاح هسته‌ای اعلام گردد، استقبال کرد. "بدین ترتیب، تحریف آشکار نیویورک تایمز نشان از تلاش پنهان امریکا برای فریب افکار عمومی عرب دارد تا از این طریق این باور را به اعراب القا کند که تنها ایالات متحده و حتی اسرائیل قادرند در منطقه امنیت را حکمفرما کنند و از همین رو می‌توان گفت که برخلاف اظهارات برخی ناظران و کارشناسان، مداخله خارجی همچنان به عنوان عامل مهم ژئوپولیتیک، تشدیدکننده خصومت‌های فرقه‌ای به‌شمار می‌رود.

بهترین راه‌حل برای دفع این اقدامات، تدبیر و اعتمادسازی بیشتر بین ایران و اعراب است. برای نمونه، عادی‌سازی روابط با مصر باید مدت‌ها پیش انجام می‌گرفت، گرچه هنوز نیز برای انجام آن دیر نیست.  
منبع: آسیا تایمز (Asia Times)، ۱ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۰ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: کاوه افراسیابی

#### مانند افغانستان، عراق "جهادی" نشود!

از نظر جورج بوش، عقب‌نشینی از عراق، از سوی مسلمانان، به منزله شکست غرب تلقی خواهد شد و اکنون برای تغییر راهبرد بسیار دیر است، اما راه‌حل عراق چیست؟ آیا باید این کشور را به سه بخش شیعه، سنی و کرد تقسیم کرد؟ پاسخ به این پرسش هرچه باشد یک چیز مقطعی است. هیچ‌گاه، دیگر عراق توسط اعراب سنی به‌تنهایی اداره نخواهد شد و تنها استراتژی مشخصی که امریکا باید در پی انجام آن باشد "جلوگیری از پیدایش کانون جدید طرفداران جهاد در عراق" است، اتفاقی که در افغانستان در شرف وقوع است و کسی به آن توجه ندارد!

واقعیت این است که اوضاع عراق به مراتب از افغانستان بهتر است. اگرچه در عراق جنگی بلندمدت رخ خواهد داد، اما در شرایطی که واشنگتن تمام توجه خود را معطوف به عراق کرده، طالبان با استفاده از عدم موفقیت برنامه‌های بازسازی افغانستان، در حال پیشروی است و از حمایت پاکستان نیز برخوردار است. تداوم رژیم مشرف در پاکستان برای ایالات متحده به قدری اهمیت دارد که نمی‌تواند به علت همکاری با طالبان از آن صرف‌نظر کند.

خاورمیانه بسیار پیچیده‌تر از تصور طراحان سیاست این منطقه در فردای روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی به نظر می‌رسد. امریکا با سیاست و لفاظی جورج بوش، رفته‌رفته نفوذ خود را در جهان اسلام از دست می‌دهد و اکنون ایران با استفاده از این شرایط بر نفوذ خود در منطقه می‌افزاید.  
منبع: فیگارو، ۳ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۲ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: ژرار شالیان (Gerard Chaliand)

#### وحدت مصر و ایران

آن‌طور که بیان می‌شود دو عامل مهم باعث می‌شوند که ایران و مصر که دو قدرت مهم در منطقه و جهان اسلام به‌شمار می‌آیند، نتوانند با هم به‌گفت‌وگو بنشینند: ۱- مذهب شیعه اثنی‌عشری ایران ۲- تلاش ایران برای صدور انقلاب به کشورهای منطقه.

اما عمده‌کردن این دو عامل هر دو دارای ایراداتی اساسی هستند که در زیر به هرکدام اشاره می‌شود؛ اول این‌که تاریخ کهن هر دو کشور مصر و ایران سرشار از همزیستی‌های مسالمت‌آمیز میان فرهنگ‌ها و ادیان است و در سابقه هیچ‌کدام نژادپرستی و قومی‌گرایی به چشم نمی‌خورد. گذشته از آن در پایان قرن دهم میلادی (۹۶۹-۱۱۷۱) و حتی پیش از این‌که ایران به‌طور رسمی در دوره صفوی (۱۵۰۲-۱۷۳۶) تشیع را مذهب رسمی خود اعلام کند، کشور مصر مذهب تشیع را شناخت. پس عامل تشیع نمی‌تواند علت مهمی باشد.

درباره عامل دوم، که به "صدور انقلاب" مربوط است، باید گفت، این مفهوم تنها تعبیری از یک پدیده طبیعی است و به لحظه‌ای استثنایی در تاریخ مرتبط می‌شود و انتقال افکار از مرزها امری طبیعی است. این واقعه در مورد فرانسه پس از انقلاب و روسیه نیز رخ داد و ایالات متحده امریکا نیز نمونه‌های دیگر از شکل‌های متعدد همین حالت "صدور" است. "رؤیای امریکایی" در ایجاد وطنی که در آن آزادی کامل، مساوات مطلق و

فرصت‌های شغلی نامحدود و اعتقادات متعدد بدون هیچ‌گونه قید و بندی، وجود داشته باشد، یکی از آرزوهای همیشگی امریکایی‌ها بوده است.  
با این حساب اگر این دو توجیه شایع فاقد مشروعیت به نظر رسند، علت را باید در تفسیر موضوعی روابط مصری - ایرانی جست‌وجو کرد و شاید علت اصلی این بحران گردن نهادن هر دو طرف (ایرانی و مصری) به فرامین ایالات متحده بوده است که در برهه‌های زمانی متفاوت صورت گرفته است. امریکا برای تحقق این خواسته دو سازوکار کامل را به کار گرفته است: ۱- محدود کردن طرفی که خواستار تعمیق بخشیدن به استقلال تمدنی و فرهنگی بوده است. ۲- محسوس‌اختن طرفی که موقتاً اصالت خود را با حمایت همه‌جانبه از غرب از دست داده است.

به این صورت دو کشور بنا به تمایل غربی‌ها به یکدیگر نزدیک و سپس دور شدند و راه برای پیوند میان آن دو قطع شد و جهان اسلام از مشارکت دو کشور قدرتمند که نمایانگر کهن‌ترین تمدن‌های جهان و برجسته‌ترین جایگاه و موقعیت جغرافیایی هستند، محروم شد. اگرچه پیوند این دو قدرت بزرگ منطقه ممکن است سرنوشت بسیاری از امور را تغییر دهد، اما این دگرگونی الزاماً در راستای مقابله با غرب نخواهد بود.

منبع: الحیات، ۸ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۷ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: صلاح سالم

#### راه‌حل‌های اسرائیل برای مقابله با ایران هسته‌ای

سیاست اسرائیل از زمان احداث نیروگاه هسته‌ای در دیمونه، در دهه پنجاه، براساس اصل پنهان‌کاری و پرهیز از شفاف‌سازی بود و در کنار این سیاست، سعی داشت و انمود کند انبار عظیمی از تسلیحات هسته‌ای در اختیار دارد، بی‌آن‌که این مسئله را آشکار کند، تا به این ترتیب، دشمنانش بدانند که با قدرتی هسته‌ای رو به‌رو هستند، بدون آن‌که انگیزه کافی برای به‌دست آوردن متقابل تسلیحات هسته‌ای را داشته باشند؛ اما به‌تدریج به نظر می‌رسد اسرائیل در حال تجدیدنظر در سیاست پیشین خود است و این در صورتی رخ خواهد داد که اسرائیل نتواند از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای ممانعت به عمل آورد و این مطلبی است که کارشناس پرواز نظامی اسرائیل و استاد آکادمی نیروی هوایی "گافی افتیل" در نشریه "یدیعوت آحارنوت" به آن اشاره کرده است. در صورت صحت این پیش‌بینی، تغییری که در سیاست کتمان‌کاری هسته‌ای اسرائیل صورت خواهد گرفت، موجب خواهد شد که موضوع داشتن سلاح‌هایش را رو کند تا بدین ترتیب نشان دهد که می‌تواند ضربه‌ای ویرانگر را به ایران وارد آورد.

عده‌ای دیگر نیز پیش‌بینی می‌کنند که اسرائیل به جای نمایش قدرت، مستقیماً به حمله علیه ایران اقدام خواهد کرد تا تسلیحات مورد نظر را از بین ببرد. این‌که کدام‌یک از دو پیش‌بینی فوق رخ خواهد داد را گذشت زمان تعیین می‌کند.

منبع:الاتحاد، ۹ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۸ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: ابراهیم البحرای

#### اولویت، حل مسئله فلسطین است

بوش بر این باور است که "مذاکره با ایران و سوریه اولویت ندارد و "برعکس" باید با اسرائیل و فلسطین شروع کنیم"، اما باید گفت چنانچه اسرائیل و فلسطین قلب مسئله باشند، جورج بوش تاکنون نیز درباره



همه چیز اشتباه کرده است. پیشنهاد بلر به طور دقیق، بازگشت به سیاست گذشته بیل کلینتون است که تقریباً موفق شده بود طرح تابا را به امضای اسرائیلی ها و فلسطینی ها برساند و یا این که از سیاست بوش پدر الهام بگیرد که کنفرانس مادرید را در سال ۱۹۹۱ میلادی به مناخیم بگین تحمیل کرد و این امر بزرگترین پیشرفت از زمان سادات در سال ۱۹۷۷ میلادی به اورشلیم به شمار می آمد. در این مورد، هر چند که خوردن دوی این نسخه تلخ تر می باشد، اما تونی بلر نشان داد که در مورد مسئله ایران با بوش هم جهت می باشد. روز گذشته، بوش یکی از توصیه های احتمالی گروه مطالعاتی عراق را رد کرد و آن آغاز گفت و گوی مستقیم با ایران و سوریه بود تا این دو کشور از نفوذ خود برای بازگرداندن ثباتی نسبی در خاور نزدیک و میانه استفاده کنند.

منبع: نوول اَبزرواتور (Nouvel Observateur)، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۴ آبان ۱۳۸۵)

نویسنده: ژان مارسل بوگرو

### پارادوکس امریکا، نه جنگ نه صلح و منافع ایران

الیویه روا، مدیر مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه، در مصاحبه با نشریه لوتان، احتمال مذاکره امریکا را با ایران بعید دانسته است. وی با تأکید بر این که امریکایی ها حاضر نیستند همزمان، با ایران مذاکره کنند و در عین حال با آن بجنگند، گفته که: "غرب با وضعیت دشواری روبه روست، حالتی که نه جنگ است نه صلح. در این بازی فرسایشی، ایرانی ها پیروزند زیرا در عمل، دوره بیشتر برای واشنگتن وجود ندارد: یا با ایران به عنوان اصلی ترین دشمن خود درگیر شود و یا این که ایران را "مخاطب اصلی" خود در گفت و گوها قرار دهند، چرا که ایران هرگز حاضر نیست در حاشیه مذاکره کند." به عقیده الیویه روا "اگر امریکا گزینه مذاکره را برگزیند، تهران می تواند به برنامه هسته ای خود ادامه دهد و حتی به نیروی بازدارنده خلیج فارس تبدیل خواهد شد. در چنین حالتی احتمالاً ایران جبهه اسرائیل و فلسطین را جبهه ای ثانوی تلقی خواهد کرد و مسفولیت چندانی در برابر آن احساس نخواهد کرد. در واقع اگر ایران اطمینان حاصل کند که مورد حمله واقع نخواهد شد و امکان تکمیل برنامه هسته ای خود را دارد، بقیه مسائل بدون آن که نیاز به مذاکره باشد، خود به خود حل می شود."

الیویه روا، در پاسخ به پرسشی که از نقش ایران در عراق می پرسید گفت: "تهران می تواند شرایط را برای امریکایی ها در عراق بحرانی کند و آمار تلفات امریکایی ها را در عراق بالا ببرد، اما ممکن است نتواند با حمایت از یک حکومت شیعه در عراق ثبات ایجاد کند. این وضع در خصوص افغانستان نیز صادق است. اگر چه ایرانی ها هرگز به بی ثبات سازی حکومت کرزای رغبت نشان نخواهند داد، زیرا حکومت وی را به حکومت طالبان ترجیح می دهند و به همین دلیل از ادامه حضور نیروهای غربی (ناتو) در افغانستان به طور تلویحی حمایت می کنند."

منبع: لوتان (Le Temps)، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۵ آبان ۱۳۸۵)

### حمله اسرائیل به ایران؟!!

در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۴ آبان ۱۳۸۵) "دانیل آیالون"، سفیر اسرائیل در ایالات متحده امریکا، گفت: "در شرایطی که توسل به دیگر شیوه ها، ممانعت از کار تهران در تولید سلاح هسته ای را به دنبال نداشته باشد، جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا از وارد عمل کردن نیروی نظامی علیه ایران نیز ابایی نخواهد داشت." این دیپلمات در گفت و گو با نشریه هاآرتض

اسرائیل، اعلام کرده که اگر تلاش های دیپلماتیک و اعمال تحریم ها موفقیتی به بار نیآورند، بوش به احتمال زیاد علیه جمهوری اسلامی ایران حمله های هوایی و عملیات زمینی محدودی را آغاز خواهد کرد. آیالون گفت: "آنانی که با بوش آشنایی دارند، می دانند که وی بسیار لجوج است... اگر تحریم ها کارساز واقع شوند، شانس یاری کرده، در غیر این صورت وی از کاربرد هر اقدام ممکن از جمله عملیات نظامی نیز کوتاهی نخواهد کرد."

شان کورمک، سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا، نیز گفت: "اعلامیه احمدی نژاد در خصوص هدف ایران برای دستیابی به ۶۰ هزار سانتریفیوژ، می بایست چشم کل جهان را باز کند... تمامی اینها، راه به سوی جنگ افراتمی ایرانی می برد که پیدایش آن از رخداد های بسیار بحران برانگیز در خاورمیانه خواهد بود."

منبع: نزاویسیما یاگازتا، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۵ آبان ۱۳۸۵)

نویسنده: آندریی ترخف

### تضاد منافع ایران با امریکا و متحدان منطقه ای اش

بدون کمترین مبالغه ای می توان گفت که ما در دوران سلطه مطلق امریکا بر جهان زندگی می کنیم. اما این بدان معنا نیست که برخلاف تصور نظریه پردازان راهبردی امریکا که برای تحقق این هدف ارزشمند، راهبرد محکمی را پی ریزی کردند، این سلطه ورزی تا ابد ادامه خواهد یافت و یا ممکن است بساط آن بدون کوچک ترین مقاومتی بر منطقه ای مانند خاورمیانه گسترش یابد. باید گفت که شکست پرسروصدای امریکا در عراق تمامی این توهمات امپراتوری را نقش بر آب کرد. به طوری که شماری از برجسته ترین نظریه پردازان امریکایی و در رأس آنها "ریچارد هاس"، آغاز عملی فروپاشی طرح امپراتوری امریکایی را مورد تأکید قرار می دهند. "هاس" در مقاله مهمی که با عنوان "پایان سلطه امریکا در خاورمیانه" در آخرین شماره مجله (نوامبر - دسامبر) فارین افرز انتشار یافته، نوشته است: "دوران سلطه ورزی امریکا در خاورمیانه به پایان رسیده و دوره تازه ای در تاریخ معاصر منطقه آغاز شده است و سرنوشت آن نمایندگانی جدید و بینش های جدید تعیین خواهند کرد و واشنگتن برای این که ابتکار عمل را در دست داشته باشد، باید بیشتر به شیوه های دیپلماتیک تکیه کند تا نیروی نظامی." بر اساس نظریات "ریچارد هاس" می توان گفت آینده برنامه ایرانی در منطقه خاورمیانه نه فقط به واکنش امریکایی یا اسرائیلی نسبت به چالش گری هسته ای، بلکه همین طور به تغییراتی در روند طرح امریکایی در منطقه و نیز واکنش های منطقه ای بستگی خواهد داشت. در ارتباط با این مسئله مهم، جمعی از نویسندگان عرب روزنامه "الاتحاد" که دارای رویکردهای سیاسی متفاوت می باشند در هفتم نوامبر ۲۰۰۶ نشست چهار ساعته برگزار کردند، در این نشست نظریات و دیدگاه هایی در مورد عوامل پیدایش برنامه ایرانی مطرح شد که عبارت است از: نگرش راهبردی طولانی مدت ایران بر اساس ایجاد یک نیروی قابل بحث در منطقه استوار است، نیرویی که ابعاد آن متعدد و ابزارهای آن نیز کامل باشد.

اینها ویژگی های اصلی برنامه ایرانی هستند و در مقابل آن یک برنامه امریکایی سه بعدی وجود دارد که بعد اول آن اعمال سلطه بر ثروت های منطقه (از جمله نفت، معادن و...) و بعد دوم تضمین مطلق امنیت اسرائیل و بعد سوم آن که مهم ترین بعد به شمار می رود تضمین صدور نفت با قیمت های معقول می باشد.

ایران در این بعد سوم سعی می کند که برنامه امریکایی را مورد تهدید قرار دهد. در همین ارتباط برخی منابع ایرانی اظهار می دارند که رسیدن

قیمت نفت به صد دلار مسئله عادلانه‌ای است، پس چرا ایالات متحده امریکا قیمت حقیقی نفت را نمی‌پردازد؟ می‌توان گفت که در واکنش منطقی‌ای به برنامه ایرانی دو دیدگاه متفاوت مطرح می‌شود و این دو دیدگاه در نشست یادشده نویسندگان عرب "الاتحاد" به‌طور روشن ابراز گردید. اولی معتقد است که برنامه ایرانی خطرهایی برای امنیت ملی عربی به همراه دارد و ممکن است به کم‌رنگ شدن نقش‌های عربی بینجامد، زیرا بلندپروازی‌های ایران نامحدود است و تلاش می‌کند دامنه این نقش و بلندپروازی‌ها را در منطقه گسترش دهد. صاحب این نظریه به عنوان دلیل به افزایش نفوذ ایران در جبهه داخلی عراق اشاره می‌کند.

دسته دوم معتقدند، در خطرهایی که به برنامه ایرانی هسته‌ای نسبت داده می‌شود، مبالغه شده است و این امکان که منافع عربی و ایرانی با هم تقاطع داشته باشند وجود دارد. بر همین اساس دلیلی وجود ندارد که کشورهای مانند مصر، سعودی و ایران که برای ایفای یک نقش منطقه‌ای شاخص، سر از پا نمی‌شناسند، قضیه را یک رقابت به‌شمار آورند، به این صورت که اگر موقعیت کشوری ارتقا یابد، الزاماً موقعیت کشور دیگر ضعیف می‌شود. آنچه بر واقع‌بینی دیدگاه دوم صحنه می‌گذارد این است که ایران طی سال‌های اخیر توانسته است قراردادهای تجاری مهمی با سعودی و کویت امضا کند و این نشان می‌دهد که سناریوی همکاری میان ایران و کشورهای عربی نه فقط یک تصور ایدئال دست‌نیافتنی نیست، بلکه امری کاملاً شدنی است. از همین رو، برخی‌ها می‌توانند بگویند از طریق تفاهم و گفت‌وگو ممکن است که ایران قدرتی مضاعف برای کشورهای باشد که در حال حاضر از بحران عدم انسجام رنج می‌برند.

منبع: الاتحاد، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۵ آبان ۱۳۸۵)

محل نشر: امارات متحده عربی

نویسنده: السیدیسی

### بیمناکی اعراب در برابر امریکا و اسرائیل

امروزه صهیونیسم در منطقه نه فقط مانع تهیه و اجرای یک طرح مقاومت نظامی یا سیاسی، بلکه همین‌طور مانع شکل‌گیری یک نهضت علمی و فرهنگی و مانع برپایی دموکراسی و ایجاد یک نزدیکی حقیقی نه فقط بین ایران و جهان عرب و حتی میان خود کشورهای عربی است و ضمن این‌که مانع تحکیم وحدت داخلی در کشورهای عربی می‌شود برای ایجاد تفرقه و تشتت در این کشورها نیز تلاش می‌کند و ضمن این‌که مانع تحول علمی و تمدنی و عمرانی در کشورهای عربی می‌شود، به فتنه، آشوب، واپسگرایی، استبداد و فساد در جهان عرب و اسلام دامن می‌زند. البته هدف، افتادن در دام نظریه توطئه و نادیده گرفتن تقصیرات و کوتاهی‌ها و ضعف‌های شخصی دوطرف رابطه عربی - ایرانی نیست، بلکه وظیفه و منطق و منابع بر اعراب و ایرانی‌ها حکم می‌کند که رابطه صهیونیستی - امریکایی انگیزه‌ای برای همسویی و همگرایی و نه چارچوبی برای اختلاف و کشمکش باشد و در یک کلام قدرت ایران، قدرت اعراب و قدرت اعراب نیز قدرت ایران باشد. اما مشکل اینجاست که اعراب، به قدری ضعیف و درمانده شده‌اند که از هر قدرتی بیمناک هستند و در برابر کسانی که تصور می‌کنند قدرتمند هستند تسلیم می‌شوند و این قدرت در نظر آنها امریکا و اسرائیل است.

منبع: السفير، ۲۳ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۲ آذر ۱۳۸۵)

محل نشر: لبنان

نویسنده: محمد شری

### اصول‌گرایی و مقابله با نهادهای دینی؟

آیا به راستی احمدی نژاد به خاطر اصولگرایی‌اش مخالف امریکاست یا این‌که ضد امریکایی بودنش، انتخاب سیاست خارجی مستقل از دین است؟ آیا این قوانین اسلام است که جناح میانه‌رو در ایران را نرم و معتدل کرده یا این‌که گذشت زمان موجبات مذاکره با کاپیتالیسم و امریکارا فراهم کرده است؟ از یک سو اصولگرایی و از سوی دیگر مقابله با نهادهای دینی چه معنی و مفهومی دارد؟ به نظر مسئله و بحث اصلی همانا هماهنگی با کاپیتالیسم و ایجاد ارتباط با نماینده آن، یعنی ایالات متحده امریکاست. امریکا بر این امر آگاه است که با رژیم کنونی ایران به تفاهم نخواهد رسید، زیرا خواسته امریکا این است در ایران افرادی در رأس قدرت گیرند که زمینه‌های مناسب تفاهم و همکاری با امریکا را داشته باشند. البته طبق تصور، چنین افرادی نیز لیبرال نبوده و از جناح دین‌دارها خواهند بود و در ایجاد ارتباط با امریکا موضع‌گیری مثبت ابراز خواهند کرد، البته هیچ‌کس نباید از این امر تعجب کند که اینان از مدافعان سرسخت انقلاب اسلامی باشند.

منبع: استار، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۶ (۴ آذر ۱۳۸۵)

محل نشر: ترکیه

نویسنده: ماهر کاینک

### امریکا و ایجاد هلال کشورهای سنی

در حالی که دولت بوش متحدان خود را به منظور مقابله با نفوذ فزاینده ایران در منطقه گرد هم می‌آورد، حرکت تهاجمی دیپلماتیک یک هفته‌ای عمده‌ای جهت کنترل خاورمیانه شکل می‌گیرد. این حرکت دیپلماتیک که با دیدار دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور امریکا، از عربستان سعودی در روز شنبه، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶ (۴ آذر ۱۳۸۵) شروع شد، با نشست جورج بوش با نوری المالکی نخست‌وزیر عراق، در امان، پایتخت اردن، در اواخر هفته، به اوج خود خواهد رسید.

اتحاد با رهبری ایالات متحده می‌کوشد یک "هلال سنی" مرکب از کشورهای دوست سنی خود شکل دهد که این هلال از عمان در شرق خلیج فارس شروع شده و با در بر گرفتن یمن و عربستان سعودی، در سمت غرب ادامه یافته و اردن، ترکیه و مصر را شامل شود. هدف از چنین هلالی، مقابله با چیزی است که کشورهای سنی از بابت آن نگران‌اند که مبادا هلال نفوذ به سرعت پدیدار شونده‌ای باشد که از ایران تا لبنان می‌رسد و می‌تواند از طریق ایجاد شورش در میان عوامل شیعه خود، در آن کشورهای سنی، گسترش پیدا کند.

منبع: واشنگتن تایمز (Washington Times)، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶

(۱۳ آذر ۱۳۸۵)

نویسنده: هری دوکتویل (Harry De Quetteville)

### ظریف: ایران هیچ چیز را به رایگان نخواهد داد

جیمز بیکر و محمد جواد ظریف در میهمانی شام که در منزل مسکونی سفیر ایران در سازمان ملل برگزار شد، ضمن ملاقات با یکدیگر به تبادل نظر پرداختند. به گفته دو فرد دیگری که در این ملاقات حضور داشتند ظریف گفت: "امریکایی‌ها



هیچ‌گاه همکاری ایران در آزادسازی گروهان‌های امریکایی در لبنان در اوایل دهه ۱۹۹۰ و نیز در مقابله با طالبان را ارج نهادند. " پیام نه‌چندان زیرکانه ظریف این بود که از این پس ایران دیگر هیچ چیزی را به رایگان نخواهد داد. تهران فقط به معامله گسترده‌تری علاقه‌مند است که علاوه بر مسائل دیگر، به تقاضای امریکا برای کمک در عراق و تقاضای ایران برای ادامه غنی‌سازی بپردازد.

جیمز بیکر که به داشتن مهارت بسیار در چانه‌زنی شهرت دارد، گفت که فقط می‌خواهد درباره مسئله عراق گفت‌وگو کند. او استدلال کرد نابسامانی در این کشور همچوار، بیش از آن‌که به زیان امریکا باشد، به ایران لطمه خواهد زد، چراکه به‌طور کلی، امریکا دیر یا زود، منطقه را ترک خواهد کرد.

با وجود مسائل مطرح شده در این دیدار، همواره این پرسش مطرح است که اگر واشنگتن به‌گفت‌وگو با ایران تن در دهد، آیا تهران قادر خواهد بود به کشتارهای فرقه‌ای عراق پایان دهد؟

منبع: نیوزویک (News week)، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶ (۶ آذر ۱۳۸۵)  
نویسنده: مایکل هرش (Michael Hirsh)

### قدم نهادن در عراق

در فوریه سال ۲۰۰۳، یک ماه پیش از تجاوز امریکا به عراق، وزیر امور خارجه عربستان سعودی، شاهزاده سعود الفیصل، به رئیس‌جمهور بوش گوشزد کرد که چنانچه با توسل به زور، صدام حسین را سرنگون کند، "یک مشکل را حل و پنج مشکل دیگر را ایجاد خواهد کرد." اگر بوش به این اندرز توجه می‌کرد، اکنون عراق در معرض خطر تجزیه و جنگ داخلی قرار نداشت. ماه گذشته (اکتبر ۲۰۰۶) سفیر عربستان در امریکا، شاهزاده ترکی الفیصل (Turki al-Faisal) در سخنرانی اعلام کرده بود: "همان‌طور که امریکا برای ورود به عراق دعوت نشده بود، بدون دعوت هم نباید از عراق خارج شود." اگر جورج بوش این سخنان را نیز ندیده بگیرد و مجدداً اشتباهات گذشته‌اش را تکرار کند، اولین نتیجه‌اش این است که عربستان سعودی با مداخله گسترده، از کشتار عراقیان اهل تسنن به دست شبه‌نظامیان شیعه تحت حمایت ایران جلوگیری به عمل خواهد آورد. در طی سال گذشته، صداهای بسیاری به گوش می‌رسید که از عربستان سعودی می‌خواست با حمایت از اقلیت سنی، چوب لای چرخ مداخلات ایرانیان در عراق بگذارد. سران قبایل و شخصیت‌های مذهبی عراق به همراه رهبران کشورهای مصر، بحرین و دیگر کشورهای عرب و مسلمان از عربستان سعودی خواسته‌اند که با سلاح و پول اهل تسنن عراق را تجهیز کنند. افزون بر این، فشارهای داخلی مضاعفی نیز [برای مداخله عربستان در امور عراق] وجود دارد. کنفدراسیون‌ها عمده قبایل سعودی (Major Saudi Tribal Confederations) هستند که پیوند تنگاتنگ تاریخی و نسل‌اندر نسل با همتایان عراقی خود دارند، خواستار مداخله در امور عراق‌اند. این عده توسط نسلی جدید از خاندان سعودی، که بسیار مشتاق‌اند پادشاهی عربستان سعودی نقش فعال‌تر در منطقه ایفا کنند، حمایت می‌شوند.

درخواست‌های [عربستان] به این دلیل پذیرفته نمی‌شود که ملک عبدالله تلاش می‌کند درگیری فرقه‌ای در عراق را مهار کند و گروه‌های سنی و شیعه را آشتی دهد و در عین حال به جورج بوش می‌گوید در امور عراق مداخله نخواهد کرد (شاید به این دلیل که نمی‌تواند تضمین دهد، شبه‌نظامیان وابسته به عربستان سعودی به سربازان امریکایی حمله

نخواهند کرد). اما سرانجام هنگامی که سربازان امریکایی مرحله خروج از عراق را آغاز کنند، این درخواست‌ها مورد توجه قرار خواهند گرفت، چرا که عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی خاورمیانه و محل ظهور اسلام و نیز به‌عنوان رهبر اصلی جامعه اهل تسنن (که شامل ۸۵٪ کل مسلمانان جهان‌اند) چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی موظف است [در بحران عراق] مداخله نماید، حتی تا چند ماه پیش غیرقابل تصور بود که رئیس‌جمهور بوش به بخش قابل توجهی از سربازان امریکایی، دستور عقب‌نشینی نابهنگام از عراق دهد. اما امروزه این عقب‌نشینی چندان غیرمنتظره نیست و به همین دلیل مقامات سعودی خود را برای تجدیدنظری اساسی در سیاست‌های مربوط به عراق آماده می‌کنند و اکنون در گزینه‌های آنان پشتیبانی از رهبران نظامیان سنی (و پیش از هر چیز افسران سابق حزب بعث که اکنون بدنه اصلی شورش‌ها را تشکیل می‌دهند) به چشم می‌خورد. این پشتیبانی - که شامل تجهیزات جنگی و حمایت‌های لجستیک نیز می‌شود - مشابه همان حمایت‌هایی است که ایرانیان طی سال‌ها در اختیار مبارزان شیعه قرار داده‌اند.

یکی از گزینه‌های دیگری که مقامات سعودی در نظر دارند، تأسیس بریگاد جدیدی از اهل سنت است که به مقابله با شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران بپردازد و آخرین گزینه، احتمالاً این خواهد بود که ملک عبدالله از طریق سیاست‌های نفتی به مقابله با شبه‌نظامیان طرفدار ایران برخیزد. به این ترتیب که اگر عربستان سعودی تولید نفت خود را افزایش دهد و قیمت نفت را به نصف قیمت کنونی کاهش دهد، کماکان خواهد توانست بر مخارج اقتصادی خود، کنترل داشته باشد، ولی [این کار] ایران را، که حتی با وجود قیمت بالای نفت در شرایط کنونی اوضاع اقتصادی دشواری را می‌گذرانند، ویران خواهد کرد و از این طریق تهران دیگر نخواهد توانست همه‌ساله صدها میلیون دلار را به شبه‌نظامیان شیعه در عراق یا هر کجای دیگر سرازیر کند. هم شورشیان سنی و هم جوخه‌های مرگ شیعه مسئول کشتارهای اخیر در عراق هستند، اما با این‌که هر دو مسئول‌اند، در صورت بروز جنگ داخلی این شیعیان نخواهند بود که در معرض خطر نابودی قراردارند، بلکه اهل تسنن از بین خواهند رفت، زیرا درحالی‌که تقریباً ۶۵٪ از جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، عرب‌های اهل سنت، با ۱۵ تا ۲۰ درصد، به‌سختی خواهند توانست در برابر درگیری‌هایی که به پاکسازی نژادی می‌انجامد، دوام آورند.

آشکار است که در صورت خروج نیروهای امریکایی، دولت عراق نخواهد توانست از اهل تسنن در برابر شبه‌نظامیان تحت فرمان ایران حمایت کند و در حالی‌که هزاران شبه‌نظامی شیعه درجه‌دار [ارتش] می‌شوند، پلیس و ارتش عراق نیز نیروی قابل اتکالی برای حمایت از اهل سنت نخواهد بود و بدتر از همه آن‌که، نوری‌المالکی قدرت انجام هیچ کار در این خصوص را نخواهد داشت، زیرا خود او به وسیله دو مرجع بزرگ شیعه حمایت می‌شود. به احتمال زیاد دولت بوش به واسطه فشارهای داخلی به نصایح عربستان سعودی توجه خواهد کرد. [در همین راستا] هفته گذشته معاون رئیس‌جمهور، دیک چنی، برای بررسی اوضاع منطقه بویژه تأکید بر نقش منطقه‌ای عربستان و اهمیت آن در استراتژی امریکا، به ریاض سفر کرد. اما اگر با تمام این اوصاف ارتش امریکا از عراق عقب‌نشینی کند، مطمئناً بر شمار قربانیان به‌طور دردناکی افزوده خواهد شد.

نویسنده: **علی الرز**  
[\*] اشاره به گزارش اسرائیل به امریکاست که اگر بشار اسد ساقط شود  
بنیادگرایی اسلامی حاکم خواهد شد.]

## انتخابات بحرین

بحرین: پیش از انتخابات



تنها چند ماه پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی و شهرداری در بحرین، یکی از مشاوران پیشین دولت به نام صلاح البندر با ارائه یک گزارش که شامل صدها صفحه می‌شود، در برگیرنده چک‌های باطل شده، صورت حساب‌های هتل و برگ‌های حساب است. مطالب این گزارش بنابر گفته صلاح البندر نشان دهنده آن است که معاملات تجاری غیرعادی میان مقامات دولتی صورت گرفته است که ممکن است به تلاشی برای بروز کشمکش نژادی تبدیل شود. به گفته بندر: "برای نخستین بار شواهد، کامل است و ادعای محض نیست. این شواهد شامل مدارک و امضاهای متعدد است و طرح نقشه‌ها و استراتژی آنها را نشان می‌دهد. بدین ترتیب هر فردی می‌تواند دریابد که در حال حاضر تبعیض در بحرین نهادینه شده و فراتر از هرگونه تصویری قرار دارد. در مجموع این مدارک حاکی از آن است که شش میلیون دلار، صرف انتشار مقاله در روزنامه‌های بحرین، سازماندهی تظاهرات متقابل، هنگام بروز اعتراض توسط شیعیان، مبارزه از طریق پیام‌های کوتاه تلفن همراه ضد شخصیت‌های مخالف و حتی حمایت از برنامه‌ای در جهت سنی کردن مسلمانان اهل تشیع شده است." مقامات دولتی، صلاح البندر را به عنوان کارمندی خشمگین با انگیزه‌های پنهان و بی‌ارزش معرفی کرده‌اند و اصرار دارند که این گزارش، ساختگی است.

صلاح البندر به عنوان مشاور وزارت امور خارجه در دولت بحرین استخدام شد. وی که دبیرکل گروهی موسوم به مرکز توسعه دموکراتیک خلیج نیز است، اظهار داشت، به منظور ترسیم شبکه‌ای که به سرکردگی مقامات عالی‌رتبه دولتی اداره می‌شود، شروع به بررسی اتهامات، فهرست بندی کردن نام حامیان مالی و مخالفان دولت کرده است. وی گفت، در اوایل ماه سپتامبر، گزارشی ۲۴۰ صفحه‌ای به مشاوران شیخ حمد و نخست وزیر، شیخ خلیفه بن سلمان الخلیفه و سفارت خانه‌های غربی و رسانه‌های خبری ارائه داده است. این گزارش حاکی از آن است که پرداخت‌هایی به رسانه‌های خبری و دیگر گروه‌ها به منظور نوشتن مقالات و

در این شرایط در حاشیه ماندن عربستان به هیچ عنوان توجیه‌پذیر نخواهد بود و اعتبار عربستان سعودی را در جهان اهل تسنن به شدت کاهش خواهد داد، در حالی که شبه نظامیان وابسته به ایران در کل منطقه مصون خواهند شد. مطمئناً مداخله عربستان در اوضاع عراق پیامدهای خطرناکی را به همراه خواهد داشت و ممکن است آتش جنگ منطقه‌ای را شعله‌ور کند، اما نتیجه سکون و سستی [عربستان] به مراتب بدتر و فاجعه‌تر خواهد بود.

موارد مطرح شده در این مقاله نظر شخصی نویسنده است و بیانگر سیاست‌های رسمی عربستان سعودی نمی‌باشد.

منبع: واشنگتن پست (Washington Post)، ۲۹ نوامبر ۲۰۰۶ (۸ آذر ۱۳۸۵)  
نویسنده: **نواف عبید (Nawaf Obaid) \***

[\* مشاور خانواده سعودی و به گفته BBC مشاور امنیتی عربستان در امریکا و از اعضای کمیته مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی در واشنگتن و مدیر پروژه سنجش (ارزیابی) امنیت بین‌المللی عربستان سعودی در ریاض

[Saudi National Security Assessment Project in Riyadh]

## لبنان

نقد ظریف جنبلاط

در حال حاضر کسی نمی‌داند که طرح امریکایی‌ها در منطقه چیست و حتی در خود ایالات متحده امریکا نیز کسی از راز این طرح باخبر نیست؛ بین امریکایی‌ها راهبردی عمومی که عناوینی مناسب و کنش و واکنش‌های برق‌آسا و اشتباه‌ها و جنایت‌ها در آن دیده می‌شود، وجود دارد. گفتاری آرام در مورد پیروزی‌ها و سروسو صدایی گوش خراش در مورد شکست‌ها و فرورفتن در گرداب‌ها شنیده می‌شود. در امریکا به جز حمایت مطلق از اسرائیل، راهبرد روشن برای منطقه چه به نام خاورمیانه بزرگ یا جنگ علیه تروریسم و یا دموکراسی وجود ندارد و در همین راستا، در حالی که برخی سخنان ۷ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۶ آبان ۱۳۸۵) ولید جنبلاط را در نشست مشورتی لبنان جدی نگرفتند، تحلیل سخنان وی سودمند خواهد بود:

ولید جنبلاط با توجه به تحولات جهانی دریافته بود که جهان به دلیل سیاست‌های "اشتباه و سردرگم" امریکا، "وظایف محلی" را بر "وظایف جهانی" ترجیح می‌دهد و سود و منافع به دست آمده به دلیل ارتباط با برخی نظام‌ها عملاً در درازمدت ضرر و زیان، ولی برای طرف دیگر "پیروزی" است و رویارویی نابرابر اخلاقی میان نظام‌ها در محاسبه‌های خود، منافع کشور و شهروندان را لحاظ نمی‌کند.

جنبلاط به این نکته اعتراف کرده که سیاست "یا دیکتاتورمآبانه، سرکوب، یا آشوب، تجزیه، دودستگی و جنگ" تاکنون از نظر بین‌المللی برای مهار کردن هرگونه تلاش بین‌المللی جهت خارج کردن لبنان از بحران و هدایت آن به سوی ثبات موفق بوده است. او اعتراف کرده که برگ‌های برنده داخلی لبنان کم‌رنگ شده و برگ برنده اصلی - دادگاه بین‌المللی - با موانع جهانی، منطقه‌ای و محلی مهمی روبرو شده است. در این مورد نباید تعجب کرد، او کاملاً متوجه شده است که محور سوری - ایرانی به ضرر محور امریکایی در حال پیشروی است و سیاست آشکار اسرائیل (تجاوز به لبنان) و همچنین سیاست کمتر آشکار آن (دیدگاه تل‌آویو و گروه فشار یهودی در امریکا در مورد نظام

سوریه) \* عامل تضعیف جنبش ۱۴ مارس است.

منبع: الرأی العام، ۸ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۷ آبان ۱۳۸۵)

گسترش پیام‌ها، صورت گرفته است. اما گزارش بیان می‌کند که این مبارزات از تخریب مقامات، رهبران مذهبی، گروه‌های داخلی مورد حمایت دولت و حتی برخی سازمان‌های اطلاعاتی اردن که درصدد فرونشاندن شیعیان و تقویت گروه‌های سنی بودند نیز فراتر رفته است. بندر در این گزارش بیان می‌کند، انتخابات بخشی از نقشه پنج‌ساله در جهت به دست گرفتن شدید کنترل سیاسی کشور از سوی گروهی کوچک از سنی‌های مسلح ضد شیعه بوده است، اما وی در مکالمه تلفنی اظهار داشت "هیچ مدرکی دال بر ارتباط پادشاه یا نخست‌وزیر با این رسوایی در دست نیست." بندر گفت: "استراتژی این گروه وخیم‌تر کردن تنش موجود است."

بخش عمده این رسوایی، متوجه شیخ احمد بن عطیه تالا الخلیفه می‌گردد. او - رئیس سازمان اطلاعات - که سازمان اطلاعات مرکزی بحرین بوده است و ریاست کمیته نظارت بر انتخابات ماه نوامبر را نیز برعهده دارد. به‌ظاهر بیشتر مبالغ‌چک‌ها از حساب شخصی شیخ احمد برداشت شده است و این گزارش مدارکی از جزئیات مربوط به هزینه‌های صورت گرفته را در بر دارد.

دولت در مقابل این رسوایی سکوت اختیار کرده است، رسانه‌های خبری با نوشتن مقالات انتقادی بندر و پذیرش پرداخت‌های صورت گرفته، نسبت به این اتهامات واکنش نشان داده‌اند. مقامات نامبرده در این گزارش نسبت به اعتبار مدارک موجود در آن مخالفتی ندارند، اما اصرار دارند که اقدام آنها غیرقانونی نبوده و نتیجه‌گیری‌های بندر نادرست است. شیخ احمد در گفت‌وگو با خبرنگاران در بحرین اظهار داشت، این گزارش، ساختگی است و با هدف کم‌رنگ جلوه دادن انتخابات آینده و "تضعیف وحدت ملی" تهیه شده است. وی گفت، چک‌های باطل شده به معاملات تجاری معمولی که وی خارج از وظایف دولتی خود انجام می‌دهد، مربوط می‌شود، اما رهبران مخالف بیان می‌کنند این کار، نقض قانون اساسی است که در آن فعالیت تجاری وزیران ممنوع شده است. راشد شمس، معاون وزیر کشور که در این گزارش به‌عنوان گرداننده اصلی گروه معرفی شده است، اظهار داشت - "این چک‌ها واقعی است، تعداد آنها سه عدد است و همگی امضا شده می‌باشد، اما پرکردن جاهای خالی آن به افرادی بستگی دارد که چک‌ها را به دست می‌آورند و تأثیری نادرست پدیدار می‌کنند. آنها داستان کاملی در ذهن خود به‌وجود آورده‌اند. در پایان داستان مطالب با هم آمیخته می‌شود و تمامی مسائل به هم می‌ریزد."

گروه‌های شیعه مخالف و مسلط بحرین می‌گویند این گزارش هشداردهنده است و خواستار بررسی کاملی در این زمینه شده‌اند. ابراهیم الشریف، رئیس انجمن فعالیت دموکراتیک (Democratic Action Society) گفت، "ما از لحاظ سیاسی از تمامی این مطالب آگاه هستیم. آنچه وی برای ما انجام داده، این است که نقطه‌های موجود را به هم متصل کرده و گستره تلاش‌های به عمل آمده را نشان می‌دهد. منصفانه است که بگوییم هر فردی از دیدن این نتایج شگفت‌زده می‌شود."

منبع: نیویورک تایمز، ۲ اکتبر ۲۰۰۶ (۱۰ مهر ۱۳۸۵)  
نویسنده: حسن م. فتاح

#### بحرین: پس از انتخابات

نتایج آشکار و مشخص انتخابات پارلمانی و شهرداری در بحرین نشان‌دهنده آن است که تغییرات ناگهانی چندی در ماه‌ها و سال‌های

آینده به‌وقوع خواهد پیوست. یا دست‌کم در حال حاضر با حضور گروه وفاق در مجلس نمایندگان باید مسئولیت‌پذیری بیشتر و مدیریت بهتر اجرا گردد.

برخلاف انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۲ که به دلیل تحریم کردن حزب مخالف نتایج ناقصی در بر داشت، نتایج سال ۲۰۰۶ به‌گسترش علاقه عمومی در مسائل سیاسی و عمومی اشاره می‌کند. حضور ۷۲ درصد از مردم بحرین در انتخابات، نشان‌دهنده مشارکت گسترده مردم در سیاست‌های ملی است و موفقیت دموکراتیکی این رأی‌گیری می‌تواند از مرزهای این کشور جزیره‌ای فراتر رود و در دیگر نقاط کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و خاورمیانه انشعاب یابد. به‌زودی می‌توان تغییر قابل‌تصور در قدرت یا دست‌کم در عملکرد بخش قانونگذاری مشاهده کرد و مطمئناً نمایندگان جدید بحرین به خوبی از این موضوع آگاه هستند که عملکرد آنها در مجلس عوام اکنون تحت نظارت دقیق قرار دارد. با توجه به این روند دموکراتیک اعتبار پادشاه و نمایندگان در خطر است. شاه و نخست‌وزیر بحرین هر دو مکرراً تأکید کرده‌اند که نمایندگان مردم باید در مقابل محرومیت، فرقه‌گرایی و نگرانی‌های موجود ایستادگی کنند و بر امور مربوط به منافع ملی و عمومی بیشتر متمرکز شوند و با به یاد داشتن این نصیحت، عملکرد مطلوبی از خود ارائه دهند. اکنون زمان آن فرا رسیده که قانونگذاران جدید تعهد خود را در برابر قانون اساسی کشور نشان دهند. آنها باید اثبات کنند که مستحق دریافت اعتماد کسانی که آنها را انتخاب کرده‌اند هستند و به وعده‌های خود عمل کنند. بحرین برای ایجاد تغییر رأی داده است و نمایندگان جدید مردم نمی‌توانند مانع آنها شوند.

منبع: تایمز خلیج، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶ (۶ آذر ۱۳۸۵)

#### اتحاد پایدار یا قطب‌بندی کاذب شیعه و سنی

شیعیان منطقه: خواهان ایرانی قدرتمند و بدون پیروی از آن لوموند در مصاحبه‌ای با الیویه روا، مدیر تحقیقات در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه، نظر وی را در خصوص امکان مقابله به مثل ایران با آمریکا از طریق بسیج شیعیان سراسر جهان جویا شد. وی در پاسخ با اظهار این‌که: "دو عامل کوچک و شبکه را باید از هم جدا دانست." پیش‌بینی کرد در صورت حمله آمریکا "خارج از ایران تظاهرات وسیع همبستگی، حتی از سوی غیر شیعیان به راه خواهد افتاد، اما شیعیان در مجموع خود را با تهران یکی نمی‌دانند و تهران نیز در پی ایجاد یک "شیعستان بزرگ" نیست. امروز ایران به یمن موفقیت حزب‌الله در لبنان، نزد اهل سنت محبوبیت یافته، اما خصومت شیعه و سنی به قدری عمیق است که این محبوبیت را تحت تأثیر قرار خواهد داد و مثال بازرآن، حوادث عراق است. از سوی دیگر محبوبیت ایران بیم بسیاری در میان نظام‌های حاکم سنی ایجاد کرده است و سران آنها را وادار به موضع‌گیری کرده است.

الیویه روا با اعلام این‌که احتمال انجام حمله‌های تروریستی گسترده را از سوی ایران بعید می‌داند بر این باور است که احتمالاً تهران "بیشتر تلاش خواهد کرد تا با سوء قصد علیه منافع آمریکایی؛ حمله‌ها در عراق و اقدام در جهت افزایش قیمت نفت صدمه‌های گسترده‌تری را به منافع آمریکا وارد آورد."

وی در پاسخ به این پرسش که "آیا ایران قادر خواهد بود تا توده

های شیعه را که در خلیج فارس حضور بسیار دارند، بسیج کند؟“ گفت: ”پس از انقلاب، جوامع شیعه که علیه حکام سنی شورش کردند از سوی ایران حمایت نشدند، زیرا تهران بنا بر منافع حکومت خود عمل می‌کند.“ البته شیعیان خواهان ایرانی قدرتمندند، اما بیشتر هدفشان قوی شدن در سطح محلی است و حتی شیعیان عراق هیچ علاقه‌ای به ”ایرانی شدن“ ندارند.

منبع: لوموند، ۲۵ اکتبر ۲۰۰۶ (۳ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: پاتریس کلود (Patrice Claude)

#### جبهه چه شیعه چه سنی علیه اسرائیل و آمریکا

برای نخستین بار پس از چند قرن، یکی از مهم‌ترین کشورهای عرب، یعنی عراق به وسیله احزاب شیعه اداره می‌شود. امریکایی‌ها همواره ایران را متهم می‌کنند که از شبه‌نظامیان فعال در عراق حمایت می‌کند و حتی برای ناامن کردن اوضاع این کشور از تجهیز ”شبه‌نظامیان اهل سنت“ نیز ابایی ندارند! با این اوصاف همواره این پرسش مطرح است که در صورت بروز جنگ بین ایران و آمریکا، آیا ایران به عنوان بزرگ‌ترین قدرت شیعی از حمایت شیعیان سراسر دنیا بویژه عراق برخوردار خواهد شد؟

در پاسخ به این پرسش خانم لورانس لوئه، پژوهشگر در مرکز تحقیقات مطالعات بین‌المللی، در مورد ”اشتباه دید و مشاهده“ هشدار می‌دهد و می‌گوید: ”جهان شیعه متجانس و یکپارچه نیست.“ او معتقد است که به جز عداوت و طرد از سوی سنی‌ها، گروه‌های شیعی وجه اشتراک کمی دارند، بویژه در پیروی از حکومت روحانیون ایران نمی‌توان آنها را هم‌رأی دانست، زیرا انقلاب سال ۱۹۷۹ امام خمینی (ره) هرگز انقلابی شیعی تلقی نگردید و امام خمینی (ره)، نخست و پیش از هر چیز خود را یک پان‌اسلامیست و متوجه تمام مسلمانان می‌دانست. احمدی‌نژاد نیز به عنوان پیرو امام خمینی، به شدت بر پان‌اسلامیسم تأکید می‌کند و در سیاست خارجی خود، همواره با نوعی مصلحت‌گرایی به عنوان یک کشور و نه یک مرکز مذهبی، عمل می‌کند. برای نمونه در حالی که در جمهوری آذربایجان، شیعیان آذری حاکم‌اند، ایران از ارمنستان حمایت می‌کند و یا در فلسطین که از شیعه خالی است، تهران به عنوان حامی جدی آرمان‌های آن کشور از گروه‌های سنی و اصولگرا حمایت می‌کند. به اعتقاد یویه روا، یکی از کارشناسان مسائل ایران، راهبرد ایران ”بر ادغام دو منطق: جبهه امتناع که چه شیعه و چه سنی، اسرائیل، آمریکا و به طور کلی غرب را رد می‌کند و منطق ”محور شیعه“ که در هر جایی که انجام آن ممکن باشد به یاری تحقق خواسته‌های برابری اقلیت‌های شیعه تحت ستم بشتابد، استوار می‌باشد.“

لورانس لوئه این راهبرد را موفق می‌داند و معتقد است: ”ما شاهد تغییر و معکوس شدن کامل شیوه تلقی ایران در محیط خود می‌باشیم... درحالی که نظام‌های خودکامه نسبی بیمناک شده‌اند. مردم کوچک و بازار عرب نسبت به تنها رژیم اسلامی که جرأت به مبارزه طلبیدن آمریکا را به خود می‌دهد، شور و شوق احساس می‌کنند.“

به همین علت تنها رهبرانی که جمعیت شیعه در خاک خود ندارند جرأت ابراز آشکار نگرانی‌شان را دارند؛ به طوری که حسنی مبارک

مصری گفته بود که ”بیعت شیعیان پیش از هر چیزی با تهران می‌باشد.“ اما تاریخ و صد‌ها هزار سر باز شیعه عراقی که ۷۰٪ ارتش یعنی رادر جنگ ۸ ساله علیه ایران تشکیل می‌دادند، اشتباه بودن گفته مبارک را نشان می‌دهد، اما به گفته یویه روا: ”می‌خواهید که این رهبران [عرب] چه بگویند؟ آنها می‌ترسند...“

منبع: لوموند، ۲۵ اکتبر ۲۰۰۶ (۳ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: پاتریس کلود

#### امریکا: تقویت شیعه برای تضعیف اهل سنت؟

محافظه‌کاران جدید امریکا به طور مرتب عنوان می‌کنند که دشمن شماره یک آنها اسلام رادیکالی است و این نوع اسلام به حساب طایفه سنی نوشته می‌شود، طایفه‌ای که اکثریت قریب به اتفاق مسلمان‌های جهان را تشکیل می‌دهد. در نتیجه محافظه‌کاران جدید برای تعمیق شکاف میان دو طایفه و تسهیل طرح ”خاورمیانه بزرگ“ دست به کار تبلیغ در مورد تقویت گروهی شده‌اند که در جهان اسلام اقلیت به‌شمار می‌روند و آن شیعیان هستند.

منبع: الشرق الاوسط، ۹ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۸ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: حسن شبکشی

#### نفوذ راهبرد ایران در منطقه

مطلبی که ریچارد هاس، در شماره ماه نوامبر - دسامبر ۲۰۰۶ مجله فارین پالسی بیان کرد، نشان از این داشت که ایران به دنبال کسب برتری هر چه بیشتر در منطقه است. وی توضیح داد که: ”ایران یکی از دو کشور قدرتمند در منطقه خواهد بود و در حال حاضر مؤثرترین نیروی خارجی در عراق است و از نفوذ بسیاری در بین حماس و حزب‌الله برخوردار است و امکانات لازم را برای برگردان اهداف خود به یک واقعیت عینی در اختیار دارد.“ از سوی دیگر گسترش موج نفوذ شیعی از خلال تصفیه سنی مذهب‌ها در عراق مشهود است. گرایش هزار کارگر مصری در کویت به مذهب شیعه، که روزنامه کویته الوطن به تاریخ ۵ نوامبر ۲۰۰۶ به آن اشاره کرد و گسترش این موج در دیگر کشورهای عربی مانند سوریه که شاهد شش هزار مورد گرایش به مذهب شیعه بود، بویژه پس از خبر دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای، همگی نشان‌دهنده قدرت‌گیری ایران در منطقه است.

به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که در حال حاضر منطقه در حال گذار از مرحله‌ای حساس است و از همین رو انتظار می‌رود کشورهای خلیج فارس پیش از این که برخوردی نظامی بین ایران و امریکا روی دهد و یا ایران تحریم اقتصادی شود و یا پای اسرائیل به بحران باز شود، برای مطالعه، برنامه‌ریزی و آماده‌سازی راه‌حل‌های جایگزین مناسب برای مقابله با بدترین سناریو مهیا شوند و صرفاً به راه حل دیپلماتیک که در تجارب متعدد راه به جایی نبرده است، اکتفا نکنند.

منبع: الاتحاد، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۶ (۱۹ آبان ۱۳۸۵)  
نویسنده: محمد الباهی



## چشم انداز خوانندگان

### زبان و خط بخشنامه‌پذیر نیستند!

خبرگزاری "ایرنا" در پنجم مرداد سال ۱۳۸۵، بخشنامه‌ای را که جناب آقای احمدی نژاد رئیس جمهور محترم خطاب به همه دستگاه‌های اجرایی و مراکز فرهنگی و دادگاهی صادر کرده، منتشر ساخته که از جهات متعددی قابل توجه، بحث و بررسی است. در این بخشنامه، ایشان به دستگاه‌های مزبور دستور داده‌اند که: "۱- روش خط فارسی را که از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ابلاغ می‌شود در همه اسناد و مکاتبات رسمی و کتب درسی و نیز روزنامه‌ها و دیگر انتشاراتی که با اعتبارات مربوط به نظام و با بارانه دولتی منتشر می‌شوند اجرا کرده و از روش یکسانی در نگارش خط فارسی استفاده نمایند. ۲- معادل‌هایی را که فرهنگستان به جای واژه‌هایی بیگانه ابلاغ می‌نماید، در گفتار و نوشتار به کار گیرند. ۳- دستگاه‌های مربوط بر اجرای دقیق این ضوابط در جامعه نظارت کنند. ۴- نتایج اقدامات وزارت خانه‌ها، سازمان‌ها و موسسه‌های دولتی را به اینجانب گزارش دهند. (نقل از روزنامه شرق، شماره ۸۲۰، ۱۳۸۵/۵/۷)

در دوران پهلوی اول، کادر فرهنگستان (انتصابی نه انتخابی) از اشخاصی تأسیس شد که بسیاری از آنان معروف به داشتن تخصص در دانش و ادب فارسی و از برجسته‌ترین نویسندگان و شاعران ایران و مورد احترام فرهیختگان این کشور بودند؛ مانند زنده‌یادان علامه جلال‌الدین همایی، علامه بهمن یار، استاد پورداوود، دکتر ذبیح‌الله بهروز، استاد حبیب یغمایی، اورنگ، دکتر ذکاءالملک فروغی. این فرهنگستان بیش از هزار واژه مستعمل در زبان آن روز را تغییر داد و به جای آنها واژه‌های دیگری را برگزید. در آن زمان فرمانی صادر شد و همه اداره‌ها، موسسه‌ها، مدرسه‌ها و روزنامه‌ها و نویسندگان و ادار به استعمال این واژه‌های نو شدند و تهدید شدند که در صورت سرپیچی از این فرمان از کار بیکار و مجازت خواهند شد. سال‌ها این فرمان اجرا می‌شد. همه کتاب‌های درسی به زینت این واژه‌های نو آراسته شد. آموزگاران، دبیران و استادان دانشگاه و ادار به استعمال آنها شدند. در اسناد رسمی، در مکاتبات اداری واژه‌های نو به کار رفتند؛ نتیجه آن چه شد؟ امروز جز معدودی که کمتر از یک درصد آنهاست، باقی نمانده است! اگر قرار بود آن فرمان کارساز باشد، امروز ما باید در کتاب‌های درسی مان به جای مثلث "سه بر" به جای مربع "چهارگوش" به جای دایره "گردک"، به جای جامد "دج" و به جای مایع "آب‌گونه" و نظایر آنها را تدریس کنیم!؟

ملاحظه می‌کنید که پهلوی اول با تمام قدرتی که داشت نتوانست زبان مردم را تغییر دهد. مقتدرتر و دیکتاتورتر از او، آدولف هیتلر هم در این زمینه نتوانست کاری انجام دهد. او دستور داده بود واژه‌های غیر

ژرمنی مانند تلفن، تلگراف و مانند آنها حذف و به جای آنها معادل آلمانی‌شان فرن شرایبر را به کار ببرند، اما امروزه کمتر کسی این واژه‌های هیتلر ساخته را به کار می‌برد و توده مردم از واژه تلفن و تلگراف استفاده می‌کنند. هیتلر همچنین دستور داده بود به جای الفبای لاتین از الفبای گوتیک برای چاپ روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها و نامه‌های رسمی استفاده کنند و نشریه‌ها و کتاب‌های زمان او همه با الفبای گوتیک است. اما پس از شکست و مرگ او به کار بردن این خط از بین رفت و خط لاتین از نو برقرار شد. چنان‌که می‌بینید، تاریخ به ما نشان می‌دهد که زبان و خط را با فرمان نمی‌توان تغییر داد.

جناب آقای رئیس جمهور! مردم شما را برای انجام وظایف بسیار مهمی انتخاب کرده‌اند. مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های شما، تأمین امنیت، عدالت و رفاه برای مردم است، یعنی همان هدف‌ها و برنامه‌هایی که هنگام کاندیداتوری خود انجام آنها را به مردم وعده داده‌اید. بهتر است اصلاح زبان و خط فارسی را به خود مردم واگذار کنید.

دکتر انور خامه‌ای - کرج

\*\*\*

دموکراسی، سوسیال دموکراسی - سوسیالیسم، لیبرالیسم  
در فرهنگ غرب و شرق - بخش نخست

توضیحاتی درباره مقاله "دموکراسی دینی قید یا امتیاز" در نشریه شماره ۳۹ اصطلاح دموکراسی، سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم و لیبرالیسم در اروپا و آمریکا در طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم به تدریج در پی هم ایجاد شدند. این اصطلاحات بیش از یکصدسال پیش به شرق و ایران رسید و هر یک به مفهومی دیگر تغییر یافت. اگر کشورهای هند و ژاپن را مستثنا کنیم، مفاهیم تغییر یافته بیش و کم در دیگر کشورها به جا ماند. چندی پیش دو مطلب از دو نویسنده محترم چاپ شد. یکی مصاحبه‌ای در نشریه چشم‌انداز ایران با عنوان "دموکراسی دینی، قید یا امتیاز" (نشریه شماره ۳۹) و دیگر مقاله‌ای در روزنامه شرق ضمیمه ماهانه، شماره ۵، شهریور ۱۳۸۵، به قلم محمد قوچانی، که این نظر را تأیید می‌کند:

برخی مفاهیم بیان شده:

۱- دموکراسی: دموکراسی نسخه واحدی نیست، مکتب و ایدئولوژی دارد. فلسفه حاکمیت بر هستی است. چندگونگی دارد؛ دموکراسی ناب، لیبرال، سوسیال دموکراسی، دموکراسی مستضعف و شهری، دموکراسی پارلمانی، دموکراسی ریاستی، مشروطه سلطنتی، حکومت جمهوری، دموکراسی با دو مولفه اندیویدوآلیسم و لیبرالیسم.  
۲- لیبرالیسم: لیبرالیسم هم تعاریف مختلفی دارد؛ بازار آزاد، عرضه و تقاضای آزاد، رقابت آزاد، سیاست‌ورزی لیبرال و لیبرالیسم در برابر

دی و بهمن ۱۳۸۵  
آرژان

۳- سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی: سوسیالیسم در مقابل لیبرالیسم، کلکتیویسم در برابر اندیویدوآلیسم، ژوزف استالین نماینده سوسیالیسم جهانی و جورج بوش معرف لیبرالیسم جهانی.

حزب توده هم منادی یک نوع دموکراسی و سوسیالیسم بود. این طور استنباط می شود که برداشت این دو نویسنده از عنوان عام سوسیالیسم از این منبع باشد.

طرح این نوشته برای تحلیل و یا نقد نظر این دو نویسنده توانا نیست، بلکه گزارش تطبیقی فشرده ای است که شاید در معرض نقد و نظر پژوهشگران جوان قرار گیرد. نویسنده خود نغماً یا اثباتاً نظری ابراز نمی کند.

بخش نخست، گزارشی کوتاه از مفاهیم معمول در غرب، در برابر مفاهیم شرقی آن است. بخش دوم گزارش از برداشت این دو نویسنده از عملکرد غرب بیان است و نظری که غربیان ارائه می کنند.

تنوع در درک مفاهیم و برداشت دانشوران شرقی تازه نیست و مختص نظر این دو نویسنده نمی باشد. این تفاوت در ایران از صدر مشروطه تا کنون دیده شده است.

### نظری به تاریخ

آرای آزادخواهی در اروپا از نیمه قرن هفدهم به غایت رشد یافته بود. بحث و نظر تئوریک در فرانسه داغ تر بود، اما حرکت در انگلستان به سوی سرنوشت بارورتری سیر می کرد. در قرن هفدهم در انگلستان دو نیروی انقلابی و ملی با دربار جیمز و چارلز اول درگیر بودند. در آن کشور مجلس قانون گذاری وجود داشت، نمایندگان از طبقه اعیان و اشراف بودند. این چنین مجلسی از طرف آن دو پادشاه در عمل به تعطیلی کشیده شده بود. رهبران پیشروی "مشروطه" بازگشت قانون اساسی "ماگنا چارتا" و اعاده فعالیت مجلس را می خواستند. نیروی انقلابی از مردم به رهبری کشیشان "پوری تن" ها بود. پوری تن ها علیه سیستم آریستوکراتیک دستگاه کلیسا برخاسته بودند، پادشاه رئیس کلیسا بود. این دو نیرو در ربع سوم قرن هفدهم با یکدیگر متحد شدند. بر چارلز اول شوریدند، او را دستگیر، محاکمه و اعدام کردند، اما بین رهبری انقلاب اختلاف افتاد. اولیور کرامول - فرمانده چریک های پوری تن - قدرت را به دست گرفت. وی حکومت استبدادی بر پا کرد که تا زمان مرگش، یازده سال طول کشید. پس از وی، رهبران آن گاه دو فرزند چارلز را که آن زمان در ابراز نفرت از کرامول لقب "چارلز شهید" یافته بود، یکی پس از دیگری به سلطنت برگرفتند. آن دو نیز بنای خودسری گذاشتند. رهبران دوباره به حمایت مردم با جنگ و ستیز هر دو را از سلطنت برانداختند.

برخوردهای اجتماعی پیشین (تا قرن های ۱۴ و ۱۵) بیشتر عقیدتی و سخت و خونین بود. از قرن پانزدهم به بعد علوم تجربی پیشرفت کرد. علوم جدید جای علوم قدیم (فلسفه ارسطو و علم روز) را گرفت. آباب کلیسا از دو جهت نمی توانستند خشونت گذشته را اعمال کنند. یکی این که از قدرت حاکمیت کلیسا به تدریج کاسته شده بود. از سوی دیگر آنها در برابر علوم تجربی قرار گرفته بودند که مشکلات تفسیرهای عقلی و فلسفی را در بر نداشت. توجیهای این علوم از نظر عوام و خواص تقریباً یکسان درک می شد.

در این مقطع باید گریزی به تاریخ پیشین بزنیم و به شخصیت ممتازی از شرق اشاره کنیم که چند سده قبل به طرح اساسی تقابل علم (فلسفه در آن زمان) و فقه دین پرداخته و راه حلی برای همسازی این دو نحله ابتکار کرده بود. او قاضی ابو ولید محمد ابن رشد بود (۱۱۹۸-۱۱۲۶). او در شرق به نام "ابن رشد" و در غرب به نام "اورس" (Averroes) شهرت داشت. ابن رشد بر فهم و تفسیر فلسفه ارسطو مسلط بود. در غرب به عنوان "مفسر" بالاطلاق شناخته شده بود. محفل پیروان او به نام اوروئیست (Averroist) تا حدود قرن هفدهم در اروپا فعال بود. راه حل او در "افتراق" علم (فلسفه) و دیانت به جایی نرسید. نظر او در تحمل، سعه صدر و گذشت، به معظه تعبیر شد. اما نظریه او بر افتراق علم و فقهات همچنان بر جای ماند.<sup>(۱)</sup> بررسی نظریه این عالم شرقی فرصت دیگری می طلبد.

### روش تحمل (تولرانس)

در جریان نهضت انقلابی قرن هفدهم، گروه هایی از عالمان مذهب مسیح و عالمان علوم تجربی دریافتند که نزاع آن عقیدت و علم به جایی نمی رسد. این نزاع در طی زمان اثر چندانی بر عقیده و نظر رهروان دو طریق به جا نگذاشت. ارباب کلیسا کم کم متوجه شدند که دین و علم در کنار هم سبب کاهش رونق کلیسا نمی شود، بلکه تلطیف نظر و عمل باعث اقبال مردم، حتی عالمان تجربی شده و بر رونق کلیسا می افزاید. عوامل اجتماعی و فکری دیگر نیز به برداشتن بن بست کمک کردند. در انگلستان دو متفکر بزرگ، روش تحمل (تولرانس) را تبیین کردند، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۶) و دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱). این دو فیلسوف روش تحمل را تحت قاعده "جدل احسن" علمی و عمومی کردند. محدوده کیفی و کمی شناخت و دریافت بحث و نقد را روشن ساختند. هنوز وجوه علمی و عملی تحمل در "جدل احسن" را در اروپا و امریکا به نوبه وگان درس می دهند، برای این که این متد آسان تر در خاطره ضبط شود و آسان تر از ضمیر برآید، سه حرف اول الفاظ بحث (G) را سرلوحه قرار می دهند. به نوبه می آموزند که هر جدل با مقابله شروع می شود، مقابله به زبان خارجی Gonfrontaion است. ضمن مقابله هر طرف "باید" نقاط ضعف و قدرت نظر خود و طرف دیگر را بدون تعصب، و عالمانه ارزشیابی کند تا به فهم و برداشت درست برسد، این مرحله را Goncensus, Building می گویند، به این ترتیب هر طرف آگاهانه و خالصانه آماده "سازگاری" و "همسازی" و همکاری" و سازش (Gompromise) می شوند.

رهبران در ابتدای قرن هجدهم با سازش و سازگاری در انگلستان، مجلس شورا را برقرار کردند. قانون اساسی به روز شد. حوزه ارتش و قوای دیگر مشخص و محدود گردید. در دوران سلطنت ویلیام (Orange Viliam Of) و مری که از هلند آورده شده بودند قدرت سلطنت را محدود کردند.<sup>(۲)</sup> حال چگونه این نظم نوپا را بر سر پا نگهدارند تا تسلسل "انقلاب - کودتا" برقرار نشود؟

### ظهور اصطلاح و مفهوم دموکراسی

رهبران نظام (ملیون) و کلیسا به کنکاش نشستند و تطور تاریخی - اجتماعی اوضاع هفتاد ساله گذشته را بررسی کردند. در نهایت به این نتیجه رسیدند که پیشرفت انقلاب و تأسیس سازمان های مردمی موجود بر اثر



حرکت مردم بوده است. مردم در عمل با درایت، رهبری را برگزیدند و انقلاب را به سرانجام رسانیدند. برآمدن اولیور کرامول نیز بر اثر اختلاف رهبری در تقسیم "سهام" بود و زمانی اتفاق افتاد که ارتباط افراد و دسته‌های رهبری با مردم قطع شده بود. با تجدید خودسری دربار، رهبری بار دیگر به مردم متوسل شد، آنها به میدان آمدند و فرزندان چارلز را از صحنه بیرون راندند.

با چنین تحلیل، رهبران کشور به نتیجه نهایی رسیدند و قبول کردند که مردم در جمع، حاکم و حکم آگاهی هستند، پس بهتر و مطمئن تر است که حکم و حکمیت به مردم سپرده شود. رهبران و متفکران در اجرای امر رأی اکثریت مردم، اکثریت ۵۱ درصد را پذیرفتند. این روش را دموکراسی یعنی "حکومت مردم بر مردم" نامیدند، این روش جامع‌الاطراف نبود، اقلیت کنار گذاشته شده بود، اما علی‌الاصول عملی بود و تاکنون نیز در غرب راه دیگری ارائه نشده است؛ این نقص از نظر مبتکران پیشرو پنهان نمی‌بود. در همان زمان برای مطالبه حق اقلیت دوروش دیگر در نظر گرفته شد. یکی قبول آزادی بیان و آرای مخالف در مجلس و یا در جامعه بود، دوم، دستگاه اجرایی و قانونگذاری دوره‌ای شد تا اقلیت ناموفق، راضی یا ناراضی بتواند با انتقادهای پیشنهادی سازنده کسب رأی بیشتر کند و دولت را به دست گیرد. بر مبنای این روش اقلیت و اکثریت در مقابل یک حکم، فعالیت یگانه‌ای دارند. در این محکمه بزرگ، اقلیت‌ها از هر طرف که باشند نمی‌توانند و نباید به علت نارضایتی و یا توفیق نیافتن در انتخابات به کوی و برزن بریزند و خانه و کاشانه را به آتش بکشند. بنابراین دموکراسی به مفهوم غربی یک "متد" است، مکتب و ایدئولوژی ندارد، چندگونگی و پسوند و پیشوند نمی‌پذیرد، فرد و جمع با یک حق در آن شرکت می‌کنند.

#### مفهوم سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم در غرب

کلمه سوسیال در ترکیب "سوسیال سرویس" (Socialservice) از قرون پیش، حتی در قرون وسطا در فرهنگ اروپا وجود داشت. اغلب خدمات اجتماعی مانند آموزش و طب و بهداشت و سرپرستی فقیران و معلولان را کلیسا انجام می‌داد، اداره پست و راه‌سازی و ارتش در اختیار دولت بود.

هنگامی که تشکیلات دستگاه دولت وسیع‌تر گردید، درآمد عمومی بیشتر شد. دستگاه‌های دولت به تدریج مسئول خدمات اجتماعی بیشتری گردیدند. به موازات پیشرفت، سرمایه‌داری خصوصی به‌طور کمی و کیفی رشد پیدا کرد، صنعت نو به وجود آمد. شرکت‌های سهامی و حتی خارج وطنی تشکیل شدند. قشرهای با درآمد بالا برای خود مراکز سرویس خصوصی ایجاد کردند. استفاده از این مراکز از دسترس قشرهای کم‌درآمد دور ماند. دستگاه دولت و کلیسا نیز نمی‌توانستند احتیاجات روزافزون را کارسازی کنند. خدمات کلیسا با ارزش بود، کلیساها علاوه بر منابع اختصاصی از هدایای ثروتمندان نیز بهره می‌بردند، اما این خدمات داوطلبانه بود و کم‌کم به حوزه‌های خاص محدود شد. نظر دولت و مردم متوجه شرکت‌های خصوصی و سرمایه‌داران شد. توقع عموم آن بود که آن مجموعه باید سهم بیشتری برای خدمات اجتماعی بپردازد؛ در واقع خدمات باید عمومی‌تر "سوسیالیزه‌تر" شود. تعیین سهم بخش خصوصی نمی‌توانست دستوری باشد و از بالا، مثلاً از ناحیه دولت صادر شود؛ می‌بایست "دموکراتیک" باشد، یعنی نمایندگان مردم و دولت طرح مالیاتی

و عوارض تصویب کنند و تعهدات بخش خصوصی را تعیین نمایند. این طرح‌های "قانونی" طبیعتاً مورد قبول صاحبان حرف و صنایع قرار می‌گرفت. به این ترتیب اصطلاح و "متد" سوسیال دموکراسی وارد فرهنگ غرب شد.

بخش خصوصی به سرعت گسترش پیدا می‌کرد و به شعبه‌های متعدد تقسیم می‌شد. دستگاه اداری دولت و قانون‌گذاری در بدایت امر نمی‌توانست با به پای بخش خصوصی، خود را آماده نظارت و کنترل کند. در واقع یک خلأ زمانی به وجود آمد. سرمایه‌داران بویژه صاحبان صنایع، تاجران، بازاریان، شرکت‌های بزرگ و واسطه‌ها از این خلأ استفاده کرده از پرداخت سهم خود از درآمدهای تازه طفره می‌رفتند و به زحمت‌کشان اجحاف می‌کردند. روشنفکران و متفکران از این وضع راضی نبودند و به فکر مقابله و چاره‌جویی افتادند. اما این بحث‌ها بیشتر آکادمیک یعنی نظری بود و از ذهن و فکر دانشوران تراوش می‌کرد و ناچار بیشتر جنبه فلسفی داشت و به مکتب‌هایی انجامید که در قرن نوزدهم به اصطلاح "سوسیالیسم" خوانده شد. بخش خصوصی لقب سرمایه‌دار "کاپیتالیست" یافت. گفته شده که اینان خود مکتب و مسلکی دارند و آن "کاپیتالیسم" است.

برای احقاق حق زحمت‌کشان و گسترش عدالت و خدمات اجتماعی سه "مکتب سوسیالیستی" به فعالیت پرداختند.

گروهی از "سوسیالیست‌ها"ی اولیه بر رحمت و عطف انسانی تکیه می‌کردند و از صاحبان صنایع و سرمایه می‌خواستند که داوطلبانه به تحدید و واگذاری بخش‌هایی از وسایل تولید بپردازند. آنان بر این نظر بودند که با این طریق، زحمت‌کشان بیشتر در تولید شرکت می‌کنند و درآمد بیشتری می‌برند و از تنش در اجتماع کاسته می‌شود.

دسته دیگر "سوسیال دموکرات" بودند که رحمت و عاطفت انسانی معدود سرمایه‌داران را امری ناگهانی و نمونه‌ای می‌دانستند. برعکس، بر طبع متعددی و متجاوز انسان تکیه می‌کردند که "ظلم و جهول است" و وعظ و خطابه بر او چون "گردکان بر گنبد" است و غریزه نسیان او بر عارضه تذکر غالب است. سوسیال دموکرات‌ها گسترش کنترل نظارتی دولت و قانون را لازم می‌دانستند و به تأسیس دستگاه‌کنترلی دیگر "حزب سوسیال دموکرات" دست زدند. وظیفه حزب، همچنین تربیت کادرهای دانش و رهبری بود. حزب با حمایت مردم و سندیکاهای می‌توانست دولت را به دست بگیرد. رهبران حزب سوسیال دموکرات تشخیص می‌دادند که گروه محافظه‌کار نیز واکنش نشان خواهند داد، اما تعالیم سوسیال دموکراسی چنان پیشامدی را ناشایست نمی‌شناخت، زیرا به روش دموکراسی، برخورد عقاید و آرا را به نفع حکمیت مردم تشخیص می‌داد.

گروه سوم طرفداران کارل مارکس و فردریک انگلس بودند. آنان می‌گفتند که کاپیتالیسم قهراً و کوراست، اما به‌طور جبری رشد می‌کند. آن "طبقه" در پی انباشت سرمایه است و جبراً به حق طبقه زحمت‌کش توجه نمی‌کند. جامعه صنعتی پیشرفته، خواهی نخواهی به دو طبقه غنی (صاحب سرمایه) و فقیر (پرولتاریا) تقسیم می‌شود. طبقه پرولتاریا که در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مجتمع است برخلاف کشاورزان که پراکنده‌اند،<sup>(۳)</sup> به قدرت خود آشنا می‌شود و به مدد و رهبری یک حزب "پیشرو" آوانگارد کودتا می‌کند و وسایل تولید و توزیع را سوسیالیزه (ملی) می‌نماید، دولت نیز خود به خود از بین می‌رود. این تز یا نظر را

"سوسیالیسم علمی" نامیدند و نظر گروه اول را "Ufopic"، خیال پردازانه خواندند و نظریه گروه دوم را غیر علمی و غیر عملی دانستند. سوسیالیسم علمی نیز "فلسفه" زندگی برادرانه و صلح آمیز کمون اولیه "کمونیسم" را برقرار می کند و بر پایه اصل "همه" کار می کنند و هرکس به قدر "احتیاج" خود از خوان جامعه "بی طبقه" و "بی استثمار" و "بی دولت" برداشت می کند.

مارکسیست ها نوید می دادند که چنین جامعه ای ابتدا در اروپا و آمریکا پدیدار می شود، زیرا این کشورها دوران بورژوازی را پشت سر گذاشته و به دوره عالی صنعتی نزدیک می شوند و به زودی زمینه برای کودتای پرولتاریا آماده می شود.

متفکران سوسیال دموکرات، این فلسفه پردازی را نه تنها علمی نمی دانستند که آن را پیشگویی خیال پردازانه می خواندند. لیکن اوضاع اجتماعی و اقتصادی روز در اروپا به صورتی بود که نظرات مارکسیست ها در طبقه تهیدست و روشنفکران عاصی و بیکار خریدار پیدا کرد و به طور معمول دوران اعتصاب و درگیری در رسید.

در اروپا و آمریکا، همزمان با رشد سرمایه داری، دامنه علوم اجتماعی و تجربی نیز توسعه یافت. عالمان علوم اقتصاد، جامعه شناسی، طب و روان شناسی، حقوق و مدیریت و استاتستیک (Statistics) و تکنیک پیدا شدند، اینان به بخش خصوصی و دولتی راه یافتند. دستگاه اداری و قانون گذاری و قضا مجهزتر و آگاه تر، تکنیک مدیریت و اجرا، مدرن تر شد. از سوی دیگر سرمایه داری پیشرفته آن طور که مارکسیست ها خیال می کردند کور نبود. سرمایه داری تحت نظارت دموکراسی تطبیق و تطابق چشمگیری نشان داد و از داخل و خارج ناگزیر دستخوش تحولاتی شد که شرح آن مجال دیگر می طلبد. اما این نکته را نمی توان ناگفته گذاشت که تحولات داخل سرمایه داری در زمان حیات مارکس و انگلس شکوفا شد. شرکت های سهامی عام و بیمه ها پیدا شدند. کارل مارکس خود سهام شرکت خرید بود. قانون تجارت و اصناف و کارگران تصویب شد. به نظر می رسد که هیچ یک از این مقدمه ها توجه آن دورا جلب نکرد.

از شوربختی های شرق، آن که پرچم "سوسیالیسم علمی" بدون توجه به تز اصلی آن توسط لئون ترانسکی و لنین به روسیه آورده شد. روسیه کشوری عقب مانده و دیکتاتورزده بود. مردم آن فقیر و کشاورز بودند و در دوران سرف ها زندگی می کردند. لنین و بعد استالین خواستند با یک "پرش" تاریخی جامعه سرفی را صنعتی کرده و حکومت پرولتاریای "ساخته ذهن" را برقرار سازند، نتیجه "سوسیالیسم جهانی" استالین آن شد که دیدیم. (۴) اما یک هنر پرفروغ دستگاه استالین را نمی توان فراموش کرد؛ آن خلق ماشین تبلیغاتی عجیبی بود که آنچه را در پس پرده می گذشت، بهشت پرولتاریا جلوه می داد و گروه هایی از نخبگان جهان سوم را با امید و آرزو مسحور کرد. در زمان محدود پس از جنگ جهانی، مردم کشورهای در بند دیکتاتوری به پا خاستند، آن گروه ها نه تنها از جمع خلق دور ماندند که در راه آن سدی به وجود آوردند.

#### لیبرالیسم در مفهوم غربی

اصطلاح "لیبرالیسم" با ظهور دموکراسی در اروپا مطرح شد. این اصطلاح از مبدأ آزادی و آزادیخواهی و به همان معنی بود. به شرحی که به اجمال گذشت، به عنوان "متد" و روش برای آزادی رأی فرد و جمع و آزادی انتخابات نمایندگان قانون گذاری به اجرا درآمد. به تدریج که

حوزه های علوم اجتماعی گسترش یافتند، این روش برای اجرا برگزیده شد. در علم اقتصاد، آزادی تجارت و بازار آزاد، در علم دین و جامعه شناسی، آزادی عقاید و افکار، در علم حقوق، آزادی قاضی و قضا، آزادی دفاع و حقوق بشر در علم سیاست و ورزشی، آزادی برابری افراد و احزاب و آزادی بحث و نقد و طبع و نشر، در قانون گذاری، آزادی رأی و رأی اکثریت و...

واقعیت دارد که پیرامون محور "لیبرالیسم" در غرب مکتب ها ایجاد شدند و فلسفه ها پرداختند. ولی محتوای بیشتر بحث ها و نظرها حالت واکنشی دارد که بیشتر از تفاوت طرز اجرای این روش برخاسته است. در مفهوم اصطلاح (آزادی) اختلاف نظر دیده نشده است و در رد یا قبول آن مکتب یا فلسفه ای بنیادینی به وجود نیامده است؛ برای نمونه، مکتب یا فلسفه خاصی و حزب و گروهی با عنوان لیبرالیسم در برابر سوسیالیسم، یا در برابر اندیویدوآلیسم یا کلکتیویسم و یا در برابر دین و مانند آن، اظهار وجود نکرده است. در غرب این طور برداشت می شود که روش لیبرالیسم در متن علوم اجتماعی یکسان عمل می کند. اختلاف نظر در حوزه نحله های عقیدتی پیش می آید که ناظر بر مفهوم آن نیست، بلکه چارچوب هر نحله عقیدتی برای اجرا، که با چارچوب نحله دیگر متفاوت و در برخی زاویه ها مخالف است. چارچوب اعتقادی نو محافظه کاران "متدین" و قسمتی از مسیحیان "بابتیست" جنوب ایالات متحده و بنیادگرایان کلیسای انجیلی (او انجیلیست) به هم نزدیک است و با چارچوب نحله های دیگر مذهب مسیح تفاوت دارد، هر سه گروه با روش پلولاریستی حزب دموکرات موافق نیستند.

#### پی نوشت ها:

۱- پیش از این رشد، ابن طفیل بر این نظر بود. برحسب این نظریه، علم (فلسفه) و دین در کنار هم سازگاری دارند، اما فلسفه باید به حوزه خواص و فقه و عرف دین برای عوام محدود شود.

۲- ویلیام نسبت دوری با خاندان سلطنتی انگلیس داشت، در هلند زاده شده بود.

۳- کارل مارکس کشاورزان را ساده لوح و با لغت موهن دیگر می خواند.

۴- لنین هشدارها و حتی مخالفت پلخانف و کارل کائوتسکی، از رهبران نهضت سوسیالیستی را ندیده گرفت. "فتوای" مشروط کائوتسکی را در برابر تحذیر پلخانف، نظری مثبت در تأیید نظر خود جا انداخت.

دکتر کمال قائمی - تهران

\*\*\*

#### زندگی مطبوعاتی بیکار!؟

مری پرورشی یکی از مدارس هستم. دین و ایمانم را مدیون نواندیشان دینی و ملی و وطنم می دانم و از فضای روشن بینی جدا نیستم. در سخنان مقام رهبری آمده بود که مردم ایران "مردمی با شعور" هستند، مردمی که می توانند بفهمند، بشناسند، درک کنند، بسنجند، قیاس کنند و حتی بیان کنند. اگر واقعاً این شناخت را از مردم ایران داریم، از وجود روزنامه هایی که به فرض محال بدترین نوشته ها و بیان ها را هم داشته باشند، چه باک؟! در فضایی که روزنامه "شرق" و نشریه "نامه" تعطیل می شوند، "چشم انداز ایران" چشم اندازی است به اندیشیدن و بودن...

پیشنهاد می‌کنم چشم‌انداز ایران توضیح دهد هزاران نفری که ناگهان و بدون آمدن زلزله، سیل و صاعقه، بر اثر بستن نشریه‌ها بیکار می‌شوند، این بندگان خدا چگونه معیشت خود را می‌گذرانند. این مهم، هم حق ماست که بدانیم و هم حق آنهاست که بگویند.

م. علوی - کاشان

\*\*\*

#### نگاهی به آینده

۱- پرداختن به گذشته و درس گرفتن از مسائل پیش، خیلی مفید است، ولی به نظر می‌رسد پرداختن به مسائل خرداد ۱۳۶۰، قدری از حد تعادل فاصله گرفته است و این موجب می‌شود که ما از مسائل روز دور بیفتیم. به نظر می‌رسد آنچه تا حال درباره خرداد ۱۳۶۰ جمع آوری شده، قطعاً از حجم بالایی برخوردار است و می‌توان آنها را به چند جلد کتاب تبدیل کرد. جمله‌ای است که مشهور به آقای کندی، ریاست جمهوری پیشین امریکا که گویا دموکرات بوده و نزد صاحبان دانش، انسان با فکر و پیشرفته‌ای بوده و شاید به دلیل همین تفاوت اساسی، ایشان از جوامع سودجو و صاحبان ثروت‌های کلان و تصمیم‌گیران جهان که در امریکا هستند با گلوله Oswald ترور شد. آن جمله این است: "آنهايي که به گذشته و حال می‌نگرند، قطعاً آینده را از دست خواهند داد."

۲- نام مجله چشم‌انداز ایران گویای آن است که آینده نزد مدیریت و دست‌اندرکار تهیه نشریه قطعاً مهم‌تر از دیروز و حتی روز جاری است.

۳- در حال حاضر اگر از دیدگاه نظام برنامه‌ریزی کنونی کشور، به مسائل نگاه کنیم، برنامه‌های ایران در کتاب‌هایی به نام قانون برنامه چهارم فرضاً از سال ۱۳۸۴ تا پایان ۱۳۸۸ را در بر می‌گیرد و عنوان قانون برنامه چهارم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نام می‌گیرد. سه بخش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که هم مستقل و هم مرتبط هستند مورد بررسی، توجه، اخذ تصمیم و در نهایت به عرصه اجرا وارد می‌شوند. امروزه تعداد مسائلی که هر یک از سه بخش یادشده مطرح هستند، بررسی، نقد و توضیح آنها برای خوانندگان محترم نشریه چشم‌انداز ایران بسیار ضروری است. در واقع تعداد مسائل زیاد است و یکی از مهم‌ترین عنوان‌ها می‌تواند این باشد که ملتی با این سابقه طولانی در تمدن و آداب مدنیت و با داشتن نام کشور اسلامی و بالاتر از آن مزین به شعار پیروی خاندان نبوت و امامت از سویی و دارا بودن منابع ثروت بیکران نفت، گاز، معادن، آب، زمین‌های مستعد و انسان‌های با دانش و بینش، چرا و چگونه هر روز که می‌گذرد و به گواهی آمارهای منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران، تعداد افراد متوسط جامعه رو به کاهش می‌گذارد؛ شمار بسیار اندکی به مراکز ثروت‌های بی‌حد و حصر جذب می‌شوند و شما بی‌شماری به قشر ضعیف‌تر و فقیرتر جامعه افزوده می‌شوند. بهتر نیست این پرسش از سوی صاحبان قلم و بینش مطرح و توضیح داده شود و هم مسائل بررسی شود و هم راهکار ارائه شود.

۴- مطلب دیگر، درباره بانک‌هاست. از صادرات، ملت، سپه، ملی، بخش خصوصی و مانند آن. اوایل انقلاب گفته می‌شد که بانک‌ها خون مردم را می‌مکند. امروز مردم وقتی برای رفع نیاز به یکی از بانک‌ها مراجعه کنند، دست‌کم سه برابر آنچه گرفته‌اند، باید اندک اندک بپردازند و آخر کار چیزی به دست آورده‌اند که شاید و شاید به زحمت این همه مشقت نمی‌ارزید.

۵- اینجا یک پرسش مطرح است، چه کسانی پیرامون برخی از مسائلی که عرض شد خواهند نوشت؟ آقایان دکتر رئیس دانا، مشایخی، مهندس عزت‌الله سحابی و نیز دیگر اساتید که طرز فکر شما، گذشته و حال شما و کلام شما را دوست دارند و احترام می‌گذارند خواهند نوشت و مطالبی را برای پربارتر شدن نشریه چشم‌انداز ایران خواهند افزود.

علی تهرانی - تهران

\*\*\*

#### پرسشی از آقای سعید شاهسوندی

بنده به‌عنوان یک ایرانی میهن‌دوست، یک پرسش از شما دارم که امیدوارم جواب منطقی به ملت بدهید. از لحاظ سیاسی وابسته به هیچ حزب و جناحی نیستم و شهروندی عادی‌ام که این پرسش‌ها در ذهنم از سال‌ها پیش وجود دارد:

۱- شما به‌عنوان یک مجاهد پیشکسوت با چه تحلیل و منطقی پس از درگیری با رژیم، به عراق و حزب بعث پناه آوردید، حزبی که با بی‌رحمی تمام خانه‌های کاهگلی شهرهای مرزی ایران را با بمب و موشک بر سر ساکنان فقیرشان خراب می‌کرد؟ و چه تحلیلی می‌تواند به انسان بقبولاند که با دیدن چنین فجایعی از جنگ، به دشمن پناهنده شده و با ژنرال‌های بعضی خونخوار بر سر میز مذاکره نشستید و گپ زدید؟ آیا مبارزه و تسخیر حکومت به چنین ننگی می‌ارزید؟

۲- چگونه صدام شما را پذیرفت و چگونه هزینه‌تان را می‌پرداخت؟ آیا همکاری سازمان به‌عنوان ستون پنجم با ارتش عراق در زمان جنگ صحت دارد؟

بنده به‌عنوان یک ایرانی دوست دارم و عاشق شاهنامه و مثنوی معنوی، به جرأت حاضر تمام گلوله‌های ارتش بعث در زمان جنگ به بدنم می‌خورد، ولی اشکی را از چشم یک ایرانی در نمی‌آوردم و نوکر مرزپرگوه‌ر هستم.

نیما نسیمی - مسجد سلیمان

\*\*\*

#### علل ریشه‌یابی تغییر ایدئولوژی در سال ۱۳۵۴؟

تقریباً از شماره ۷ نشریه چشم‌انداز ایران، (البته به همراه پسر دایی‌ام) یکی از خوانندگان همیشگی دوماهنامه وزین شما هستم که بسیار عالی و دقیق به مسائل رسیدگی می‌کند، مخصوصاً گفت‌وگوهایی در مورد حادثه خرداد ۱۳۶۰ و علل و عوامل دخیل در آن... در سن ۱۴ سالگی دیپلم خود را از کالج امریکایی‌ها (البرز) گرفتم و برای تحصیل عازم فرانسه شدم. در سن ۲۰ سالگی دکترای خود را در رشته مکانیک از سوربن گرفتم. در سن ۲۵ سالگی نیز دکترای الکترونیک خود را از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی امریکا گرفتم و الان هم دانشجوی رشته مدیریت (IT) همان دانشگاه هستم... تقریباً به چهار زبان انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و عربی تسلط دارم. ساکن امریکا هستم و از دور تحولات ایران را دنبال می‌کنم. البته چند بار هم در زمان آقای خاتمی به ایران آمدم. می‌خواستم چند مطلب را به‌عنوان تذکر از برادر کوچک خود (۲۹ ساله) پذیرا باشید:

۱- در مورد گفت‌وگوهایی شما در مورد حوادث خرداد ۶۰ که خیلی عالی و جامع هستند، سعی کنید به علل تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۵۴ نیز بپردازید و اصول و فروع آن را بازخوانی کنید که به چه

صورت بود و محتوای آن چه بود و چرا و به چه علت به این نتیجه رسیدند که باید تغییر ایدئولوژی بدهند؟ آیا این از طریق ساواک القا شد و یا در مورد ایدئولوژی قبلی به بن بست رسیده بودند؟ البته این مطالب را با زبان ساده و گویا بیان کنید تا برای همه از جمله اینجانب و امثال بنده که از جوانان نسل سوم این کشور هستیم، قابل هضم و درک باشد.

۲- در مورد اتفاقات خرداد ۶۰ بهتر است از خود بچه‌های مجاهدین که از سازمان بریده‌اند و تعدادشان هم کم نیست - مخصوصاً یکی در سال ۱۳۶۳ و دیگری در سال ۱۳۶۷ و ۱۳۸۰ - هم مصاحبه داشته باشید و از آنها در مورد وضعیت کنونی سازمان و شیوه برخورد اعضا با انقلاب‌های ایدئولوژیک پی در پی مسعود رجوی و مریم و یا مهاجرت به عراق و همکاری با مردم و مسائل دیگر و چگونگی جدا شدن آنها و خیلی از مسائل دیگر صحبت کنید؟ - برای روشن شدن زوایای تاریک این سازمان که در ابتدا شروع خوب و عالی داشت، ولی به این صورت در آمد - صحبت کنید.

هومن داودی - آمریکا

چشم انداز ایران: در مورد مطلب شماره ۱، تا حدی در خاطرات جلد دوم مهندس میثمی با نام "آنهاکه رفتند" آمده است.

\*\*\*

بررسی شوراها در ایران

با توجه به این که شما در نشریه به تحلیل عملکرد اولین دوره شوراها ی اسلامی پرداختید و با توجه به اهمیت نظام‌های شورایی در قرن حاضر، پیشنهاد می‌کنم تحلیل تاریخی "جمهوری شورایی گیلان به رهبری میرزا کوچک خان" که در ایران تجربه شده است را مشتمل از ارزش‌گذاری از یاد نبرید. بدیهی است که نقد و تحلیل این تجربه کمک شایانی به آسیب‌شناسی نظام‌های شورایی در ایران خواهد نمود.

پیروز بهارمست - لاهیجان

\*\*\*

مطالعه عمیق نشریه

هر بار که نشریه به دستم می‌رسد از فرط شادی به تندی تمام صفحات را می‌خوانم، اما پس از چند روز احساس می‌کنم دنبال چیزی می‌گردم، مجدد تمام اوراق را این بار با جان و دل می‌خوانم تا به عمق مسائل بهتر پی ببرم. از همکاران و دست‌اندرکاران نشریه نهایت سپاس را دارم.

علی محمدنیا - تهران

\*\*\*

سرانجام عبدالرضا نیک‌بین رودسری چه شد؟

دوکس مردند و حسرت بردند، یکی آن که داشت و نخورد و دیگری آن که دانست و نکرد، بنابراین تقاضا دارم مطلبی در مورد آقای "عبدالرضا نیک‌بین رودسری" که گفته شده از بنیانگذاران مجاهدین بوده است نوشته که اصلاً او که بوده؟! آیا از طیف اول بوده‌اند یا نه؟ و سرانجامش چه شد؟!

مهدی قاسمی - رودسر

چشم انداز ایران: مهندس میثمی در خاطرات جلد یک (از نهضت آزادی تا مجاهدین) از ایشان با نام مستعار "عبدی" یاد کرده‌اند.

\*\*\*

آشنایی جوانان با تاریخ معاصر

آقای عبدالحسین پیروان از شیراز ضمن نگارش نحوه شهادت

رحمت‌الله میثمی، چند نکته در خصوص نشریه ارائه کردند:

۱- چنانچه مقدور است حوادث تاریخ معاصر خصوصاً ۲۸ مرداد و اسفند ۱۳۴۱، به صورت ویژه‌نامه همانند ویژه‌نامه ۱۸ تیر تهیه شود تا مرجع و منبعی برای مطالعه آیندگان باشد. مصاحبه از افرادی که هنوز زنده هستند چرا که یکی از مشکلات اساسی نبودن تاریخ معاصر مکتوب خصوصاً ۴۰ ساله اخیر و ناآشنایی جوانان ما نسبت به تاریخ معاصر است.

۲- در رابطه با خرداد ۶۰ نیز احساس می‌کنم هنوز افراد زیادی زنده‌اند که می‌توان از خاطرات آنان برای بررسی حوادث خرداد ۶۰ استفاده کرد [آقایان هاشمی رفسنجانی، منتظری، مهدوی کنی و...] آیا شما که از مجاهدین فاصله گرفته و قصد داشتید بدون وابستگی حکومتی چشم‌اندازی نو داشته باشید، توانسته‌اید به راحتی زندگی و فعالیت کنید؟

\*\*\*

دو پرسش از مهندس میثمی

برای من دو سوال به وجود آمده است:

۱- در مراسم بزرگداشت یکی از بزرگ‌ترین آزادمردان و آزادیخواهان ایران، مهندس میثمی سخنرانی کردند و به نکته‌ای اشاره نمودند که بنده منظور ایشان را نفهمیدم، که گفته بودند: "به نظر من نفت در آمد نیست، بلکه سرمایه است.... چگونه نفت در آمد نیست و سرمایه است؟ این سرمایه اگر درآمدزا نباشد و یا این حالت را به خود نگیرد چه استفاده‌ای دارد؟"

در همین مراسم نیز گفتند مازاد، خرج خرید اسلحه می‌شود برای حفاظت معنوی و حفاظت مادی نفت، حال این اسلحه حتماً باید سلاح اتمی باشد و چیز دیگر نمی‌تواند جایش را بگیرد؟

۲- آقای مورالس رئیس جمهوری بولیوی، صنعت نفت و گاز کشورش را ملی کرد. این ملی شدن در آن شرایط بولیوی چه سودی برای کشورش دارد؟ در حالی که از نظر ذخایر، نفت و گاز کمی به نسبت کشورهای مانند ونزوئلا دارد و این کشور نقش مهمی در بازارهای جهانی انرژی بازی نمی‌کند. اما برای برخی کشورهای همجوار، گاز صادراتی اش مهم تلقی می‌شود و چون به گفته جراید فاقد خط لوله برای انتقال گاز به اروپا، مکزیک یا آمریکا و آسیاست، تنها می‌تواند گازش را به کشورهای همسایه بدهد و این کار را هم می‌توانست بدون ملی کردن انجام دهد. ملی کردن چه توفیقی برای دولتی مثل بولیوی دارد؟ و اینک آیا مردم فقیر و باسواد اندک، خواهند توانست مزه این کار را بچشند. نمی‌دانم شاید هم آقای مورالس می‌خواست با این کار تمامی دلارهای نفتی را به طرف جیب خودش هدایت کند تا دست‌کم بتواند دوره بعد ریاست جمهوری، قاطعانه‌تر پیروز گردد!!

سیدمحمد سعید حسینی نژاد - رضوان‌شهر

\*\*\*

خداپرست ضد اقتدارگرایی هستم

دانشجوی ورودی سال ۸۵ در رشته اقتصاد هستم، امیدوارم بتوانم با ذهنی باز، اعتقادی راسخ و عملی صحیح به آنچه کمال انسانی است و سعادت تمامی مردم است رسیده و به مردم خدمت بکنم و آنچه رسالت پروردگار بر روی دوش هر انسان است به سرانجام برسانم و خشنودی

خدا را کسب نمایم. باور دارم که هر فردی در وهله نخست باید خداپرست و سپس یک انسان باشد، یعنی جدای تمام ظواهر و برجسب‌های فردی و اجتماعی، باید انسان خداپرست (خدا باور) باشیم. در روزگار کنونی هیچ چیز برای کسی که سعی می‌کند درست زندگی کند، بهتر و شایسته‌تر از استقلال فکری و عملی نیست. درست است که هر انسان در طول زندگی به کمک و مشورت اطرافیان نیاز دارد اما بنا به گفته خودتان بر اساس نظر بزرگان در برابر سرسپردگی کورکورانه و جاهلانه مقاومت کند و کرامت انسانی خود را فراموش نکند...

با افتخار، خود را آنارشیستی [ضد اقتدارگرایی] خداپرست می‌دانم که می‌خواهد و سعی می‌کند زندگی خود را برای رسیدن به معنا و حقیقت و کمال حقیقی انسانی بنابر استعدادهای ذاتی خدادادی اش و علاقه‌ها و واقعیت‌های محیطی، فنا نماید...

ح. ولی زاده - همدان

\*\*\*

### سر در گمی در راهبرد

در طول یک سال گذشته شاهد سیر حوادث و تحولات چه در داخل کشور و خارج از کشور بودیم و آن چنان مسائل روز پیچیده شده است که هرگونه تحلیل و تفسیر خلاف واقعیت را نشان می‌دهد. در حقیقت آن چیزی که باعث امیدواری است، چشم‌انداز آینده، عقب‌نشینی استبداد و آگاهی بیشتر افراد جامعه و به میدان آمدن نویسندگان روشنفکر و روشنگری است... در گذشته مجاهدان و مبارزان انقلابی معتقد بودند که استقلال اقتصادی ضامن استقلال سیاسی است. به نظر من بنای این نظریه درست باشد.

عبدالرحیم ابراهیمی - کلاچای

\*\*\*

### کراک؛ آسیب اجتماعی جدید

کراک یا کرک، ماده مخدری است که از ترکیبات گروه کوکائین - جزو مواد محرک است - تشکیل و در واقع ترکیبی از مواد هروئین غلیظ شده است. جوانان کشورمان متأسفانه آن را مصرف می‌کنند و آنان را تبدیل به مصرف‌کنندگان حرفه‌ای می‌نمایند که هزاران بار از هروئین بودن بدتر است، چرا که ماده محرک آن خیلی قوی‌تر از هروئین می‌باشد...

تولیدکنندگان هروئین غلیظ "کرک" عبارتند از: کشورهای آسیای میانه و مافیای روسیه. تولیدکنندگان کرک ترکیبات آن را تغییر داده‌اند. پس از مصرف متوالی کرک قیافه و چهره فرد را دگرگون و مرگ‌آور و فرد را بی‌اختیار و سوسه‌انگیز می‌نماید. کرک نوعی سمی است که وارد خون و جریان سیستم عصبی فرد می‌شود. بدین خاطر ترک آن هم بسیار مشکل است و تا شش ماه و گاه تا یک سال درمانش به درازا می‌کشد.

هروئین غلیظ یا در اصطلاح کراک، دانه‌های خرد شده مانند کشک می‌ماند که به رنگ سفید یا کرم رنگ در بازار قاچاق مواد یافت می‌شود و لازم به ذکر است امروزه هم بیشتر قاچاقچیان هروئین غلیظ شده را آغشته به اسانس تریاک می‌کنند تا بوی تریاک بگیرد و سپس ماده‌شان را به عنوان تریاک غلیظ شده به فروش می‌رسانند.

بیشتر مبتلا شونده‌گان یا مصرف‌کنندگان کرک در رده سنین ۲۵ تا ۳۵ سالگی می‌باشند و در بین آنان خانم‌های جوان دیده می‌شود. عوارض مصرف‌کنندگان: عبارت است از: حالت تهوع، سرگیجه،

چرت زدن، خشکی دهان و بیشتر مواقعی که اگر زمان مصرف کمی به عقب بیفتد، دچار آبریزش بینی و چشم، دل‌پیچه و درد عضلات بدن می‌شوند. کسانی که کراک را مصرف می‌کنند در عرض چند ماه بدن آنها خشک می‌شود و افرادی که مبتلا به این ماده مخدر می‌شوند ناچارند هر دو ساعت یک‌بار این ماده را مصرف کنند.

نرخ مصرف کراک بسیار گران است. دلایل ابتلا به این مواد مخدر ممکن است مسائل اقتصادی، فرهنگی، ژنتیکی و اجتماعی باشد و آموزش‌های خانوادگی تأثیرگذار می‌باشند. دادن آزادی به فرزندان می‌تواند در بروز اعتیاد موثر باشد یعنی دادن پول، یا داشتن پول زیاد آنان را به این مواد معتاد کرده است.

خداوند مهربان برای بندگان خویش لذت‌های زیادی در نظر گرفته و بهتر است از این لذت‌ها و سرگرمی‌ها در راه صحیح و درست استفاده و دست از کارهای کج برداشته شود.

عبدالله مفتی الشیعه - قم

\*\*\*

### آگاه‌سازی؛ کلید حرکت به جلو

از خرم آباد لرستان همیشه محروم می‌نویسم... فارغ‌التحصیل کارشناسی علوم سیاسی هستم و در آزمون ورودی کارشناسی ارشد دانشگاه سراسری سال ۱۳۸۵ موفق شدم. هر بار که نشریه را می‌خوانم باز تولید هویت ایرانی - اسلامی را در وجود خود حس می‌نمایم. تحول، مبتنی بر واقعیات و امکانات است. سعی می‌کنم شهادت سیاسی را با اعتدال سیاسی آشتی دهم، هر چند ایجاد سنتزی بین این دو نیاز به استمرار و تمرین عقلانیت در زندگی فردی و اجتماعی دارد.

تحلیل وقایع سال ۶۰ آگاه‌سازی نسل من از گذشته است. آگاه‌سازی کلید حرکت به سمت جلو در حال و آینده است. آگاه‌سازی پاسخی به پرسش‌های چه باید کرد است؟ چشم‌انداز ایران را دوست دارم چون آگاهی را دوست دارد و آگاهی کلید رهایی است. در همین راستا، مقاله زیر را تقدیم خوانندگان چشم‌انداز ایران می‌کنم:

### تقابل افراطی‌گری

جنگ میان لبنان و اسرائیل مورد توجه جهانیان قرار گرفته است. به دلیل نفوذ گسترده حزب‌الله در ساختار سیاسی - اجتماعی لبنان می‌توان این جنگ را جنگ لبنان - اسرائیل دانست. در مقابل جنگ افراطی‌گری، می‌توان از تعدیل منافع سخن گفت که ویژگی اصلی میانه‌روهاست. در این راهبرد (میانه‌روی) دوطرف بازی برای تأمین صلح وجودی و منافع درازمدت ملی خود از منافع ایدئولوژیک مرحله‌سوزانه خود طبق "واقع‌بینی آرمانگرا" چشم‌پوشی می‌کنند.

در میان بازیگران بین‌المللی، بازیگران افراطی تمایل عملی ناخودآگاهی به طرف "جنگ" دارند. در عصر حاضر علاوه بر دولت‌ها می‌توان از جنبش‌های آرمانگرایی نام برد که گاه تعیین‌کنندگی آنها بیشتر از دولت‌هاست. جنبش حزب‌الله مثال بارز این جنبش‌هاست. این جنبش را می‌توان از نوع جنبش‌های آزادی‌بخش ملی‌گرا نامگذاری کرد. هر چند اساس شکل‌گیری آن بر اساس تمایلات مذهبی بوده است، اما گذشت زمان و شکل‌گیری "هویت دولت - ملت" در لبنان حزب‌الله را به همگرایی سیاسی (Political Integration) با گروه‌های پر قدرت جامعه لبنان سوق داده است.

این جنبش به دلیل کردار اجتماعی عام‌المنفعه و بهره‌گیری از شخصیت کاریزماتیک رهبری‌اش در سال‌های اخیر به فرایند "تداخل سیاسی - نظامی" در بافت سیاسی - اجتماعی لبنان دست پیدا کرده است. این جنبش همچنین از دید جهانیان همواره به‌عنوان سکوی پرتاب ضربه برای دولت‌هایی مانند ایران و سوریه به‌طرف اسرائیل تلقی می‌شده است. اسرائیل نیز به دلیل ضربه‌پذیری از حزب‌الله، با برون‌فکنی، همیشه آن را به‌عنوان "گوش مراقب" ایران و سوریه تلقی و خواستار خلع سلاح این جنبش بوده است. اگر صلح را به‌معنای "عدم وقوع جنگ" یا "کمترا اتفاق افتادن جنگ" تلقی نماییم، باید گفت که حرکت به سمت تعدیل منافع از سوی دوطرف و پرهیز از "عملگرایی افراطی" می‌تواند تا حدودی "تعدیل جنگ" را رقم زند. امری که همواره افراطی‌گری صهیونیستی و افراطی‌گری اسلامی مانع از تحقق آن شده است. استقرار نیروهای چند ملیتی حافظ صلح و تخلیه مزارع شعا از سوی اسرائیل و همزمان تقویت اقتدار نظامی - سیاسی دولت مرکزی لبنان از سوی قدرت‌های هژمون بین‌المللی می‌تواند تا حدودی مانع از تکرار وقایع اخیر در لبنان شود. رقم‌زننده بحران کدام متغیر است؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند اهمیت رعایت میانه‌روی را به‌جای افراطی‌گری در تعیین قواعد بازی منطقه‌ای مشخص نماید. اسرائیل بار قبل مذاکره برای تبادل اسرا را پذیرفت، اما آیا این شیوه تاکتیکی حزب‌الله می‌تواند همیشه "بازده دهنده" باشد؟

بازدهی این شیوه این بار ممکن است به‌قیمت متلاشی شدن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی لبنان باشد. خصوصاً که این دفعه دولت اسرائیل برآیند یک "نیروی اجتماعی تندرو" است. بهتر است ایران با شناخت منافع ملی خود و دلسوزی سیاسی - اجتماعی برای لبنان نقش تهاجمی خود را به نقش میانجیگری تبدیل نماید... ساختار سیاسی - اجتماعی لبنان ایجاب می‌کند که پذیرش یا عدم پذیرش افراطی‌گری را رقم‌زننده جنگ یا صلح قلمداد کند. این توصیف در درون اسرائیل هم صادق است.

به‌راستی اگر افراطی‌گری بر همه‌جا حاکم شود، آیا فلسفه سازمان ملل متحد معنی عینی خود را از دست نخواهد داد؟ نباید فراموش کرد که هسته شکل‌گیری سازمان ملل متحد "صلح به‌وسیله همزیستی مسالمت‌آمیز" برای ملت‌ها - دولت‌هاست، آیا افراطی‌گری اسلامی یا افراطی‌گری صهیونی موافق گزینه "همزیستی مسالمت‌آمیز" هستند؟ بنابراین برای عینیت‌بخشی به عبارت بالا در مورد جنوب لبنان تعدیل افراطی‌گری دوطرف ضروری است. امید است جهان شاهد اعتدالی صلح و آرامش بین‌المللی باشد.

شهرام شرفی - لرستان

\*\*\*

### روشنفکران گمنام

چشم‌انداز ایران: مطلب زیر به تفاوت میان روشنفکران گمنام و نامور پرداخته است. نویسنده، روشنفکران نامور را کسانی می‌داند که در جامعه شناخته شده‌اند و با بسته‌شدن جامعه، جلوی فعالیت آنها گرفته می‌شود، اما روشنفکران گمنام در فضای بسته جامعه با ایجاد شایعه و فعالیت غیررسمی و غیرعلنی حکومت را تحت فشار قرار می‌دهند: اگر جامعه را به دو دسته اکثریت و اقلیت تقسیم کنیم، اکثریت جامعه

را توده مردمی تشکیل می‌دهند که مهم‌ترین مشخصه آنها "خاموش" بودن است. اکثریت خاموش چنان در زندگی و فعالیت‌های تکراری روزمره غرق شده که هیچ تغییری و تحولی را بر نمی‌تابد و یا دست‌کم به آن خوش‌بین نیست. "شارلی - ابدو" معتقد است: "اکثریت خاموش به هیچ چیز واقعی نمی‌گذارد، به شرط آن‌که کسی مزاحم چرت بعدازظهرش نشود."\* ایشان به‌هیچ‌رو خواستار تغییرات نیستند و در برابر آن مقاومت می‌کنند مگر آن‌که دلایلی آورده شود که نخست، از لحاظ اقتصادی در وضعیت بهتری قرار گیرند. دوم، احساسات‌شان برانگیخته شود. برای نمونه، هیجان‌آور بوده و یا ایشان را در وضعیت توجه خاص قرار دهد. [در برابر دلایل انسانی و عقلانی]. ویژگی دیگر اکثریت خاموش این است که نمی‌توان آن را تقسیم‌بندی کرد،<sup>(۱)</sup> به علت آن‌که دیگر اکثریت نخواهد بود. آنچه ما از رفتار اکثریت خاموش می‌دانیم این است که نسبت به یک موضوع مشخص یا کاری را نمی‌کنند و یا همه با هم انجام می‌دهند. تظاهرات میلیونی در روزهای انقلاب سال ۱۳۵۷ و یا انتخاب آقای محمد خاتمی به ریاست جمهوری با حمایت از بیست میلیون نفر، همه از نمونه‌های اکثریت خاموش است...

کار روشنفکران، تفکر است و می‌باید روشنفکر را کارگری دانست که تولید فکر می‌کند. نگاهی به تاریخ زندگی مردمان در گذشته و مقایسه آن با حال، نشان می‌دهد که تحت‌تأثیر روشنفکران، وضعیت زندگی بسیار بهتر شده و حالت انسانی تری پیدا کرده است. تقسیم قدرت سیاسی و تفکیک قوا، دموکراسی، قوانین کار (یا به بیان بهتر کارگری)، بیمه‌های تأمین اجتماعی، آزادی زنان و رشد فمینیسم،... و به‌طور کلی رشد آزادیخواهی و عدالت‌طلبی را مدیون روشنفکران هستیم.

روشنفکران برای استفاده و عملی‌کردن آنچه تولید کرده‌اند [فکر] نیاز به حمایت و برانگیختن افکار عمومی دارند. اکثریت خاموشی که به علت جهل و نادانی، غرق‌شدن در زندگی روزمره و ترس از حکومت، چندان مایل به ایجاد تغییرات نیست. روشنفکران در اینجا از آگاهی‌دادن و تغییر در بینش و تفکرات اکثریت خاموش برای تغییر و حرکت رو به جلو استفاده می‌کنند. ابزار کار اینان برای انتشار تفکرشان در مرحله نخست چاپ‌کتاب و سپس استفاده از وسایل ارتباط جمعی بخصوص روزنامه است. همچنین سخنرانی در محافل عمومی و دانشگاه‌ها از دیگر راه‌های آن است.

تا اینجا قصد داشتم جایگاه روشنفکران را در جامعه مشخص کنم. در اینجا دست به یک تقسیم‌بندی دیگر زده و روشنفکران را به دو دسته روشنفکران نامور و روشنفکران گمنام تقسیم می‌نمایم. روشنفکران نامور آنهایی هستند که به دلیل کار تخصصی که در یک یا حداکثر دو حوزه اندیشه کرده‌اند و به دلیل آن‌که صاحب کتاب‌های بی‌شماری می‌باشند در جامعه شناخته شده‌تر هستند. اینها به وسایل ارتباط جمعی دسترسی بهتری دارند. صاحبان نشریات مایل‌اند مقاله‌ها و یا مصاحبه‌هایشان را "حتماً" چاپ نمایند و گاه در رادیو و تلویزیون نیز حضور می‌یابند. برای چاپ کتاب‌هایشان انتشارات مختلف با هم رقابت می‌کنند و از آنها برای سخنرانی در مجامع مختلف دعوت می‌شود و می‌توان گفت اکثریت خاموش نظرات آنها را "کم و بیش" می‌شناسد و یا دست‌کم نام آنها را در ذهن دارد.

در مورد روشنفکران گمنام وضعیت به شکل دیگری است، اینها

"ناشناخته" هستند. در چندین حوزه متفاوت مطالعه و کار کرده‌اند، اما در هیچ‌کدام به‌صورت جدی و منظم نبوده است. از سینما، موسیقی، سیاست، ادبیات، فلسفه و... چیزی می‌دانند و نمی‌دانند. همواره از یک شاخه به شاخه دیگر می‌پرند. امروز کتابی در حوزه سیاست می‌خوانند و فردا به سراغ یک حوزه فلسفی می‌روند. به همین علت صاحب هیچ اثر مشهوری نیستند. تنها اشتراکشان با روشنفکران نامور در تلاش ایشان برای "تغییر" است. روشنفکران گمنام برخلاف روشنفکران نامور، هیچ علاقه‌ای برای حضور در رادیو، تلویزیون و یا حضور در یک گروه انبوه برای سخنرانی ندارند، چراکه به علت آگاهی به ندانسته‌هایشان و عدم اعتماد به نفس لازم، می‌ترسند دیگران به نقطه ضعف‌شان آگاهی یابند. ابزار ایشان قلم است و علت آن این است که می‌توانند ساعت‌ها روی نوشته‌شان فکر کنند و اگر اشکالی داشتند با مراجعه به آثار دیگران آن را رفع کنند. اما از "زبان" شان آن هم در جمع‌های کوچک بسیار استفاده می‌کنند و می‌توان گفت زبان‌شان مهم‌ترین ابزار کارشان است.

در یک جامعه باز و دموکراتیک که روزنامه‌ها و به‌طور کلی نشریات آزاد بوده و سانسور اعمال نمی‌شود و یا بر چاپ کتاب نظارت‌های خاص حکومت‌ها اعمال نمی‌شود، سازمان‌های غیرانتفاعی این موقعیت را پیدا می‌کنند که به نظرسنجی بپردازند، روشنفکران نامور، حاکمان بی‌قید و شرط افکار عمومی یا افکار اکثریت خاموش هستند. ایشان نه تنها اجازه خودنمایی به روشنفکران گمنام را نمی‌دهند، بلکه آنان را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. در چنین جامعه‌ای روشنفکران نامور به راحتی فعالیت می‌کنند و با کمک وسایل ارتباط جمعی و همچنین کتاب‌هایی که منتشر می‌نمایند، اکثریت خاموش را با خود همراه می‌کنند.

در کشورهای جهان سوم با حکومت‌های غیردموکراتیک و از طریق تصویب قوانین "موضوعه" استبدادی به هر صورتی که هست سعی می‌شود، بین روشنفکران نامور و افکار عمومی فاصله انداخته و روشنفکران را بی‌اثر نمایند. مخالفان روشنفکران با بستن مطبوعات، سانسور در کتاب‌ها و نشریه‌ها، ممنوع‌الکلم کردن، در انحصار گرفتن وسایل ارتباط جمعی، زندانی کردن و... سعی در بی‌اثر کردن روشنفکران نامور دارند، اما زمانی که جامعه بسته می‌شود و حکومت دور جامعه را دیوار می‌کشد، روشنفکران گمنام سر از لاک خود بیرون می‌آورند و با "زبان" شان [که اشاره رفت مهم‌ترین ابزار کارشان است] حکومت را از پای درمی‌آورند. از جمله موثرترین استفاده‌ای که ایشان از زبان‌شان می‌کنند، تولید "شایعه" و انتقال آنها از طریق دهان به دهان و پیچ‌پیچ کردن در محافل است. اگر از روشنفکر نامور می‌توان درباره مطالبی که بیان کرده توضیح و یا دلیل و مدرک خواست، روشنفکر گمنام در اتوبوس، تاکسی، کنار کیوسک روزنامه‌فروشی، صف نان و... شایعه‌ای را می‌گوید و می‌رود و هر چه شایعه، بزرگ و عجیب و غریب‌تر باشد، شنونده، پیام را بیشتر باور می‌کند.

اگر روشنفکران نامدار، جامعه را با هزاران دلیل و مدرک عقلانی با خود همراه می‌کنند روشنفکران گمنام با "نیشگونی" و تحریک احساسات افکار عمومی جامعه را هل می‌دهند. روشنفکران گمنام مانند کسانی هستند که گلوله برفی را از بالای قله کوهی پراز برف به پایین پرت

می‌کنند. این گلوله برف ممکن است پس از مدتی میان دیگر برف‌ها ناپدید شود و یا ممکن است سبب پدید آمدن بهمین شود. نمونه‌های بی‌شمار تاریخی در کشورمان گواه بر صحت مطالب بالاست. در دوران حکومت استبدادی پهلوی، خبرهایی درباره هم‌جنس بازی خاندان پهلوی و همچنین سران ارتش، دهان به دهان می‌گشت.

از دیگر موارد: خبرکشتار ۱۷ شهریور به دست سربازان اسرائیلی، خبر خروج میلیاردها دلار از کشور به دست خاندان پهلوی [اطلاعی‌ای با امضای کارکنان بانک ملی در مهرماه ۱۳۵۷ منتشر شد] خبر در مورد مرگ اشخاص مهم و مشهور به دست حکومت (مانند غلامرضا تختی)، خبر در مورد بهایی یا یهودی بودن نخست‌وزیران و اعضای کابینه و ارتباط ایشان با لژهای فراماسونری و...

در بیشتر شایعات سعی می‌شده (و می‌شود) که مستقیماً احساسات افکار عمومی نشانه برود. بعد از کشتار جمعه خونین ۱۷ شهریور، شایعه بود که سربازان مزدور اسرائیلی هزاران نفر را شهید کرده‌اند و جالب آن‌که اکثریت خاموش بی‌هیچ تردیدی آن را می‌پذیرفت.

برای نتیجه‌گیری می‌توان گفت روشنفکران گمنام چنان قدرت و نفوذی بر افکار عمومی دارند که به جرأت می‌توان "بقا" یا "عدم بقا"ی یک نظام و حکومت را وابسته به آنان دانست. برای نمونه، دولت آقای خاتمی و این‌که از "هر نه روز یک بحران" جان سالم به در برده است را می‌توان به علت حمایتی دانست که این گمنامان از ایشان می‌نمودند.

مسعود اورند - تهران

پی‌نوشت:

\* - چنین اکثریت خاموشی در جامعه امریکا معروف‌اند که روی سه عامل، حساس هستند؛ قیمت بنزین، تعطیلات آخر هفته و مالیات.

۱ - بودریار، ژان. در سایه اکثریت خاموش، ترجمه پیام یزدان‌جو، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۱.

\*\*\*

از محمد تائیزید

این نامه برخلاف نامه‌های دیگر مربوط به مطالب نشریه نمی‌باشد، بلکه پیشنهادی است که ممکن است به روشن شدن اذهان و پیدا کردن دید تاریخی کمک کند. حضرت محمد (ص) در شرایطی به پیامبری برانگیخته شد که جریان حق به رهبری ابوطالب در ضعیف‌ترین حالت خود بود، به طوری که ابوطالب پس از فروش رفاده<sup>(۱)</sup> آخرین منصب رسمی از مناصب پنج‌گانه در رابطه با بیت عتیق به عباس، حتی قادر نبود هزینه‌های خانواده خود را تأمین کند.

از این رو علی (ع) را به حضرت محمد (ص) و جعفر را به برادر خود عباس داد و تنها عقیل را برای خود نگه داشت. این ضعف صوری از آخرین سفر هاشم و فروش اموال خود و نجات مردم مکه از قحطی شروع شده بود. پس از محاجه امیه با هاشم و تبعید وی به شام، روز به روز بر قدرت و مکننت جریان اشرافی و جاهلی عرب افزوده شد و کاروان‌های بازرگانی آنها در مسیر شمال و جنوب، روز به روز بزرگ‌تر شد و آنها را ثروتمندتر کرد. غارت مسافران وارد به مکه، فحشا و رباخواری بر ثروت این ثروتمندان بیش از پیش افزود، تا جایی که خداوند در آیه ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره آل عمران خطاب به رسول خدا فرمود:

"لا یغرنک تقرب الذین کفروا فی البلاد. متاع لقلیل ثم مأواهم جهنم و بس المهاد"<sup>(۱)</sup> در همین وضع هم باز ابوطالب از حرمت و احترام خاصی برخوردار بود و محمد جوان ملقب به امین بود. همچنین بنی هاشم، محترم‌ترین و کریم‌ترین مردم عرب شناخته می‌شدند. آنها هر چند که از مال و مکنتی برخوردار نبودند، ولی وزن اجتماعی بالایی در میان مردم داشتند. پس از بعثت و در سال‌های مجاهده و مهاجرت، همان‌گونه که می‌دانیم، در جنگ احزاب، شکست ناپذیری محمد (ص) در جزیره‌العرب تثبیت شد و سرانجام در فتح مکه همه کفار - هر چند به ظاهر - حاکمیت و نبوت رسول الله را پذیرفتند.

پس از ماجراهی غزوه حنین، پیامبر با تأکید خداوند به آیه مبارکه "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک."<sup>(۲)</sup> (مائده: ۶۷) عمل کرد و پیام او را رساند. پس از وفات پیامبر (ص) ادامه جریان غزوه حنین شکل گرفت و ماجرای سقیفه پیش آمد و به دنبال آن انقلاب ایدئولوژیک خالد بن ولید در ماجرای کشتن مالک بن نویره به وقوع پیوست<sup>(۳)</sup> که با تساهل "اجتهاد کرد و اشتباه شد" حاکمیت رو به رو شد و تالطم مدینه فروکش کرد. در ابتدا این خط ترور سعد بن عباد و آنچه بر ابن مسعود و ابوذر و دیگر اصحاب گرانقدر پیامبر رفت.

این روند تا ماجرای حکمیت ادامه یافت و جنگ نهروان شکل گرفت و سرانجام شمشیر ابن ملجم مرادی (اشقی الاشقی) بر فرق امیرالمومنین علی بن ابیطالب (خیرالموجودین) نشست و بارقه‌های امید دوباره به حاکمیت رسیدن جریان حق با صلح امام حسن (ع) - که البته بسیار ماهرانه و مکتبی بود - در دل‌ها ضعیف و ضعیف‌تر شد. ماجرای قتل حجر بن عدی و یارانش در دوران خلافت "معاویه بن ابی سفیان" از نخستین نشانه‌های نقض معاهده معاویه و امام حسن توسط معاویه بود. تا این‌که بند دیگر این پیمان که به معاویه تأکید می‌کرد "حق ندارد به جای خود جانشین معین کند."<sup>(۴)</sup> از سوی معاویه نقض شد و یزید از سوی معاویه به عنوان جانشین تعیین شد. معاویه تمام تلاشش را کرد تا پیش از مرگش برای یزید از همه بیعت بگیرد و البته در این میان به استثنای چند نفر، بقیه بیعت کردند.

پرسش اساسی همین جاست که با آن‌که بیش از چند دهه از رحلت رسول خدا نگذشته بود و با وجود کادراهایی مانند امام حسین (ع) - یکی از دو جوان سرور جوانان اهل بهشت، نوه پیامبر و پسر علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه (س) با آن همه فضایل، سرور بنی هاشم و... - عبدالله بن عباس، مفسر قرآن و از صحابه رسول خدا و علی (ع) و پسرعموی پیامبر، محمد بن حنیفه پسر دیگر حضرت علی که همگان او را می‌شناختند. پسران دیگر حضرت علی (ع) همچون حضرت عباس (ع) و سه برادرش که فرزندان ام‌البنین بودند و هر چهار نفر در کربلا شهید شدند. حضرت قاسم بن الحسن (ع)، حضرت علی اکبر (ع)، حضرت زین العابدین (ع) و حدود ۱۸ نفر از بنی هاشم که همگی در کربلا شهید شدند. همچنین بسیاری از بنی هاشم که در کربلا نبودند، مانند عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب از بنی هاشم که بگذریم بقایای انصار صحابه و تابعین آنها بسیار بودند، از آن جمله‌اند. جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمر - فرزند ارشد خلیفه دوم - عبدالله بن عمر فرزند عمر، عبدالله بن زبیر فرزند

خواهر عایشه و فرزند زبیر، عمر بن سعد ابی وقاص که پدرش فاتح ایران و از اعضای شورای عمر بود (عمر سعد خود صاحب فتوا بود) شریح قاضی؛ قاضی کوفه در زمان حضرت علی (ع) و صاحب درک احکام قضا. شمر بن ذی الجوشن قاری و حافظ قرآن، از بستگان نزدیک ام‌البنین، رزمنده صفین و... همچنین افرادی چون مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، قیس بن مسهر (الصیداوی) و ده‌ها بلکه صدها تن از پیشروان اسلام. بزرگان کوفه چون شبت بن ربیع و بزرگان بصره، حتی با وجود خود عبیدالله بن زیاد که پدرش از نوایغ عرب و استاندار آذربایجان در زمان حضرت علی (ع) بود - او با ترفند معاویه ابتدا منفعل و سپس جذب شد - انتصاب ابن مرجانه به ابوسفیان) و نیز خود عبیدالله که پس از ابن عباس و زیاد، حاکم بصره شد. بسیاری دیگر از این زمره که گفته شد، از هر نظر بر یزید برتر بودند (از جهت علمی، فضیلت، نزدیکی و خویشاوندی به پیامبر، برتری قبیلگی، اشتها به نیکی، برتری سنی و نسبی و...) چگونه شد که یزید به خلافت رسید و به جز ابی عبدالله و یارانش (از بنی هاشم و غیر بنی هاشم) همچون ظهیر بن قین و عباس به خلافت یزید تن داده‌اند، البته از کسانی که به خلافت یزید تن ندادند، عبدالله بن زبیر را می‌توان نام برد که ماجرای درگیری او در کعبه و کشته شدنش خود جای بررسی دارد. پرسش اصلی این است که با وجود این همه کادرو شخصیت، چگونه شد که یزید، جوان شهره به فسق و فجور، به خلافت اسلامی رسید و جانشین پیامبر شد و مروان دوباره پس از عثمان مشاور اول خلیفه شد و همه به جز افراد یادشده، دربار را پذیرفتند.

واقعاً این مطلب جای بررسی دارد. خدا به هر کس بتواند در این زمینه تحقیق جامعی کند، دید استراتژیک و ایمان قوی در میرابودن باطل دهد. در پایان، نامه را به حدیثی از حضرت علی (ع) مزین می‌کنم "ان من صرح له العبر عما بین یدیہ من المثلات، حیزته التقوی عن تقحم الشبهات."<sup>(۵)</sup>

پس هر کس عبرت‌های تاریخی برایش روشن شود، تقوا او را از افتادن در گرداب‌های شبهه نجات می‌دهد. امیدوارم در آستانه ماه محرم، کسانی که روی تاریخ اسلام کار کرده‌اند، به این پرسش راهبردی - که در جوامع دیگر نیز مصادیق آن دیده می‌شود - پاسخی مستدل بدهند.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- امام علی بن ابیطالب عبدالفتاح، عبدالمقصود، ترجمه آیت‌الله طالقانی، جلد اول، رفاده: غذادان به زائران.
- ۲- فریفته‌ات نکند گردش آنان که کفر ورزیدند در شهرها. بهره‌ای است اندک و سپس جایگاهشان دوزخ است؛ و چه زشت آرامش‌گاهی است.
- ۳- ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه را فرود آمد بر تو از سوی پروردگارت که اگر نکنی، نرسانده باشی پیام او را و خدا ننگه می‌دارت از مردم، همانا خدا هدایت نکند گروه کافران را.
- ۴- اجتهاد در مقابل نص، علی دوانی.
- ۵- صلح امام حسن، ترجمه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای.
- ۶- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶، فراز نخست.

احمد بیگدلی - قم